

# إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء

جلد اول

نویسنده:

محدث هند شاه ولی اللہ دہلوی رحمۃ اللہ علیہ

تحقیق، حواشی و تخریج احادیث:

سید جمال الدین ہروی

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[book@aqeedeh.com](mailto:book@aqeedeh.com)

آدرس ایمیل:

#### سایت‌های مفید

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.ahlesonnat.com](http://www.ahlesonnat.com)

[www.isl.org.uk](http://www.isl.org.uk)

[www.islamtape.com](http://www.islamtape.com)

[www.blestfamily.com](http://www.blestfamily.com)

[www.islamworldnews.com](http://www.islamworldnews.com)

[www.islamage.com](http://www.islamage.com)

[www.islamwebpedia.com](http://www.islamwebpedia.com)

[www.islampp.com](http://www.islampp.com)

[www.videofarda.com](http://www.videofarda.com)

[www.nourtv.net](http://www.nourtv.net)

[www.sadaislam.com](http://www.sadaislam.com)

[www.islamhouse.com](http://www.islamhouse.com)

[www.bidary.net](http://www.bidary.net)

[www.tabesh.net](http://www.tabesh.net)

[www.farsi.sunnionline.us](http://www.farsi.sunnionline.us)

[www.sunni-news.net](http://www.sunni-news.net)

[www.mohtadeen.com](http://www.mohtadeen.com)

[www.ijtehadat.com](http://www.ijtehadat.com)

[www.islam۱۱.com](http://www.islam۱۱.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

بسم الله الرحمن الرحيم

## فهرست مطالب

فصل اول در خلافت عامه.....	۷
مسئله در طرق انعقاد خلافت:.....	۱۵
فصل دوم: در لوازم خلافت خاصه.....	۲۳
فصل سوم: در تفسیر آیات داله بر خلافت خلفاء و بر لوازم خلافت خاصه.....	۵۷
فصل چهارم: در روایت احادیث و آثار داله بر خلافت خلفاء به تصریح یا تلویح و بر اثبات لوازم خلافت خاصه.....	۱۵۳
مسانید المکثرین من أصحاب النبی ﷺ.....	۱۹۸
مسانید المهاجرین من اصحاب رسول الله ﷺ.....	۲۴۰
مسانید الأنصار من اصحاب رسول الله ﷺ.....	۲۵۷
مسانید سائر الصحابه رضوان الله علیهم اجمعین.....	۲۶۸
فصل پنجم.....	۳۳۸
مقصد دوم.....	۴۰۹



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي بعث إلينا أشرف الرُّسُلِ داعياً إلى اقْوَمِ السُّبُلِ وَجَعَلَ أَصْحَاباً لَهُ  
وُزَرَآءَهُ فِي عَهْدِهِ وَخُلَفَاءَهُ مِنْ بَعْدِهِ لِيَتَمَّ النِّعْمَةُ وَتَعُمَّ الرَّحْمَةُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ  
وَحْدَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَنَبِيُّهُ الَّذِي لَانَبِيِّ بَعْدَهُ صَلَّى اللَّهُ وَسَلَّمْ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ  
وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ.

اما بعد می‌گویند فقیر حقیر ولی الله عفی عنه که در این زمانه بدعت تشیع آشکار شد  
ونفوس عوام به شبهات ایشان متشرّب گشت و اکثر اهل این اقلیم در اثبات خلافت  
خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین شکوک بهم رسانیدند، لاجرم نور توفیق  
الهی در دل این بنده‌ی ضعیف علمی را مشروح و مبسوط گردانید تا آنکه بعلم یقین  
دانسته شد که اثبات خلافت این بزرگواران اصلی ست از اصول دین تا وقتی که این اصل  
را محکم نگیرند هیچ مسئله از مسائل شریعت محکم نشود؛ زیرا که اکثر احکامی که در  
قرآن عظیم مذکور شده مجمل است، بدون تفسیر سلف صالح به حل آن نتوان رسید. و  
اکثر احادیث خبر واحد<sup>۱</sup> محتاج بیان، بغیر روایت جماعه‌ی از سلف آنرا و استنباط  
مجتهدان از آن متمسک به نگردد و تطبیق احادیث متعارضه بدون سعی این بزرگواران  
صورت نگیرد و همچنین جمیع فنون دینیّه مثل علم قراءه، تفسیر، عقائد و علم سلوک  
بغیر آثار این بزرگواران متأصل نشود و قدوه‌ی سلف در این امور خلفای راشدین است و  
تمسک ایشان بأذیال خلفاء.

---

۱- خبر واحد خبری است که شروط موجود در خبر متواتر در آن جمع نباشد. مشهور، عزیز و غریب از اقسام خبر  
واحد هستند. برای تفصیل بیشتر به کتاب «نزّه النظر فی توضیح نخبة الفکر فی مصطلح اهل الأثر» تألیف  
حافظ احمد بن علی معروف به ابن حجر عسقلانی (متوفی: ۸۵۲ هـ)، تحقیق عبد الله بن ضیف الله الرحیلي،  
ناشر: مطبعة سفیر بالرياض، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۲ هـ-مراجعة شود.

جمع قرآن و معرفت قراءتهای متواتره از شاذّه مبتنی بر سعی خلفا است و قضایا و حدود و احکام فقه و غیر آن همه مترتب بر تحقیق ایشان. هر که در شکستن این اصل سعی می‌کند بحقیقت هدم جمیع فنون دینیه می‌خواهد و نیز دانسته شد که مدبر السموات والأرض تبارک و تعالی چنانچه سائر شرائع را اولاً در مرتبه‌ی کلام نفسی در ازل الآزال معین و مقرر گردانید و اشاره به همان مرتبه است آیه‌ی کریمه: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ﴾ [التوبة: ۳۶]. بعد از آن بر قلب مبارک حضرت پیغمبر ﷺ اجمالاً تارة و تفصیلاً آخری فرود آورد بعد از آن، آن حضرت ﷺ نصّاً تارة و إشارةً آخری بیان آن فرمودند تا آنکه آنچه مراد حق بود ظاهر شد و حجة الله قائم گشت و تکلیف عباد بآن اعتقاداً و عملاً بظهور رسید، همچنان خلافت خلفای راشدین اولاً در کلام نفسی مقرر شد و در قرآن عظیم اجمالاً فرود آمد بعد از آن بر قلب مبارک آنحضرت ﷺ بطریق منام تارة و بطریق فراست در تعبیر منامات صحابه آخری، این مجمل مفصل گشت و آنحضرت ﷺ از آن علم شریف نصّاً و اشاره خبر دادند تا آنکه تکلیف عباد باستخلاف این بزرگواران اعتقاداً و عملاً متحقق شد و پرده از روی کار بر انداخته گشت و اهل قرن اول بموجب آن بجان و دل عمل کردند بر خلاف آنچه متأخرین اشاعره تقریر می‌کنند که خلافت ایشان به نص نیست مطلقاً یا به نص جلی نیست<sup>۲</sup>، بلکه امر اجتهادی است که اهل عصر بنا بر اجتهاد بر آن اتفاق نمودند،

۱- ترجمه‌ی آیه: «بی‌گمان تعداد ماه‌ها نزد الله در کتاب خدا، از آن روز که آسمان‌ها و زمین را آفریده، دوازده ماه است، که چهار ماه از آن، (ماه) حرام است».

۲- اهل سنت و جماعت در مورد خلافت ابوبکر صدیق که آیا به نصّ پیامبر بوده و یا به انتخاب اصحاب بعد از وفات ایشان، بیشتر از یک قول دارند، در این کتاب، مؤلف بزرگ قول نخست را ترجیح داده، و دلایل ثابت و روایات صحیح نیز آن را تأیید می‌کند، از آن جمله: ۱- امام بخاری در صحیح خویش از جابر بن مطعم روایت نموده که گفت: «زنی نزد رسول الله ﷺ آمد، و آنحضرت به او دستور دادند مدتی بعد دوباره بیاید، آن زن گفت: اگر آمدم

و بر خلاف آنچه شیعه گمان می‌کنند که در قرن اول حیف (ظلم) عظیم رفته بسبب طلب دنیا، خلافت را از مسحوق آن غصب کردند و بر غیر مستحق اتفاق نمودند استغفر الله من جمیع ما کره الله.

و نیز دانسته شد که تطبیق در اختلاف علما در آن که آنحضرت ﷺ استخلاف نمودند یا نه؟ بآن وجه تواند بود که: استخلاف گاهی اطلاق کرده می‌شود بر مجرد تنبیه شارع بر مکلف بودن عباد بانقیاد این جماعه را، و گاهی بر هیأت معتاده نزدیک وصیت بولایت عهد از جمیع اهل حل و عقد. و تنصیص بلفظ استخلاف و مانند آن هر یکی معینی را اراده کرده است و بحسب آن گفته و مشاورات صحابه بحفظ احادیث بود و استنباط از نصوص و تذکر معانی مستخرجه از مأخذ بسیار و مانند آن. و تطبیق در میان اختلاف علماء در آنکه خلافت بنص جلی است یا خفی بآن وجه واقع است که جمعی را آیهی اجمالی با حدیثی که تفسیر آن است مربوط با هم منظور شد، به نص جلی قائل شدند و جمعی آیه را جدا دانستند و حجاب اجمال او را نتوانستند بر انداخت و احادیث را جدا

و شما را نیافتم (نزد چه کسی بروم)؟ هدفش این بود که اگر شما در قید حیات نبودید! پیامبر ﷺ فرمودند: اگر مرا (زنده) نیافتی نزد ابوبکر بیا». صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه.

۲- حذیفه بن یمان (صاحب سرّ پیامبر) را وایت نموده که آنحضرت فرمودند: «به آن دو که بعد از من اند؛ ابوبکر و عمر اقتدا نمایند». به روایت اصحاب سنن، و علامه آلبنی آن را صحیح دانسته است.

۳- پیامبر اسلام هنگام مرض وفات فرمودند: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ: ابوبکر را دستور دهید برای مردم نماز بخواند». صحیح بخاری، و صحیح مسلم.

۴- فرموده‌ی رسول الله ﷺ: «خداوند مرا به سوی شما فرستاد، گفتید: دروغ گفتی، و ابوبکر گفت: راست گفتی، و مرا با مال و جانم تمویل و پشتیبانی کرد، پس آیا دوستم را برایم می‌گذارید؟». صحیح بخاری، فضائل الصحابه.

۵- عمر فاروق در خطبه‌ای به محضر مهاجرین و انصار خطاب به ابوبکر صدیق گفت: «تو برترین ما و سردار مان هستی، و رسول الله تو را از همه‌ی ما بیشتر دوست می‌داشت». صحیح بخاری. و هیچ یک از صحابه‌ی کرام بر این گفته‌ی فاروق ایراد نگرفت، پس به منزله‌ی اجماع صحابه بر امامت ابوبکر صدیق شد.

و آن را ملحق بآیه نساختند باز احادیث اخبار آحاد بود متفق در معنی اثبات خلافت که قدر مشترک است.

جمعی را نظر بر حدیثی دون حدیثی افتاد دانستند که خبر واحد است و جمعی را نظر بر همه دفعهً واحدةً افتاد و متواتر بالمعنی شناختند و چنانکه نور توفیق این علم را مبسوط نمود داعیه‌ی نشر آن کتاباً تازهً و آخری نیز بخاطر ریخت.

أخرج ابن ماجه «عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله ﷺ: «إِذَا لَعَنَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوَّلَهَا، فَمَنْ كَتَمَ حَدِيثًا فَقَدْ كَتَمَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ ﻋَلَيْهِ»<sup>۱</sup>. بناءً على ذلك ورقی چند درین مسئله نوشته شد و به إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء مسمی گشت و بر دو مقصد منقسم کرده آمد (تقسیم شد).

#### مقصد اول:

در بیان معنی خلافت عامه و خاصه و شرط آن و آنچه متعلق بآن است و سرّ ادله بر خلافت ایشان و حل اختلاف اهل در میان خویش که خلافت بنص بود یا باجتهاد.

#### مقصد ثانی:

در مآثر خلفای اربعه وهذا أوان الشروع في المقصود، وبنور توفيقه أتمسك وعلى فضله أتوكّل وإلى كِلايته وحفظه كلّ أمرٍ أفوض حَسْبُنَا اللهُ ونعم الوكيل ولا حول ولا قوة إلا بالله العليّ العظيم.

---

۱- سنن ابن ماجه (أبو عبد الله محمد بن يزيد قزويني (متوفى: ۲۷۳ هـ)، كتاب الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب من سئل عن علم فكتمه، حديث شماره: ۲۶۳. تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء الكتب العربية- فيصل عيسى البابي الحلبي. علامه آلبنانی درباره‌ی این حدیث گفته: ضعیف جدا (بسیار ضعیف است).



## مقصد اول

مشمول است بر فصول چند

## فصل اول در خلافت عامه

مسئله در تعریف خلافت هي الرئاسة العامة في التصدي لإقامة الدين بإحياء العلوم الدينية وإقامة أركان الإسلام والقيام بالجهاد وما يتعلق به من ترتيب الجيوش والفرض للمقاتلة وإعطاءهم من الفيء والقيام بالقضاء وإقامة الحدود ورفع المظالم والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر نيابةً عن النبي ﷺ.

تفصیل این تعریف آنکه معلوم بالقطع ست از ملت محمدیه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات که آنحضرت ﷺ چون مبعوث شدند برای کافه‌ی خلق الله با ایشان معامله‌ها کردند و تصرفها نمودند و برای هر معامله نواب (نماینده‌ها) تعیین فرمودند و اهتمام عظیم در هر معامله مبذول داشتند چون آن معاملات را استقراء نمائیم و از جزئیات به کلیات<sup>۱</sup> و از کلیات به کلی واحد که شامل همه باشد انتقال کنیم جنس اعلی<sup>۲</sup> آن اقامت

---

۱- جزئیات جمع جزئی و کلیات جمع کلی می‌باشد. در اصطلاح علم منطق جزئی به آن مفهومی گفته می‌شود که احتمال شرکت نداشته باشد مثل: «زید»، که نام برای یک ذات خاص بوده و احتمال تعدد و شرکت ندارد. کلی به آن مفهومی گفته می‌شود که احتمال شرکت داشته باشد مانند: «انسان»، که شامل زید، عمرو و خالد می‌باشد. در اینجا مراد از جزئیات وقائع خاص و مراد از کلیات مفهوم عامی است که همان وقائع خاص در تحت آن مندرج است. (ش)

۲- در اصطلاح اهل منطق کلی بر پنج قسم است: ۱- جنس ۲- نوع ۳- فصل ۴- خاصه ۵- عرض عام. جنس همان کلی است که جزء مشترک حقیقت افراد خود باشد مثل حیوان که انسان (حیوان ناطق)، اسب (حیوان صاهل) و حمار (حیوان ناهق) افراد آن می‌باشند، و حیوان جزء از حقیقت افراد خود است. بطور مثال: حقیقت انسان «حیوان ناطق» است و «حیوان» یک جزء از این حقیقت می‌باشد و این جزء مشترک است که در اسب «حیوان صاهل» و در حمار «حیوان ناهق» و ... موجود می‌باشد. جنس، چند درجه دارد (بر سه قسم است):

دین باشد که متضمن کلیات است و تحت وی اجناس دیگر باشند یکی از آن احیای علوم دین است از تعلیم قرآن و سنت و تذکیر و موعظت قال الله تعالی: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾<sup>۱</sup> [الجمعة: ۲]. و مستفیض شد که آنحضرت ﷺ تعهد می کردند صحابه را بتذکیر و موعظت.

و دیگری اقامت ارکان اسلام ست؛ زیرا مستفیض شد که امامت جمع و اعیاد و جماعت خود میکردند و نصب امام در هر محلی می فرمودند و أخذ زکوة و صرف آن بر مصارف می نمودند، عمال را برای این معنی منصوب می ساختند و همچنین شهادت بر هلال رمضان و هلال عید می شنیدند و بعد ثبوت شهادت حکم به صوم و فطر می فرمودند و حج را خود اقامت نمودند و سال نهم که حضور شریف آن حضرت ﷺ در مکه متحقق نشد حضرت ابوبکر صدیق ﷺ را فرستادند تا اقامت حج نماید<sup>۲</sup>. و قیام آنحضرت ﷺ بجهاد و نصب امراء و بعث جیوش و سرایا و قیام آنحضرت بقضا در خصومات و نصب قضات در بلاد اسلام و اقامت حدود و امر به معروف و نهی از منکر مستغنی از آن ست که به تنبیه احتیاج داشته باشد.

۱- بعضی از جنس ها طوری است که خودش در جنسی دیگری داخل می باشد و در تحت همان جنس، جنس دیگری نیز می باشد این جنس را «جنس متوسط» می گویند.

۲- خودش در تحت جنس دیگری می باشد مگر در تحت آن جنس دیگری نمی باشد و این قسم را «جنس سافل» می گویند.

۳- خودش در تحت جنس دیگری نمی باشد مگر در تحت آن جنس دیگری می باشد و این قسم را «جنس عالی» می گویند. (ش)

۱- ترجمه ی آیه: «او کسی است که در میان درس ناخواندگان رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می خواند، و آنها را پاک (و تزکیه) می کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت (سنت) می آموزد».

۲- قول صحیح از اقوال اهل علم اینست که حج در اواخر سال نهم هجری فرض گردید و در آن سال چون فرصت کافی برای ادای حج وجود نداشت پیامبر خدا ﷺ از سال آینده برای ادای این فریضه اقدام فرمودند.

و چون آن حضرت علیه السلام به رفیق اعلی انتقال فرمودند واجب شد اقامت دین به همان تفصیل که گذشت و اقامت دین موقوف افتاد بر نصب شخصی که اهتمام فرماید در این امر و نواب را به آفاق (اطراف و اکناف) فرستد و بر حال ایشان مطلع باشد و ایشان از امر وی تجاوز نکنند و بر حسب اشاره‌ی وی جاری شوند و آن شخص خلیفه‌ی آن حضرت علیه السلام باشد و نائب مطلق وی.

پس از کلمه‌ی ریاست عامه برآمدند علمای مسلمین که بتعلیم علوم دینی مشغول شوند و قضاة امصار و امرای جیوش که بامر خلیفه اقامت این معنی نمایند و در عصر اول موعظت و تذکیر ضمیمه خلافت بود قال علیه السلام: «لَا يَقُصُّ إِلَّا أَمِيرٌ أَوْ مَأْمُورٌ أَوْ مُحْتَالٌ»<sup>۱</sup>. و از لفظ «فی التصدی لإقامة الدین» برآمد شخصی که ریاست و غلبه بر اهل آفاق پیدا کند و متصدی شود اخذ باج را من غیر وجه شرعی مثل ملوک جابره متغلبه.

و از لفظ تصدی برآمد شخصی که قابلیت اقامت دین بر وجه اکمل داشته باشد و افضل اهل زمان خود بود لیکن بالفعل از دست وی چیزی از این امور نه برآید. پس خلیفه مختفی و غیر منصور و غیر متسلط نخواهد بود. وقید نیابة عن النبی بر می‌آرد از مفهوم خلیفه انبیاء را هر چند در قرآن عظیم حضرت داود علیه السلام را خلیفه گفته شد؛ زیرا که سخن در خلافت آنحضرت است و حضرت داود خلیفه‌ی الله بودند لهذا حضرت ابوبکر صدیق راضی نشدند باسم خلیفه الله و فرمودند که مرا خلیفه‌ی رسول الله می‌گفته باشد.

### مسئله

۱- ترجمه‌ی حدیث: «وعظ نکند مگر حاکم وقت و یا نماینده‌اش، و اگر غیر از آنها کسی وعظ کرد او ریاکار می‌باشد».

۲- سنن أبو داود (سلیمان بن اشعث سجستانی، متوفی: ۲۷۵ هـ): ج ۲۹/ ص ۵۸۷، کتاب العلم، باب فی القصص، حدیث شماره: ۳۶۶۵، تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، المكتبة العصرية، صیدا - بیروت. علامه آلبنی گفته: حدیث حسن صحیح. و مسند إمام أحمد، طبع الرسالة، حدیث شماره: ۱۸۰۵۰.

واجب بالكفایه است بر مسلمین إلى يوم القيامة نصب خلیفه مستجمع شروط به چند وجه:

یکی آنکه صحابه رضوان الله علیهم بنصب خلیفه و تعیین او پیش از دفن آن حضرت متوجه شدند پس اگر از شرع وجوب نصب خلیفه ادراک نمی کردند برین امر خطر مقدم نمی ساختند و این وجه اثبات دلیل شرعی از آنحضرت ﷺ می نماید بر وجه اجمال. دوم آنکه در حدیث وارد شده: «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»<sup>۱</sup>. و این نص شرع است تفصیلاً.

سوم آنکه خدای تعالی جهاد و قضا و احیای علوم دین و اقامت ارکان اسلام و دفع کفار از حوزه اسلام را فرض بالكفایه گردانید و آن همه بدون نصب امام صورت نگیرد و مقدمه واجب واجب است، کبار صحابه برین وجه تنبیه نموده اند.

### مسئله

در شروط خلافت: و اصل درین مسئله آنست که معنی خلافت چنانکه گذشت متضمن است احیای علوم دین را، و اقامت ارکان اسلام و امر به معروف و نهی از منکر و قیام بامر جهاد و قضا و اقامت حدود را. پس هر چه شرط هر یکی از این امور باشد شرط خلافت است و زیاده از آن شرطی دیگر به مقتضای حدیث مستفیض و آن قریشیت است و چون این اصل دانسته شد خوض در تفصیل نمائیم:

۱- ترجمه‌ی حدیث: «هر که وفات کرد و بیعتی بر گردن نداشت، بر مرگ جاهلیت مرده است».

۲- صحیح مسلم (مسلم بن الحجاج أبو الحسن قشیری نيسابوري متوفی: ۲۶۱هـ): ج ۳/ ص ۱۴۷۸، کتاب الإمارة، باب الأمر بلزوم الجماعة عند ظهور الفتن وتحذير الدعاة إلى الكفر، حدیث شماره: ۱۸۵۱، به تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بیروت، و المعجم الكبير للطبرانی (سليمان بن أحمد بن أيوب اللخمي الشامي، أبو القاسم الطبراني متوفی: ۳۶۰هـ): جلد ۱۹، صفحه ۳۳۴، ذکوان أبو صالح السمان، عن معاوية، حدیث شماره: ۷۶۹.

از جمله شروط خلافت آنست که مسلمان باشد، زیرا که ریاست ملسمین را نمی‌سزد مگر مسلمان کما قال الله تعالی: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾<sup>۱</sup> [النساء: ۱۴۱]. و پر ظاهرست که این معانی از غیر مسلمان سرانجام نشود و اگر خلیفه کافر گردد العیاذ بالله واجب شود خروج بر وی، پس نصب کافر اولاً اولی است بآنکه درست نباشد. و از آن جمله آن است که عاقل و بالغ باشد، زیرا که مجنون و سفیه و صبی محجورند از تصرفات جزئیّه خویش قال الله تعالی: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾ [النساء: ۵]<sup>۲</sup>. چون بر مال خودها قادر نباشند بر اموال و رقاب مسلمین البته تسلط ایشان صحیح نباشد و کارهای مطلوب از استخلاف بالقطع از این جماعت سرانجام نمی‌شود.

از آن جمله آنست که ذکر (مرد) باشد نه امرأة (زن)، زیرا که در حدیث بخاری آمده: «مَا أَفْلَحَ قَوْمٌ وَلَّوْا أَمْرَهُمْ امْرَأَةً»<sup>۳</sup>. چون به سمع مبارک آنحضرت ﷺ رسید که اهل فارس دختر کسری را ببادشاهی برداشته‌اند فرمود: رستگار نشد قومی که والی امر بادشاهی خود ساختند زنی را؛ و زیرا که امرأة ناقص العقل والدین است و در جنگ و پیکار بیکار و قابل حضور محافل و مجالس نی، پس از وی کارهای مطلوب نه برآید. و از آن جمله آنست که حر باشد زیرا که عبد قابل شهادت در خصومات نیست و بنظر مردم حقیر و مهین، و واجب است بر وی مشغول بودن بخدمت سید خود.

۱- ترجمه‌ی آیه: «و اموال خود را به سفیهان (و کم خردان) ندهید».

۲- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «و اموال تان را به سفیهان و بی‌خردان ندهید».

۳- این حدیث در صحیح بخاری (محمد بن اسماعیل بخاری، متوفی: ۲۵۶ هـ) با این الفاظ آمده است: «لَنْ يَفْلَحَ قَوْمٌ وَلَّوْا أَمْرَهُمْ امْرَأَةً: هر قوم (ملتی) که سرپرستی امور خویش را به زن بسپارد هرگز رستگار نخواهد شد». صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب کتاب النبی صلی الله علیه وسلم إلى کسری و قیصر، حدیث شماره: ۴۴۲۵، به تحقیق: محمد زهیر بن ناصر الناصر، دار طوق النجاة.

و از آن جمله آنست که متکلم و سمیع و بصیر باشد؛ زیرا که لازم است بر خلیفه حکم کردن بوجهی که در مقصد او اشتباه واقع نشود و معرفت مدعی و مدعی علیه و مقرر و مقررله و شاهد و مشهود علیه<sup>۱</sup> و استماع کلام این جماعه.

و واجب است بر وی تولیت قضاء امصار و نصب عمال و امر کردن مرجیوش را بآنچه در جهاد پیش آید و این همه بدون سلامت اعضاء متحقق نشود و مقدمه واجب واجب است.

و از آن جمله آن است که شجاع باشد و صاحب رای در حرب و سلم و عقد ذمه و فرض مقاتله و تعیین امرا و عمال و صاحب کفایت یعنی دعه دوست (آرام طلب) نباشد و نه ناکرده کار که خبط کند در امور و نتواند سرانجام دادن مهمات را، زیرا که جهاد بجز از شجاع و صاحب رای کافی صورت نه بندد و آن مطلب اعظم است از مطالب خلافت. و از آنجمله آنست که عدل باشد یعنی مجتنب از کبائر غیر مُصر بر صغائر، و صاحب مروت باشد نه هرزه گر خلیع العذار، زیرا که در شاهد و قاضی و راوی حدیث هرگاه این معانی شرط است پس در ریاست عامه که زمام خلق بدست او افتد اولی است بانکه شرط باشد.

قال الله تبارک و تعالی: ﴿مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ﴾<sup>۲</sup> [البقرة: ۲۸۲]. و مرضی بودن مفسر است بعدالت و مروت.

و از آنجمله آنست که مجتهد باشد زیرا که خلافت متضمن است قضاء و احیاء علوم دین و امر به معروف و نهی از منکر را، و این همه بدون مجتهد صورت نه گیرد «قال رسول الله: الْقُضَاءُ ثَلَاثَةٌ وَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ وَاثْنَانِ فِي النَّارِ فَأَمَّا الَّذِي فِي الْجَنَّةِ فَرَجُلٌ عَرَفَ الْحَقَّ فَقَضَى بِهِ وَرَجُلٌ عَرَفَ الْحَقَّ فَجَارَ فِي الْحُكْمِ فَهُوَ فِي النَّارِ وَرَجُلٌ قَضَى لِلنَّاسِ عَلَى

۱- مدعی: فرد ادعا کننده. مدعی علیه: کسی که بر علیه او ادعای صورت گرفته باشد. مقرر: اقرار کننده. مقرر له: کسی که برای وی اقرار شده باشد. شاهد: گواه. مشهود علیه: آن که بر ضد او گواهی داده شده باشد.

۲- ترجمه ی آیه: «از میان گواهانی که (به عدالت آنان) رضایت دارید (گواه بگیرید)».

جَهْلٍ فَهُوَ فِي النَّارِ<sup>۱</sup>». و اصل معنی اجتهاد آنست که جمله عظیمه از احکام فقه دانسته باشد به ادله تفصیلیه از کتاب و سنت و اجماع و قیاس، و هر حکمی را منوط بدلیل او شناخته باشد و ظن قوی بهمان دلیل حاصل کرده. پس در این زمانه مجتهد نمی‌تواند شد مگر کسیکه جمع کرده باشد پنج علم را.

۱- علم کتاب قراءه و تفسیراً ۲- علم سنت باسانید آن و معرفت صحیح و ضعف در آن ۳- علم اقوال سلف در مسائل تا از اجماع تجاوز نه نماید و نزدیک اختلاف علی قولین، قول ثالث اختیار نه کند ۴- علم عربیت از لغت و نحو و غیر آن ۵- علم طرق استنباط و وجوه تطبیق بین المختلفین.

بعد از آن اعمال فکر کند در مسائل جزئی و هر حکمی را منوط بدلیل او بشناسد و لازم نیست که مجتهد مستقل باشد مثل ابوحنیفه و شافعی بلکه مجتهد منتسب که تحقیق سلف را شناخته و استدلالات ایشان فهمیده ظن قوی در هر مسئله بهم رساند کافی است. و تحقیق آن است که احیای تفسیر قرآن نیز بغیر این علوم پنجگانه میسر نیست لیکن معتبر آنجا احادیث اسباب نزول مناسب اوست و آثار سلف در باب تفسیر و حفظ و قوت فهم سیاق و سباق و توجیه و مانند آن، و بر علم تفسیر قیاس باید کرد جمیع فنون دینی را - والله اعلم -

۱ - ترجمه‌ی حدیث: «پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرموده‌اند: قاضیان سه (گروه) اند (بر سه دسته تقسیم می‌شوند): یکی در بهشت و دو تای دیگر در دوزخ. پس آن‌که در جنت است قاضی‌ای است که حق را شناخته و به آن فیصله کرده است، و قاضی‌ای که حق را شناخته و در فیصله ستم روا داشته، و آن‌که به نادانی در بین مردم فیصله روا داشته در دوزخ اند».

۲- سنن ابوداود: ج ۳/ ص ۲۹۹، کتاب الأقضية، باب فی القاضی یخطئ، حدیث شماره: ۳۵۷۳. علامه آل‌بانی گفته: این حدیث صحیح است.

و در زمان صحابه اکثر این شروط لازم نبود همین معرفت قرآن و حفظ سنت در کار می‌شد؛ زیرا که عربیت زبان ایشان بود بغیر تعلم نحو بفهم کلام عربی می‌رسیدند و هنوز احادیث متعارضه ظاهر نشده و اختلاف سلف پدید نیامده بود.

و از آنجمله آنست که قریشی باشد باعتبار نسب آبای خود، زیرا که حضرت ابوبکر صدیق صرف کردند انصار را از خلافت باین حدیث که آنحضرت فرمودند: «الْأَثَمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ»<sup>۱</sup>.

و ابوهریره و جابر روایت می‌کنند: «الْأَثَمَةُ تَبِعَ لِقُرَيْشٍ فِي هَذَا الشَّانِ»<sup>۲</sup>.

و ابن عمر روایت می‌کند «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ اثْنَانِ»<sup>۳</sup>. و معاویه بن ابی سفیان روایت می‌کند «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي قُرَيْشٍ، لَا يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ إِلَّا كَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ مَا أَقَامُوا الدِّينَ»<sup>۴</sup>. و غیر این طرق، طرق دیگر هم این حدیث را ثابت است بجهت اختصار برین قدر اکتفاء نمودیم.

۱- ترجمه‌ی حدیث: «اثمه (خلفاء) از قریش هستند».

۲- مسند امام احمد، مسند انس بن مالک رضی الله عنه: ج ۲۰/ ص ۲۴۹، حدیث شماره: ۱۲۹۰۰. شعبی ارنؤوط گفته: این حدیث به طرق و شواهد دیگری که دارد صحیح است.

۳- ترجمه‌ی حدیث: «مردم در این کار (خلافت) پیرو قریش اند».

۴- این حدیث را امام بخاری در صحیح‌ترین کتاب‌ها بعد از کتاب الله به این الفاظ آورده است: «الناس تبع لقریش فی هذا الشأن، مسلمهم تبع لمسلمهم، وکافرهم تبع لکافرهم». صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۱۷۸، کتاب المناقب، باب قول الله تعالی: {يا أيها الناس إنا خلقناكم من ذكر وأنثى وجعلناكم شعوبا وقبائل لتعارفوا إنا أكرمكم عند الله أتقاكم} [الحجرات: ۱۳]، حدیث شماره: ۳۴۹۵، و صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۱۴۵۱، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش، والخلافة فی قریش، حدیث شماره: ۱۸۱۹.

۵- ترجمه‌ی حدیث: «تا زمانی که (تنها) دو تن از قریشیان زنده باشند این امر (خلافت) در بین آنان خواهد بود».

۶- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۱۷۹، کتاب المناقب، باب مناقب قریش، حدیث شماره: ۳۵۰۱، و صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۶۲، کتاب الأحکام، باب الأمراء من قریش، حدیث شماره: ۷۱۴۰.

۷- ترجمه‌ی حدیث: «این امر (خلافت) در قریش است، کسی با آنان مخالفت نخواهد کرد مگر این که الله وی را بر صورت بر زمین بزند تا هنگامی که دین را بر پا دارند».



و اختلاف کرده‌اند در اشتراط کتابت جمعی اثبات آن کرده‌اند بملاحظه آنکه بسیاری از امور دینیه موقوف است بر معرفت خط از علم کتابت و سنت و انشای احکام و نامها و بعض رد کرده‌اند آن را بآنکه آنحضرت ﷺ امی بودند و حق آنست که بر آنحضرت ﷺ در این امر قیاس نمی‌توان کرد دیگری را، الیوم معرفت دین موقوف است بر شناختن خط و بسیاری از مصالح منوط بنوشتن، بالجمله چون این شروط در شخصی موجود باشد مستحق خلافت شود و اگر او را خلیفه سازند و خلافت را برای او عقد کنند خلیفه راشد شود و غیر مستجمع این شروط را اگر خلیفه سازند ساعیان خلافت او عاصی گردند لیکن اگر تسلط یابد حکم او فیما یوافق الشرع نافذ باشد برای ضرورت که برداشتن او از مسند خلافت اختلاف امت پیدا کند و هرج و مرج پدید آرد.

### مسئله در طرق انعقاد خلافت:

انعقاد خلافت بچهار طریق واقع شود.

**طریق اول:** بیعت اهل حل و عقد است از علماء و قضات و امرا و وجوه ناس که حضور ایشان متیسر شود و اتفاق اهل حل و عقد جمیع بلاد اسلام شرط نیست، زیرا که آن ممتنع است و بیعت یک دو کس فائده ندارد زیرا حضرت عمر در خطبه آخر خود فرموده‌اند: «فَمَنْ بَايَعَ رَجُلًا عَلَى غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَا يُتَابَعُ هُوَ وَالَّذِي بَايَعَهُ تَغَرُّهُ أَنْ يُقْتَلَ»<sup>۳</sup>. و انعقاد خلافت حضرت صدیق به طریق بیعت بوده است.

**طریق دوم:** استخلاف خلیفه است. یعنی خلیفه عادل به مقتضای نصح مسلمین شخصی را از میان مستجمعین شروط خلافت اختیار کند و جمع نماید مردمان را و نص

۱- صحیح بخاری: ج ۴/ص ۱۷۹، کتاب المناقب، باب مناقب قریش، حدیث شماره: ۳۵۰۰، و صحیح بخاری: ج ۹/ص ۶۲، کتاب الأحکام، باب الأمراء من قریش، حدیث شماره: ۷۱۳۹.

۲- ترجمه‌ی حدیث: «هر کس بدون مشوره‌ی مسلمانان با مردی (برای خلافت) بیعت کرد، از آن دو پیروی نشده و هر دو به قتل میرسند».

۳- صحیح بخاری: ج ۸/ص ۱۶۸، کتاب الحدود، باب رجم الحبلى من الزنى، حدیث شماره: ۶۸۳۰.

کند باستخلاف وی و وصیت نماید باتباع وی پس این شخص میان سائر مستجمعین شروط خصوصیتی پیدا کند و قوم را لازم است که همان را خلیفه سازند انعقاد خلافت حضرت فاروق بهمین طریق بود.

**طریق سوم:** شورای است به این صورت که خلیفه شائع گرداند خلافت را در میان جمعی از مستجمعین شروط و گوید از میان این جماعه هر کرا اختیار کنند خلیفه او باشد، پس بعد موت خلیفه تشاور کنند و یکی را معین سازند و اگر برای اختیار، شخصی را یا جمعی را معین کند اختیار همان شخص یا همان جمع معتبر باشد و انعقاد خلافت ذی النورین علیه السلام بهمین طریق بود که حضرت فاروق رضی الله عنه خلافت را در میان شش کس شائع ساختند و آخرها عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه برای تعیین خلیفه مقرر شد و ایشان حضرت ذی النورین را اختیار نمود.

**طریق چهارم:** استیلا است، چون خلیفه بمیرد و شخصی متصدی خلافت گردد بغیر بیعت و استخلاف و همه را بر خود جمع سازد بایتلاف قلوب یا بقر و نصب قتال خلیفه شود و لازم گردد بر مردمان اتباع فرمان او در آنچه موافق شرع باشد و این دو نوع است:

یکی آنکه مستولی (شخصی که بر خلافت استیلاء پیدا کرده) مستجمع شروط باشد و صرف منازعین کند بصلح و تدبیر از غیر ارتکاب محرمی و این قسم جائز است و رخصت. و انعقاد خلافت معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه بعد حضرت مرتضی رضی الله عنه و بعد صلح امام حسن رضی الله عنه بهمین نوع بود.

دیگر آنکه مستجمع شروط نباشد و صرف منازعین کند بقتال و ارتکاب محرم و آن جائز نیست و فاعل آن عاصی است لیکن واجب است قبول احکام او چون موافق شرع باشد، و اگر عمال او اخذ زکات کنند از ارباب اموال ساقط شود چون قاضی او حکم نماید نافذ گردد حکم او، و همراه او جهاد می توان کرد و این انعقاد بنابر ضرورت است، زیرا که در عزل او افنای نفوس مسلمین و ظهور هرج و مرج شدید لازم می آید و بیقین

معلوم نیست که این شدائد مفضی شود بصلاح یا نه؟ یحتمل (احتمال دارد) که دیگری بدتر از اول غالب شود پس ارتکاب فتن که قبح او متیقن به است چرا باید کرد برای مصلحتی که موهوم است و محتمل! و انعقاد خلافت عبدالملک ابن مروان و اول خلفای بنی عباس بهمین نوع بود.

بالجمله اگر شخصی متفرد باشد در زمان خود بشروط خلافت یا جمعی هستند متصف بشروط خلافت و این شخص افضل همه است منعقد نشود خلافت او بغیر یکی از طرق مذکوره زیرا که بصفتی که وی دارد بدون تسلط یا بیعت خلاف منقطع نشود و فتنه ساکن نگردد، لهذا جماعه‌ای از صحابه بعد انتقال آنحضرت ﷺ به رفیق اعلی مبادرت کردند به بیعت حضرت صدیق ﷺ و اکتفا نه نمودند بر افضلیت او.

و اهل علم تکلم کرده‌اند در آنکه خلافت حضرت مرتضی ﷺ بکدام طریق از طرق مذکوره واقع شد؟

به مقتضای کلام اکثر آنست که به بیعت مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند خلیفه شدند و اکثر نامه‌های حضرت مرتضی که بأهل شام نوشته‌اند شاهد این معنی است.

و جمعی گفته‌اند که به شوری انعقاد خلافت ایشان شد؛ زیرا که مشوره استقرار یافت بر آنکه خلیفه عثمان ﷺ باشد یا علی ﷺ چون عثمان نماند علی متعین شد، وفیه ما فیه<sup>۱</sup>. در ذیل این مسئله نکته چند باید فهمید اینجا سوالی متوجه میشود تقریرش آنکه تو قائلی بآنکه خلافت حضرات شیخین بنص بود از آنحضرت ﷺ پس انعقاد خلافت صدیق ﷺ به بیعت اهل حل و عقد و خلافت فاروق ﷺ باستخلاف بر قول تو چگونه درست آید؟!.

جواب گوئیم مقصود ما آن است که بنص آنحضرت لازم شد خلیفه ساختن حضرت صدیق و فاروق در زمان مخصوص و به ایشان متوجه شدن و عقد خلافت برای ایشان

۱ - وفیه ما فیه، یعنی: و در این کلام اعتراض و تأملی وجود دارد.

بستن و امتثال امر ایشان نمودن در آنچه متعلق است بخلیفه، لیکن وجود خلافت بالفعل به بیعت اهل حل و عقد بود یا باستخلاف مثل آنکه نماز فرض شد بر زید در کلام ازلی، و بنص شارع و تعلق حکم وجوب بالفعل منوط گشت بدخول وقت. پس باعتبار حکمت اسباب و علل نسبت کرده می شود انعقاد خلافت به بیعت اهل حل و عقد یا باستخلاف.

و همچنین بالیقین می دانیم که شارع علیه الصلوة والسلام نص فرموده است بآنکه امام مهدی در دامان قیامت موجود خواهد شد و وی عند الله و عند رسوله امام بر حق است و پر خواهد کرد زمین را بعدل و انصاف چنانکه پیش از وی پر شده باشد بجور و ظلم پس باین کلمه افاده فرموده اند استخلاف امام مهدی را و واجب شد اتباع وی در آنچه تعلق بخلیفه دارد چون وقت خلافت او آید لیکن این معنی بالفعل نیست مگر نزدیک ظهور امام مهدی و بیعت با او میان رکن و مقام.

باز مشوره قوم برای حضرت صدیق علیه السلام یا خلیفه ساختن صدیق حضرت فاروق رضی الله عنه را به رای خود و عزم کردن عبدالرحمن ابن عوف رضی الله عنه برای ذی النورین علیه السلام مستلزم آن نیست که اینجا نصی نباشد بلکه ظاهر آن است که این بزرگان نصی یا اشارتی از شارع دست آویز خود ساخته اند و مشهور شد در میان مردم نسبت بایشان، چنانکه گویند ابوحنیفه این را واجب ساخته و شافعی این را واجب نموده است یا گویند حضرت فاروق این را حلال گردانید، و موعده تفصیل این سخن فصل سوم است از این رساله<sup>۱</sup>، والله اعلم.

مسئله در بیان آنچه برخلیفه واجب است از امضای مصالح مسلمین:

۱- در نسخه ی فارسی طبع بویال هند اینجا باب سوم نوشته شده است؛ اما چون مؤلف گرامی این کتاب را بر اساس ابواب تقسیم نکرده بلکه بر اساس فصول تقسیم نموده لذا ما به یقین دانستیم که باب سوم اشتباه ناسخ بوده است. و با یک نگاه به فصل سوم این کتاب می بینیم منظور شاه ولی الله در همان فصل موجود می باشد.

و اصل در این مسئله نظر کردن است در معنی خلافت و دانستن مقدمات اقامت دین که بغیر آنها اقامت دین متصور نشود و مکملات او که بدون آنها علی اکمل وجه تحقق نه پذیرد.

واجب است بر خلیفه نگاه داشتن دین محمدی ﷺ بر صفتی که به سنت مستفیضه آن حضرت ﷺ ثابت شده و اجماع سلف صالح بر آن منعقد گشته بانکار بر مخالف و انکار به آن وجه تواند بود که قتل کند مرتدین و زناده را و زجر نماید مبتدعه را.

دیگر اقامت ارکان اسلام نمودن از جمعه و جماعات و زکوه و حج و صوم بآنکه در محل خود بنفس خود اقامت نماید و در مواضع بعیده ائمه مساجد و مصدقان را نصب فرماید و امیر الحج معین نماید و احیای علوم دین کند بنفس خود قدری که متیسر شود. مقرر سازد مدرسین را در هر بلدی چنانکه حضرت عمر رضی الله عنه عبدالله بن مسعود رضی الله عنه را با جماعت در کوفه نشاند و معقل بن یسار و عبدالله بن معقل را به بصره فرستاد.

و فیصله کند میان اهل خصومت یعنی قضا کند در دعاوی و نصب قضا نماید برای آن و نگاهدارد بلاد اسلام را از شر کفار و قطاع طریق و متغلبان، و سرحداتی دار الاسلام را با افواج و آلات جنگ مشحون سازد و جهاد نماید با اعداء الله ابتداءً و رفعاً و ترتیب دهد جیوش را و فرض ارزاق کند برای مقاتله و اخذ جزیه و خراج و قسمت آن نیز بر غزاه بعمل آرد و تقدیر عطایای قضا و مفتیان و مدرسان و واعظان و ائمه مساجد باجتهاد خود نماید بغیر اسراف و تقتیر، و نائب گیرد در کارها امناء عدول را و اهل نیکخواهی را و همیشه در مشارفه (نگرانی) امور و تصفح (پرس و جو) احوال رعیت و افواج و امراء امصار و جیوش غزاه و قضا و غیر ایشان مقید باشد تا خیانتی و حیفی در میان نیاید، و سپردن کارها بکفار اصلاً درست نیست حضرت عمر از این امر نهی شدید فرموده‌اند.

«أخرج شيخ الشيوخ العارف السهروردي<sup>۱</sup> قدس سره في العوارف عن وثيق الرومي قال كنت مملوكاً لعمر فكان يقول لي أسلم فإنك إن أسلمت استعنت بك على أمانة المسلمين

۱- سهروردي (۵۳۹-۶۳۲ هـ = ۱۱۴۵-۱۲۳۴ م):

فَأَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ أَسْتَعِينَ عَلَى أَمَانَتِهِمْ بِمَنْ لَيْسَ مِنْهُمْ قَالَ فَأَتَيْتُ فَقَالَ عُمَرَا لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاءُ اعْتَقَنِي فَقَالَ: اذْهَبْ حَيْثُ شِئْتَ»<sup>۱</sup>.

این است بیان آنچه واجب است بر خلیفه به طریق اختصار و ایجاز.

مسئله در بیان آنچه بر رعیت واجب است از اطاعت خلیفه:

لازم است بر مسلمین هر چه امر فرماید خلیفه از مصالح اسلام و از آنچه مخالف شرع نباشد خواه خلیفه عادل باشد خواه جائز.

و اگر قوم در مذاهب فروع مختلف باشند و خلیفه حکم فرماید بامری که مجتهد فیه است غیر مخالف کتاب و سنت مشهوره و اجماع سلف و قیاس جلی، بر اصل واضح الثبوت لازم است سخن او شنیدن و بمقتضای قضای او رفتن هر چند موافق مذهب محکوم علیه نباشد.

و حرام است خروج بر سلطان بعد از آنکه مسلمین بر وی مجتمع شدند مگر آنکه کفر بواح از وی دیده شود، اگرچه آن سلطان مستجمع شروط نباشد و خروج بر خلیفه به سه نوع تواند بود.

یکی آنکه خلیفه کافر شود بانکار ضروریات دین والعیاذ بالله: در اینصورت واجب است خروج بر وی و قتال با وی و این قتال اعظم انواع جهاد است تا اسلام متلاشی نگردد و کفر غالب نشود.

---

عمر بن محمد بن عبد الله، أبو حفص شهاب الدین سهروردی: فقیه شافعی، مفسر، واعظ. در "سهرورد" تولد شده و در بغداد وفات یافته است. در نزد خلیفه‌ی وقت از احترام ویژه‌ای برخوردار بوده و با مراسم خاصی او را تا حلقه‌ی درسش می‌برده‌اند. تصنیفات فراوانی دارد، از جمله: "عوارف المعارف- ط" و "نغمة البیان فی تفسیر القرآن- خ" و "السیر والطیر- خ". الأعلام، خیر الدین بن محمود زرکلی (متوفی: ۱۳۹۶هـ): ج ۵/ ص ۹۲، دار العلم للملایین، طبع پانزدهم، سال ۲۰۰۲م. لازم به یادآوری است که ابو حفص عمر بن محمد مشهور به شهاب الدین سهروردی غیر از أبو الفتوح یحیی بن حبش بن أمیرک، ملقب به شهاب الدین سهروردی حکیم مقتول در حلب اواخر سال: ۵۸۶ هـ است.

۱- کتاب عوارف المعارف.

دیگر آنکه خروج کند برای نهب اموال و قتل نفوس و تحلیل فروج: که بغیر تأویل شرعی سیف را حکم سازد نه قانون شرع را و حکم این جماعه حکم قطاع طریق است دفع کردن ایشان و از هم متفرق ساختن جماعت ایشان را واجب است.

سوم آنکه خروج کند به نیت اقامت دین و تقریر کند در خلیفه واحکام او شبه را<sup>۱</sup> پس آن تأویل اگر باطل باشد قطعاً هیچ اعتبار ندارد مانند تأویل اهل ردّ و مانعین زکوة در زمان صدیق اکبر علیه السلام.

و معنی قطعیت بطلان تأویل آن است که مخالف نصّ کتاب یا سنت مشهوره یا اجماع یا قیاس جلی واقع شود و اگر آن تأویل مجتهد فیه است نه قطعی البطلان آن قوم بغا باشند. در زمان اول حکم این قوم حکم مجتهد مخطی بود *إِنْ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ*.

چون احادیث منع بغی که در صحیح مسلم و غیر آن مستفیض است ظاهر شد و اجماع امت بر آن منعقد گشت امروز حکم بعضیان باغی کنیم. اگر از خلیفه جور صریح صادر شود یا حکم بر خلاف شرع نماید و در آن مسئله برهانی از جانب شارع پیش ما موجود است و معنی برهان همان است که تقریر کردیم جائز است قیام بدفع ظلم خلیفه از خود و ترک فرمانبرداری او، و جمعی که رفیق سلطان شوند برای ایذای او عصا باشند و اگر در آن مسئله برهانی از جانب شرع نیست صبر نماید و آفاتی را که بر سر وی میگذرد از آفات سماویه شمرد و دست از قتال باز دارد.

و از انواع جهاد است امر کردن خلیفه به معروف و نهی او از منکر بغیر خروج بسیف و میباید که به لطف باشد دون العنف، و در خلوت باشد دون الجلوۃ تا فتنه بر نخیزد و چون معنی خلافت و شروط خلیفه و آنچه متعلق است بخلافت دانسته شد وقت آن رسید که باصل مقصد عود کنیم:

۱- یعنی به شبهه‌ای و یا تأویلی استدلال نموده و طبق آن بر خلیفه خروج نماید.

اثبات خلافت عامه برای خلفای اربعه از اجلی بدیهیات<sup>۱</sup> است چون مفهوم خلیفه و شروط او را در ذهن تصور نمائیم و از احوال خلفای اربعه آنچه مستفیض شده تذکر فرمائیم بالبداهه ثبوت شروط خلافت در ایشان و ظهور مقاصد خلافت باکمل وجه از ایشان ادراک کرده میشود اگر خفائی در ثبوت خلافت ایشان هست باعتبار اخذ معانی دیگر است در مفهوم خلافت، چنانکه شیعه عصمت و وحی باطنی در امام شرط می‌کنند و الا وجود اسلام و عقل و بلوغ و حریت و ذکورت و سلامت اعضاء و قریشیت در این بزرگان محل بحث عاقلی نمی‌تواند بود و هیچ عاقلی انکار نمی‌تواند کرد که مقابله اهل ردّت و فتح بلاد عجم و بلاد روم و مدافعت جیوش کسری و قیصر بتدبیر و امر ایشان بوده است و فی هذا کفایة لمن اکتفی و شیعه باین قدر خود قائل‌اند که حضرات شیخین علیه السلام خلافت را از دست حضرت مرتضی بغصب بردند و آن متصور نیست الا با کمال جرأت و تدبیر و ایتلاف ناس با خود، پس شجاعت و رای و کفایت را قائل شدند از آن جهت که قصد نه کردند. باقی ماند شرط اجتهاد و عدالت، در اقاویل خلفاء می‌باید تأمل کرد و در قضایای ایشان و مناظرات ایشان خوض می‌باید نمود تا اجتهاد ایشان اظهر من الشمس شود. و تا حال هیچ کس از مخالفان بر دامن ایشان فسق ظاهر نه بسته است هر ژاژی (سخن بی‌اساس و بیهوده) که خائیده‌اند مرجع آن مختلف فیه است که جمهور اسلام آن را نمی‌دانند الا همین فرقه عاملهم الله بعدله.

پس اثبات خلافت برای ایشان بمعنی مذکور مستغنی است از برهان و آنچه در این باب مطلوب می‌شود تجرید معنی خلافت است از معانی دیگر و تحریر شروط خلافت و بیان مقاصد نصب خلیفه لاغیر و این امور را بتوفیق الله تعالی در این عجاله مبین ساختیم، والحمد لله رب العلمین.

۱- بدیهی به چیزی گفته می‌شود که برای اثبات آن احتیاج به دلیل نباشد و اجلی بدیهیات یعنی واضح‌ترین بدیهیات.



## فصل دوم: در لوازم خلافت خاصه

در حدیث وارد شده که آن حضرت ﷺ خبر دادند که: چند گاه نبوت و رحمت خواهد شد بعد از آن خلافت و رحمت بعد از آن ملک عضو بعد از آن جبریت و عتود و در بعض روایات خلافت بر منهاج نبوت واقع شده<sup>۱</sup>.

و نیز به ثبوت رسیده که آن حضرت ﷺ خبر دادند: «الْخِلَافَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً»<sup>۲</sup>. و خدای عزوجل در چندین آیت از قرآن عظیم باوصاف و علامات خلافتی که در کمال رضا و محبوبیت است تلویح و تصریح فرمود از آن جمله آیت: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾<sup>۳</sup> [الحج: ۴۱]. و آیهی: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ﴾<sup>۴</sup> [النور: ۵۵].

و آیهی: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾<sup>۵</sup> [الفتح: ۲۹].

---

۱- مسند امام احمد: ج ۳۰/ص ۳۵۵، حدیث شماره: ۱۸۴۰۶.

۲- صحیح ابن حبان: ج ۱۵/ص ۳۹۲، باب ذکر الخبر الدال علی أن الخلیفة بعد عثمان بن عفان کان علی بن ابی طالب رضوان الله علیهما ورحمته، وقد فعل، حدیث شماره: ۶۹۴۳، به تحقیق: شعب الأنروط، مؤسسة الرسالة - بیروت. محقق گفته: اسناد این روایت حسن است.

۳- ترجمه‌ی آیه: «(همان) کسانی که اگر در زمین به آنها قدرت (و حکومت) بخشیم، نماز را بر پا می‌دارند، و زکات را می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».

۴- ترجمه‌ی آیه: «الله به کسانی از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند؛ وعده داده است که قطعاً آنها را در زمین جانشین (و حکمران) خواهد کرد».

۵- ترجمه‌ی آیه: «محمد رسول الله است، و کسانی که با او هستند، بر کافران سخت گیر (و شدید) اند».

و آیهی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾<sup>۱</sup> [المائدة: ۵۴]. إلى غير ذلك من الآيات.

و صحابه رضی الله عنهم در وقت مشاوره در تعیین خلیفه به بعض اوصاف نطق نموده اند چنانکه گفتند: «أحق بهذا الأمر، وتوفي رسول الله صلی الله علیه و آله وهو عنهم راضٍ و...». از استقراء این ادله وصفی چند محصل می شود زیاده از اوصافی که در خلافت عامه گفته شد.

در این فصل می خواهیم که آن اوصاف را برشمیریم و ثبوت آنها در خلفای اربعه رضوان الله علیهم بیان کنیم. باستجماع لوازم خلافت خاصه مقرون بقریشیت نسب تفسیر کرده است قتاده شیخ اهل بصره از تابعین حواریت را.

قال معمر عن قتادة<sup>۲</sup>: الحواریون کلهم من قریش أبوبکر وعمر وعثمان وعلي وحمزة وجعفر وأبو عبیدة وعثمان بن مظعون وعبدالرحمن بن عوف وسعد بن أبي وقاص وطلحة

۱- ترجمه ی آیه: «ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما که از دین خود برگردد (به الله زیانی نمی رساند) الله بزودی گروهی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنها (نیز) او را دوست دارند».

۲- معمر بن راشد (۹۵-۱۵۳ هـ = ۷۱۳-۷۷۰ م):

معمر بن راشد بن ابي عمرو أزدی: فقیه، حافظ حدیث، ثقة. وی از اهالی بصره بود و بعداً در یمن سکونت اختیار کرد، و می خواست به شهر خود برگردد که اهل صنعاء مخالفت کرده و او را در همانجا زن دادند، که در یمن باقی ماند. الأعلام، خیر الدین زرکلی: ج ۷/ ص ۲۷۲.

۳- قتاده بن دعامة (۶۱-۱۱۸ هـ = ۶۸۰-۷۳۷ م):

او قتاده بن دعامة، أبو الخطاب سدوسی بصری: مفسر و از حافظان حدیث می باشد. إمام أحمد ابن حنبل گفته: قتاده حافظ ترین اهل بصره است. در علوم عربی، مفردات لغت و شناخت ایام و نسب عرب نیز سرآمد روزگار بوده، و به مذهب قدریه تمایل داشته، و گاهی در حدیث نیز تدلیس می کرده. به سبب مرض طاعون در واسط عراق در گذشته است. تذکرة الحفاظ: ج ۱/ ص ۱۱۵، تألیف: شمس الدین أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز ذهبي (متوفی: ۷۴۸ هـ)، ناشر: دار الکتب العلمیة بیروت- لبنان، طبع: نخست، ۱۴۱۹ هـ/ ۱۹۹۸ م.

والزبير، وفسر قتادة فيما روي عنه روح بن القاسم الحواريين الذين تصلح لهم الخلافة كذا في استيعاب ابن عبدالبر.<sup>۱</sup>

و اصل در اعتبار اين اوصاف سه نکته است:

**نکته ی نخستین:** آنکه نفوس قدسیه انبیاء عليهم السلام در غایت صفا و علو فطرت آفریده شده‌اند و در حکمت الهی بهمان صفا و علو فطرت مستوجب وحی گشته‌اند و ریاست عالم بایشان مفوض شده قال الله تعالى: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾<sup>۲</sup> [الأنعام: ۱۲۴].

و از میان امت جمعی هستند که جوهر نفس ایشان قریب به جوهر نفوس انبیاء مخلوق شده و این جماعت در اصل فطرت خلفای انبیاء اند در امت بمثال آنکه آئینه از آفتاب اثری قبول می‌کند که خاک و چوب و سنگ را میسر نیست این فریق که خلاصه امت‌اند از نفس قدسیه پیغامبر صلی الله علیه و آله بوجهی متأثر میشوند که دیگران را میسر نمی‌آید و آنچه از آن حضرت صلی الله علیه و آله فرا گرفته‌اند بشهادت دل فرا گرفته‌اند گویا دل ایشان آن چیزها را اجمالاً ادراک کرده بود و کلام آن حضرت صلی الله علیه و آله شرح و تفصیل آن معانی اجمالی نمود، و بعد از ایشان جماعت دیگرانند پایه بپایه فروتر تا آنکه نوبت عوام مسلمین آید پس خلافت خاصه آن است که این شخص چنانکه در ظاهر حال رئیس مسلمین شود بحسب وضع طبیعی که مراتب استعدادات افراد بنی آدم است در صفا و علو فطرت الأمثل فالأمثل نیز رئیس امت باشد تا ریاست ظاهر هم دوش ریاست باطن گردد و این جماعت که بوضع طبیعی خلفای انبیاء‌اند در شریعت مسمی‌اند بصدیقین و شهداء و صالحین و این مضمون استفاده میشود از این دو آیه‌ی کریمه:

۱- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۲/ ص ۵۱۳، تألیف: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر قرطبي

(متوفی: ۴۶۳ هـ)، تحقیق: علی محمد بجاوی، ناشر: دار الجیل، بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۲ هـ/

۱۹۹۲ م.

۲- ترجمه‌ی آیه: «اللّه آگاه‌تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد».

قال الله تعالى على لسان عباده: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ ١ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿٧﴾ ٢ [الفاتحة: ٦-٧]. وقال تبارك وتعالى: ﴿أُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ ٣ [النساء: ٦٩].

پس در این دو آیه افاده فرمود که مطلوب مسلمین و مسئول ایشان در صلوات خویش و مطمح مهم ایشان در سلوک مراتب قرب موافقت با جماعه منعّم علیهم است، و مراد از منعّم علیهم این چهار فریقاند.<sup>۳</sup>

و در جائی دیگر: ﴿يَتْلُوهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ ٤ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٥﴾ ٥ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ ﴿٥٤﴾ [المائدة: ٥٤-٥٥]. نیز اشاره به همین معنی است یعنی ولی عوام مسلمین افاضل ایشانند که به اقامت صلوة و وصف محبیت و محبوبیت و غیر آن متصفاند و این معنی را عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه بیان کرده: اخرج أبو عمر في خطبة

۱- ترجمه‌ی آیات: «ما را به راه راست هدایت کن. راه کسانی که بر آنان نعمت دادی؛ نه خشم گرفتگان بر آنها؛ و نه گمراهان».

۲- ترجمه‌ی آیه: «و کسی که الله و پیامبر را اطاعت کند (روز قیامت) همنشین کسانی خواهد بود که الله بر آنان انعام نموده است، از پیامبران، و صدیقان و شهدا و صالحان، و اینان چه نیکو رفیقانی هستند».

۳- یعنی انبیاء، صدّیقین، شهدا و صالحین.

۴- ترجمه‌ی آیه: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما که از دین خود برگردد (به الله زیانی نمی‌رساند) الله بزودی گروهی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنها (نیز) او را دوست دارند، (آنان) در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران سر سخت و گردان فراز هستند، در راه الله جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نمی‌هراسند، این فضل الله است که به هر کس بخواهد می‌دهد، و الله گشایشگر داناست».

الاستيعاب «عن ابن مسعود رضی اللہ عنہ قال: إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ فَوَجَدَ قَلْبَ مُحَمَّدٍ ﷺ خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ فَاصْطَفَاهُ وَبَعَثَهُ بِرِسَالَتِهِ ثُمَّ نَظَرَ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ بَعْدَ قَلْبِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَوَجَدَ قُلُوبَ أَصْحَابِهِ خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ فَجَعَلَهُمْ وُزَرَآءَ نَبِيِّهِ يُقَاتِلُونَ عَلَى دِينِهِ»<sup>۱</sup>.

و بیهقی مثل آن ذکر کرده: «إلا أنه قال: فجعلهم أنصار دينه ووزراء نبيه فما رآه المؤمنون حسناً فهو عند الله حسنٌ وما رآه قبيحاً فهو عند الله قبيحٌ»<sup>۲</sup>. و چنانکه اولویت این فریق در خلافت متحقق است اجتهاد این فریق اولی و احق است از اجتهاد دیگران و هر وصفی از اوصاف مذکوره علامات و خواص دارد، آن حضرت ﷺ در میان مناقب صحابه گاهی نص فرموده‌اند باثبات این اوصاف در ایشان گاهی باثبات علامات و خواص، تلویح ابلغ من التصريح ادا کرده.

**نکته دوم:** آنکه خلیفه حقیقی پیغامبر مثل نئی است که نائی آن را برده‌ان خود نهد بجهت بلند گردانیدن آواز و مانند آن. و انشاء نغمه و تعین کیفیت آن راجع است بنائی همچنان از تقاسیم رحمت الهی نصیب پیغامبر گشته و پیغامبر ﷺ قبل از مباشرت آن برفیق اعلی پیوسته بوجهی از وجوه بطور سببیت و نیابت آن معانی را بدست خلفاء اتمام ساخته‌اند، بحقیقت آن همه راجع است به پیغامبر و ایشان بمنزله جوارح پیغامبر شده‌اند لا غیر.

پس خلافت خاصه آن است که از خلیفه کارهای که نصیب آن حضرت ﷺ و منسوب بایشان است در قرآن عظیم و حدیث قدسی بدست وی سرانجام شود و آنحضرت ﷺ انابت او را تصریحاً و تلویحاً مراتب کثیره اظهار فرموده باشند تا همه کارها در جرائد

۱- الاستيعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۱/ ص ۱۳. و نگا: مسند امام احمد: ج ۶/ ص ۸۵، حدیث شماره: ۳۶۰۱.

۲- الاعتقاد والهداية إلى سبيل الرشاد على مذهب السلف وأصحاب الحديث: ج ۱/ ص ۳۲۲، تألیف: أحمد بن حسین بن علي بن موسى خسروچردی خراسانی، معروف به أبو بکر بیهقی (متوفی: ۴۵۸ هـ)، تحقیق: أحمد عصام الکاتب، ناشر: دار الآفاق الجديدة - بیروت، طبع نخست: سال ۱۴۰۱ هـ.

اعمال حضرت پیغامبر ﷺ مرقوم گردد و ایشان شرف وساطت حاصل نموده باشند چنانکه آیه: ﴿ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ...﴾<sup>۱</sup> [الفتح: ۲۹]. و این حدیث قدسی نیز شاهد آنست: «إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَمَقَّتَهُمْ عَرَبَهُمْ وَعَجَمَهُمْ إِلَّا بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَقَالَ إِنَّمَا بَعَثْتُكَ لَأَبْتَلِيكَ وَأَبْتَلِي بِكَ»<sup>۲</sup>.

و این قصه بهمان می ماند که حضرت داود علیه السلام باقصی همت متوجه بنای مسجد اقصی گشتند و آن کار از دست ایشان سرانجام نیافت لابد فرزندی را طلب کردند که بر دست وی تمام شود و بعلاقه آنکه وی حسنه است از حسنات ایشان در جریده اعمال حضرت داود ثبت گردد که داود بانی مسجد اقصی است.

**نکته سوم:** آنکه خلافت امر خطیر است و نفوس آدم مجبول (بطور جبلی و فطری پیداشده) بر اتباع هوا، و شیطان در بنی آدم جاری است مجری الدم چون خلافت به رأی شخص مستقر شود احتمال دارد که جور پیش گیرد و در مقاصد خلافت تهاون صریح بعمل آرد و ضرر این خلیفه در اُمت مرحومه اشد باشد از ضرر ترک استخلاف وی، و این احتمال کثیر الوقوع است نمی بینی که بادشاهان همه إلا ماشاء الله در این مهلکه گرفتار شده اند و می شوند تا وقتی که این احتمال بر انداخته نشود بوعده الهی یا باوصافی که نزدیک (هنگام) حصول آنها جور و تهاون ممتنع عادی گردد و ظن قوی بعُدل و قیام خلیفه به امر ملت بظهور رسد استخلاف این چنین شخص خیر محض نباشد و نفوس آدم باقامت او اطمینان پیدا نه کنند. و کسیکه مرشد خلائق گردد و مربی ایشان در علم ظاهر و باطن یحتمل که در علم و حال خود غلط کرده باشد و دیگران ببعض قرائن متمسک شده همان غلط را رواج داده باشند و ما احسن ماقیل:

ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست

۱- ترجمه‌ی آیه: «این توصیف آن‌ها در تورات است، و توصیف آن‌ها در انجیل همانند زراعتی که جوانه بزند».

۲- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۱۹۷، کتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها، باب الصفات التي يعرف بها في الدنيا أهل الجنة وأهل النار، حدیث شماره: ۲۸۶۵، و مسند امام احمد: ج ۲۹/ ص ۲۲، حدیث شماره: ۱۷۴۸۴.

تا اعتماد بر علم و حال شخصی بحديث مستفيض صادق مصدوق و اشارات او حاصل نشود کار نا تمام است.

پس خلافت کامله همان است که وثوق بصاحب آن داشته باشیم بنص شارع و اشارات او، و خلافت عامه آنکه بمجرد عدالت خلیفه و علم او اکتفا کنیم چون این سه نکته مبین شد خوض در تفصیل نمائیم:

از جمله لوازم خلافت خاصه آنست که خلیفه از مهاجرین اولین باشد و از حاضران حدیبیه و از حاضران نزول سوره نور و از حاضران دیگر مشاهد عظیمه مثل بدر و احد و تبوک که در شرع تنویه شأن آن مشاهد و وعده جنت برای حاضران آنها مستفیض شده. اما آنکه از مهاجرین اولین باشد از آن جهت مطلوب شد که خدای تعالی درشان مهاجران اولین می فرماید: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا﴾<sup>۱</sup> [الحج: ۳۹]. بعد از آن فرمود: ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ﴾<sup>۲</sup> [الحج: ۴۰]. بعد از آن فرمود: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾<sup>۳</sup> [الحج: ۴۱]. حاصل معنی این آیات آنست که در باب مهاجرین اولین که اذن قتال برای ایشان داده شد تعلیق می فرماید که اگر ایشان را تمکین فی الارض دهیم یعنی رئیس گردانیم اقامت صلوٰه کنند و ایتاء زکوة نمایند و امر به معروف و نهی از منکر بعمل آرند، و نهی از منکر متناول است اقامت جهاد را، زیرا که اشد منکرات کفرست و اشد نهی قتال، و متناول است اقامت حدود را و رفع مظالم را و امر بمعروف متناول است احیای علوم دینیه را.

۱- ترجمه‌ی آیه: «به کسانی که با آنان جنگ می شود، اجازه‌ی (جهاد) داده شده است».

۲- ترجمه‌ی آیه: «(همان) کسانی که به ناحق از دیارشان رانده شدند».

۳- ترجمه‌ی آیه: «(همان) کسانی که اگر در زمین به آن‌ها قدرت (و حکومت) بخشیم، نماز را بر پا می دارند، و زکات را می دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می کنند».

پس بمقتضای این تعلیق لازم شد که هر شخصی از مهاجرین اولین که ممکن فی الارض شود از دست او مقاصد خلافت سرانجام یابد و در وعده الهی خُلف نیست پس خلیفه اگر از مهاجرین اولین باشد امن حاصل شود بر وی و اطمینان قلب متحقق گردد از خلافت وی و این خصلت نمونه عصمتی است که برای انبیاء علیهم السلام ثابت است.

و نیز می فرماید: ﴿فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِ وَقْتُلُوا وَقُتِلُوا لَافْكِرْنَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دُخِلَتْهُمْ جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> [آل عمران: ۱۹۵].

و نیز می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾<sup>۲</sup> [الأنفال: ۷۴].  
و نیز می فرماید: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ﴾<sup>۳</sup> [التوبة: ۲۰].

و اما آنکه از حاضران حدیبیه باشد از آن جهت مطلوب شد که خدای تعالی می فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾<sup>۴</sup> [الفتح: ۲۹]. و

۱- ترجمه‌ی آیه: «پس، کسانی که هجرت کردند و از خانه‌های خود رانده شدند، و در راه من آزار دیدند و جنگیدند و کشته شدند، قطعاً گناهان‌شان را می‌بخشم و آنان را به باغ‌های (بهشتی) که از زیر (درختان) آن نهرها جاری است، در می‌آورم».

۲- ترجمه‌ی آیه: «و کسانی که ایمان آوردند، و هجرت نمودند، و در راه الله جهاد کردند، و کسانی که (ایشان را) پناه دادند و یاری نمودند، اینان مؤمنان حقیقی هستند، برای آن‌ها آموزش و روزی شایسته‌ای خواهد بود».

۳- ترجمه‌ی آیه: «(مقام) کسانی که ایمان آوردند، و هجرت کردند، و با اموال‌شان و جان‌هایشان در راه الله جهاد کردند، نزد الله برتر (و بلندمرتبه‌تر) است».

۴- ترجمه‌ی آیه: «محمد رسول الله است، و کسانی که با او هستند، بر کافران سخت گیر (و شدید) و در میان خود مهربانند».



بر اثر وی می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ وَفَعَّارَهُ﴾<sup>۱</sup>. [الفتح: ۲۹]

حاصل معنی این آیات آنست که بر دست جماعت که همراه آن حضرت ﷺ در این واقعه مبارکه حاضر بودند اظهار دین و اعلای کلمه الله واقع خواهد شد، پس چون این وصف در خلیفه ثابت باشد اعتماد متحقق شود که مقاصد خلافت از وی سرانجام خواهد گرفت و در قرآن عظیم اثبات رضا برای این فریق مقرر شد قال الله تعالی: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾<sup>۲</sup> [الفتح: ۱۸].

و در حدیث آمده «عن جابر قال رسول الله ﷺ: لَنْ يَلِجَ النَّارَ أَحَدٌ شَهِدَ بَدْرًا وَالْحُدَيْبِيَّةَ»<sup>۳</sup>.

وعنه قال رسول الله ﷺ: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ مِمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»<sup>۴</sup>.

و اما آنکه از حاضران نزول سوره نور باشد از آنجهت مطلوب شد که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا أُسْتُخْلِفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾<sup>۵</sup> [النور: ۵۵].

۱- ترجمه‌ی آیه: «این توصیف آن‌ها در تورات است، و توصیف آن‌ها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه زده، سپس تنومندش ساخته».

۲- ترجمه‌ی آیه: «به راستی الله از مؤمنان- هنگامی که زیر درخت با تو بیعت کردند- خشنود شد».

۳- مسند البزار منشور به اسم البحر الزخار: ج ۸/ ص ۲۷۶، تألیف: أبو بکر أحمد بن عمرو العتکی معروف به بزار (متوفی: ۲۹۲ هـ)، تحقیق: محفوظ الرحمن زین الله، ناشر: مكتبة العلوم والحكم- المدينة المنورة، چاپ نخست. البته این حدیث به روایت ابن ابی اوفی است نه جابر، و با —با اندکی اختلاف در الفاظ— در مسند امام احمد نیز آمده است؛ نگا: مسند: ج ۴۴/ ص ۵۹۰، حدیث شماره: ۲۷۰۴۲، شعيب الأرئوطو گفته: این حدیث صحیح است.

۴- سنن ابی داود: ج ۴/ ص ۲۱۳، کتاب، باب في الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۵۳، و سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۹۵، کتاب السنة، باب في فضل من بايع تحت الشجرة، حدیث شماره: ۳۸۶۰. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

لفظ ﴿مِنْكُمْ﴾ راجع است بحاضرين نه بمسلمين قاطبه، زیرا که اگر جميع مسلمين مراد می بود بذکر لفظ منکم با کلمه ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ تکرار لازم می آمد.

پس حاصل معنی آن است که وعده برای جمعی است از شاهدان نزول آیه که تمکین دین بر وفق سعی ایشان و اجتهاد و کوشش ایشان بظهور خواهد رسید.

و اما آنکه از حاضران مشاهد خیر باشد از آن جهت که اهل بدر افضل صحابه اند أخرج البخاري «عن معاذ بن رفاعه بن رافع الزُرقي عن أبيه وكان أبوه من أهل بدرٍ قال جاء جبرئيل الى النبي ﷺ فقال: مَا تَعُدُّونَ أَهْلَ بَدْرٍ فَيَكُمُ قَالَ مِنْ أَفْضَلِ الْمُسْلِمِينَ - أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا - قَالَ وَكَذَلِكَ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ»<sup>۱</sup>.

و در شان ایشان صحیح شده: «لَعَلَّ اللَّهَ أَطْلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ عَفَرْتُ لَكُمْ او فقد وَجَبَتْ لَكُمْ الجنة»<sup>۲</sup>.

و در حاضران تبوک نازل شده: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ﴾<sup>۳</sup> [التوبة: ۱۱۷].

۱- ترجمه‌ی آیه: «اللہ به کسانی از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند؛ وعده داده است که قطعاً آنها را در زمین جانشین (و حکمران) خواهد کرد، همان گونه که کسانی را که پیش از آنها بودند جانشین (و حکمران) ساخت، و دین‌شان را که برای آنها پسندیده است برای آنها استوار (و پا برجا) سازد».

۲- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۸۰، کتاب المغازی، باب شهود الملائكة بدرا، حدیث شماره: ۳۹۹۲.

۳- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۷۶، کتاب الجهاد والسير، باب إذا اضطر الرجل إلى النظر في شعور أهل الذمة، والمؤمنات إذا عصين الله، وتجريدن، حدیث شماره: ۳۰۸۱، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۹۴۱، کتاب الفضائل، باب من فضائل أهل بدر رضي الله عنهم وقصة حاطب بن أبي بلتعة، حدیث شماره: ۲۴۹۴.

۴ - ترجمه‌ی آیه: «قطعاً اللہ رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، آنان که در زمان سختی (و تنگدستی) از او پیروی کردند؛ نمود».

و مبتنی بر همین اصل است کلامی که ابن عمر مهیا کرده بود که برای معاویه بن ابی سفیان بگوید: «أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكَ مَنْ قَاتَلَكَ وَأَبَاكَ عَلَى الْإِسْلَامِ»<sup>۱</sup>، أخرجه البخاري<sup>۲</sup>.

و کلام عبدالرحمن بن غنم اشعری فقیه شام چون ابوهریره و ابودرداء از نزدیک حضرت مرتضی برگشتند (و ایشان میانجی بودند میان امیر معاویه و حضرت مرتضی، و معاویه طلب می کرد که علی خلافت را بگذارد و شورائی گرداند در میان مسلمین) «فكان مما قال لهما: عجباً منكما كيف جازَ عليكما ما جئتما به تدعوانِ علياً أن يجعلها شوري وقد علمتما انه قد بايعه المهاجرون والأنصار وأهل الحجاز والعراق وأن من رضيه خير ممن كرهه ومن بايعه خير ممن لم يبايعه وأتّى مدخلٍ لمعاوية في الشورى وهو من الطلقاء<sup>۳</sup> الذين لا يجوز لهم الخلافة وهو وأبوه رؤوس الأحزاب فندما على مسيرهما وتابا بين يديه» أخرجه أبو عمر في الاستيعاب<sup>۴</sup>.

و از لوازم خلافت خاصه آن است که خلیفه مبشّر به بهشت باشد یعنی بر زبان مبارک آن حضرت ﷺ گذشته باشد که فلان شخص (بخصوص اسم او بغیر تعلیق شرطی) از اهل بهشت است و عاقبت حال او نجات و سعادت است، زیرا که این بشارت افاده می فرماید قطعاً سعادت این شخص و ایمان او و تقوای او در آخر حال، و آخر حال خلفاء قیام بامر خلافت بود و ایشان در حالت خلافت از عالم گذشته اند، و افاده می فرماید ظناً قریباً من الیقین که افعال او در سائر عمر خیر باشد و ایشان مجتنّب باشند از معاصی و عامل بطاعات، اگرچه مغفرت مرتکب کبیره پیش اهل سنت و جماعت جائز قلیل الوجود است

۱- یعنی: «آن که با تو و پدرت بخاطر اسلام رزمیده، نسبت به تو به خلافت اولویت دارد»، و هدف او از این شخص علی ﷺ بوده است.

۲- صحیح بخاری: ج ۵/ص ۱۱۰، کتاب المغازی، باب غزوة الخندق وهي الأحزاب، حدیث شماره: ۴۱۰۸.

۳- طلقاء جمع طلیق به معنای: آزاد شده، و در اینجا مراد کسانی است که بعد از فتح مکه مسلمان شده اند.

۴- الاستيعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۲/ص ۸۵۰.

لیکن اینجا تبلیس عظیم و تدلیس شدید لازم می‌آید و تبلیس و تدلیس از آن حضرت ﷺ منفی است.

و بشارت خلفای اربعه به جنت به حد تواتر رسید بوجهی که احتمال خلاف آن نماند.

اولاً: اجمالاً در آیات مناقب مهاجرین و حضار حدیبیه و جیش العسره و غیر آن، و در احادیث مناقب مطلق صحابه و مناقب حاضران این مشاهد و ذکر آن احادیث طولی دارد.

و ثانیاً: در ضمن عشره‌ی مبشره عن سعید بن زید<sup>۱</sup>.

و ثالثاً: برای خلفای ثلاثه عن ابی موسی و جابر و غیرهما<sup>۲</sup>.

و رابعاً: برای شیخین در حدیث ابی سعید خدری و ابن مسعود<sup>۳</sup>.

۱- مصنف ابن ابی شیبہ (أبو بکر بن أبي شيبة، عبد الله بن محمد بن إبراهيم بن عثمان عسبي متوفى: ۲۳۵ هـ): ج ۶/ ص ۳۵۱، حدیث شماره: ۳۱۹۵۳، ما ذکر فی أبي بکر الصديق رضي الله عنه، به تحقیق: کمال یوسف الحوت، ناشر: مکتبه الرشید - الرياض، طبع نخست، سال ۱۴۰۹ هـ.

۲- و این تمام حدیث است: عن أبي موسى الأشعري، قال: بينما رسول الله صلى الله عليه وسلم، في حائط من حائط المدينة وهو متكئ يركز بعود معه بين الماء والطين، إذا استفتح رجل، فقال: «افتح وبشره بالجنة» قال: فإذا أبو بكر، ففتحت له وبشرته بالجنة، قال ثم استفتح رجل آخر، فقال: «افتح وبشره بالجنة» قال: فذهبت فإذا هو عمر، ففتحت له وبشرته بالجنة، ثم استفتح رجل آخر، قال فجلس النبي صلى الله عليه وسلم فقال: «افتح وبشره بالجنة على بلوى تكون» قال: فذهبت فإذا هو عثمان بن عفان، قال: ففتحت وبشرته بالجنة، قال وقلت الذي قال، فقال: اللهم صبرا، أو الله المستعان. صحيح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۶۷، كتاب الفضائل، باب من فضائل عثمان بن عفان رضي الله عنه، حدیث شماره: ۲۴۰۳.

۳- و این تمام حدیثی است که امام ترمذی آن را روایت کرده است: عن أبي سعيد الخدري، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «ما من نبي إلا له وزيران من أهل السماء ووزيران من أهل الأرض، فأما وزيراي من أهل السماء فجبريل وميكائيل، وأما وزيراي من أهل الأرض فأبو بكر وعمر: هیچ پیامبری نیست مگر این که دو وزیر از اهل آسمان و دو وزیر از اهل زمین دارد؛ اما دو وزیر من از اهل آسمان جبرئیل و میکائیل اند، و دو وزیر من از اهل زمین ابوبکر و عمر اند». سنن الترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۶، حدیث شماره: ۳۶۸۰، تألیف: محمد بن عیسی بن سؤره الترمذی، أبو عیسی (المتوفى: ۲۷۹ هـ)، تحقیق و تعلیق: أحمد محمد شاکر و محمد فؤاد عبد الباقي (ج ۳)، ناشر: شرکت مکتبه و مطبعه مصطفى البابي الحلبي - مصر، چاپ دوم، سال ۱۳۹۵ هـ / ۱۹۷۵ م.

وخامساً: فرادی فرادی از جماعه کثیر از آنجمله:

حدیث: «عثمانُ رفيقي في الجنة»<sup>۱</sup>. «ولعلي بستان في الجنة»<sup>۲</sup>.

و از لوازم خلافت خاصه آن است که آن حضرت ﷺ نص فرمایند که وی از طبقه علیای امت است از صدیقین یا شهداء و صالحین، و محدث<sup>۳</sup> نیز شقیق صدیق است و بیک اعتبار داخل در حد وی. یا بیان علو درجه او در بهشت فرموده باشند و این معنی نیز لازم بودن شخص است از طبقه علیای امت.

یارای او موافق باشد با وحی، و آیات کثیره بر وفق رأی او نازل شده باشد و این معنی نیز لازم بودن شخص است از طبقه علیا.

یا بتواتر ثابت شود که سیرت او در عبادات و تقرّب الی الله اکمل است از سیرت سائر مسلمین و متحلی (آراسته شده) باشد بخصال مرضیه و مقامات علیه واحوال سنیّه و کرامات قویه، یعنی چیزهای که امروز باسم طریقه صوفیه مسمی می‌گردد و صاحب «قوت القلوب» و غیر وی در کتب خویش بیان کرده‌اند و هر مسئله را باحادیث و آثار محکم نموده و این نیز لازم صدیقیت و شهادت است، و این معنی در خلیفه برای آن مطلوب شد که ریاست ظاهر او مقرون باشد بریاست باطن، و تشبّه کامل به آن حضرت ﷺ پیدا کند، و در عداد آیه کریمه:

۱- المستدرک علی الصحیحین، تألیف حاکم نسابوری (أبو عبد الله الحاكم محمد بن عبد الله بن محمد ضبي طهماني متوفى: ٤٠٥ هـ): ج ٣/ ص ١٠٤، فضائل أمير المؤمنين ذي النورين عثمان بن عفان رضي الله تعالى عنه، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ نخست، سال ١٤١١/ ١٩٩٠ م.

۲- این روایت را در هیچ‌یک از کتب حدیثی نیافتیم.

۳- به کسی گفته می‌شود که پروردگار چیزی را در قلب او الهام نماید، و در احادیث صحیح این وصف برای عمر فاروق رضی الله عنه ثابت شده است. (ش)

﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾<sup>۱</sup> [الفتح: ۲۹]. و در عداد: ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُمْ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾<sup>۲</sup> [المائدة: ۵۴]. داخل شود و ثبوت این معنی برای خلفای اربعه از ضروریات دین است و ثابت باحادیث بی‌شمار.

از آنجمله: حدیث ابی هریره: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عَلَى حِرَاءٍ هُوَ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَعَلِيٌّ وَطَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ فَتَحَرَّكَتِ الصَّخْرَةُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اهْدَأْ فَمَا عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صَدِيقٌ أَوْ شَهِيدٌ»<sup>۳</sup>.

و حدیث: «انس أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَعِدَ أُحُدًا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ فَجَفَّ بِهِمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اثْبُتْ أُحُدٌ - أَرَاهُ ضَرِبَهُ بِرَجْلِهِ - فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصَدِيقٌ وَشَهِيدَانِ»<sup>۴</sup>.

و از آنجمله حدیث عثمان بمثل حدیث انس و فی آخره شهد معه رجال أخرجه النسائي<sup>۵</sup>.

۱- ترجمه‌ی آیه: «و کسانی که با او هستند، بر کافران سخت گیر (و شدید) و در میان خود مهربانند، آن‌ها را در حال رکوع و سجده می‌بینی که از الله فضل و خشنودی می‌طلبند، نشانه (درستکاری) آن‌ها در چهره‌هایشان از اثر سجده (نمایان) است».

۲- ترجمه‌ی آیه: «آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها (نیز) او را دوست دارند، (آنان) در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران سر سخت و گردان فراز هستند».

۳- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۹، کتاب المناقب، باب قول النبی صلی الله علیه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حدیث شماره: ۳۶۷۵، و سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۴، باب فی مناقب عثمان بن عفان ؓ، حدیث شماره: ۳۶۹۷. آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۸۰، کتاب فضائل الصحابة رضي الله تعالى عنهم، باب من فضائل طلحة، حدیث شماره: ۲۴۱۷، و سنن أبی داود: ج ۴/ ص ۲۱۱، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۴۸.

۵- سنن النسائي: ج ۶/ ص ۲۳۵، کتاب الأحباس، باب وقف المساجد، حدیث شماره: ۳۶۰۸، تألیف: أبی عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي الخراساني، النسائي (المتوفى: ۳۰۳هـ)، تحقیق: عبد الفتاح أبو غدة، ناشر: مكتب المطبوعات الإسلامية - حلب، چاپ دوم، سال: ۱۴۰۶/ ۱۹۸۶م.

و از آن جمله حدیث ابی هریره: «أَمَّا إِنَّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي»<sup>۱</sup>.  
و حدیث جابر رضی الله عنه: «يَا أَبَا بَكْرٍ اعطاك الله الرضوان الأكبر فقال بعض القوم ما الرضوان الأكبر يا رسول الله! قال يتجلى لعبادة في الآخرة عامة ويتجلى لأبي بكر خاصة»<sup>۲</sup>.  
و حدیث: «عبدالله بن عمر أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ: أَنْتَ صَاحِبِي عَلَى الْخَوْضِ وَصَاحِبِي فِي الْغَارِ»<sup>۳</sup>.  
و از آنجمله حدیث: «جَعَلَ اللَّهُ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ»<sup>۴</sup>. بروایت ابن عمر و ابی ذر و علی بن ابی طالب رضی الله عنه:<sup>۵</sup>.  
و حدیث: «لَقَدْ كَانَ فِيمَا كَانَ قَلْبُكُمْ مِنَ الْأَمَمِ نَاسٌ مُحَدِّثُونَ فَإِنْ يَكُنْ فِي أُمَّتِي أَحَدٌ فَإِنَّهُ عُمَرُ»<sup>۶</sup>. به روایت ابی هریره و عائشه<sup>۷</sup>.  
و شبیه بآن است حدیث عقبه بن عامر رضی الله عنه: «لَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيٌّ لَكَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ»<sup>۸</sup>.

- 
- ۱- سنن أبی داود: ج ۴/ ص ۲۱۳، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۵۲. علامه آلبنی گفته: این حدیث ضعیف است. و فضائل الصحابة، تألیف امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۳۹۲، حدیث شماره: ۵۹۳.
  - ۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۸۳، حدیث شماره: ۴۴۶۳.
  - ۳- ترجمه‌ی حدیث: «عبد الله بن عمر روایت کرده که نبی کریم ﷺ برای ابوبکر فرمودند: تو رفیق من بر حوض کوثر و مصاحب من در غار هستی».
  - ۴- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۳، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۷۰، علامه آلبنی گفته: این حدیث ضعیف است، و مسند امام احمد: ج ۲۶/ ص ۳۲، حدیث شماره: ۱۶۱۰۷.
  - ۵- ترجمه‌ی حدیث: «خداوند حق را بر زبان و دل عمر قرار داده است».
  - ۶- سنن ابو داود: ج ۳/ ص ۱۳۸، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۷۰.
  - ۷- ترجمه‌ی حدیث: «در امت‌های قبل از شما اشخاصی وجود داشته اند که بر آنها الهام میشده است، اگر در امت من کسی باشد (که به او الهام شود) همانا عمر است».
  - ۸- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۲، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، حدیث شماره: ۳۶۸۹، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۶۴، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل عمر، حدیث شماره: ۲۳۹۸.

و حديث: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا لَقَيْكَ الشَّيْطَانُ قَطُّ سَالِكًا فَجًّا إِلَّا سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ». از حديث سعد بن ابى وقاص و ابى هريره و عائشه و بريده اسلمى <sup>٢</sup>.

و حديث موافقت فاروق با وحى الهى از روايت عمر و ابن عمر وابن مسعود <sup>٣</sup>.

و از آنجمله حديث: «هَذَانِ سَيِّدَا كُھُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ». از روايت على بن ابى طالب و انس و ابى جحيفه <sup>٤</sup>.

و حديث: «إِنَّ أَهْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى لَيَرَاهُمْ مَنْ تَحْتَهُمْ كَمَا تَرَوْنَ النُّجُومَ الظَّالِعَ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ مِنْهُمْ وَأَنْعَمَا». أخرجه الترمذي وابن ماجه <sup>٥</sup>. و حديث: «أَلَا أَسْتَحْيِي مِمَّنْ يَسْتَحْيِي مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ يَعْنِي عَثْمَانُ». أخرجه مسلم <sup>٦</sup>. و حديث: «لكل نبي رفيق ورفيقي في الجنة عثمان» <sup>٧</sup>.

- 
- ١- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ١/ ص ٣٥٦، حديث شماره: ٥١٩.
  - ٢- صحيح بخارى: ج ٤/ ص ١٢٦، كتاب بدء الخلق، باب صفة إبليس وجنوده، حديث شماره: ٣٢٩٤، وصحيح مسلم: ج ٤/ ص ١٨٦٣، كتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل عمر، حديث شماره: ٢٣٩٦.
  - ٣- صحيح بخارى: ج ١/ ص ٨٩، كتاب الصلاة، باب ما جاء في القبلة، ومن لم ير الإعادة على من سها، فصلى إلى غير القبلة، حديث شماره: ٤٠٢، و مسند امام احمد: ج ١/ ص ٢٩٧، حديث شماره: ١٥٧، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد اين حديث بنا بر شرط شيخين صحيح است.
  - ٤- سنن ترمذى: ج ٥/ ص ٦١٠، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٦٤، وسنن ترمذى: ج ٥/ ص ٦١١، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٦٥. علامه آلبنانى گفته: اين حديث صحيح است.
  - ٥- سنن ترمذى: ج ٥/ ص ٦٠٧، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٥٨، سنن ابن ماجه: ج ١/ ص ٢٧، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب فضل أبى بكر الصديق، حديث شماره: ٩٦. علامه آلبنانى گفته: اين حديث صحيح است.
  - ٦- صحيح مسلم: ج ٤/ ص ١٨٦٦، كتاب فضائل الصحابة رضي الله تعالى عنهم، باب من فضائل عثمان بن عفان رضي الله عنه، حديث شماره: ٢٤٠١.
  - ٧- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ١/ ص ٥٢١، فضائل عثمان بن عفان رضي الله عنه، ومن فضائل عثمان من حديث أبى بكر بن مالك، حديث شماره: ٨٦٠.



و حدیث: «أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى». بروایت سعد بن ابی وقاص و جابر و غیرهما.<sup>۱</sup>

و حدیث: «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ». رواه جماعة من الصحابة.<sup>۲</sup>

«و قال علي عن النبي ﷺ: إن لكل نبي سبعة نجباء رُقباء وأعطيتُ انا أربعة عشر قال أنا وأبنائي وجعفر وحمة وأبوبكر وعمر ومصعب بن عمير وبلال وسلمان وعمار وعبدالله ابن مسعود وابوذر والمقداد». رواه الترمذي.<sup>۳</sup>

و پاره‌ی از سیرت مرضیه خلفای اربعه که بنقل مستفیض المعنی ثابت در فصل آینده نقل خواهیم کرد.

و از لوازم خلافت خاصه آنست که آنحضرت ﷺ با خلیفه معامله فرماید مرآت بسیار کرات بی شمار چنانکه امیر با منتظر الإماره معامله می‌کند قولاً و فعلاً و این معامله به چند وجه تواند بود:

یکی - آنکه استحقاق خلافت او بیان فرماید و فضائل او باعتبار معامله با امت ذکر کند.

دوم - آنکه اظهار فرماید قرائن بسیار چندانکه فقهاء صحابه بدانند که: «لو كان مستخلفاً لاستخلف فلاناً و بدانند که أَحَبَّ النَّاسِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فلان و بگویند: تُوْفِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وهو عنهم راضٍ و آنچه در این باب باشد».

۱- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۹، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب، حدیث شماره: ۳۷۰۶، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۷۱، کتاب الفضائل، باب فضائل علی بن ابی طالب، حدیث شماره: ۲۴۰۴.

۲- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۶۰، کتاب الجهاد والسير، باب فضل من أسلم علی یدیه رجل، حدیث شماره: ۳۰۰۹، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۷۱، کتاب الفضائل، باب فضل من أسلم علی یدیه رجل، حدیث شماره: ۲۴۰۴.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۶۲، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۸۵، و فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۲/ ص ۶۳۶، حدیث شماره: ۱۰۸۲.

سوم- آنکه در حیات خود این شخص را بکارهای که متعلق بنفس مبارک آنحضرت ﷺ من حیث النبوه است امر فرماید، و این معنی در خلافت خاصه از آنجهت مطلوب شد که وثوق بخلافت خلیفه از جهت شرع بهم رسد و از این رو حضرات شیخین چون میخواستند که شخصی را بکاری که تعلق بخلافت داشته باشد امر کنند تفحص (جستجو) می نمودند که آنحضرت ﷺ این شخص را گاهی متولی امری ساخته اند از امور مسلمین؟ اگر می یافتند امضای عزیمت می فرمودند و الا موقوف می داشتند و این قصص بحد تواتر رسیده است انشاء الله تعالی پاره از آن در فصل آینده بیان کنیم.

و نیز قیام این شخص بامور دین نسبت کرده شود بآنحضرت ﷺ چنانکه منسوب می شود فعل بآمر در مثل بنی الأمير المدینه<sup>۱</sup>. اما بیان کردن آن حضرت ﷺ حال خلفاء را باوصافی که حس خلافت بآن حاصل گردد پس مستفیض شده است در بیان مناقب جماعه از افاضل صحابه و تنها تنها نیز، و این بیان آنحضرت بمنزله اجازت روایت حدیث و اجازت تدریس علم و فتاوی است چنانکه الیوم علما جمعی را بخلافت خود برمی گزینند و نص می نمایند باستحقاق آن اشخاص، آنحضرت ﷺ این منزلت را بفضلاهی صحابه و کبرای ایشان تنویه فرموده اند.

از آن جمله حدیث «أبي سعيد خدري قال رسول الله ﷺ: أرحمُ هذه الأمة بها أبو بكرٍ وأقواهم في دين الله عمرُ وأفرضهم زيدُ بنُ ثابتٍ وأقضاهم عليُّ بنُ أبي طالبٍ.. الخ». أخرجه أبو عمر في أول الاستيعاب<sup>۲</sup>.

---

۱- یعنی امیر این شهر را ساخت، حالا اگرچه در حقیقت امیر به دست خود و به زور بازوی خود شهر را ساخته است، بلکه شهر را معماران و عمال ساخته اند، اما چون در وقت این امیر و در تحت اشراف او ساخته شده، نسبت بنای شهر را مجازاً به او می دهند.

۲- الاستيعاب لابن عبد البر: ج ۱/ ص ۱۷.

و حدیث شیخ من الصحابة يقال له ابو محجن او محجن بن فلان «قال قال رسول الله ﷺ: إن أرفع أمتي بأمتي أبوبكر» فذكر الحديث وحديث أنس بن مالك «أرحم أمتي بأمتي أبوبكر»، أخرجهما أبو عمر في الاستيعاب<sup>۱</sup>.

و از آنجمله حدیث ابن مسعود و حدیث حذیفه: «لا أدري ما بقائي فيكم فاقتدوا بالذين من بعدي»<sup>۲</sup>.

و از آنجمله حدیث مرتضی و حذیفه: «إِنْ تُؤَمَّرُوا أَبَا بَكْرٍ تَجِدُوهُ أَمِينًا زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا رَاغِبًا فِي الْآخِرَةِ وَإِنْ تُؤَمَّرُوا عُمَرَ تَجِدُوهُ قَوِيًّا أَمِينًا لَا يَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً وَإِنْ تُؤَمَّرُوا عَلِيًّا وَلَا أَرَاكُمْ فَاعْلَيْنَ تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا يَأْخُذُ بِكُمْ الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ»<sup>۳</sup>.  
«وَسُئِلَتْ عَائِشَةُ مَنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُسْتَخْلِفًا لَوْ اسْتَخْلَفَهُ قَالَتْ أَبُو بَكْرٍ فَقِيلَ ثُمَّ مَنْ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ قَالَتْ عُمَرُ قِيلَ مَنْ بَعْدَ عُمَرَ قَالَتْ أَبُو عُبَيْدَةَ»<sup>۴</sup>.

«قال عمر: ما أَحَدًا أَحَقَّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ هَؤُلَاءِ النَّفَرِ الَّذِينَ تُؤَفِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَنْهُمْ رَاضٍ، فَسَمِيَ عَلِيًّا وَعُثْمَانُ وَالزُّبَيْرُ وَطَلْحَةُ وَسَعْدٌ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ»<sup>۵</sup>.

و از آنجمله حدیث «ابی سعید قال قال رسول الله ﷺ: ما من نبي إلا وله وزيران من أهل الأرض أما وزيراي من أهل السماء فجبرئيل وميكائيل وأما وزيراي من أهل الأرض فأبوبكر وعمر». أخرجه الترمذي<sup>۶</sup>، وللحديث طرق عند الحاكم وغيره<sup>۱</sup>.

۱- الاستيعاب لابن عبد البر: ج ۱/ ص ۱۷.

۲- فضائل الصحابة: ج ۱/ ص ۱۸۶، حدیث شماره: ۱۹۸، وصحیح ابن حبان: ج ۱۵/ ص ۳۲۸، حدیث شماره: ۶۹۰۲، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

۳- مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۲۱۴، حدیث شماره: ۸۵۸، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث ضعیف است.

۴- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷/ ص ۴۳۳، حدیث شماره: ۳۷۰۵۲، باب ما جاء في خلافة أبي بكر.

۵- صحیح بخاری: ج ۲/ ص ۱۰۳، حدیث شماره: ۱۳۹۲، باب ما جاء في قبر النبي ﷺ.

۶- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۶، ابواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۸۰، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است.

و قال: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ<sup>۲</sup> فَعَلَيْ مَوْلَاهُ<sup>۳</sup>» أخرجه جماعة<sup>۳</sup>.

اما فعل آنحضرت ﷺ با ایشان معامله منتظر الاماره پس شاهد آن تفویض امامت صلوٰه است در قصه رفتن بقبيله عمرو بن عوف، و در تبوک چون افواج مسلمین بیرون شهر آمدند حضرت صدیق را برای عرضه لشکر و اقامت صلوٰه معین فرمود و در مرض آخر، و آن متواتر بالمعنی است.

و امیر الحج ساختن (حضرت صدیق ﷺ) در سال نهم و بغزوات فرستادن چندین بار، و همیشه مشاورت فرمودن با شیخین در امور مسلمین.

و امیر ساختن حضرت عمر ﷺ را در بعض غزوات و عامل صدقات مدینه فرمودن او را، و فرستادن حضرت عثمان ﷺ را بجانب اهل مکه در مصالحه حدیبیه، و والی یمن گردانیدن حضرت مرتضیٰ ﷺ را و دعاء نمودن برای وی که قضا بر وی آسان شود و این احادیث بر هیئت مجموعی متواتر بالمعنی شده است.

و از لوازم خلافت خاصه آن است که آنچه خدای ﷻ برای آنحضرت ﷺ وعده فرموده است بعض آن بر دست این خلیفه ظاهر شود، و این علامت خلافت خاصه در وقت خلافت توان شناخت نه قبل از خلافت بخلاف علامات دیگر. و وجود این معنی در

۱- به طور مثال نگاه کنید: المستدرک علی الصحیحین، تألیف حاکم نسابوری: ج ۲/ ص ۲۹۰، حدیث شماره: ۳۰۴۷، و فضائل الصحابة، تألیف امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۱۶۴، حدیث شماره: ۱۵۲.  
۲- مولی در لغت به معناهای زیادی آمده، مگر در اینجا بغیر از محبوب هیچ معنای دیگری را گرفته نمی توانیم. و از این حدیث صرف محبت با علی ﷺ ثابت می شود و بس چنانچه در محلش توضیح داده خواهد شد. (ش)

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۳۳، باب مناقب علی بن ابی طالب، حدیث شماره: ۳۷۱۳، و سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۴۵، باب مناقب علی بن ابی طالب، حدیث شماره: ۱۲۱، و مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۲۶۲، حدیث شماره: ۹۵۰.

خلفا متحقق است در آیه: ﴿الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾<sup>۱</sup> [الحج: ۴۱].  
اقامت صلوة و ایفاء زکوة و امر بمعروف و نهی از منکر مذکور شده.

و در آیه: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...﴾ تمکین و تقویت دین  
بر دست ایشان و برحسب سعی ایشان و حصول اطمینان از کفار مذکور است.

و در آیه: ﴿ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ﴾ [الفتح: ۲۹]. اشاره به فتح بلدان  
و شیوع اسلام در اقالیم معموره، و در آیه: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ غلبه بر دین  
یهودیت و نصرانیت و مجوسیت مذکور است، و آن در زمان خلفای ثلاثه بوده است.

و در آیه: ﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ...﴾ [المائدة: ۵۴]. قتال مرتدین مذکور است و آن در زمان  
صدیق اکبر بظهور پیوست.

و در آیه: ﴿سَتُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ...﴾<sup>۲</sup> [الفتح: ۱۶]. جمع عساکر بنفیر عام  
برای قتال فارس و روم مذکور است و آن در زمان مشائخ ثلاثه (ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم)  
متحقق شد.

و در آیه: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾<sup>۳</sup> [القیامة: ۱۷]. جمع قرآن در مصاحف  
مذکور است و آن در عهد مشائخ ثلاثه ظهور یافت.

و در حدیث قدسی: «إِنَّ اللَّهَ مَقَّتَ عَرَبَهُمْ وَعَجَمَهُمْ...»<sup>۴</sup>. قتال عجم مذکور است و آن  
در ایام خلفای ثلاثه ظاهر گشت.

۱- ترجمه‌ی آیه: «آنانی که اگر در زمین قدرشان دهیم نماز را بر پا دارند».

۲- ترجمه‌ی آیه: «به سوی گروه جنگاوری فرا خوانده خواهید شد».

۳- ترجمه‌ی آیه: «مسلماناً جمع‌آوری و خواندن آن بر (عهده‌ی) ماست».

۴- تخریج این حدیث قبلاً گذشت.

و در حدیث: «هَلَكَ كِسْرَى فَلَا كِسْرَى بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرٌ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ»<sup>۱</sup>، و حدیث: «لَتُفْتَحَنَّ كُنُوزُ كِسْرَى»<sup>۲</sup>. فتح فارس و روم مذکور است و آن در زمان خلفای ثلاثه بظهور رسید.

و در حدیث قتال خوارج: «لَئِنْ أَذْرَكْتُهُمْ لَأَقْتُلَنَّهِنَّ قَتْلَ عَادٍ»<sup>۳</sup>. و در حدیث دیگر لفظ: «یَلِی قَتْلَهُمْ أُولَى الْفِرَقَتَيْنِ»<sup>۴</sup> آمده، و آن در زمان حضرت مرتضی واقع شد. و از لوازم خلافت خاصه آنست که قول خلیفه حجت باشد در دین، نه بآن معنی که تقلید عوام مسلمین او را صحیح باشد، زیرا که این معنی از لوازم اجتهاد است و در خلافت عامه بیان آن گذشت. و نه بآن معنی که خلیفه فی نفسه بی اعتماد بر تنبیه آنحضرت ﷺ واجب الطاعه باشد؛ زیرا که این معنی غیر نبی را میسر نیست بلکه مراد این جا منزلتی است بین المنزلتین.

تفصیل این صورت آنست که آنحضرت ﷺ حواله فرموده باشند بعض امور را بشخصی بخصوص اسم او پس لازم شود متابعت او چنانکه لازم می شود متابعت اُمراء جیوش آنحضرت بمقتضای امر آنحضرت ﷺ، و این خصلت در خلفای راشدین به همان می ماند که قول زید بن ثابت را در فرائض مقدم باید ساخت بر اقوال مجتهدین دیگر، و قول

۱- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۸۵، کتاب فرض الخمس، باب قول النبی صلی الله علیه وسلم: «أَحَلَّتْ لَكُمْ الْغَنَائِمَ»، حدیث شماره: ۳۱۲۰.

۲- ترجمه ی حدیث: «شما حتما گنج های کسری را فتح خواهید کرد (به طور غنیمت بدست خواهید آورد)».

۳- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۱۹۷، کتاب المناقب، باب علامات النبوة فی الإسلام، حدیث شماره: ۳۵۹۵.

۴- صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۱۲۷، کتاب التوحید، باب قول الله تعالی {تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ} [المعارج: ۴]، وقوله جلّ ذكره: {إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ} [فاطر: ۱۰] وقال ....، حدیث شماره: ۷۴۳۲.

۵- صحیح مسلم: ج ۲/ ص ۷۴۶، کتاب الکسوف، باب ذکر الخوارج وصفاتهم، حدیث شماره: ۱۰۶۴. امام بخاری این حدیث را به صورت ذیل آورده است: «... فَإِنْ قَتَلَهُمْ أَجْرٌ لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۲۰۰، کتاب المناقب، باب علامات النبوة فی الإسلام، حدیث شماره: ۳۶۱۱.

عبدالله بن مسعود را در قراءت و فقه، و قول ابی بن کعب را در قراءت بر قول دیگران، و قول اهل مدینه نزدیک اختلاف امت بر قول دیگران.

آنحضرت ﷺ به تعلیم الله ﷻ دانستند که بعد آنحضرت اختلاف ظاهر خواهد شد و امت در بعض مسائل بحیرت در مانند رأفت کامله آنحضرت ﷺ بر امت اقتضاء فرمود که مخلص آن حیرت برای ایشان تعیین فرمایند و در این باب حجتی برای امت قائم کنند و این معنی ثابت است برای خلفای اربعه، زیرا که قال الله تبارک و تعالی: ﴿وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ

دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ﴾ [النور: ۵۵] در این آیه افاده می فرماید آنچه به سعی ایشان ممکن و شائع و مشهور می شود دین مرتضی است پس آنچه بکوشش این جماعت شائع شد انتساب او بشرع معلوم گشت.

و می فرماید: ﴿إِنْ مَكَنْتَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾ [الحج: ۴۱]. در این آیت افاده فرمود که هر نمازی و زکاتی و امر به معروفی و نهی از منکری که از ممکنان ظاهر شود و محمود و محلّ رضا است.

و در حدیث عرباض بن ساریه: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ مِنْ بَعْدِي»<sup>۱</sup>. و در حدیث ابن مسعود و حذیفه: «اقتدوا بالذین من بعدی اَبی بکر و عمر»<sup>۲</sup>. و این معنی از اکابر صحابه مروی است: «أَخْرَجَ الدَّارِمِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَزِيدٍ قَالَ: كَانَ ابْنُ

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۴۴، أبواب العلم عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، باب ما جاء في الأخذ بالسنّة واجتناب البدع، حدیث شماره: ۲۶۷۶، و سنن ابن ماجه: ج ۱/ص ۱۵، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدين المهيدين، حدیث شماره: ۴۲. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۰۹، حدیث شماره: ۳۶۶۲، و حدیث شماره: ۳۶۶۳، أبواب المناقب، باب، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: مسند امام احمد: ج ۳۸، ص ۲۸۰، حدیث شماره: ۲۳۲۴۵، و فضائل الصحابة: ج ۱/ص ۱۸۶، حدیث شماره: ۱۹۸، و صحیح ابن حبان: ج ۱۵/ص ۳۲۸، حدیث شماره: ۶۹۰۲، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

عَبَّاسٍ إِذَا سُئِلَ عَنِ الْأَمْرِ فَكَانَ فِي الْقُرْآنِ أَخْبَرَ بِهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي الْقُرْآنِ وَكَانَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَخْبَرَ بِهِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَعَنْ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ قَالَ فِيهِ بِرَأْيِهِ»<sup>۱</sup>.

و مجتهدان تابعین و تبع تابعین به این اصل قائل شده و اهل مذاهب اربعه بآن رفته‌اند کسیکه در موطا و آثار محمد بن الحسن تأمل نماید بیقین این را بداند اگر چه بعض اصولیان شافعیه در این باب تردد دارند و غالباً منشأ تردد عدم اخذ سلف ببعض آثار خلفاء بوده باشد.

و تحقیق در این باب آن است که نزدیک تعارض ادله، تقدیم بعض ادله شرعیه بر بعض نفی حجیت دیگر نمی‌کند چنانکه خبر واحد را نزدیک مخالفت حدیث مشهور یا اجماع امت ترک می‌کنیم، مأخذ فقه را طبقات است و هر طبقی را حکمی. اینجا کلام امام شافعی بعینه نقل کنیم: «قال البيهقي في السنن الصغري أخبرنا ابوسعيد بن أبي عمر وقال حدثنا ابوالعباس قال أخبرنا الربيع قال قال الشافعي رحمه الله: ما كان الكتاب والسنة موجودين فالعذر عند من سمعها مقطوع إلا باتباعهما فإذا لم يكن ذلك صرنا إلى أقاويل أصحاب النبي ﷺ او واحدٍهم، ثم قال قول الأئمة أبي بكر وعمر وعثمان قال في القديم وعلي ﷺ إذا صرنا إلى التقليد أحبُّ إلينا وذلك إذا لم نجد دلالة في الاختلاف تدلُّ على اقرب الاختلاف من الكتاب والسنة فنتبع القول الذي معه الدلالة.

ثم بسط الكلام في ترجيح قول الأئمة الى أن قال: فإذا لم يوجد عن الأئمة<sup>۲</sup> فأصحاب رسول الله ﷺ في الدين في موضع الامانة أخذنا بقولهم وكان اتباعهم أولى بنا من اتباع من بعدهم.

وقال: والعلم طبقاتٌ

۱- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۴/ ص ۵۴۴، حدیث شماره: ۲۲۹۹۴، باب فی القاضی ما ینبغی أن یدأ به فی قضائه، و سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۶۵، حدیث شماره: ۱۶۸، باب الفتیا وما فیہ من الشدة. حسین سلیم أسد دارانی گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

۲- مراد ابوبکر، عمر و عثمان ﷺ است.



الاولی: الكتب والسنة إذا ثبت السنة.

ثم الثانية: الاجماع فيما ليس فيه كتاب ولا سنة.

والثالثة: ان يقول بعض اصحاب النبي ﷺ ولا نعلم له مخالفا منهم.

والرابعة: اختلاف أصحاب النبي ﷺ.

والخامسة: القياس على بعض هذه الطبقات.

ولا يصار إلى شيء غير الكتب والسنة وهما موجودان وإنما يؤخذ العلم من أعلى<sup>۱</sup>.

و از لوازم خلافت خاصه آن است که خلیفه افضل امت باشد در زمان خلافت خود عقلاً و نقلاً از آن جهت که در نکته اولی تقریر کردیم که چون خلافت ظاهره هم دوش خلافت حقیقه باشد وضع شیء در محل خود ثابت گردد لیکن اینجا این نکته باید شناخت که غیر اخص خواص ریاست خواص را لائق نیست، پس خلافت او مطلق نه باشد و نصب غیر افضل رخصت دارد به نسبت عزیمت<sup>۲</sup> و رخصت خالی از ضعف نیست و مورد مدح مطلق نمی تواند شد.

۱- المدخل إلى السنن الكبرى: ج ۱/ ص ۳۹، حدیث شماره: ۳۵، تألیف: أحمد بن الحسين بن علي مشهور به أبو بكر البيهقي (متوفی: ۴۵۸ هـ)، تحقیق: د. محمد ضیاء الرحمن الأعظمی، ناشر: دار الخلفاء للكتاب الإسلامي - الكويت.

۲- هرگاه که در یک حکم شرعی بخاطر عذری تغییر بیاید، آن حکم قبل از تغییر عزیمت بوده و بعد از آن رخصت می گردد.

بطور مثال اگر شخصی در ماه رمضان مریض شود در اینجا حکم روزه بسبب مرض تغییر می کند یعنی قبل از مرض روزه رمضان در حق این شخص عزیمت بوده، و بعد از اینکه مریض شد رخصت است که می تواند به رخصت عمل کند و روزه نگیرد. (ش)

و از آن جهت که در خلافت خاصه تمکین دین مرضی من کل وجه مطلوب است و آن بغیر استخلاف افضل صورت نمی‌بندد، چنانکه حضرت مرتضیٰ نزدیک استخلاف امام حسن فرمود: «إِنْ يُرِدِ اللَّهُ بِالنَّاسِ خَيْرًا فَسَيَجْمَعُهُمْ بَعْدِي عَلَى خَيْرِهِمْ»<sup>۱</sup>.  
 بخلاف خلافت عامه که آنجا تمکین دین مرتضیٰ (پسندیده) من وجه دون وجه مطلوب است لا من کل الوجوه، و از آنجهت که خلافت خاصه مقیس است بر نبوت، زیرا که در حدیث آمده: «خِلَافَةٌ عَلَىٰ مِنْهَا جِ الثُّبُوتُ». و نیز آمده: «تَكُونُ نُبُوءَةٌ وَرَحْمَةٌ ثُمَّ خِلَافَةٌ وَرَحْمَةٌ»<sup>۲</sup>.

و جامع هر دو ریاست عامه است در دین و دنیا ظاهراً و باطناً، پس چنانکه استنباء (پیامبر ساختن) شخص دلالت می‌کند بر افضلیت وی بر امت تا قبح از مستنبی جلّ ذکره مرتفع گردد همچنان استخلاف شخصی بر امت دلالت می‌نماید بر افضلیت وی، و از آن جهت که عامل ساختن شخص مفضول خیانت است.

عن ابن عباس قال قال رسول الله ﷺ: «من استعمل رجلاً من عصابة وفي هذه العصابة من هو أَرْضَىٰ لله منه فقد خان الله وخان رسوله وخان المؤمنين»<sup>۳</sup>.  
 «وعن أبي بكر الصديق قال قال رسول الله ﷺ: مَنْ وُلِّيَ مِنْ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا فَأَمَرَ عَلَيْهِمْ أَحَدًا مُحَابَاةً فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا حَتَّىٰ يُدْخِلَهُ جَهَنَّمَ»<sup>۴</sup>.  
 آخرجهما الحاکم.

۱- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۳/ ص ۸۴، حدیث شماره: ۴۴۶۷. حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- نکا: مسند امام احمد: ج ۳۰/ ص ۳۵۵، حدیث شماره: ۱۸۴۰۶.

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۴/ ص ۱۰۴، کتاب الأحکام، حدیث شماره: ۷۰۲۳.

۴- المستدرک علی الصحیحین: ج ۴/ ص ۱۰۴، کتاب الأحکام، حدیث شماره: ۷۰۲۴، و مسند امام احمد: ج ۱/ ص ۲۰۲، حدیث شماره: ۲۱.

از اینجا می‌توان دانست که حال خلافت کبری چه خواهد بود.  
آری! نزدیک تزامم امور و اختلاط خیر و شر و عدم انتظام امر علی ما هو حقّه  
می‌توان راه ترخّص پیش گرفت.

و از آن جهت که در وقت مشاورت صحابه مدار استخلاف افضلیت را نهادند و لفظ  
احق بهذا الامر گفتند، و جمعی که مناقشه داشتند در استخلاف صدیق اکبر چون خطائی  
رأی خود بر ایشان ظاهر شد قائل شدند به افضلیت او، و این مبتنی است بر آنکه  
استخلاف با افضلیت مساوق (همراه) بود و افضلیت خلفای اربعه ثابت است بترتیب  
خلافت به أدله‌ی بسیار. اینجا بر سه مسلک اکتفاء کنیم:

**مسلک اول:** آنکه استخلاف این بزرگواران به نص و اجماع ثابت شد و استخلاف کذا  
لازم است افضلیت را کما مرّ تقریره.

**مسلک ثانی:** احادیث مرفوعه ادله بر افضلیت ایشان نصّاً از آنجمله حدیث ابن عمر:  
«کنا نخیّر فی زمان رسول الله ﷺ فنقول أبو بکر خیر هذه الأمة ثم عمر ثم عثمان»<sup>۱</sup>.

و از آنجمله حدیث: «هَذَانِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»<sup>۲</sup>.

و تلویحاً مثل حدیث ابی بکره و عرفجه در وزن میزان و رجحان ایشان به ترتیب<sup>۳</sup>.

و حدیث ابی هریره: «أَمَّا إِنَّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي»<sup>۴</sup>.

۱- السنة، تألیف امام احمد: ج ۲/ ص ۵۷۵، حدیث شماره: ۱۳۵۲، و فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۹۰، حدیث شماره: ۵۷.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۰، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۴، علامه آل بانی گفته: این حدیث صحیح است، و سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۳۸، افتتاح الكتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل أبي بکر الصديق رضي الله عنه، حدیث شماره: ۱۰۰.

۳- مسند امام احمد: ج ۹/ ص ۳۳۸، مسند عبد الله بن عمر رضي الله عنهما، حدیث شماره: ۵۴۶۹، و مصنف ابن ابی شیبة: ج ۶/ ص ۳۵۲، باب ما ذکر فی أبي بکر الصديق، حدیث شماره: ۳۱۹۶۰.

۴- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۱۳، حدیث شماره: ۴۶۵۲. علامه آل بانی گفته: این حدیث ضعیف است.

و حديث جابر «يتجلى الله تعالى في الآخرة للناس عامةً ويتجلى لأبي بكر خاصة» رواه الحاكم<sup>١</sup>.

و حديث: «إن أهل الجنة ليتراءون أصحاب الغرف»<sup>٢</sup> الخ.

مسلك ثالث: اجماع صحابه اجمالاً و تفصيلاً و اين قصه بس دراز است از هر صحابی فقيه لفظ: «خير هذه الأمة وأحق بهذا الأمر» و مانند آن مروی شد، چنانکه حضرت فاروق<sup>رضی</sup> در وقت بیعت حضرت صدیق<sup>رضی</sup> گفته است: «أنت أفضل مني»<sup>٣</sup>. و ابو عبیده گفته است: «تأتوني وفيكم ثالث ثلاثة»<sup>٤</sup> اشاره می کرد به آیهی کریمه: ﴿ثَانِي اثْنَيْنِ﴾.

و چنانکه حضرت صدیق<sup>رضی</sup> وقت استخلاف فاروق اعظم<sup>رضی</sup> و شکایت مردمان از وی «لو قد ولينا كان افظّ واغلظّ گفته است: أَيْرِي تَخَوَّفُونِي؟ أَقُولُ: اللَّهُمَّ اسْتَخْلَفْتُ عَلَيْهِمْ خَيْرَ خَلْقِكَ»، أخرج أبو بكر بن أبي شيبة كل ذلك<sup>٥</sup>. لیکن مصرّح ترین همه (در مسألهی

۱- مستدرک حاکم نيسابوری: ج ۲/ ص ۸۳، حدیث شماره: ۴۴۶۳، و شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة: ج ۷/ ص ۱۳۵۸، حدیث شماره: ۲۴۳۴، تألیف: أبی القاسم هبة الله بن الحسن بن منصور الطبري الرازي اللالكاني (متوفی: ۴۱۸ هـ)، تحقیق: أحمد بن سعد بن حمدان الغامدي، ناشر: دار طيبة - السعودية چاپ هشتم، سال ۱۴۲۳ هـ/ ۲۰۰۳ م.

۲- المجالسة وجواهر العلم: ج ۷/ ص ۲۵۸، حدیث شماره: ۳۱۵۹، تألیف: أبی بكر أحمد بن مروان الدينوري المالكي (متوفی: ۳۳۳ هـ)، تحقیق: أبی عبیده مشهور بن حسن آل سلمان، ناشر: جمعية التربية الإسلامية (البحرين - أم الحصم)، دار ابن حزم (بيروت - لبنان)، تاریخ نشر: ۱۴۱۹ هـ.

۳- مصنف ابن ابی شيبه: ج ۷/ ص ۴۳۳، حدیث شماره: ۳۷۰۵۱، باب ما جاء في خلافة أبي بكر وسيرته في الردة.

۴- مصنف ابن ابی شيبه: ج ۷/ ص ۴۳۳، حدیث شماره: ۳۷۰۵۱، باب ما جاء في خلافة أبي بكر وسيرته في الردة.

۵- مصنف ابن ابی شيبه: ج ۷/ ص ۴۳۴، ما جاء في خلافة عمر بن الخطاب، حدیث شماره: ۳۷۰۵۶.

و نكاً: السنة: ج ۱/ ص ۲۷۵، حدیث شماره: ۳۳۷، تألیف: أبی بكر أحمد بن محمد بن هارون بن يزيد الخلال البغدادي الحنبلي (متوفی: ۳۱۱ هـ)، تحقیق: د. عطية الزهراني، ناشر: دار الراية - الرياض، چاپ نخست، سال ۱۴۱۰ هـ/ ۱۹۸۹ م.

افضلیت) حضرت مرتضیٰ علیه السلام است از وی بطریق صحیح ثابت شد که بر منبر کوفه در وقت خلافت خود می‌فرمود: «خیر هذه الأمة أبوبکر ثم عمر». این لفظ را محمد بن الحنفیه و ابوجحیفه و علقمه و نزال بن سبره و عبد الخیر و حکم بن حجل و غیر ایشان روایت کرده‌اند، و از هر یکی طرق متعدده منشعب شده<sup>۱</sup>.

و به طریق استفاضه از وی منقول است که می‌فرمود: «سَبَقَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ وَتَلَّثَ عُمَرُ ثُمَّ خَبَطْتَنَا فِتْنَةً». رواه عبدالله بن أحمد في زوائد المسند والحاكم وغيرهما<sup>۲</sup>.

و نیز به طریق استفاضه مروی شده که علی مرتضیٰ علیه السلام بر جنازه‌ی حضرت عمر فاروق رضی الله عنه حاضر شد و گفت: «ما من الناس أحدٌ أحبُّ إليَّ أن ألقى الله بما في صحيفته من هذا المسجى». أخرجه الحاكم من طريق سفيان بن عيينه عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جابر<sup>۳</sup>، وأخرجه محمد بن الحسن عن أبي حنيفة عن أبي جعفر الباقر عن علي مرسل<sup>۴</sup>.

۱- تخریج این حدیث - به طرق متعدد- گذشت، و نگا: مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۲۴۹، حدیث شماره: ۹۳۱. شعيب الأرئوطو گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

۲- السنّة روایت عبد الله بن امام احمد: ج ۲/ ص ۵۸۴، حدیث شماره: ۱۳۸۱، و مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۴۱۱، حدیث شماره: ۱۲۵۶، و المعجم الأوسط: ج ۲/ ص ۱۷۷، حدیث شماره: ۱۶۳۹، تألیف: سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمي الشامي، أبو القاسم طبراني (متوفى: ۳۶۰ هـ)، تحقيق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبد المحسن بن إبراهيم الحسيني، ناشر: دار الحرمين - القاهرة.

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۰۰، حدیث شماره: ۴۵۲۳، باب مقتل عمر رضی الله عنه.

۴- این روایت را در کتاب الآثار امام محمد و موطأ مالك رواية محمد بن حسن شيباني نيافتم. نگا: فضائل الصحابة، تألیف امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۴۱۸، حدیث شماره: ۶۵۲.

و أيضاً روایت کرده شد از طریق ابی جحیفه و عبدالله بن عمر و غیر ایشان و بطریق استفاضه از وی به ثبوت رسید که روایت می‌کرد مرفوعاً: «هَذَانِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ». و اولاد امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام همه ایشان این حدیث را روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

«قال ابوداود: حدثنا محمد بن مسكين قال: حدثنا محمد يعني الفريابي قال سمعت سفیان يقول: مَنْ زعم أن علياً كان أحق بالولاية منهما فقد خطأ أبابكر وعمر والمهاجرين والأنصار عليهم السلام وما أراه يرتفع مع هذا له عملٌ إلى السماء».<sup>۲</sup>

و أخرج البيهقي عن الشافعي بطريق متعددة انه قال: «اضطر الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وآله إلى أبي بكر فلم يجدوا تحت أديم السماء خيراً من أبي بكر فولَّوه رقابهم».<sup>۳</sup>

در ذیل این مسئله باید دانست که فضیلتی که در شرائع مدار افضلیت خلفاء شده امور عرفیه نیست که شعراء و مانند آنها بآن تطاول کنند مثل براءت نسب و قوت فصاحت و زیادت شجاعت و کمال صباحت (زیبائی) و تناهی در سخاوت اگرچه فی الجمله شرع استحسان این اخلاق فرموده است، و نه علوم غریبه از رمل و جفر و قیافه، و نه اموری که در شرع تصریح بآن نرفته مثل معرفت وحدت وجود و مراتب تنزلات سته چون این امور در شرع مذکور نشود افضلیت را بر آن دائر ساختن چرا باشد؟ ثبوت العرش اولاً ثم انقش، بلکه مراد اینجا اوصافی است که در قرآن عظیم و سنت صحیح صیغه «اعظم

۱- تخریج این حدیث گذشت.

۲- سنن ابوداود: ج ۴/ ص ۲۰۶، حدیث شماره: ۴۶۳۰، کتاب السنة، باب فی التفضیل. علامه آلبنی گفته: صحیح الإسناد مقطوع.

۳- معرفة السنن والآثار: ج ۱/ ص ۱۹۳، حدیث شماره: ۳۵۳، تألیف: أحمد بن الحسين بن علي خسروجردي خراساني، أبو بكر بيهقي (متوفى: ۴۵۸ هـ)، تحقيق: عبد المعطي أمين قلعجي، ناشر: جامعة الدراسات الإسلامية (کراچی- پاکستان)، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۲ هـ/ ۱۹۹۱ م.

۴- برخی از شیعیان در اثبات فضیلت امامان خویش به این خرافات نیز متوسل می‌شوند که هیچ حقیقت دینی ای ندارد.

درجه و أكثر ثواباً و مانند آن بر آن دائر ساخته باشند کما قال الله تعالى: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيَّكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَتْلُوا﴾ [الحديد: ۱۰].

وقال تعالى: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۹۵].

وقال رسول الله ﷺ: «فَضَّلَ الْعَالِمُ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِي عَلَى أَدْنَاكُمْ».<sup>۳</sup>  
«وقال: مِنْ أَفْضَلِ الْمُسْلِمِينَ أَهْلُ بَدْرٍ أَوْ كَمَا قَالَ».<sup>۴</sup>

پس باین سباق می باید خاطر را راه داد باز از این صفات تفصیلیه می باید بکلیات آن انتقال نمود و از مقدمات بمقاصد تا واضح شود که افضلیت خلفاء با یکدیگر باعتبار زیادت تشبه بالانبیاء است فیما للأنبياء بحسب نبوتهم.

۱- ترجمه‌ی آیه: «کسانی از شما که قبل از فتح (مکه) اتفاق کردند و (با مشرکان) جنگیدند (با کسانی که پس از فتح اتفاق کردند و جنگیدند) یکسان نیستند. آن‌ها مقام (و منزلت) شان و الاتر (و برتر) است از کسانی که بعد از فتح (مکه) اتفاق کردند و جنگیدند».

۲- ترجمه‌ی آیه: «(هرگز) مؤمنانی که بدون بیماری و آسیب، از جهاد باز نشستند، با مجاهدانی که در راه الله با مال و جان خود جهاد کردند، یکسان نیستند، الله کسانی را که با مال و جان‌شان جهاد کردند؛ بر بازنشستگان (= ترک کنندگان جهاد با عذر) مرتبه برتری بخشیده است، و الله به هر یک (از آن‌ها) وعده‌ی نیکو (= بهشت) داده است. و الله مجاهدان را بر قاعدان (= بازنشستگان) با پاداشی بزرگ برتری بخشیده است».

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۵۰، حدیث شماره: ۲۶۸۵، أبواب العلم، باب ما جاء في فضل الفقه على العبادة.

۴- این روایت با این الفاظ در هیچ یک از کتب حدیثی نیامده است، و به همین دلیل شاه ولی الله دهلوی گفته: "أو كما قال النبي ﷺ". فضایل اهل بدر را در صحیح بخاری: ج ۴/ص ۷۶، حدیث شماره: ۳۰۸۱، کتاب الجهاد والسير، باب إذا اضطر الرجل إلى النظر في شعور أهل الذمة، والمؤمنات إذا عصين الله، وتجريدهن نگاه کنید.

یا گوئیم باعتبار قوت اوصافی که در خلافت خاصه شرح داده شد آیا ما شَتَّ فُقُل. باز مکملات و مقدمات قیام بخلافت خاصه بسیار است اصل مقصود مقاصد خلافت است نه طرق موصله بآن، چون مقاصد خلافت حاصل گشت بمقدمات و مکملات نتوان پرداخت این بهمان می ماند که مقصود قتل عدوی باشد تا شر عام از عالم مرتفع گردد جوانمردی به هر صفت که توانست بآن قیام نمود ساده لوحی می گوید قتل بشمشیر آدل است بر شجاعت از قتل به تیر، یا خشب رمح از فلان درخت بهتر باشد.

پس اقوی وجوه افضلیت کمال تمکین فی الارض است و ظهور دین مرتضی بر دست خلیفه، زیرا که اصل الاصول در ثبوت خلافت عامه و خاصه همان است و مدار مسائل خلافت بر این آیات و این فضیلت در مشائخ ثلثه روشن تر است.

و نیز اقوای وجوه افضلیت در خلفاء نص شریعت است باستخلاف ایشان و این معنی در مشائخ ثلثه اجلی است، زیرا که در اکثر احادیث خلافت ذکر مشائخ ثلثه آمده است فقط.

و نیز اقوی وجوه افضلیت قیام بامور موعوده برای پیغامبر است بمثال آنکه گرد را گرد باد بر می دارد و گنبدی اصطناع می فرماید، اراده الهی نفس پیغامبر را حرکت داد و بعض کارها بوجود آورد و کارهای دیگر هنوز ناتمام بود که حکمت الهی پیغامبر را از عالم ادنی به رفیق اعلی رسانید آنحضرت ﷺ بنحوی از تسبب اتمام آن را بخود منسوب گردانیدند و صورت آن کارها بخلفاء راجع گشت و ایام خلافت بحقیقت ایام نبوت بود لیکن وحی از آسمان فرود نمی آمد و این وجه در مشائخ ثلثه زیاده تر نمایان گشت.

و نیز اقوی وجوه افضلیت اعانت پیغامبر است در تحمل وی اعباء نبوت را مخاصمه و جهاداً و انفاقاً قال الله تعالى: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ...﴾ [الحديد: ۱۰]. ظاهر است که پیغامبر ﷺ تن تنها بود چون اراده الهی بظهور امر او منعقد گشت الهام در قلوب اذکیای حاضرین افتاد که او را اعانت کنند و در ضمن این اعانات رحمت الهی که پیغامبر را



رسیده است شامل حال این اذکیاء شد و این وجه در شیخین خصوصاً قبل از هجرت ظاهرتر است.

و نیز اقوی وجوه افضلیت تشبه است به آنحضرت ﷺ در تألیف قلوب ناس بر اسلام، و اتصاف شیخین بآن واضحتر است.

و اقوی وجوه افضلیت واسطه بودن است در میان پیغامبر و امت در ترویج علوم از قرآن و سنت، و این معنی در حضرات شیخین آشکار است.

و اقوی وجوه افضلیت جهاد عرب و عجم است و این معنی در مشائخ ثلثه روشن تر. چون لوازم خلافت خاصه مبین شد الحال باید شناخت که جمعی کثیر از اصحاب بفیض صحبت آنحضرت ﷺ قدر متیسّر از این اوصاف حاصل کرده بودند و ایشان بخلافت مقیده فائز گشته مانند: عبدالله بن مسعود در قرائت و فقه، و معاذ بن جبل در قضا، و زید بن ثابت در فرائض.

از این جمله آنانکه قریشی بودند و اهلیت تحمل اعباء ریاست داشتند مستحقّ خلافت مطلقه گشتند، باز مستحقان خلافت در بارگاه عزت منتظر ایستاده‌اند تا کدام یک را فضل الهی به مرتبه‌ی استخلاف مطلق بالفعل رساند ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾<sup>۱</sup> [الجمعة: ۴].

و در آخر این فصل باید دانست که هر چند هر جمله از این فصل مأخذ است از کتاب و سنت و مؤید است بأقوال کبراء اُمت و عظمای اهل سنت، اما تحریر و ترتیب آن و انتقال از جزئیات بکلیات آن از مستخرجات این بنده ضعیف است و اثری از نور توفیق که سابق بآن اشاره رفته، والحمد لله رب العلمین.

۱- ترجمه‌ی آیه: «این فضل الله است که آن را به هرکس که بخواهد می‌بخشد و الله دارای فضل عظیم است».

## فصل سوم: در تفسیر آیات داله بر خلافت خلفاء و بر لوازم خلافت خاصه

خدای تعالی در سوره نور که بکلمه تامه ﴿سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ﴾<sup>۱</sup> [النور: ۱] مصدرش ساخته می فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [النور: ۵۵]<sup>۲</sup>.

حقیقت استخلاف در عرف قدیم و جدید خلیفه ساختن و بادشاه گردانیدن است. قال الله تعالی: ﴿يَدَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۳</sup> [ص: ۲۶].

وقال ﷺ: «مَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا خَلِيفَةٍ...». الحديث<sup>۴</sup>.

---

۱- ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «(این) سوره است که آن را نازل کرده‌ایم، و (احکام) آن واجب نموده‌ایم، و در آن آیات روشنی نازل کرده‌ایم».

۲- ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «الله به آن دسته از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، نوید می‌دهد که حتما در زمین به آنان خلافت می‌بخشد، چنانکه به پیشینیان‌شان حکومت بخشید. و دین‌شان را که برایشان پسندیده است، استوار می‌سازد و پس از ترس و بیم‌شان، امنیت و آسودگی خاطر را جایگزینش می‌گرداند. مرا عبادت می‌کنند و چیزی را شریکم نمی‌گردانند. و کسانی که پس از این ناسپاسی کنند، فاسق و نابکارند».

۳- ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه (= فرمانروا) قرار دادیم».

۴- مسند امام احمد: ج ۱۳/ ص ۲۶۸، حدیث شماره: ۷۸۸۷. و تمام حدیث: «ما من نبی ولا خلیفه» أو قال: «ما من نبی إلا وله بطانتان، بطانة تأمره بالمعروف وتنهه عن المنکر، وبطانة لا تألوه خبالا، ومن وقى شر بطانة السوء فقد وقى - يقولها ثلاثا - وهو مع الغالبة علیه منهما».

وقال: «سیکون فی آخر الزمان خلیفة یحشو المال...». الحدیث<sup>۱</sup>.

و معنی: ﴿لَیْسَتْخُلِفَنَّهُمْ﴾ «لیستخلفنّ جمعاً منهم» چنانکه گویند استخلف بنو العباس و اثری بنوالتمیم اگر چه متولی خلافت و صاحب ثروت از ایشان در هر وقت یکی باشد بحکم آنکه فائدهء خلافت و ثروت عائد بهمه قوم است و این هر دو نکته که ذکر کردیم نیست بلکه ظاهر استعمال است، زیرا که امثال این کلمات اگر استقرا کنی صد جا موافق همین روز مره بیابی و ده جا بمعنی دیگر، و همین است میزان شناختن تأویل و معنی ظاهر.

باز معنی ﴿لَیْسَتْخُلِفَنَّهُمْ﴾ ایجاب انقیاد قوم است در آنچه حق خلیفه باشد چنانکه اگر آنحضرت ﷺ در حق شخصی فرمایند: أمّرتہ علیکم، و خلیفه گوید: «جعلتُ فلاناً قاضیاً علیکم أو ولیّته القضاء علیکم». دلالت می‌کند بر جمیع آنچه حق امیرست بر سربیه یا حق قاضی است بر رعیت. این لفظ گویا مختصر ایجاب جمیع حقوق تفصیلیه خلافت است و هیچ فرق نیست در میان آنکه گویند: «استخلفت فلاناً علیکم» و در میان آنکه «وعدتُ فلاناً أن استخلفه علیکم غداً» چون غد برسد و موعد منجز گردد باز معنی لیستخلفنهم آنست که خدای تعالی مستخلف ایشان است و این استخلاف منسوب به اوست، حقیقتش آنست که خدای تعالی مدبّر السّماوات والأرض است ولطیفٌ لما یشاء، پس وقتی که صلاح عالم در نصب خلیفه باشد الهام می‌فرماید در قلوب امت تا شخصی را که حکمت الهی مقتضی استخلاف اوست خلیفه سازند. بحقیقت جمیع حوادث منسوب بحق است لیکن چونکه در بعض حوادث الهام الهی به جهت اقامت خیر متحقق می‌شود و در بعض تأئید او سبحانه که از قبیل خرق عوائد باشد

۱- مسند امام احمد: ج ۲۲/ ص ۲۹۸، حدیث شماره: ۱۴۴۰۶. و تمام حدیث با اندکی تفاوت در الفاظ: «یکون فی آخر أمتی خلیفة، یحشو المال حثوا، لا یعده عدا»، قال الجریری: فقلت لأبی نضرة: وأبی العلاء: «أتریانه عمر بن عبد العزیز؟» فقالا: «لا».

پیش می‌آید و علی هذا القیاس معانی دیگر که مخصص نسبت این حادثه بحق باشد این استعمال اختیار می‌کنند كما قال تعالى: ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾<sup>۱</sup> [الأنفال: ۱۷].

پس نسبت استخلاف بخود اظهار کمال تشریف ایشان است و بیان آنکه استخلاف نعمتی است عظیم و امریست راسخ الحقیقت، چنانکه لفظ ﴿عِبَادِي﴾ و «بیت الله» و ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ دلالت بر کمال تشریف و رضا می‌کند و لفظ منکم محتمل دو معنی است من الأمة المحمدية او من الحاضرين عند نزول الآية. وعند التحقيق معنی ثانی متعین است، زیرا که در معنی اول تکرار بلافائده لازم می‌آید لفظ: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ از آن کلمه مُغْنِی است و چون دانسته شد که مراد حاضرین نزول سوره نوراند حضرت معاویه رضی الله عنه و بنو امیه و بنو عباس از آن خارج باشند و کلمه ﴿لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾ دلالت می‌کند بر دو معنی:

یکی آنکه این خلفاء که خلافت ایشان موعود است چون وعده منجز شود دین علی اکمل الوجوه بظهور آید.

دوم آنکه از باب عقائد و عبادات و معاملات و مناکحات و احکام خراج آنچه در عصر مستخلفین ظاهر شود و ایشان به اهتمام تمام سعی در اقامت آن کنند دین مرتضی است پس اگر الحال قضاء مستخلفین در مسئله یا فتوای ایشان در حادثه ظاهر شود آن دلیل شرعی باشد که مجتهد بآن تمسک نماید، زیرا که آن دین مرتضی است که تمکین آن واقع شد هر چند اجتهاد هر مجتهدی ولو كان صحابياً احتمال خطا دارد و نزدیک کسی که می‌گوید کُلُّ مجتهدٍ مصیبٌ تعدّد جواب در هر حادثه محتمل است و نزدیک

۱ - ترجمه‌ی آیه: «پس شما آن‌ها را نکشتید، بلکه الله آن‌ها را کشت. و هنگامی که (به سوی آن‌ها خاک و سنگ) انداختی، تو نینداختی، بلکه الله انداخت.»

کسی که می‌گوید: «المصیب واحد والآخر معذور غیر آثم». خطا در هر دو جانب ممکن است لیکن این همه ظنون ظهور حقیقت آنچه در زمان ایشان بسی ایشان شائع شده بر نمی‌دارد بهر تقدیر قول ایشان از قیاس قائسان و استنباط مستنبطان قوی‌تر خواهد بود، نه چنانکه امامیه می‌گویند که دین مرتضی همیشه مستور و مخفی ماند و ائمه اهل بیت همیشه تقیه می‌کردند و بر اظهار دین خود هیچگاه قادر نشدند.

بلکه اینجا افاده کرده شد که آن همه غیر مرتضی است و باطل است، زیرا که اگر مرتضی می‌بود بمقتضای این وعده ممکن می‌شد، و کلمه ﴿وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ دلالت می‌کند بر آنکه این مستخلفین و سائر مسلمین در وقت انجام موعود مطمئن باشند و آمن، نه از کفار مختلفه الادیان ترس دارند و نه از یک دیگر چنانکه امامیه گمان می‌کنند که ائمه اهل بیت همیشه ترسان و هراسان می‌بودند و تقیه می‌کردند و همیشه از مسلمانان بایشان و بیاران ایشان غائله و هتک حرمتی می‌رسید و هیچگاه مؤید و منصور نه شدند.

و کلمه ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ دلالت می‌نماید بر آنکه جمعی که این وعد در باب ایشان واقع شد و به نعمت استخلاف منعم شوند متصف بکمال ایمان و عمل صالح باشند. ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ و عملوا الصلحت در عرف جایی استعمال کنند که در عمل صالح مزیتی داشته باشد بنسبت عامه مؤمنین.

و جمله ﴿كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ﴾ مراد آنست چنانکه یک سفر از تورات در وعده فتوح بلاد شام و حکم بلاد مغنومه نازل شد و بنابر حکمت الهی این وعد در زمان حضرت موسی منجز نشد، و حضرت موسی برای انجام این وعد حضرت یوشع عليه السلام را خلیفه ساخت تا حضرت یوشع بعد وفات حضرت موسی فتح هشتاد شهر نمود و بنی اسرائیل را مطمئن گردانید و آن شهرها را بر وفق وصیت حضرت موسی بر بنی اسرائیل تقسیم فرمود همچنین پیغامبر ما ص وعده فتح بلاد شام و بلاد عجم متحقق شد.

قال الله تعالى: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ و این وعده بنابر حکمت الهی در زمان آنحضرت ﷺ بظهور نه رسید لاجرم خلفاء را بعد آنحضرت منصوب ساخت تا آن موعود منجز گردد.

باز حضرت داود و سلیمان که بعد غلبه عمالقه و متفرق شدن قبائل بنی اسرائیل خلیفه شدند قال الله تعالى: ﴿يَدَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ [ص: ۲۶]. باز مسلمین را مطمئن ساختند همچنان این خلفاء بعد آنحضرت ﷺ و بعد ظهور ارتداد عرب مسلمانان را مطمئن ساختند. بالجمله این تشبیه بیان آنست که خلافت ایشان خلافت راشده خواهد بود و مرضی نزدیک خدای تعالی و آثار خبر از آن ظاهر شود.

و کلمه ی ﴿لَهُمْ﴾ فی قوله تعالى: ﴿وَلِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ﴾ و لیمکننّ لهم دلالت می کند بر یکی از دو معنی:

یا این است که این تمکین از دست ایشان بر آید و ایشان بتوفیق الهی سعی عظیم در آن باب صرف کنند و تأیید الهی شامل حال ایشان شود و بفضل الهی حسب مدعا بوفور ظهور نمود موافقاً لقوله تعالى: ﴿وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ﴾.

یا این است که همت ایشان بکل متوجه تمکین بود و همیشه از خدای تعالی آن را در خواست می نمودند تا آنکه چون واقع شد به آن منتفع شدند و ایشان را سرور کلی حاصل گشت و این نعمت عظیمه تمام شد بر مستخلفین و حق آن است که هر دو وجه متحقق گشت والله اعلم.

باز کلمه ی ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ دلالت می کند که این معنی بعد انتقال آنحضرت ﷺ به ملاً اعلی منجز خواهد شد تا معنی: ﴿لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ﴾ راست شود.

و کلمه ی ﴿مَنْ كَفَرَ﴾ تأکید و تحقیق استخلاف ایشان می نماید و افاده می فرماید که استخلاف این بزرگواران نعمتی است عظیم مستوجب شکر منع حقیقی.

اول کسیکه کفران نعمت استخلاف نمود قتله امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه اند و من بعد فرقه امامیه که گمان می کنند که خلافت را از مستحق آن غصب کرده اند و بلای عظیم از آسمان فرو ریخت که عهد آنحضرت صلی الله علیه و آله همه صحابه مخالفت کردند و با منصوص علیه بالخلافه (یعنی علی رضی الله عنه) همه باجمعهم عصیان ورزیدند سبحنک هذا بهتان عظیم.

و اول کسیکه از مفسران صحابه این آیه را بر این معنی فرود آورد و این وعده را در زمان حضرت عمر رضی الله عنه منجز دانست علی مرتضی است کرم الله وجهه، زیرا که چون فاروق اعظم رضی الله عنه طلب مشاوره کرد از صحابه در باب رفتن بجانب عراق، علی مرتضی بهمین آیت متمسک شد اینجا بالبداهه معلوم گردید که خلافت فاروق اعظم از جمله استخلاف موعود است، و این قول مرتضی رضی الله عنه به طرق متعدده ظاهر شد هم پیش اهل سنت و جماعت و هم پیش شیعه.

در نهج البلاغت مذکور است: «إن هذا الأمر لم یکن نصرته ولا خذلانه لأنه بکثرة ولا قلة وهو دین الله الذي أظهره وجنده الذي أعزّه وأیّده حتی بلغ ما بلغ وطلع حيث طلع ونحن علی موعود من الله حيث قال وعد الله الذين آمنوا منكم ...، فالله منجز وعده وناصر جنده إلى آخر ما قال».

نه چنانکه شیعه گمان می کنند که این وعده در زمان مهدی متحقق خواهد شد یا در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله بود و منقضی شد، و کلمه «لَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» و کلمه «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» بیان علت غائیهی استخلاف است کما قال عز من قائل: «ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ ...» [الفتح: ۲۹].

گویا می فرماید که استخلاف برای آن مطلوب شد که دین مرتضی ممکن شود و اعلاى کلمه الله به ظهور رسد و ظهور دین حق بر جمیع ادیان متحقق گردد.

وقال الله تبارك وتعالى في سورة الحج: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ﴾<sup>۱</sup> [الحج: ۳۸].

هر آئینه خدای متعال دفع می‌کند از مسلمانان یعنی ضرر اعدای ایشان را مراد آنست که دفع شرّ کفار از مسلمانان سنت مستمرّه اوست هر آئینه خدا دوست نمی‌دارد هر خیانت کننده ناسپاس دارنده را.

﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾<sup>۲</sup> [الحج: ۳۹].  
دستور جهاد داده شد یعنی بعد از آنکه در مکه قبل هجرت ممنوع بود آنان را که کفار با ایشان جنگ کنند بسبب آنکه ایشان مظلوم شده‌اند و هر آئینه خدا بر نصرت ایشان تواناست.

﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتِنَتْ صَوْمِعُ وَبَيْعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾<sup>۳</sup> [الحج: ۴۰].

و می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾<sup>۴</sup> [الحج: ۴۱]. دستور جهاد داده شد

۱ - ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «یقیناً الله از کسانی که ایمان آورده‌اند؛ دفاع می‌کند، بی‌گمان الله هیچ خیانت‌کارِ ناسپاسی را دوست ندارد».

۲ - ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل می‌شود، به سبب ظلمی که بر آنان رفته، اجازه‌ی جنگ و جهاد داده شد. و به‌راستی الله بر یاریِ آنان تواناست».

۳ - ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «آنان که به ناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند (و گناهی نداشتند) جز اینکه می‌گفتند: پروردگار ما، الله است. و اگر الله، برخی از مردم را به‌وسیله‌ی برخی دیگر حمایت نمی‌کرد، صومعه‌ها، کلیساها، کنیسه‌ها و مسجدهایی که نام الله در آن، بسیار یاد می‌شود، ویران می‌شد. به‌طور قطع الله به کسی که دینش را یاری نماید، یاری می‌رساند. همانا الله، توانای چیره و شکست‌ناپذیر است».



آنان را که اگر دسترس دهیم ایشان را در زمین بر پا دارند نماز را و بدهند زکوه را و بفرمایند بکار پسندیده و منع کنند از کار ناپسندیده و خدای راست علم نهایت همه کارها.

قوله تعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ﴾ [الحج: ۳۸]. تمهید اذن جهاد به این کلمه موضعی عظیم دارد از بلاغت یعنی سنت مستمره ما است دفع شر کفار از سر مسلمانان و این معنی در جهاد خواهد بود. باز فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ﴾ و این اشاره بمعنی دیگر است یعنی برای آن سنت ما دفع شر کفار شد که دوست نمی‌داریم هر خیانت کننده ناسپاس دارنده را و دوست می‌داریم هر متدین شاکر را، چون کفار همیشه متصف بخيانت و کفران نعمت بوده‌اند و موحدان پیوسته متصف بتدین و شکر لاجرم نصرت موحدان و کبت (سرکوبی و خاموش کردن) کافران سنت مستمره ما است قوله تعالی: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ﴾ در این آیت سببی برای جهاد تقریر کرده شد یعنی مظلوم‌اند و خدای تعالی همیشه بر مظلومان رحم می‌فرماید و بر ظالمان شکست می‌آرد. و مظلوم را دفع ظالم از خود در جمیع ملل و نحل جائز است باز تعبیر مسلمانان بموصولی که صله اش یقاتلون است اشاره می‌کند بآنکه کدام ظالم بیشتر از این خواهد بود که با ایشان جنگ می‌کنند. و إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ بجای وَاللَّهُ لَانصُرُهُمْ عَلَى الظَّالِمِينَ واقع شد لیکن در تسهیل وعید تهدیدی عجیب است و در تسهیل وعد بشارتی عظیم که الکنایه ابلغ من الصریح سخن بادشاهان است که در شدت غضب گویند مگر بر برانداختن تو قادر نیستم و در کمال رأفت گویند مگر بر نواختن تو توانا نه ایم نظر بآنکه سخن مختصر ایشان کار اطناب دیگران می‌کند.

۱- ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «(همان) کسانی که اگر در زمین به آن‌ها قدرت (و حکومت) بخشیم، نماز را بر پا می‌دارند، و زکات را می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و سرانجام کارها از آن الله است».

قوله تعالى الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ ديارِهِمْ بَدَلٍ است از ﴿الَّذِينَ يُقَتَّلُونَ﴾ افاده مظلومیت دیگر می‌کند یعنی یکی آنانکه جنگ می‌کنند و پایمال می‌نمایند و دیگر آنانکه از خانه‌هایشان بیرون رانده می‌شوند بغیر گناهی که کرده باشند ﴿إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ﴾ [الحج: ۴۰]. تهکم عجیب است یعنی این عجب از این نادانان گمراه که توحید را که موجب تعظیم و توقیر بود در حساب گناه شمرده‌اند و با موحدان معامله اشد گناه گاران پیش گرفتند.

قوله تعالى: ﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ﴾ سببی دیگر برای اذن جهاد افاده می‌نماید یعنی چنانکه مظلوم را دفع ظالم از عرض و مال و جان خود محمود است كما قال: ﴿فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾ [الإسراء: ۳۳].<sup>۱</sup>

همچنان مصلحتی ملیه (دینی و به نفع همه ملت) در ضمن جهاد موجود است و آنست که حکمت الهیه مقتضی ظهور ملت حقه بر دست رسل و نواب ایشان است در هر زمانی، و کفار همیشه گزنده انامل خود بر غلبه ملت و ساینده دندان خود بر شوکت موحدان می‌باشند پس اگر موحدین را بمنزله جوارح خود ساخته دفع شر کفار نه کنیم عبادت خانه‌ها در هر ملتی خراب می‌شود و رواج ذکر خدای تعالی و تقرب بجناب او معدوم می‌گردد ولینصرن الله من ینصره اشاره است بشرط کسی که او را کالجارحه می‌سازند و بر دست وی نصرت دین ظاهر می‌کنند یعنی تا شخص بجان و دل کمر همت به اعلائی کلمه الله نه بندد مستوجب آن نیست که نصرتش دهند و کالجارحه‌اش سازند و نائب پیغامبر در حمل داعیه و جهاد و اعلائی دین گردانند.

هزار نکته‌ی باریک‌تر از مو اینجاست نه هر که سر بتراشد قلندری داند

۱- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «و برای ولی کسی که مظلومانه کشته شود، تسلطی بر قاتل (جهت خون‌خواهی و یا خون‌بها) قرار داده‌ایم؛ بنابراین نباید در خون‌خواهی زیاده‌روی کند. بی‌گمان ولی دم، مورد حمایت قرار گرفته است.»

قوله تعالى: ﴿الَّذِينَ إِذَا مَكَتَهُمْ﴾ بدل است از ﴿لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ﴾ و ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ﴾ و معنی ﴿إِذَا مَكَتَهُمْ﴾ «إِنْ مَكَّنَّا بَعْضَهُمْ» مثل آنکه گویند بنو عباس خلیفه شدند و بنو تمیم دولتمند گشتند، زیرا که تمکین کلّ مهاجرین بل کل جم غفیر مستحیل عادی است و ذهن به آن سبقت نمی‌کند صد جا در حدیث خوانده باشی «قالت الأنصار كذا وفعل بنو تمیم كذا». و مراد زعمای ایشان می‌باشند نه کل فرد فرد.

باز معنی ﴿إِذَا مَكَتَهُمْ﴾ تعلیق یک جزء نفسی خلافت است بجزء دیگر، زیرا که خلافت شرعی تمکین فی الأرض است با قامت دین، اینجا افاده می‌فرماید که اگر تمکین این جماعه فی الأرض متحقق شود البته آن تمکین مقترن خواهد بود با اقامت دین و همین است معنی خلافت راشده.

پس حضرت خلفاء از مهاجرین اولین بودند که یقاتلون، وأخرجوا من ديارهم، و اذن جهاد برای ایشان بالقطع محقق شد و ممکن شدند در ارض بالقطع پس لازم آمد که اقامت دین کرده باشند بالقطع بمقتضای این تعلیق پس بالقطع خلفای راشدین بودند، زیرا که معنی خلافت راشده غیر این دو جزء نیست، ﴿أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ﴾ اشاره است باقامت ارکان اسلام و أمروا بالمعروف شامل است احیای علوم دین را و نهوا عن المنکر شامل است جهاد کفار و اخذ جزیه را، زیرا که منکری زیاده‌تر از کفر نیست و نهی و ردعی بالاتر از قتل اهل کفر و گرفتن جزیه نیست. و شامل است اقامت حدود و تعزیرات را بر عصاة مسلمین.

باز مفهوم اقاموا و آتوا و أمروا و نهوا آنست که هر چه از ممکنین در ایام تمکین ایشان از این ابواب ظاهر شود همه معتد به خواهد بود شرعاً.

باز معنی ﴿إِنْ مَكَتَهُمْ﴾ - إذا مكنهم است اخبار است به تمکین ایشان در زمان آینده نه صرف تعلیق تالی بمقدم<sup>۱</sup> بدون تحقق مقدم، زیرا که سابق مذکور شد إن الله يدافع ولو لادفع الله الناس.

و کلمه ﴿لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ معنیش آنست که عواقب امور می دانیم و آنچه در آخر خواهد بود می شناسیم و لهذا اذن جهاد دادیم مراد آنست که این جهاد البته مفضی بمدافعت کفار خواهد بود.

چون معانی لغویه و شرعیه کلمات مفردۀ این آیات شناختی وقت آن آمد که نکته دیگر بفهمی و آن آنست که هر دو آیت، آیت استخلاف و آیت تمکین در یک قصه است مقصود واحد است و تعبیر مختلف و این نکته را یکی از فروع آیه کریمه: «کتاباً متشابهاً مثانی»<sup>۲</sup> می باید شناخت؛ یک جا: ﴿لَيْسَتْ خَلِيفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ﴾ گفته شد و جای دیگر تمکین فی الأرض با اقامت دین گفته آمد و حاصل هر دو یکی است.

اینجا لفظ ﴿وَعَدَ اللَّهُ﴾ مذکور شد و آنجا إن مكنهم با سَبَقِ ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ﴾ و ﴿لَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ﴾.

اینجا و ﴿لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ﴾ گفته شد و آنجا ﴿يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ گفته آمد و آنجا ﴿أَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾.

اینجا تصویب اعمال ایشان و اعتداد اقامت حدود و تعزیرات ایشان شرعاً از لفظ لیمكن لهم دینهم الذی ارتضى لهم مفهوم شد و آنجا از کلمه ﴿أَقَامُوا الصَّلَاةَ...﴾.

۱- تالی و مقدم دو اصطلاح منطقی است، مقدم جزء نخست جمله و تالی جزء که بعد از آن می آید. در این مثال تالی و مقدم قرار ذیل است: جمله ی (اگر آنان را در زمین قدرت دهیم) مقدم است، و جمله ی (نماز را بر پا می دارند و زکات می دهند) تالی است.

۲- اقتباس از آیه ی مبارکه ی بیست و سوم سوره ی زمر.

اینجا ﴿وَلَيَذَلَّتْهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ گفته شد و آنجا ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ﴾ و ﴿لَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ﴾

یکجا منکم ای من الحاضرين عند نزول الآیه گفته و جای دیگر ﴿أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ﴾ و در مفهوم هر دو کلمه عموم و خصوص من وجه<sup>۱</sup> است؛ زیرا که بعضی مهاجرین در بدر و أحد کشته شدند و نزول آیت استخلاف را ادراک نه کردند و جمعی از صحابه، مهاجرین اولین نه بودند و ادراک آیت استخلاف نمودند. پس خلافت در آن جماعه است که هر دو صفت در ایشان مجتمع شد و هر جا که قصه واحد باشد و تعبیر مختلف، ظاهر یک تعبیر را بنص تعبیر دیگر می توان محکم ساخت و عام یکی را بخصوص تعبیر می توان مخصص نمود و مطلق یکی را بمقید تعبیر دیگر می توان مقید گردانید.

چون این همه گفته شد به اصل غرض متوجه شویم:

این هر دو آیت که بحقیقت واحد اند به تعبیر مختلف دلالت می کنند بر خلافت خلفاء، زیرا که وعده خدای تعالی راست است و البته در خارج واقع شدنی است. پس استخلاف و تمکین فی الأرض مهاجرین اولین و حاضریں آیه استخلاف البته واقع شد و اگر ایشان این خلفاء نباشند وعد واقع نشده باشد تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً، زیرا که صحابه هیچکس از ایشان بعد صد سال از وفات آنحضرت ﷺ باقی نماند فکیف مهاجرین اولین و حاضریں آیه استخلاف

۱- در این جا چهار اصطلاح منطقه را باید شناخت:

۱- عموم و خصوص مطلق.

۲- عموم و خصوص من وجه.

۳- تباین.

۴: ترادف.

پس اگر در آن زمان استخلاف موعود و تمکین موعود متحقق نشد إلى يوم القيامة بودن نیست و در آن زمان غیر این عزیزان ممکن نشدند و مستخلف نه شدند. پس مستخلفین و ممکنین ایشان اند بالقطع.

و آن جاهلان که می‌گویند خلافت را از مستحق آن غصب کرده شد و بغیر مستحق رسید مکذّب خدا و مکذّب رسول اویند، زیرا که مخالفت امر تشریعی متصور است که زید را امر بنماز کردند و وی نماز نه گذارد نه مخالفت وعده الهی!

اینجا مقدّم وعد است و اخبار از آینده و تشریع استخلاف ایشان تابع وعد شده است که باین تشریف و تصویب غیر مرضی نخواهد بود.

و چون وعد استخلاف منجز شد معنی «استخلفْتُ علیکم فلاناً ثم فلاناً ثم فلاناً» بر روی کار آمد و آن ایجاب انقیاد است پس ظاهر وعد است و باطن ایجاب انقیاد هر چند قدر این بزرگواران از این سخن که میگوئیم بالاتر است.

اما بفرض می‌توان گفت که اگر خدای تعالی در باب شخصی فرماید که وعده کرده‌ام که خطیب این روز جمعه را فلان نعمت و فلان نعمت بدهم یا فرماید که خطیب این روز جمعه عالم قاری صالح است باز در میان دو خطیب تنافس (مسابقه) واقع شد و کار بمصارعت و مصادمت افتاد آخرها یکی غالب آمد و دست و پای آن دیگر بر بست و بر منبر رفت و خطبه خواند مستحق کرامت همان خطیب خواهد بود نه مصروع مدفوع.

خلافت حضرت سید المرسلین ﷺ امری نیست که بآن عامه را مکلف ساخته باشند فقط پس اگر بحسب امر عمل کردند مطیع شدند و اگر عصیان ورزیدند مستوجب عقوبت گشتند، بلکه وعده بود از فوق عرش نازل شده که امکان تخلف نداشت و در این وعد تعلق بجبری و اختیار احدی نبود.

آری! تا وقتی که اشخاص معینه بر صدر مسند خلافت نه نشسته بودند اذهان مسلمین هر طرف می‌رفت چنانکه در قصه خیبر چون آنحضرت ﷺ فرمود: «سَأُعْطِيَ الرَّايَةَ عَدَا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»<sup>۱</sup>.

مسلمین را علم بالقطع حاصل شد که عقد رایت برای هر که خواهد بود محب و محبوب است لیکن نمی‌دانستند که کدام شخص معین باین دولت سرافراز گردد؟ روز دیگر چون عقد رایت برای حضرت مرتضیٰ ﷺ از جناب نبوی ﷺ کرامت شد بتحقیق پیوست که آن مرد موصوف حضرت مرتضیٰ ﷺ است.

همچنان بمقتضای این آیات معلوم بالقطع شد که جمعی را مستخلف و ممکن خواهند ساخت هنوز غموض و اشکال باقی مانده بود که آن افراد معینه کدام کس خواهند بود چون پرده برانداخته شد و باهتمام جماعت خلافت اشخاص معینه بوجود آمد و بر دست آن خلفاء فتوح بلاد و تمکین دین مرتضیٰ و اعلاى کلمة الله تحقق یافت به یقین دانستیم که وعد برای ایشان بود قرعه استخلاف و تمکین فی الارض بنام ایشان برآمد.

اگر بخاطر تو ترددی راه می‌یابد از جهت آنکه امام بغوی در تفسیر این آیت می‌گوید: «قال قتادة كما استخلف داود وسليمان وغيرهما من الأنبياء عليهم السلام وقيل كما استخلف الذين من قبلهم يعني بني اسرائيل حيث أهلك الجبارة بمصر والشام وأورثهم أرضهم وديارهم»<sup>۲</sup>.

بر قول قتاده<sup>۱</sup> استخلاف خلیفه ساختن است اما بر قول دیگر قومی را بجای قومی نشان دادن و همچنین محتمل است که مراد تمکین کافیه مهاجرین اولین باشد و حینئذ استدلال بر خلافت خلفاء باین آیت درست نشود.

۱- صحیح بخاری: ج ۲/ ص ۱۳۴، کتاب المغازی، باب غزوة خیبر، حدیث شماره: ۴۲۱۰.

۲- معالم التنزیل فی تفسیر القرآن = تفسیر البغوی: ج ۳/ ص ۴۲۵، تألیف: محیی السنة، أبو محمد الحسین بن مسعود بن محمد بن فراء بغوی شافعی (متوفی سال: ۵۱۰ هـ)، تحقیق: عبد الرزاق مهدی، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۰ هـ.

گوئیم: توجیه اول (گفته‌ی قتاده رحمته) متصور است باعتبار استعمال عرب و باعتبار تفسیر آنحضرت صلی الله علیه و آله و حینئذ التفات کرده نمی‌شود بقول دیگر.

و علی تقدیر التسلیم استخلاف جماعه عظیمه و تمکین ایشان بغیر خلیفه ممکن فی الأرض ممکن عادی نیست و صورت خارجیّه مستقر ساختن مسلمین و تمکین مهاجرین نصب خلیفه و تمکین رئیس ایشان است.

پس وعد استخلاف و تمکین کافه‌ی مسلمین در حقیقت وعده خلیفه ممکن فی الأرض است.

اینجا مقدمه ذکر کنیم کثیر الفوائد:

حق سبحانه و تعالی وعده فرمود که قرآن را علی ممرّ الدهور حفظ فرماید قال تعالی:

﴿وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].<sup>۲</sup>

باز در آیه‌ی دیگر صورت حفظ بیان فرمود: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ ﴿٧﴾ [القیامه: ۱۷].

پس وعده‌ی خدای تعالی حق است و حفظ لابد بودنی.

لیکن حفظ او سبحانه در خارج بصفت حفظ بنی آدم اشیای خود را یا مانند نقش بر حجر مثلاً ظاهر نمی‌شود بلکه صفت ظهور حفظ الهی در خارج آن است که الهام فرمود در قلوب صالحین از امت مرحومه که بسعی هر چه تمامتر تدوین آن کنند بین اللوحین و جمیع مسلمین مجتمع شوند بر یک نسخه، و همیشه جماعات عظیمه از قراء خصوصاً و

۱ - قتاده بن دعامة (۶۱ - ۱۱۸ هـ = ۶۸۰ - ۷۳۷ م):

او قتاده بن دعامة، أبو الخطاب سدوسي بصري: مفسر و حافظ بزرگ حدیث است. امام أحمد ابن حنبل گفته: قتاده بزرگترین حافظ بصره است. وی هم‌چنین در علوم عربی، لغت، ایام و علم الانساب سرآمد روزگار بوده است. در واسط عراق به سبب مرض طاعون درگذشت.

۲ - «و به‌طور قطع خود نگهبان آن هستیم.»

۳ - «بی‌گمان گردآوری و (آسان کردن) قرائتش با ماست.»



سائر مسلمین عموماً بقرائت و مدارست آن مشغول باشند تا سلسله تواتر از هم گسیخته نه گردد بلکه یوماً فیوماً متضاعف شود و همیشه جماعات دیگر در تفسیر و شرح غریب و بیان اسباب نزول آن سعی بلیغ بجا آرند تا در هر زمانی جماعه‌ی قیام کنند بامر تفسیر، صورت حفظ همین را معین فرمودند نه نقش بر حجر مثلاً.

چون صورت حفظ متحقق شد دانستیم که آن حصّه از قرآن که محفوظ نیست (منسوخ شده) تلاوت آن مرضی نیست<sup>۱</sup>، لهذا محققین علماء بآن رفته‌اند که در صلوات و غیر آن خوانده نشود مگر قرائت متواتره.

و قرائت متواتره آنست که در وی دو شرط بهم آیند:

یکی آنکه سلسله روایت آن ثقه عن ثقه تا صحابه کرام رسد نه مجرد محتمل خطی.  
دوم آنکه خط مصاحف عثمانیه محتمل آن باشد، زیرا که چون صورت حفظ آن تدوین بین اللوحین و جمع امت بر آن مقرر شد هر چه غیر آن است غیر محفوظ است، و هر چه غیر محفوظ است غیر قرآن است لأن الله تعالی قال: ﴿وَأَنَّا لَهُو لَحَفِظُونَ﴾. وقال ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ﴾ الآية.

پس قراءت والذکر والأنتی (بجای وما خلق الذکر والأنتی) شاذ است در نماز نمی‌توان خواند حال آنکه از حدیث ابن مسعود<sup>۲</sup> و ابی الدرداء<sup>۳</sup> صحیح شده است.  
و در وقت انتساخ مصاحف عثمانیه از اصل شیخین ابن عباس<sup>۴</sup> باصحابه دیگر مباحثه فرمود، در تهجی بعض آیات «وَصِي رَبُّكَ» بجای ﴿فَصَى رَبُّكَ﴾ گفت، «أولم

۱- قابل یادآوری است که بعضی آیات قرآن کریم منسوخ شده است، و نسخ بر سه قسم می‌باشد:

۱- تلاوت و حکم آن هر دو منسوخ شده باشند.

۲- تنها تلاوت آن منسوخ شده باشد.

۳- صرف حکم منسوخ شده باشد و تلاوت آن باقی باشد.

قسم اول و دوم در قرآن کریم نوشته نشده است، و آن حصه از قرآن کریم که حفاظت نشده شامل همین دو قسم می‌باشد. (ش)

یتیین» بجای «أولم یئس» خوانده آخرها جماعه دیگر التفات به تهجی او نه کرده ﴿قَضَى رَبُّكَ﴾ و «أولم یئس» نوشتند و همان نسخ در آفاق شائع شد.

ما به همین قاعده دانستیم که قول جماعه صحیح بود و تحری ابن عباس رضی الله عنه من باب خطاء المعذور.

همچنین جمعی از صحابه تنافس کردند در جمع قرآن هر یکی مصحفی مرتب نمود و هر یکی از اهل آن عصر سور قرآن را به لغت خود نوشت بر غیر لغت قریش، حضرت ذی النورین رضی الله عنه بالهام ربانی محو آن کرد و بر یک قرآن همه را جمع نمود. در آن وقت باب قیل و قال مفتوح شد و اعتراضات از هر دو جانب بمیان آمد، چون تمام عالم بر مصاحف عثمانیه جمع شدند یقین کردیم که محفوظ همانست و غیر آن مراد الحفظ نبود و اگر مراد الحفظ بود محو نمی شد. و این را هیچ عاقلی حفظ نشمارد که نزدیک امام موهوم الوجود مختفی الحال ادعاء کنند که نهاده شده است سبحانه هذا بهتان عظیم.

یا در روایت غریبی یا در کتاب نادری بطریق تعجب آورده باشد که فلان چنین گفت و فلان چنین نوشت در اشکال یک جانب اصابت بود و یک جانب خطا المعذور چون پرده از روی کار برداشتند و حق مثل فلق الصبح پدیدار گشت مجال خلاف نماند هر که الحال یمیناً و شمالاً افتد زندیق است او را می باید بقتل رسانید.

اگر گوش شنوا و دل دانا داری سخنی باریک تر بشنو خدای تعالی همیشه مدبر عالم است بالهام امور حق در قلوب عباد صالحین تا تمشیت مراد او کنند (مقصود او را جاری کنند) و موعود او را سرانجام دهند و وی تعالی قصه خضر با حضرت موسی ذکر نکرد مگر برای افاده همین نکته. اما چون ایام نبوت موجود بود وحی مفترض الطاعة در قلب پیغامبر می رسید و شک و شبهه را آنجا هیچ گنجایش نه، نه در اول و نه در آخر.

وقتی که ایام نبوت منقضی شد و وحی منقطع گشت در آمد عباد الله الصالحین در کارهای مطلوب بنوعی از فکر و اجتهاد یا نوعی از رویا و الهام و فراست خواهد بود. و آنهمه حجت قائمه موجب تکلیف ناس نیست چون کار بآخر رسید و رشد آن مانند فلق

الصبح ظاهر گشت معلوم همه اهل تحقیق شد که آن محض حق بوده است «کما قال عمر<sup>ؓ</sup> في مباحثته مع أبي بكر<sup>ؓ</sup> في مسألة المرتدين: فعرفت انه الحق»<sup>۱</sup>، دواعی که قلوب خلفاء فرو می ریخت بآن صفت بود.

ایام خلافت بقیه نبوت بوده است گویا در ایام نبوت حضرت پیغامبر<sup>ؐ</sup> تصریحاً بزبان می فرمود و در ایام خلافت ساکت نشسته بدست و سر اشاره می فرماید بعضی پی بمقصود بردند و بعضی راه را غلط کردند.

و معنی اجماع که بر زبان علمای دین شنیده باشی، این نیست که همه مجتهدان لایشد فردی در عصر واحد بر مسئله اتفاق کنند، زیرا که این صورتی است غیر واقع بل غیر ممکن عادی بلکه معنی اجماع حکم خلیفه است بچیزی بعد مشاوره ذوی الرأی یا بغیر آن و نفاذ آن حکم تا آنکه شائع شد و در عالم ممکن گشت.

قال النبي<sup>ﷺ</sup>: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّةِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ مِنْ بَعْدِي». الحديث<sup>۲</sup>.

چون این مقدمه دانسته شد باید دانست که خدای تعالی وعده فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾ که مهاجرین اولین را که در مضمار (میدان) ایمان و عبادت پیش قدم اند خلفاء خواهیم ساخت و از ایشان کارهای معلومه به ظهور خواهد آمد و صورت ظهور این وعده آنست که واحد بعد واحد از این جماعه خلیفه شود بدون نصب خلیفه غلبه ی قوم کثیر محال عادی است.

قال<sup>ﷺ</sup>: الإمام جُنَّةٌ يُقَاتِلُ مِنْ وَرَائِهِ<sup>۱</sup>.

۱- صحیح بخاری: ج ۲/ ص ۱۰۵، کتاب الزکاة، باب وجوب الزکاة وقول الله تعالى: {وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ} [البقرة: ۴۳]، حدیث شماره: ۱۳۹۹، و صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۵۱، کتاب الإیمان، باب الأمر بقتال الناس حتى يقولوا: لا إله إلا الله محمد رسول الله، حدیث شماره: ۳۲.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۴۴، أبواب العلم، باب ما جاء في الأخذ بالسنة واجتناب البدع، حدیث شماره: ۲۶۷۶، و سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۱۵، افتتاح الكتاب في الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدين المهديين، حدیث شماره: ۴۲.

وقال قائلهم:

لا يصلح الناس فوضى لا سراة لهم ولا سراة إذا جهالهم سادوا<sup>۱</sup>  
این قدر معلوم بالقطع است لیکن در این وقت نوعی از غموض و اشکال موجود بود که کدام کس خلیفه خواهد شد و مدت خلافت موصوفه چه قدر باشد و ترتیب خلافت ایشان بچه اسلوب؟ آن وقت وقت مشاوره بود که قرعه اختیار بنام کدام یکی خواهد برآمد و از آن جماعه موصوفه کرا باین دولت سرافراز کنند؟  
چون الهام بتعیین واحد بعد واحد فرود آمد جمعی آن الهام را اولاً قبول کردند و در اتمام آن اهتمام نمودند جمعی بعد اللتیا واللتی (چون و چرا) و بعد تقلیب امور سرفرود آوردند.

بعد انطباق اوصاف بر همه منکشف شد که آنچه حق بود واقع شد و چشم و گشت بر آن فعل که (از) جماعه نبود (بلکه) وعد الله بود که از پس پرده چندین افکار و اقیسه بروز نمود.

کار زلف تست مشک افشانی اما عاشقان مصلحت را تهمتی بر آهر چین بسته اند و اگر هنوز تردیدی بخاطر تو می رسد که وعد الهی راست است اما از کجا بیقین دانیم که انجامز وعده به همین اشخاص معینه واقع شد، ﴿مِنْكُمْ﴾<sup>۳</sup> احتمال دارد که تأکید باشد

۱- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۵۰، کتاب الجهاد والسير، باب یقاتل من وراء الإمام ویتقی به، حدیث شماره: ۲۹۵۷.

۲- ترجمه ی بیت:

مردم در حالت حرج و مرج که کلان و بزرگی نداشته باشند اصلاح نمی شوند (کارشان رونق نمی گیرد)، و اگر جاهلان ریاست پیدا کردند، اشراف و بزرگان نابود شده اند.

این شعر از افوه الأودی است. نگا: العقد الفرید: ج ۱/ ص ۱۱، تألیف: أبو عمر، شهاب الدین أحمد بن محمد بن عبد ربه ابن حبیب معروف به ابن عبد ربه أندلسی (متوفی: ۳۲۸ هـ)، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۰۴ هـ.

۳- اشاره به آیه کریمه ی: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ﴾ [النور: ۵۵] است.

نه تأسیس<sup>۱</sup>.

حکایتی بشنو که یکی از ادله نبوت آنحضرت ﷺ اخبار انبیای متقدمین است و نصوص تورات و انجیل و سائر کتب الهیه، و آن بابی است وسیع. صحابه و مؤمنین اهل کتاب چیز بسیاری از این باب روایت کرده‌اند متأخرین متکلمین اعتراضی براین مسلک ایراد می‌کنند و از جواب آن عاجز می‌شوند و آخرها بضعف این مسلک میل می‌نمایند. حاصل اعتراض آنکه اگر در کتب الهیه چیزی از وصف آنحضرت ﷺ مذکور هست نهایت کار آنست که ذهن سامع از آن وصف بفرد منتشر متعلق شود که فرد ما من الکلی المنتزع من هذه الأوصاف الکلیه پیغمبر خواهد بود هیچگاه اوصاف کلیه بدون اشاره حسیه بفرد خاص نخواهد رسانید تا هر جا که اوصاف کلیه جمع کنند غیر کلی ثمره نخواهد داد بلکه تعلق ذهن بفرد منتشر نیز ممنوع است، زیرا که در کتب الهیه رموز مذکور است نه ذکر عنوان نبوت و نه استقصا در ذکر مشخصات و حیثت تکلیف ناس باقرار نبوت فرد خاص گنجایش ندارد.

قال القاضي عضد في المواقف: «فإن قيل إن زعمتم مجيء صفة مفصلاً أنه يجيء في السنة الفلانية في البلدة الفلانية وصفته كيت وكيت فاعلموا انه نبي فباطلٌ لأننا نجد التورية والإنجيل خالين عن ذلك وأما ذكره مجملاً فان سُلّم فلا يدل علي النبوه بل على ظهور انسان كامل أو نقول لعله شخص آخر لم يظهر بعدُ.

۱- تأکید آنست که مضمونی را که قبلاً ذکر شد به نوعی تقویه کنیم و یا آن را دوباره ذکر نمائیم، اما در تأسیس مطلب جدیدی بیان می‌شود. در صورت تأکید معنای که از «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» دانسته می‌شود از «مِنْكُمْ» نیز همان به ذهن می‌رسد یعنی خداوند وعده‌ی استخلاف را به هر مؤمن نیکو کار می‌دهد خواه این شخص مومن در زمان نزول وحی باشد و یا در هر زمان دیگر، اما در صورت تأسیس از «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» استخلاف مؤمن نیکوکار دانسته شد و از لفظ «مِنْكُمْ» دانسته شد گروهی خاص از مؤمنان نیکوکار یعنی همان‌های که در هنگام نزول آیه‌ی کریمه موجود بوده‌اند، مراد است. (ش)

قلنا: المعتمد ظهور المعجزة على يده وهذه الوجوه الأخر للتكملة والزيادة<sup>۱</sup>. فقير می گوید عفا الله عنه: این زلت قدمی است که از متاخرین متکلمین واقع شد عفا الله عنا وعنهم، عامه مسلمین را باید که گوش بآن نه نهند و علماء را باید که انکار آن کنند و این سخن بهمان می ماند که علماء متفق اند بر آنکه اگر اجتهاد مجتهد و قضای قاضی بر خلاف صریح قرآن یا صریح سنت مشهوره یا صریح اجماع یا صریح قیاس جلی واقع شود نافذ نیست و تقلید آن جائز نه.

خدای تعالی می فرماید:

﴿أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُوْا عَلَّمَائُهُمْ أَنْ يَتَّبِعُوا بِحُكْمِ اللَّهِ وَبِحُكْمِ رَسُولِهِ﴾<sup>۲</sup> [الشعراء: ۱۹۷].

و می فرماید: ﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبَاءَهُمْ﴾<sup>۳</sup> [الأنعام: ۲۰].

و از اینجا معلوم می شود بالقطع که داندگان کتاب بسبب شناخت پیغامبر آخر الزمان مکلف شدند و حجت تشریعیه بر ایشان قائم شد پس قول بآنکه این اخبار حجت ملزومه نیست خلاف قرآن است.

تحقیق در این باب آنست که بقدری که در کتب سابقه بود حجت قائم گشت و تکلیف متحقق شد یقین حاصل می شود بدو چیز:

۱- به اقیسه<sup>۴</sup> اقترانیه و استثنائیه<sup>۱</sup> چون مواد آن یقینیه باشند و شکل<sup>۲</sup> متبیح.

۱ - کتاب المواقف: ج ۳/ ص ۳۸۷، تألیف: عبد الرحمن بن أحمد بن عبد الغفار، أبو الفضل، عضد الدین الإیجی (المتوفی: ۷۵۶هـ)، تحقیق: عبد الرحمن عمیره، ناشر: دار الجیل، لبنان - بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۷هـ / ۱۹۹۷م.

۲ - «آیا برای ایشان (همین) نشانه (کافی) نیست که دانشمندان بنی اسرائیل از درستی قرآن آگاهند؟».

۳ - «ایشان (محمد) را می شناسند؛ همانطور که پسرانشان را می شناسند.»

۴ - در اینجا مراد از قیاس، قیاس منطقی است نه قیاس أصول فقه. و قیاس در اصطلاح منطقی به آن کلامی گفته می شود که از چند قضیه (جمله) متشکل باشد و آن جملات طوری باشند که از قبول کردن یکی از آنها قبول دیگری لازم آید. بطور مثال در جمله ای عالم متغیر است و هر متغیر حادث

۲- به حدس که تمام مقدمات<sup>۳</sup> را ذکر نه کنند و از بعض مقدمات بطریق طفره بمطلب انتقال نمایند مثل نور القمر مستفاد من نور الشمس بشناسیم بسبب دیدن اختلاف احوال قمر باختلاف قُرب و بُعد او از شمس. لیکن حدس دو قسم است:

- 
- است، این جمله از دو بخش مرکب می‌باشد. و آن دو بخش طوری است که اگر آن را قبول کنیم بر ما لازم می‌شود که نتیجه آن را نیز قبول کنیم یعنی عالم حادث است. (ش)
- ۱- در قیاس اگر نتیجه و یا نقیض نتیجه بالفعل مذکور نباشد آنرا قیاس اقترانی می‌گویند، و اگر نتیجه و یا نقیض نتیجه بالفعل مذکور باشد آن قیاس استثنائی است. مثال قیاس استثنائی: اگر زید کاتب است پس حتماً انگشتان او حرکت می‌کنند لیکن زید کاتب است. در این قیاس نتیجه بالفعل مذکور است یعنی که انگشتان زید حرکت می‌کنند. مثال قیاس اقترانی: عالم متغیر است و هر متغیر حادث می‌باشد. در این قیاس نتیجه و یا نقیض آن بالفعل مذکور نمی‌باشد اما اجزای نتیجه (یعنی عالم و حادث) بطور پراکنده موجود می‌باشد که ما می‌توانیم با ترتیب آن‌ها نتیجه را به دست آوریم. (ش)
- ۲- حالتی که از ترتیب حد اوسط بوجود می‌آید شکل نام دارد. حدّ اوسط همان جزء قیاس است که مکرّر ذکر شود، مثل کلمه «متغیر» که در قیاس اقترانی (مثل العالم متغیر و کلّ متغیر حادث) مکرّر ذکر می‌شود.
- این لفظ مکرّر گاهی در جمله‌ی اول مبتدا می‌باشد و گاهی خبر. و همچنین در جمله‌ی دوم گاهی مبتدا می‌باشد و گاهی خبر که از یکی از این صورت‌ها خالی نمی‌باشد:
- ۱- حد اوسط در جمله‌ی اول خبر باشد و در جمله‌ی دوم مبتدا.
- ۲- حد اوسط در هر دو جمله خبر باشد.
- ۳- حد اوسط در هر دو جمله مبتدا باشد.
- ۴- حد اوسط در جمله‌ی اول مبتدا باشد و در جمله‌ی دوم خبر.
- چهار صورت فوق را شکل می‌گویند. صورت اول را شکل اول، صورت دوم را شکل ثانی، صورت سوم را شکل ثالث و صورت چهارم را شکل رابع. برای نتیجه دادن درست هر یک از این شکل‌ها شرایط خاص وجود دارد که تفصیل آن در کتب منطق مذکور می‌باشد. (ش)
- ۳- به جملائی که قیاس از آن‌ها مرکب می‌شود مقدمات می‌گویند.

۱- حدسی که غیر افراد قلیله از بنی آدم بآن پی نه برند لغموض مأخذه، و خدای تعالی باین قسم تکلیف نمی دهد عامه را.

۲- و حدسی که اکثر افراد انسانی بآن پی می برند مثل آنکه وجود لیل و نهار از جهت غیوبت شمس و طلوع اوست و باین قسم تکلیف واقع می شود و حجت قائم می گردد، نصوص کتب الهیه در باب اخبار بوجود پیغمبر آخر زمان ﷺ هر چند از جهت اقیسه اقترائیه و استثنائیه بتعین فرد خاص که افضل افراد بشر است نمی رسانند اما از جهت حدس قریب المأخذ می رسانند و بهمان مکلف می شوند شک نیست که وجود جامع این اوصاف مبشر بها بعد مُدَد متطاوله یکی خواهد بود همین که در فرد خاص یافته شد حدس آنجا قرار گرفت.

چون این حکایت آخر شد باید دانست که آیات خلافت خلفاء هر چند نوعی از غموض داشته باشند چون فتح عجم و شام به این طریق که از زمان حضرت آدم تا این عصر گاهی نشده بود بظهور انجامید و تألیف مسلمین و اطمینان قلوب ایشان و تمکین دین بوجهی متحقق شد که در هیچ ملتی و زمانی عُشر عُشر آن بوجود نیامده پس برای مصداق وعده استخلاف کدام خلافت بهتر از این خواهد بود؟!.

و همچنین قرائن بسیار مثل این صورت باین ملحق شد حدس قریب المأخذ بهم رسید که این عزیزان برای مردمان بشارت داده شده اند و مردمان بهمان حدس قریب مأخوذ شدند.

و این نوع سخن در تفسیر آیات برای جمعی است که تتبع احادیث نبویه پیش نه گرفته اند و إلا آنحضرت ﷺ مبین قرآن عظیم است هر جا اشکالی بهم رسد بحديث آنحضرت رجوع میباید کرد.

قال الله تعالى: ﴿لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [النحل: ۴۴].<sup>۱</sup>

۱- «تا شریعتی را که به سویشان (مردم) نازل شده، برایشان بیان کنی.»



حالا پرده برگردانیم و سخن را به قانون دیگر سرائیم:  
چون این آیات نازل شد که در اصل معنی خفایی نداشت و در تعیین آن افراد و ترتیب ایشان در خلافت و مدت خلافت ایشان غموضی واقع بود، آنحضرت ﷺ منتظر عالم غیب ماندند که چه افاضه می شود خدای تعالی در رؤیا حل معما فرمود. بعضی رؤیا خود دیدند و بعضی رؤیا اصحاب آنحضرت ﷺ دیدند و تعبیر آن را آنحضرت ﷺ فرمودند کقصه رؤیا الأذان<sup>۱</sup> ورؤیا لیلۃ القدر<sup>۲</sup>.

«قال ﷺ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي عَلَى قَلْبٍ عَلَيْهَا دَلْوٌ فَزَعَتْهُ فَزَعَتْ مِنْهَا مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ أَخَذَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ فَزَعَهَا مِنْهَا دُؤُوبًا أَوْ دُؤُوبَيْنِ وَفِي نَزْعِهِ ضَعْفٌ وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ ثُمَّ اسْتَحَالَتْ غَرْبًا فَأَخَذَهَا ابْنُ الْخَطَّابِ فَلَمْ أَرَ عَبَقْرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَنْزِعُ نَزْعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بِعَظَنِ». أخرجه الشيخان من حديث أبي هريرة، والترمذي من حديث ابن عمر<sup>۳</sup>.

۱- سنن ابو داود: ج ۱، ص ۱۳۴، کتاب الصلاة، باب بدء الأذان، حدیث شماره: ۴۹۸.

۲- اشاره به حدیثی است که در صحیحین وارد شده، و متن حدیث از این قرار است: «عن ابن عمر رضي الله عنهما: أن رجلا من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم، أروا ليلة القدر في المنام في السبع الأواخر، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: أرى رؤياكم قد تواطأت في السبع الأواخر، فمن كان متحريها فليتحرها في السبع الأواخر: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که عده ای از صحابه ی پیامبر ﷺ در خواب دیدند که شب قدر در بیست و هفتم ماه رمضان است، (چون خبر به پیامبر ﷺ رسید) آن حضرت فرمودند: از خواب های شما چنین برداشت کردم که همه بر بیست و هفتم اتفاق دارید، پس هر که می خواهد شب قدر را درک کند آن را در هفت شب اخیر (ماه رمضان) جستجو نماید.» صحیح بخاری: ج ۳/ ص ۴۶، کتاب صلاة التراويح، باب التماس ليلة القدر في السبع الأواخر، حدیث شماره: ۲۰۱۵، و صحیح مسلم: ج ۲/ ص ۸۲۲، کتاب الصيام، باب فضل ليلة القدر، والحث على طلبها، وبيان محلها وأرجى أوقات طلبها، حدیث شماره: ۱۱۶۵.

و با این حدیث شریف اندازه ی اعتماد پیامبر ﷺ به خواب صحابه ی کرام، و هم چنین اهمیت خواب انسان های صالح دانسته می شود.

۳- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۶، کتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذًا خليلاً»، حدیث شماره: ۳۶۶۴، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۶۰، کتاب الفضائل، باب من فضائل عمر رضي الله تعالى

وأخرج ابن مردويه «عن ابن عمر: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ غَدَاةٍ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَقَالَ: رَأَيْتُ قُبَيْلَ الْفَجْرِ كَأَنِّي أُعْطِيتُ الْمَقَالِيدَ وَالْمَوَازِينَ فَأَمَّا الْمَقَالِيدُ فَهَذِهِ الْمَقَاتِيحُ وَأَمَّا الْمَوَازِينُ فَهَذِهِ الَّتِي تَزْنُونَ بِهَا فَوُضِعَتْ فِي كِفَّةٍ وَوُضِعَتْ أُمَّتِي فِي كِفَّةٍ فَوُزِنَتْ بِهِمْ فَرَجَحَتْ ثُمَّ جِئَ بِأَبِي بَكْرٍ فَوُزِنَ بِهِمْ فَوُزِنَ ثُمَّ جِئَ بِعُمَرَ فَوُزِنَ فَوُزِنَ ثُمَّ جِئَ بِعُثْمَانَ فَوُزِنَ بِهِمْ ثُمَّ رُفِعَتْ»<sup>١</sup>.

وأخرج أبو داود «عن أبي بكرة أن رجلاً قال لرسول الله ﷺ: رَأَيْتُكَ كَأَنَّ مِيزَانًا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فَوُزِنَتْ أَنْتَ وَأَبُو بَكْرٍ فَرَجَحْتَ أَنْتَ بِأَبِي بَكْرٍ وَوُزِنَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَرَجَحَ أَبُو بَكْرٍ وَوُزِنَ عُمَرُ وَعُثْمَانُ فَرَجَحَ عُمَرُ ثُمَّ رُفِعَ الْمِيزَانُ فَسَاءَهُ ذَلِكَ فَقَالَ: خِلَافَةُ نُبُوٍّ ثُمَّ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُلْكَ مَنْ يَشَاءُ»<sup>٢</sup>.

وأخرج أبو عمر عن عرفجه نحوه<sup>٣</sup>.

وأخرج أبو داود «عن جابر أن رسول الله ﷺ قال: أُرِيَ اللَّيْلَةَ رَجُلٌ صَالِحٌ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ نِيطَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَنِيطَ عُمَرُ بِأَبِي بَكْرٍ وَنِيطَ عُثْمَانُ بِعُمَرَ. قَالَ جَابِرٌ فَلَمَّا قُضِيَ مِنْ عِنْدِ

عنه، حديث شماره: ٢٣٩٢، و سنن ترمذی: ج ٤/ ص ٥٤١، أبواب الرؤيا، باب ما جاء في رؤيا النبي صلى الله عليه وسلم الميزان والدلو، حديث شماره: ٢٢٨٩.

١- مسند امام احمد: ج ٩/ ص ٣٣٨، مسند عبد الله بن عمر رضي الله عنهما، حديث شماره: ٥٤٦٩، و مصنف ابن ابي شيبة: ج ٦/ ص ٣٥٢، باب ما ذكر في أبي بكر الصديق، حديث شماره: ٣١٩٦٠.

٢- سنن ابو داود: ج ٤، ص ٢٠٤، كتاب السنة، باب في الخلفاء، حديث شماره: ٤٦٣٤، علامه آلبناني كفته: اين حديث صحيح است، و سنن ترمذی: ج ٤/ ص ٥٤٠، أبواب الرؤيا، باب ما جاء في رؤيا النبي صلى الله عليه وسلم الميزان والدلو، حديث شماره: ٢٢٨٧، علامه آلبناني كفته: اين حديث صحيح است.

٣- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ٣، ص ١١٥٠.

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قُلْنَا أَمَّا الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَمَّا تَنْوُطُ بَعْضِهِمْ بِبَعْضٍ فَهُمْ وَلَا هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ بِهِ نَبِيَّهُ ﷺ<sup>۱</sup>.

وَأُخْرِجَ أَبُو دَاوُدَ «عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جَنْدَبٍ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي رَأَيْتُ كَأَنَّ دَلْوًا دُلَّتْ مِنْ السَّمَاءِ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ شُرْبًا ضَعِيفًا ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ حَتَّى تَصَلَّعَ ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَانْتَشَطَ وَانْتَضَحَ عَلَيْهِ مِنْهَا شَيْءٌ»<sup>۲</sup>. العراقي جمع عرقوه وعرقوه الدلو هي الخشبة المعترضه على فم الدلو. انتشطت: انحلت<sup>۳</sup>.

«وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يُحَدِّثُ أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ ظُلَّةً يَنْطِفُ مِنْهَا السَّمْنُ وَالْعَسَلُ وَرَأَيْتُ النَّاسَ يَسْتَقْفُونَ بِأَيْدِيهِمْ فَالْمُسْتَكْبِرُ وَالْمُسْتَقِيلُ وَرَأَيْتُ سَبَبًا وَاصِلًا مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَأَرَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخَذْتَ بِهِ فَعَلَوْتَ ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ بَعْدَكَ فَعَلَا ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ بَعْدَهُ فَعَلَا ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ فَقُطِعَ بِهِ ثُمَّ وَصِلَ لَهُ فَعَلَا بِهِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَيْ رَسُولَ اللَّهِ بِأَيِّ أَنتَ وَأُمِّي وَاللَّهِ لَتَدَعَنِي أَعْبُرَهَا فَقَالَ: اعْبُرَهَا». فَقَالَ أَمَّا الظُّلَّةُ فَظُلَّةُ الْإِسْلَامِ وَأَمَّا مَا يَنْطِفُ مِنَ السَّمْنِ وَالْعَسَلِ فَهُوَ الْقُرْآنُ لِيْنُهُ وَحَلَاوَتُهُ وَأَمَّا الْمُسْتَكْبِرُ وَالْمُسْتَقِيلُ فَهُوَ الْمُسْتَكْبِرُ مِنَ الْقُرْآنِ وَالْمُسْتَقِيلُ مِنْهُ وَأَمَّا السَّبَبُ الْوَاصِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ فَهُوَ الْحَقُّ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ فَأَخَذْتَ بِهِ فَيُعَلِّيكَ اللَّهُ ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ بَعْدَكَ رَجُلٌ آخَرُ فَيَعْلُو بِهِ ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ

۱- سنن ابو داود: ج ۴، ص ۲۰۸، كتاب السنة، باب في الخلفاء، حديث شماره: ۴۶۳۶، علامه آلبنی گفته: این حدیث ضعیف است.

۲- سنن ابو داود: ج ۴، ص ۲۰۸، كتاب السنة، باب في الخلفاء، حديث شماره: ۴۶۳۷، علامه آلبنی گفته: این حدیث ضعیف است.

۳- اینکه دلو آب در دست علی مرتضیٰ ﷺ پاره می شود اشاره به آن است که خلافت ایشان منظم نبوده و جنگهای داخلی مسلمانها کیان امت اسلامی را به لرزه در می آورد.

فَيَنْقَطِعُ بِهِ ثُمَّ يُوصَلُ لَهُ فَيَعْلُو أَيْ رَسُولَ اللَّهِ لَشَدَّتْنِي أَصَبْتُ أَوْ أَخْطَأْتُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَصَبْتُ بَعْضًا وَأَخْطَأْتُ بَعْضًا.

فَقَالَ أَفَسَمْتُ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي لَشَخِرْتِي مَا الَّذِي أَخْطَأْتُ.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَا تُقَسِّمُ». أخرجه البخاري ومسلم والدارمي وأبوداود والترمذي<sup>١</sup>.

قوله اخطأت بعضاً علماء در وجه خطا سخنها گفته‌اند لیکن آنچه بذهن این فقیر مقرر شده آنست که مراد از خطا ترک تسمیه این خلفاء است بوجهی از استعار بلفظ خطا تعبیر کرده شده است.

وعن الحسن قال قال أبو بكر: «يا رسول الله! ما أزال أراني اطأ في عذرات الناس قال لتكونن من الناس بسبيل. قال: رأيت في صدري رقمتين قال سنتين. معزاً إلى ابن سعد»<sup>٢</sup>.  
باز فرست آنحضرت ﷺ در بعض حوادث کار کرد و از آنجا استنباط فرمود که این جماعت خلفاء اند أخرج الحاكم «عن سفينة قال: لما بنى النبي ﷺ المسجد وضع حجراً ثم قال: ليضع أبو بكر حجراً إلى جنب حجري ثم قال: ليضع عمر حجراً إلى جنب حجر أبي بكر ثم قال: ليضع عثمان حجراً إلى جنب حجر عمر ثم قال هؤلاء الخلفاء بعدي»<sup>٣</sup>.

١- صحيح بخاري: ج ٩، ص ٤٣، كتاب التعبير، باب من لم ير الرؤيا لأول عابر إذا لم يصب، حديث شماره: ٧٠٤٦، وصحيح مسلم: ج ٤/ ص ١٧٧٧، كتاب الرؤيا، باب في تأويل الرؤيا، حديث شماره: ٢٢٦٩، و سنن ابو داود: ج ٤/ ص ٢٠٧، كتاب السنة، باب في الخلفاء، حديث شماره: ٤٦٣٢، و سنن ترمذی: ج ٤/ ص ٥٤٢، أبواب الرؤيا، باب ما جاء في رؤيا النبي صلى الله عليه وسلم الميزان والدلو. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

٢- الطبقات الكبرى: ج ٣/ ص ١٣٢، تألیف: أبو عبد الله محمد بن سعد بن منيع بصري بغدادی مشهور به ابن سعد (متوفی: ٢٣٠ هـ)، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ نخست، سال: ١٤١٠ هـ/ ١٩٩٠ م.

٣- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ١٤، کتاب الهجرة وقد صح أكثر أخبارها عند الشيخین ....، حدیث شماره: ٤٢٨٤. حافظ ذهبی گفته: اسناد این حدیث صحیح است، و کتاب الفتن: ج ١/ ص ١٠٧، حدیث شماره: ٢٥٨.

وأخرج أبويعلي والحاكم «عن عائشة لما أسس رسول الله ﷺ مسجد المدينة جاء بججر فوضعه وجاء أبو بكر بججر فوضعه وجاء عمر بججر فوضعه وجاء عثمان بججر فوضعه وسئل رسول الله ﷺ عن ذلك فقال هم الخلفاء من بعدي»<sup>۱</sup>.

وأخرج البزار والطبراني في الأوسط والبيهقي «عن أبي ذر قال: كان النبي ﷺ جالسا وحده فجئت حتى جلست اليه فجاء أبو بكر فسلم ثم جاء عمر ثم جاء عثمان وبين يدي رسول الله ﷺ سبع حصيات فأخذهن فوضعهن في كفه فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن، ثم اخذهن فوضعهن في يد أبي بكر فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن، ثم تناولهن فوضعهن في يد عمر فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن، ثم تناولهن فوضعهن في يد عثمان فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فقال رسول الله ﷺ: هذه خلافة نبوة»<sup>۲</sup>.

وأخرج ابن عساكر: «عن أنس أن النبي ﷺ أخذ حصيات في يده فسبحن حتى سمعنا التسبيح ثم صيرهن في يد أبي بكر فسبحن حتى سمعنا التسبيح ثم صيرهن في يد عمر

تأليف: أبو عبد الله نعيم بن حماد بن معاوية الخزاعي المروزي (المتوفى: ۲۲۸هـ)، تحقيق: سمير أمين الزهيري، ناشر: مكتبة التوحيد - قاهره، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۲ هـ. و علامه آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

۱- مسند أبي يعلى: ج ۸/ ص ۲۹۵، حديث شماره: ۴۸۸۴، تأليف: أبو يعلى أحمد بن علي بن مثنى تميمي موصلي (متوفى: ۳۰۷ هـ)، تحقيق: حسين سليم أسد، ناشر: دار المأمون للتراث - دمشق، چاپ نخست، سال: ۱۴۰۴ هـ/ ۱۹۸۴، حسين سليم أسد گفته: اسناد این حديث ضعیف است. و نگا: المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۴، کتاب الهجرة وقد صح أكثر أخبارها عند الشيخين ...، حديث شماره: ۴۲۸۴.

۲- مسند بزار: ج ۹/ ص ۴۳۴، باب ما رواه جبير بن نفير عن أبي ذر، حديث شماره: ۴۰۴۴، و السنة تأليف ابن ابی عاصم: ج ۲/ ص ۵۴۳، باب في ذكر خلافة الراشدين المهديين أبي بكر وعمر وعثمان وعلي أئمة العدل رضوان الله عليهم، حديث شماره: ۱۱۴۶.

فسبحن حتى سمعنا التسبيح ثم صيرهن في يد عثمان فسبحن حتى سمعنا التسبيح ثم صيرهن في أيدينا رجلا رجلا فما سبحت حصاه منهن<sup>۱</sup>.

چون دل مبارک آنحضرت ﷺ از این افاضات غیبیه پر شد طُفاحه (قسمتی) از آن در مخاطبه‌ی ناس ظاهر گردید تعیین زمان و مکان فرمودند و خبر دادند که ایشانان قائم بامر ملت خواهند بود.

وفی حدیث سفینه: «الْخِلَافَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً»<sup>۲</sup>.

وفی حدیث ابن مسعود: «تَدُورُ رَحَى الْإِسْلَامِ لِحَمْسٍ وَثَلَاثِينَ سَنَةً»<sup>۳</sup>.

و تناقض در میان این دو حدیث نیست؛ زیرا که چون حضرت مرتضی ﷺ را با خلفاء عد کنند نظر به قوت سوابق اسلامیه او و افضل ناس بودن او در زمان خلافت خود مدت خلافت ثلاثین شود. و اگر عد نه کنند نظر بآنکه خلافت ایشان انتظام نیافت بموت حضرت عثمان خلافت خاصه منقطع گشت و اکثر احادیث بهمین مضمون وارد شده.

وفی حدیث ابی هریره و غیره: «الْخِلَافَةُ بِالْمَدِينَةِ وَالْمَلِكِ بِالشَّامِ»<sup>۴</sup>.

و ایراد لفظ خلافت در این احادیث و در احادیثی که مِنْ بعد خواهد آمد دلالت می‌نماید بر آن که مراد تفسیر لفظ استخلاف است که در آیه‌ی کریمه آمده چنانکه لفظ: «خُذُوا عَنِّي خُذُوا عَنِّي قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَهَنَّ سَبِيلًا»<sup>۵</sup>، بوده است<sup>۱</sup>.

۱- تاریخ دمشق: ج ۳۹/ ص ۱۲۰، تألیف: أبو القاسم علي بن حسن بن هبة الله مشهور به ابن عساكر (متوفی: ۵۷۱ هـ)، تحقیق: عمرو بن غرامة عمروي، ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، سال نشر: ۱۴۱۵ هـ/ ۱۹۹۵ م.

۲- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۱۱، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۴۶، علامه آل‌بانی گفته: این حدیث حسن صحیح است.

۳- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۹۸، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۲۵۴، علامه آل‌بانی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- کتاب الفتن، تألیف نعیم بن حماد: ج ۱/ ص ۱۰۴، باب معرفة الخلفاء من الملوك، حدیث شماره: ۲۴۸.

۵- صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۱۳۱۶، کتاب الحدود، باب حد الزنی، حدیث شماره: ۱۶۹۰، و سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۱۴۴، کتاب الحدود، باب فی الرجم، حدیث شماره: ۴۴۱۵.

واخرج الحاكم عن أنس بن مالك قال: «بعثني بنو المصطلق إلى رسول الله ﷺ إلى من ندفع زكوتنا إذا حدث لك حدث؟ فقال: ادفعوها إلى أبي بكر فقلت ذلك لهم. قال قالوا: سلّه إن حدث بابي بكر حدث الموت فإلى من ندفع زكوتنا؟ فقلت له ذلك فقال: تدفعونها إلى عمر. قالوا فإلى من ندفعها بعد عمر؟ فقلت له، قال: ادفعوها إلى عثمان»<sup>۲</sup>.

«عن سهل بن أبي حثمة قال: بايع أعرابي النبي ﷺ فقال عليّ للأعرابي: أيت النبي ﷺ فاسأله إن أتى عليه أجله من يقضيه؟ فأتى الأعرابي النبي ﷺ فسأله فقال: يقضيك أبو بكر فخرج إلى علي فأخبره فقال ارجع واسأله إن أتى عليّ أبي بكر أجله من يقضيه فأتى الأعرابي النبي ﷺ فسأله فقال: يقضيك عمر فخرج إلى علي فأخبره فقال ارجع فاسأله من بعد عمر فقال يقضيك عثمان فقال عليّ للأعرابي: أيت النبي ﷺ إن أتى علي عثمان أجله من يقضيه فقال النبي ﷺ: إذا أتى عليّ أبي بكر أجله وعمر أجله وعثمان أجله فإن استطعت أن تموت فمُت» أخرجه الإسماعيلي في معجمه<sup>۳</sup>.

۱- «از من بگیرید، از من بگیرید خداوند برای آن‌ها راهی نشان داده است» (حکمی نازل کرده است). اشاره به آیهی کریمه: ﴿فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۱۵]. بعد این آیت خدای تعالی راهی مقرر کرد و آن رجم ثیب و جلد بکر است، پس اکنون حکم حبس نیست.

۲- مستدرک حاکم: ج ۸/ ص ۳۵۸، ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- المعجم فی أسامي شیوخ أبي بكر الإسماعيلي: ج ۲/ ص ۷۰۰، تألیف: أبو بكر أحمد بن إبراهيم إسماعيلي جرجاني (متوفی: ۳۷۱ هـ)، تحقیق: د. زیاد محمد منصور، ناشر: مكتبة العلوم والحكم- المدينة المنورة، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۰ هـ.

و نگا: فضائل الصحابة تألیف امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۲۳۵، حدیث شماره: ۲۸۸، و المعجم الأوسط للطبرانی: ج ۷/ ص ۸۳، حدیث شماره: ۶۹۱۸، و المعجم الكبير، طبرانی: ج ۱۷/ ص ۱۸۰، حدیث شماره: ۴۷۸.

وأخرج أيضاً من حديث أبي هريرة وفيه: «أن النبي ﷺ بايع أعرابيا بقلايص إلى أجل فقال يا رسول الله ان اعجلتك منيتك فمن يقضيني؟ قال: أبوبكر قال فإن عجلت بأبي بكر منيته فمن يقضيني؟ قال: عمر. قال وإن عجلت بعمر منيته فمن يقضيني؟ قال: عثمان. قال: فإن عجلت بعثمان منيته فمن يقضيني؟ قال: ان استطعت أن تموت فمُت»<sup>۱</sup>.

«عن جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ امْرَأَةٌ فَكَلَّمَتْهُ فِي شَيْءٍ فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ، قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ وَلَمْ أَجِدْكَ، كَأَنَّهَا تُرِيدُ الْمَوْتَ، قَالَ: إِنْ لَمْ تَجِدْنِي فَأَتِي أَبَا بَكْرٍ». أخرجه البخاري ومسلم والترمذي وأبو داود وابن ماجه<sup>۲</sup>.

«وعن أبي هريرة أن النبي ﷺ استسلف من يهودي شيئا إلى الحول فقال: أرايت إن جئت ولم أجذك فإلى من اذهب؟ قال: الى أبي بكر. قال: فإن لم أجده قال: إلى عمر قال: فإن لم أجده قال إن استطعت أن تموت إذا مات عمر فمت». ذكره المحب الطبري في الرياض عن القلعي<sup>۳</sup>.

۱- المعجم في أسامي شيوخ أبي بكر الإسماعيلي: ج ۱/ ص ۴۸۳، حديث شماره: ۱۳۲، و نكا: المعجم الكبير: ج ۱۷/ ص ۱۸۰، حديث شماره: ۴۷۸.

۲- صحيح بخاری: ج ۹/ ص ۸۱، كتاب الأحكام، باب الاستخلاف، حديث شماره: ۷۲۲۰، و مسند امام احمد: ج ۲۷/ ص ۳۱۹، حديث شماره: ۱۶۷۵۵.

۳- به نظر می‌رسد جناب شاه ولی الله در احاله‌ی این روایت به محب طبری به خطا رفته باشند؛ زیرا او این روایت را در کتاب خویش نیاورده است، اما روایت صحیح که امام بخاری آن را آورده و با این گفته مشابهت دارد قرار ذیل است: از جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ روایت شده که زنی نزد رسول الله ﷺ آمد، و پیامبر ﷺ به وی دستور دادند زمانی دیگر بیاید، آن زن گفت: اگر آمدم و شما را (زنده) نیافتم (نزد چه کسی بروم؟) رسول الله ﷺ برایش فرمودند: «اگر آمدمی و من زنده نبودم نزد ابوبکر برو». صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۵، کتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حديث شماره: ۳۶۵۹.



وأخرج ابن سعد: «عن ابن شهاب قال رأى النبي ﷺ رؤيا فقصّها على أبي بكر فقال يا أبا بكر رأيتُ كأنّي استبقتُ أنا وانت درجة فسبقتُك بِمِرْقَاتَيْنِ ونصف فقال: يا رسول الله يقبضك الله تعالى الى رحمته ومغفرته وأعيش بعدك سنتين ونصفاً»<sup>۱</sup>.

«وعن ابن عمر قال سمعت رسول الله ﷺ يقول: سيكون فيكم اثنتا عشر خليفة ابوبكر الصديق لا يلبث خلفي الا قليلاً وصاحبُ رحي دارة العرب يعيش حميداً ويموت شهيداً قال رجلٌ: ومن هو يا رسول الله! قال: عمر بن الخطاب، ثم التفت الى عثمان بن عفان فقال وأنت يسألك الناس ان تخلع قميصاً كساكهُ الله والذي بعثني بالحق لئن خلعتهُ لا تدخل الجنة حتى يلج الجمل في سمّ الخياط»<sup>۲</sup>.

وأخرج أبويعلي «عن أبي عبيدة بن الجراح ومعاذ بن جبل عن النبي ﷺ إِنَّهُ بَدَأَ هَذَا الْأَمْرُ نُبُوَّةً وَرَحْمَةً، ثُمَّ كَانَتْ خِلَافَةً وَرَحْمَةً، ثُمَّ كَانَتْ مُلْكًا عَضُوضًا، ثُمَّ كَانَتْ عُتُورًا وَجَبَرِيَّةً وَفَسَادًا فِي الْأُمَّةِ، يَسْتَحِلُّونَ الْحَرِيرَ وَالْخُمُورَ وَالْفُرُوجَ وَالْفَسَادَ فِي الْأُمَّةِ، يُنْصَرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَيُرْزَقُونَ أَبَدًا حَتَّى يَلْقُوا اللَّهَ»<sup>۳</sup>.

۱ - طبقات ابن سعد: ج ۳/ ص ۱۳۲، ذكر الغار والهجرة إلى المدينة.

۲ - نكاح الشريعة: ج ۴/ ص ۱۷۰۸، حديث شماره: ۱۱۸۱، تأليف: أبو بكر محمد بن الحسين بن عبد الله آجري بغدادی (متوفى: ۳۶۰ هـ)، تحقيق: دكتور عبد الله بن عمر بن سليمان دميحي، ناشر: دار الوطن - الرياض - السعودية، چاپ دوم، سال: ۱۴۲۰ هـ/ ۱۹۹۹ م.

۳ - مسند ابو يعلى موصلى: ج ۲/ ص ۱۷۷، حديث شماره: ۸۷۳، حسين سليم اسد گفته: اسناد اين حديث ضعيف است.

«وعن علي ما خرج رسول الله ﷺ من الدنيا حتى عهد إليّ أن أبا بكر يلي الأمر بعده ثم عمر ثم عثمان ثم إليّ فلا يجتمع عليّ». بعضی طرق این حدیث در ریاض نضره و بعضی در غنیة الطالبین مذکور است<sup>۱</sup>.

و بعضی مردم در این حدیث اشکالی دارند که اگر این معنی معلوم حضرت مرتضیٰ ﷺ باشد توقف وی در بیعت ابی بکر الصدیق ﷺ تا مدتی و توقف وی در امر عثمان ﷺ تا تحکیم عبدالرحمن ﷺ وجهی ندارد و احتمال نسیان حدیث بغایت بعید است.

و آنچه پیش این فقیر (در جواب این اشکال مردم) مقرر شده است صحت این معنی است (که پیامبر خدا برای حضرت مرتضی از این موضوع خبر داده بودند) لیکن آن عهد بنوعی از غموض و دقت بود که در اول امر مفهوم نشد و بعد وقوع (خلافت حضرات ابوبکر، عمر و عثمان ﷺ) مثل فلق الصبح واضح گشت، و سخت بعید است که از احادیث مستفیضه رؤیا یکی هم بحضرت مرتضی ﷺ نه رسیده باشد.

و از مرویات حضرت مرتضی ﷺ است حدیث: «إن تستخلفوا أبا بكر تجدوه الخ»<sup>۲</sup>، و آن نیز اشاره می کند به خلافت شیخین.

۱- الرياض النضرة في مناقب العشرة: ج ۱/ ص ۵۵، الباب الرابع: فيما جاء مختصاً بالأربعة الخلفاء، تأليف: أبو العباس، أحمد بن عبد الله بن محمد، محب الدين الطبري (متوفى: ۶۹۴ هـ)، ناشر: دار الكتب العلمية، چاپ دوم.

۲- فضائل الخلفاء الأربعة وغيرهم: ج ۱/ ص ۱۷۷، حدیث شماره: ۲۳۲، تألیف: أبو نعيم أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق أصبهاني (متوفى: ۴۳۰ هـ)، تحقيق: صالح بن محمد العقيل، ناشر: دار البخاري للنشر والتوزيع، المدينة المنورة، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۷ هـ / ۱۹۹۷ م. و بقیه ی حدیث از این قرار است: «إن تستخلفوا أبا بكر تجدوه قويا في أمر الله ضعيفا في بدنه، وإن تستخلفوا عمر تجدوه قويا في أمر الله قويا في بدنه...».

«وعن ابن عباس قال: والله إن أمانة أبي بكر وعمر لفي كتاب الله قال الله تعالى: وإذ أسرَّ النبيُّ إلى بعض أزواجه حديثاً قال لحفصة ابوك وأبو عائشة أولياءُ الناس بعدي فإياك أن تخبري به أحداً. أخرجه الواحدي وله طرقٌ ذكر بعضها في الرياض النضرة»<sup>۱</sup>.

و در غنیة الطالبین مذکور است:

روي عن أبي هريرة عن النبي ﷺ انه قال: «لما عُرج بي سألتُ ربي أن يجعل الخليفة من بعدي علي بن ابي طالب فقالت الملائكة: يا محمد إن الله يفعل ما يشاء، الخليفة من بعدك أبوبكر»<sup>۲</sup>.

وفي حديث البخاري «أن عمر سأل حذيفة عن الفتنة التي تموج كموج البحر ماذا حفظ عن النبي ﷺ فيها؟ فقال: ما لك ولها يا امير المؤمنين إن بينك وبينها بابا مغلقا قال: أيكسر الباب أو يفتح؟ قال قلت: لا بل يكسر قال ذلك حريٌّ ان لا يغلق أبداً ثم فسر حذيفة الباب بعمر»<sup>۳</sup>. بعد از آن تصریحاً و تلویحاً امر فرمود به اقتدای ایشان، فی حدیث ابن مسعود: «اقتدوا بالَّذین من بعدي أبي بكر وعمر»<sup>۴</sup>.

۱- بخشی از آیهی: ۳، سورهی التحريم.

۲- این روایت را در الرياض النضرة نیافتم، احتمال می‌رود که شاه ولی الله دهلوی رحمه الله اشتباه شده باشند، و روایت نزدیک به آن که در الرياض النضرة آمده، این است: «وعن عائشة قالت: لما ثقل رسول الله -صلی الله علیه وسلم- جاء بلال يؤذنه بالصلاة فقال: "مروا أبا بكر فليصل بالناس" قالت: فقلت: يا رسول الله إن أبا بكر رجل أسيف، وإنه متى يقيم مقامك لا يسمع الناس، فلو أمرت عمر؟ فقال: "مروا أبا بكر فليصل بالناس" قالت: فقلت لحفصة: قولي له، فقالت له حفصة: يا رسول الله إن أبا بكر رجل أسيف، وإنه متى يقيم مقامك لا يسمع الناس، قال: "إنكن صاحبات يوسف، مروا أبا بكر فليصل بالناس"». الرياض النضرة: ج ۲/ ص ۴۰۶.

۳- این روایت را در هیچ یک از کتب حدیثی و روایی نیافتم.

۴- صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۵۴، کتاب الفتن، باب الفتنة التي تموج كموج البحر، حدیث شماره: ۷۰۹۶، و نگا: صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۲۱۸، کتاب الفتن وأشراف الساعة، باب الفتنة التي تموج كموج البحر.

۵- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۰۹، حدیث شماره: ۳۶۶۲، و حدیث شماره: ۳۶۶۳، أبواب المناقب، باب، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: مسند امام احمد: ج ۳۸، ص ۲۸۰، حدیث شماره: ۲۳۲۴۵، و فضائل

و در حدیث حذیفه: «إِنِّي لَا أَدْرِي مَا بَقَائِي فِيكُمْ فَأَقْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي وَأَشَارَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ»<sup>١</sup>.

و بنای کلام بر موصول نهادن (یعنی الذین) دلالت می‌کند بر آنکه علم ایشان بقیام شیخین به امر امت بعد آنحضرت ﷺ محیط بود کیف لا و چندین حدیث باین تشخیص و تعیین شنیده بودند!

و فی حدیث ابن ماجه عن عرباض بن ساریه «فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَعَلَيْهِ بِسُنَّتِي، وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ، عَضُوا عَلَيْهَا بِالتَّوَّاجِدِ»<sup>٢</sup>.

باز نزدیک وفات قولاً و فعلاً بخلافت حضرت ابی بکر اشاره فرمودند: «عن عائشه أن النبي ﷺ قال قُبِيلَ مرضه لَقَدْ هَمَمْتُ - أَوْ أَرَدْتُ أَنْ أُرْسَلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَابْنِهِ فَأَعْهَدَ أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُونَ أَوْ يَتِمَّتِي الْمُتَمِّتُونَ ثُمَّ قُلْتُ يَا أَبَى اللَّهِ وَيَدْفَعُ الْمُؤْمِنُونَ، أَوْ يَدْفَعُ اللَّهُ وَيَأْبَى الْمُؤْمِنُونَ» أخرجه البخاري ومسلم معناه وفيه «وَيَأْبَى اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَّا أَبَا بَكْرٍ»<sup>٣</sup>.

الصحابة: ج ١/ ص ١٨٦، حدیث شماره: ١٩٨، وصحیح ابن حبان: ج ١٥/ ص ٣٢٨، حدیث شماره: ٦٩٠٢، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

١- سنن ترمذی: ج ٥/ ص ٦٠٩، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ٣٦٦٣، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

٢- سنن ابن ماجه: ج ١/ ص ١٥، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدين المهديين، حدیث شماره: ٤٢، و سنن ترمذی: ج ٥/ ص ٤٤، أبواب العلم، باب ما جاء في الأخذ بالسنة واجتتاب البدع، حدیث شماره: ٢٦٧٦، ترمذی گفته: این حدیث حسن صحیح است.

٣- صحیح بخاری: ج ٧/ ص ١١٩، کتاب المرضی، باب قول المرضی: "إني وجع، أو وأرأساه، أو اشتد بي الوجع وقول أيوب عليه السلام: {أني مسني الضر وأنت أرحم الراحمين} [الأنبياء: ٨٣]، حدیث شماره: ٥٦٦٦، و صحیح مسلم: ج ٤/ ص ١٨٥٧، کتاب فضائل الصحابة رضي الله تعالى عنهم، باب من فضائل أبي بكر الصديق رضي الله عنه، حدیث شماره: ٢٣٨٧.

و این حدیث صحیح و صریح است در آنکه نزدیک آنحضرت ﷺ استخلاف حضرت صدیق مراد بود، و ترک کردند استخلاف معتاد را بنا بر اعتماد بر فعل الهی بعد از آن امامت نماز باو تفویض فرمودند و این قصه مشهور است.

بالجمله این است آنچه آنحضرت ﷺ در بیان آیات افاده فرمود ولا بیان بعد بیان و در جای خود بیشتر از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی.

بالجمله این همه احادیث باصل آیت ملحق شد چنانکه بیان قدر مسح در حدیث مسح باصل آیت ملحق گشت پس گویا در آیت نام این بزرگواران گفته آمد بمعنی قومی را جانشین ساختن بعد قومی هست تعین صورت موعود بیان نمودند که نصب این عزیزان است والله أعلم بالصواب.

قال الله تبارك وتعالى في سورة الأنبياء: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾<sup>۱</sup> [الأنبياء: ۱۰۵].

مراد از زبور جنس صحیفه‌ها است یا زبور حضرت داود و لفظ زبور بمعنی مکتوب است و کلام الله بعض او مصدق بعض است قال تعالی: ﴿ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ...﴾<sup>۲</sup> [الفتح: ۲۹]....

قصه واحد است و تعبیر مختلف، اینجا زبور و ذکر گفته شد آنجا تورات و انجیل اینجا میراث ارض گفته شد آنجا آخرج شطأه که حاصل آن غلبه دولت اسلامیه است اینجا عبادی الصالحون ذکر کرده شد آنجا ضمیر ذلك مثلهم بالذین معه گردانیده آمد.

در این فصل نقلی چند از خصائص شیخ جلال الدین سیوطی مذکور نمائیم:

۱- ترجمه‌ی آیت: «و پس از تورات در زبور چنین نوشتیم که بندگان شایسته‌ام، زمین را به ارث می‌برند».

۲- ترجمه‌ی آیت: «این، وصف آنان در تورات است. و وصفشان در انجیل مانند زراعتی است که جوانه زده و تنومندش ساخته ...».

«أخرج ابن أبي حاتم في تفسيره عن ابن عباس في الآية قال: أخبر الله سبحانه في التورات والزبور بسابق علمه قبل أن تكون السموات والأرض أن يورث أمة محمد في الأرض.<sup>۱</sup>»

وأخرج ابن أبي حاتم «عن أبي الدرداء انه قرأ قوله تعالى: ﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۵] فقال: نحن الصالحون.<sup>۲</sup>

«قال السيوطي: وقد وقفت على نسخة من الزبور وهو مائة وخمسون سورة<sup>۳</sup> ورأيت في السورة الرابعة منه ما نصه: يا داود اسمع ما أقول ومُر سليمان فليقله للناس من بعدك ان الأرض أورثها محمدًا ﷺ وأُمَّته<sup>۱</sup>».

۱- نگا: الدر المنثور: ج ۵/ص ۶۸۶، تأليف: عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين السيوطي (متوفى: ۹۱۱ هـ)، ناشر: دار الفكر - بيروت. قابل یادآوری است که تفسیر مطبوع ابن ابی حاتم (به تحقیق: أسعد محمد الطيب، ناشر: مكتبة نزار مصطفى الباز - المملكة العربية السعودية، چاپ سوم، سال: ۱۴۱۹ هـ) تا سوره‌ی عنكبوت می‌باشد، و تفسیر سوره‌ی انبیاء در آن وجود ندارد، اما حافظ سیوطی در الدر المنثور از او نقل کرده، و شاید که نسخه‌ی از این تفسیر نزد ایشان وجود داشته است که ما اکنون از آن محروم هستیم.

۲- ترجمه‌ی آیت: «که بندگان شایسته‌ام، زمین را به ارث می‌برند».

این روایت را جلال الدین سیوطی از ابن ابی حاتم نقل کرده است: نگا: الخصائص الكبرى: ج ۱/ص ۵۲، تألیف: جلال الدین عبد الرحمن السيوطي، دار النشر/ دار الكتب العلمية- بيروت- ۱۴۰۵هـ/ ۱۹۸۵م.

۳- زبور امروزی نیز یکصد و پنجاه سوره می‌باشد و نام هر سوره زبور است به این ترتیب که زبور اول، زبور دوم، زبور سوم و... و عبارتی را که علامه سیوطی رحمته نقل کرده در زبور چهارم که امروز در دسترس ما قرار دارد موجود نمی‌باشد، دانسته می‌شود که علامه سیوطی این متن را از روی نسخه‌ی قدیمی و غیر محرفی نقل کرده است اما مضمون این آیت در زبور بیست و هفتم امروزی موجود می‌باشد (مراجعه شود به مجموعه‌ی بایبل - عهدنامه‌ی قدیم صفحه ۹۹۱، چاپ لدهیانه). و این زمین در تورات بطور صریح ذکر شده است، چنانچه در تورات- کتاب پیدایش باب هفده آیه‌ی هشتم، خداوند متعال خطاب به حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: من ملک کنعان را برای تو و برای نسل تو که بعد از تو می‌آیند خواهم داد که این ملک برای همیشه از آن‌ها باشد و من خدای شان باشم. مراد

وأخرج ابن عساكر «عن ابن مسعود قال قال أبو بكر الصديق: خرجتُ إلى اليمن قبل أن يبعث النبي ﷺ فنزلت على شيخ من الأزد عالم قد قرأ الكتب وأتت عليه أربع مائة سنة إلا عشر سنين فقال لي أحسبك حرمياً قلت: نعم. قال: أحسبك قرشياً قلت: نعم قال: وأحسبك تيمياً<sup>٢</sup> قلت: نعم قال بقيتُ لي منك واحد قلت: ماهي؟ قال: تكشفُ لي عن بطنك قلت لم ذاك؟ قال: أجد في العلم الصادق أن نبيا يبعث في الحرم يعاون على أمره فتى وكهل<sup>٣</sup> فاما الفتى فخواض غمرات ودفاع معضلات فاما الكهل فاييض نحيفٌ على بطنه شامه وعلى فخذه اليسرى علامة وما عليك أن تريني فقد تكاملت لي فيك الصفة الا ما خفي عليّ. قال أبو بكر: فكشفت له عن بطني فرأى شامة سوداء فوق سرتي فقال: أنت هو ورب الكعبة»<sup>٤</sup>.

وأخرج ابن عساكر «عن الربيع ابن انس قال مكتوب في الكتاب الأول مثل ابي بكر الصديق مثل القطر اينما وقع نفع»<sup>٥</sup>.

از ملك كنعان سرزمین شام می‌باشد که از زمانه عمر فاروق رضی الله عنه تا الحال در تصرف و قبضه‌ی مسلمانان است. (ش)

١- الخصائص الكبرى: ج ١/ ص ٥٢.

و نگا: القضاء والقدر: ج ١/ ص ١١٣، تألیف: أحمد بن الحسين بن علي بن موسى خسروجردي خراساني، أبو بكر بيهقي (متوفى: ٤٥٨ هـ)، تحقيق: محمد بن عبد الله آل عامر، ناشر: مكتبة العبيكان- الرياض/ السعودية، چاپ نخست، سال: ١٤٢١ هـ/ ٢٠٠٠ م.

٢- به افراد قبیله‌ی بنی تمیم، تیمی گفته می‌شود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه از این قبیله بود. (ش)

٣- مراد از فتی عمر فاروق رضی الله عنه و مراد از سالخورده ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌باشد. (ش)

٤- تاریخ دمشق: ج ٣/ ص ٣١، تألیف: أبو القاسم علي بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساكر (متوفى: ٥٧١ هـ)، تحقيق: عمرو بن غرامة عمروي، ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، سال نشر: ١٤١٥ هـ/ ١٩٩٥ م.

٥- تاریخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ٣/ ص ٣٣٨.

وأخرج ابن عساكر «عن أبي بكرة قال أتيت عمر وبين يديه قوم يأكلون فري بصره في مؤخر القوم الي رجل فقال ما تجد فيما تقرأ قبلك من الكتب قال خليفة النبي ﷺ صديقه»<sup>١</sup>.

«وأخرج الدينوري في المجالسة وابن عساكر من طريق زيد بن أسلم قال أخبرنا عمر بن الخطاب قال خرجت مع ناس من قريش في تجارة الى الشام في الجاهلية فلما خرجنا من مكة نسيت قضاء حاجة فرجعت فقلت لأصحابي الحقكم. فوالله اني لفي سوق من أسواقها اذا انا ببطريق قد جاء فاخذ بعنقي فذهبت انازعه فادخلني كنيسة فاذا تراب متراكب بعضه علي بعض فدفع اليّ محرفه وفأساً وزنبيلاً وقال انقل هذا التراب فجلست اتفكر في امري كيف اصنع فاتاني في الهاجرة فقال لي: لم ارك اخرجت شيئا ثم ضمّ أصابعه فضرب بها وسط رأسي فقمّت فضربت بها هامته فإذا دماغه قد انتشر ثم خرجت على وجهي ما أدري أين أسلك فمشيت بقية يومي وليلتي حتى اصبحت فانتهيت إلى دير فاستظللت في ظله فخرج إليّ رجل فقال: يا عبدالله ما يجيئك ههنا؟ قلت ضللت عن اصحابي فجاءني بطعام وشراب وصعد فيّ النظر وخفّضه ثم قال: يا هذا قد علم اهل الكتاب انه لم يبق على وجه الارض احدٌ اعلم مني بالكتاب واني اجد صفتك الذي تُخرجنا من هذا الدير وتغلب على هذه البلدة فقلت له: أيها الرجل لقد ذهبت في غير مذهب. قال: ما اسمك؟ قلت: عمر بن الخطاب قال: أنت والله صاحبنا غير شك فاكتب لي عليّ ديري وما فيه قلت: ايها الرجل قد صنعت معروفًا فلا تكدره فقال: اكتب لي كتابا في رقّ ليس عليك فيه شيء فإن تك صاحبنا فهو ما نريد وإن تكن الاخرى فليس يضرك. قلت: هات فكتبت له ثم ختمت عليه. فلما قدم عمر الشام في خلافته أتاه ذلك الراهب وهو



صاحب دیر القدس<sup>۱</sup> بذلك الكتاب فلما رآه عمر تعجب منه فانشأ يحدثنا حديثه: فقال: اوف لي بشرطي فقال عمر: ليس لعمر ولا لابن عمر منه شيء<sup>۲</sup>.  
«وعن ابن مسعود قال ركض عمر فرسا فانكشف ثوبه عن فخذه فرأى اهل نجران بفخذه شامة سوداء فقالوا: هذا الذي نجد في كتابنا انه يخرجنا من ارضنا»<sup>۳</sup>.  
وأخرج عبدالله بن احمد في زوائد الزهد من طريق «أبي اسحق عن عبيده قال: ركض عمر فرسا على عهد النبي ﷺ فانكشف فخذه من تحت القباء فأبصر رجل من اهل نجران شامه في فخذه فقال: هذا الذي نجده في كتبنا يخرجنا من ديارنا»<sup>۴</sup>.  
وأخرج ابونعيم من طريق شهر بن حوشب «عن كعب قال: قلت لعمر بالشام انه مكتوب في هذه الكتب أن هذه البلاد مفتوحة على يد رجل من الصالحين رحيم بالمؤمنين شديد على الكافرين، سره مثل علانيته، قوله لا يخالف فعله، القريب والبعيد سواء في الحق

۱ - صحيح «دير القدس» است که در کتاب المجالسة و جواهر العلم و کتاب تاریخ دمشق همین طور ثبت شده است.

۲ - در نسخه‌ی اصل کتاب به جای: «ابن عمر» واژه‌ی: «ابی عمر» آمده، و در برخی نسخ: «آل عمر» نیز آمده است.  
۳ - المجالسة وجواهر العلم: ج ۵/ ص ۱۷۴، روایت شماره: ۲۰۰۱، تألیف: أبو بكر أحمد بن مروان الدينوري المالکي (متوفی: ۳۳۳ هـ)، تحقیق: أبو عبیده مشهور بن حسن آل سلمان، ناشر: جمعية التربية الإسلامية (البحرين - أم الحصم)، دار ابن حزم (بيروت - لبنان)، سال: ۱۴۱۹ هـ. و تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج ۴/ ص ۷.

۴ - نگا: تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج ۴/ ص ۲۷۵.

۵ - در نسخه‌ی اصلی کتاب به عوض: «قبا» واژه‌ی: «العباءة» آمده است.

۶ - الزهد: ج ۱/ ص ۱۰۲، حدیث شماره: ۶۵۰، تألیف: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني (متوفی: ۲۴۱ هـ)، حواشی: محمد عبد السلام شاهین، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۰ هـ - ۱۹۹۹ م.

عنده، اتباعه رهبان بالليل وأسد بالنهار، متراحمون متواصلون متبارون، قال عمر: أَحَقُّ ما تقول؟ قال: اي والله قال الحمد لله الذي اعزنا واکرمنا وشرفنا ورحمنا بنبينا محمد ﷺ<sup>١</sup>.

وأخرج ابن عساكر «عن عبيد بن آدم وأبي مريم وأبي شعيب بن عمر أن عمر بن الخطاب كان بالجابية فقدم خالد بن الوليد إلى بيت المقدس فقالوا له: ما اسمك؟ قال: خالد بن الوليد قالوا: وما اسم صاحبك؟ قال: عمر بن الخطاب قالوا: انعيه لنا. فنعتته قالوا: أما أنت فلست تفتحها ولكن عمر، فإننا نجد في الكتاب ان قيسارية تفتح قبل بيت المقدس فاذهبوا فافتحوها ثم تعالوا بصاحبكم»<sup>٢</sup>.

وأخرج الطبراني وابونعيم في الحلية «عن مغيث الأوزاعي أن عمر بن الخطاب قال لكعب الاحبار: كيف تجد نعتي في التوراة؟ قال: خليفة قرن من حديد أمير شديد لا يخاف في الله لومة لائم ثم يكون من بعدك خليفة تقتله أمة ظالمون له ثم يقع البلاء بعده»<sup>٣</sup>.  
وأخرج ابن عساكر «عن الأقرع مؤذن عمر أن عمر دعا الأسقف فقال: هل تجدونا في شيء من كتبكم؟ قال: نجد في كتبنا صفتكم وأعمالكم ولا نجد أسماءكم. قال: كيف تجدوني؟ قال: قرناً من حديد. قال ما قرن من حديد؟ قال: أمير شديد. قال عمر: الله اكبر قال: فالذي من بعدي؟ قال: رجل صالح يوثر اقربائه. قال عمر: يرحم الله ابن عفان.

١- اين روايت را در همهی كتب موجود از ابو نعيم از جمله: حلية الأولياء و طبقات الأصفياء، دلایل النبوة، فضائل الخلفاء الراشدين، فضيلة العادلين من الولاة وغيره نيافتيم. البته كتابهای ديگر اين روايت را آورده اند، بطور مثال نكا: الاكتفاء بما تضمنه من مغازي رسول الله والثلاثة الخلفاء: ج ٢/ ص ٣٠٨، تأليف: سليمان بن موسى بن سالم كلاعي حميري، أبو الربيع (المتوفى: ٦٣٤ هـ)، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ نخست، سال: ١٤٢٠ هـ.

٢ - قيساريه: شهرى ساحلى در سرزمين شام كه جزء فلسطين محسوب مى شده و با طبريه سه روز راه فاصله داشته. (معجم البلدان)

٣- تاريخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ٦٦/ ص ٢٨٦.

٤- المعجم الكبير للطبراني: ج ١/ ص ٨٤، سن عثمان ووفاته رضي الله عنه، حديث شماره: ١٢٠. و حلية الأولياء وطبقات الأصفياء: ج ٦/ ص ٢٥.

قال: فالذي من بعده قال صداء من حديد فقال عمر: وا دفراه! قال مهلا يا أمير المؤمنين فانه رجلٌ صالح ولكن تكون خلافته في هراقة من الدماء والسيف مسلول<sup>۱</sup>.

واخرج ابن عساكر «عن ابن سيرين قال: قال كعب الأحبار لعمر يا أمير المؤمنين هل ترى في منامك شيئاً؟ فانتهره. فقال: أنا أجد رجلاً يرى أمر الأمة في منامه<sup>۲</sup>».

وأخرج ابن راهويه في مسنده بسند حسن «عن أفلح مولى أبي ايوب الأنصاري قال: كان عبدالله بن سلام قبل أن يأتي اهل مصر يدخل على رؤوس قريش فيقول لهم: لا تقتلوا هذا الرجل يعني عثمان فيقولون والله ما نريد قتله فيخرج وهو يقول والله ليقتلنه. ثم قال لهم: لا تقتلوه فوالله ليموتن إلى أربعين يوماً فابوا فخرج عليهم بعد أيام فقال لهم لا تقتلوه فوالله ليموتن إلى خمس عشرة ليلة<sup>۳</sup>».

وأخرج ابن سعد وابن عساكر «عن طاؤس قال سئل عدالله بن سلام حين قُتل عثمان كيف تجدون صفة عثمان في كتبكم؟ قال: نجده يوم القيامة أميرا على القاتل والخاذل<sup>۴</sup>».

۱- تاریخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ۳۹/ص ۱۸۹.

۲- تاریخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ۴۴/ص ۹۵.

۳- یعنی کعب الأحبار گفت: در کتابهای ما از شخصی ذکر به عمل آمده که آن شخص مسایل امت را در خواب می بیند (به او الهام می شود). در روایت کلمه‌ی «فانتهره عمر» عمر او را سرزنش کرد، به این دلیل که عمر فاروق رضی الله عنه نمی خواست این کیفیت های باطنی ظاهر شود، و یا نمی خواست کسی ایشان را مدح کند.

۴- نگا: الخصائص الكبرى: ج ۱/ص ۵۴، تألیف: عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين السيوطي (متوفی: ۹۱۱ هـ)، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، وسبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد، وذكر فضائله وأعلام نبوته وأفعاله وأحواله في المبدأ والمعاد: ج ۱۰/ص ۲۸۰، تألیف: محمد بن يوسف الصالحی الشامي (متوفی: ۹۴۲ هـ)، تحقیق وتعلیق: شیخ عادل أحمد عبد الموجود و شیخ علي محمد معوض، ناشر: دار الكتب العلمية بيروت - لبنان، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۴ هـ/۱۹۹۳ م.

۵- الطبقات الكبرى: ج ۳/ص ۶۰، وتاریخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ۳۹/ص ۳۵۹.

وأخرج ابن عساكر من طريق محمد بن يوسف «عن جده عبد الله بن سلام أنه دخل على عثمان فقال له: ما ترى في القتال والكف؟ قال: الكف أبلغ للحجة وأنا لنجد في كتاب الله أنك يوم القيامة أمير على القاتل والأمر<sup>١</sup>. وأخرج من هذا الطريق ان عبدالله بن سلام قال للمصريين: لا تقتلوا عثمان فإنه لا يستكمل ذا الحجة حتى يأتي على أجله<sup>٢</sup>. (قبل از این که ماه ذوالحجه به پایان برسد او به مرگ طبیعی خویش وفات خواهد کرد).

وأخرج الحاكم «عن أبي الأسود الدبيلي عن علي<sup>عليه السلام</sup> قال: أتاني عبدالله بن سلام وقد وضعتُ رجلي في الغرْز<sup>٣</sup> وأنا أريد العراق فقال: لا تأتي العراق فإنك ان أتيتَه أصابك به ذباب السيف قال علي وإيُّ الله لقد قالها لي رسول الله<sup>ﷺ</sup> قبلك. قال ابوالاسود: فقلت في نفسي بالله ما رأيت كاليوم رجل محارب يحدث الناس بمثل هذا<sup>٤</sup>».

وأخرج ابوالقاسم البغوي «عن سعيد بن عبدالعزيز قال: لما توفي رسول الله<sup>ﷺ</sup> قيل لذي قُرْبَات الحميري وكان من أعلم يهود يا قربات من بعده؟ قال: الأمين يعني ابابكر. قيل: فمن بعده؟ قال: قرن من حديد يعني عمر. قيل: فمن بعده قال الواضح المنصور يعني معاوية<sup>٥</sup>».

١- تاريخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ٣٩/ ص ٣٥٩.

٢- همان، حافظ ابن عساكر: ج ٣٩/ ص ٣٥٤.

٣- ركاب اسب.

٤- یعنی با شنیدن این سخن ها سپاهیان پریشان و هراسان می شوند، چرا که آن ها ناکامی و شکست خود را احساس می کنند که این خود خلاف حکمت عملی جنگ است. (ش)

٥- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری: ج ٣/ ص ١٥١، روایت شماره: ٤٦٧٨.

٦- معجم الصحابة: ج ٢/ ص ٣١٩، تألیف: أبو القاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزيز بغوي (متوفی: ٣١٧ هـ)، تحقیق: محمد أمين بن محمد جکني، ناشر: مكتبة دار البيان - الكويت، چاپ نخست، ١٤٢١ هـ/ ٢٠٠٠ م.

وأخرج ابن راهويه والطبراني «عن عبدالله بن مغفل قال: قال لي ابن سلام لما قُتل عليّ هذا رأس أربعين سنة وسيكون عندها صلح»<sup>۱</sup>.

وأخرج ابن سعد «عن ابي صالح قال كان الحادي يحدو بعثمان وهو يقول:  
إن الأمير بعده عليّ وفي الزبير خلفٌ مرضي  
فقال كعب: لا بل معاوية، فأخبر معاوية بذلك فقال: يا ابا اسحاق أتى يكون هذا  
وههنا اصحاب محمد عليّ والزبير! قال: انت صاحبها»<sup>۲</sup>.

باید دانست که سنه الله جاری شده است بر آنکه چون امری عظیم در عالم غیب مقدر شود و در ملاء اعلی صورت آن مرتسم گردد، ملاء سافل آن امر را تلقی نمایند چون نوبت اینجا رسد کهان بکهانت خود آن امر را بشناسند و اهل اذهان صافیه به رؤیا، بلکه در بعض اجسام و جسمانیات نیز صورت آن واقعه مرتسم گردد از این باب نیز نقلی چند بر نگاریم. هم از خصائص من قول السطیح<sup>۳</sup> بعد ذکر النبي ﷺ ثم يلي امره الصديق إذا قضى صدق وفي رد الحقوق لا خرق ولا نزق<sup>۴</sup>، ثم يلي امره الحنيف مجرب غطريف<sup>۵</sup> قد أضاف المضيف واحكم التحنيف، ثم يلي امره وارع<sup>۶</sup> لأمرة مجرب فيجتمع له جموع وعصب فيقتلونه نقمة عليهم وغضب فيؤخذ الشيخ فيذبح إربا فيقوم له رجال خطبا، ثم يلي امره الناصر يخلط الرأي بأمر ماكر يظهر في الأرض العساكر»<sup>۷</sup>.

۱- نگا: الخصائص الكبرى، السيوطي: ج ۱/ ص ۵۵.

۲- الطبقات الكبرى: ج ۱/ ص ۱۱۵.

۳- سطیح بن مازن بن غسان، کاهن معروفی که در سرزمین شام می زیسته است. (ش)

۴- و در رساندن حقوق مردم به آنها نه متحیر می شود و نه هم خود را می بازد.

۵- سردار با تجربه.

۶- السيرة النبوية (من البداية والنهاية لابن كثير): ج ۱/ ص ۳۸۳، تأليف: أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير قرشي دمشقي (المتوفى: ۷۷۴هـ)، تحقيق: مصطفى عبد الواحد، ناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع بيروت - لبنان، سال نشر: ۱۳۹۵ هـ/ ۱۹۷۶ م.

والمراد من الناصر ههنا معاوية بن أبي سفيان.

وأخرج ابن عساكر «عن أبي الطيب عبدالمنعم بن غلبون المقرئ قال: لما فُتِحَتْ عمورية وجدوا على كنيسة من كنائسها مكتوب بالذهب شرّ الخلف خلف يشتم السلف، واحد من السلف خير من ألف من الخلف. صاحب الغار نلت كرامة الافتخار اذ اتى عليك الملك الجبار اذ يقول في كتابه المنزل على نبيه المرسل: ﴿ثَانِي أَتْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾. يا عمر ما كنت والياً بل كنت والدأ. عثمان قتلوك مقهوراً ولم يزوروك مقبوراً. وأنت يا عليّ إمام الأبرار والذائب عن وجه رسول الله ﷺ الكفار.

فهذا صاحب الغار وهذا أحد الأخيار وهذا غياث الأمصار وهذا إمام الأبرار فعلى من ينتقصهم لعنة الجبار. فقلت لصاحب له: قد سقطت حاجباه على عينيه من الكبر منذ كم هذا على باب كنيستكم مكتوباً؟ قال: من قبل ان يبعث نبيكم بألفي عام<sup>١</sup>.

وأخرج ابن عساكر في تاريخ دمشق عن كعب «قال كان إسلام أبي بكر الصديق سببه بوحى من السماء وذلك انه كان تاجراً بالشام فرأى رؤيا فقصها على بحيراء الراهب فقال له من أين أنت؟ قال: من مكة.

قال من أيها؟ قال: من قريش. قال: فأيش أنت؟ قال: تاجر. قال: صدق الله رؤياك، فإنه يبعث نبي من قومك تكون وزيره في حياته وخليفته بعد موته فاسرها ابوبكر حتى بُعث النبي ﷺ فجاءه فقال يا محمد ما الدليل على ما تدعي؟ قال: الرؤيا التي رأيت بالشام فعانقه وقبل ما بين عينيه وقال اشهد انك رسول الله<sup>٢</sup>.

«وأخرج ابن عساكر «عن علي قال قال رسول الله ﷺ ليلة أُسري بي رأيت على العرش مكتوباً لا إله إلا الله محمد رسول الله أبوبكر الصديق عمر الفاروق عثمان ذوالنورين»<sup>٣</sup>.

١- تاريخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ٣٧/ ص ١٨٩.

٢- تاريخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ٣٠/ ص ٢٩.

٣- تاريخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ٣٩/ ص ٥١.

وأخرج ابویعلی والطبرانی فی الأوسط وابن عساکر والحسن بن عرفه فی جزئته المشهوره «عن ابی هريرة قال قال رسول الله ﷺ: ليلة عُرج بی الی السماء مامررت بسماء الا وجدت اسمی فیها مكتوبا محمد رسول الله وأبوبکر الصديق خلفی»<sup>۱</sup>.

وأخرج الدار قطنی فی الافراد والخطیب وابن عساکر «عن ابی الدرداء عن النبی ﷺ قال: رأیت ليلة أُسرى بی فی الفراش فرِئده<sup>۲</sup> خضراء فیها مكتوب بنور ابیض لا إله إلا الله محمد رسول الله ابوبکر الصديق عمر الفاروق»<sup>۳</sup>.

وأخرج ابن عساکر وابن النجار فی تاریخیهما «عن ابی الحسن علی بن عبدالله الهاشمی الرقی قال دخلت بلاد الهند فرأیت فی بعض قراها شجرة وردٍ اسود یفتح عن وردة كبيرة طيبة الرائحة سوداء علیها مكتوبٌ بخطٍ ابیض لا إله إلا الله محمد رسول الله ابوبکر الصديق عمر الفاروق فشککت فی ذلك وقلت انه معمول فعمدت إلی حبة لم تفتح ففتحتها فرأیت فیهما کما رأیت فی سائر الورد وفي البلد منه شيء كثير»<sup>۴</sup>.

قال الله تعالى فی سورة المائدة: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَإِيمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾﴾ [المائد: ٥٤].

۱- تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج ۳۰/ص ۲۰۳، و تهذیب التهذیب: ج ۵/ص ۱۳۸، تألیف: أبو الفضل أحمد بن علی بن محمد بن أحمد بن حجر عسقلانی (متوفی: ۸۵۲ هـ)، ناشر: مطبعة دائرة المعارف النظامية، هند، چاپ نخست، سال: ۱۳۲۶ هـ.

۲- جواهر.

۳- تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج ۳۰/ص ۲۰۴.

۴- تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج ۱۳/ص ۹، و سبل الهدی والرشاد، تألیف محمد بن یوسف صالحی شامی: ج ۱/ص ۸۷.

۵- ترجمه‌ی آیة مبارکه: «ای مؤمنان! آن دسته از شما که از دینشان برگردند، بدانند که الله گروهی خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آنها نیز الله را دوست دارند و در برابر مؤمنان فروتن هستند و در برابر کافران سخت و شدید؛

و فرموده: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾<sup>۱</sup> [المائدة: ۵۵].

و فرموده: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾<sup>۲</sup> [المائدة: ۵۶].

قوله تعالى: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ غرض از این کلام اخبارست به آن حادثه که در مرض موت آنحضرت ﷺ پیش آمد و بعد انتقال او ﷺ متکامل شد و اعلام تدبیری که خدا تعالی در غیب الغیب مقرر فرموده است تا چون آن حادثه رو بدهد علی البصیره باشند از آن واضطراب بر بواطن ایشان غالب نیاید و چون آن تدبیر رو نماید در اهتمام آن کوشند و بذل مساعی در اتمام آن سعادت خود دانند.

شرح این حادثه آنکه در اواخر ایام آنحضرت ﷺ سه فرقه از عرب مرتد شدند و در هر فرقه شخصی مدعی نبوت برخاست و قوم وی تصدیق او کردند و فتنه عظیم بر پا شد ذوالخمار عنسی که در کفایت و شعبده بازی دست تمام داشت در میان مذحج دعوی نبوت نمود. آنحضرت ﷺ بجانب معاذ بن جبل ﷺ و جمعی از مسلمین که همراه او بودند نامه نوشت تا برای قتال او آماده شوند. فیروز دیلمی از انجماعه متصدی قتل او شد و جناب نبوی ﷺ بر صورت این ماجرا بوحی مطلع شدند و فرمودند: فاز فیروز و در خارج خبر این واقعه آخر ربیع الأول بصدیق اکبر ﷺ رسید و این اول مژده فتحی بود که حضرت صدیق اکبر بآن مسرور گردید.

---

در راه الله جهاد می کنند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نمی هراسند. این، فضل الله است که به هر کس بخواهد، می بخشد. و الله بخشنده ی داناست».

۱- ترجمه ی آیه ی مبارکه: «تنها الله و پیامبرش و مؤمنانی که نماز را بر پا می دارند و زکات می دهند و پیوسته فروتن و متواضعند، دوست شما هستند».

۲- ترجمه ی آیه ی مبارکه: «و هر کس الله و پیامبرش و مؤمنان را به دوستی بگیرد، پس (بداند که) حزب و گروه الله، پیروزند».



و مسیلمه کذاب در میان بنی حنیفه در شهر یمامه بدعوی نبوت برخاست و بجانب اقدس نبی ﷺ نامه نوشت من مسیلمه رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض نصفها لی ونصفها لک واین نامه را بدست دو کس بحضور مقدس فرستاد آنحضرت ﷺ آن دو کس را فرمودند «اتشهدان أنَّ مسیلمة رسول الله؟ قالوا: نعم فقال النبي ﷺ: لو لا أنَّ الرسل لا تُقتل لضربت اعناقكما. بعد از آن در جواب نامه‌ی او نوشتند: «من محمد رسول الله إلى مسیلمة الکذاب! أما بعد: فإن الأرض لله یورثها من یشاء والعاقبة للمتقين»<sup>۱</sup>.

بعد از این ماجرا آنحضرت ﷺ مریض شدند و تدبیر دفع او نافرموده به رفیق اعلی پیوستند. صدیق اکبر ﷺ خالد بن ولید ﷺ را با جیشی کثیر بطرف مسیلمه روان فرمود و کار او را آخر نمود، وحشی (بن حرب قاتل سید الشهداء حمزه ﷺ) آن کذاب را بکشت و جموع او متفرق گشتند و بعضی از ایشان تائب شدند.

و طلیحه اسدی در میان بنی اسد مدعی نبوت شد هم در حیات آنحضرت ﷺ و بعد انتقال وی ﷺ حضرت صدیق ﷺ خالد بن ولید ﷺ را بر سر آن جماعت فرستاد. خالد آن جمع را هزیمت داد طلیحه بگریخت و بعد از آن مسلمان شد و در غزوه‌ی قادسیه تردد نمایان بعمل آورد<sup>۲</sup>.

بعد از آن فتنه‌ی ردت بغایت بلند شد اکثر عرب غیر حرمین و قریه‌ی جَوَاثی<sup>۳</sup> راه ارتداد پیش گرفتند و فرقه‌ای منع زکوة نمودند. در باب این جماعه فقهای صحابه با هم

۱- سنن ابی داود: ج ۳/ ص ۸۳، کتاب الجهاد، باب فی الرسل، حدیث شماره: ۲۷۶۱. علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است. و مسند ابی داود طیالسی: ج ۱/ ص ۲۰۲، باب ما أسند عبد الله بن مسعود رضي الله عنه، حدیث شماره: ۲۴۸، تألیف: أبو داود سليمان بن داود بن جارود طیالسی بصری (متوفی: ۲۰۴ هـ)، تحقیق: دکتور محمد بن عبد المحسن التركي، ناشر: دار الهمجر - مصر، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۹ هـ/ ۱۹۹۹ م.

۲- کارنامه‌ی شایسته انجام داد.

۳- جَوَاثی: مسکن طایفه‌ی عبد القیس در بحرین، که نخستین نماز جمعه بعد از مسجد النبی (مدینه‌ی منوره) در آن منطقه برگزار شده است. نگا: معجم ما استعجم من أسماء البلاد والمواضع، تألیف: أبو عبيد عبد الله بن عبد العزيز بن محمد بکري أندلسي (متوفی: ۴۸۷ هـ)، ناشر: عالم الکتب، بیروت، چاپ سوم، سال: ۱۴۰۳ هـ.

در مباحثه افتادند که اهل قبله‌اند قتال با ایشان جائز نباشد. از آنجمله عمر فاروق رضی الله عنه گفت «كَيْفَ تُقَاتِلُ النَّاسَ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. فَمَنْ قَالَهَا فَقَدْ عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَنَفْسَهُ إِلَّا بِحَقِّهِ، وَحَسَابُهُ عَلَى اللَّهِ فَقَالَ ابوبكر: لَأُقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، فَإِنَّ الزَّكَاةَ حَقُّ الْمَالِ، وَاللَّهُ لَوْ مَنَعُونِي عَنْهَا كَانُوا يُؤَدُّونَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَفَاتَلْتُهُمْ عَلَى مَنَعِهَا. قَالَ عُمَرُ ﷺ قَوْلَ اللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ قَدْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَ أَبِي بَكْرٍ ﷺ فَعَرَفْتُ أَنَّهُ الْحَقُّ». أخرجه الشيخان وغيرهما<sup>۱</sup>.

و شرح تدبیری که خدای تعالی برای این حادثه مقرر فرمود آنست که داعیه‌ی قتال در خاطر صدیق اکبر رضی الله عنه باهتمام تمام فرو ریخت و آن سر قول آنحضرت بود رضی الله عنه در این فتنه العصمة فيها السيف رواه حذیفه رضی الله عنه<sup>۲</sup>.

اکثر صحابه در این امر متوقف بودند تا آنکه فاروق اعظم رضی الله عنه از صدیق اکبر رضی الله عنه طلب رفع نمود و حضرت صدیق فرمود: «أَجَبَّارُ أَنْتَ فِي الْجَاهِلِيَةِ خَوَّارُ فِي الْإِسْلَامِ»<sup>۳</sup>. و با حضرت مرتضی رضی الله عنه نیز مانند این جواب و سوال در میان آمد قال انس بن مالک: کره الصحابة قتال مانعی الزكاة وقالوا اهل القبلة فتقلد ابوبكر سيفه وخرج وحده فلم يجدوا بدا من الخروج<sup>۴</sup>.

۱- صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۹۳، کتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، باب الاقتداء بسنن رسول الله صلى الله عليه وسلم، حديث شماره: ۷۲۸۴، و صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۵۱، کتاب الإیمان، باب الأمر بقتال الناس حتى يقولوا: لا إله إلا الله محمد رسول الله، حديث شماره: ۲۰، و سنن ابی داود: ج ۲/ ص ۹۳، کتاب الزكاة، حديث شماره: ۱۵۵۶.

۲- سنن ابی داود: ج ۴/ ص ۹۵، کتاب الفتن والملاحم، باب ذكر الفتن ودلائلها، حديث شماره: ۴۲۴۴. علامه آلبنی گفته: این روایت حسن است.

۳- دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة: ج ۲/ ص ۴۷۷، تألیف: أحمد بن حسين خسروجردي خراساني، مشهور به أبو بكر بيهقي (متوفی: ۴۵۸ هـ)، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۰۵ هـ.

۴- تاريخ الخميس في أحوال أنفس النفيس: ج ۲/ ص ۲۰۱، تألیف: حسين بن محمد بن الحسن الديار بكری (متوفی: ۹۶۶ هـ)، ناشر: دار صادر - بيروت.

وقال ابن مسعود رضی الله عنه: «كرهنا ذلك في الإبتداء ثم حمدناه عليه في الانتهاء». اخرجها البغوي وغيره<sup>۱</sup>.

داعیه‌ی که در قلب حضرت صدیق رضی الله عنه ریختند به منزله‌ی چراغی بود هر که محاذی او می‌افتاد به نور آن متنور می‌شد تا آنکه جموع عظیمه از مسلمین مهیا برای قتال شدند و سعی هر چه تمامتر بکار بردند. «قال ابوبکر بن عیاش سمعت أبا حصین يقول ما ولد بعد النبيین افضل من أبي بكرٍ قام مقام نبي من الأنبياء في قتال اهل الردة» اخرجہ البغوي<sup>۲</sup>.

و این اشاره است به تحمل داعیه (اراده) الهیه که در نفس نفیس او رضی الله عنه مرتسم شد و از آنجا اهتمام بامر جهاد در خاطر مسلمانان مرسوم گشت.

أخرج ابوبکر «عن القاسم بن محمد عن عائشة انها كانت تقول تقول توفي رسول الله صلی الله علیه و آله فنزل بابي بكر ما لو نزل بالجبال لهاضها<sup>۳</sup> إشرآب النفاق بالمدينة وارتدت العرب فوالله ما اختلفوا في نقطه إلا طار أبي لخطها وغنائها في الإسلام، وكانت تقول مع هذا: ومن راي عمر بن الخطاب عرف انه خُلق غناءً للإسلام كان والله احوذياً نسيج وحده وقد اعدّ للأمور أقرانها<sup>۴</sup>. قوله تعالى: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ﴾ این آوردن باین وجه نیست که از عدم بوجود آرد یا از کفر باسلام بلکه از زمره مسلمین جمعی را بسبب داعیه که در قلب صدیق اکبر ریختند منبعث گرداند بسوی جهاد و در میان ایشان گِره‌ی زند تا همه

۱- معالم التنزيل في تفسير القرآن (تفسير البغوي): ج ۳/ ص ۷۰، تأليف: محيي السنة، أبو محمد حسين بن مسعود بغوي (متوفى: ۵۱۰ هـ)، تحقيق: محمد عبد الله نمر، عثمان جمعة ضميرية وسليمان مسلم الحرش، ناشر: دار طيبة للنشر والتوزيع، طبع چهارم، سال: ۱۴۱۷ هـ/ ۱۹۹۷ م.

۲- معالم التنزيل في تفسير القرآن، بغوي: ج ۳/ ص ۷۰.

۳- آنها را ریزه ریزه می‌کرد.

۴- مصنف ابن ابی شیبة: ج ۷/ ص ۴۳۴، ما جاء في خلافة أبي بكر وسيرته في الردة، حديث شماره: ۳۷۰۵۵.

بصورت اجتماعی خود آورده حق باشند، یعنی آن هیئت اجتماعی بتدبیر الهی و الهام او بالقای داعیه در قلوب ایشان متحقق گشت. قوله تعالى: ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾<sup>۱</sup> [المائدة: ۵۴]. اینجا شش صفت مذکور شد دو از آن در میان خدا و عباد او و دو در میان ایشان و غیر ایشان از بنی آدم هر که مؤمن است به نسبت او معامله والد با ولد می‌کنند، و هر که کافر است در حق او مثل جبرئیل در وقت صیحه ثمود جارحه از جوارح الهی می‌شوند در فعل اتلاف و اهلاک.

و دو صفت در نصرت ملت یکی فعل جهاد وفی معناه الامر بالمعروف والنهی عن المنکر و یکی قوت داعیه او که بگفت مردم یا بسبب قرابت و مانند آن، آن داعیه متلاشی نه گردد ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [المائدة: ۵۴].

﴿ذَلِكَ﴾ است عظیم القدر در تحقیق تثبیت این خصال و بیان منزلت آنها عند الله. و از اینجا معلوم می‌شود که قتال مرتدین تلو غزوه بدر و حدیبیه بود و نمونه از مشاهده عظیمه القدر.

قوله تعالى: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ [المائدة: ۵۵]. انما در کلام عرب برای دلیل جمله سابقه و تحقیق و تثبیت او می‌آید.

یعنی ای مسلمانان از ارتداد عرب و جموع مجتمعه ایشان چرا می‌ترسید جز این نیست که کار ساز و ناصر و یاری دهنده شما در حقیقت خدا است که می‌ریزد الهام خیر و می‌نماید تدبیر امور، و رسول او که سر رشته ترغیب بر جهاد در عالم آورده اوست و برای امت خود بدعای خیر دستگیر ایشان است.

۱- ترجمه‌ی آیه: «آنها را دوست دارد و آنها (نیز) او را دوست دارند، (آنان) در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران سرسخت و گردان فراز هستند، در راه الله جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نمی‌هراسند».

و در ظاهر محقین اهل ایمان که به اقامت صلوة و ایتاء زکوة بوصف خشوع و نیایش متصف‌اند و تحمل داعیه‌ی الهیه کنند و خدای تعالی بر دست ایشان کارهای نیک در عالم سرانجام فرماید.

و سبب نزول و ماصدق این آیت صدیق اکبر علیه السلام است لفظ عام است شامل همه محقین، و دخول سبب نزول قطعی<sup>۱</sup>.

أخرج البغوي «عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا» نزلت في المؤمنين فقل: هو من المؤمنين<sup>۲</sup>.

نه چنانکه شیعه گمان بردند و قصه‌ی موضوعه روایت کنند و ﴿رَاكِعُونَ﴾ را حال از ﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ می‌گیرند و برتافتن انگشتی بجانب فقیری در حالت رکوع فرود می‌آرند و سیاق و سباق آیت را برهم زنند. خدای تعالی اعضای ایشان را از هم جدا سازد چنانکه ایشان آیات متسقه بعضها ببعض را از هم جدا کردند.

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ مفهوم این کلام آنست که ولایت مسلمانان و کار سازی ایشان خصوصاً در مثل این حوادث عظام بسابقین متصفین بصفات کمال لائق است نه غیر ایشان.

قوله تعالی: ﴿مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ﴾ امرست بطاعت خدا و رسول و خلیفه رسول و ترغیب است بر آن، و بیان آنکه غلبه اسلام موقوف است بر آن و سعادت محصور است در آن. چون این همه بیان نموده شد باید دانست که وعده خدای تعالی راست است و انجام این وعده در زمان حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله واقع نشد، زیرا که فوجی مجتمع برای قتل اهل ارتداد در آن زمان نه برآمد و بعد شیخین در این مُدَد متطاولة نیز قتال مرتدین بجمع رجال و نصب آلات قتال بوقوع نیامده لامحاله مصداق وعده جنود مجنده صدیق اکبر

۱- یعنی آن شخصی که سبب نزول آیت باشد داخل شدن او در مصداق آیت قطعی و یقینی است.

۲- معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بغوی: ج ۳/ ص ۷۳.

است ﷺ که بجهت محاربه مرتدین برآمدند و بعون الهی در اسرع حین و احسن وجوه سرانجام آن امر عظیم دادند. و جمع رجال و نصب قتال بافرق مرتدین یکی از لوازم خلافت است، زیرا که خلافت راشده ریاست خلق است در اقامت دین و جهاد اعداء الله و اعلاء کلمه الله بوجهی که وی و تابعان وی در این اقامت ممدوح باشند و ثنا و رضا بایشان متوجه شود، و جهاد مرتدین از اعظم انواع اقامت دین است و رضا و ثنا بر ایشان در این آیات اظهر من الشمس فی رابعه النهار.

و نیز باید دانست که ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ ترغیب است بتولی خلیفه راشد و صدیق اکبر ﷺ مورد نص است و آن قطعی الدخول است و این اشاره است بوجوب انقیاد خلیفه راشد و دلالت است بر تحقق خلافت حضرت صدیق.

و نیز باید دانست که حق سبحانه بتأکید گواهی میدهد بر آن که آن جماعه در وقت قیام بقتال مرتدین محبوبین و محبین و کذا کذا باشند و این همه صفات کمال است پس اگر حضرت صدیق در خلافت خود بر حق نمی بود جمعی که به امر او جهاد کردند و با او بیعت نمودند و به استخلاف او راضی شدند محبین و محبوبین و متصفین باوصاف کمال نباشند واللزام باطل بشهاده الله تعالی.

و نیز باید دانست که اینجا گفته شد ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ﴾ و در ظاهر صورت اجتماعیه آوردن مسلمین از دست حضرت صدیق ﷺ اتفاق افتاد و این همچنانست که فرمود: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ [الأنفال: ۱۷].<sup>۱</sup> اتیان بقوم کذا و کذا فی الحقیقت فعل حق است سبحانه و تعالی و حضرت صدیق کالجارحه اند در آن. کدام منزلت بالاتر از این منزلت خواهد بود بعد منزله الانبیاء صلوات الله وسلامه علیهم؟ و

۱- ترجمه ی آیت مبارکه: «(هنگام تیراندازی یا ریختن خاک به سوی دشمن) این تو نبودی که تیر انداختی (یا خاک ریختی)؛ بلکه الله تیر انداخت (یا خاک را به چشمان دشمن رساند تا کافران را شکست دهد)».

کدام کامل و مکمل مانند او باشد ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ [الجمعة: ۴].

و نیز باید دانست که ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾ هر چند لفظ عام است اما مورد نص صدیق اکبر<sup>علیه السلام</sup> است و دخول مورد نص در عام قطعی است پس صدیق اکبر ولی مسلمانان و کارساز ایشان است و همین است معنی خلافت راشده. و صدیق اکبر متصف باقامت صلوه و ایتاء زکوه است با وصف خشوع یا با وصف اکثار نوافل صلوه و این معنی یکی از لوازم خلافت خاصه است.

و نیز باید دانست که امر جهاد و قتال منسوب می شود بآمر در عرف شائع بلکه آمر می باید که احق باین صفات باشد تا پرتو وی در دل دیگران کار کند پس صفات ششگانه در صدیق اکبر<sup>علیه السلام</sup> علی اکمل الوجوه متحقق باشد و این معنی از لوازم خلافت خاصه است بلکه می تواند بود که اینهمه صفات ششگانه صفات صدیق باشد که بطریق تعریض ادا کرده شد کما قال عز من قائل: ﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ﴾ [النور: ۲۲].  
الآیه

مراد اینجا حضرت صدیق است رضی الله عنه تنها اما بلفظ جمع بیان نموده آمد چنانکه قاعدهی تعریض است.

و از قرائن این معنی آنست که در صورت قتال مرتدین لوم لائمی که از مسلمانان باشد پیش نمی آید و لوم کافران را اعتبار نیست پس ذکر ﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ تنها برای صدیق اکبر است چون در قتال مانعین زکوه صحابه اشکال داشتند و ملامت پیش گرفته بودند و نزدیک حضرت صدیق کفر و ارتداد آن فریق محقق بود، به اشکال و ملامت آنجماعه التفات نه نمود و از بحث ایشان خوفی بر دل مبارک او راه نیافت و از امضای رأی خود باز نماند فذلک قوله تعالى: ﴿لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾.

وقال الله تعالى في سورة الفتح: ﴿قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِّن قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ [الفتح: ١٦].

«بگو یا محمد پس ماندگان را از بادیه نشینان که عنقریب خوانده خواهید شد بسوی جنگ قومی خداوندان کار زار سخت که جنگ کنید با ایشان یا آنکه ایشان مسلمان شوند پس اگر فرمان برداری کردید بدهد خدای تعالی شما را مزد نیک و اگر رد گردانید چنانکه رو گردانیده بودید پس از آن دعوت عقوبت کند شما را عقوبت درد دهنده».

سبب نزول آیه بر وفق اجماع مفسرین و دلالت سیاق و سباق آیات و برطبق مضمون احادیث صحیحہ آنست که آنحضرت ﷺ سال حدیبیہ اراده نمودند که عمره بجا آرند پس دعوت فرمودند اعراب و اهل بوادی را تا در این سفر برکاب آنجناب ﷺ سعادت اندوز باشند؛ زیرا که احتمال قوی بود که قریش از دخول مکه مانع آیند و سبب کینه‌های که از جهت کشته شدگان بدر و احد و احزاب در قلوب ایشان متمکن بود متعرض بحرب شوند، و در این هنگام بحسب تدبیر عقل لابد است از استصحاب جمعی کثیر تا از شر قریش ایمنی حاصل شود. بسیاری از اعراب دعوت آنحضرت ﷺ گوش نکرده از این سفر تخلف نمودند و بعضی به اشغال ضروریہ در اهل و مال تعلل کردند و مخلصین مسلمین که سر تا پا به بشاشت ایمان ممتلی بودند مرافقت و موافقت را سعادت دانسته صحبت اختیار نمودند چون نزدیک بحدیبیه رسیده شد قریش بحمیت جاهلیت مبتلا گشته مستعد قتال و جدال شدند بعد اللتیا واللتی صلح مغلوبانه در آنجا اتفاق افتاد و بیرون مکه دم

۱- ترجمه‌ی آیه: «(ای پیامبر!) به باز ماندگان از اعراب (بادیه نشین) بگو: «به زودی فراخوانده می‌شوید به سوی قومی سخت جنگجو (و نیرومند) که با آن‌ها نبرد کنید، یا اسلام بیاورند، پس اگر اطاعت کنید، الله پاداش نیکی به شما می‌دهد، و اگر سرپیچی کنید همان گونه که پیش از این سرپیچی کردید، شما را به عذابی دردناک عذاب می‌دهد».



احصار<sup>۱</sup> ادا کردند و بازگشتند چون در این سفر اخلاص مخلصان مُبرهن گشت و بر خواطر ایشان کُرب عظیم مستولی شده بود بسبب فوت عمره و از جهت صلح مغلوبانه، حکمت الهی تقاضا فرمود که جبر قلوب ایشان نماید به مغانم خیبر که عنقریب بدست ایشان افتد و آن مغانم را خاص بحاضرین حدیبیه گرداند غیر ایشان را اذن خروج نداد و در آن مغانم شریک نگردانید.

قال الله تعالى: ﴿سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلِمَ اللَّهِ قُل لَّنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ﴾<sup>۲</sup> [الفتح: ۱۵].

و به اخبار<sup>۳</sup> رضای خود از آنجماعه که در حدیبیه بیعت نمودند.

قال الله تعالى: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾<sup>۴</sup> [الفتح: ۱۸].  
و هیچکس از حاضران حدیبیه از این بیعت تخلف نه کرد إلا جُد بن قیس منافق تنها.  
وأخرج البغوي وغيره «عن جابر<sup>۵</sup> أن رسول الله ﷺ قال: لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ مِمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»<sup>۶</sup>.

و این مشهد یکی از مشاهد خیر است که صحابه کرام در آن مشهد به مقامات عالیّه فائز گشتند.

۱- اگر شخصی به اراده‌ی حج و یا عمره احرام ببندد و در راه به مانعی برخورد کند و نتواند به عمره و یا حج خویش ادامه دهد این حالت را «احصار» می‌گویند، بر این شخص دَم (قربانی) لازم است.

۲- ترجمه‌ی آیه: «هنگامی که به سوی غنائم (خیبر) حرکت نمودید تا آن‌ها را بگیرید، بازماندگان (حدیبیه) خواهند گفت: بگذارید ما (نیز) در پی شما بیاییم. آن‌ها می‌خواهند کلام الله را تغییر دهند، (ای پیامبر) بگو: هرگز از پی ما نیایید، این چنین الله از پیش فرموده است».

۳- عطف بر «به مغانم خیبر» است.

۴- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «به یقین الله از مؤمنان که زیر درخت با تو بیعت کردند، راضی شده است».

۵- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۱۳، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۵۳، و سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۹۵، أبواب المناقب، باب فی فضل من بايع تحت الشجرة، حدیث شماره: ۳۸۶۰.

و به مغنمی که بعد مهلتی بدست ایشان افتد مانند غنائم حنین.  
و به مغنم اخری که گاهی عرب بر آن قادر نشده بودند و آن مغنم فارس و روم است که بسبب قوت و شوکت و کثرت عدد و عدد ایشان اصلاً غلبه بر آن جماعه و اخذ مغنم از ایشان در خیال عرب نمی گذشت. قال الله تعالى: ﴿وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً﴾ [الفتح: ۲۰]. مغنم عرب است حنین و مانند آن ﴿فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ﴾ مغنم خیبر است که متصل حدیبیه بدست ایشان آمده ﴿وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا﴾ [الفتح: ۲۱]. مغنم فارس و روم است.

و نیز حکمت الهیه تقاضا نمود که تهدید متخلفین و تفضیح حال ایشان کرده شود. قال الله تعالى: ﴿قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ...﴾ [الفتح: ۱۶]. و از آینده دعوت ایشان است برای قتال اولی باس شدید اعلام کرده آید تا پیش از وقوع واقعه تأمل وافی در عواقب قبول دعوت و عدم قبول آن کرده باشند و چون روی دهد بر بصیرت باشند از آن، و احتمالات عقلیه<sup>۱</sup> مشوش حال ایشان نگردد فذلک قوله ﴿سَتُدْعَوْنَ﴾ بطریق اقتضا<sup>۲</sup> از این کلمه مفهوم شد که در زمان مستقبل داعیی خواهد بود اعراب را بسوی جهاد کفار، و از این دعوت تکلیف شرعی متحقق خواهد شد اگر قبول دعوت کنند ثواب آن بیابند و اگر رد کنند

۱- احتمال اینکه جهاد به درگاه پروردگار قبول باشد یانه، در جنگ کامیابی حاصل شود یا نشود...؟

۲- وقتی که از یک کلامی استدلال می شود، چهار طریقه‌ی استدلال طوری است که نتیجه صحیح می دهد و آن عبارت است از:

۱- عبارة النص: که از الفاظ استدلال شود و آن الفاظ به این مقصد گفته شده باشد که از آن ها استدلال شود.

۲- اشارة النص: از الفاظ استدلال شود مگر آن الفاظ برای این هدف به کار برده نشده باشد.

۳- دلالة النص: از معنای لفظ استدلال شود و دلالت لغوی بر آن معنی موجود باشد.

۴- اقتضاء النص: از معنای لفظ استدلال شود و صحت کلام بر آن معنی عقلاً و یا شرعاً موقوف باشد... و اگر بغیر از طرق چهارگانه‌ی مذکور به طریق دیگری استدلال شود، آن استدلال فاسد و فاقد اعتبار می باشد. برای تفصیل بیشتر به کتب اصول فقه مراجعه شود. (ش)

معاقب شوند و این لازم بین<sup>۱</sup> خلیفه‌ی راشد است و دعوت بسوی جهاد اعظم صفات خلیفه است.

پس از این آیت وعده وجود داعی بسوی جهاد و اثبات خلافت او مفهوم شد در تفتیش آنیم که این داعیان که بودند و این اوصاف بر کدام شخص منطبق شد؟ یکی از آن اوصاف آنست که دعوت برای اعراب باشد که بادیه نشینانند گو اهل شهر را نیز دعوت کنند.

دوم آنکه دعوت بقتال کفار اولی باس شدید باشد و معنی اولی باس شدید آن است که از جماعه که مستعد قتال شده‌اند داعیان و مدعوان همه شدت باس بیشتر داشته باشند و إلا شدت و ضعف امر نسبتی است هر ضعیفی شدید است به نسبت اضعف ازو، و لیکن عرف عام با مستعدان قتال می‌سجد اگر به نسبت این مستعدان اکثر و قوی و به ا سباب بیشتر باشند اولی باس شدید گویند و الا نه. معنی اولی باس شدید آن است که بمقتضای قیاس و بحکم عقول مفطوره در بنی آدم اقرب بغلبه دیده شود اگر چه فضل الهی بخرق عادت آن جموع مجموعه را بدست اولین بر هم زند.

سوم آنکه دعوت برای غیر قریش باشد، زیرا که تنکیر قوم<sup>۲</sup> می‌فهماند که هم غیر الاولین الذین دعا الیهم رسول الله ﷺ فی الحدیبه و در صورتی که مدعو الیهم قریش

۱- لازم بین آن است که آن گاه لازم و ملزوم آن تصور شود به مجرد تصور این دو، عقل به لزوم در میان آنها یقین نماید مثل اگر برای دو شخص به طور مساوی دو دو کتاب بدهیم لازم می‌آید که کتاب‌ها باید چهار عدد باشد و این لازم بین است. و اگر لازم طوری که گفتیم نباشد یعنی عقل برای لزوم در میان دو چیز بر علاوه از لازم و ملزوم به چیز سومی نیز احتیاج پیدا کند، آن لازم غیر بین است. (ش)

۲- اسم بر دو قسم است:

۱- اسم نکره که دلالت بر غیر معین بکند مثل: «رجل» که هر مردی را رَجُل گفته می‌توانیم و مثل: «قوم» که شامل هر قومی شده می‌تواند خواه قوم از عرب باشد و یا از فارس.

۲- اسم معرفه: که بر شخص و یا چیزی عین دلالت نماید مانند: زید که بر همان مسمای خویش دلالت می‌کند. (ش)

باشند نظم کلام چنین باید ساخت استدعون إلیهم مرة أخرى و گفته نشود استدعون إلی قوم.

چهارم آنکه این دعوت برای قتالی باشد که منتهی نه گردد إلا به اسلام یا قتال این قوم اولی باس شدید نه دعوت برای احکام خلافت خلیفه و شکست بغاه مسلمین چنانکه حضرت مرتضی کرم الله وجهه دعوت فرمود اهل مدینه را (برای تقویه خلافت خویش و شکست دادن مخالفین در جنگ جمل و جنگ صفین)، یا برای ترسانیدن دشمن و چون هیبت افتاد باز گردند بدون قتال چنانکه آنحضرت ﷺ در تبوک دعوت فرمودند بر خروج بسوی روم و چون قیصر از جای خود حرکت نه کرد بازگشتند و در آنجا قتالی واقع نشد.

چون این مقدمه دانسته شد باید دانست که این داعی صادق است بر خلفای ثلاثه لاغیر، زیرا که بحسب احتمالات عقیده این داعی یا جناب مقدس نبوی است ﷺ یا خلفای ثلاثه یا حضرت مرتضی رضوان الله علیهم یا بنی اُمیه یا بنی عباس یا اتراک که بعد دولت عرب سر بر آوردند لایتجاوز الأمر عن ذلك.

از آنحضرت ﷺ دعوت کذا واقع نشد، زیرا که نزول آیت در قصه حدیبیه است و غزوات آنحضرت ﷺ بعد حدیبیه محصور و معلوم است، بر هیچ یک دعوت کذا صادق نمی آید متصل حدیبیه غزوه خیبر واقع شد و هیچکس را از اعراب در آن غزوه دعوت نه فرمودند بلکه غیر حاضرین حدیبیه ممنوع بودند از حضور در آن مشهد کما قال: ﴿قُلْ

لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ﴾<sup>۱</sup>.

۱- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «بگو: هرگز به دنبال ما نخواهید آمد؛ الله، پیشتر چنین فرموده است».

و بعد از آن غزوه الفتح پیش آمد فی الجملة دعوتی واقع شد اما نه برای قتال قوم اولی بآس شدید، زیرا که ایشان همان بودند که دعوت حدیبیه برای ایشان بود و نظم کلام دلالت بر تغایر این دو قوم می نماید.

و غزوه ی حنین نیز مراد نیست؛ زیرا که «هوازن» اقل و اذل بودند از آنکه به نسبت دوازده هزار مرد جنگی که در رکاب شریف حضرت نبوی ﷺ از مهاجرین و انصار و اعراب و مسلمة الفتح نهضت کرده بودند ایشان را اولی بآس شدید گفته شود و هر چند حکمت الهی در مقابله ﴿أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ﴾ جولتی در کار ایشان کرده باشد<sup>۱</sup>.

و غزوه تبوک نیز مراد نیست، زیرا که ﴿تَقْتُلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ﴾ در آنجا متحقق نشد غرض آنجا ایقاع هیبت بود در قلوب شام و روم چون هر قل جنبش نه کرد و فوجی نه فرستاد باز مراجعت فرمودند.

و بنو امیه و بنو عباس و مَنْ بعد ایشان گاهی اعراب حجاز و یمن را بقتال کفار نخوانده اند کما هو معلوم من التاريخ.

قطعاً این دعوت مقیده در این مدد متطاولة غیر از خلفای ثلاثه متحقق نه گشت. قال الواقدی: «لما قبض رسول الله ﷺ استخلف ابوبکر ؓ فقتل في خلافته مسيلمة الكذاب ابن قيس الذي ادّعي النبوة وقاتل بني حنيفة وقُتل ايضاً سجاح والأسود العنسي وهرب طليحة الى الشام وفتح اليمامة وأطاعت العرب لأبي بكر الصديق ؓ فعول عند ذلك أن يبعث جيوشه إلى الشام وصرف وجهه إلى قتال الروم فجمع الصحابة ؓ في المسجد وقام فيهم فحمد الله وأثنى عليه وذكر النبي ﷺ ثم قال: أيها الناس إعلموا ان الله تعالى قد فضلكم بالإسلام وجعلكم من أمة محمد عليه الصلوة والسلام وزادكم إيماناً وبقينا ونصركم نصراً مبيناً فقال فيكم اليوم اكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي

۱- چنانکه در قرآن کریم آمده است: ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ﴾ [التوبة: ۲۵] در این آیت به طور واضح خداوند متعال بیان می کند که فریق مقابل کم و ذلیل بوده اند.

ورضيت لكم الإسلام ديناً واعلموا أن الرسول ﷺ كان بوجهه وهمته إلى الشام فقبضه الله تعالى واختار له ما لديه ﷺ إلا واني عازم ان اوجه المسلمين باهاليهم وأموالهم إلى الشام فإن رسول الله ﷺ أمرني بذلك قبل موته فقال زُويت لي الأرض مشارقها ومغاربها وسيبلغ ملك امتي ما زوي لي منها فما قولكم في ذلك رحمكم الله؟ قالوا: يا خليفة رسول الله ﷺ مُرنا بأمرك ووجهنا حيث شئت فان الله ﷻ فرض طاعتك علينا فقال تعالى: واطيعوا الله واطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم. قال: ففرح ابوبكر ﷺ بقولهم وسرَّ سرورا عظيماً ونزل عن المنبر فكتب الكتاب الى ملوك اليمن وامراء العرب والى أهل مكة وكانت الكتب كلها يومئذ نسخة واحدة بسم الله الرحمن الرحيم من عبدالله عتيق ابن ابي قحافه الى سائر المسلمين سلامٌ عليكم فإني احمد الله الذي لا إله إلا هو ونصلي على نبيه محمد ﷺ واني قد عزمت على ان اوجهكم الى الشام لتأخذوها من ايدي الكفار فمن عول منكم على الجهاد فليبادر على طاعة الله وطاعة رسوله ثم كتب: انفروا خفافا وثقالاً الآية ثم بعث الكتاب إليهم واقام منتظر جوابهم وقدمهم فكان أول من بعث إلى اليمن انس بن مالك خادم رسول الله ﷺ انتهى كلامه<sup>١</sup>.

و برهان بر بودن حضرت صديق ﷺ كالجارحه در اين دعوت و ظهور سرّ حديث قدسى كه در مخاطبه‌ى آنحضرت ﷺ واقع است ابّعث جيشاً نبعت خمسة مثله<sup>٢</sup> در اين واقعه ظاهر و باهر بود و اين نامه در دل مردم كارى كرد كه از ميزان عقل معاشى بيرون است تا آنكه در غزوه يرموك چهل هزار كس مجتمع شد و كوشش عجيب از دست ايشان بر روى كار آمد و فتحى كه هيچگاه از زمان حضرت آدم تا اين دم واقع نشده بود ظهور نمود. كشودِ كار اضعافا مضاعف از كوشش و اهتمام ظاهر گرديد و اين فعل

١- فتوح الشام: ج ١/ ص ٥، تأليف: محمد بن عمر بن واقد سهمي، أبو عبد الله واقدى (متوفى: ٢٠٧ هـ)، ناشر: دار

الكتب العلمية، چاپ نخست، سال: ١٤١٧ هـ/ ١٩٩٧ م

٢- صحيح مسلم: ج ٤/ ص ٢١٩٧، كتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها، باب الصفات التي يعرف بها في الدنيا أهل الجنة وأهل النار، حديث شماره: ٢٨٦٥.

حضرت صدیق دستور العمل فاروق اعظم رضی الله عنه، بهمین اسلوب در واقعه قادسیه دعوت اعراب فرمود.

فی کتاب روضة الأحباب عند ذکر غزوة القادسیة چون خبر رسید که عجم یزد گرد را بباد شاهی برداشتند و امور خود مهیا ساختند امیرالمؤمنین رضی الله عنه به هر یک از عمال خود نامه نوشت بدین مضمون که: باید در آن ناحیه هر کرا داند که اسب و سلاح دارد و از اهل نجدت و شجاعت و مقاتله بود ساختگی نموده بتعجیل تمام بجانب مدینه روان سازد.<sup>۱</sup>

و همچنین دعوت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه برای کمک عبدالله بن ابی سرح<sup>۲</sup> چون در افریقیه با ملک آنجا مقاتله در پیش کرد مشهور است.

چون ثابت شد که این خلفا داعی بودند بدعوت موصوفه فی القرآن ثابت شد که خلفای راشدین بودند دعوت ایشان موجب تکلیف ناس شد و بقبول آن مستحق ثواب و بعدم قبول مستوجب عذاب گشتند وقال الله تعالى فی سورة الفتح:

﴿يُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ

۱- روضة الاحباب في النبي و الآل و الاصحاب (به زبان فارسی)، تألیف: میر خواند (محمّد بن خاوندشاه)، ناشر: کتابخانه‌ی ملی ایران.

۲ - عبدالله بن سعد ابن ابی سرح بن حارث قریشی عامری، امیر، فرماندهی لشکرها. او برادر رضاعی امیرالمؤمنین عثمان بود، و از پیامبر صلی الله علیه و آله احادیثی روایت نموده. نخست از جانب عمر فاروق والی صعید مصر بوده و در زمان خلافت ذی النورین والی همه‌ی مصر شد. و بعد از آن از جنگ‌های فتنه گوشه‌گیری کرد. او با علی و یا معاویه بیعت نکرد. ابن عباس گفته: ابن ابی سرح کاتب پیامبر بود و شیطان او را لغزاند، پس به کافران پیوست، و پیامبر صلی الله علیه و آله دستور دادند به قتل برسد، و در روز فتح مکه عثمان ذی النورین وی را پناه داد و به خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله آورد، و ایشان نیز اسلام او را پذیرفتند. او فاتح افریقا است و جرجیس حاکم مشهور آن را به قتل رساند، و در جنگ ذات الصواری رومیان را کشتار عام کرد. وی یکی از اسب‌سواران مشهور عرب و از هشیاران زمانه‌ی خویش بوده و در رمله بعد از ادای نماز صبح وفات یافت. الاعلام، زرکلی: ج ۴/ ص ۸۸.

وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَفَزَزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ ۗ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾ [الفتح: ٢٩].

یعنی: «محمد ﷺ پیغامبر خداست و آنانکه همراه اویند سخت‌اند بر کافران مهربان‌اند در میان خودها می‌بینی ای بیننده ایشان را رکوع کننده و سجده نماینده می‌طلبند بخشایش از خدا و خوشنودی را، علامت صلاح ایشان در روهای ایشان است از اثر سجده، آنچه مذکور می‌شود داستان ایشان است در تورات و داستان ایشان است در انجیل ایشان مانند زراعتی هستند که بر آورده است گیاه سبز خود را پس قوت داد آن را پس سطر شد پس با یستاد بر ساقهای خود، به شگفت می‌آرد زراعت کنندگان را عاقبت حال غلبه اسلام آنست که بخشم آرد خدای تعالی بسبب ایشان کافران را وعده داده است خدای تعالی آنان را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کردند از این امت آمرزش بزرگ».

سوق کلام برای تشریف آن مخلصان است که در سفر حدیبیه همراه آنحضرت ﷺ بودند و بشارت بغلبه ایشان بر جمیع امم. قوله تعالی محمد رسول الله چون سخن در ستایش این قوم افتاد لازم شد اولاً ذکر امام ایشان و در ستودن پیغامبر ﷺ بهمین کلمه اکتفا کرده شد که محمد رسول الله یعنی کدام فضیلت است که در ضمن رسول الله نیامده؟ «وکل الصيد فی جوف الفرا»<sup>۱</sup>.

۱- در تاریخ یافعی آمده است که ابتدای این ضرب المثل طوری بوده که چند نفر به قصد شکار به صحرا رفته بودند و در آنجا یکی از آن‌ها خرگوشی شکار کرد و دیگری بچه آهوئی و دیگری کبکی، اما یک نفر از آنان گوره خر خیلی چاقی شکار کرد و به خانه‌هایشان برگشتند. در خانه زنهای شکارچی‌ها از شکار شوهران شان تعریف و تمجید کردند. یکی گفت که شوهر من خرگوش خوبی شکار کرد و دیگری....، آن زنی که شوهرش گوره خر شکار کرده بود گفت: «کلّ الصيد فی جوف الفرا». یعنی: «شکار شوهرهای تان در مقابل شکار شوهر من ارزش و اهمیتی ندارد».

و در این جا نیز چون جناب محمد رسول الله به صفت رسالت موصوف می‌باشند بقیه‌ی صفات نیک و پسندیده (مثل علم، شجاعت، سخاوت و...) در آن داخل است. (ش)



قوله: ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ مراد از این جماعت آنانند که در سفر حدیبیه همراه آنجناب بودند ﷺ، زیرا که سوق کلام برای تشریف این جماعه است و حقیقت معیت، معیت در جای است یا در سفری، و معیت دینیه مثلاً مجاز است لایلتفت إلیه مادام للحقیقة مساع.

و در حدیث مستفیض فضیلت اهل حدیبیه آمده.

قوله ﴿أَشِدَّاءُ﴾ (از این جا فضائل این گروه شروع می شود) و فضائل مجموع‌اند در دو نوع:

۱- حسن معامله که در میان ابناء جنس خود باشد.

۲- حسن معامله که در تهذیب نفس خود بود.

خدای تعالی هر دو قسم را برای ایشان جمع می‌فرماید، در میان ابنای جنس خود به این وضع معامله می‌کنند که قوت غضبیه را مقتدی بغضب الهی ساخته‌اند و رحمت و رأفت را موافق رحمت الهیه گردانیده‌اند هر که مردود اوست شدت غضب ایشان بروست و هر که مقبول اوست رأفت و رحمت ایشان برای اوست و هذا کمال التخلُّق بأخلاق الله تعالی، و برای تهذیب فیما بینهم و بین الله به اکثار صلوات مشغول‌اند که الصلوة معراج المؤمن.

﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا﴾ بیان کمال اخلاص ایشان است باطن ایشان موافق با ظاهر است.

﴿سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ﴾ یعنی خشوع و نیایش ایشان در بارگاه الهی نه خطرهِه ایست که از یک طرف دیگری می‌رود بلکه ملکه<sup>۱</sup> ایست راسخه که عمری در تحصیل این صفت

---

این روایت در کتاب‌های زیادی آمده است، نگا: مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح: ج ۴/ ص ۱۴۵۳، تألیف: علی بن سلطان محمد هروی قاری (متوفی: ۱۰۱۴ هـ)، ناشر: دار الفکر، بیروت - لبنان، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۲ هـ/ ۲۰۰۲ م.

۱- ملکه به آن کیفیت نفسانی گفته می‌شود که در نفس انسانی راسخ گشته باشد و به سبب آن اعمال به آسانی و حالت طبیعی از آن نفس صادر شود. (ش)

صرف کرده‌اند و دل‌های ایشان از صلوات ایشان حظ وافر گرفته و رنگ مناجات محیط بواطن ایشان شده تا آنکه بر چهره ایشان طفاحه از دل ایشان جوشید و پرتوی از انوار باطن ایشان بر ظاهر افتاده که کَلَّ إِنْاءَ يترشح بما فيه.

قوله تعالى: ﴿ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ﴾ و ﴿ذَلِكَ﴾ اینجا اشاره است بکلمه کزرع کقوله تعالى: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ﴾<sup>۱</sup> [الحجر: ۶۶].

قوله تعالى ﴿كَزَرْعٍ أُخْرِجَ شَطْئُهُ﴾ اینجا چهار کلمه گفته شد اول دلالت می‌کند بر ابتدای امر و آخر دلالت می‌نماید بر کمال نمو او که بعد از آن نمو نیست و شک نیست که انتقال آنحضرت ﷺ از حالی بحالی تدریجاً بوقوع آمد بوجهی که چهار مرتبه ضبط آن عدد کثیر نمی‌نماید، لامحاله مراد اینجا انتقالات کلیه است که در چهار عدد محصور شود این است دلالت لفظ و چون ماصدق این کلام را تأمل کنیم انتقالات کلیه چهار عدد می‌یابیم:

اول آنکه آنحضرت ﷺ در مکه مبعوث شدند و اهل مکه همه مشرک بودند بتحریفات آبای خود مطمئن گشته بانکار و اضرار برخاستند اینجا اسلام نو پیدا شد بر اظهار آن قادر بودند.

دوم آنکه از دست مشرکین خلاص شده بمدینه هجرت کردند و به جهاد اعداء الله مشغول شدند بقتال قریش قصداً و بقتال غیر ایشان تبعاً تا آنکه فتح مکه نمودند و تمام حجاز در اطاعت آنحضرت ﷺ راست گشت اینجا صورت بادشاهی ناحیه از نواحی زمین پیدا شد و در انتهای این حال آنحضرت ﷺ از دار دنیا برفیق اعلی انتقال فرمودند.

۱- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «و این را به او (لوط) وحی کردیم که اینها بامداد ریشه‌کن خواهند شد».

حرکت سوم آن بود که شیخین با دو بادشاه ذو شوکت که بر تمام عالم غالب بودند کسرای و قیصر قصد جهاد نمودند تا آنکه هر دو دولت پائمال شوکت اسلام گشت و از آنها نامی و نشانی نماند.

حرکت چهارم خُرد کاریها که ملوک نواحی را که در اصل باج ده کسری و قیصر بودند و در حد ذات خود نیز قوتی و شوکتی بهم رسانیده بودند بر انداخته شود و رواج اسلام در بلاد مفتوحه پدید آید و در هر شهری مساجد بنا شوند و قضات منصوب گردند و روات حدیث و مفتیان فقه مسکن گیرند چون خبر را با مخبر عنه در انتقالات کلیه مطابقت یافتیم معلوم شد که مطمح اشارت قرآن همین انتقالات بوده است.

چون این مقدمه واضح شد باید دانست که خلفاء از جمله ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ بودند بالطبع پس ﴿أَشْدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...﴾ وصف ایشان باشد و این یکی از لوازم خلافت خاصه است و مطمح اشارت ﴿فَاسْتَعْلَظْ﴾ خلافت شیخین است و مرمی بصر در ﴿فَاسْتَوَى عَلَى سُوْقِهِ﴾ خُرد کاریهاست که در زمان حضرت عثمان رضی الله عنه به وقوع آمد و نیز آنچه بعد ذهاب فرقه مسلمین و وجود کلمه ایشان بقصد خلیفه وقت یا بغیر قصد او بمجرد تدبیر الهی صورت گرفته است اینجا معلوم شد فخامت شأن خلفاء و رسوخ قدم ایشان در تائید اسلام و آنکه بدست ایشان جهاد اعداء الله و اعلاى کلمة الله بوجهی واقع شد که مقبول جناب ربوبیت باشد و موجب ثنای جمیل گردد.

قوله تعالى: ﴿يُعْجِبُ الزُّرَّاعُ﴾ اشاره بکمال رضا است، زیرا که در قصبه مسلمین زارع حضرت الوهیت است.

قوله تعالى: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ﴾ ضمیر منهم راجع است بآنچه از ﴿عَازَرَهُ فَاسْتَعْلَظْ فَاسْتَوَى عَلَى سُوْقِهِ﴾ مفهوم گشت یعنی اسلام غالب خواهد آمد و جمعی کثیر در اسلام داخل خواهند شد وعده کرده است خدای تعالی مر جمعی را که از این جماعه ایمان آوردند و عمل صالح نمودند اجر عظیم که نعیم مقیم است قال

الله تعالى في سورة التوبة بعد ما أمر بمقاتلة اهل الكتاب: ﴿حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾<sup>۱</sup> [التوبة: ۲۹] وبعد ما ذكر من كفرهم واتخاذهم أرباباً من دون الله ما يقتضي غضب الله عليهم والأمر بقتلهم: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾<sup>۲</sup> هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿۳۳﴾<sup>۳</sup> [التوبة: ۳۲-۳۳].

ثم قال في سوره الصف بعد ما ذكر المفترين على الله ﷻ: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾<sup>۴</sup> هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿۹﴾<sup>۵</sup> [الصف: ۸-۹].

«می‌خواهند مشرکان و نصاری و غیر ایشان که فرو نشانند نور خدا را به دهان خویش و قبول نمی‌کند خدا تعالی مگر آن که تمام گرداند نور خدا را اگر چه ناخوش دارند آن را کافران اوست آن که فرستاد پیغامبر خود را بهدایت و دین درست تا غالب سازد آنها بر ادیان همه آن اگر چه ناخوش باشند از آن مشرکان».

سوق کلام برای آنست که نصاری خصوصاً و جمیع اهل ادیان منسوخه عموماً اعتقاد سوء در جناب ربوبیت بهم رسانیدند و در پی عداوت دین حق که حنیفی (ابراهیمی) است افتادند و این معنی مهیج غضب الهی گشت لهذا اراده ایزدی متعلق شد بکبت و بر هم زدن این فرق و صورت کبت و بر هم زدن ایشان در غیب الغیب چنین مقرر شد

۱- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «تا به دست خویش و با خفت و خواری جزیه بپردازند».

۲- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «می‌خواهند نور الهی را با سخنان دروغین خویش خاموش کنند؛ ولی الله جز این نمی‌خواهد که نورش را کامل نماید؛ هر چند برای کافران ناخوشایند باشد. او ذاتی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر سایر ادیان غالب و پیروز بگرداند؛ اگر چه برای مشرکان ناخوشایند باشد».

۳- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «می‌خواهند نور الهی را با سخنان دروغین خویش خاموش کنند؛ ولی الله، نورش را کامل نمی‌نماید؛ هر چند برای کافران ناخوشایند باشد. او، ذاتی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق و راستین فرستاد تا آن را بر سایر ادیان غالب و پیروز بگرداند؛ اگر چه برای مشرکان ناخوشایند باشد».

که ارسال رسول با هدایت و دین راست کرده شود بوجهی که مفضی گردد به اظهار دین حق بر جمیع ادیان.

قوله: ﴿يُرِيدُونَ لِيُظْفَرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ بدو وجه مفسر شود.

یکی آنکه نور الله را چراغی یا آتش قلبی گمان نموده‌اند که به پُف دهان فرد میرد حاش لله این نور خدا است فف دهان را آنجا چه گنجایش!

دیگر آن که شبهات باطله ایراد می‌نمایند و امر را بر کسیکه ضعیف العقل است مشتبه می‌سازند بخیال آنکه دین اسلام به این فعل نقصانی پذیرد حاش لله این مراد حق است سبحانه او را نتوان ناقص ساخت.

قوله تعالى: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ چون ظهور دین حق بر جمیع ادیان در زمان آنحضرت ﷺ صورت نه گرفت؛ زیرا که هنوز نصارا و مجوس با طمطراق خود قائم بودند عامه‌ی مفسرین در تفسیر این آیه فرو ماندند.

قال الضحاك: «ذلك عند نزول عيسى عليه السلام»<sup>۱</sup>.

«وقال الحسن بن الفضل ليظهره على الدين كله بالحجج الواضحة»<sup>۲</sup>.

امام شافعی سخنی از این همه استوارتر آورد قال: «أظهر الله رسوله على الأديان بأن لكل من سمع انه الحق وما خالفه من الأديان باطل وقد أظهره بأن جُماع الشرك دينان دين

۱- التسهيل لعلوم التنزيل: ج ۱/ص ۳۳۶، تأليف: أبو القاسم، محمد بن أحمد بن محمد بن عبد الله، ابن جزي كلبى غرناطى، (متوفى: ۷۴۱ هـ)، تحقيق: دكتور عبد الله خالدى، ناشر: شركة دار الأرقم بن أبى الأرقم - بيروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۶ هـ.

۲- معالم التنزيل في تفسير القرآن (تفسير بغوي): ج ۲/ص ۳۴۱.

أهل الكتاب ودين الأميين<sup>۱</sup> فقهر رسول الله ﷺ الأميين حتى دانوا بالإسلام واعطى بعض أهل الكتب الجزية صاغرين وجرى عليهم حكمة فهذا ظهوره على الدين كله<sup>۲</sup>.

فقیر می‌گوید -عفی عنه-: چون در معنی آیتی اشکالی بهم می‌رسد دو چیز ضرور است:

یکی آنکه کتاب الله را با معنای که تقریر می‌کنند در میزان صُراح عقل که مألوف به اوهام نباشد بسنجیم اگر هر دو با هم موافق شدند فيها وإلا آن معنی را ترک نمائیم. دیگر آنکه حدیث آنحضرت ﷺ را پیشوای خود سازیم؛ زیرا که وی ﷺ مبین قرآن است. چون غلبه آنحضرت ﷺ بر نصاری نجران و مجوس هجر و یهود خیبر و اخذ جزیه و خراج از ایشان در یک پله نهیم و کلمه ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ در پله دیگر گزاریم با هم موافق نه شوند غلبه بر طائفة قليلة از اهل دین غلبه بر ادیان نباشد، غلبه تمام آن است که بیضه آن دین مستباح گردد و حامیانش همه بر هم خورند تا آن که هیچ کس داعی آن دین نماند و عز و شرف آن دین مطلقاً زائل گردد.

اما حدیث النبی ﷺ فقد أخرج مسلم: «عَنْ عِيَاضِ بْنِ حِمَارٍ الْمُجَاشِعِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي خُطْبَتِهِ «أَلَا إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ أَعْلَمَكُم مَّا جَهِلْتُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي يَوْمِي هَذَا كُلُّ مَالٍ نَحْلُتُهُ عَبْدًا حَلَالٌ وَإِنِّي خَلَقْتُ عِبَادِي حُنَفَاءَ كُلَّهُمْ وَإِنَّهُمْ أَتَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ فَاجْتَالَتْهُمْ عَنْ دِينِهِمْ وَحَرَّمَتْ عَلَيْهِمْ مَا أَحَلَلْتُ لَهُمْ وَأَمَرْتُهُمْ أَنْ يُشْرِكُوا بِي مَا لَمْ أَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَإِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَمَقَّتَهُمْ عَرَبَهُمْ وَعَجَمَهُمْ إِلَّا بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَقَالَ إِنَّمَا بَعَثْتُكَ لَأَبْتَلِيكَ وَأَبْتَلِي بِكَ وَأَنْزَلْتُ عَلَيْكَ كِتَابًا لَا يَغْسِلُهُ الْمَاءُ تَقْرُوهُ نَائِمًا وَيَقْظَانِ وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُحَرِّقَ قُرَيْشًا فَقُلْتُ رَبِّ إِذَا يَثْلَغُوا رَأْسِي فَيَدْعُوهُ خُبْرَةٌ قَالَ اسْتَخْرِجْهُمْ كَمَا

۱- عرب در هنگام رسالت سرور کائنات به سه مذهب داخل بودند گروهی مسیحی، برخی یهودی و عده‌ای نیز مشرک بودند. مشرکین را به این وجه «امی» می‌گفتند که خواندن و نوشتن در بین آنها رواج نبود. (ش)

۲- معالم التنزيل في تفسير القرآن (تفسير بغوي): ج ۲/ ص ۳۴۱.

اَسْتَخْرِجُوكَ وَاعْزُهُمْ نُعْزِكَ وَأَنْفِقْ فَسَنُنْفِقَ عَلَيْكَ وَابْعَثْ جَيْشًا نَبْعَثَ خَمْسَةً مِثْلَهُ»<sup>۱</sup>.  
وَأَخْرَجَ مُسْلِمٌ «عَنْ ثَوْبَانَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِي الْأَرْضَ فَرَأَيْتُ  
مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مُلْكُهَا مَا زَوَى لِي مِنْهَا وَأُعْطِيتُ الْكَزْزِينَ الْأَحْمَرَ  
وَالْأَبْيَضَ»<sup>۲</sup>.

وَأَخْرَجَ مُسْلِمٌ «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هَلَكَ كِسْرَى ثُمَّ لَا يَكُونُ كِسْرَى  
بَعْدَهُ وَفَيْصَرُ لِيَهْلِكَ ثُمَّ لَا يَكُونُ فَيْصَرُ بَعْدَهُ وَلْتُقَسَمَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۳</sup>.  
وَأَخْرَجَ مُسْلِمٌ «عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ «لَتَفْتَحَنَّ عِصَابَةُ  
مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَوْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ كَنْزَ آلِ كِسْرَى الَّذِي فِي الْأَبْيَضِ»<sup>۴</sup>.

وَأَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ «عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي لَا  
أَخَافُ عَلَيْكُمْ الْفَاقَةَ فَإِنَّ اللَّهَ نَاصِرُكُمْ وَمُعْطِيكُمْ حَتَّى تَسِيرَ الظَّعِينَةُ فِيمَا بَيْنَ يَثْرِبَ  
وَالْحِيرَةِ أَكْثَرَ مَا تَخَافُ عَلَى مَطِيَّتِهَا قَالَ فَجَعَلْتُ أَقُولُ فِي نَفْسِي فَأَيْنَ لُصُوصٌ طَيِّبٌ»<sup>۵</sup>.

۱- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۱۹۷، کتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها، باب الصفات التي يعرف بها في الدنيا أهل الجنة وأهل النار، حديث شماره: ۲۸۶۵.

۲- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۲۱۵، کتاب الفتن وأشراط الساعة، باب هلاك هذه الأمة بعضهم ببعض، حديث شماره: ۲۸۸۹.

۳- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۶۳، کتاب الجهاد والسير، باب الحرب خدعة، حديث شماره: ۳۰۲۷، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۲۳۷، کتاب الفتن وأشراط الساعة، باب لا تقوم الساعة حتى يمر الرجل بقبر الرجل، فيتمنى أن يكون مكان الميت من البلاء، حديث شماره: ۲۹۱۸.

۴- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۲۳۷، کتاب الفتن وأشراط الساعة، باب لا تقوم الساعة حتى يمر الرجل بقبر الرجل، فيتمنى أن يكون مكان الميت من البلاء، حديث شماره: ۲۹۱۹.

۵- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۲۰۲، أبواب تفسير القرآن عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، باب ومن سورة فاتحة الكتاب، حديث شماره: ۲۹۵۳.

وأخرج احمد «عن المقداد انه سمع رسول الله ﷺ يقول: لَا يَبْقَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ كَلِمَةَ الْإِسْلَامِ بِعِزِّ عَزِيزٍ أَوْ ذُلِّ ذَلِيلٍ إِمَّا يُعْزُهُمُ اللَّهُ فَيَجْعَلُهُمْ مِنْ أَهْلِهَا أَوْ يُذِلُّهُمْ فَيَدِينُونَ لَهَا قلت فيكون الدين كله لله»<sup>۱</sup>.

آنچه مقتضای این احادیث صحیحہ است آنست که تمام ظهور دین بعد آنحضرت ﷺ خواهد بود.

اگر عائد (ضمیر منصوب متصل) در ﴿لِيُظْهِرَهُ﴾ به هدی و دین حق راجع گردانیم معنی چنین باشد که ارسال رسول به هدی و دین حق مفضی خواهد بود بظهور آن هدی و دین حق بر جمیع ادیان اینجا لازم نیست که بحضور آنحضرت باشد ارسال مفضی به ظهور بوده است گو بعض ظهور بر دست نواب آنجناب بوقوع آید ﷺ و اگر عائد راجع به رسول باشد نیز دور نیست ظهور دین که بر دست نواب آنحضرت واقع شود ظهور آنحضرت است ﷺ بلاشبہ.

اگر می‌توانی شنیدن نکته باریک بشنو خدای تعالی چون پیغامبری را برای اصلاح عالم و تقریب ایشان به خیر و تبعید ایشان از شر مبعوث گرداند و در غیب الغیب آن اصلاح را صورتی معین فرماید تا در همان صورت ظاهر شود لا جرم آن صورت در بعثت پیغامبر ملفوف خواهد بود باز چون حکمت الهی اقتضا فرماید انتقال پیغامبر از عالم ادنی به رفیق اعلی پیش از تکمیل آن صورت، لامحاله آن پیغامبر بجهت اتمام آن مقاصد که مضمون و ملفوف در بعثت اوست شخصی از امت خود را جارحه خود سازد و او را تربیت کند تا دل او شایسته حلول داعیه الهی گردد باز وصیت نماید او را به آن و تحضیض (ترغیب) فرماید بر آن و دعا کند برای اتمام آن چنانکه شخصی استطاعت بدنی نداشته باشد که قصد حج نماید و استطاعت مالی دارد واجب شود بر وی خروج از

۱- مسند امام احمد: ج ۲۸/ص ۱۵۵، حدیث شماره: ۱۶۹۵۷، ونگا: حدیث شماره: ۲۳۸۱۴.



عهده حج به احجاج غیر<sup>۱</sup> و در نامه اعمال او این حج ثبت گردد و بسبب این سببیت مطیع شود و سهم اوفی از ثواب حج تحصیل نماید. این قسم استخلاف در هر ملت واقع شده حضرت موسی علیه السلام حضرت یوشع علیه السلام را خلیفه خود ساختند و حضرت عیسی علیه السلام حواریین را خلیفه گردانیدند.

در انجیل مذکور است که حضرت عیسی علیه السلام نانی بدست خود گرفتند و گفتند این گوشت و پوست عیسی است باز آن را در میان حواریین قسمت فرمودند چون ایشان آن نان را خوردند حضرت عیسی مناجات فرمود چنانکه ایشان آن نان را بخوردند و در ابدان ایشان فرو رفت همچنان عیسی در بدن ایشان درآید خداوند نظر رحمتی که بمن داری در کار ایشان کن تا بندگان ترا بسوی تو خوانند.

موافق همین قاعده چون عالم به اعتقاد سوء ممثلی شد در جناب ربوبیت، و به عقیده ارجا یعنی تأخیر اعمال از مرتبه اعتبار و عدم خوف از عواقب آن که مخالف مذاهب جمیع انبیاء است علیهم السلام غضب الهی بجوشید و داعیه انتقام در ملکوت پیدا شد بعد از آن اهلک و اتلاف ایشان را به اجل باز بست کما قال: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ [اعراف: ۳۴].<sup>۲</sup>

چون آن وقت در رسد افضل افراد بشر را مبعوث گردانید که ذات مقدس آنحضرت باشد صلی الله علیه و آله و وحی خود بر وی صلی الله علیه و آله نازل فرمود و آنجناب به اقصی الهمة بجانب آن هدی و دین حق دعوت نمود مستعد آن سعادت اندوز گشتند و اشقیا ملعون ابدی شدند و در عین این بعثت معنی انتقام از آن جماعات که سوء اعتقاد در جناب الوهیت داشتند ملفوف شد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و اصحاب او در این انتقام بمنزله جارحه بودند مانند جبرئیل

۱- که شخصی را از جانب خویش وکیل گرداند و مصارف آن شخص را بپردازد تا از عوض او حج اداء نماید.

۲- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «هر نسلی، اجل و زمان مشخصی دارد و چون اجلشان فرا رسد، نه لحظه‌ای تأخیر می‌کنند و نه لحظه‌ای پیش می‌افتند».

در صیحه<sup>۱</sup> ثمود، لهذا حروبی که به امر آنحضرت ﷺ واقع شد مظنه نزول برکات عظیمه بر حاضرین واقعه گشت یک ساعت حضور در آن مشاهد خیر کار ریاضت صد ساله می کند در تهذیب باطن لهذا در شریعت ما ثواب جهاد بالاترین ثواب سائر قربات است و فضل اهل بدر و احد و حدیبه محقق و مقرر.

پس صورت اصلاح عالم و گرفتن انتقام از اعداء الله نزدیک خدا به وضعی خاص معین شد غیر خسف ایشان بزمین یا نزول مطر حجاره یا اهلاک به صیحه وذلک لحکمه لایعلمها إلا هو و آن وضع خاص ظهور دین ایشان است بر ادیان همه آن در ضمن کتب حامیان ادیان و داعیان آنها بقتل و سب و نهب و اخذ خراج و جزیه و ازاله دولت و شوکت ایشان و پایمال و بی مقدار ساختن ایشان و این وضع خاص در اصل بعثت آنحضرت ﷺ ملفوف شد و بعثت آنجناب متضمن آنصورت گشت فذلک قوله تعالی: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾<sup>۲</sup> [الصف: ۹]. وقوله ﷺ (في الحديث القدسي): «إِنَّمَا بَعَثْتُكَ لَأُبْتَلِيَّكَ وَأُبْتَلِيَ بِكَ»<sup>۳</sup>.

در تواریخ عجم و روم بالبداهه معلوم می شود که ایشان یقین داشتند به آنکه عنقریب دولت ایشان بر هم خورد و دولت عرب متمکن گردد، نجومیان این را از نحوست دلائل سلطنت در افلاک و نظر عداوت اینها در میان خودها و قوت کوكب عرب الی غیر ذلک دانستند، و کاهنان بکهانیت خود و سائر ناس به رؤیا و هواتف و مانند آن شناختند اما این نکته بر آن جماعه مخفی ماند که داعیه انتقام از فوق سبع سموات نازل شده و ملأ اعلی

۱- قوم ثمود چون شتر حضرت صالح علیه السلام را پی نمودند خداوند متعال حضرت جبرئیل را فرستاد تا با یک صیحه (آواز بلند) ایشان را هلاک گرداند.

۲- ترجمه ی آیت مبارکه: «او، ذاتی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق و راستین فرستاد تا آن را بر سایر ادیان غالب و پیروز بگرداند؛ اگرچه برای مشرکان ناخوشایند باشد».

۳- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۱۹۷، کتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها، باب الصفات التي يعرف بها في الدنيا أهل الجنة وأهل النار، حديث شماره: ۲۸۶۵.

و ملأ سافل همه بآن رنگ رنگین گشته این اوضاع فلکیه اجل است برای انتقام این جماعات نه مؤثر حقیقی اگر داعیه نازله از غیب الغیب می شناختند حق را از باطل جدا می دیدند.

بالجمله در آن وقت جمیع ارض تحت حکم دو بادشاه ذی شوکت مجتمع بود کسری و قیصر، و دین این هر دو با دشا بر ادیان دیگر غالب و هر دو دین به اباحت میل دارند و عقیده ارجا بر هر دو غالب است کسری و قیصر حامیان این دو دین بودند و داعیان بسوی آن قولاً و فعلاً و تسبیحاً که الناس علی دین ملوکهم.

روم و روس و فرنگ و المان و افریقیه و شام و مصر و بعض بلاد مغرب و حبشه در دین نصرانیت بودند بموافقت قیصر. و خراسان و توران و ترکستان و زاولستان و باختر و غیر آن مجوس بودند بمتابعت کسری. و سائرادیان مثل دین یهودیت و دین مشرکین و دین هنود و دین صابئین پامال شوکت این هردو پادشاه شده بودند ضعیف گشته و متدینان اینها برهم خورده، لاجرم داعیه ظهور دین بر حق و قصد انتقام از کفره فجره بر هم زدن دولت کسری و قیصر را آشیانه خود گردانید تا چون این هر دو دولت بر هم خورد اعظم ادیان موجوده و اشهر آنها بر هم خورده باشد و چون سطوت اسلام بجای سطوت این دو ملت بنشیند سائر ادیان خود بخود پائمال شوکت اسلام شوند مانند پائمال بودن آنها به این دو ملت بعد استقرار ملت حقه در قُطر حجاز که نه در تصرف کسری بود و نه در تصرف قیصر هر دو از آن غافل بودند و غلبه بر طور غلبه ملوک در غیر این قطر متصور نبود.

چون خدای تعالی برای آنحضرت ﷺ نعم روحانیه که جز بلحوق رفیق اعلی میسر نیاید اختیار فرمود لازم شد که به جهت اکمال ظهور دین حق و اتمام کبت اعداء الله استخلاف فرماید تا آن همه در جریده اعمال آنحضرت ﷺ مثبت شود و التفاف انتقام در بعثت آن حضرت ﷺ کار خود کرده باشد مثل آنکه بنده خاص از بندگان بادشاه خود در مجالس انس و محافل قدس همنشین بادشاه شود و فتح بعض قلاع که بادشاه بآن قدغن

بلیغ نموده است به یکی از عمده‌های خود بازگذارد و به فتح کردن آن قلعه این بنده‌ی خاص به زیادت عز و به خلع و عطایا مخصوص گردد.

چون این همه گفته شد باید دانست که توجیه صحیح در این آنست که هر ظهوری که دین حق را حاصل شد همه در کلمه ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ﴾ مندرج است و اعظم انواع آن که بر هم زدن دولت کسری و قیصر است بالأولی داخل دروست و حامل لوای این مرتبه خلفاء بودند<sup>۱</sup>. مساعی این بزرگواران مقتضای ارسال آنحضرت<sup>ﷺ</sup> بود و مندرج در آن و ایشان بمنزله جاحه تدبیر غیب بودند در ظهور آن و همین است معنی خلافت خاصه.

باز معنی ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ آنست که هدی و دین حق که آنحضرت<sup>ﷺ</sup> به آن مرسل بودند ظاهر و غالب باشد و جلی و مشهور نه مخفی و مستور. و این آیه حکم است در میان اهل سنت و اهل بدعت خدای تعالی هدی و دین حق را بر آنحضرت<sup>ﷺ</sup> نازل فرمود و وی<sup>ﷺ</sup> آن را به صحابه<sup>رضی الله عنهم</sup> اجمعین تبلیغ نمود و صحابه آن معنی که مراد حضرت پیغمبر<sup>ﷺ</sup> بود فهمیدند و به قرن تابعین رسانیدند ثم و ثم، زیرا که اراده‌ی الهی نه محض تعلیم آنحضرت بود<sup>ﷺ</sup> و نه خروج آنجناب از عهده‌ی تبلیغ اگر چه سامعان نفهمند بلکه مراد ظهور دین حق است قرناً بعد قرن.

پس کسی که گوید که آنحضرت<sup>ﷺ</sup> دین حق را به صحابه رسانیدند لیکن ایشان معنی که مراد بود نه فهمیدند یا فهمیدند اما غرض نفسانی حامل شد ایشان را بر کتمان آن وی مبتدع است.

پس معتزله و شیعه که می‌گویند: «انکم سترون ربکم...»<sup>۱</sup>. معنای آن علم یقینی بود صحابه از جهت غموض فهم معنی آن نکردند. و شیعه که می‌گویند آنحضرت<sup>ﷺ</sup> بر

۱- صحیح بخاری: ج ۱/ ص ۱۱۵، کتاب مواقیات الصلاة، باب فضل صلاة العصر، حدیث شماره: ۵۵۴، و صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۴۳۹، کتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب فضل صلاتي الصبح والعصر، والمحافظة عليهما، حدیث شماره: ۶۳۳.

خلافت حضرت مرتضیٰ نصی فرموده بودند صحابه به غرض نفسانی خود کتم آن کردند و عصیان امر ورزیدند مبتدع‌اند اینجا مراد حق ظهور دین است مراد او را جلّ و علا بر هم نمی‌توان زد سبحانک هذا بهتان عظیم.

قال الله تعالى في سورة آل عمران: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾<sup>۱</sup> [آل عمران: ۱۱۰].

قوله ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ به دو وجه مفسر است هستید شما به این صفت یا بودید در علم الهی به این صفت. قوله ﴿أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ این بر آوردن نه چنان است که از عدم یا از مضیقی بر آورده باشند بلکه معنایش آنست که باطن مقدس آنحضرت را<sup>ﷺ</sup> به داعیه اصلاح ناس ممتلی ساختند و شعاع نور از دل وی<sup>ﷺ</sup> بیرون افتاد جمعی که مستعد بودند به آن نور متنور گشتند و همان داعیه از باطن ایشان سر برآورد، از میان افراد بشر این طائفه به این دولت سر فراز شدند و به این نعمت مخصوص گشتند پس این جماعه بر آوردگان حق‌اند از میان مردم و ﴿لِلنَّاسِ﴾ افاده می‌فرماید که این تدبیر الهی است برای اصلاح عباد تا عالمی بواسطه‌ی این گروه متنور و متأدب گردد.

وأخرج البغوي وغيره «عن أبي سعيد الخدري عن النبي ﷺ: ألا وإن هذه الأمة تُوفي سبعين أمة هي خيرها وأكرمها على الله ﷻ»<sup>۲</sup>.

۱- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‌اید؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به الله ایمان دارید. و اگر اهل کتاب ایمان می‌آوردند، برایشان بهتر بود. برخی از ایشان ایمان دارند و بیشترشان، فاسق و گمراهند».

۲- شرح السنة: ج ۱۴/ ص ۲۴۱، تألیف: محیی السنة، أبو محمد حسین بن مسعود بغوي (متوفی: ۵۱۶ هـ)، تحقیق: شعیب الأرئوط ومحمد زهیر شاویش، ناشر: المكتب الإسلامي - دمشق، بیروت، چاپ دوم، سال: ۱۴۰۳ هـ/ ۱۹۸۳ م

وأخرج البغوي «عن بهز بن حكيم عن أبيه عن جده أنه سمع النبي ﷺ يقول في قوله تبارك وتعالى: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ قال: انكم تتمون سبعين أمة أنتم خيرها وأكرمها على الله»<sup>١</sup>.

وأخرج أبو عمر في الاستيعاب «عن عبدالله بن مسعود قال: إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ فَوَجَدَ قَلْبَ مُحَمَّدٍ ﷺ خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ فَاصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ فَابْتَعَثَهُ بِرِسَالَتِهِ ثُمَّ نَظَرَ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ بَعْدَ قَلْبِ مُحَمَّدٍ فَوَجَدَ قُلُوبَ أَصْحَابِهِ خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ فَجَعَلَهُمْ وَرَاءَ نَبِيِّهِ يُقَاتِلُونَ عَلَى دِينِهِ»<sup>٢</sup>.

وأخرج أبو عمر «عن أبي هريرة في قوله تعالى: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ قال: خير الناس للناس يحيئون بهم في السلاسل يدخلونهم في الإسلام»<sup>٣</sup>.

قوله: ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ﴾ استئناف است برای بیان وجه خیریت قال مجاهد: «كانوا خير الناس على الشرط الذي ذكره الله تعالى ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ...﴾»<sup>٤</sup>.

باز اینجا دو وصف ذکر کرده شد یکی فیما بینهم و بین الناس و آن امر به معروف و نهی عن المنکر است و یکی فیما بینهم و بین الله و آن ایمان است که متضمن هفتاد و چند شعبه است.

قوله: ﴿وَلَوْ عَاَمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ﴾ افاده می فرماید سبب برآوردن این امت و آن، آن است که اهل کتاب وقتی از اوقات امه اخراجت للناس بودند صفت ایشان متغیر شد لهذا

۱- همان: ج ۱۴/ص ۲۴۲.

۲- الاستيعاب فی معرفة الأصحاب، ابن عبد البر قرطبی: ج ۱/ص ۱۳.

۳- همان: ج ۱/ص ۱۱.

۴- همان: ج ۱/ص ۱۱.

حکمت الهی اقتضا نمود اخراج امتی دیگر از عرب. «قال البغوي روي عن عمر رضی اللہ عنہ قال: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ تكون لأولنا ولا تكون لآخرنا»<sup>۱</sup>.

«وقال ابو عمر جاء عن عمر بن الخطاب: من سرّه أن يكون من تلك الأمة فليؤد شرط الله تعالى فينا»<sup>۲</sup>.

و هر دو قول با هم نزاع ندارند، زیرا که مفهوم آیت عام است برای هر که روح داعیه اصلاح عالم در قلب او نفخ کنند اول امت باشد یا آخر آن لیکن مصداق آن در خارج اول امت است فقط زیرا که من بعد رسم جهاد و امر به معروف و نهی از منکر مندرس شد چون این همه مبین گردید باید دانست که حضرات خلفاء از آن امت بوده‌اند که ﴿أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ صفت ایشان است از جهت آنچه از حالات ایشان به تواتر ثابت گشته زیاده از این چه خواهد بود که جماعات عظیمه از مسلمین به قوت همت این بزرگان مؤتلف شدند و اقالیم وسیعه را فتح نمودند و طوائف ناس به سعی ایشان در ربقه اسلام در آمدند پس ایشان خیر امت باشند وهو المراد.

(آیهی نهم) قال الله تعالى في سورة الحديد: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلٍ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتْلُوا وَكَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ [الحديد: ۱۰]<sup>۳</sup>.

این آیت افاده می‌فرماید که همه صحابه در یک مرتبه نیستند جمعی از جمعی افضل و اکمل‌اند بحسب تقدم و تأخر انفاق و قتال.

۱- معالم التنزيل في تفسير القرآن (تفسير البغوي): ج ۲/ ص ۸۹.

۲- الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ابن عبد البر قرطبي: ج ۱/ ص ۱۱.

۳- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «آن دسته از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق کردند و (در راه الله) جنگیدند، همسان دیگران نیستند؛ (بلکه اجر و پاداش) کسانی که پس از فتح، انفاق نمودند و جنگیدند، بزرگ‌تر است. و الله به هر یک (از این دو گروه) بهشت را وعده داده است. و الله به کردارتان آگاه است».

أخرج الحفاظ من حديث «أبي سعيد الخدري عن النبي ﷺ قال: لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»<sup>۲</sup>.

من قبل الفتح مفسر به دو وجه است:

یکی فتح مکه وهو قول الاكثر.

و دیگری صلح حدیبیه وهو أقعد باحاديث فضائل الحديبيه.

و این اختلاف مبني است بر تفسير كلمه: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾ [الفتح: ۱].  
که بر این دو وجه تفسير کرده‌اند. و این آیت به طريق منطوق<sup>۳</sup> افاده می‌فرماید تفضیل  
جماعه که قبل فتح انفاق و قتال از ایشان بظهور آمد بر جماعه‌ای که بعد از فتح انفاق و

۱- واحد وزن.

۲- صحيح بخارى: ج ۵/ ص ۸، كتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذا خليلا»،  
حديث شماره: ۳۶۷۳، و صحيح مسلم: ج ۴/ ص ۱۹۶۷، كتاب فضائل الصحابة رضي الله تعالى عنهم، باب  
تحريم سب الصحابة رضي الله عنهم، حديث شماره: ۲۵۴۰.

۳- «منطوق» به آن مضمونی گفته می‌شود که به طور واضح در کلام مذکور باشد، و اگر آن مضمون از کلام مستنبط  
شود آن را «مفهوم» می‌گویند. مفهوم بر دو قسم است:

۱- مفهوم موافق: مفهومی است که از خود عبارت بیرون می‌شود.

۲- مفهوم مخالف: مفهومی است که از جانب مخالف عبارت دانسته می‌شود. به طور مثال آیهی کریمه: ﴿وَمَنْ لَّمْ  
يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ﴾  
[النساء: ۲۵].

ترجمه: «هر آن شخص از شما که توان نکاح با زن مسلمان آزاد را نداشته باشد پس با کنیزهای که مسلمان باشند  
نکاح نماید».

از منطوق این آیه دانسته می‌شود که نکاح با کنیز جایز می‌باشد، مفهوم موافق آیت برای ما این پیام را میرساند که هرگاه  
نکاح با زن آزاد و مسلمان در قدرت شخص نباشد نکاح کردن کنیز برایش بهتر است و مفهوم مخالف آیهی  
کریمه می‌گوید آن گاه که نکاح با زن آزاد و مسلمان در توان شخص باشد نکاح با کنیز برایش جائز نمی‌باشد.  
قابل یادآوری است که مفهوم مخالف در مذهب حنفی قابل اعتبار نیست، اما شوافع با چند شرط آن را اعتبار  
می‌دهند. (ش)



قتال نموده‌اند و به طریق مفهوم موافق می‌فهماند که هر که انفاق و قتال او مقدم‌تر افضل‌تر. و قتالی که در مکه بود به دست و عصا بود و قتالی که بعد هجرت واقع شد به شمشیر و رماح و در لغت هر دو را قتال می‌توان گفت.

به ملاحظه همین مفهوم موافق گفته‌اند که نزلت فی ابی بکر الصدیق.

قال البغوي: «وروی محمد بن فضیل عن الکلبی أن هذه الآية نزلت في أبي بكر الصديق ﷺ فانه أول من أسلم وأول من أنفق في سبيل الله ﷻ قال عبدالله بن مسعود ﷺ أول من اظهر اسلامه بسيفه أبوبكر ﷺ والنبي ﷺ»<sup>۱</sup>.

«وروي عن ابن عمر قال: كنت عند النبي ﷺ وعنده ابوبكر الصديق ﷺ وعليه عباءة قد خلها في صدره بخلال فنزل جبرئيل عليه السلام فقال مالي أري أبا بكر عليه عباءة قد خلها في صدره بخلال فقال انفق ماله على قبل الفتح قال فان الله يقول اقرأ عليه السلام وقل له أراض انت عني في فرك هذا أم ساخط؟ فقال رسول الله ﷺ: يا أبا بكر ان الله ﷻ يقرأ عليك السلام ويقول لك أراض أنت في فرك هذا أم ساخط فقال ابوبكر ﷺ: ءأسخظ على ري أنا عن ري راض»<sup>۲</sup>.

«أخرج الحاكم وأبو عمر عن هشام بن عروة عن أبيه قال أسلم ابوبكر وله أربعون ألفا انفقها كلها على رسول الله ﷺ في سبيل الله»<sup>۳</sup>.

فی ریاض النضرة: «عن عائشة رضی اللہ عنہا قالت: لما اجتمع أصحاب رسول الله ﷺ وكانوا تسعة وثلاثين رجلا الحّ ابوبكر على رسول الله ﷺ في الظهور فقال يا أبا بكر: إنا قليل فلم

۱- معالم التنزيل في تفسير القرآن (تفسير البغوي): ج ۸/ ص ۳۳.

۲- معالم التنزيل في تفسير القرآن (تفسير البغوي): ج ۸/ ص ۳۴، و شرح مذاهب أهل السنة ومعرفة شرائع الدين والتمسك بالسنة: ج ۱/ ص ۱۷۳، تأليف: أبو حفص عمر بن أحمد بن عثمان بغدادی معروف ب ابن شاهين (متوفى: ۳۸۵ هـ)، تحقيق: عادل بن محمد، ناشر: مؤسسة قرطبة للنشر والتوزيع، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۵هـ/ ۱۹۹۵م.

۳- الاستيعاب، ابن عبد البر: ج ۳/ ص ۹۶۶.

يزل يلح على رسول الله ﷺ حتى ظهر رسول الله ﷺ وتفرق المسلمون في نواحي المسجد وقام ابوبكر في الناس خطيباً ورسول الله ﷺ جالس وكان أول خطيب دعا إلى الله ﷻ وإلى رسوله ﷺ وثار المشركون على ابي بكر وعلى المسلمين فضربوهم في نواحي المسجد ضرباً شديداً ووطئ ابوبكر وضرب ضرباً شديداً ودنا منه الفاسق عتبة بن ربيعة فجعل يضربه بنعلين مخصوصتين ويخرقهما بوجهه واثار ذلك حتى مايعرف انفه من وجهه وجاءت بنوتيم تتعادي فاجلوا المشركين عن ابي بكر وحملوا أبا بكر في ثوب حتى أدخلوه في بيته ولا يشكون في موته ورجع بنو تيم فدخلوا المسجد وقالوا والله لئن مات ابوبكر لنقتلن عتبة ورجعوا الى ابي بكر فجعل ابو قحافه وبنو تيم يكلمون ابابكر حتى أجابهم فتكلم اخر النهار ما فعل رسول الله ﷺ؟ فقالوه بالسنتهم وعذلوهم ثم قاموا وقالوا لأم الخير بنت صخر: انظري ان تطعميه شيئاً او تسقيه اياه فلما خلت به والحت جعل يقول ما فعل رسول الله ﷺ قالت: والله مالي علم بصاحبك فقال اذهبي الي ام جميل بنت الخطاب فاسألها عنه فخرجت حتي جاءت ام جميل فقالت: ان أبا بكر يسألك عن محمد بن عبدالله قالت: ما اعرف ابابكر ولا محمد بن عبدالله وان تحبي ان امضي معك الى ابنك فعلت. قالت: نعم فمضت معها حتى وجدت ابابكر صريعاً دَنَفاً فدنت منه ام جميل واعلنت بالصياح وقالت ان قوماً نالوا منك هذا لأهل فسق وإني لأرجوا ان ينتقم الله لك. قال: ما فعل رسول الله ﷺ؟ قالت: هذه أملك تسمع. قال: فلا عين عليك منها قالت: سالم صحيح. قال: فأين هو؟ قالت: في دار الأرقم. قال: فان الله على آليّة أن لا اذوق طعاماً او شراباً أو اتي رسول الله ﷺ فامهلنا حتي اذا هدأت الرجل وسكن الناس خرجتا به يتكياه عليهما حتي ادخلتا علي النبي ﷺ قالت: فانكَبَ عليه فقَبَله وانكَبَ عليه المسلمون ورق له رسول الله ﷺ رقة شديدة فقال أبوبكر ؓ: بأبي أنت وأمي ليس بي ما نال الفاسق من وجهي هذه امي برة بوالديها وانت مبارك فادعها الى الله تعالى وادع الله ﷻ لها عسى ان

یستنقذها بك من النار فدعا لها رسول الله ﷺ فاسلمت فأقاموا مع رسول الله ﷺ شهرا وهم تسعة وثلثون رجلا وكان اسلام حمزة يوم ضرب ابوبكر<sup>۱</sup>.

واخرج البخاري: «عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرِو عَنْ أَشَدِّ مَا صَنَعَ الْمُشْرِكُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ رَأَيْتُ عُقْبَةَ بْنَ أَبِي مُعَيْطٍ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ يُصَلِّي، فَوَضَعَ رِدَاءَهُ فِي عُنُقِهِ فَخَنَقَهُ بِهِ خَنْقًا شَدِيدًا، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى دَفَعَهُ عَنْهُ فَقَالَ أَتَقْتُلُونِ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ. وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ»<sup>۲</sup>.

واخرج الحاكم: «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: لَقَدْ صَرَبُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّةً حَتَّى غُثِيَ عَلَيْهِ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ فَجَعَلَ يُنَادِي: وَيَلَكُمْ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ؟ فَقَالُوا: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ الْمَجْنُونُ»<sup>۳</sup>.

«وقال ابن اسحق: حدثني نافع عن ابن عمر قال لما اسلم عمر قال: أي قريش أنقل للحديث؟ قيل له: جميل بن معمر الجمحي قال فغدا عليه قال عبدالله بن عمر وغدوت أتبع اثره وانظر ما يفعل وانا غلام اعقل كل ما رأيْتُ حتي جاءه فقال: اعلمت يا جميل اني اسلمت ودخلت في دين محمد ﷺ؟ قال: فوالله ما راجعه حتي قام يجر رداءه واتبعه عمر واتبعْتُ ابي حتي اذا اقام علي باب المسجد صرخ بأعلى صوته يا معشر قريش! -وهم في انديتهم حول الكعبه- ألا ان ابن الخطاب قد صبا.

قال: يقول عمر من خلفه كذب ولكن قد اسلمت وشهدت أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله وثاروا إليه فما برح يقاتلهم ويقاتلونه حتد قامت الشمس على رؤوسهم. قال: وبلح فقعد وقاموا على رأسه وهو يقول: افعلوا ما بدا لكم فأحلف بالله لو

۱- الرياض النضرة في مناقب العشرة، محب الدين الطبري: ج ۱/ ص ۷۵.

۲- صحيح بخاری: ج ۵/ ص ۱۰، كتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حديث شماره: ۳۶۷۸.

۳- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۳/ ص ۷۰، حديث شماره: ۴۴۲۴، حاکم گفته: ابن حديث بنا بر شرط امام مسلم صحيح است.

کنا ثلاثمائة رجل لقد ترکناها لكم او ترکتموها لنا. قال: فبینا هو علی ذلك إذا قبل شیخ من قریش علیہ حلة حيرة وقميص موشی حتی وقف علیہ فقال: ما شأنکم؟ قالوا: صبا عمر قال: فمہ رجل اختار لنفسه امرأً فماذا تريدون آتروني بني عدي بن كعب یسلمون لكم صاحبهم هذا خلّوا عن الرجل قال: فوالله لكانما كانوا ثوبا کُشط عنه قال: فقلت لابی بعد أن هاجر الى المدينة یا ابت من الرجل الذي زجر القوم فیک بمكة يوم اسلمت وهم یقاتلونک قال ذاک ای بنی العاص بن وائل السهمي<sup>۱</sup>.

چون این همه بیان نمودیم می گوئیم چون افضلیت شیخین بر جماعه‌ی که بعد فتح مسلمان شدند بالمنطوق ثابت شد و بر جماعهء متقدمه بالمفهوم، خلافت ایشان خلافت راشده باشد.

و یکی از لوازم خلافت خاصه افضلیت خلیفه است بر عامه مسلمانین بفضل کلی به نسبت خواص ایشان که مستعد خلافت اند و آنحضرت ﷺ با ایشان معامله منتظر الاماره می فرمود. و فضل جزئی معتد به در حکم فضل کلی باشد خصوصاً در اموری که مناسب ریاست و خلافت باشند والله اعلم.

قال الله تعالى في سورة الحجر: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾<sup>۲</sup> [الحجر: ۹].

وقال في سورة القيامة: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ۚ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾<sup>۳</sup> [القيامة: ۱۶-۱۷].

۱- سيرة ابن إسحاق (كتاب السير والمغازي): ج ۱/ ص ۱۸۵، تأليف: محمد بن إسحاق بن يسار مدني (متوفى: ۱۵۱ هـ)، تحقيق: سهيل زكار، ناشر: دار الفكر - بيروت، چاپ نخست، سال: ۱۳۹۸ هـ/ ۱۹۷۸ م.

۲- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «بی گمان ما، قرآن را نازل کرده ایم و به طور قطع خود نگهدارنده آن هستیم».

۳- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «ای محمد! هنگام نزول قرآن) زبانت را برای تکرار آن، شتاب زده حرکت مده. بی گمان گردآوری و (آسان کردن) قرائتش با ماست».

اخرج مسلم في حديث عياض بن حمار: «عن النبي ﷺ عن ربه تبارك وتعالى وأنزلت عليك قرآنا لا يغسله الماء»<sup>۱</sup>.

و این کنایه است از آنکه اگر مساعی بنی آدم صرف شوند در محو قرآن قادر نشوند بر آن و این تفسیر حفظ قرآن است.

باز در آیه دیگر صورت حفظ بیان فرمود اخرج البخاري: «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ (١٦) قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعَالِجُ مِنَ التَّنْزِيلِ شِدَّةً، وَكَانَ مِمَّا يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ - فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَأَنَا أُحَرِّكُهُمَا لَكُمْ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحَرِّكُهُمَا. وَقَالَ سَعِيدٌ أَنَا أُحَرِّكُهُمَا كَمَا رَأَيْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يُحَرِّكُهُمَا. فَحَرَّكَ شَفَتَيْهِ - فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ (١٦) إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ (١٧) قَالَ جَمَعُهُ لَهُ فِي صَدْرِكَ، وَتَقْرَأَهُ ﴿فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾ (١٨) قَالَ فَاسْتَمِعَ لَهُ وَأَنْصَتُ ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾ (١٩) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا أَنْ تَقْرَأَهُ. فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا أَتَاهُ جِبْرِيلُ اسْتَمَعَ، فَإِذَا انْطَلَقَ جِبْرِيلُ قَرَأَهُ النَّبِيُّ ﷺ كَمَا قَرَأَهُ»<sup>۲</sup>.

و مرفوع در این حدیث قصه‌ی آنحضرت است ﷺ فقط.

و تفسیر جمعه‌ی ای جمعه فی صدرک تفقه ابن عباس است.

فقیر می‌گوید عفی عنه در این تفسیر نظر است، زیرا که سه کلمه را بر معانی متقاربه حمل کردن بعید می‌نماید آری در تفسیر ﴿سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَى﴾ (٦) [الأعلى: ٦]. این را تقریر کردن گنجایش می‌دارد، باز فرود آوردن ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾ (١٩) بر معنی که بغیر تراخی معتد به واقع شده باشد بعدی دارد.

۱- صحیح مسلم: ج ۲/ ص ۴۰۴، کتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها، باب الصفات التي يعرف بها في الدنيا أهل الجنة وأهل النار، حدیث شماره: ۱۱۷۵. البته در روایات حدیثی از جمله صحیح مسلم، مسند امام احمد و سنن کبری نسائی به عوض واژه‌ی: «قرآنا» کلمه‌ی: «کتابا» آمده است که نشان می‌دهد جناب شاه ولی الله دهلوی در ضبط این واژه به خطا رفته‌اند.

۲- صحیح بخاری: ج ۱/ ص ۸، باب کیف كان بدء الوحي إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم؟، حدیث شماره: ۵.

اوجه در تفسیر آیت آن می نماید که معنی ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ﴾ آن است که لازم است وعده جمع کردن قرآن بر ما در مصاحف ﴿وَقُرْآنَهُ﴾ یعنی توفیق دهیم قرآی امت آنحضرت را ﷺ و عوام ایشان را بر تلاوت آن تا سلسله تواتر از هم گسسته نشود. خدای تعالی می فرماید: که در فکر آن مباش که قرآن از دل تو فراموش شود و مشقت تکرار آن مکش یکی از خرق عوائد است که آنحضرت ﷺ صعوبت تکرار که جمهور مسلمین در حفظ قرآن می کشند نمی کشیدند و بمجرد تبلیغ جبرئیل بخاطر مبارک متمکن می شد چه جای این فکر که ما بر خود لازم گردانیده ایم آنچه بمراتب از تبلیغ تو متأخر است و آن جمع قرآن است در مصاحف و خواندن امت است آن را چه خواص و چه عوام پس خاطر خود را مشغول مشقت حفظ آن مگردان بلکه چون ما بر زبان جبرئیل تلاوت کنیم در پی استماع آن باش. باز بر ماست توضیح قرآن در هر عصری، جمعی را موفق بشرح غیب قرآن و بیان سبب نزول آن فرمائیم تا ما صدق حکم آن بیان کنند و این همه بمراتب متأخر است از حفظ تو و تبلیغ تو آن را چون آیات قرآن متشابه اند بعضی آن مصدق بعضی است و آنحضرت ﷺ مبین قرآن عظیم است حفظ قرآن که موعود حق است به این صورت ظاهر شد که جمع آن در مصاحف کنند و مسلمانان توفیق تلاوت آن شرقاً و غرباً، لیلاً و نهاراً یابند و همین است معنی لایغسله الماء.

باز ﴿جَمْعُهُ وَقُرْآنَهُ﴾ یک جا ایراد فرمودن و در وعد بیان کلمه ﴿ثُمَّ﴾ که برای تراخی است ذکر نمودن می فهماند که در وقت جمع قرآن در مصاحف اشتغال به تلاوت آن شائع شد و تفسیر آن من بعد بظهور آمد و در خارج همچنین متحقق شد. اول شروع حفظ آن از جانب ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود بوده است در زمان حضرت عمر رضی الله عنه.

و اول اشتغال به تفسیر از ابن عباس رضی الله عنه واقع شد بعد انتضای ایام خلافت. چون این همه ذکر کردیم باید دانست که جمع کردن شیخین قرآن عظیم را در مصاحف سیل حفظ آن شد که خدای تعالی بر خود لازم ساخته بود و وعده آن فرموده و فی الحقیقت

این جمع فعل حق است و انجامز وعده اوست که بر دست شیخین ظهور یافت و این یکی از لوازم خلافت خاصه است.

الحال این فصل را بر نکته‌ی باریکی ختم می‌کنیم:

پیش اهل حق نبوت مکتسب نیست که به ریاضت نفسانیه و بدنیه آن را توان یافت و نه امری است جبلی که نفس پیغمبر را نفس قدسیه آفریده‌اند پس به ضرورت جبلیه مندفع شود به افاعیل مناسبه قدس، بلکه چون حال عالم به وجهی باشد که حکمت الهیه مقتضی آن شود که خدای تعالی از فوق سماوات سبع اراده فرماید اصلاح بنی آدم و اقامت عوَج ایشان به القای داعیه در قلب ازکی بنی آدم واسمَح و اعدل ایشان تا بعلم و اعمالی که صلاح ایشان در آن خواهد بود امر فرماید و بر ایشان الزام کند آن را، اگر کردند فبها و اگر نه کنند مخاصمه نماید یا مجاهده تا آنکه سَعْدًا از اشقیا ممتاز گردند و عالمی به نور هدایت متنور شود و اقتضای عالم این کیفیت خاص را چنان است که اجتماع صغری و کبری مقتضی افاضه نتیجه گردد بر نفس شخص یا تسخین ماء مقتضی گردد انقلاب آن را به هوا چون عالم این را اقتضا کند قضای الهی نازل شود از فوق سبع سماوات بملاً اعلی و ملاً اعلی همه بآن رنگ رنگین شوند و سیل سیل برکات ملاً اعلی برین نفس قدسیه فرو ریزد، و ملاً اعلی برای این نفس بصور مناسبه متمثل شوند و علوم شرعیه و احسانیه و غیرها در این نفس اندازند و این نفس قدسیه بتدبیر مجرد از فوق سبع سماوات نازل شده در سدره المنتهی به احکام مثالیه مکتسی گشته در ملاً اعلی شائع شده در زمین فرود آمده است مطلع شود و به وحی متلو یا غیر متلو که از عالم مجرد بمشایعت این اراده نزول فرمود لباس مناسب ملاً اعلی پوشیده بار دیگر لباس الفاظ و حروف شهادی در بر کرده بر قلب این پیغامبر نزول فرماید در این وقت در لسان شرع گفته شود بعث الله فلاناً نبیا و امره بتبلیغ الاحکام و اوحی الیه پس نبوت امری است حادث بسبب تعلق اراده به بعث این پیغامبر بجهت اصلاح عالم نه امر جبلی و نه مکتسب به ریاضت.

آری! این دولت نمی‌دهند مگر کسی را که نفس او نفس قدسیه باشد در اصل جبلت معدود از ملأ اعلی و قوای ملکیه که در وی مندمج است در غایت ظهور و غلبه و صفا و صلاح و سعادت و مزاج بدن او در نهایت اعتدال انسانی، طبیعت قویه دارد فی الغایه اما منقاد قلب، و قلب او در شدت متانت و شهامت اما منقاد عقل، و عقل او در کمال جودت و استقامت اما منقاد ملأ اعلی و نسخه از ایشان و آئینه برای ایشان، قوت عاقله او شبیه به ادراک ملأ اعلی است و لهذا قبول وحی می‌فرماید، و قوت عامله او در غایت صلاح و لهذا عصمت صفت او می‌باشد و این امور لازم اعظم نبوت است سنه الله به آن جاری شده که نبوت عنایت نفرمایند مگر کسی را که چنین آفریده باشند و بسا مردم اصحاب نفوس قدسیه که به بعض این اوصاف یا به اکثر آن متصف باشند و نبوت نصیب ایشان نباشد چنانچه مثل مشهور است:

گور نه گرفت مگر آنکه دوید      نه هر آنکه دوید گور گرفت

در شعر عربی نیز این مضمون را چنین به نظم آورده‌اند:

ولا كل من يسعى يصيد غزالة      ولكن من صاد الغزالة قد سعى<sup>۱</sup>

قال الله تعالى: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾<sup>۲</sup> [الأنعام: ۱۲۴].

و چنانکه نبوت مکتسب و جبلی نیست همچنین خلافت خاصه پیغمبر نیز مکتسب و جبلی نیست اراده‌ی الهی از فوق سبع سماوات نازل می‌شود برای تمشیت هدایت پیغامبر در میان مردم و اتمام نور او و اظهار دین او و انجام موعود برای او پس داعیه احداث می‌فرماید در قلب خلیفه هر چند حواریان پیغمبر که داعیه نصرت دین پیغامبر از قبل افاضات غیبیه در دل ایشان متمکن شده هزاران باشند این خلیفه بمنزله دل است و آن جماعه به منزله جوارح، اول محل حلول داعیه الهیه دل خلیفه است و از آنجا بمنزله نور

۱ - ترجمه‌ی شعر: و نه هر آن که تلاش کرد آهو شکار می‌کند، و لکن آن که غزال را شکار کرده تلاش ورزیده است.

۲ - ترجمه‌ی آیت مبارکه: «الله خود می‌داند رسالتش را به چه کسی بدهد».



چراغ که در آئینه‌های منصوبه دیوارها منطبع شود بدیگران فرود می‌آید و این همه به حدس<sup>۱</sup> قریب المأخذ ادراک کرده می‌شود گویا امری است بدیهی بلکه محسوس بحاسه بصر.

کلمه‌ی النبی من أمر بتبلیغ شریعة الله ظهري دارد و بطنی.

ظهر او رسانیدن شریعت است به مردم و بطن او داعیه است قویه که از میان فواد او جوشیده است.

و همچنین کلمه‌ی «الخلیفة من یمشی شریعة النبی فی الناس ویظهر علی یده موعود الله لنبيه» ظهري دارد و بطنی.

ظهرش صورت تمشیت است و بطنش داعیه ایست قویه که بواسطه پیغامبر در دل او متمکن شده بلکه از جذر دل او جوشیده و اگر این داعیه از دل کسی نجوشد او را خلیفه خاص نمی‌توان گفت اگر فاجر است مصداق ان الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر گردد و اگر فاجر نیست مثل سنگ و چوب او را تحریک کنند و بتحریک او کار مطلوب باتمام رسانند و او را هیچ فضیلتی نه.

و حدس قریب المأخذ که بمنزله بدیهی است یا بمنزله محسوس در خلیفه خاص اثبات آن داعیه می‌کند هر چند احتمال عقلی تجویز می‌نماید که شخصی در آخر ایام حیات پیغمبر مسلمان شود و این داعیه از دل او بجوشد اما این احتمال هرگز واقع نیست سنه الله چنین رفته است ولن تجد لسنة الله تحویلاً این داعیه قویه نازل از فوق سبع

---

۱- حدس به کلامی گفته می‌شود که برای دانستن آن احتیاج به فکر کردن نداشته باشیم بلکه ذهن مستقیماً از مقدمات به سوی مطالب انتقال پیدا کند، این مقدمات را مأخذ حدس می‌گویند.

اگر این مقدمات طوری باشند که هر فرد به آسانی آن را ادراک کند آن را حدس «قریب المأخذ» می‌گویند و اگر طوری باشند که هر شخص آن را ادراک نکند حدس «بعید المأخذ» گفته می‌شود.

مثال حدس قریب المأخذ آنست که کم شدن و زیاد شدن روشنی مهتاب را در پرتو نزدیکی و دوری آفتاب دیده و حدس بزنیم که مهتاب روشنی خود را از آفتاب می‌گیرد. (ش)

سماوات مکتسبه بهمملأ اعلی در دل کسی نمی‌ریزند مگر آنکه جوهر نفس او شبیه بجوهر نفس انبیاء آفریده باشند و قوت عاقله او نمونه وحی ودیعت نهاده باشند و آن محدثیت است، و در قوت عامله او نمونه از عصمت گذاشته و آن صدیقیت است، و فرار شیطان از ظل او إلا آنکه استعداد نفس او خواب آلود است تا پیغامبر ایقاز آن نکند بیدار نشود و قابلیت نفس او بالقوه است جز بتأیید نفس پیغمبر بفعل نیاید و این کلمه ایست مجمله که شرح آن بسطی دارد.

عمری باید که یار آید به کنار این دولت سرمد همه کس را ندهند سالها سال باید که در سایه پیغمبر زندگی کرده باشد و بارها پرتو نفس قدسیه پیغامبر انانیت او را زیر و زبر ساخته و با رسول الله محبت عظیم بهم رسانیده باشد که «لایؤمن أحدکم حتی أکون أحب إلیه من نفسه وماله وولده والماء الزلال للعطشان»<sup>۱</sup> و در اعانت پیغامبر بنفس و مال خود گوی مسابقت ربوده و تقلید پیغامبر در تحمل اعباء جهاد در حق او بمرتبه تحقیق رسیده در شدائد و مکاره شریک پیغامبر گشته و آن حوادث را گویا بالإصاله خود برداشته در تهذیب نفس از درجه اصحاب الیمین<sup>۲</sup> در گذشته بر صدر مسند سابقین جا گرفته نفس قدسیه پیغامبر بارها فرو رفتن اعمال منجیه در جوهر نفس این عزیز تجربه فرموده و اجتناب نفس او از الوان اعمال خسیسه مهلکه و اخلاق نامرضیه دانسته و کرات و مرات بشارت نجات و فوز به درجات داده و باحوال سنی و مقامات عالی و اخبار فرموده و شرف عظمت وی و لیاقت او بخلافت قولاً و فعلاً از آنحضرت ﷺ تراوش نموده، مثل این کس قابلیت آن پیدا کرده است که داعیه نازل از فوق سبع سماوات مکتسبه و به الوان ملأ اعلی در جوهر نفس خود تحمل کند و بآن داعیه تمشیت دین پیغامبر و انجام موعود او فرماید ﴿ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ﴾ این

۱- مسند امام احمد: ج ۲۹/ ص ۵۸۳، حدیث شماره: ۱۸۰۴۷. لازم به ذکر است که قسمت اخیر این روایت یعنی: (والماء الزلال للعطشان) در هیچ یک از کتب حدیثی نیامده است.

۲- اهل جنت بر سه درجه اند: ۱- مقربین ۲- اصحاب الیمین ۳- سابقین. مرتبه‌ی سابقین از همه بالاتر است. (ش)

خلافت خاصه است که بقیه ایام نبوت باشد. این خلافت خاصه نوعی است از انواع ولایت که شبه بکمالات انبیاء است تشبه بالنبی من حیث هو نبی<sup>۱</sup> برین نوع بالاصاله صادق می آید و اینهمه لازم اعم خلافت خاصه است بسا شخص عزیز القدر که سوابق اسلامی و غیر آن همه دارد لیکن اراده‌ی الهیه بخلافت او منعقد نه شد و تدبیر غیب او را برین مسند عالی نه نشاند و سبب تخصیص بعضی کاملان به اراده‌ی الهیه از آن قبیل نیست که علوم بشر محیط آن تواند شد چنان که تخصیص بعضی مفهّمین<sup>۱</sup> دون بعضی به نبوت از آن قبیل نیست که ادراک عامه پیرامون آن گردد إلا آنکه این شخص منصوب مستخلف را دو نوع افضلیت است بر جمیع رعیت خود یکی بعد استخلاف، زیرا که ریاست عالم او را عطا فرمودند نه غیر او را و قائم مقام پیغمبر او را گردانیدند و یکی قبل استخلاف که فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمه و آن به نسبت غیر مستحقین خلافت فضل کلی است و به نسبت مستحقان خلافت که خلاصه اصحاب پیغامبر اند فضل جزئی معتد به که در حکم فضل کلی باشد.

و اگر سوای تمکّن شخص در حسن سیاست و تألیف قلوب مسلمین دیگر نباشد آن هم بسیار است تحمل داعیه و وجود اعلای کلمه الله بر دست این شخص اصل است و لوازم دیگر فرع زیادت اوصاف معتبره در لوازم خلافت اگر تحمل آن داعیه ندهند و تمشیت دین حق بر دست او نکنند مَروراً بالا نمی‌نشانند و اگر آن داعیه در دل شخصی فرو ریزند و دین را بر دست او ظاهر کنند و اصل این لوازم قدری که بدون آن این داعیه فروود نمی‌آید داشته باشد او خلیفه است چنانکه مطلوب قتل شریری باشد شخصی او را به خنق یا به ضرب حجر کشت و در بارگاه سلطنت عزت یافت ساده لوحی اعتراض می‌نماید که فن تیراندازی یا اسپ تازی فلان کس از وی بهتر می‌داند آن شخص جوابش می‌دهد که قوت شجاعت که برای قتل شریری که در کار بود در من موجود است زیاده از آن در مقصد من در کار نیست بلکه اصل قتل کسی منظور نیست إلا بالعرض بلکه

۱- جمع مفهّم، به شخصی گفته می‌شود که اوصاف پیغمبری در او موجود باشد. (ش)

اصل قوت و شجاعت مراد نیست الا بالعرض مدّعی من رضای سلطان بوده است و قد حصل.

چون این مقدمه با این آب و تاب در کتب کلامیه نخوانده یحتمل که وحشتی بخاطر تو راه یابد لهذا می‌خواهیم که حدیثی که شواهد مقصد توانند بود برنگاریم. اما آنکه هیأت بنی آدم از جهل و غوایت و سوء اعتقاد در جناب الوهیت و مانند آن اقتضا می‌کند بعث رسل را پس از اجل بدیهیات ملت است قال الله تعالى: ﴿لِنُنْذِرَ قَوْمًا مَّا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ﴾<sup>۱</sup> [یس: ۶].

وفي حديث عياض عن النبي ﷺ عن ربه تبارك وتعالى: «كُلُّ مَالٍ نَحْلُتُهُ عَبْدًا حَلَالٌ وَإِنِّي خَلَقْتُ عِبَادِي حُنَفَاءَ كُلُّهُمْ وَإِنَّهُمْ أَتَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ فَاجْتَالَتْهُمْ عَنْ دِينِهِمْ وَحَرَمَتْ عَلَيْهِمْ مَا أَحَلَّكَ لَهُمْ وَأَمَرْتَهُمْ أَنْ يُشْرِكُوا بِي مَا لَمْ أُنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَإِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَمَقَتَهُمْ عَرَبَهُمْ وَعَجَمَهُمْ إِلَّا بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَقَالَ إِنَّمَا بَعَثْتُكَ لَأَبْتَلِيكَ وَأَبْتَلِي بِكَ» الحديث أخرجه مسلم<sup>۲</sup>.

و اما آن که قضای الهی اولاً بملاً اعلیٰ فروود می‌آید از شواهد آن حدیث القای محبت است.

أخرج مالك «عن أبي هريرة أن رسول الله ﷺ قال: إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ الْعَبْدَ قَالَ لِجِبْرِيلَ: قَدْ أَحْبَبْتُ فُلَانًا فَأَحْبِبْهُ، فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ ﷺ، ثُمَّ يَنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّ فُلَانًا، فَأَحْبِبُوهُ، فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ، ثُمَّ يَضَعُ لَهُ الْقَبُولَ فِي الْأَرْضِ»<sup>۳</sup>.

۱- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «تا به مردمی که پدران‌شان هشدار نیافته‌اند، هشدار دهی».

۲- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۱۹۷، کتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها، باب الصفات التي يعرف بها في الدنيا أهل الجنة وأهل النار، حديث شماره: ۲۸۶۵.

۳- الموطأ: ج ۵/ ص ۱۳۹۰، تألیف: امام مالک بن انس أصبحي مدني (متوفی: ۱۷۹ هـ)، تحقیق: محمد مصطفیٰ الأعظمي، ناشر: مؤسسه‌ی زاید بن سلطان آل نهیان للأعمال الخيرية والإنسانية- أبو ظبي -الإمارات، چاپ

اما آن که انبیاء علیهم السلام در اخلاق جبلیه خود فوقیت دارند بر غیر خویش این نیز از بدیهیات ملت است و کسی که بقوانین حکمت خلقیه مطلع است به ضرورت می داند که انتظام اخلاق جمیله به این روش که در انبیاء ظاهر شد بدون انقیاد نفس قلب را و قلب عقل را میسر نیست.

از شواهد آن حدیث انس رضی الله عنه است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَحْسَنَ النَّاسِ وَأَشْجَعَ النَّاسِ وَأَجْوَدَ النَّاسِ» أخرجه الشيخان.<sup>۱</sup>

وأخرج البخاري: «عن محمد بن جبير عن أبيه أنه بينما هو يسير مع النبي ﷺ ومعه الناس مَقْفَلَةً مِنْ حُنَيْنٍ، فَعَلِقَهُ الْأَعْرَابُ يَسْأَلُونَهُ، حَتَّى اضْطَرُّوا إِلَى سَمَرَةٍ، فَخَطِفَتْ رِدَاءَهُ، فَوَقَفَ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ: أَعْطُونِي رِدَائِي، فَلَوْ كَانَ لِي عَدَدُ هَذِهِ الْعِصَاهِ نَعْمًا، لَقَسَمْتُهِ بَيْنَكُمْ، ثُمَّ لَا تَجِدُونِي بَخِيلًا وَلَا كَذَابًا وَلَا جَبَانًا».<sup>۲</sup>

وأخرج الدارمي «عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: إِنَّ جَبْرِيلَ قَالَ: مَا فِي الْأَرْضِ أَهْلُ عَشْرَةِ أَنْبِيَاءٍ إِلَّا قَلَبْتُهُمْ، فَمَا وَجَدْتُ أَحَدًا أَشَدَّ إِتْفَاقًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ».<sup>۳</sup>

و اما آنکه غیر انبیاء هم گاهی در اصل جوهر نفس شبیه می باشند بجوهر نفس انبیاء علیهم السلام پس شاهد آن:

نخست، سال: ۱۴۲۵ هـ / ۲۰۰۴ م، حدیث شماره: ۳۵۰۶، و سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۳۱۷، أبواب تفسیر القرآن عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، باب ومن سورة مريم، حدیث شماره: ۳۱۶۱.

۱- صحیح بخاری: ج ۴ / ص ۲۲، کتاب الجهاد والسير، باب الشجاعة في الحرب والجبن، حدیث شماره: ۲۸۲۰، و صحیح مسلم: ج ۴ / ص ۱۸۰۲، کتاب الفضائل، باب في شجاعة النبي عليه السلام وتقدمه للحرب، حدیث شماره: ۲۳۰۷.

۲- صحیح بخاری: ج ۴ / ص ۲۲، کتاب الجهاد والسير، باب الشجاعة في الحرب والجبن، حدیث شماره: ۲۸۲۱.

۳- مسند دارمی معروف بـ (سنن دارمی): ج ۱ / ص ۲۱۲، تألیف: أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن دارمی، تمیمی سمرقندی (متوفی: ۲۵۵ هـ)، تحقیق: حسین سلیم أسد دارانی، ناشر: دار المغني للنشر والتوزيع، المملكة العربية السعودية، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۲ هـ / ۲۰۰۰ م.

قال رسول الله ﷺ: «رُؤْيَا الصَّالِحَةِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ التُّبُوءَةِ» أخرجه البخاري<sup>١</sup>.

وقال: «السَّمَتِ الصَّالِحِ، جُزْءٌ مِنْ خَمْسَةٍ وَعِشْرِينَ جُزْءًا مِنَ التُّبُوءَةِ». أخرجه مسلم<sup>٢</sup>.

و اما أنكه خلفاء شبيهه بودند به جوهر انبياء:

أخرجه ابو عمر «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ فَوَجَدَ قَلْبَ مُحَمَّدٍ ﷺ خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ فَاصْطَفَاهُ وَبَعَثَهُ بِرِسَالَتِهِ ثُمَّ نَظَرَ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ بَعْدَ قَلْبِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَوَجَدَ قُلُوبَ أَصْحَابِهِ خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ فَجَعَلَهُمْ وَرَاءَ نَبِيِّهِ ﷺ يُقَاتِلُونَ عَنْ دِينِهِ»<sup>٣</sup>.

وأخرج ابو عمر «عن ابن عباس في قول الله ﷻ: ﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى﴾ قال: اصحاب محمد ﷺ. قاله السدي والحسن البصري وابن عيينه والثوري»<sup>٤</sup>.

أخرج البخاري ومسلم: «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَقَدْ كَانَ فِيمَا قَبْلَكُمْ مِنْ الْأُمَمِ مُحَدِّثُونَ، فَإِنْ يَكُ فِي أُمَّتِي أَحَدٌ فَإِنَّهُ عَمْرٌ»<sup>٥</sup>.

وأخرج الترمذي: «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسًا فَسَمِعْنَا لَغَطًا وَصَوْتَ صَبِيَّانِ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا حَبَشِيَّةٌ تُزْفِنُ وَالصَّبِيَّانِ حَوْلَهَا فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ تَعَالَى فَانْظُرِي. فَجِئْتُ فَوَضَعْتُ لِحْيَتِي عَلَى مَنْكِبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَجَعَلْتُ أَنْظُرَ إِلَيْهَا مَا بَيْنَ الْمَنْكِبِ إِلَى رَأْسِهِ فَقَالَ لِي أَمَا شَبِعْتَ أَمَا شَبِعْتَ. قَالَتْ فَجَعَلْتُ أَقُولُ لَا لِأَنْظُرَ مَنْزِلَتِي عِنْدَهُ إِذْ طَلَعَ

١- صحيح بخارى: ج ٩/ ص ٣٠، كتاب ، باب رؤيا الصالحين وقوله تعالى: {لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ...}، حديث شماره: ٦٩٨٣.

٢- سنن ابو داود: ج ٤/ ص ٢٤٧، كتاب الأدب، باب فى الوقار، حديث شماره: ٤٧٧٦، علامه آلبنانى گفته: اين حديث حسن است. حديث را در صحيح مسلم نيافتم.

٣- الاستيعاب في معرفة الأصحاب، أبو عمر ابن عبد البر: ج ١/ ص ١٣.

٤- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ١/ ص ١٣.

٥- صحيح بخارى: ج ٥/ ص ١٢، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبى حفص القرشى العدوي رضى الله عنه، حديث شماره: ٣٦٨٩.

عُمَرُ قَالَ فَأَرْفُضُ النَّاسَ عَنْهَا قَالَتْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَى شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ قَدْ قَرُّوا مِنْ عُمَرَ فَرَجَعْتُ»<sup>۱</sup>.

و اما آنکه انبياء را داعیه‌ی قویه می‌دهد در هدایت قوم خود، شاهد آن حدیث: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأُقَاتِلَنَّهُمْ عَلَى أَمْرِي حَتَّى تَنْفَرِدَ سَالِقَتِي أَوْ لَيَنْفَذَنَّ اللَّهُ أَمْرَهُ». أخرجه البخاري<sup>۲</sup>.

همین لفظ را آنحضرت ﷺ در مکه بمخاطبه ابوطالب ارشاد فرمود و در مخاطبه ابوسهیل نیز همین لفظ در حدیبه فرمود.

و اما آنکه حواری را این داعیه می‌دهند شاهد آن:

قال الله تعالى: ﴿قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ﴾<sup>۳</sup> [الصف: ۱۴]. و این اشاره است به ظهور داعیه نصرت در قلوب ایشان و دواعی شیخین در تمشیت دین حق اظهر ازان است که بشاهدی احتیاج افتد و از اجل بدیهیات است که سالها افعال متقاربه مترتبه لیلاً و نهاراً از شخصی ظاهر نمی‌شود الا بداعیه قویه در اصل نفس شخص.

هیچ عاقلی باور کند که خواجه حافظ دیوان خود را بغیر بصیرت در فن شعر و بدون صرف همت بلیغه در نظم این غزلها تدوین کرده باشد یا ابوعلی «قانون» را بغیر بصیرت در فن طب و جمع همت بر تحقیق و ترتیب مسائل این فن تصنیف نموده باشد؟ سبحانك هذا بهتان عظیم!.

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۲۱، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۹۱، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- صحیح بخاری: ج ۳/ص ۱۹۳، کتاب الشروط، باب الشروط في الجهاد والمصالحة مع أهل الحرب وكتابة الشروط، حدیث شماره: ۲۷۳۱.

۳- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «عیسی پسر مریم به یارانش گفت: یاران من (در دعوت) به سوی الله چه کسانی هستند؟ یارانش گفتند: ما، یاران الله هستیم».

اگر داعیه نمی بود این افعال متقاربه در مُدد متطاووله چگونه ظاهر می شد و اگر داعیه دنیا بود چرا بر لسان غیب ترجمان آنحضرت ﷺ مدح ایشان جاری گشت تا اینجا که بحد تواتر رسید و اگر داعیه ملتئه (مرکب) از قوای نفس بود و رأی آنکه از فوق نازل شود این همه برکات ظهور نمی نمود و گشایش زیاده از کوشش بر روی کار نمی آمد. و اما آن که گفتیم که بمجرد تعلق اراده بخلافت ایشان افضلیتی حاصل می شود از شواهد آن حدیث ابی ذر است:

أَخْرَجَ الدَّارِمِيُّ: «عَنْ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ قَالَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ عَلِمْتَ أَنَّكَ نَبِيٌّ حَتَّى اسْتَيْقَنْتَ؟ فَقَالَ: «يَا أَبَا ذَرٍّ أَتَانِي مَلَكَانِ وَأَنَا بِبَعْضِ بَطْحَاءِ مَكَّةَ، فَوَقَعَ أَحَدُهُمَا إِلَى الْأَرْضِ وَكَانَ الْآخَرُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: أَهْوُ هُو؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَرَنَّهُ بِرَجُلٍ. فَوَزَنْتُ بِهِ فَوَزَنَتْهُ، ثُمَّ قَالَ: زِنُهُ بِعَشْرَةٍ. فَوَزَنْتُ بِهِمْ فَرَجَحَتْهُمْ، ثُمَّ قَالَ: زِنُهُ بِمِائَةٍ فَوَزَنْتُ بِهِمْ فَرَجَحَتْهُمْ، ثُمَّ قَالَ: زِنُهُ بِأَلْفٍ فَوَزَنْتُ بِهِمْ فَرَجَحَتْهُمْ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَنْتَثِرُونَ عَلَيَّ مِنْ خِفَّةِ الْمِيزَانِ، قَالَ فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: لَوْ وَزَنْتَهُ بِأُمَّتِهِ لَرَجَحَهَا»<sup>۱</sup>.

وَأَخْرَجَ الدَّارِمِيُّ مِنْ حَدِيثِ عْتَبَةَ بْنِ عَبْدِ السَّلَامِيِّ قِصَّةَ طَوِيلَةٍ فِيهَا شَقٌّ صَدْرَهُ ﷺ عِنْدَ ظَهْرِهِ حَلِيمَةٍ قَالَ أَحَدُهُمَا صَاحِبِهِ: «اجْعَلْهُ فِي كِفَّةٍ وَاجْعَلْ أَلْفًا مِنْ أُمَّتِهِ فِي كِفَّةٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِذَا أَنَا أَنْظُرُ إِلَى الْأَلْفِ فَوْقِي أَشْفِقُ أَنْ يَخْرَعَ عَنِّي بَعْضُهُمْ فَقَالَ لَوْ أَنَّ أُمَّتَهُ وَزَنْتُ بِهِ لَمَالَ بِهِمْ ثُمَّ انْطَلَقَا وَتَرَكَانِي»<sup>۲</sup>.

وَأَخْرَجَ مُحَمَّدُ بْنُ مَرْدَوَيْهِ: «عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ غَدَاةٍ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَقَالَ: رَأَيْتُ قُبَيْلَ الْفَجْرِ كَأَنِّي أُعْطِيتُ الْمَقَالِيدَ وَالْمَوَازِينَ فَأَمَّا الْمَقَالِيدُ فَهَذِهِ الْمَقَالِيدُ وَأَمَّا الْمَوَازِينُ فَهَذِهِ الَّتِي تَزِنُونَ بِهَا فَوُضِعَتْ فِي كِفَّةٍ وَوُضِعَتْ أُمَّتِي فِي كِفَّةٍ

۱- سنن دارمی: ج ۱/ص ۱۶۴، حدیث شماره: ۱۴.

۲- همان: ج ۱/ص ۱۶۳، باب کیف کان أول شأن النبی صلی الله علیه وسلم، حدیث شماره: ۱۳.



فَوُزِنْتُ بِهِمْ فَرَجَحْتُ ثُمَّ جِئَ بِأَبِي بَكْرٍ فَوُزِنَ بِهِمْ فَوَزَنَ ثُمَّ جِئَ بِعُمَرَ فَوُزِنَ فَوَزَنَ ثُمَّ جِئَ بِعُثْمَانَ فَوُزِنَ بِهِمْ ثُمَّ رُفِعَتْ<sup>۱</sup>.

آنحضرت ﷺ از وزن با امت و رجحان خود بر ایشان نبوت خود را شناختند و این وزن و رجحان دلالت کرد بر افضلیت به فضل کلی معتبر عندالله پس آن لازم نبوت است و همین رؤیا را آنحضرت ﷺ در باب خلفاء دیدند پس از اینجا دانسته شد که افضلیت خلفاء بر رعیت خود عندالله و رجحان ایشان فی علم الله بر آن جماعه لازم خلافت خاصه است، چنانکه حقیقت استخلاف بمجرد تعلق اراده‌ی الهیه ثابت است و امور دیگر بحسب عادت الله لازم الوجود خلافت می‌باشد همچنین این نوع از افضلیت بمجرد اراده ثابت است در ضمن استخلاف و همراه او افضلیتی که بنا بر سوابق اسلامیه یا احکام جبلیه از حسن سیماست و غیر آن باشد امری است عادی.

والله أعلم بحقیقة الحال ولیکن هذا آخر الفصل الثالث.

۱- نگا: مصنف ابن ابی شیبة: ج ۶/ ص ۳۵۲، ما ذکر فی ابی بکر الصدیق رضی الله عنه، حدیث شماره: ۳۱۹۶۰، و مسند امام احمد: ج ۹/ ص ۳۳۸، حدیث شماره: ۵۴۶۹. شعیب الأرئوط گفته: اسناد این روایت ضعیف است.

## فصل چهارم: در روایت احادیث و آثار<sup>۱</sup> داله بر خلافت خلفاء بتصریح یا تلویح و بر اثبات لوازم خلافت خاصه

و پیش از آن که شروع در مقصود کنیم باید دانست که علماء در اثبات خلافت خلفاء تصانیف ساخته‌اند و هر یکی به بیانی موفق شده و فقیر کثیر التقصیر را چنان بخاطر می‌رسید که احادیث این باب را بر مسانید<sup>۲</sup> صحابه موزع سازد و زیر مرفوع هر صحابی موقوف او را مذکور نماید تا معلوم خواص و عوام گردد که آنچه مشهور است که ثبوت خلافت ایشان به اجماع و وصیت خلیفه متقدم بوده است کلام محقق است، لیکن معنی اجماع آن نیست که هر یکی بفکری که مستند به شرع نباشد و فقط به صلاح دید وقت عمل نماید بلکه معنی اجماع این است که هر یکی به دلیل شرعی که از سنت سنیه

---

۱- بنابر قول مشهور، حدیث به روایت مرفوع گفته شده و اثر به روایت موقوف (بر صحابی) گفته می‌شود. و در نزد برخی از علماء کرام به روایت مقطوع نیز اثر گفته می‌شود.

مرفوع به روایتی گفته می‌شود که از قول، فعل یا حال پیامبر خدا ﷺ باشد.

موقوف به روایتی گفته می‌شود که قول، فعل یا حال صحابی پیامبر باشد.

مقطوع به روایتی گفته می‌شود که قول، فعل یا حال تابعی باشد. (ش)

۲- ترتیب کتاب‌های حدیثی به طرق و مقاصد متعدد انجام شده است و هر ترتیب نام مستقلى دارد. کتبى که به ترتیب ابواب فقهی باشد مثلاً: احادیث متعلق به ایمان در یک جا و احادیث متعلق به نماز در یک جا و هم چنین حدیثهای متعلق به روزه و... این کتاب‌ها را «سُنن» می‌گویند که اکثر کتب حدیثی (و بطور خاص صحاح سته) این ترتیب را دارا می‌باشند.

و کتاب‌های حدیثی که به ترتیب اسمای گرامی صحابه باشد که همه‌ی احادیث روایت شده از ابوبکر صدیق ﷺ را سر فهرست و بعد از آن تمام احادیث مرویه از عمر فاروق ﷺ و... را بیاورد آن را «مسند» می‌گویند مانند مسند امام احمد.

و اگر محدث ترتیب کتاب حدیثی خویش را به ترتیب اساتذه و شیوخ خود بگذارد که تمام احادیثی را که از یکی اساتذه خویش بنام أحمد مثلاً در یک جا بیاورد و همه‌ی حدیث‌های را که از شیخی بنام محمد روایت کرده در یک جا بیاورد و... آن کتاب را «معجم» می‌گویند مانند: معجم طبرانی. (ش)

آنحضرت ﷺ بر خلافت ایشان استنباط نموده از تصریحات آنحضرت تاره و تلویحات آنحضرت ﷺ اخری تا آن که هر یکی بملاحظه آن دلیل مکلف شد به قبول خلافت ایشان. و چون مجتهدان عصر اول اتفاق کردند بر آن، صورت اجماع متحقق گشت و من بعد کسی را مجال خلاف نماند.

و تلویحات آنحضرت ﷺ بخلافت ایشان راجعست یا به اثبات لوازم خلافت عامه یا لوازم خلافت خاصه ایشان را مثلاً جای که گفتند زکوة را من بعد به ابوبکر خواهید داد اثبات بعض لوازم خلافت عامه نمودند که حفظ بیت المال و اخذ زکوة مسلمین است و جائیکه گفتند ابوبکر ﷺ صدیق است و عمر ﷺ شهید یا گفتند درجات ایشان در بهشت اعلی درجات خواهد بود یا ایشان را بشارت بهشت دادند لاسیما چون بترتیب خلافت باشد، یا گفتند بهترین امت ایشان اند و علی هذا القیاس اثبات لوازم خلافت خاصه فرمودند اینهمه تلویح است بخلافت راشده ایشان.

و اگر بخاطر توترددی میگذرد که دلالت لازم مساوی<sup>۱</sup> بر وجود ملزوم مسلم است اما دلالت لازم اعم بر وجود ملزوم مسلم نمیداریم و اینهمه اوصاف لازم اعم خلافت خاصه است در غیر خلیفه خاص بعض این صفات یافته می شود گوئیم:

تعریض نوعی است از بیان تفهیم و تفهیم به آن حاصل می شود. أخرج مالك «عَنْ أُمِّهِ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّ رَجُلَيْنِ اسْتَبَا فِي زَمَانِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِلْآخَرِ وَاللَّهِ مَا أَبِي بَرَّانٍ وَلَا أُمِّي بِرَانِيَّةٍ. فَاسْتَشَارَ فِي ذَلِكَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ قَائِلٌ مَدَحَ أَبَاهُ وَأُمُّهُ وَقَالَ آخَرُونَ قَدْ كَانَ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ مَدْحٌ غَيْرُ هَذَا نَرَى أَنَّ تَجَلَّدَهُ الْحَدَّ. فَجَلَّدَهُ عُمَرُ الْحَدَّ

۱- لازم بر دو قسم می باشد:

الف: اگر لازم طوری باشد که بغیر از ملزوم یافت نشود و ملزوم نیز بغیر از لازم نیاید آن را لازم مساوی می گویند.

ب: و اگر لازم بغیر از ملزوم یافت شود آن را لازم عام می گویند. (ش)

ثَمَانِينَ<sup>۱</sup>.

پس تعریض جلی ملحق بصریح است و تحقیق در تعریض آن است که دلالت نمی‌کند بمحض لفظ لیکن دلالت می‌کند بمساعدت قرائن، شک نیست که قرائن را دلالتی هست إما قطعیاً و اما ظنیاً مثل دلالت دخان بر وجود نار و دلالت ابر و هوای رطب بر باران. و همچنین لفظ را نیز دلالت هست بر معنی منطوق خود پس در تعریض هر دو جمع می‌شوند ابهام بعض را بعض دیگر منجر می‌گرداند و همچنین تحقیق نزدیک فقیر در ایمات و فحای و غیر آن همین است که دلالت لفظ فقط نیست بلکه لفظ مع القرائن. و آن قرائن گاهی خفیه می‌باشند و گاهی جلیه.

میزان در استنباط معانی از مثل این دلائل فهم اهل لسان است در مثل این حالت لهذا مفهوم وصف نزدیک امام شافعی که رأس و رئیس مستنبطان است موقوف آمد بر شروط چندان که آنها محقق قرائن معنی مقصود باشند.

و چون حال بر این منوال است دلالت وجود لازم اعم بر وجود ملزوم اخص مستبعد و مستنکر نیست.

چون این مقدمه ممهّد شد خوض در مقصود نمائیم.

مسند أبي بكر الصديق عليه السلام (۹ روایت)

أَخْرَجَ الدَّارِمِيُّ «عَنْ حَيْةَ بِنْتِ أَبِي حَيْةٍ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصَّدِيقِ فِي قِصَّةٍ قَالَتْ: فَذَكَّرْتُ غَزَوْنَا خُتْعَمًا وَغَزَوَةَ بَعْضَنَا بَعْضًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَمَا جَاءَ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْأُلْفَةِ وَأَطْنَابِ الْفَسَاطِيطِ - وَشَبَّكَ ابْنُ عَوْنٍ أَصَابِعَهُ، وَوَصَفَهُ لَنَا مُعَاذٌ، وَشَبَّكَ أَحْمَدُ - فَقُلْتُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ

۱- مؤطأ: ج ۲/ ص ۸۹۲، تألیف: امام مالک بن انس أصبحي (متوفی: ۱۷۹ هـ)، تصحیح و تخریج أحادیث: محمد

فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي، بیروت - لبنان، سال نشر: ۱۴۰۶ هـ / ۱۹۸۵ م.

حَتَّى مَتَى تَرَى أَمْرَ النَّاسِ هَذَا؟ قَالَ: مَا اسْتَقَامَتِ الْأَيُّمَةُ. قُلْتُ: مَا الْأَيُّمَةُ؟ قَالَ: أَمَّا رَأَيْتِ السَّيِّدَ يَكُونُ فِي الْحَوَاءِ فَيَتَّبِعُونَهُ وَيُطِيعُونَهُ، فَمَا اسْتَقَامَ أَوْلَايَكَ<sup>۱</sup>.

وَأَخْرَجَ الدَّارِمِيُّ: «عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى امْرَأَةٍ مِنْ أَحْمَسَ يُقَالُ لَهَا زَيْنَبُ - قَالَ - فَرَأَاهَا لَا تَتَكَلَّمُ فَقَالَ: مَا لَهَا لَا تَتَكَلَّمُ؟ قَالُوا: نَوْتُ حَجَّةٍ مُصِمَّةً. فَقَالَ لَهَا: تَكَلَّمِي، فَإِنَّ هَذَا لَا يَحِلُّ، هَذَا مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ.

قَالَ: فَتَكَلَّمْتُ فَقَالَتْ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا امْرُؤٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ. قَالَتْ: مِنْ أَيِّ الْمُهَاجِرِينَ؟ قَالَ: مِنْ قُرَيْشٍ؟ قَالَتْ: فَمِنْ أَيِّ قُرَيْشٍ أَنْتَ؟ قَالَ: إِنَّكَ لَسْتُوْلٍ، أَنَا أَبُو بَكْرٍ. قَالَتْ: مَا بَقَاؤُنَا عَلَى هَذَا الْأَمْرِ الصَّالِحِ الَّذِي جَاءَ اللَّهُ بِهِ بَعْدَ الْجَاهِلِيَّةِ؟ قَالَ: بَقَاؤُكُمْ عَلَيْهِ مَا اسْتَقَامَتْ بِكُمْ أَيْمَتُكُمْ. قَالَتْ: وَمَا الْأَيُّمَةُ؟ قَالَ: أَمَّا كَانَ لِقَوْمِكَ رُؤَسَاءُ وَأَشْرَافُ يَأْمُرُونَهُمْ فَيُطِيعُونَهُمْ؟ قَالَتْ: بَلَى. قَالَ: فَهُمْ مِثْلُ أَوْلَايَكَ عَلَى النَّاسِ»<sup>۲</sup>.

قوله: «ما استقامت» این استقامت شامل است علم و عدالت و کفایت و شجاعت و غیر آن را.

أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ فِي حَدِيثِ عُمَرَ الطَّوِيلِ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ قَالَ لِلْأَنْصَارِ<sup>۳</sup>: «مَا ذَكَّرْتُمْ فِيكُمْ مِنْ خَيْرٍ فَأَنْتُمْ لَهُ أَهْلٌ، وَلَنْ يُعْرِفَ هَذَا الْأَمْرُ إِلَّا لِهَذَا الْحَيِّ مِنْ قُرَيْشٍ، هُمْ أَوْسَطُ الْعَرَبِ نَسَبًا وَدَارًا»<sup>۱</sup>.

۱- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۹۲، حدیث شماره: ۲۱۶.

۲- سنن دارمی: ج ۵/ ص ۴۱، حدیث شماره: ۳۸۳۴. این روایت در صحیح بخاری نیز آمده است. نگا: صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۴۱، حدیث شماره: ۳۸۳۴.

۳- ابوبکر صدیق رضی الله عنه این سخنان را برای انصار در سقیفه (سایه بان) بنی ساعده ایراد فرمود. سقیفه بنی ساعده جایی است در نزدیک مسجد نبوی که انصار رضی الله عنهم در آن جا جمع شده و مسائل خویش را حل و فصل می نمودند. و چون رسول خدا وفات نمودند انصار طبق عادت در سقیفه جمع شده و می خواستند یکی از خود را به حیث خلیفه و جانشین رسول خدا تعیین نمایند که خبر به ابوبکر صدیق و عمر فاروق رسید. ایشان به خاطر جلوگیری از افتراق و اختلاف مسلمانها خود را به سقیفه رسانده و احقیت قریش در خلافت را برای برادران انصاری خویش

أخرج أبو بكر ابن أبي شيبة في حديث طويل: «فقال أبو بكر على رسلكم فذهبت لأتكلّم فقال أنصت يا عمر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال يا معشر الأنصار إنا والله ما ننكر فضلكم ولا بلاءكم في الإسلام ولا حقكم الواجب علينا ولكنكم قد عرفتم أن هذا الحي من قريش بمنزلة من العرب ليس بها غيرهم وإن العرب لن تجتمع إلا على رجل منهم فنحن الأمراء وأنتم الوزراء فاتقوا الله ولا تصدعوا الإسلام ولا تكونوا أول من أحدث في الإسلام»<sup>۱</sup>.

اشترط نسب قريش در خليفه مجمع عليه اهل سنت است.

اخرج البخاري ومسلم والدارمي وغيرهم عن ابن عباس: «كَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يُحَدِّثُ: أَنَّ رَجُلًا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ ظُلَّةً يَنْطَفُ مِنْهَا السَّمْنُ وَالْعَسَلُ فَأَرَى النَّاسَ يَتَكَفَّفُونَ فِي أَيْدِيهِمْ فَالْمُسْتَكْثِرُ وَالْمُسْتَقِيلُ وَأَرَى سَبَبًا وَاصِلًا مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ فَأَرَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخَذْتَ بِهِ فَعَلَوْتَ ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلَا ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلَا ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَانْقَطَعَ بِهِ ثُمَّ وَصَلَ لَهُ فَعَلَا قَالَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ أَيْ رَسُولَ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَاللَّهِ لَتَدَعَنِي فَلَا عُبْرَها فَقَالَ اعْبُرْهَا فَقَالَ أَمَّا الظُّلَّةُ فَظُلَّةُ الْإِسْلَامِ وَأَمَّا التَّنَطُّفُ مِنَ السَّمْنِ وَالْعَسَلِ فَهُوَ الْقُرْآنُ وَلِينُهُ وَحَلَاوَتُهُ وَأَمَّا الْمُسْتَكْثِرُ وَالْمُسْتَقِيلُ فَهُوَ الْمُسْتَكْثِرُ مِنَ الْقُرْآنِ وَالْمُسْتَقِيلُ مِنْهُ وَأَمَّا السَّبَبُ الْوَاصِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ فَهُوَ الْحَقُّ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ تَأْخُذُ بِهِ فَيُعْلِيكَ اللَّهُ ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ بَعْدَكَ رَجُلٌ آخَرُ فَيَعْلُو بِهِ ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ آخَرُ بَعْدَهُ فَيَعْلُو بِهِ ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَيُقْطَعُ بِهِ ثُمَّ يُوصَلُ فَيَعْلُو بِهِ أَيْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَتُحَدِّثَنِي أَصَبْتُ أَمْ أَخْطَأْتُ قَالَ: أَصَبْتُ بَعْضًا وَأَخْطَأْتُ بَعْضًا. قَالَ: أَفَسَمْتُ بِأَبِي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَتُحَدِّثَنِي

گوشزد نمودند که انصار نیز از جان و دل این احقیت را برای آن‌ها و خاصه برای صدیق اکبر ﷺ پذیرفتند. خدا رحمت کند این عاشقان پاک طینت را. (ش)

۱- صحیح بخاری: ج ۸/ ص ۱۶۸، کتاب الحدود، باب رجم الجبلی من الزنا إذا أحصنت، حدیث شماره: ۶۸۳۰.

۲- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷/ ص ۴۳۱، ما جاء في خلافة أبي بكر وسيرته في الردة، حدیث شماره: ۳۷۰۴۳.

بِالَّذِي أَخْطَأْتُ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا تُقْسِمُ<sup>۱</sup>.

از این حدیث معلوم می‌شود که حضرت صدیق علیه السلام می‌دانست که خلافت بعد آنحضرت علیه السلام به سه کس علی الترتیب خواهد رسید و ایشان بر منهاج پیغمبر خواهند بود و بر منهاج پیغمبر خواهند گذشت باقی ماند آنکه هرگاه موافق تعبیر حضرت صدیق در خارج بوقوع آمد پس خطا به چه وجه ثابت است؟

فقیر می‌گوید: سکوت از تسمیه آن اشخاص با وجود قدرت بر تسمیه ایشان به طریق مشاکلت منسوب بخطا شد و شاهد آن که حضرت صدیق علیه السلام ایشان را به اعیانهم می‌شناخت آثاری چند است که درخصائص مذکور است.

اخرج ابن عساکر: «عن كعب قال كان اسلام أبي بكر الصديق سببه بوحى من السماء وذلك انه كان تاجراً بالشام فرأى رؤيا فقصها على بحيراء الراهب فقال: من أين أنت؟ قال من مكة قال: من أيها؟ قال من قريش. قال: فإيش أنت؟ قال: تاجر قال: صدق الله رؤياك فانه يبعث نبياً من قومك تكون وزيره في حياته وخليفته بعد موته فأسرها ابوبكر حتى بُعث النبي ﷺ فجاءه فقال يا محمد ما الدليل على ما تدعي؟ قال: الرؤيا التي رأيت بالشام فعانقه وقبل ما بين عينيه وقال اشهد انك رسول الله<sup>۲</sup>».

وأخرج ابن عساکر «عن ابن مسعود قال قال ابوبكر الصديق: خرجتُ إلى اليمن قبل أن يُبعث النبي ﷺ فنزلتُ على شيخ من الأزد قد قرأ الكتب وأتت عليه أربع مائة سنة الا عشر سنين فقال لي احسبك حرميا قلت: نعم قال واحسبك قريشيا قلت نعم قال واحسبك تيميا قلت نعم قال بقيت لي منك واحدة قلت: ما هي؟ قال تكشف لي عن بطنك قلت لم ذاك قال اجد في العلم الصادق ان نبيا يُبعث في الحرم يعاون على أمره فتى

۱- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۷۷۷، کتاب الرؤیا، باب فی تأویل الرؤیا، حدیث شماره: ۲۲۶۹، و سنن ابو داود: ج ۴/

ص ۲۰۷، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۳۲.

۲- تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج ۳۰/ ص ۳۰.

وكهل فأما الفتى فخواض غمرات ودقّاع معضلات وأما الكهل فأبيض نحيف على بطنه شامه وعلى فخذيه اليسرى علامه وما عليك ان تريني فقد تكاملت لي فيك الصفة الا ما خفي عليّ قال ابوبكر: فكشفت له عن بطني فرأى شامه سوداء فوق سرّتي فقال: أنت هو ورب الكعبة<sup>۱</sup>.

وأخرج ابن سعد «عن الحسن قال قال أبوبكر: يا رسول الله ما أزال اراني اطا في عذرات الناس قال لتكونن من الناس بسبيل قال رأيْتُ في صدري كالرقتين قال سنتين»<sup>۲</sup>. و اگر کسی گوید که صدیق علیه السلام اگر می دانست که مبشر بخلافت اوست در وقت بیعت چرا توقف فرمود و چرا اشارت به فاروق و ابوعبیده نمود که بایعوا أحد هذين؟!.

گوئیم: بشارت به چیزی مقتضی آن نیست که البته آن را طلب نمایند چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله معلوم فرمودند که حضرت عائشه رضی الله عنها زوجه آنجناب خواهد بود مع هذا سعی در تزوج او نه نمودند و فرمودند ان یکن هذا من عند الله یمضه<sup>۳</sup>.

احوال اهل الله در مثل این صورت مختلف است گاهی سعی در مبشر به می کنند با وثوق به وجود آن و گاهی تن می زنند و منتظر تدبیر غیب می باشند که لطف الهی در کدام قالب آن روح را منفوخ می سازد حضرت صدیق راه توقف را اختیار نمود تا ابعد باشد از خط نفس یا بسببی دیگر مانند این.

اما اثبات حضرت صدیق علیه السلام خلافت خود را به سوابق اسلامی:

فقد أخرج الترمذي: «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَلَسْتُ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَا أَلَسْتُ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ أَلَسْتُ صَاحِبَ كَذَا أَلَسْتُ صَاحِبَ كَذَا»<sup>۴</sup>.

۱- همان: ج ۳۰/ ص ۳۱.

۲- الطبقات الكبرى، ابن سعد: ج ۳/ ص ۱۳۲.

۳- صحيح بخاری: ج ۷/ ص ۵، كتاب النكاح، باب نكاح الأبكار، حديث شماره: ۵۰۷۸.

۴- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۱، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۶۷.



اما استدلال صدیق بر منع توقف از بیعت بعد انعقاد بیعت عامه بلزوم شق عصا المسلمين:

فقد أخرج الحاكم «عن أبي سعيد في قصة طويلة فلما قعد ابوبكر على المنبر نظر في وجوه القوم فلم ير علياً فسأل عنه فقام ناسٌ من الأنصار فأتوا به فقال ابوبكر: ابن عم رسول الله ﷺ وختنه اردت ان تشق عصا المسلمين؟ فقال: لا تثريب يا خليفة رسول الله ﷺ فبايعه ثم لم ير الزبير بن العوام فسأل عنه جاؤا به فقال ابن عمه رسول الله ﷺ وحواريه اردت ان تشق عصا المسلمين؟ فقال لا تثريب يا خليفة رسول الله ﷺ مثل قوله فبايعاه»<sup>۱</sup>.  
اما اثبات صدیق ﷺ خلافت حضرت فاروق را به ا فضيلت او: فقد أخرج الترمذي: «عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لأبي بكر يا خير الناس بعد رسول الله ﷺ! فقال أبو بكر أما إنك إن قلت ذلك فلقد سمعت رسول الله ﷺ يقول: ما طلعت الشمس على رجل خير من عمر»<sup>۲</sup>.

وأخرج أبوبكر ابن أبي شيبة «عن زيد بن الحارث أن أبا بكر حين حضره الموت أرسل إلى عمر يستخلفه فقال الناس تستخلف علينا فظا غليظا ولو قد ولينا كان أفظ وأغلظ فما تقول لربك إذا لقيته وقد استخلفت علينا عمر قال أبو بكر أبري تخوفوني أقول: اللهم استخلفت عليهم خير خلقك» الحديث<sup>۳</sup>.

وأخرج أبوبكر بن أبي شيبة «عن محمد عن رجل من بني زريق في قصة طويلة قال أبو بكر لعمر: أنت أقوى مني، فقال عمر: أنت أفضل مني»<sup>۴</sup>.

۱- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۳/ ص ۸۰، أما حديث ضمرة وأبو طلحة، حديث شماره: ۴۴۵۷.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۸، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۸۴.

۳- مصنف ابن ابی شيبة: ج ۷/ ص ۴۳۴، ما جاء في خلافة عمر بن الخطاب، حديث شماره: ۳۷۰۵۶.

۴- مصنف ابن ابی شيبة: ج ۷/ ص ۴۳۳، ما جاء في خلافة أبي بكر وسيرته في الردة، حديث شماره: ۳۷۰۵۱.

ناظر منصف در این آثار مضطر می شود در آنکه این اوصاف را دخلی هست در اثبات خلافت خاصه که در طبقه اولی بود و الا ذکر این کلمات در مبحث اثبات خلافت خارج از قانون مخاطبات باشد.

### من مسند عمر بن الخطاب رضی الله عنه

اما شروط خلافت:

فقد أخرج أبو يوسف «عن أبي المليح بن اسامة الهذلي قال خطب عمر بن الخطاب رضی الله عنه فقال: أيها الرعاء ان لنا عليكم حق النصيحة بالغيب والمعونة على الخير. أيها الرعاء انه ليس من حلم احب الى الله ولا اعم نفعا من حلم امام ورفقه وليس من جهل أبغض الى الله اعم ضرراً من جهل امام وخرقه وانه من يأخذ بالعافية فيما بين ظهرانيه يُعطي العافية من فوقه»<sup>١</sup>.

وأخرج أبو يوسف «عن عثمان بن عطاء الكلاعي عن أبيه قال: خطب عمر الناس فحمد الله وأثنى عليه ثم قال اما بعد فاني اوصيكم بتقوى الله الذي يَبقي ويهلك من سواه، الذي بطاعته ينفع أوليائه وبمعصيته يضر اعداءه فانه ليس لهالك هلك معذرة في تعمد ضلاله حسبها هدي ولا في ترك حق حسبه ضلالة وان احق ما تعاهد الراعي من رعيته تعاهدهم بالذي لله عليهم في وظائف دينهم الذي هداهم الله له وإنما علينا ان نأمركم بما أمركم الله به من طاعته وان ننهاكم عما نهاكم الله عنه من معصيته وان نقيم امر الله في قريب الناس وبعيدهم ولا نبالي علي من قال الحق. ألا وان الله فرض الصلوة وجعل لها شروطاً فمن شروطها الوضوء والخشوع والركوع والسجود. واعلموا أيها الناس ان الطمع فقر وان الياس غني وفي العزلة راحة من خلطاء السوء واعلموا انه من لم يرض عن الله فيما كره من قضائه لم يودّ اليه فيما يحب كنه شكره واعلموا ان الله تعالى

١- الخراج: ج ١/ ص ٢٣، تأليف: أبو يوسف يعقوب بن إبراهيم أنصاري (متوفى: ١٨٢ هـ)، ناشر: المكتبة الأزهرية للتراث - القاهرة، تحقيق: طه عبد الرؤوف سعد، وسعد حسن محمد.

عباداً یمیتون الباطل بهجره و یحیون الحق بذکره رغبوا ورهبوا فرهبوا ان خافوا فلم یأمنوا فابصروا من الیقین مالم یعاینوا فخلصوا بمالم یزایلوا اخلصهم الخوف فهجروا ما ینقطع عنهم الحیوة علیهم نقمة والموت لهم کرامة»<sup>۱</sup>.

وأخرج ابویوسف «عن الزهري قال جاء رجل الى عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ فقال یا أمیر المؤمنین لا أبالی فی الله لومة لائم خیر لی ام اقبل علی نفسي؟ فقال اما من تولى من أمر المسلمین شیئاً فلا یخاف فی الله لومة لائم ومن کان خلواً من ذلك فلیقبل علی نفسه ولینصح لولی أمره»<sup>۲</sup>.

وأخرج أبویوسف «عن سعید بن أبي برده قال كتب عمر بن الخطاب إلى أبي موسى أما بعد: فإن اسعد الرعاة عند الله من سعد به رعيته وإن اشقي الرعاة عند الله من شقيت به رعيته وإياك أن ترتع فترتع عُمالك فیکون مثلك عند الله مثل البهیمة نظرت إلى خُصرة من الأرض فترتعت فیها تبغی بذلك السمن وانما حتفها فی سمنها والسلام»<sup>۳</sup>.

وأخرج ابویوسف «عن رجل عن عمر قال لا یقیم امر الله الا رجل لا یضارع ولا یصانع ولا یتبع المطامع ولا یقیم أمر الله الا رجل لا ینتقص غربه ولا یکظم فی الحق علی حزبه»<sup>۴</sup>.

«وقال ابویوسف حدثني من سمع طلحة بن معدان الیعمري قال خطبنا عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ فحمد الله واثنی علیه ثم صلی علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم وذكر ابابکر الصديق فاستغفر له ثم قال: ایها الناس انه لم یبلغ ذو حق فی حقه ان یطاع فی معصية الله وانی لم أجد فی هذا المال مصلحه الا خِلالاً ثلاثاً ان یؤخذ بالحق ویُعطي بالحق یمنع من الباطل وانما انا

۱- همان: ج ۱/ ص ۲۳.

۲- همان: ج ۱/ ص ۲۴.

۳- همان: ج ۱/ ص ۲۴.

۴- همان: ج ۱/ ص ۲۴.

ومالكم كوالي اليتيم ان استغنيث عنه استعفت وان افتقرت اكلت بالمعروف ولست ادع احداً يظلم احداً ولا يعتدي عليه حتي اضع خده علي الارض واضع قدمي علي الحد الآخر حتي يدعن بالحق ولكم علي ايها الناس خصال أذكرها لكم فخذوني بها لكم علي ان لا اجتني شيئاً من خراجكم ولا ما افاء الله عليكم الا من وجهه ولكم علي اذا وقع في يدي ألا يخرج مني إلا في حقه ولكم علي ان ازيد عطياتكم وأرزاقكم ان شاء الله وحده واسد لكم ثغوركم ولكم علي ان لا القيك في المهالك ولا أجركم في ثغوركم وقد اقترب منكم زمان قليل الامناء كثير القراء قليل الفقهاء كثير الامل يعمل فيه اقوام للآخره يطلبون به دنيا عريضه تأكل دين صاحبها كما تأكل النار الحطب، ألا فمن ادرك ذلكم منكم فليتيق الله ربه وليصبر يا ايها الناس ان الله عظم حقه فوق حق خلقه فقال فيما عظم حقه: ﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ٨٠]. الا واني لم ابعثكم أمراء ولا جبارين ولكن بعثتكم ائمه الهدى يهتدى بكم فادروا على المسلمين حقوقهم ولا تضربوهم فتذلوهم ولا تجمروهم فتفتنوهم ولا تغلقوا الابواب دونهم فيأكل قلوبهم ضعيفهم ولا تستأثروا عليهم فتظلموهم ولا تجهلوا عليهم وقاتلوا بهم الكفار طاعتهم فاذا رأيتهم بهم كلاله فكفوا عن ذلك فإن ذلك ابلغ في جهاد عدوكم. ايها الناس اني اشهدكم علي أمراء الامصار اني لم ابعثهم الا ليفقهوا الناس في دينهم ويقسموا فيئهم ويحكموا بينهم فان اشكل شيئ رفعوه إلي.

قال (طلحة بن معدان اليعمرى): وكان عمر بن الخطاب رضي الله عنه يقول لا يصلح هذا الأمر الا بشدة في غير تجبر ولين في غير وهن»<sup>٢</sup>.

١ - ترجمه آیت مبارکه: «و (سزاوار هیچ پیامبری نیست که) به شما دستور دهد فرشتگان و پیامبران را در مقام ربوبیت قرار دهد. آیا (معقول است که) شما را پس از مسلمان شدن، به کفر فرمان دهد؟».

٢ - همان: ج ١/ ص ١٣٠.

وأخرج ابويعلی «عَنْ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَلَا أُخِيرُكُمْ بِخِيَارِ أَيْمَتِكُمْ مِنْ شِرَارِهِمْ؟ الَّذِينَ تُحِبُّونَهُمْ وَيُحِبُّونَكُمْ، وَيَدْعُونَ لَكُمْ وَتَدْعُونَ لَهُمْ، وَشِرَارُ أَيْمَتِكُمْ الَّذِينَ تُبْغِضُونَهُمْ وَيُبْغِضُونَكُمْ، وَتَلْعَنُونَهُمْ وَيَلْعَنُونَكُمْ»<sup>۱</sup>.

وأخرج مسلم وابويعلی وغيرهما «أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ خَطَبَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَذَكَرَ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ وَذَكَرَ أَبَا بَكْرٍ قَالَ إِنِّي رَأَيْتُ كَأَنَّ دِيكَأَ نَقَرَنِي ثَلَاثَ نَقَرَاتٍ وَإِنِّي لَا أَرَاهُ إِلَّا حُضُورَ أَجَلِي وَإِنَّ أَقْوَامًا يَأْمُرُونَنِي أَنْ أَسْتَخْلِفَ وَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُنْ لِيُضَيِّعَ دِينَهُ وَلَا خِلَافَتَهُ وَلَا الَّذِي بَعَثَ بِهِ نَبِيَّهُ ﷺ فَإِنْ عَجَلَ بِي أَمْرٌ فَالْخِلَافَةُ شُورَى بَيْنَ هَؤُلَاءِ السَّتَةِ الَّذِينَ تُوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَنْهُمْ رَاضٍ». الحديث<sup>۲</sup>.

قوله: «وَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُنْ لِيُضَيِّعَ دِينَهُ» هذا فيما أرى في الخلافة الخاصة فقط والا ففي أيام الخلافة العامة قال قد اقترب زمان قليل الامناء الخ.  
قوله: «أَنَّ أَقْوَامًا سَيَطْعُنُونَ فِي هَذَا الْأَمْرِ».

هذا فيما أرى اشارة الى انتقال الخلافة الخاصة إلى العامة وان يتصدى لها من ليس من المهاجرين الاولين. وقوله اولئك أعداء الله الضلال تهديد وتخويف فلم يرد حقيقة الكفر والله أعلم.

وأخرج البخاري وابويعلی وغيرهما «عن عبدالرحمن بن ابی لیلی قال خرجت مع عمر بن الخطاب الى مكة فاستقبلنا امير مکه نافع بن علقمة فقال له: يا نافع من استخلفت على مکه قال استخلفت عليها عبدالرحمن بن أبزى قال: عمدت الى رجل من الموالي فاستخلفته على من بها من قريش اصحاب رسول الله ﷺ قال: نعم وجدته اقرأهم بكتاب

۱- مسند ابو يعلى موصلى: ج ۱/ ص ۱۸۴، مسند عمر بن الخطاب رضي الله عنه، حديث شماره: ۱۶۱. ونگا: صحيح

مسلم: ج ۳/ ص ۱۴۸۱، كتاب الإمارة، باب خيار الأئمة وشرارهم، حديث شماره: ۱۸۵۵.

۲- صحيح مسلم: ج ۱/ ص ۳۹۶، كتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب نهى من أكل ثوما أو بصلا أو كراثا أو نحوها، حديث شماره: ۵۶۷.

الله ومكة أرض محتضرة فاحببت أن يسمعو كتاب الله من رجل حسن القراءة قال: نعم ما رأيته ان الله يرفع بالقرآن اقواماً ويضع بالقرآن اقواماً وان عبدالرحمن بن ابزي ممن رفعه الله بالقرآن وفي رواية فغضب عمر حتى قام في الغرز فقال اتستخلف على آل الله عبدالرحمن بن ابزي؟ قال: إني وجدته اقرأهم لكتاب الله افقههم في دين الله فتواضع لها عمر حتى اطمئن على رحله فقال لئن قلت ذاك لقد سمعت رسول الله ﷺ يقول: ان الله سيرفع بهذا الدين اقواماً ويضع به آخرين<sup>١</sup>.

اما افضليت صديق ﷺ از قول عمر بن الخطاب ﷺ متواتر است:

فمن حديث عائشه أخرج البخاري «عن عائشه ؓ في قصة الاتفاق على ابي بكر ثم تَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ فَتَكَلَّمَ النَّاسُ فَقَالَ فِي كَلَامِهِ نَحْنُ الْأَمْرَاءُ وَأَنْتُمْ الْوُزَرَاءُ. فَقَالَ حُبَابُ بْنُ الْمُنْذِرِ لَا وَاللَّهِ لَا نَفْعَ لَنَا مِنْ أَمِيرٍ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لَا، وَلَكِنَّا الْأَمْرَاءُ وَأَنْتُمْ الْوُزَرَاءُ هُمْ أَوْسَطُ الْعَرَبِ دَارًا، وَأَعْرَبُهُمْ أَحْسَابًا فَبَايَعُوا عُمَرَ أَوْ أَبَا عُبَيْدَةَ. فَقَالَ عُمَرُ بَلْ نُبَايِعُكَ أَنْتَ، فَأَنْتَ سَيِّدُنَا وَخَيْرُنَا وَأَحَبُّنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَأَخَذَ عُمَرُ بِيَدِهِ فَبَايَعَهُ، وَبَايَعَهُ النَّاسُ»<sup>٢</sup>.

وأخرج الحاكم «عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ كَانَ أَبُو بَكْرٍ سَيِّدُنَا وَخَيْرُنَا وَأَحَبُّنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»<sup>٣</sup>.

١- اين حديث را در صحيح بخارى نياقتم، بلكه امام مسلم آن را در صحيح خود روايت نموده است. نگا: صحيح مسلم: ج ١/ ص ٥٥٩، كتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب فضل من يقوم بالقرآن، ويعلمه، وفضل من تعلم حكمة من فقه، أو غيره فعمل بها وعلمها، حديث شماره: ٨١٧، و سنن ابن ماجه: ج ١/ ص ٧٩، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب فضل من تعلم القرآن وعلمه، حديث شماره: ٢١٨.

٢- صحيح بخارى: ج ٥/ ص ٦، كتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حديث شماره: ٣٦٦٧.

٣- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابورى: ج ٣/ ص ٦٩، أما حديث ضمرة وأبو طلحة، حديث شماره: ٤٤٢١.

ومن حديث ابن عباس اخرج البخاري «عن ابن عباس قول عمر رضي الله عنه في قصة الاتفاق على ابي بكر ثم انه بلغني ان قائلًا منكم يقول: والله لو مات عمر بايعت فلانا، فلا يغتر امرؤ أن يقول: إنما كان بيعته أبي بكر فلتة<sup>۱</sup>، وتمت، ألا وإنها قد كانت كذلك، ولكن الله وفي شرها، وليس فيكم من تفتع إليه الأعناق مثل أبي بكر، وفي هذا الحديث ايضا قال ابوبكر وقد رضى لكم أحد هذين الرجلين فبايعوا أيهما شئتم وأخذ بيدي وبدي أبي عبيدة بن الجراح وهو جالس بيئنا فلم أكره مما قال غيرها كان والله أن أقدم فتضرب عنقي لا يقربني ذلك من إثم أحب إلي من أن أتأمر على قوم فيهم أبو بكر رضى الله عنه اللهم إلا أن تسول لي نفسي عند الموت شيئًا لا أجده الآن»<sup>۲</sup>.

ومن حديث انس اخرج البخاري: «عن أنس بن مالك رضي الله عنه أنه سمع خطبة عمر الآخرة حين جلس على المنبر وذلك العدة من يوم توفي النبي صلى الله عليه وآله فتشهد وأبو بكر صاميت لا يتكلم قال كنت أرجو أن يعيش رسول الله صلى الله عليه وآله حتى يدبرنا يريد بذلك أن يكون آخرهم فإن يك محمد صلى الله عليه وآله قد مات فإن الله تعالى قد جعل بين أظهركم نورًا تهتدون به هدى الله محمدًا صلى الله عليه وآله وإن أبا بكر صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله ثاني اثنين فاتته أولى المسلمين بأمرهم فقوموا فبايعوه وكانت طائفة منهم قد بايعوه قبل ذلك في سقيفة بني ساعدة وكانت بيعة العامة على المنبر»<sup>۳</sup>.

۱- فلتة به معنای ناگهانی آمده است و اینکه عمر فاروق رضي الله عنه از انعقاد خلافت صدیق اکبر رضي الله عنه به فلتة تعبیر نموده به دلیل آنست که در سقیفه بنی ساعده به طور ناگهانی این ضرورت پیش آمد که با ابوبکر صدیق رضي الله عنه بیعت انجام گیرد ورنه فضیلت و برتری صدیق برای تمام صحابه کرام مثل روز روشن بوده است و همین دلیل کافی بود که پیامبر خدا ایشان را در آخرین روزهای زندگی خویش برای نماز جلو می کرده اند.

۲- صحیح بخاری: ج ۸/ ص ۱۶۸، کتاب الحدود، باب رجم الحبلى من الزنا إذا أحصنت، حدیث شماره: ۶۸۳۰.

۳- صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۸۱، کتاب الأحكام، باب الاستخلاف، حدیث شماره: ۷۲۱۹.

ومن حديث شبيه أخرج البخاري: «عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ جَلَسْتُ مَعَ شَيْبَةَ عَلَى الْكُرْسِيِّ فِي الْكُعْبَةِ فَقَالَ لَقَدْ جَلَسَ هَذَا الْمَجْلِسَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ لَا أَدْعَ فِيهَا صَفْرَاءَ وَلَا بَيْضَاءَ إِلَّا قَسَمْتُهِ قُلْتُ إِنَّ صَاحِبَيْكَ لَمْ يَفْعَلَا قَالَ هُمَا الْمَرْءَانِ أَقْتَدِي بِهِمَا»<sup>١</sup>.

«ومن حديث رجل من بني زريق في قصة الاتفاق على أبي بكر أخرج ابوبكر بن أبي شيبة قال عمر بايعوا أبا بكر، فقال أبو بكر لعمر: أنت أقوى مني، فقال عمر: أنت أفضل مني، فقالاها الثانية، فلما كانت الثالثة قال له عمر: إن قوتي لك مع فضلك، فبايعوا أبا بكر»<sup>٢</sup>.

ومن حديث جابر بن عبد الله أخرج الترمذي: «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ يَا خَيْرَ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَمَا إِنَّكَ إِنْ قُلْتَ ذَاكَ فَلَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ عَلَى رَجُلٍ خَيْرٍ مِنْ عُمَرَ»<sup>٣</sup>.

ومن حديث علقمه بن قيس وقيس بن مروان أخرج ابويعلي «عن علقمه وقيس بن مروان كليهما في فضائل عبد الله بن مسعود عن عمر قَالَ فَعَدَوْتُ إِلَيْهِ لِأُبَشِّرُهُ فَوَجَدْتُ أَبَا بَكْرٍ قَدْ سَبَقَنِي إِلَيْهِ فَبَشِّرُهُ وَلَا وَاللَّهِ مَا سَبَقْتُهُ إِلَى خَيْرٍ قَطُّ إِلَّا سَبَقَنِي إِلَيْهِ»<sup>٤</sup>.

وفي المشكوة: «عن عمر ذُكِرَ عنده أبو بكر، فبكى، وقال: وَدِدْتُ أَنْ عَمِلِي كُلَّهُ مِثْلَ عَمَلِهِ يَوْمًا وَاحِدًا مِنْ أَيَّامِهِ، وَلَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْ لَيَالِيهِ، أَمَا لَيْلَتُهُ، فَالْلَيْلَةُ الَّتِي سَارَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى الْغَارِ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَيْهِ قَالَ: وَاللَّهِ لَا تَدْخُلُهُ حَتَّى أَدْخُلَهُ قَبْلَكَ، فَإِنْ كَانَ فِيهِ شَيْءٌ أَصَابَنِي

١- صحيح بخارى: ج ٢/ ص ١٤٩، كتاب الحج، باب كسوة الكعبة، حديث شماره: ١٥٩٤.

٢- مصنف ابن أبي شيبة: ج ٧/ ص ٤٣٣، ما جاء في خلافة أبي بكر وسيرته في الردة، حديث شماره: ٣٧٠٥١.

٣- سنن ترمذی: ج ٥/ ص ٦١٨، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٨٤. علامه آلبنانی گفته: این حدیث موضوع است.

٤- مسند ابو یعلیٰ موصلی: ج ١/ ص ١٧٢، مسند عمر بن الخطاب رضي الله عنه، حديث شماره: ١٩٤. حسين سليم أسد گفته: این حدیث دو طریق دارد که هر دو صحیح اند.



دُونَكَ، فدخل فكَسَحَهُ، فوجد في جانبه ثُقْبًا، فَشَقَّ إِزاره، وَسَدَّهَا به، فبقي منها اثنان، فَأَلْقَمَهُمَا رِجْلِيه، ثم قال لرسول الله ﷺ: ادخل، فدخل النبي ﷺ، وَوَضَعَ رَأْسَهُ فِي حَجَرِهِ وَنَامَ، فَلَدِغَ أَبُو بَكْرٍ فِي رِجْلِهِ مِنَ الْحَجَرِ، وَلَمْ يَتَحَرَّكَ مَخَافَةَ أَنْ يَنْتَبِهَ النَّبِيُّ ﷺ، فَسَقَطَتْ دُمُوعُهُ عَلَى وَجْهِ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: مَا لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ؟ قَالَ: لِدَغْتُ، فِدَاكَ - أَبِي وَأُمِّي - فَتَفَلَّ عَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ، فَذَهَبَ مَا يَجِدُهُ، ثُمَّ انْتَقَضَ عَلَيْهِ، وَكَانَ سَبَبَ مَوْتِهِ، وَأَمَّا يَوْمُهُ، فَلَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ ارْتَدَّتِ الْعَرَبُ، وَقَالُوا: لَا تُؤَدِّي زَكَاةً، فَقَالَ: لَوْ مَنَعُونِي عَقْلًا لَجَاهَدْتُهُمْ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ: يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ، تَأَلَّفَ النَّاسَ، وَارْفُقْ بِهِمْ، فَقَالَ لِي: أَجَبَّارٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَخَوَّارٌ فِي الْإِسْلَامِ؟ إِنَّهُ قَدْ انْقَطَعَ الْوَحْيُ، وَتَمَّ الدِّينُ، أَيْنُقْصُ وَأَنَا حَيٌّ؟<sup>۱</sup>

اما استدلال او برخلافت صديق به تفويض امامت صلوة باو: فقد أخرج الحاكم وابوبكر «عَنْ عَاصِمٍ عَنْ زُرٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَتِ الْأَنْصَارُ مِمَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ قَالَ فَأَتَاهُمْ عُمَرُ ﷺ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ أَبَا بَكْرٍ يَوْمَ النَّاسِ فَأَيُّكُمْ تَطِيبُ نَفْسُهُ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَبَا بَكْرٍ. فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ نَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ نَتَقَدَّمَ أَبَا بَكْرٍ»<sup>۲</sup>.

وأخرج احمد «عن رافع الطائي رفيق ابي بكر في غزوة السلاسل - قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَمَّا قِيلَ مِنْ بَيْعَتِهِمْ فَقَالَ وَهُوَ يُحَدِّثُهُ عَمَّا تَكَلَّمْتُ بِهِ الْأَنْصَارُ وَمَا كَلَّمَهُمْ بِهِ وَمَا كَلَّمَ بِهِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ الْأَنْصَارَ وَمَا ذَكَرَهُمْ بِهِ مِنْ إِمَامَتِي إِيَّاهُمْ بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ فَبَايَعُونِي لِذَلِكَ وَقَبِلْتُهَا مِنْهُمْ وَتَخَوَّفْتُ أَنْ تَكُونَ فِتْنَةً تَكُونُ بَعْدَهَا رِدَّةٌ»<sup>۳</sup>.

۱- مشکاة المصابيح: ج ۳/ ص ۱۷۰۰، حديث شماره: ۶۰۳۴، تأليف: محمد بن عبد الله تبريزي (متوفى: ۷۴۱ هـ)،

تحقيق: محمد ناصر الدين الألباني، ناشر: المكتب الإسلامي - بيروت، طبع دوم، سال: ۱۹۸۵م.

۲- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۲/ ص ۱۱۸، حديث شماره: ۷۱۶۵. و نگا: صحيح بخارى: ج ۵/ ص ۶، كتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذًا خليلًا»، حديث شماره: ۳۶۶۷.

۳- مسند امام احمد: ج ۱/ ص ۲۱۵، حديث شماره: ۴۲. شعيب الأرناؤوط كفته: اسناد ابن حديث «جيد» است.

و اما استدلال او بر خلافت صديق به سوابق اسلاميه اش: «فقد أخرج ابوبكر عن ابن عباس في قصة الاتفاق على ابي بكر ثم قلت: يا معشر الانصار! يا معشر المسلمين! إن أولى الناس بأمر رسول الله ﷺ من بعده ثاني إثنين إذ هما في الغار أبو بكر السباق المبين، ثم أخذت بيده وبادرني من الانصار فضرب على يده قبل أن أضرب على يده ثم ضربت على يده وتتابع الناس»<sup>۱</sup>.

اما فهمیدن او خلافت خاصه ی خلفاء را از وقوع خلافت ایشان در ایام ظهور اسلام و قوت او: فقد أخرج ابو يعلي «عن علقمة بن عبدالله المزني عن رجل قال كنت في مجلس فيه عمر بن الخطاب بالمدينة فقال لرجل من القوم ا فلان كيف سمعت رسول الله ﷺ ينعت الإسلام قال سمعت رسول الله ﷺ يقول: إن الإسلام بدأ جدعاً ثم ثنياً ثم رباعياً ثم سديساً ثم بازلاً. قال فقال عمر بن الخطاب فما بعد البزول إلا الثقصان»<sup>۲</sup>.

و این موافق است بمضمون آیهی ﴿أَخْرَجَ شَطْرَهُ فَتَازَرَهُ﴾ [الفتح: ۲۹].

اما فهمیدن او خلافت خاصه خلفا از حدیث قرون ثلاثه: فقد أخرج الترمذي «عن ابن عمر قال: خطبنا عمر بالجابية فقال أيتها الناس إني قمت فيكم كمقام رسول الله ﷺ فينا فقال أوصيكم بأصحابي ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يفسو الكذب حتى يحلف الرجل ولا يستحلف ويشهد الشاهد ولا يستشهد»<sup>۳</sup>.

اما فهمیدن او خلافت خاصه خود را از آنکه تا او هست فتنه ی عامه نخواهد بود: «فقد أخرج البخاري عن شقيق قال سمعت حذيفة يقول بينا نحن جلوس عند عمر قال

۱- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷/ ص ۴۳۱، ما جاء في خلافة أبي بكر وسيرته في الردة، حديث شماره: ۳۷۰۴۳.

۲- مسند ابو يعلى موصلى: ج ۱/ ص ۱۷۱، حديث شماره: ۱۹۲. شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این حدیث ضعیف است؛ زیرا فردی که آن را از صحابی روایت کرده مبهم است، حسین سلیم اسد نیز اسناد این حدیث را ضعیف دانسته.

۳- سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۴۶۵، أبواب الفتن عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، باب ما جاء في لزوم الجماعة، حديث شماره: ۲۱۶۵. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

أَيُّكُمْ يَحْفَظُ قَوْلَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْفِتْنَةِ. قَالَ: فِتْنَةُ الرَّجُلِ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ وَجَارِهِ، تُكْفَرُهَا الصَّلَاةُ وَالصَّدَقَةُ وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ. قَالَ لَيْسَ عَنْ هَذَا أَسْأَلُكَ، وَلَكِنْ الَّتِي تَمُوجُ كَمَوْجِ الْبَحْرِ. قَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ مِنْهَا بَأْسٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا بَابًا مُغْلَقًا. قَالَ عُمَرُ أَيُّكُسِّرُ الْبَابُ أَمْ يُفْتَحُ قَالَ بَلْ يُكْسَرُ. قَالَ عُمَرُ إِذَا لَا يُغْلَقُ أَبَدًا. قُلْتُ أَجَلٌ. قُلْنَا لِحَدِيثِهِ أَكَانَ عُمَرُ يَعْلَمُ الْبَابَ قَالَ نَعَمْ كَمَا أَعْلَمُ أَنَّ دُونَ غَدٍ لَيْلَةٌ، وَذَلِكَ أَنِّي حَدَّثْتُهُ حَدِيثًا لَيْسَ بِالْأَعْلَى. فَهَبْنَا أَنْ نَسْأَلَهُ مِنَ الْبَابِ فَأَمَرَنَا مَسْرُوقًا فَسَأَلَهُ فَقَالَ مَنِ الْبَابُ قَالَ عُمَرُ<sup>۱</sup>.

اما استدلال او بر خلافت خود به محدثیت و موافقت وحی: أخرج مسلم «عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ عُمَرُ: وَافَقْتُ رَبِّي فِي ثَلَاثٍ فِي مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ وَفِي الْحِجَابِ وَفِي أَسَارَى بَدْرٍ»<sup>۲</sup>.

اما بیان افضلیت خود در زمان خلافت خود: أخرج محمد في المؤطا «عن سالم بن عبد الله قال: قال عمر بن الخطاب ﷺ: لو علمت أن أحدا أقوى على هذا الأمر مني لكان أن أقدم فيضرب عنقي أهون علي فممن ولي هذا الأمر بعدي فليعلم أن سيرده عنه القريب والبعيد وأيم الله إن كنت لأقاتل الناس عن نفسي»<sup>۳</sup>.

وأخرج مسلم: «عن سماك عن عمر في قصة الإيلاء وَقَلَّمَا تَكَلَّمْتُ وَأَحْمَدُ اللَّهِ

۱- صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۵۴، کتاب الفتن، باب الفتنه التي تموج كموج البحر، حدیث شماره: ۷۰۹۶.

۲- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۶۵، کتاب فضائل الصحابة رضي الله تعالى عنهم، باب من فضائل عمر رضي الله تعالى عنه، حدیث شماره: ۲۳۹۹. این حدیث را امام بخاری نیز روایت کرده، نکا: صحیح بخاری: ج ۱/ ص ۸۹، کتاب الصلاة، باب ما جاء في القبلة، ومن لم ير الإعادة على من سها، فصلی إلى غير القبلة، حدیث شماره: ۴۰۲.

۳- موطأ امام مالك برواية محمد بن الحسن الشيباني: ج ۱/ ص ۳۴۰، روایت شماره: ۹۷۸، تألیف: امام مالك بن انس (متوفی: ۱۷۹ هـ)، تعلیق و تحقیق: عبد الوهاب عبد اللطیف، ناشر: المكتبة العلمية، چاپ دوم.

بِكَلَامٍ إِلَّا رَجَوْتُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ يُصَدِّقُ قَوْلِي الَّذِي أَقُولُ»<sup>۱</sup>.

و اما بيان خلافت من بعد و شوری ساختن او در میان شش کس: أخرج البخاري في قصه مقتل عمر والاتفاق على عثمان من حديث عمرو بن ميمون «عن عمر قالوا أَوْصِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اسْتَخْلِفْ. قَالَ مَا أَجِدُ أَحَقَّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ هَؤُلَاءِ الثَّفَرِ أَوْ الرَّهْطِ الَّذِينَ تُؤَفِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَنْهُمْ رَاضٍ. فَسَمِيَ عَلِيًّا وَعُثْمَانُ وَالزُّبَيْرُ وَطَلْحَةُ وَسَعْدٌ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ»<sup>۲</sup>.

ومن مسند عثمان بن عفان رضي الله عنه (۱۷ روایت):

اما استدلال بر خلافت خاصه مشائخ ثلاثه به آنکه از سابقین بوده‌اند: فقد أخرج الترمذي «عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ قَالَ لَمَّا حُصِرَ عُثْمَانُ أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ فَوْقَ دَارِهِ ثُمَّ قَالَ أَذْكَرُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ حِرَاءَ حِينَ انْتَفَضَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اثْبُتْ حِرَاءُ فَلَيْسَ عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صَدِيقٌ أَوْ شَهِيدٌ. قَالُوا نَعَمْ»<sup>۳</sup>.

و أخرج الترمذي: «عن ثمامة بن حزن القشيري في قصة طويلة قال عثمان: أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ وَالْإِسْلَامِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عَلَى ثُبَيْرٍ مَكَّةَ وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَأَنَا

۱- صحيح مسلم: ج ۲/ ص ۱۱۰۵، كتاب الطلاق، باب في الإيلاء، واعتزال النساء، وتخييرهن وقوله تعالى: {وإن تظاهرا عليه} [التحریم: ۴]، حديث شماره: ۱۴۷۹.

۲- صحيح بخاری: ج ۵/ ص ۱۵، كتاب المناقب، باب قصة البيعة، والاتفاق على عثمان بن عفان وفيه مقتل عمر بن الخطاب رضي الله عنهما، حديث شماره: ۳۷۰۰.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۵، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۹۹. علامه آلبنانی این حديث را صحيح دانسته است.

۴- «ثُبَيْر» نام کوهی، گفته شده این کوه در بین مکه و منی و یا در مزدلفه است. (ش)

فَتَحَرَّكَ الْجَبَلُ فَرَكَّضَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِرِجْلِهِ وَقَالَ اسْكُنْ نَبِيرُ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهِيدَانِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ شَهِدُوا لِي وَرَبِّ الْكُعْبَةِ يَعْنِي أَنِّي شَهِيدٌ» ثلاثاً<sup>۱</sup>.

وَأَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ «عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عِلَاءَ بْنِ الْخِيَارِ فِي قِصَّةِ قَالَ عِثْمَانُ: أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ، فَكُنْتُ مِمَّنِ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَأَمَنْتُ بِمَا بُعِثَ بِهِ، وَهَاجَرْتُ الْهَاجِرَتَيْنِ كَمَا قُلْتُ، وَصَحِبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَبَايَعْتُهُ، فَوَاللَّهِ مَا عَصَيْتُهُ وَلَا غَشَشْتُهُ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ أَبُو بَكْرٍ مِثْلُهُ، ثُمَّ عُمَرُ مِثْلُهُ، ثُمَّ اسْتُخْلِفْتُ، أَفَلَيْسَ لِي مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لَهُمْ قُلْتُ بَلَى. قَالَ فَمَا هَذِهِ الْأَحَادِيثُ الَّتِي تَبْلُغُنِي عَنْكُمْ»<sup>۲</sup>.

و اما استدلال بر منع خروج بر وی به سوابق اسلامی خود پس متواتر است جمعی کثیر آنرا از ذی النورین روایت کرده‌اند: فَمِنْ رِوَايَةِ أَبِي اسْحَقَ عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ قَالَ لَمَّا حُصِرَ عُثْمَانُ أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ فَوْقَ دَارِهِ ثُمَّ قَالَ أَذْكُرْكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ حِرَاءَ حِينَ انْتَفَضَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اثْبُتْ حِرَاءَ فَلَيْسَ عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صِدِّيقٌ أَوْ شَهِيدٌ. قَالُوا نَعَمْ. قَالَ أَذْكُرْكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ فِي جَيْشِ الْعُسْرَةِ<sup>۳</sup> مَنْ يُنْفِقُ نَفَقَةً مُتَقَبَّلَةً. وَالنَّاسُ مُجْهَدُونَ مُعْسِرُونَ فَجَهَّزْتُ ذَلِكَ الْجَيْشَ قَالُوا نَعَمْ.

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۷، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۰۳. و نگا: سنن نسائی: ج ۶/ ص ۲۳۵، کتاب الأحباس، باب وقف المساجد، حدیث شماره: ۳۶۰۸. علامه آلبانی گفته: این حدیث - بجز قصه‌ی نبیر - صحیح است.

۲- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۴، کتاب المناقب، باب مناقب عثمان بن عفان أبي عمرو القرشي رضي الله عنه، حدیث شماره: ۳۶۹۶.

۳- کنایه از غزوه‌ی تبوک که مسلمانان در حین حرکت برای این غزوه در تنگدستی و فقر زندگی می‌کردند. (ش)

ثم قال: اذكركم بالله هل تعلمون أن رومة لم يكن يشرب منها أحد إلا يشمن فابتعتها بمالي فجعلتها للغني والفقير وابن السبيل قالوا اللهم نعم في أشياء عددها<sup>١</sup>.

ومن رواية احنف بن قيس أخرج النسائي: «عن الأحنف بن قيس قال خرجنا حجاجاً فقدمنا المدينة ونحن نريد الحج فبينما نحن في منازلنا نضع رحالنا إذ أتانا آت فقال إن الناس قد اجتمعوا في المسجد وفرغوا. فانطلقنا فإذا الناس مجتمعون على نفر في وسط المسجد وفيهم علي والزبير وطلحة وسعد بن أبي وقاص فإننا لكذلك إذ جاء عثمان رضي الله عنه عليه ملاءة صفراء قد قنع بها رأسه فقال أها هنا طلحة أها هنا الزبير أها هنا سعد قالوا نعم. قال فإني أنشدكم بالله الذي لا إله إلا هو أتعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: من يبتاع ميربذ بني فلان غفر الله له. فابتعته بعشرين ألفاً أو خمسين ألفاً فأتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فأخبرته فقال: اجعله في مسجدنا وأجره لك. قالوا اللهم نعم. قال أنشدكم بالله الذي لا إله إلا هو أتعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: من ابتاع بئر رومة غفر الله له فابتعتها بكذا وكذا فأتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت قد ابتعتها بكذا وكذا قال: اجعلها سقاية للمسلمين وأجرها لك. قالوا اللهم نعم. قال أنشدكم بالله الذي لا إله إلا هو أتعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وسلم نظر في وجوه القوم فقال: من يجهز هؤلاء غفر الله له. يعني جيش العسرة فجهزتهم حتى لم يفقدوا عقلاً ولا خطاماً. فقالوا اللهم نعم. قال اللهم أشهد اللهم أشهد اللهم أشهد<sup>٢</sup>.

ومن رواية ثمامة بن حزن القشيري عنه أخرج الترمذي والنسائي وهذا لفظ النسائي: «عن ثمامة بن حزن القشيري قال شهدت الدار حين أشرف عليهم عثمان فقال أنشدكم بالله وبالإسلام هل تعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قدم المدينة وليس بها ماء

١- سنن ترمذي: ج ٥/ ص ٦٢٥، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٩٩. علامه ألباني ابن حديث را صحيح دانسته است.

٢- سنن نسائي: ج ٦/ ص ٤٦، كتاب الجهاد، فضل من جهز غازيا، حديث شماره: ٣١٨٢. علامه ألباني گفته: ابن حديث ضعيف است.

يُسْتَعْدَبُ غَيْرُ بَنِي رُومَةَ فَقَالَ: مَنْ يَشْتَرِي بَنِي رُومَةَ فَيَجْعَلُ فِيهَا دَلْوَهُ مَعَ دِلَاءِ الْمُسْلِمِينَ يَخِيرُ لَهُ مِنْهَا فِي الْجَنَّةِ. فَاشْتَرَيْتُهَا مِنْ صُلْبٍ مَالِي فَجَعَلْتُ دَلْوِي فِيهَا مَعَ دِلَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَأَنْتُمْ الْيَوْمَ تَمْنَعُونِي مِنَ الشُّرْبِ مِنْهَا حَتَّى أَشْرَبَ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ فَأَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ وَالْإِسْلَامِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنِّي جَهَّزْتُ جَيْشَ الْعُسْرَةِ مِنْ مَالِي قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ فَأَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ وَالْإِسْلَامِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ الْمَسْجِدَ ضَاقَ بِأَهْلِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ يَشْتَرِي بُقْعَةَ آلِ فُلَانٍ فَيَزِيدُهَا فِي الْمَسْجِدِ يَخِيرُ لَهُ مِنْهَا فِي الْجَنَّةِ.

فَاشْتَرَيْتُهَا مِنْ صُلْبٍ مَالِي فَزِدْتُهَا فِي الْمَسْجِدِ وَأَنْتُمْ تَمْنَعُونِي أَنْ أُصَلِّيَ فِيهِ رَكَعَتَيْنِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ وَالْإِسْلَامِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عَلَى ثَبِيرِ ثَبِيرٍ مَكَّةَ وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَأَنَا فَتَحَرَّكَ الْجَبَلُ فَرَكَّضَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِرِجْلِهِ وَقَالَ: اسْكُنْ ثَبِيرُ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصَدِيقٌ وَشَهِيدَانِ. قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ شَهِدُوا لِي وَرَبِّ الْكَعْبَةِ. يَعْنِي أَلِيَّ شَهِيدٌ!.

ومن رواه أبي سلمه بن عبد الرحمن بن عوف: أخرج النسائي: «عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّ عُثْمَانَ أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ حِينَ حَصَرُوهُ فَقَالَ أَنْشُدْ بِاللَّهِ رَجُلًا سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ يَوْمَ الْجَبَلِ<sup>۲</sup> حِينَ اهْتَزَّ فَرَكَلَهُ بِرِجْلِهِ وَقَالَ اسْكُنْ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صَدِيقٌ أَوْ شَهِيدَانِ وَأَنَا مَعَهُ فَانْتَشَدَ لَهُ رَجُلٌ ثُمَّ قَالَ أَنْشُدْ بِاللَّهِ رَجُلًا شَهِدَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ يَقُولُ هَذِهِ يَدُ اللَّهِ وَهَذِهِ يَدُ عُثْمَانَ فَانْتَشَدَ لَهُ رَجُلٌ ثُمَّ قَالَ أَنْشُدْ بِاللَّهِ رَجُلًا سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ جَيْشِ الْعُسْرَةِ يَقُولُ مَنْ يُنْفِقُ نَفَقَةً مُتَقَبَّلَةً فَجَهَّزْتُ نِصْفَ الْجَيْشِ مِنْ مَالِي فَانْتَشَدَ لَهُ رَجُلٌ ثُمَّ قَالَ أَنْشُدْ بِاللَّهِ رَجُلًا سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ مَنْ يَزِيدُ فِي هَذَا

۱- نگا: سنن نسائی: ج ۶/ ص ۲۳۵، کتاب الجهاد، فضل من جهز غازیا، حدیث شماره: ۳۶۰۸. علامه آلبنی گفته:

این حدیث - بجز قصه‌ی ثبیر - صحیح است.

۲- روزی که رسول خدا به همراه ابوبکر صدیق، عمر فاروق و عثمان ذی النورین بر کوه بالا رفته و کوه شروع به حرکت کرد ... داستان در احادیث متعددی ذکر شده است.

المَسْجِدِ بَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ فَاشْتَرَيْتُهُ مِنْ مَالِي فَأَنْتَشَدَ لَهُ رَجُلٌ ثُمَّ قَالَ أَنْشُدْ بِاللَّهِ رَجُلًا شَهِدَ رُومَةَ تَبَاعَ فَاشْتَرَيْتَهَا مِنْ مَالِي فَأَبْجَحْتُهَا لِابْنِ السَّيْلِ فَأَنْتَشَدَ لَهُ رَجُلٌ<sup>۱</sup>.

اما جواب او از قدح در سوابق اسلاميه: فقد اخرج احمد «عَنْ عَاصِمٍ عَنْ شَقِيقٍ قَالَ لَقِيَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ الْوَلِيدَ بْنَ عُقْبَةَ فَقَالَ لَهُ الْوَلِيدُ مَا لِي أَرَاكَ قَدْ جَفَوْتَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عُثْمَانَ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ أبلغه أئى لم أفر يوم عيّن - قَالَ عَاصِمٌ يَقُولُ يَوْمَ أُحُدٍ - وَلَمْ أَتَخَلَّفْ يَوْمَ بَدْرٍ وَلَمْ أَتْرُكْ سَنَةَ عُمَرَ. قَالَ فَاَنْطَلَقَ فَخَبَرَ ذَلِكَ عُثْمَانَ قَالَ فَقَالَ أَمَّا قَوْلُهُ إِنِّي لَمْ أَفِرْ يَوْمَ عَيْنِينَ فَكَيْفَ يُعَيِّرُنِي بِذَنْبٍ وَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ﴾ [ال عمران: ۱۵۵]. وَأَمَّا قَوْلُهُ إِنِّي تَخَلَّفْتُ يَوْمَ بَدْرٍ فَإِنِّي كُنْتُ أَمْرَضُ رُقِيَّةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى مَاتَتْ وَقَدْ ضَرَبَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِسَهْمِي وَمَنْ ضَرَبَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِسَهْمِهِ فَقَدْ شَهِدَ وَأَمَّا قَوْلُهُ إِنِّي لَمْ أَتْرُكْ سَنَةَ عُمَرَ فَإِنِّي لَا أُطِيفُهَا وَلَا هُوَ فَائْتِهِ فَحَدَّثَهُ بِذَلِكَ<sup>۲</sup>.

و اما آن که خود را بالقطع می دانست که از اهل جنت است: «فقد اخرج احمد عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ شَهِدْتُ عُثْمَانَ يَوْمَ حُوصَرِ فِي مَوْضِعِ الْجَنَائِزِ وَلَوْ أُلْقِيَ حَجَرٌ لَمْ يَقَعْ إِلَّا عَلَى رَأْسِ رَجُلٍ فَرَأَيْتُ عُثْمَانَ أَشْرَفَ مِنَ الْخُوخَةِ الَّتِي تَلِي مَقَامَ جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَفِيكُمْ طَلْحَةُ فَسَكْتُوا ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَفِيكُمْ طَلْحَةُ فَسَكْتُوا ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَفِيكُمْ طَلْحَةُ فَقَامَ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدٍ اللَّهُ فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ أَلَا أَرَاكَ هَا هُنَا مَا كُنْتُ أَرَى أَنَّكَ تَكُونُ فِي جَمَاعَةٍ تَسْمَعُ نِدَائِي آخِرَ ثَلَاثِ مَرَّاتٍ ثُمَّ لَا تُجِيبُنِي أَنْشُدْكَ اللَّهُ يَا طَلْحَةُ تَذْكُرُ يَوْمَ كُنْتُ أَنَا وَأَنْتَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِهِ غَيْرِي وَغَيْرُكَ. قَالَ نَعَمْ. فَقَالَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا طَلْحَةُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَمَعَهُ مِنْ

۱- سنن نسائي: ج ۶/ ص ۲۳۶، كتاب الجهاد، فضل من جهز غازيا، حديث شماره: ۳۶۰۹. علامه آلبنی گفته: اين حديث صحيح غيره است.

۲- مسند امام احمد: ج ۱/ ص ۵۲۵، حديث شماره: ۴۹۰. شعيب الأرئوط گفته: اسناد اين روايت حسن است.



أَصْحَابِهِ رَفِيقٌ مِنْ أُمَّتِهِ مَعَهُ فِي الْجَنَّةِ وَإِنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ هَذَا - يَعْزِينِي - رَفِيقِي مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ. قَالَ طَلَحَةُ اللَّهُمَّ نَعَمْ. ثُمَّ انْصَرَفَ<sup>۱</sup>.

و اما آنکه به یقین می دانست که این بلوی او را پیش خواهد آمد: فقد أخرج الترمذي والحاكم: «عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ حَدَّثَنِي أَبُو سَهْلَةَ قَالَ قَالَ لِي عُثْمَانُ يَوْمَ الدَّارِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ عَاهَدَ إِلَيَّ عَهْدًا فَأَنَا صَابِرٌ عَلَيْهِ»<sup>۲</sup>.  
و أخرج الحاكم والترمذي: «عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: يَا عُثْمَانُ إِنَّهُ لَعَلَّ اللَّهَ يُقَمِّصُكَ قَمِيصًا فَإِنْ أَرَادُوكَ عَلَى خَلْعِهِ فَلَا تَخْلَعْهُ لَهُمْ»<sup>۳</sup>.

و صح من حديث ابي موسى قوله ﷺ «بشره بالجنة على بلوى تصيبه»<sup>۴</sup>.

و اما آنکه بالقطع می دانست که وی بر حق است: فقد أخرج الترمذي من حديث مرة بن كعب: «ان رسول الله ذكر الفتن فقربها فمر رجل مقلع في ثوب فقال هذا يومئذ على

۱- مسند امام احمد: ج ۱/ ص ۵۵۷، حديث شماره: ۵۵۳. شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این روایت ضعیف است.  
بعد از وفات عمر فاروق رضی الله عنه و در اواخر خلافت عثمان رضی الله عنه به علت اتساع خلافت اسلامی بعضی تبدیلی ها در نظام حکومت به وجود آمد، بزرگان صحابه رضی الله عنهم که هنوز توقع خلافت فاروقی را در سر می پروراندند از این تبدیلی ها و بعضی نابسامانی ها در دستگاه حکومت ناراض بودند و شکایت داشتند و از همه مهمتر این که دشمنان اسلام که در نبردهای رویارویی در مقابل فرزندان اسلام بارها شکست خورده بودند، مشکلات ریز حکومت اسلامی را به مراتب کلان تر جلوه داده و به این طریق از مسلمانان فاتح و به طور خاص از داماد پیامبر خدا انتقام گرفتند.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۳۱، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۷۱۱. علامه آلبنی گفته: این حديث صحيح است.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۸، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۷۰۵. علامه آلبنی گفته: این حديث صحيح است.

۴- صحيح بخاری: ج ۵/ ص ۸، كتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذًا خليلاً»، حديث شماره: ۳۶۷۴.

الْهُدَى فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ. قَالَ فَأَقْبَلْتُ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ فَقُلْتُ: هَذَا؟ قَالَ نَعَمْ»<sup>۱</sup>.

وأخرج الترمذي: «عن ابن عمر قال ذكر رسول الله ﷺ فتنة فقال يقتل هذا فيها مظلوما لعثمان»<sup>۲</sup>.

وأخرج الحاكم: «عن أبي هريرة قال سمعت رسول الله ﷺ يقول: انها ستكون فتنة واختلاف واختلاف وفتنة قال قلنا يا رسول الله فما تأمرنا قال عليكم بالأمر واصحابه واثار الى عثمان»<sup>۳</sup>.

وأخرج احمد: «عن كثير ابن الصلت قال أغفى عثمان بن عفان في اليوم الذي قتل فيه، فاستيقظ فقال: لولا أن يقول الناس: تمنى عثمان أمنية لحدثكم قال: قلنا: أصلحك الله حدثنا فلسنا نقول ما يقول الناس؛ فقال: إني رأيت رسول الله ﷺ في منامي هذا فقال: إنك شاهد معنا الجمعة»<sup>۴</sup>.

وأخرج احمد: «عَنْ نَائِلَةَ بِنْتِ الْفَرَاغِصَةِ امْرَأَةِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ قَالَتْ نَعَسَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عُثْمَانُ فَأَغْفَى فَاسْتَيْقَظَ فَقَالَ لَيَقْتُلَنِي الْقَوْمُ قُلْتُ كَلَّا إِنَّ شَاءَ اللَّهُ لَمْ يَبْلُغْ ذَاكَ إِنَّ

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۲۸، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۷۰۴. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۳۰، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۷۰۸. علامه آلبنانی گفته: این حدیث حسن الإسناد است.

۳- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۳/ص ۱۰۵، حديث شماره: ۴۵۴۱، حافظ ذهبي در تعليق خود نگاشته: این حدیث صحیح است. و مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۶/ص ۳۶۳، حديث شماره: ۳۲۰۴۹.

۴- کمی دیرتر از معمول همیشه خوابید.

۵- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۳/ص ۱۰۶، حديث شماره: ۴۵۴۲، حافظ ذهبي در تعليق خود نگاشته: این حدیث صحیح است.

رَعَيْتَكَ اسْتَعْتَبُوكَ. قَالَ إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي مَنَامِي وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ فَقَالُوا: تُفْطِرُ عِنْدَنَا اللَّيْلَةَ<sup>۱</sup>.

ومن مسند علی بن ابی طالب علیه السلام (۳۶ روایت):

اما شروط خلافت: فقد اخرج احمد «عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ عُمَارَةَ بْنِ رُوَيْبَةَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ سَمِعْتُ أُذُنَايَ وَوَعَاهُ قَلْبِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ النَّاسُ تَبِعَ لِقُرَيْشٍ صَالِحُهُمْ تَبِعَ لِصَالِحِهِمْ وَشِرَارُهُمْ تَبِعَ لِشِرَارِهِمْ»<sup>۲</sup>.

واخرج ابويعلي: «عَنْ عَلِيٍّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَطَبَ النَّاسَ ذَاتَ يَوْمٍ، فَقَالَ: أَلَا إِنَّ الْأُمَرَاءَ مِنْ قُرَيْشٍ، أَلَا إِنَّ الْأُمَرَاءَ مِنْ قُرَيْشٍ، أَلَا إِنَّ الْأُمَرَاءَ مِنْ قُرَيْشٍ مَا أَقَامُوا بِثَلَاثٍ: مَا حَكَمُوا فَعَدَلُوا، وَمَا عَاهَدُوا فَوَفَّوْا، وَمَا اسْتُرْجِمُوا فَرَحِمُوا، فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»<sup>۳</sup>.

اما بيان افضليت شيخین پس از وی متواتر شده مرفوعاً و موقوفاً هر چند این مسئله مذهب جمیع اهل حق است اما کسی از صحابه آن را مصرح تر و محکم تر چون علی مرتضی نیاورده اما مرفوعه: فحدیث: «أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ هَذَانِ سَيِّدَا كُھُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ». روي بطريق متعددة عنه، ومن طريق الشعبي عن الحارث عن علي اخرج الترمذي وابن

۱- مسند امام احمد: ج ۱/ ص ۵۰۵، حدیث شماره: ۵۳۶. شعب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث ضعیف است.

۲- تصریحات زیادی به طور متواتر از علی مرتضی علیه السلام مبنی بر این که شیخین افضل امت هستند وجود دارد، با وجود این که روافض در کتمان حق شهره‌ی آفاق هستند این تصریحات را نتوانسته‌اند از نهج البلاغه و کتب دیگر که مشتمل بر برخی سخنان دربار آن جناب است بردارند. (ش)

۳- مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۱۷۵، حدیث شماره: ۷۹۰.

۴- مسند ابو یعلی: ج ۱/ ص ۴۲۵، مسند علی بن ابی طالب، حدیث شماره: ۵۶۴، حسین سلیم أسد گفته: اسناد آن بسیار ضعیف است.

ماجة «عن النبي ﷺ قال: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ سَيِّدَا كُھُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ مَا خَلَا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ لَا تُخْبِرُهُمَا يَا عَلِيُّ»<sup>١</sup>.

ومن طريق وُلد الحسن بن علي: أخرج عبد الله ابن أحمد في زوائد المسند: «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ حَسَنِ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ هَذَانِ سَيِّدَا كُھُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَشَبَابُهَا بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ»<sup>٢</sup>.

ومن طريق وُلد حسين بن علي: أخرج الترمذي «عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ طَلَعَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هَذَانِ سَيِّدَا كُھُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ يَا عَلِيُّ لَا تُخْبِرُهُمَا»<sup>٣</sup>.

وقد وافق علياً عليه غيره من الصحابة فقد أخرج الترمذي: «عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ: هَذَانِ سَيِّدَا كُھُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَا تُخْبِرُهُمَا يَا عَلِيُّ»<sup>٤</sup>.

واخرج ابن ماجه: «عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ سَيِّدَا كُھُولِ

١- سنن ترمذی: ج ٥/ ص ٦١١، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٦٦. و سنن ابن ماجه: ج ١/ ص ٣٦، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل أبي بكر الصديق رضي الله عنه، حديث شماره: ٩٥. علامه آلبنانی این حدیث را صحیح دانسته است.

٢- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ١/ ص ١٥٨، حديث شماره: ١٤١، ج ١/ ص ١٧٧، حديث شماره: ١٨٠. ٣- سنن ترمذی: ج ٥/ ص ٦١١، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٦٥. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

٤- سنن ترمذی: ج ٥/ ص ٦١٠، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٦٤. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

أَهْلُ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ»<sup>۱</sup>.

و من موقوفه: «خیر هذه الأمة ابوبکر ثم عمر»<sup>۲</sup>.

و آن را جمعی کثیر روایت کرده‌اند<sup>۳</sup> فمن رواية ابنه محمد بن الحنفية عنه: أخرج البخاري وأبوداود من طريق سفيان الثوري «عن جَامِعِ بْنِ أَبِي رَاشِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَعْلَى عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي أَيُّ النَّاسِ خَيْرٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ أَبُو بَكْرٍ. قَالَ قُلْتُ ثُمَّ مَنْ قَالَ ثُمَّ عُمَرُ. قَالَ ثُمَّ خَشِيتُ أَنْ أَقُولَ ثُمَّ مَنْ فَيَقُولَ عُثْمَانُ فَقُلْتُ ثُمَّ أَنْتَ يَا أَبَتِ قَالَ مَا أَنَا إِلَّا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»<sup>۴</sup>.

و من روايه عبدالله بن سلمه عنه: اخرج ابن ماجه «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَمَةَ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَبُو بَكْرٍ وَخَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ عُمَرُ»<sup>۵</sup>.

و من روايه علقمه بن قيس: اخرج احمد «و من رواية عبد الخير صاحب لواء علي عنه وفي طرقها العدد فقد روى عنه حبيب بن أبي ثابت عَنْ عَبْدِ خَيْرِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا قَالَ فَذَكَرَ أَبَا بَكْرٍ ثُمَّ قَالَ أَلَا

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۱۱، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۵. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- مصنف عبد الرزاق صنعانی: ج ۳/ص ۴۴۷، باب المشي أمام الجنازة، حدیث شماره: ۶۲۶۷.

۳- این روایت را هشتاد راوی از علی مرتضیٰ ﷺ روایت نموده‌اند که از هر راوی به سندهای متعدد نقل شده است چنان چه شاه صاحب در فصل هشتم همین کتاب و شیخ الاسلام ابن تیمیه در منهاج السنة النبویة این مطلب را ذکر کرده‌اند. مصنف مرحوم در اینجا فقط سیزده سند را به طور نمونه آورده‌اند. (ش)

۴- صحیح بخاری: ج ۵/ص ۷، کتاب المناقب، باب قول النبی صلی الله علیه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حدیث شماره: ۳۶۷۱، و سنن ابی داود: ج ۴/ص ۲۰۶، کتاب السنة، باب فی التفضیل، حدیث شماره: ۴۶۲۹. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۵- سنن ابن ماجه: ج ۱/ص ۳۹، افتتاح الكتاب فی الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل عمر رضي الله عنه، حدیث شماره: ۱۰۶. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

أَخْبِرُكُمْ بِالثَّانِي قَالَ فَذَكَرَ عُمَرُ ثُمَّ قَالَ لَوْ شِئْتُ لَأَنْبَأْتُكُمْ بِالثَّالِثِ قَالَ وَسَكَتَ فَرَأَيْنَا أَنَّهُ يَعْزِي نَفْسَهُ فَقُلْتُ أَنْتَ سَمِعْتَهُ يَقُولُ هَذَا قَالَ نَعَمْ وَرَبَّ الْكُعْبَةِ وَإِلَّا صُمْتُ<sup>١</sup>.

وروى عطاء بن السائب: «عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَخَيْرُهَا بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ عُمَرُ ثُمَّ يَجْعَلُ اللَّهُ الْخَيْرَ حَيْثُ أَحَبَّ<sup>٢</sup>.

«وروي عَنِ الْمُسَيَّبِ بْنِ عَبْدِ خَيْرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَامَ عَلِيٌّ فَقَالَ خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَإِنَّا قَدْ أَحَدْتُنَا بَعْدَهُمْ أَحَدَانَا يَقْضِي اللَّهُ تَعَالَى فِيهَا مَا شَاءَ<sup>٣</sup>.

«عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ عَنْ عَلِيٍّ: خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ<sup>٤</sup>.

ومن رواية أبي جحيفة عنه وفي طرقها العدد «عن عَاصِمِ بْنِ أَبِي النَّجُودِ عَنْ زُرَّ - يَعْنِي ابْنَ حُبَيْشٍ - عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ - ثُمَّ قَالَ - أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ عُمَرُ<sup>٥</sup>.

«وَعَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جُحَيْفَةَ الَّذِي كَانَ عَلِيٌّ يُسَمِّيهِ وَهَبَ الْخَيْرَ قَالَ قَالَ لِي عَلِيٌّ يَا أَبَا جُحَيْفَةَ أَلَا أُخْبِرُكَ بِأَفْضَلِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا قَالَ قُلْتُ بَلَى. قَالَ وَلَمْ أَكُنْ أَرَى أَنَّ أَحَدًا أَفْضَلُ مِنْهُ قَالَ أَفْضَلُ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَبَعْدَ أَبِي بَكْرٍ عُمَرُ وَبَعْدَهُمَا آخَرُ ثَالِثٌ وَلَمْ يُسَمَّهِ<sup>٦</sup>.

١- مسند امام احمد: ج ٢/ ص ٢٣٩، حديث شماره: ٩٠٩. اين حديث شواهد فراوانی دارد، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد آن قوى است.

٢- مسند امام احمد: ج ٢/ ص ٢٤٥، حديث شماره: ٩٢٢. شعيب الأرناؤوط گفته: اين حديث صحيح است.

٣- مسند امام احمد: ج ٢/ ص ٢٤٧، حديث شماره: ٩٢٦. شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد اين حديث صحيح است.

٤- مسند امام احمد: ج ٢/ ص ٢٤٩، حديث شماره: ٩٣١. شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد اين حديث صحيح است.

٥- مسند امام احمد: ج ٢/ ص ٢٠٠، حديث شماره: ٨٣٣. شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد اين حديث حسن است.

٦- مسند امام احمد: ج ٢/ ص ٢٢٤، حديث شماره: ٨٧٩. شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد اين حديث بر شرط شيخين صحيح است.

«وَعَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَبَعْدَ أَبِي بَكْرٍ عُمَرُ وَلَوْ شِئْتُ أَخْبَرْتُكُمْ بِالثَّالِثِ»<sup>۱</sup>.

«وَعَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ كَانَ أَبِي مِنْ شُرَاطِ عَلِيٍّ وَكَانَ تَحْتَ الْمِنْبَرِ فَحَدَّثَنِي أَبِي أَنَّهُ صَعِدَ الْمِنْبَرَ يَعْنِي عَلِيًّا فَحَمِدَ اللَّهَ تَعَالَى وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَقَالَ خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَالثَّانِي عُمَرُ. وَقَالَ يَجْعَلُ اللَّهُ تَعَالَى الْحَيَّرَ حَيْثُ أَحَبَّ»<sup>۲</sup>.

«وَعَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ عَلِيٍّ، أَنَّهُ قَالَ يَوْمَ الْجَمَلِ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَعْهَدْ إِلَيْنَا عَهْدًا نَأْخُذُ بِهِ فِي الْإِمَارَةِ، وَلَكِنَّهُ شَيْءٌ رَأَيْنَاهُ مِنْ قِبَلِ أَنْفُسِنَا، ثُمَّ اسْتَخْلَفَ أَبُو بَكْرٍ، رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ، ثُمَّ اسْتَخْلَفَ عُمَرُ، فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ، حَتَّى ضَرَبَ الدِّينُ بِجِرَانِهِ»<sup>۳</sup>. اخرج هذه الروايات كلها احمد.

ومن رواية مسعر بن كدام «عن عبد الملك بن ميسرة عن النزال بن سبرة عن علي قال: خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ» أخرجه أبو عمر في الاستيعاب<sup>۴</sup>.

ومن موقفه أخرج الحاكم: «عَنْ قَيْسِ الْحَارِثِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ عَلَى هَذَا الْمِنْبَرِ سَبَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ وَتَلَّتْ عُمَرُ ثُمَّ خَبَطْتُنَا فِتْنَةً يَعْفُو اللَّهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ»<sup>۵</sup>.

«عن الشعبي عن ابي وائل قال قيل لعلي بن ابي طالب الا تستخلف علينا؟ قال: ما استخلف رسول الله ﷺ فاستخلف ولكن إن يرد الله بالناس خيرا فسيجمعهم بعدي على خيرهم»<sup>۱</sup>.

۱- مسند امام احمد: ج ۲/ص ۲۲۴، حديث شماره: ۸۸۰.

۲- مسند امام احمد: ج ۲/ص ۲۰۲، حديث شماره: ۸۳۷. شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این حدیث قوی است.

۳- جران یعنی: کمال قوت. مثل این روایت در کتب شیعه نیز موجود می باشد. نگا: نهج البلاغة جلد دوم، صفحه ۲۵۳ طبع مصر.

۴- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳/ص ۹۷۲.

۵- مسند امام احمد: ج ۲/ص ۲۳۰، حديث شماره: ۸۹۵.

ومن موقفه المشتمل علي المرفوع: ما أخرج البخاري وغيره: «عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ وَضَعَ عُمَرُ عَلَى سَرِيرِهِ، فَتَكَتَفَهُ النَّاسُ يَدْعُونَ وَيُصَلُّونَ قَبْلَ أَنْ يُرْفَعَ، وَأَنَا فِيهِمْ، فَلَمْ يَرُعْنِي إِلَّا رَجُلٌ أَخَذَ مِنْكِبِي، فَإِذَا عَلَيَّ فَتَرَحَّمَ عَلَيَّ عُمَرُ، وَقَالَ مَا خَلَفْتَ أَحَدًا أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ بِمِثْلِ عَمَلِهِ مِنْكَ، وَإِيمُ اللَّهِ، إِنْ كُنْتُ لَأُظُنُّ أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَ صَاحِبَيْكَ، وَحَسِبْتُ أَنِّي كُنْتُ كَثِيرًا أَسْمَعُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ ذَهَبْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَدَخَلْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَخَرَجْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»<sup>١</sup>.

وأخرج احمد عن نافع: «عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ وَضَعَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بَيْنَ الْمِنْبَرِ وَالْقَبْرِ فَجَاءَ عَلِيٌّ حَتَّى قَامَ بَيْنَ يَدَيِ الصُّفُوفِ فَقَالَ هُوَ هَذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ قَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ مَا مِنْ خَلْقٍ اللَّهُ تَعَالَى أَحَدٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَاهُ بِصَحِيفَتِهِ بَعْدَ صَحِيفَةِ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ هَذَا الْمُسَجَّى عَلَيْهِ نَوْبُهُ»<sup>٢</sup>.

واخرج احمد: «عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ عُمَرَ وَهُوَ مُسَجَّى بِثَوْبِهِ قَدْ قَضَى نَحْبَهُ فَجَاءَ عَلِيٌّ فَكَشَفَ الثَّوْبَ عَنْ وَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ أَبَا حَفْصٍ فَوَاللَّهِ مَا بَقِيَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحَدٌ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى بِصَحِيفَتِهِ مِنْكَ»<sup>٣</sup>.

وأخرج الحاكم: «عن سفيان بن عيينة، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه، أن عليا دخل على عمر وهو مسجى، فقال: صلى الله عليك، ثم قال: ما من الناس أحد أحب إلي أن ألقى الله بما في صحيفته من هذا المسجى»<sup>٤</sup>.

١- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ٣/ ص ٨٤، حدیث شماره: ٤٤٦٧. ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

٢- صحیح بخاری: ج ٥/ ص ١١، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه، حدیث شماره: ٣٦٨٥.

٣- مسند امام احمد: ج ٢/ ص ٢١٧، حدیث شماره: ٨٦٦.

٤- مسند امام احمد: ج ٢/ ص ٢١٨، حدیث شماره: ٨٦٧. شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث حسن لغیرہ است.

٥- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ١٠٠، مقتل عمر رضي الله عنه علی الاختصار، حدیث شماره: ٤٥٢٣.



واخرج محمد في كتاب الآثار: «عن أبي حنيفة عن محمد بن علي مرسل<sup>۱</sup> نحو ما من ذلك»<sup>۲</sup>.

اما بيان آنکه هر که مرتضی را تفضیل دهد بر شیخین مبتدع است و مستحق تعزیر: فقد أخرج ابو عمر في الاستيعاب: «عن الحكم بن جحل قال: قال علي لا يفضلني أحد على أبي بكر وعمر إلا جلته حد المفتري»<sup>۳</sup>.

قال ابو القاسم الطلحي في كتاب السنة له: «أخبرنا أبو بكر بن مردويه قال حدثنا سليمان بن أحمد حدثنا الحسن بن منصور الرماني حدثنا داود بن معاذ حدثنا ابوسلمه العتكي عبدالله بن عبدالرحمن عن سعيد بن أبي عروبة عن منصور بن المعتمر عن علقمة قال بلغ علياً أن أقواماً يفضلونه على أبي بكر وعمر فصعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: ايها الناس! انه بلغني ان قوما يفضلوني علي أبي بكر وعمر ولو كنتُ تقدمتُ فيه لعاقبت فيه فمن سمعته بعد هذا اليوم يقول هذا فهو مفترٍ عليه حد المفتري ثم قال ان خير هذه الامة بعد نبيها ابوبكر ثم عمر ثم الله أعلم بالخير بعدُ. قال: وفي المجلس الحسن بن علي فقال: والله لو سمى الثالث لسمى عثمان»<sup>۴</sup>.

وأخرج ابو القاسم: «عن عبد خير صاحب لواء علي أن علياً قال ألا أخبركم بأول من يدخل الجنة من هذه الأمة بعد نبيها؟ فقليل له: بلي يا أمير المؤمنين قال: أبوبكر ثم عمر

۱- مرسل به روایتی گفته می شود که «تابعی» نام صحابی ای که روایت را از او شنیده ذکر نکند.

۲- این روایت را در کتاب آثار امام محمد بن حسن شیبانی نیافتیم، بلکه در کتاب آثار امام ابو یوسف روایت شده، نگا: الآثار: ج ۱/ ص ۲۱۵، روایت شماره: ۹۵۲، تألیف: أبو یوسف یعقوب بن ابراهیم أنصاري (متوفی: ۱۸۲ هـ)، تحقیق: أبو الوفاء، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت.

۳- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۳/ ص ۹۷۳.

۴- نگا: السنة: ج ۲/ ص ۴۸۰، تألیف أبو بكر بن أبي عاصم شیبانی (متوفی: ۲۸۷ هـ)، ناشر: المكتب الإسلامي، چاپ نخست، سال: ۱۴۰۰ هـ/ ۱۹۸۰ م.

قيل فتدخلانها قبلك يا أمير المؤمنين فقال علي: إي والذي فلق الحبة وبرء النسمة ليدخلانها واني لمع معاوية موقوف في الحساب<sup>۱</sup>.

ومما يدل على بشارتهما بالجنة من حديثه: اخرج البخاري من حديث الحسن بن محمد بن علي انه سمع عبيدالله بن ابي رافع كاتب علي عن علي ان النبي ﷺ قال في قصة حاطب بن ابي بلتعنة<sup>۲</sup>: انه قد شهد بدرًا، وما يدريك لعل الله اطلع على أهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم<sup>۳</sup>.

ومما يدل على كونها من السابقين المقربين من حديثه: أخرج الترمذي «عن علي قال قال رسول الله ﷺ: إن لكل نبي سبعة نجباء رقباء وأعطيت أربعة عشر قلنا: مَنْ هم؟ قال: أنا وابناي وجعفر وحمة وابوبكر وعمر ومصعب بن عمير وبلال وسلمان وعمار وعبدالله بن مسعود وابوذر والمقداد»<sup>۴</sup>.

۱- این حدیث را در هیچ کدام از کتاب های ابو القاسم طبرانی نیافتم، البته دولابی آن را در کنی والأسماء روایت نموده است، مراجعه شود به کتاب: کنی والأسماء: ج ۱/ ص ۳۶۷، روایت شماره: ۶۵۴، تألیف: أبو بشر محمد بن أحمد أنصاري دولابی رازی (متوفی: ۳۱۰ هـ)، تحقیق: أبو قتیبه نظر محمد فاریابی، ناشر: دار ابن حزم- بیروت/ لبنان، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۱ هـ/ ۲۰۰۰ م.

۲- واقعه از این قرار است که چون آن حضرت ﷺ اقدام به فتح مکه نمودند، حاطب ابن ابی بلتعنه ﷺ خواست تا بعضی از اقوام و خویشان خویش در مکه را از تصمیم ایشان آگاه سازد. جبرئیل علیهم السلام نازل شده و واقعه را به آن حضرت گزارش داد. رسول خدا علی ﷺ را مأمور ساختند تا قاصد را از نیمه راه برگرداند. بعد از این واقعه عمر فاروق ﷺ بر افروخته شده و می خواست حاطب بن ابی بلتعنه را به قتل برساند که پیامبر گرامی این حدیث را ارشاد فرموده و برای مشارکین بدر سند افتخار و کامیابی ابدی را جاری ساختند. (ش)

۳- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۵۹، کتاب الجهاد والسير، باب الجاسوس وقول الله تعالى: { لا تتخذوا عدوي وعدوكم أولياء } [الممتحنة: ۱]، حدیث شماره: ۳۰۰۷.

۴- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۶۲، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۸۵. علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است.

اما استدلال بر خلافت شیخین از جهت معامله منتظر الاماره من حدیثه: «عن ابی اسحق عن زید بن یسمع<sup>۱</sup> عن علی قال: قیل یا رسول الله من تؤمر بعدک قال ان تؤمروا أبا بکر تجدوه أمینا زاهدا فی الدنیا راغبا فی الآخرة وإن تؤمروا عمر تجدوه قویا أمینا لا یخاف فی الله لومة لائم وإن تؤمروا علیا ولا أراکم فاعلین تجدوه هادیا مهدیا یاخذ بکم الطریق المستقیم»<sup>۲</sup>.

و اما استدلال بر خلافت شیخین از جهت تعریض جلی من حدیثه: اخرج الترمذی من حدیث ابی حبان التیمی: «عن أبيه عن علي قال قال رسول الله ﷺ: رَجِمَ اللهُ أَبَا بَكْرٍ رَوَّجَنِي ابْنَتُهُ وَحَمَلَنِي إِلَى دَارِ الْهَجْرَةِ وَأَعْتَقَ بِلَالًا مِنْ مَالِهِ رَجِمَ اللهُ عُمَرَ يَقُولُ الْحَقُّ وَإِنْ كَانَ مُرًّا تَرَكَهُ الْحَقُّ وَمَالَهُ صَدِيقٌ رَجِمَ اللهُ عُثْمَانَ تَسْتَحْيِيهِ الْمَلَائِكَةُ رَجِمَ اللهُ عَلِيًّا اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ»<sup>۳</sup>.

اما استدلال بر خلافت صدیق از جهت تفویض امامت صلاة به او: فأخرج ابو عمر في الاستيعاب «عن الحسن البصري عن قيس بن عباد قال قال لي علي بن ابي طالب ان رسول الله ﷺ مريض ليالي وأياماً ينادي بالصلوة فيقول مروا أبا بكر يصلي بالناس فلما قبض رسول الله ﷺ نظرت فإذا الصلاة علم الإسلام وقوام الدين فرضينا لدنيانا من رضي رسول الله ﷺ لدينا فبايعنا أبا بكر»<sup>۴</sup>.

و أما ثنائیه علی الصدیق بعد موته: «ذكر ابو عمر في ترجمة اسيد بن صفوان انه أدرك

۱ - تمام کتابهای که این روایت را آورده اند نام راوی را «زید بن یثیع» ثبت نموده اند و ادنی شبهه ای باقی نمی ماند که زید بن یسمع غلط بوده و همان زید بن یثیع درست می باشد.

۲ - المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۷۳، حدیث شماره: ۴۴۳۴. و مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۲۱۴، حدیث شماره: ۸۵۸. حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

۳ - سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۳۳، أبواب المناقب، باب مناقب علي بن أبي طالب رضي الله عنه، يقال وله كنيستان: أبو تراب، وأبو الحسن، حدیث شماره: ۳۷۱۴. علامه آل بانی گفته: این حدیث بسیار ضعیف است.

۴ - الاستيعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۳/ ص ۹۷۱.

رسول الله ﷺ وروى عن علي حديثاً حسناً في ثنائه على أبي بكر يوم مات رواه عمر بن ابراهيم بن خالد عن عبد الملك بن عمير عن أسيد بن صفوان وكان قد أدرك النبي ﷺ قال لما قبض أبوبكر رحمه الله وسجي يثوب ارتجت المدينة بالبكاء ودهش القوم كيوم قبض رسول الله ﷺ فأقبل علي بن أبي طالب مسرعاً باكياً مسترجعاً حتى وقف على باب البيت فقال: رحمك الله يا أبابكر وذكر الحديث بطوله<sup>١</sup>.

ثم وجدت هذا الحديث في الرياض النضرة وهذا لفظه: «عن أسيد بن صفوان وكان قد أدرك النبي ﷺ قال: لما قبض أبوبكر سجي عليه وارتجت المدينة بالبكاء عليه كيوم قبض رسول الله ﷺ فجاء عليّ مسترجعاً وهو يقول: اليوم انقطعت خلافة النبوة حتى وقف على باب البيت الذي فيه أبو بكر وهو مسجي فقال يرحمك الله يا أبابكر كنت إلف رسول الله ﷺ وأنسه ومسترجعه وثقته وموضع سره ومشاورته كنت أول القوم اسلاماً واخلصهم ايماناً واشدهم يقيناً وأخوفهم لله وأعظمهم غناءً في دين الله واحوطهم علي رسول الله ﷺ وأحذبهم على الإسلام وايمينهم على اصحابه واحسنهم صحبه وأكثرهم مناقب وافضلهم سوابق وارفعهم درجة واقربهم وسيلة واشبههم برسول الله ﷺ هدياً وسمتاً ورحمة وفضلاً واشرفهم منزلة واكرمهم عليه واوثقهم عنده فجزاك الله عن الإسلام خيراً وعن رسوله خيراً كنت عنده بمنزلة السمع والبصر صدقت<sup>٢</sup> رسول الله ﷺ حين كذبه الناس فسمك الله ﷻ في تنزيهه صديقا فقال: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ﴾ الذي جاء بالصدق محمد ﷺ وصدق به ابوبكر وآسيته حين بخلوا وقيمت به عند المكاراة حين عنه قعدوا وصحبته في الشدة، اكرم الصحابه ثاني اثنين وصاحبه في الغار المنزل عليه السكينة والوقار ورفيقه في الهجرة وخليفته في دين الله وامته، احسنت الخلافة حين ارتد الناس

١- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ١/ ص ٩٨.

٢- در نسخه‌ی که به دسترس این جانب قرار دارد کلمه «صدقت» آمده است اما جای هیچ تردیدی نیست که «صدقت» صحیح است به دلیل این که در عبارت جمله‌ی «حين كذبه ...» آمده است.

وقمت بالأمر مالم یقم به خلیفه نبی فنهضت حین وهن أصحابك وبرزت حین استکانوا وقویت حین ضعفوا ولزمت منهاج رسول الله ﷺ إذ هموا كنت خلیفه حقاً لم تنزع ولم تُصدع برغم المنافقین وکُتبت الکافرین وکره الحاسدین وغيظ الباغین وقيمت بالأمر حین فشلوا وثبتت إذ تتعتعوا<sup>۱</sup> ومضيت بنور الله إذ وقفوا فاتبعوك فهدوا وکنت اخفضهم صوتاً واعلاهم فوقاً وامثلهم كلاماً واصوبهم منطقاً واطولهم صمتاً وأبلغهم قولاً واشجعهم نفساً وأعرفهم بالأمور وأشرفهم عملاً كنت والله للدين يعسوباً<sup>۲</sup> أولاً حین نفر عنه الناس وآخرأ حین اقبلوا كنت للمؤمنين اباً رحيماً حتى صاروا عليك عيالاً فحملت ائثال ما ضعفوا ورعيت ما اهملوا وحفظت ما أضاعوا وعلمت ما جهلوا وشمرت إذ خفضوا وصبرت إذ جزعوا فادرکت اوتار ما طلبوا وراجعوا رشدهم برأيتك فظفروا ونالوا بك مالم يحتسبوا، كنت على الکافرین عذاباً صلباً ولهباً وللمؤمنين رحمة وانساً وحصناً، فطرت والله بعبابها وفزت بمجبابها<sup>۳</sup> وذهبت بفضائلها وأدرکت سوابقها ولم تغل حجتك ولم تضعف بصيرتك ولم تجبن نفسك ولم يرع قلبك ولم تجر، كنت كالجبل الذي لا تحركة القواصف ولا تزيلة العواصف وکنت كما قال رسول الله ﷺ: امن الناس علينا في صحبتك وذات يدك وکنت كما قال ضعيفاً في بدنك قوياً في امر الله متواضعاً في نفسك عظيمأ عند الله جليلاً في اعين الناس كبيراً في أنفسهم لم يك لأحد فيك مغمز ولا لقائل فيك مهمز ولا لأحد فيك مطمع ولا لمخلوق عندك هواة، الضعيف الذليل عندك قوي عزيز حتى تأخذ بحقه والقوي عندك ضعيف ذليل حتى تأخذ منه الحق، القريب والبعيد عندك في ذلك سواء، اقرب الناس إليك اطوعهم لله واتقاهم له، شأنك الحق والصدق والرفق، قولك حکم وحتم وأمرک جلم وحزم ورأيتك علم وعزم، فاقلعت<sup>۴</sup> وقد نهج السبيل وسهل العسير

۱- و تو ثابت قدم باقی ماندی آنگاه که بقیه‌ی مردم در شک و تردید واقع شدند.

۲- سردار.

۳- بخاطر کمالات و شایستگی‌های که داشتی به دریای خلافت داخل شدی و آن را تا آخر پیمودی.

۴- وقتی از ما مفارقت کردی (از بین ما رفتی).

واطفئت النيران واعتدل بك الدين وقوي بك الإيمان وثبت الإسلام والمسلمون وظهر أمر الله ولو كره الكافرون، فسبقت والله سبقاً بعيداً واتعبت من بعدك اتعباً شديداً، فزيت بالخير فوزاً مبيناً فجعلت عن البكاء وعظمت رزيتك في السماء وهدت مصيبتك الانام فإننا لله وإنا إليه راجعون رضينا عن الله قضاءه وسلمنا له أمره فو الله لن يصاب المسلمون بعد رسول الله بمثلك أبداً، كنت للدين عزاً وحرزاً وكهفاً وللمؤمنين فئةً وحصناً وغيثاً وعلى المنافقين غلظةً وغيظاً، فالحقك الله نبيك ﷺ، ولا حرّمنا أجرك ولا اضلّنا بعدك فإننا لله وإنا إليه راجعون. قال وسكت الناس حتى انقضي كلامه ثم بكوا حتى علت أصواتهم وقالوا: صدقت يا ختن رسول الله<sup>۱</sup>.

اما تبريته على نفسه من قتل عثمان<sup>۲</sup> والشهادة على فضله: فقد أخرج الحاكم من طريقين من حديث هارون بن اسمعيل الخزاز «عن قره بن خالد عن قيس بن عباد، قال: سمعت علياً عليه السلام يوم الجمل يقول: اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ دَمِ عَثْمَانَ، وَلَقَدْ طَاشَ عَقْلِي يَوْمَ قَتَلَ عَثْمَانَ، وَأَنْكَرْتُ نَفْسِي وَجَاءَنِي لِلْبَيْعَةِ، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ إِنِّي لَأَسْتَحْيِي مِنَ اللَّهِ أَنْ أَبَايَ قَوْمًا قَتَلُوا رَجُلًا قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَلَا أَسْتَحْيِي مَنْ تَسْتَحْيِي مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ، وَإِنِّي لَأَسْتَحْيِي مِنَ اللَّهِ أَنْ أَبَايَ وَعَثْمَانُ قَتِيلٌ عَلَى الْأَرْضِ لَمْ يَدْفَنْ بَعْدَ، فَانصَرَفُوا، فَلَمَّا دَفِنَ رَجَعَ النَّاسُ فَسَأَلُونِي الْبَيْعَةَ، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ إِنِّي مَشْفُوقٌ مِمَّا أَقْدَمَ عَلَيْهِ، ثُمَّ جَاءَتْ عَزِيمَةُ فَبَايَعَتْ فَلَقَدْ قَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَكَأَنَّمَا صَدَعَ قَلْبِي، وَقُلْتُ: اللَّهُمَّ خُذْ مِنِّي لِعَثْمَانَ حَتَّى تَرْضَى»<sup>۳</sup>.

۱- الرياض النضرة في مناقب العشرة: ج ۱/ ص ۲۶۲.

۲- روایات بی شماری از علی مرتضیٰ علیه السلام ذکر شده است که ایشان بر شهادت عثمان علیه السلام اندوهگین بوده و خویشان را از دست داشتن در قتل آن جناب بری می دانست، بطور مثال مراجعه شود به: نهج البلاغة: ج ۲/ ص ۷. (ش)

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۱۱، ذکر مقتل امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه، حدیث شماره: ۴۵۵۶.

وأخرج الحاكم: «عن الأوزاعي سمعت ميمون بن مهران يذكر: أن علي بن أبي طالب رضي الله عنه قال: ما يسرني إن أخذت سيفي في قتل عثمان وإن لي الدنيا وما فيها»<sup>۱</sup>.

واخرج الحاكم من حديث اسماعيل بن ابى خالد «عن حصين الحارثي قال جاء علي بن ابي طالب إلى زيد بن ارقم رضي الله عنه يعوده وعنده قوم فقال علي اسكتوا اسكتوا فوالله لا تسألوني عن شيء الا أخبرتكم فقال زيد: أنشدك الله أنت قتلت عثمان؟ فأطرق علي ساعة ثم قال والذي فلق الحبه وبرء النسمه ما قتلته ولا أمرت بقتله»<sup>۲</sup>.

«وأما شهادته علي عثمان بأنه من الذين آمنوا ﴿ثُمَّ اتَّقَوْا وَعَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا﴾<sup>۳</sup> [المائدة: ۹۳] ، وانه من أهل الجنة ممن قال الله تعالى فيهم: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍ﴾<sup>۴</sup> [الأعراف: ۴۳] .» «فقد أخرج الحاكم من حديث الحاطبي عبدالرحمن بن محمد عن أبيه قال لما كان يوم الجمل خرجت انظر في القتلى قال فقام علي والحسن ابن علي وعمار بن ياسر ومحمد بن ابي بكر وزيد بن صوحان في القتلى قال فابصر الحسن بن علي قتيلاً مكبواً على وجهه فقلبه علي قفاه ثم صرخ ثم قال: إنا لله وإنا إليه راجعون فرخ قريش والله، فقال له أبوه: مَنْ هو يا بني؟ قال: محمد بن طلحه بن عبيدالله فقال: إنا لله وإنا إليه راجعون أما والله لقد كان شاباً صالحاً ثم قعد كئيباً حزيناً فقال الحسن: يا ابت قد كنت انهاك عن هذا السير فغلبك على رأيك فلان وفلان قال قد كان ذلك يا بُني ولوددت لو اني مت قبل هذا بعشرين سنه. قال محمد بن حاطب: فقممت فقلت يا أمير المؤمنين انا قادمون المدينة والناس سائلونا عن عثمان فماذا نقول فيه؟ قال فاغتم عمار بن ياسر

۱- همان: ج ۳/ص ۱۱۲، ذکر مقتل امير المؤمنين عثمان بن عفان رضي الله تعالى عنه، حديث شماره: ۴۵۶۲.

۲- همان: ج ۳/ص ۱۱۴، ذکر مقتل امير المؤمنين عثمان بن عفان رضي الله تعالى عنه، حديث شماره: ۴۵۶۷. ذهبی در تصحيح و يا عدم تصحيح اين حديث سكوت ورزيده است.

۳- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «سپس تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند، سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند».

۴- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «و حسادت و کینه را از سینه‌هایشان می‌زداییم».

ومحمد ابن ابي بكر فقالا وقالوا فقال لهما علي يا عمار ويا محمد تقولان ان عثمان استاثر واساء الإمرة وعاقبتم والله فأسأتم العقوبة ومستقدمون على حَكَم عدل يحكم بينكم ثم قال يا محمد بن حاطب إذا قدمت المدينة وسُئلت عن عثمان فقلت: كان والله من الذين آمنوا ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا واحسنوا والله يحب المحسنين وعلى الله فليتوكل المؤمنون<sup>۱</sup>».

واخرج الحاكم من حديث «هارون بن عنتره، عن أبيه قال: رأيت علياً عليه السلام بالخورنق<sup>۲</sup> وهو على سريره، وعنده أبان بن عثمان، فقال: إني لأرجو أن أكون أنا وأبوك من الذين قال

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۱۱، ذکر مقتل امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضي الله تعالى عنه، حدیث شماره: ۴۵۵۷. ذهبی گفته: در این روایت فردی بنام بشار بن موسی خفاف وجود دارد که «واه» است.

۲- این قصر در شرق حیره قرار دارد که رود فرات و مزارع اطراف از بالای آن به خوبی مشاهده می شود. در رابطه با این قصر و چگونگی بنای آن داستان های زیادی درست شده و هر کس بر نمک آن افزوده. گفته ی درست این است که نعمان بن امرئ القیس بن عمرو لخمی که از سلسله ی شاهان بنی ماء السماء بوده و هشتاد سال حکمرانی کرده دستور ساخت آن را به معمار رومی به اسم «سنقار» صادر کرد، چون ساخت قصر به اتمام رسید نعمان را بیش از اندازه خوش آمد. آن معمار گفت: من جای یک خشت از این قصر را می دانم که اگر آن خشت از جایش برداشته شود، این قصر بزرگ از ریشه منهدم می گردد، نعمان گفت: آیا غیر از تو کسی دیگر نیز از آن آگاهی دارد؟ معمار گفت: خیر. پادشاه گفت: این راز باید برای همیشه سر به مهر بماند، و وی را از بالای قصر به زیر افکند. عرب با شنیدن این واقعه ضرب المثلی درست کرده و گفتند: «پاداش سنمار». برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به کتاب: البلدان: ج ۱/ ص ۲۱۲، تألیف: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن إسحاق همدانی معروف بابن فقیه (م ۳۶۵ هـ)، تحقیق: یوسف الهادی، ناشر: عالم الکتب، بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۶ هـ/ ۱۹۹۶ م و کتاب: معجم المعالم الجغرافية في السيرة النبوية: ج ۱/ ص ۱۱۶، تألیف: عاتق بن غیث بن زویر البلاذی الحری (متوفی: ۲۰۱۰ هـ)، ناشر: دار مکه للنشر والتوزیع، مکه المکرمه، چاپ نخست، سال: ۱۴۰۲ هـ/ ۱۹۸۲ م.



الله ﷻ: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍّٰ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مَّتَقَابِلِينَ﴾<sup>۱</sup>  
[الحجر: ۴۷]»<sup>۲</sup>.

ومن مسند ابی عبيده بن الجراح ومعاذ بن جبل رضی اللہ عنہما (۲ روایت):

اما ما يستدل به من حديثهما على خلافتهم الخاصة من جهة وقوع خلافتهم في مرتبة سماها النبي ﷺ خلافة ورحمة: فقد أخرج ابويعلي من حديث الليث: «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَابِطٍ، عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ الْحُشَيْيِّ، قَالَ: كَانَ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ، وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ يَتَنَاجِيَانِ بَيْنَهُمَا بِحَدِيثٍ، فَقُلْتُ لَهُمَا: مَا حَفِظْتُمَا وَصِيَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِي؟ قَالَ: وَكَانَ أَوْصَاهُمَا بِي، قَالَا: مَا أَرَدْنَا أَنْ نَنْتَجِي بِشَيْءٍ دُونَكَ، إِنَّمَا ذَكَرْنَا حَدِيثًا حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَجَعَلَا يَتَذَكَّرَانِهِ، قَالَا: إِنَّهُ بَدَأَ هَذَا الْأَمْرَ نُبُوءَةً وَرَحْمَةً، ثُمَّ كَانُوا خِلَافَةً وَرَحْمَةً، ثُمَّ كَانُوا مُلْكًا عَصُوصًا، ثُمَّ كَانُوا عُتُورًا وَجَبَرِيَّةً وَفَسَادًا فِي الْأُمَّةِ، يَسْتَحِلُّونَ الْحَرِيرَ وَالْخُمُورَ وَالْفُرُوجَ وَالْفَسَادَ فِي الْأُمَّةِ، يُنْصَرُونَ عَلَىٰ ذَلِكَ، وَيُرْزَقُونَ أَبَدًا حَتَّىٰ يَلْقُوا اللَّهَ»<sup>۳</sup>.

وَأما استدلال أبو عبيده على خلافة أبي بكر رضی اللہ عنہ بسوابقه الإسلامية: «فقد أخرج أبو بكر بن أبي شيبة عن ابن عون عن محمد يعني ابن سيرين في حديث طويل قال محمد: وأتى الناس عند بيعة أبي بكر أبا عبيدة بن الجراح فقال: تأتوني وفيكم ثالث ثلاثة يعني أبا بكر فقلت لمحمد من الثالث ثلاثة؟ قال: قول الله: ثاني اثنين إذ هما في الغار»<sup>۴</sup>.

۱- ترجمه‌ی آیه: «و کینه‌ای را که در سینه‌هایشان هست، بیرون می‌کشیم و برادروار بر تخت‌های روبروی یکدیگر قرار دارند».

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۱۳، کتاب معرفة الصحابة رضي الله عنهم، ذکر مقتل امير المؤمنين عثمان بن عفان رضي الله تعالى عنه، حديث شماره: ۴۵۶۳، حافظ ذهبی از تصحيح و يا عدم تصحيح اين حديث سكوت ورزيده است.

۳- مسند أبي يعلى موصلى: ج ۲/ ص ۱۷۷، حديث شماره: ۸۷۳. حسين سليم أسد گفته: إسناد این حديث ضعيف است.

۴- مصنف ابن ابی شيبه: ج ۷/ ص ۴۳۳، ما جاء في خلافة أبي بكر، حديث شماره: ۳۷۰۵۱.

ومن مسند عبدالرحمن بن عوف رضي الله عنه (٣ رواية):

اما حديثه في بشارة العشرة بالجنة: فقد أخرج ابويعلي من حديث قتيبة بن سعيد «عن مالك بن انس عن عبدالعزیز بن محمد عن عبدالرحمن بن حميد عن أبيه، عن عبد الرحمن بن عوف، قال: قال رسول الله ﷺ: عَشْرَةٌ فِي الْجَنَّةِ: أَبُو بَكْرٍ فِي الْجَنَّةِ، وَعُمَرُ فِي الْجَنَّةِ، وَعُثْمَانُ فِي الْجَنَّةِ، وَعَلِيٌّ فِي الْجَنَّةِ، وَطَلْحَةُ فِي الْجَنَّةِ، وَالزُّبَيْرُ فِي الْجَنَّةِ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فِي الْجَنَّةِ، وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ فِي الْجَنَّةِ، وَسَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ بْنُ عَمْرِو فِي الْجَنَّةِ، وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ فِي الْجَنَّةِ»<sup>١</sup>.

واما رأيه في خلافة أبي بكر رضي الله عنه: فقد أخرج الحاكم: «عن موسى بن عتبة عن سعد بن إبراهيم حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ: أَنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ كَانَ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضي الله عنه وَأَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ مَسْلَمَةَ كَسَرَ سَيْفَ الزُّبَيْرِ رضي الله عنه ثُمَّ قَامَ أَبُو بَكْرٍ رضي الله عنه فَخَطَبَ النَّاسَ وَاعْتَذَرَ إِلَيْهِمْ وَقَالَ وَاللَّهِ مَا كُنْتُ حَرِيصًا عَلَى الْإِمَارَةِ يَوْمًا وَلَا لَيْلَةً قَطُّ وَلَا كُنْتُ فِيهَا رَاغِبًا وَلَا سَأَلْتُهَا اللَّهَ فِي سِرٍّ وَلَا عَلَانِيَةٍ وَلَكِنِّي أَشْفَقْتُ مِنَ الْفِتْنَةِ وَمَا لِي فِي الْإِمَارَةِ مِنْ رَاحَةٍ وَلَكِنِّي قُلِدْتُ أَمْرًا عَظِيمًا مَا لِي بِهِ طَاقَةٌ وَلَا يَدَانِ إِلَّا بِتَقْوِيَةِ اللَّهِ وَلَوْ دِدْتُ أَنَّ أَقْوَى النَّاسِ عَلَيْهَا مَكَانِي عَلَيْهَا الْيَوْمَ فَقَبِلَ الْمُهَاجِرُونَ مِنْهُ مَا قَالَ»<sup>٢</sup>.

واما رأيه في خلافة عثمان فقد أخرج البخاري في قصة مقتل عمر والاتفاق على عثمان «فَلَمَّا فُرِغَ مِنْ دَفْنِهِ اجْتَمَعَ هَؤُلَاءِ الرَّهْطُ، فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ اجْعَلُوا أَمْرَكُمْ إِلَى ثَلَاثَةِ مِنْكُمْ. فَقَالَ الزُّبَيْرُ قَدْ جَعَلْتُ أَمْرِي إِلَى عَلِيٍّ. فَقَالَ طَلْحَةُ قَدْ جَعَلْتُ أَمْرِي إِلَى عُثْمَانَ. وَقَالَ سَعْدٌ قَدْ جَعَلْتُ أَمْرِي إِلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ. فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَيُّكُمْ تَبَرَّأَ مِنْ

١- مسند أبي يعلى موصلى: ج ٢/ ص ١٤٧، حديث شماره: ٨٣٥. حسين سليم أسد كفته: إسناد ابن حديث صحيح است.

٢- المستدرک على الصحيحين: ج ٣/ ص ٧٠، حديث شماره: ٤٤٢٢. حافظ ذهبى كفته: ابن حديث بر شرط امام بخارى و امام مسلم است.

هَذَا الْأَمْرَ فَتَجْعَلُهُ إِلَيَّ، وَاللَّهُ عَلَيْهِ وَالْإِسْلَامُ لَيَنْظُرَنَّ أَفْضَلَهُمْ فِي نَفْسِهِ. فَأُسْكِتَ الشَّيْخَانِ، فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَفَتَجْعَلُونَهُ إِلَيَّ، وَاللَّهُ عَلَيَّ أَنْ لَا أَلُوَّ عَنْ أَفْضَلِكُمْ قَالَا نَعَمْ، فَأَخَذَ بِيَدِ أَحَدِهِمَا فَقَالَ لَكَ قَرَابَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالْقَدَمُ فِي الْإِسْلَامِ مَا قَدْ عَلِمْتَ، فَاللَّهُ عَلَيْكَ لَئِنْ أَمَرْتُكَ لَتَعْدِلَنَّ، وَلَئِنْ أَمَرْتُ عُثْمَانَ لَتَسْمَعَنَّ وَلَتُطِيعَنَّ. ثُمَّ خَلَا بِالْآخِرِ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَلَمَّا أَخَذَ الْمِيثَاقَ قَالَ ارْفَعْ يَدَكَ يَا عُثْمَانُ. فَبَايَعَهُ، فَبَايَعَهُ لَهُ عَلِيٌّ، وَوَلَجَ أَهْلُ الدَّارِ فَبَايَعُوهُ<sup>۱</sup>.

ومن مسند الزبير ابن العوام رضي الله عنه (۱ روایت):

اما رجوعه إلى القول بخلافة ابي بكر بعد توقف ما والقول بفضلہ واستحقاقه للخلافة: فقد أخرج الحاكم من حديث ابراهيم بن عبدالرحمن بن عوف في حديث طويل: «فقبل المهاجرون منه ما قال وما إعتد به قال علي رضي الله عنه والزبير: ما غضبنا إلا لأننا قد أخرجنا عن المشاورة وإنا نرى أبا بكر أحق الناس بها بعد رسول الله ﷺ إنه لصاحب الغار وثاني اثنين وإنا لنعلم بشرفه وكبره ولقد أمره رسول الله ﷺ بالصلاة بالناس وهو حي»<sup>۲</sup>.

ومن مسند طلحة بن عبيد الله رضي الله عنه (۳ روایت):

اما ثناؤه على عمر رضي الله عنه: فذكر المحب الطبري «عن ابن مسعود رضي الله عنه ان عمر شاور الناس في الزحف الى قتال ملوك فارس التي اجتمعت بنهاوند فقام طلحة بن عبيدالله وكان من خطباء الصحابة تشهد ثم قال: أما بعد يا امير المؤمنين فقد احكمتك الأمور وعجنتك البلايا واحتنكتك التجارب فانت وشأنك وأنت ورأيك اليك هذا لأمر فمرنا نطع وادعنا

۱- صحيح بخاری: ج ۵/ ص ۱۵، کتاب المناقب، باب قصة البيعة، والاتفاق على عثمان بن عفان وفيه مقتل عمر بن الخطاب رضي الله عنهما، حديث شماره: ۳۷۰۰.

۲ - المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۷۰، حديث شماره: ۴۴۲۲. حافظ ذهبي گفته: این حديث بر شرط امام بخاری و امام مسلم است.

نحب واحملنا نركب وقُدنا ننقد فإنك ولي هذه الأمور وقد بلوت واختبرت وجربت فلم ينكشف لك عن شيء من عواقب قضاء الله ﷻ الا عن خيار ثم جلس»<sup>۱</sup>.

واما حديثه في فضل عثمان: أخرج الحاكم: «عن زيد بن اسلم عن أبيه قال شهدت عثمان يوم حُصر في موضع الجنائر فقال: أَشْهَدُكَ اللَّهُ يَا طَلْحَةَ تَذْكُرُ يَوْمَ كُنْتُ أَنَا وَأَنْتَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا، لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِهِ غَيْرِي وَغَيْرِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا طَلْحَةَ، إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ نَبِيِّ إِلَّا وَمَعَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ رَفِيقٌ مِنْ أُمَّتِهِ مَعَهُ فِي الْجَنَّةِ، وَإِنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ، هَذَا يَعْنِينِي، رَفِيقِي فِي الْجَنَّةِ مَعِي. قَالَ طَلْحَةُ: اللَّهُمَّ نَعَمْ»<sup>۲</sup>.

واخرج ابويعلي «عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لِكُلِّ نَبِيِّ رَفِيقٌ، وَرَفِيقِي عُثْمَانُ»<sup>۳</sup>.

ومن مسند سعد بن ابى وقاص ﷺ (۵ روایت):

أما حديث ما لفيك الشيطان... فقد أخرج مسلم من حديث ابن شهاب «قال أَخْبَرَنِي عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدٍ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ أَخْبَرَهُ أَنَّ أَبَاهُ سَعْدًا قَالَ اسْتَأْذَنَ عُمَرُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ نِسَاءٌ مِنْ قُرَيْشٍ يُكَلِّمَنَّهُ وَيَسْتَكْثِرُنَّهُ عَلَيْهِ أَصْوَاتُهُنَّ فَلَمَّا اسْتَأْذَنَ عُمَرُ قُفْنَ يَبْتَدِرْنَ الْحِجَابَ فَأَذِنَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَضْحَكُ فَقَالَ عُمَرُ أَضْحَكَ اللَّهُ سِنَّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: عَجِبْتُ مِنْ هَؤُلَاءِ اللَّاتِي كُنَّ عِنْدِي فَلَمَّا سَمِعْنَ صَوْتَكَ ابْتَدَرْنَ الْحِجَابَ. قَالَ عُمَرُ فَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحَقُّ

۱- الرياض النضرة في مناقب العشرة: ج ۴/ ص ۲۶۳.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۰۴، حدیث شماره: ۴۵۳۷. حافظ ذهبی نگاشته: اما بخاری در رابطه با قاسم بن حکم (یکی از راویان این حدیث) گفته: حدیث او صحیح نیست.

۳- مسند ابو یعلی موصلی: ج ۲/ ص ۲۸، حدیث شماره: ۶۶۵. حسین سلیم أسد گفته: اسناد این حدیث جدّا ضعیف است.

أَنْ يَهَبْنَ. ثُمَّ قَالَ عُمَرُ أَيْ عَدَوَاتِ أَنْفُسِهِنَّ أَتَهَبْنِي وَلَا تَهَبْنَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قُلْنَ نَعَمْ أَنْتَ أَغْلُظُ وَأَقْظُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا لَقِيكَ الشَّيْطَانُ قَطُّ سَالِكًا فَجًّا إِلَّا سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ»<sup>۱</sup>.

وآخرج أبو بكر بن أبي شبيب من حديث: «أبي سلمة قال قال سعد: أما والله ما كان بأقدمنا اسلاما ولا أقدمنا هجرة ولكن قد عرفت بأي شيء فضلنا كان أزهنا في الدنيا يعني عمر بن الخطاب»<sup>۲</sup>.

أما منعه من الخروج على عثمان: فقد اخرج ابويعلي «عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ، أَنَّ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ، قَالَ: عِنْدَ فِتْنَةِ عُثْمَانَ: أَشْهَدُ لَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: إِنَّهَا سَتَكُونُ فِتْنَةً، الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ، وَالْقَائِمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي، وَالْمَاشِي خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي، قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ دَخَلَ عَلَيَّ بَيْتِي، وَبَسَطَ يَدُهُ لِيَقْتُلَنِي؟ قَالَ: كُنْ كَابْنَ آدَمَ»<sup>۳</sup>.

واخرج ابويعلي من حديث: «عَامِرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، أَنَّ أَبَاهُ حِينَ رَأَى اخْتِلَافَ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَتَفَرَّقَهُمْ اشْتَرَى لَهُ مَاشِيَةً، ثُمَّ خَرَجَ فَاعْتَرَلَ فِيهَا بِأَهْلِهِ عَلَى مَاءٍ، يُقَالُ لَهُ: فَلَهَى، قَالَ: وَكَانَ سَعْدٌ مِنْ أَحَدِ النَّاسِ بَصَرًا، فَرَأَى ذَاتَ يَوْمٍ شَيْئًا يَزُولُ، فَقَالَ لِمَنْ تَبِعُهُ: تَرَوْنَ شَيْئًا؟ قَالُوا: نَرَى شَيْئًا كَالظَّيْرِ، قَالَ: أَرَى رَاكِبًا عَلَى بَعِيرٍ، ثُمَّ جَاءَ بَعْدَ قَلِيلٍ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ عَلَى بُحْتِيٍّ أَوْ بُحْتِيَّةٍ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُودُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا جَاءَ بِهِ، فَسَلَّمَ عُمَرُ، ثُمَّ قَالَ لِأَبِيهِ: أَرْضَيْتَ أَنْ تَتَّبَعَ أَذْنَابَ هَذِهِ الْمَاشِيَةِ بَيْنَ هَذِهِ الْجِبَالِ، وَأَصْحَابُكَ يَتَنَازَعُونَ فِي

۱- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۶۳، کتاب فضائل الصحابة رضي الله تعالى عنهم، باب من فضائل عمر رضي الله تعالى عنه، حديث شماره: ۲۳۹۶. این حدیث را امام بخاری نیز روایت نموده است، نگا: صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۱۲۶، کتاب بدء الخلق، باب صفة إبليس وجنوده، حديث شماره: ۳۲۹۴.

۲- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۶/ ص ۳۵۸، حديث شماره: ۳۲۰۱۲.

۳- مسند ابو یعلی موصلی: ج ۲/ ص ۹۵، حديث شماره: ۷۵۰. حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

۴- در نسخه‌ی مطبوعه کراچی «إذا ناب» است.

أَمْرِ الْأُمَّةِ؟ فَقَالَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَقُولُ: إِنَّهَا سَتَكُونُ بَعْدِي فِتْنٌ أَوْ قَالَ: أُمُورٌ خَيْرُ النَّاسِ فِيهَا الْغَنِيُّ الْخَفِيُّ التَّقِيُّ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ يَا بُنَيَّ أَنْ تَكُونَ كَذَلِكَ فَكُنْ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَمَا عِنْدَكَ غَيْرُ هَذَا؟ فَقَالَ لَهُ سَعْدٌ: لَا يَا بُنَيَّ، فَوَثَبَ عُمَرُ لِرُكْبٍ، وَلَمْ يَكُنْ حَظَّ عَنْ بَعِيرِهِ، فَقَالَ لَهُ سَعْدٌ: أَمَهْلُ حَتَّى نُغَدِّيكَ، قَالَ: لَا حَاجَةَ لِي بِغَدَائِكُمْ، قَالَ سَعْدٌ: فَتَحْلِبُ لَكَ فَتَسْقِيكَ، قَالَ: لَا حَاجَةَ لِي بِشَرَابِكُمْ، ثُمَّ رَكِبَ فَأَنْصَرَفَ مَكَانَهُ<sup>١</sup>.

واما ما يستأنس به حديث على ان الخلافة لقريش: فقد أخرج ابو يعلى «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ يُرِدْ هَوَانَ قُرَيْشٍ أَهَانَهُ اللَّهُ ﷻ».

ومن مسند سعيد بن زيد رضي الله عنه (٤ روایت):

أما حديثه في بشارة العشرة بالجنة: فقد أخرج أبو يعلى «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْأَخْنَسِ قَالَ خَطَبَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ فَنَالَ مِنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه فَقَامَ سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ فَقَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ النَّبِيُّ فِي الْجَنَّةِ وَأَبُو بَكْرٍ فِي الْجَنَّةِ وَعُمَرُ فِي الْجَنَّةِ وَعُثْمَانُ فِي الْجَنَّةِ وَعَلِيٌّ فِي الْجَنَّةِ وَطَلْحَةُ فِي الْجَنَّةِ وَالزُّبَيْرُ فِي الْجَنَّةِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فِي الْجَنَّةِ وَسَعْدُ فِي الْجَنَّةِ وَلَوْ شِئْتُ أَنْ أُسَمِّيَ الْعَاشِرَ لَسَمَّيْتُ<sup>٢</sup>».

وأخرج الترمذي: «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ سَعِيدَ بْنَ زَيْدٍ حَدَّثَهُ فِي نَفَرٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: عَشْرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَبُو بَكْرٍ فِي الْجَنَّةِ وَعُمَرُ فِي الْجَنَّةِ وَعُثْمَانُ وَعَلِيٌّ وَالزُّبَيْرُ وَطَلْحَةُ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ وَأَبُو عُبَيْدَةَ وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ. قَالَ فَعَدَّ هَؤُلَاءِ التَّسْعَةَ وَسَكَتَ عَنِ

١- مسند ابو يعلى موصلى: ج ٢/ ص ٩٣، حديث شماره: ٧٤٩. حسين سليم اسد گفته: راويان اين روايت راويان صحيح اند.

٢- شخص دهم خود سعيد بن زيد رضي الله عنه بوده است كه جناب ايشان تواضعا اسم خود را ذكر ننمود.

الْعَاشِرُ فَقَالَ الْقَوْمُ نَنْشُدُكَ اللَّهُ يَا أَبَا الْأَعْمُورِ مِنَ الْعَاشِرِ قَالَ نَشَدْتُمُونِي بِاللَّهِ أَبُو الْأَعْمُورِ فِي الْجَنَّةِ<sup>۱</sup>.

وَأَمَّا بِيَانُ أَبِي بَكْرٍ صَدِيقٍ وَسَائِرِهِمْ شُهَدَاءَ: فَقَدْ أَخْرَجَ أَبُو يَعْلَى: «عَنْ عَاصِمٍ، عَنْ زُرَّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ: اخْتَبَأْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَوْقَ حِرَاءٍ، فَلَمَّا اسْتَوَيْنَا رَجَفَ بِنَا، فَضَرَبَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِكَفِّهِ، قَالَ: اسْكُنْ حِرَاءَ، فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ، أَوْ صَدِيقٌ، أَوْ شَهِيدٌ، وَعَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ، وَعُثْمَانُ، وَعَلِيٌّ، وَطَلْحَةُ، وَالزُّبَيْرُ، وَسَعْدٌ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ، وَسَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ، الَّذِي حَدَّثَ بِالْحَدِيثِ<sup>۲</sup>».

وَأَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ: «عَنْ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ زَيْدٍ بْنَ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ يَقُولُ وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُنِي وَإِنَّ عُمَرَ لَمُوثِقِي عَلَى الْإِسْلَامِ قَبْلَ أَنْ يُسْلِمَ عُمَرُ، وَلَوْ أَنَّ أَحَدًا ارْقَضَ لِلَّذِي صَنَعْتُمْ بِعُثْمَانَ لَكَانَ<sup>۳</sup>».

### مسانید المکثرین<sup>۴</sup> من أصحاب النبی ﷺ

أولها مسند عبدالله بن مسعود ؓ:

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۴۸، أبواب المناقب، باب مناقب عبد الرحمن بن عوف بن عبد عوف الزهري رضي الله عنه، حديث شماره: ۳۷۴۸. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- سنن ابو یعلیٰ موصلی: ج ۲/ ص ۲۵۹، حدیث شماره: ۹۷۰. حسین سلیم أسد گفته: إسناد این حدیث ضعیف است.

۳- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۴۷، کتاب المناقب، باب إسلام سعيد بن زيد رضي الله عنه، حدیث شماره: ۳۸۶۲.

۴- صحابه‌ی کرام ؓ به اعتبار کثرت و قلت روایت بر سه دسته تقسیم می‌شوند: ۱- مکثرین که احادیث زیادی روایت کرده باشند ۲- متوسطین: روایت‌های آن‌ها نه خیلی زیاد و نه خیلی کم باشد ۳- مقلین: احادیث معدودی روایت کرده باشند.

أما بشارة الشيخين بالجنة: فقد أخرج الترمذي «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَمَةَ عَنْ عَبِيدَةَ السَّلْمَانِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: يَطْلُعُ عَلَيْكُمْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ. فَاطَّلَعَ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ قَالَ: يَطْلُعُ عَلَيْكُمْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ. فَاطَّلَعَ عُمَرُ»<sup>١</sup>.

وأما أمره ﷺ امته بالاقتداء بهما: فقد أخرج الترمذي والحاكم من حديث «سَلَمَةُ بْنُ كُهَيْلٍ عَنْ أَبِي الزَّعْرَاءِ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: افْتَدُوا بِالَّذِينَ مِنْ بَعْدِي مِنْ أَصْحَابِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ وَاهْتَدُوا بِهَدْيِ عَمَارٍ وَتَمَسَّكُوا بِعَهْدِ ابْنِ مَسْعُودٍ»<sup>٢</sup>.

وأما جعله قول الخلفاء إذا قضوا وامتضوا في ترتيب الأدلة بعد حديث النبي ﷺ وقبل القياس: فقد أخرج الدارمي: «عَنْ سُفْيَانَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عُمَارَةَ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ حُرَيْثِ بْنِ ظَهَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: أَتَى عَلَيْنَا زَمَانٌ لَسْنَا نَقْضِي وَلَسْنَا هُنَالِكَ، وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ قَدَّرَ مِنَ الْأَمْرِ أَنْ قَدْ بَلَغْنَا مَا تَرَوْنَ، فَمَنْ عَرَضَ لَهُ قَضَاءٌ بَعْدَ الْيَوْمِ فَلْيَقْضِ فِيهِ بِمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ ﷻ، فَإِنْ جَاءَهُ مَا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ ﷻ فَلْيَقْضِ بِمَا قَضَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَإِنْ جَاءَهُ مَا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ ﷻ وَلَمْ يَقْضِ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷻ فَلْيَقْضِ بِمَا قَضَى بِهِ الصَّالِحُونَ، وَلَا يَقُلْ: إِنِّي أَخَافُ وَإِنِّي أُرَى، فَإِنَّ الْحَرَامَ بَيِّنٌ وَالْحَلَالَ بَيِّنٌ وَبَيْنَ ذَلِكَ أُمُورٌ مُشْتَبِهَةٌ، فَدَعْ مَا يَرِيبُكَ إِلَى مَا لَا يَرِيبُكَ»<sup>٣</sup>.

وأخرج الدارمي هذا الحديث من حديث شعبه بالاسناد المذكور وفيه: «إِذَا سُئِلْتُمْ عَنْ شَيْءٍ فَاَنْظُرُوا فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَفِي سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَإِنْ لَمْ

١- سنن ترمذی: ج ٥/ص ٦٧٢، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٨٠٥. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است. ونگا: مسند امام احمد: ج ٢٣/ص ٣٠٠، حدیث شماره: ١٥٠٦٥.

٢- سنن ترمذی: ج ٥/ص ٦٢٢، أبواب المناقب، باب مناقب عبد الله بن مسعود رضي الله عنه، حدیث شماره: ٣٦٩٤. علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است.

٣- سنن دارمی: ج ١/ص ٢٦٤، باب الفتيا وما فيه من الشدة، حدیث شماره: ١٦٧.



تَجِدُوهُ فِي سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَمَا أَجْمَعَ عَلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيمَا أَجْمَعَ عَلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ فَاجْتَهِدْ رَأْيَكَ، وَلَا تَقُلْ: إِنِّي أَخَافُ وَأَخْشَى»<sup>۱</sup>.

وَأَخْرَجَ الدَّارِمِيُّ مِنْ حَدِيثِ أَبِي عَوَانَةَ وَجَرِيرٍ كِلَيْهِمَا عَنِ الْأَعْمَشِ نَحْوًا مِنْ ذَلِكَ<sup>۲</sup>.  
وَأَخْرَجَ الدَّارِمِيُّ مِنْ طَرِيقِ الْأَعْمَشِ: «عَنْ إِبْرَاهِيمَ قَالَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: كَانَ عُمَرُ إِذَا سَلَكَ بَنًا طَرِيقًا وَجَدَنَاهُ سَهْلًا، وَإِنَّهُ قَالَ فِي زَوْجٍ وَأَبْوَيْنَ: لِلزَّوْجِ النَّصْفُ وَلِلْأُمِّ ثُلُثٌ مَا بَقِيَ»<sup>۳</sup>.

وَأَخْرَجَ الدَّارِمِيُّ مِنْ هَذَا الطَّرِيقِ أَيْضًا قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: «كَانَ عُمَرُ إِذَا سَلَكَ طَرِيقًا اتَّبَعَنَاهُ فِيهِ وَجَدَنَاهُ سَهْلًا، وَإِنَّهُ قَضَى فِي امْرَأَةٍ وَأَبْوَيْنَ مِنْ أَرْبَعَةٍ، فَأَعْطَى الْمَرْأَةَ الرُّبْعَ، وَالْأُمُّ ثُلُثٌ مَا بَقِيَ، وَالْأَبُ سَهْمَيْنِ»<sup>۴</sup>.

أَمَّا قَوْلُهُ بِأَفْضَلِيَةِ أَبِي بَكْرٍ رضي الله عنه: فَقَدْ أَخْرَجَ أَبُو عَمْرٍ فِي الْإِسْتِيعَابِ «عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ اجْعَلُوا إِمَامَكُمْ أَفْضَلَكُمْ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَعَلَ أَبَا بَكْرٍ إِمَامَهُمْ»<sup>۵</sup>.  
وَأَمَّا ثَنَاءُهُ عَلَى عَمْرٍ وَذِكْرُهُ سَوَابِقَهُ: «فَقَدْ أَخْرَجَ أَبُو عَمْرٍ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ لِأَنَّ أَجْلَسَ مَعَ عَمْرٍ سَاعَةً خَيْرٌ عِنْدِي مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ»<sup>۱</sup>.

۱- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۶۹، باب الفتيا وما فيه من الشدة، حديث شماره: ۱۷۱. و بقیه ی روایت از این قرار است: «فإن الحلال بين، والحرام بين، وبين ذلك أمور مشتبهة، فدع ما يريبك إلى ما لا يريبك».

۲- نگا: سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۶۹، باب الفتيا وما فيه من الشدة، احادیث شماره: ۱۷۲ و ۱۷۳.

۳- سنن دارمی: ج ۴/ ص ۱۸۹۲، باب: في زوج وأبوين وامرأة وأبوين، حديث شماره: ۲۹۰۷. حسين سليم أسد داراني گفته: اسناد این روایت ضعیف است؛ زیرا ابراهیم (یکی از رواة) از عبد الله بن مسعود حديث نشیده است.

۴- سنن دارمی: ج ۴/ ص ۱۸۹۵، باب: في زوج وأبوين وامرأة وأبوين، حديث شماره: ۲۹۱۴. حسين سليم أسد داراني گفته: اسناد این روایت ضعیف است؛ به سبب انقطاعی که بین ابراهیم و عبد الله بن مسعود وجود دارد، اما خود حديث صحيح است.

۵- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳/ ص ۹۷۱.

وأخرج الحاكم من طريق مجالد: «عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَوْ بِأَبِي جَهْلٍ بَنِ هِشَامٍ، فَجَعَلَ اللَّهُ دَعْوَةَ رَسُولِهِ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَبَقِيَ عَلَيْهِ الْإِسْلَامَ وَهَدَمَ بِهِ الْأَوْتَانَ».<sup>۱</sup>

وأخرج الحاكم من طريق المسعودي: «عَنِ الْقَاسِمِ، قَالَ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: إِنَّ إِسْلَامَ عُمَرَ كَانَ فَتْحًا، وَإِنْ هِجَرَتُهُ كَانَتْ نَصْرًا، وَإِنْ إِمَارَتُهُ كَانَتْ رَحْمَةً، وَاللَّهِ مَا اسْتَطَعْنَا أَنْ نُصَلِّيَ عِنْدَ الْكُعْبَةِ ظَاهِرِينَ حَتَّى أَسْلَمَ عُمَرُ».<sup>۲</sup>

وأخرج الحاكم: «عن أبي إسحاق عن أبي عبيدة عن عبد الله قال: إن أفرس الناس ثلاثة العزيز حين تفرس في يوسف فقال لامراته أكرمي مثواه والمرأة التي أتت موسى فقالت لأبيها يا أبة أستأجره وأبو بكر حين استخلف عمر».<sup>۳</sup>

۱- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳/ ص ۱۱۵۰. و در اینجا مناسب دانستیم تمام سخن شیوای ابن مسعود رضی الله عنه را نقل از الاستيعاب نقل کنیم: «وقال ابن مسعود: لو وضع علم أحياء العرب في كفة ميزان، ووضع علم عمر في كفة لرجح علم عمر. لقد كانوا يرون أنه ذهب بتسعة أعشار العلم، ولمجلس كنت أجلسه مع عمر أوثق في نفسي من عمل سنة: و ابن مسعود گفته: اگر دانش تمام سرزمین های عرب در یک پلهی ترازو و علم عمر در پلهی دیگر گذاشته شود، علم عمر از علم همه ی آنها افزون خواهد شد. بزرگان صحابه را رأی بر این بود که عمر نه دهم (نود درصد) علم را (با وفات خود) از دنیا برده است، و یک جلسه که با عمر می نشستیم در نزد من از عمل یک سال با ارزش تر بود».

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۸۹، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه، حديث شماره: ۴۴۸۶. ذهبی در تصحیح یا عدم تصحیح این حدیث سکوت ورزیده است.

۳- البته این روایت در مستدرک حاکم به این الفاظ آمده است: عن عبد الله رضي الله عنه قال: «والله ما استطعنا أن نصلي عند الكعبة ظاهرين حتى أسلم عمر: از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده که گفت: سوگند به الله تا زمانی که عمر بن خطاب مسلمان نشد ما نتوانستیم آشکارا نزدیک کعبه نماز بگذاریم». نگا: المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۹۰، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه، حديث شماره: ۴۴۸۷. ذهبی گفته: این روایت صحیح است.

۴- همان: ج ۳/ ص ۹۶، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه، حديث شماره: ۴۵۰۹. ذهبی گفته: این روایت صحیح است.

وأخرج الحاكم من طريق زهير: «عن يزيد بن أبي زياد، عن أبي جحيفة، عن عبد الله بن مسعود<sup>١</sup> قال: إن كان عمر حصنا حصينا يدخل الإسلام فيه، ولا يخرج منه، فلما أصيب عمر انثلم الحصن فالإسلام يخرج منه، ولا يدخل فيه إذا ذكر الصالحون فحيهلا بعمر»<sup>١</sup>.

واما حكايته دفع الانصار بحديث امامة الصديق<sup>٢</sup>: فقد أخرج الحاكم: «عن عاصم عن زِرِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَمَّا فُيِّضَ النَّبِيُّ<sup>٣</sup> قَالَتِ الْأَنْصَارُ مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ. فَأَتَاهُمْ عُمَرُ فَقَالَ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ<sup>٤</sup> أَمَرَ أَبَا بَكْرٍ أَنْ يَوْمَ النَّاسِ قَالُوا بَلَى. قَالَ فَأَيُّكُمْ تَطِيبُ نَفْسُهُ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَبَا بَكْرٍ قَالَتِ الْأَنْصَارُ نَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ نَتَقَدَّمَ أَبَا بَكْرٍ»<sup>٢</sup>.

واما استدلاله على خلافة الصديق بالاجماع: فقد أخرج الحاكم من حديث عاصم: «عن زِرِّ عن عبد الله قال ما رأى المسلمون حسناً فهو عند الله حسنٌ وما رأوا سيئاً فهو عند الله سيئٌ وقد رأى الصحابة جميعاً أن يستخلفوا أبا بكر»<sup>٣</sup>.

وأما استدلاله بخطبة النبي<sup>٤</sup> قبل وفاته بخمس ليال بمناقب الصديق مما هو تعريض ظاهر على خلافته وعلى هذه الطريقة اعتمد ابو عمر في الاستيعاب: فقد أخرج مسلم «عن أبي الأحوص قال سمعتُ عبدَ الله بنَ مسعودٍ يُحدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ<sup>٥</sup> أَنَّهُ قَالَ: لَوْ كُنْتُ

١- همان: ج ٣/ ص ١٠٠، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه، حديث شماره: ٤٥٢٢. ذهبی گفته: این روایت صحیح است.

٢- همان: ج ٣/ ص ٧٠، «أما حديث ضمرة وأبو طلحة»، حديث شماره: ٤٤٢٣. ذهبی گفته: این روایت صحیح است.

٣- همان: ج ٣/ ص ٨٣، «أما حديث ضمرة وأبو طلحة»، حديث شماره: ٤٤٦٥. ذهبی گفته: این روایت صحیح است.

مُتَّخِذًا خَلِيلًا لَا تَتَّخِذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا وَلَكِنَّهُ أَخِي وَصَاحِبِي وَقَدْ اتَّخَذَ اللَّهُ ﷻ صَاحِبَكُمْ خَلِيلًا<sup>۱</sup>.

واما ما يستدل به على خلافة الخلفاء الثلاثة من بيان مدة التي ضربها النبي ﷺ لدوران رضى الإسلام ووقوع خلافتهم في تلك المدة: فقد أخرج الحاكم من طريق: «عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ رَبِيعٍ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ نَاجِيَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: تَدُورُ رَحَى الْإِسْلَامِ بِخَمْسٍ وَثَلَاثِينَ أَوْ سِتٍّ وَثَلَاثِينَ أَوْ سَبْعٍ وَثَلَاثِينَ فَإِنْ يَهْلِكُوا فَسَيَلُ مِنْ قَدْ هَلَكَ وَإِنْ يَقُمْ لَهُمْ دِينُهُمْ يَقُمْ لَهُمْ سَبْعِينَ عَامًا. قَالَ قُلْتُ أَمِمًا مَضَى أَمْ مِمَّا بَقِيَ قَالَ مِمَّا بَقِيَ<sup>۲</sup>».

«وروى الحاكم بأسانيد صحيحة من طرق متعددة أن عثمان رضي الله عنه قتل في ذي الحجة سنة خمس وثلثين وكانت خلافته ثنتي عشر سنة<sup>۳</sup>».

واما ما يستدل به على خلافتهم من حديث القرون الثلاثة: فقد أخرج احمد «عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عُبَيْدَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ قَوْمٌ تَسْبِقُ شَهَادَتُهُمْ أَيْمَانُهُمْ وَأَيْمَانُهُمْ شَهَادَاتُهُمْ<sup>۴</sup>».

و بنای این استدلالی بر توجیه صحیحی است که اکثر احادیث شاهد آن است قرن اول از زمان هجرت آن حضرت است ﷺ تا زمان وفات وی، و قرن ثانی از ابتدای خلافت

۱- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۵۴، کتاب الفضائل، باب من فضائل أبي بكر الصديق رضي الله عنه، حديث شماره: ۲۳۸۲ و شماره: ۲۳۸۳.

۲- المستدرک على الصحيحين: ج ۳/ ص ۱۲۳، ذکر اسلام أمير المؤمنين علي رضي الله عنه، حديث شماره: ۴۵۹۳. حاکم گفته: اسناد این صحیح است اما شیخین (امام بخاری و امام مسلم) آن را روایت نکرده اند.

۳- همان: ج ۳/ ص ۴۲۸، ذکر مناقب حذيفة بن اليمان رضي الله عنه، حديث شماره: ۵۶۲۴. حاکم گفته: اسناد این صحیح است اما شیخین (امام بخاری و امام مسلم) آن را روایت نکرده اند.

۴- مسند امام احمد: ج ۶/ ص ۷۶، مسند عبد الله بن مسعود رضي الله عنه، حديث شماره: ۳۵۹۴. شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط شیخین صحیح است.

حضرت صدیق تا وفات حضرت فاروق رضی الله عنه، و قرن ثالث قرن حضرت عثمان رضی الله عنه و در هر قرنی قریب به دوازده سال بوده.

قرن در لغت: «قوم متقارنین فی السن» بعد ازان قومی که در ریاست و خلافت مقترن باشند قرن گفته شد چون خلیفه دیگر باشد و وزراء حضور دیگر و امرای دیگر و رؤساء جیوش دیگر و ساهیان دیگر و حربیان دیگر و ذمیان دیگر تفاوت قرون بهم می رسد<sup>۱</sup>.

أما قوله في خلافة عثمان: فقد أخرج الحاكم من حديث الاعمش: «عن عبدالله بن بشار قال لما جاءت بيعة عثمان قال عبدالله: مَا آلَوْ عَنْ أَغْلَانَا ذَا فَوْقُ»<sup>۲</sup>.

واما منعه من الخروج على عثمان: «فقد أخرج أبو بكر بن أبي شيبة عن أبي سعيد مولى ابن مسعود قال قال عبدالله والله لئن قتلوا عثمان لا يصيبوا منه خلفا»<sup>۳</sup>.

ومن مسند عبدالله بن عمر رضی الله عنه (۲۴ روایت):

أما ان الخلافة في قریش: فقد أخرج احمد وأبو يعلى وغيرهما من طرق شتى «ان عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ اثْنَانِ»<sup>۴</sup>.

۱- در اینجا شاه صاحب کمال ذهانت و عبقریت خویش را نشان داده است، جمهور علما این حدیث را تا زمانه تبع تابعین منطبق کرده اند مگر مؤلف محترم آن را تا زمان انتهای خلافت عثمان رضی الله عنه دانسته است. در فصل پنجم واضح خواهد شد که حق با مصنف مرحوم است. (ش)

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۰۴، فضائل أمير المؤمنين ذي النورين عثمان بن عفان رضي الله تعالى عنه، حدیث شماره: ۴۵۳۵. ذهبی در تصحیح یا عدم تصحیح این روایت سکوت اختیار نموده است.

۳- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷/ ص ۵۱۶، ما ذکر فی عثمان، حدیث شماره: ۳۷۶۶۳.

۴- مسند امام احمد: ج ۸/ ص ۴۴۶، مسند عبد الله بن عمر رضي الله عنهما، حدیث شماره: ۴۸۳۲. شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط شیخین صحیح است، و مسند ابو یعلی موصلی: ج ۹/ ص ۴۳۸، مسند عبد الله بن عمر، حدیث شماره: ۵۵۸۹، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث صحیح است. این حدیث را امام بخاری نیز روایت نموده است، نگا: صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۱۷۹، کتاب المناقب، باب مناقب قریش، حدیث شماره: ۳۵۰۱.

وأما ان المهاجرين الاولين الذين جاهدوا مع رسول الله ﷺ قريشا في أول الإسلام أولي بالخلافة: فقد أخرج البخاري من طريق معمر «عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ سَالِمٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ وَأَخْبَرَنِي ابْنُ طَاوُسٍ عَنْ عِكْرِمَةَ بْنِ خَالِدٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ وَنِسْوَاتِهَا تَنْطُفُ، قُلْتُ قَدْ كَانَ مِنْ أَمْرِ النَّاسِ مَا تَرَيْنَ، فَلَمْ يُجْعَلْ لِي مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ. فَقَالَتِ الْحَقُّ فَإِنَّهُمْ يَنْتَظِرُونَكَ، وَأَخْشَى أَنْ يَكُونُوا فِي احْتِبَاسِكَ عَنْهُمْ فُرْقَةٌ. فَلَمْ تَدْعُهُ حَتَّى ذَهَبَ، فَلَمَّا تَفَرَّقَ النَّاسُ خَطَبَ مُعَاوِيَةُ قَالَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ أَنْ يَتَكَلَّمَ فِي هَذَا الْأَمْرِ فَلْيُطْلِعْ لَنَا قَرْنَهُ، فَلَنَحْنُ أَحَقُّ بِهِ مِنْهُ وَمِنْ أَبِيهِ. قَالَ حَبِيبُ بْنُ مَسْلَمَةَ فَهَلَّا أَجَبْتُهُ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ فَحَلَلْتُ حُبُوتِي وَهَمَمْتُ أَنْ أَقُولَ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكَ مَنْ قَاتَلَكَ وَأَبَاكَ عَلَى الْإِسْلَامِ. فَخَشِيتُ أَنْ أَقُولَ كَلِمَةً تُفَرِّقُ بَيْنَ الْجَمْعِ، وَتَسْفِكُ الدَّمَ، وَيُحْمَلُ عَنِّي غَيْرُ ذَلِكَ، فَذَكَرْتُ مَا أَعَدَّ اللَّهُ فِي الْجَنَانِ. قَالَ حَبِيبٌ حُفِظْتَ وَعُصِمْتَ»<sup>۱</sup>.

اما افضلية الخلفاء على ترتيب الخلافة: فقد اشتهر عن ابن عمر بروايات فيها العدد والثقة فقد أخرج البخاري من طريق يحيى بن سعيد «عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ كُنَّا نُخَيَّرُ بَيْنَ النَّاسِ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ ﷺ فَنُخَيِّرُ أَبَا بَكْرٍ، ثُمَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، ثُمَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ<sup>۲</sup>»<sup>۳</sup>.

۱- صحيح بخاری: ج ۵/ ص ۱۱۰، کتاب المغازی، باب غزوة الخندق وهي الأحزاب، حدیث شماره: ۴۱۰۸.

۲- از حدیث دانسته می شود که افضلیت شیخین (ابوبکر و عمر رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا) از اولین اتفاقیات است که در اسلام صورت گرفته است اگرچه در اواخر عهد نبوی عثمان رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ حایز مقام سوم گردید، لهذا در اکثر احادیث بعد از اسم گرامی رسول خدا ﷺ نام ابوبکر و عمر ذکر می شود و در بعضی احادیث نام عثمان رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ نیز ذکر می شود. (ش)

۳- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۴، کتاب المناقب، باب فضل أبي بكر بعد النبي صلى الله عليه وسلم، حدیث شماره: ۳۶۵۵.

وأخرج البخاري وأبو داود: «عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ كُنَّا نَقُولُ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ ﷺ لَا نَعْدِلُ بِأَبِي بَكْرٍ أَحَدًا ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ عُثْمَانُ ثُمَّ نَتْرُكُ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ لَا تَفَاضِلُ بَيْنَهُمْ»<sup>۱</sup>.

وأخرج أبو داود من حديث يونس: «عَنْ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ قَالَ سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ ابْنَ عُمَرَ قَالَ كُنَّا نَقُولُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَيٌّ أَفْضَلُ أُمَّةِ النَّبِيِّ ﷺ بَعْدَهُ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ عُثْمَانُ ﷺ»<sup>۲</sup>.

وأخرج الترمذي من طريق حارث بن عمير: «عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ عَنْ نَافِعٍ عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ كُنَّا نَقُولُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَيٌّ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ»<sup>۳</sup>.

وفي بعض طرق أحمد وابي يعلى ذكر علي ﷺ فأخرج ابويعلی: «عن ابن عمر قال كنا نقول على عهد رسول الله ثم أبو بكر ثم عمر ولقد أعطي علي بن أبي طالب ثلاث خصال لأن يكون في واحدة منهن أحب إلي من حمر النعم تزوج فاطمة وولدت له وغلق الأبواب غير بابه ودفع الراية إليه يوم خيبر»<sup>۴</sup>.

اما رؤيا القلب التي هي حجة ظاهرة في خلافة الشيخين: فقد أخرج البخاري من حديث عبيد الله: «عن ابي بكر بن سالم عن سالم عن عبد الله بن عمر رضي الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ

۱- صحيح بخاری: ج ۵/ص ۱۴، کتاب المناقب، باب مناقب عثمان بن عفان، حدیث شماره: ۳۶۹۷، و سنن ابو داود: ج ۴/ص ۲۰۶، کتاب السنة، باب في التفضيل، حدیث شماره: ۴۶۲۷. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- سنن ابو داود: ج ۴/ص ۲۰۶، کتاب السنة، باب في التفضيل، حدیث شماره: ۴۶۲۸. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۲۹، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۰۷. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- مسند ابو یعلی موصلی: ج ۹/ص ۴۵۲، حدیث شماره: ۵۶۰۱، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث حسن است.

قَالَ: أَرَيْتُ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَنْزِعُ بِدَلْوٍ بَكْرَةً عَلَى قَلْبِي، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَتَنَزَعَ دَنُوبًا أَوْ دَنُوبَيْنِ نَزْعًا ضَعِيفًا، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَاسْتَحَالَتْ غَرْبًا، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا يَفْرِي فَرِيَّهُ حَتَّى رَوَى النَّاسُ وَضَرَبُوا بِعَطَنِ<sup>١</sup>.

أما التعريض الظاهر على خلافتهم من جهة ذكر فضائلهم على الترتيب: فقد أخرج ابو يعلى من طريق: «مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَرَأَيْتُمْ أُمَّتِي بِأُمَّتِي أَبُو بَكْرٍ، وَأَشَدُّهُمْ فِي الْإِسْلَامِ عُمَرُ، وَأَصْدَقُهُمْ حَيَاءً عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ، وَأَقْضَاهُمْ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَأَفْرَضُهُمْ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، وَأَعْلَمُهُمْ بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَأَفَرُّهُمْ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينٌ، وَأَمِينُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ»<sup>٢</sup>.

أما بشارة الشيخين بأنها يبعثان مع النبي ﷺ: فقد أخرج الترمذي والحاكم من طريق «عَاصِمُ بْنُ عُمَرَ الْعُمَرِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنَا أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ ثُمَّ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ آتَى أَهْلَ الْبَقِيعِ فَيُحْشَرُونَ مَعِيَ ثُمَّ أَنْتَظِرُ أَهْلَ مَكَّةَ حَتَّى أُحْشَرَ بَيْنَ الْحَرَمَيْنِ»<sup>٣</sup>.

وأخرج ابن ماجه والحاكم من طريق «اسماعيل بن امية عن نافع عن ابن عمر قال خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ أَبِي بَكْرٍ، وَعُمَرَ، فَقَالَ: «هَكَذَا نُبْعَثُ»<sup>٤</sup>.

١- صحيح بخارى: ج ٥/ص ١٠، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، حديث شماره: ٣٦٨٢.

٢- مسند ابو يعلى موصلى: ج ١٠/ص ١٤١، مسند عبد الله بن عمر، حديث شماره: ٥٧٦٣، حسين سليم اسد گفته: اسناد ابن حديث واهى است.

٣- سنن ترمذى: ج ٥/ص ٦٢٢، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٩٢. علامه آلبنانى گفته: اين حديث ضعيف است، و مستدرک حاکم نيسابورى: ج ٣/ص ٥٠٥، حديث شماره: ٣٧٣٢. حاکم اين حديث را صحيح دانسته اما به تعقيب وى ذهبى گفته: ضعيف است؛ زیرا عبد الله بن نافع (يکى از رواة) ضعيف مى باشد.

٤- سنن ابن ماجه: ج ١/ص ٣٨، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل أبي بكر الصديق رضي الله عنه، حديث شماره: ٩٩، علامه آلبنانى گفته: اين حديث ضعيف است، و مستدرک حاکم: ج ٣/ص ٧١، حديث



وَأَمَّا مَنَاقِبُ الصَّدِيقِ عليه السلام: فَقَدْ أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ مِنْ طَرِيقِ «مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خِيَلَاءَ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ إِنَّ أَحَدَ جَانِبَيْ إِزَارِي يَسْتَرْخِي إِلَيَّ لِأَتَعَاهِدُ ذَلِكَ مِنْهُ. قَالَ: لَسْتُ مِمَّنْ يَفْعَلُهُ خِيَلَاءَ»<sup>۱</sup>.

وَأَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ مِنْ حَدِيثٍ: «عَنْ جُمَيْعِ بْنِ عُمَيْرٍ التَّيْمِيِّ عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ: أَنْتَ صَاحِبِي عَلَى الْخَوْضِ وَصَاحِبِي فِي الْغَارِ»<sup>۲</sup>.

وَأَمَّا مَنَاقِبُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضي الله عنه: فَقَدْ أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ وَمُسْلِمٌ وَغَيْرُهُمَا بِطَرَقٍ مُتَعَدَّةٍ «عَنْ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ شَرِبْتُ يَغْنِي اللَّبَنَ حَتَّى أَنْظُرَ إِلَى الرَّيِّ يَجْرِي فِي ظُفْرِي أَوْ فِي أَظْفَارِي ثُمَّ نَأَوَلْتُ عُمَرَ فَقَالُوا فَمَا أَوْلَتْهُ قَالَ الْعِلْمُ»<sup>۳</sup>.

وَأَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ مِنْ طَرِيقِ «عُمَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّ زَيْدَ بْنَ أَسْلَمَ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلَنِي ابْنُ عُمَرَ عَنْ بَعْضِ شَأْنِهِ - يَعْنِي عُمَرَ - فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ مَا رَأَيْتُ أَحَدًا قَطُّ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مِنْ حِينَ قُبِضَ كَانَ أَجَدَّ وَأَجْوَدَ حَتَّى انْتَهَى مِنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ»<sup>۴</sup>.

شماره: ۴۴۲۸. حافظ ذهبی در تعلیقاتش بر مستدرک حاکم نگاشته: سعید بن مسلمه قرشی (یکی از رواة) ضعیف است.

۱- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۶، کتاب المناقب، باب قول النبی صلی الله علیه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حدیث شماره: ۳۶۶۵.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۳، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۷۰، ترمذی گفته: این حدیث حسن غریب است، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۳- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۰، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه، حدیث شماره: ۳۶۸۱، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۵۹، کتاب الفضائل، باب من فضائل عمر رضي الله تعالى عنه، حدیث شماره: ۲۳۹۱.

۴- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۲، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه، حدیث شماره: ۳۶۸۷.

وأخرج الترمذی من طریق «خَارِجَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِأَحَبِّ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ يَا بِي جَهْلٍ أَوْ بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ. قَالَ وَكَانَ أَحَبَّهُمَا إِلَيْهِ عُمَرُ»<sup>۱</sup>.

وأخرج الترمذی أيضاً من هذا الطريق: «عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ. وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ مَا نَزَلَ بِالنَّاسِ أَمْرٌ قَطُّ فَقَالُوا فِيهِ وَقَالَ فِيهِ عُمَرُ أَوْ قَالَ ابْنُ الْخَطَّابِ فِيهِ شَكٌّ خَارِجَةٌ إِلَّا نَزَلَ فِيهِ الْقُرْآنُ عَلَى نَحْوِ مَا قَالَ عُمَرُ»<sup>۲</sup>.

وأخرج الحاكم من طريق «خَالِدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، ضَرَبَ صَدْرَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ بِيَدِهِ حِينَ أَسْلَمَ ثَلَاثَ مِرَارٍ، وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ أَخْرِجْ مَا فِي صَدْرِهِ مِنْ غِلٍّ، وَأَبْدِلْهُ إِيْمَانًا، يَقُولُ ذَلِكَ ثَلَاثًا»<sup>۳</sup>.

وأخرج الحاكم من حديث «عبيدالله عن نافع عن ابن عمر أن النبي ﷺ قال: اللَّهُمَّ أَيْدِ الدِّينِ بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ»<sup>۴</sup>.

وأما بشارة أهل بدر: فقد أخرج أبويعلي من طريق: «عُمَرُ بْنُ حَمْزَةَ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ قِصَّةَ حَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ، وَفِيهِ قَالَ عُمَرُ: ائْتَدُنْ لِي فِيهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَوْ كُنْتُ

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۱۷، أبواب المناقب، باب فی مناقب ابی حفص عمر، حدیث شماره: ۳۶۸۱، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۱۷، أبواب المناقب، باب فی مناقب ابی حفص عمر، حدیث شماره: ۳۶۸۲، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ص ۹۱، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه، حدیث شماره: ۴۴۹۲. علامه ذهبی در تلخیص خود نگاشته: امام بخاری در باره ی خالد بن ابوبکر عمری (یکی از راویان این حدیث) گفته: او احادیث منکری دارد.

۴- المستدرک علی الصحیحین: ج ۲/ص ۸۹، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه، حدیث شماره: ۴۴۸۳. علامه ذهبی در تلخیص خود نگاشته: این حدیث صحیح است.

فَاتَّلَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، إِنَّ أَدْنَتْ لِي فِيهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَا يُدْرِيكَ، لَعَلَّ اللَّهَ أَطْلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ، فَقَالَ: اْعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ؟<sup>۱</sup>.

واما ذبه عن عثمان: فقد أخرج البخاري: «عَنْ عُثْمَانَ بْنِ مَوْهَبٍ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ حَجَّ الْبَيْتَ فَرَأَى قَوْمًا جُلُوسًا فَقَالَ مَنْ هَؤُلَاءِ الْقُعُودُ قَالُوا هَؤُلَاءِ قُرَيْشٌ. قَالَ مَنِ الشَّيْخُ قَالُوا ابْنُ عُمَرَ. فَأَتَاهُ فَقَالَ إِنِّي سَأَيْلُكَ عَنْ شَيْءٍ أَتُحَدِّثُنِي، قَالَ أَنْشُدْكَ بِحُزْمَةِ هَذَا الْبَيْتِ أَنْتَ عُمَانُ بْنُ عَفَّانٍ فَرَّ يَوْمَ أُحُدٍ قَالَ نَعَمْ. قَالَ فَتَعَلَّمَهُ تَغَيْبَ عَنْ بَدْرٍ فَلَمْ يَشْهَدْهَا قَالَ نَعَمْ. قَالَ فَتَعَلَّمُ أَنَّهُ تَخَلَّفَ عَنْ بَيْعَةِ الرُّضْوَانِ فَلَمْ يَشْهَدْهَا قَالَ نَعَمْ. قَالَ فَكَبَّرَ. قَالَ ابْنُ عُمَرَ تَعَالَي لِأَخْبِرَكَ وَلَا بُيِّنَ لَكَ عَمَّا سَأَلْتَنِي عَنْهُ، أَمَّا فِرَارُهُ يَوْمَ أُحُدٍ فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ، وَأَمَّا تَغَيْبُهُ عَنْ بَدْرٍ فَإِنَّهُ كَانَ تَحْتَهُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَتْ مَرِيضَةً، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّ لَكَ أَجْرَ رَجُلٍ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا وَسَهْمَهُ. وَأَمَّا تَغَيْبُهُ عَنْ بَيْعَةِ الرُّضْوَانِ فَإِنَّهُ لَوْ كَانَ أَحَدًا أَعَزَّ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانٍ لَبَعَثَهُ مَكَانَهُ، فَبَعَثَ عُثْمَانُ، وَكَانَ بَيْعَةُ الرُّضْوَانِ بَعْدَ مَا ذَهَبَ عُثْمَانُ إِلَى مَكَّةَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ الْيُمْنَى هَذِهِ يَدُ عُثْمَانَ. فَضَرَبَ بِهَا عَلَى يَدِهِ فَقَالَ: هَذِهِ لِعُثْمَانَ. أَذْهَبَ بِهِذَا الْآنَ مَعَكَ؟<sup>۲</sup>.

واما روايته في عثمان أنه يقتل مظلوما: فقد أخرج الترمذي: «عَنْ كُتَيْبِ بْنِ وَائِلٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِتْنَةً فَقَالَ: يُقْتَلُ فِيهَا هَذَا مَظْلُومًا؛ لِعُثْمَانَ»<sup>۳</sup>.

۱- مسند ابو يعلى موصلى: ج ۹/ ص ۳۹۲، حديث شماره: ۵۵۲۲، حسين سليم اسد گفته: اسناد اين حديث ضعيف است. البته حديث فوق شواهد صحيح فراوانی در كتب حديثی؛ از جمله در مسند ابو يعلى موصلى دارد، بطور مثال نگا: ج ۱/ ص ۳۱۶، حديث شماره: ۳۹۴، حسين سليم اسد گفته: اين حديث صحيح است.

۲- صحيح بخارى: ج ۵/ ص ۹۸، كتاب المغازى، باب قول الله تعالى: {إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ} [آل عمران: ۱۵۵]، حديث شماره: ۴۰۶۶.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۳۰، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۷۰۸. علامه آلبنانی گفته: اسناد اين حديث حسن است.

وأخرج الحاكم: «عن أيوب، عن نافع، عن ابن عمر رضي الله عنهما، أن عثمان أصبح فحدث، فقال: إني رأيت النبي ﷺ في المنام الليلة، فقال: يا عثمان، أفطر عندنا»<sup>١</sup>.

وأما قعوده من الفتنة: فأخرج ابويعلي من حديث «عمر بن محمد أن أباه حدثه عن عبدالله بن عمر قال: كنا نتحدث في حجة الوداع ورسول الله ﷺ بين أظهرنا لا ندرى ما حجة الوداع فحمد الله - رسوله - وحده وأثنى عليه ثم ذكر المسيح الدجال فأطنب في ذكره ثم قال: ما بعث الله من نبي إلا قد أنذره أمته: لقد أنذره نوح والنبيون من بعده وإنه يخرج فيكم وما خفي عليكم من شأنه فلا يخفى عليكم إنه أعور عين اليمنى كأنها عنبه طافية ثم قال: إن الله حرم عليكم دماءكم وأموالكم كحرمة يومكم هذا في بلدكم هذا في شهركم هذا ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم قال اللهم اشهد ثم قال: ويلكم - أو ويحكم - انظروا لا ترجعوا بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض»<sup>٢</sup>.

وأخرج ابويعلي «عن بن فضيل، عن أبيه، عن سالم، عن ابن عمر، قال: سمعت رسول الله ﷺ، يقول: إِنَّ الْفِتْنَةَ تَجِيءُ مِنْ هَا هُنَا، وَأَوَّمَا بِيَدِهِ نَحْوَ الْمَشْرِقِ حَيْثُ يَظْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ، وَأَنْتُمْ يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، وَإِنَّمَا قَتَلَ مُوسَى الَّذِي قَتَلَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ خَطَأً، قَالَ اللَّهُ لَهُ: وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا»<sup>٣</sup>.

ومن مسند عبدالله بن عباس رضي الله عنهما (١٢ رواية):

أما ما يستدل به على خلافة الصديق رضي الله عنه من خطبة النبي ﷺ قبل وفاته: فقد أخرج البخاري من حديث: «أَيُّوبُ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ لَوْ كُنْتُ

١- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ١١٠، حدیث شماره: ٤٥٥٤، علامه ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

٢- مسند ابو یعلی موصلی: ج ٩/ ص ٤٣٤، حدیث شماره: ٥٥٨٦، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

٣- مسند ابو یعلی موصلی: ج ٩/ ص ٣٨٣، حدیث شماره: ٥٥١١، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

مُتَّخِذًا مِنْ أُمَّتِي خَلِيلًا لَا تَتَّخِذُ أَبَا بَكْرٍ وَلَكِنْ أَخِي وَصَاحِبِي»<sup>۱</sup>.

وَأَخْرَجَ أَحْمَدُ مِنْ حَدِيثِ جَرِيرٍ: «عَنْ يَعْلَى بْنِ حَكِيمٍ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ عَاصِبًا رَأْسَهُ فِي خِرْقَةٍ فَقَعَدَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ أَمَّنَ عَلَيَّ فِي نَفْسِهِ وَمَالِهِ مِنْ أَبِي بَكْرٍ ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنَ النَّاسِ خَلِيلًا لَا تَتَّخِذُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا وَلَكِنْ خُلَّةُ الْإِسْلَامِ أَفْضَلُ سُدُّوا عَنِّي كُلَّ خَوْخَةٍ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ غَيْرَ خَوْخَةٍ أَبِي بَكْرٍ»<sup>۲</sup>.

وَأَمَّا مَا يَسْتَدِلُّ بِهِ عَلَى خِلَافَةِ الصَّدِيقِ ﷺ مِنْ حَدِيثِ الْإِمَامَةِ: فَقَدْ أَخْرَجَ أَحْمَدُ مِنْ حَدِيثِ أَبِي اسْحَقَ «عَنْ أَرْقَمِ بْنِ شَرَحْبِيلٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قِصَّةِ مَرَضِهِ ﷺ فَجَاءَ بِلَالٌ يُؤَذِّنُهُ بِالصَّلَاةِ فَقَالَ مَرُوا أَبَا بَكْرٍ يَصْلِي بِالنَّاسِ»<sup>۳</sup>.

وَأَمَّا مَنَاقِبُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ: فَقَدْ أَخْرَجَ ابْنُ مَاجَهٍ مِنْ حَدِيثِ «عَوَّامُ بْنُ حَوْشَبٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ لَمَّا أَسْلَمَ عُمَرُ نَزَلَ جِبْرِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ لَقَدْ اسْتَبَشَرَ أَهْلُ السَّمَاءِ بِإِسْلَامِ عُمَرَ»<sup>۴</sup>.

وَأَخْرَجَ الْحَاكِمُ «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِعُمَرَ»<sup>۵</sup>.

۱- صحیح بخاری: ج ۱/ ص ۱۰۰، کتاب الصلاة، باب الخوخة والممر في المسجد، حدیث شماره: ۴۶۷.

۲- مسند امام احمد: ج ۴/ ص ۲۵۲، حدیث شماره: ۲۴۳۲، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

۳- مسند امام احمد: ج ۵/ ص ۳۵۸، حدیث شماره: ۲۴۳۲، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

۴- سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۳۸، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل عمر رضي الله عنه، حدیث شماره: ۱۰۳. علامه آلبانی گفته: این حدیث بسیار ضعیف است.

۵- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۸۹، ومن مناقب عمر بن الخطاب، حدیث شماره: ۴۴۸۴. ذهبی گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

وأخرج الترمذي من حديث «التَّضَرُّ أَبِي عُمَرَ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ يَا بِي جَهْلِي بْنِ هِشَامٍ أَوْ بِعُمَرَ. قَالَ فَأَصْبَحَ فَعَدَا عُمَرُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»<sup>١</sup>.

وأخرج البخاري من حديث «أَيُّوبُ عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ عَنِ الْمُسَوِّرِ بْنِ مَخْرَمَةَ قَالَ لَمَّا طُعِنَ عُمَرُ جَعَلَ يَأْلُمُ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ - وَكَأَنَّهُ يُجَزِّعُهُ - يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَيْنَ كَانَ ذَاكَ لَقَدْ صَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَحْسَنْتَ صُحْبَتَهُ، ثُمَّ فَارَقْتَهُ وَهُوَ عَنْكَ رَاضٍ، ثُمَّ صَحِبْتَ أَبَا بَكْرٍ فَأَحْسَنْتَ صُحْبَتَهُ، ثُمَّ فَارَقْتَهُ وَهُوَ عَنْكَ رَاضٍ، ثُمَّ صَحِبْتَ صَحْبَتَهُمْ فَأَحْسَنْتَ صُحْبَتَهُمْ، وَلَيْنَ فَارَقْتَهُمْ لَتَفَارِقْتَهُمْ وَهُمْ عَنْكَ رَاضُونَ. قَالَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ صُحْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَرِضَاهُ، فَإِنَّمَا ذَاكَ مَنْ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى مَنْ بِهِ عَلَيَّ، وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ صُحْبَةِ أَبِي بَكْرٍ وَرِضَاهُ، فَإِنَّمَا ذَاكَ مَنْ مِنَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ مَنْ بِهِ عَلَيَّ، وَأَمَّا مَا تَرَى مِنْ جَزَعِي، فَهُوَ مِنْ أَجْلِكَ وَأَجَلِ أَصْحَابِكَ، وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ لِي طَلَاعَ الْأَرْضِ ذَهَبًا لَأَفْتَدَيْتُ بِهِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ ﷻ قَبْلَ أَنْ أَرَاهُ»<sup>٢</sup>.

وأما جعله قول الشيخين رحمهما في ترتيب الأدلة بعد حديث النبي ﷺ وقبل القياس: فقد أخرج الدارمي «عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَزِيدَ قَالَ كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِذَا سُئِلَ عَنْ الْأَمْرِ فَكَانَ فِي الْقُرْآنِ أَخْبَرَ بِهِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي الْقُرْآنِ وَكَانَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَخْبَرَ بِهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَعَنْ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ قَالَ فِيهِ بِرَأْيِهِ»<sup>٣</sup>.

وأما ما يستدل به علي خلافة الخلفاء من حديث روى الزهرة: فقد أخرج أحمد وغيره من حديث «سفيان عن الزُّهْرِيِّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ

١- سنن ترمذی: ج ٥/ص ٦١٨، حدیث شماره: ٣٦٨٣، علامه آلبنانی گفته: این حدیث بسیار ضعیف است.

٢- صحیح بخاری: ج ٥/ص ١٢، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب رضی الله عنه، حدیث شماره: ٣٦٩٢.

٣- سنن دارمی: ج ١/ص ٢٦٥، باب الفتی و ما فیہ من الشدة، حدیث شماره: ١٦٨، حسین سلیم اسد دارانی گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

رَأَى رَجُلٌ رُؤْيَا فَجَاءَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ إِنِّي رَأَيْتُ كَأَنَّ ظِلَّةً تَنْطِفُ عَسَلًا وَسَمْنَا وَكَانَ النَّاسُ يَأْخُذُونَ مِنْهَا فَبَيْنَ مُسْتَكْثِرٍ وَبَيْنَ مُسْتَقِلٍّ وَبَيْنَ ذَلِكَ وَكَانَ سَبَبًا مُتَّصِلًا إِلَى السَّمَاءِ - وَقَالَ يَزِيدُ مَرَّةً وَكَانَ سَبَبًا دَلَّى مِنَ السَّمَاءِ - فَجِئْتُ فَأَخَذْتُ بِهِ فَعَلَوْتُ فَعَلَاكَ اللَّهُ ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ بَعْدِكَ فَأَخَذَ بِهِ فَعَلَا فَعَلَاهُ اللَّهُ ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ بَعْدِكُمْ فَأَخَذَ بِهِ فَقَطَعَ بِهِ ثُمَّ وَصَلَ لَهُ فَعَلَا فَعَلَاهُ اللَّهُ. قَالَ أَبُو بَكْرٍ ائْذَنْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَعْبُرُهَا. فَأَذِنَ لَهُ فَقَالَ أَمَّا الظُّلَّةُ فَالْإِسْلَامُ وَأَمَّا الْعَسَلُ وَالسَّمْنُ فَحَلَاوَةُ الْقُرْآنِ فَبَيْنَ مُسْتَكْثِرٍ وَبَيْنَ مُسْتَقِلٍّ وَبَيْنَ ذَلِكَ وَأَمَّا السَّبَبُ فَمَا أَنْتَ عَلَيْهِ تَعْلُو فَيُعْلِيكَ اللَّهُ ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِكَ رَجُلٌ عَلَى مِنْهَاجِكَ فَيَعْلُو وَيُعْلِيهِ اللَّهُ ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِكُمْ رَجُلٌ يَأْخُذُ بِأَخْذِكُمْ فَيَعْلُو فَيُعْلِيهِ اللَّهُ ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِكُمْ رَجُلٌ يَقْطَعُ بِهِ ثُمَّ يُوصِلُ لَهُ فَيَعْلُو فَيُعْلِيهِ اللَّهُ - قَالَ - أَصَبْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: أَصَبْتُ وَأَخْطَأْتُ. «. قَالَ أَقْسَمْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَتُخْبِرَنِي. فَقَالَ: لَا تُقْسِمُ»<sup>۱</sup>.

وَأَمَّا إِنْ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَنْصَحْ بِالْخِلَافَةِ لِعَلِيٍّ خَاصَّةً وَلاَ لِبَنِي هَاشِمٍ عَامَةً: فَقَدْ أَخْرَجَ أَحْمَدُ مِنْ حَدِيثِ «ابْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ يُونُسَ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَعْبٍ بْنِ مَالِكٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ خَرَجَ عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ فَقَالُوا كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا أَبَا حَسَنِ فَقَالَ أَصْبَحَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِئًا. فَقَالَ الْعَبَّاسُ أَلَا تَرَى إِنِّي لَأَرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَيَتَوَفَّى مِنْ وَجَعِهِ وَإِنِّي لَأَعْرِفُ فِي وَجْهِهِ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ الْمَوْتَ فَاَنْطَلِقْ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَلْنُكَلِّمُهُ فَإِنْ كَانَ الْأَمْرُ فِينَا بَيْنَهُ وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِنَا كَلِّمْنَاهُ وَأَوْصَى بِنَا. فَقَالَ عَلِيٌّ إِنَّ قَالَ الْأَمْرُ فِي غَيْرِنَا لَمْ يُعْطِنَاهُ النَّاسُ أَبَدًا وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أَكَلِّمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي هَذَا أَبَدًا»<sup>۲</sup>.

۱- مسند امام احمد: ج ۴/ ص ۲۱، حدیث شماره: ۲۱۱۳، شعبی الارنؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

۲- همان: ج ۵/ ص ۱۳۹، حدیث شماره: ۲۹۹۷، شعبی الارنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.

وأما أن أبا بكر صديق وسائرهم شهيد: فقد أخرج أبو يعلى باسناد غريب «عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى حِرَاءَ فَتَزَلَّزَلَ الْجَبَلُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اثْبُتْ حِرَاءُ، مَا عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ، أَوْ صَدِيقٌ، أَوْ شَهِيدٌ وَعَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ، وَعَلِيٌّ، وَعُثْمَانُ، وَطَلْحَةُ، وَالزُّبَيْرُ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ، وَسَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ بْنُ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ»<sup>١</sup>.

«وإما قوله في عثمان فقد أخرج أبو عمر في الاستيعاب أن عبد الله بن عباس قال لو اجتمع الناس على قتل عثمان لرموا بالحجارة كما رُمي قوم لوط»<sup>٢</sup>.  
ومن مسند أبي موسى الأشعري عبد الله بن قيس رضي الله عنه (٨ رواية):

أما أن الخلافة في قريش: فقد أخرج الإمام أحمد عن أبي موسى الأشعري «عن النبي ﷺ انه قال إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي قُرَيْشٍ مَا دَامُوا إِذَا اسْتَرْجَمُوا رَحِمُوا وَإِذَا حَكَمُوا عَدَلُوا وَإِذَا قَسَمُوا أَقْسَطُوا فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ»<sup>٣</sup>.

وأما بشارة الخلفاء بالجنة والتعريض الظاهر علي خلافتهم وإنذار عثمان بالبلوي: فقد أخرج الشيخان وغيرهما بروايات فيه العدد والثقة من ذلك ما أخرجه البخاري من حديث «سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ أَنَّهُ تَوَضَّأَ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ خَرَجَ، فَقُلْتُ لَأَلْزَمَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَلَا أَكُونَنَّ مَعَهُ يَوْمَ هَذَا. قَالَ فَجَاءَ الْمَسْجِدَ، فَسَأَلَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا خَرَجَ وَوَجَّهَ هَاهُنَا، فَخَرَجْتُ عَلَى إِثْرِهِ أَسْأَلُ عَنْهُ، حَتَّى دَخَلَ بَيْتَ أَرَيْسٍ، فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ، وَبَابُهَا مِنْ جَرِيدٍ حَتَّى قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَاجَتَهُ، فَتَوَضَّأَ فَقُمْتُ إِلَيْهِ، فَإِذَا هُوَ

١- مسند أبو يعلى موصلى: ج ٤/ ص ٣٣٣، حديث شماره: ٢٤٤٥. حسين سليم أسد كفته: اسناد ابن حديث ضعيف است.

٢ - الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ٣/ ص ١٠٥٢.

٣- مسند امام احمد: ج ٣٢/ ص ٣١١، حديث شماره: ١٩٥٤١.



جَالِسٌ عَلَى بئرِ أَرِيْسٍ، وَتَوَسَّطَ فُقَّهًا، وَكَشَفَ عَنْ سَاقِيهِ وَدَلَّاهُمَا فِي الْبئرِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ انْصَرَفْتُ، فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ، فَقُلْتُ لَأَكُونَنَّ بَوَّابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْيَوْمَ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَدَفَعَ الْبَابَ. فَقُلْتُ مَنْ هَذَا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ. فَقُلْتُ عَلَى رِسْلِكَ. ثُمَّ ذَهَبْتُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ. فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ. فَأَقْبَلْتُ حَتَّى قُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ ادْخُلْ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُبَشِّرُكَ بِالْجَنَّةِ. فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَجَلَسَ عَنْ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَعَهُ فِي الْفُقْفُ، وَدَلَّى رِجْلِيهِ فِي الْبئرِ، كَمَا صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ، وَكَشَفَ عَنْ سَاقِيهِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ وَقَدْ تَرَكْتُ أَخِي يَتَوَضَّأُ وَيَلْحَقْنِي، فَقُلْتُ إِنْ يُرِيدُ اللَّهُ بِفُلَانٍ خَيْرًا - يُرِيدُ أَخَاهُ - يَأْتِ بِهِ. فَإِذَا إِنْسَانٌ يُحَرِّكُ الْبَابَ. فَقُلْتُ مَنْ هَذَا فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ. فَقُلْتُ عَلَى رِسْلِكَ. ثُمَّ جِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَسْتَأْذِنُ. فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ. فَجِئْتُ فَقُلْتُ ادْخُلْ وَبَشِّرْكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْجَنَّةِ. فَدَخَلَ، فَجَلَسَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْفُقْفُ عَنْ يَسَارِهِ، وَدَلَّى رِجْلِيهِ فِي الْبئرِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ، فَقُلْتُ إِنْ يُرِيدُ اللَّهُ بِفُلَانٍ خَيْرًا يَأْتِ بِهِ. فَجَاءَ إِنْسَانٌ يُحَرِّكُ الْبَابَ، فَقُلْتُ مَنْ هَذَا فَقَالَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ. فَقُلْتُ عَلَى رِسْلِكَ. فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فَأَخْبَرْتُهُ. فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ فَجِئْتُ فَقُلْتُ لَهُ ادْخُلْ وَبَشِّرْكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُكَ. فَدَخَلَ فَوَجَدَ الْفُقْفَ قَدْ مُلِئَ، فَجَلَسَ وَجَاهَهُ مِنَ الشَّقِّ الْآخِرِ. قَالَ شَرِيكَ قَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ فَأَوْلَتْهَا قُبُورَهُمْ<sup>۱</sup>.

وَأَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ مِنْ ﷺ «أَبُو عُثْمَانَ التَّهْدِيُّ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَائِطٍ مِنْ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ، فَجَاءَ رَجُلٌ فَاسْتَفْتَحَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ. فَفَتَحْتُ لَهُ، فَإِذَا أَبُو بَكْرٍ، فَبَشَّرْتُهُ بِمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فَحَمِدَ اللَّهَ، ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَاسْتَفْتَحَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ. فَفَتَحْتُ لَهُ، فَإِذَا هُوَ عُمَرُ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فَحَمِدَ

۱- صحيح بخاري: ج ۵/ ص ۸، كتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذًا خليلاً»،

اللَّهُ، ثُمَّ اسْتَفْتَحَ رَجُلٌ، فَقَالَ لِي: افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ. فَإِذَا عُثْمَانُ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَحَمِدَ اللَّهَ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ<sup>۱</sup>.

وَأَمَّا مَا يَسْتَدِلُّ بِهِ عَلَى خِلاَفَةِ الصِّدِّيقِ ﷺ مِنْ حَدِيثِ الْإِمَامَةِ: فَقَدْ أَخْرَجَ أَحْمَدُ «عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي بُرْدَةَ بْنِ أَبِي مُوسَى عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاشْتَدَّ مَرَضُهُ فَقَالَ: مُرُّوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّ بِالنَّاسِ. فَقَالَتْ عَائِشَةُ<sup>۲</sup> يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ رَقِيقٌ مَتَى يَقُومُ مَقَامَكَ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ. قَالَ: مُرُّوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ فَإِنَّكُمْ صَوَاحِبَاتُ يُوسُفَ. فَأَتَاهُ الرَّسُولُ فَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ بِالنَّاسِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ<sup>۳</sup>».

۱- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۳، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب رضی الله عنه، حدیث شماره: ۳۶۹۳.  
 ۲- در این حدیث تا اندازه‌ای از اختصار کار گرفته شده است، در روایات می‌آید که عائشه رضی الله عنها به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت که ابوبکر نرم دل می‌باشد و چون به جایگاه شما ایستاده شود امکان دارد که رقت قلب به او طاری شود و درست امامت داده نتواند و حتی عائشه رضی الله عنها برای حفصه رضی الله عنها گفت: تو نیز این موضوع را به خدمت جناب رسول الله عرض کن. از مجموع این روایات فراست و دانائی عائشه این همسر دانشمند رسول خدا دانسته می‌شود که از یکسو می‌خواهد با اصرار رسول الله این توهم را از قلب ضعیفان از بین ببرد که آن حضرت بعد از امامت ابوبکر رضی الله عنه وفات یافتند (امامت ابوبکر منحوس بود) و از جانب دیگر می‌خواهد که پیامبر بر امامت ابوبکر در حین حیات خویش اصرار بورزند تا بعد از وفات آن جناب کسی را یارای این نباشد که با وجود ابوبکر طمعی در خلافت داشته باشد. (ش)

۳- مسند امام احمد: ج ۳۲/ ص ۴۷۴، حدیث شماره: ۱۹۷۰۰، شعب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.

وأما قعوده من الفتنة: فقد روي عنه بروايات فيها العدد والثقة منها ما أخرج الترمذي «عَنْ هُزَيْلِ بْنِ شُرَحْبِيلَ عَنْ أَبِي مُوسَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ فِي الْفِتْنَةِ كَسَرُوا فِيهَا قَسِيَّكُمْ وَقَطَّعُوا فِيهَا أَوْتَارَكُمْ وَالزَّمُوا فِيهَا أَجْوَفَ بُيُوتِكُمْ وَكُونُوا كَابْنِ آدَمَ»<sup>۱</sup>.

وأخرج احمد: «عن هذيل بن شرحبيل عن ابي موسى قال قال رسول الله ﷺ: إن بين يدي الساعة فتنا كقطع الليل المظلم يصبح فيها مؤمنا ويمسي كافراً ويمسي مؤمنا ويصبح كافراً، القاعد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الماشي والماشي خير من الساعي فكسروا قسيكم وقطعوا أو تاركهم واضربوا بسيوفكم الحجارة، فإذا دخل علي أحدكم بيته فليكن كخير ابني آدم»<sup>۲</sup>.

وأخرج احمد من حديث «حطان بن عبدالله عن أبي موسى عن النبي ﷺ قال ان بين يدي الساعة الهرج قالوا وما الهرج؟ قال: القتل قالوا أكثر مما نقتل في العام الواحد أكثر من سبعين الفا قال أنه ليس بقتلكم المشركين ولكن قتل بعضكم بعضا قال ومعنا عقولنا يومئذ قال انه يُنزع عقول أكثر أهل ذلك الزمان ويخلق له قوم من الناس يحسب أكثرهم انهم علي شيء وليسوا علي شيء قال ابو موسي والذي نفسي بيده ما أجْدُ لي ولكم منها مخرجاً ان أدركني وإياكم الا أن نخرج منها كما دخلنا لم نصب منها»<sup>۳</sup>.

۱- سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۴۹۰، أبواب الفتن عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، باب ما جاء في اتخاذ سيف من خشب في الفتنة، حديث شماره: ۲۲۰۴. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- مسند امام احمد: ج ۳۲/ ص ۵۰۴، حدیث شماره: ۱۹۷۳۰، شعيب الأرئوطو گفته: این حدیث حسن لغیره است. و نگا: سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۱۰۰، کتاب الفتن والملاحم، باب فی النهی عن السعی فی الفتنة، حدیث شماره: ۴۲۵۹. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- مسند امام احمد: ج ۳۲/ ص ۲۴۱، حدیث شماره: ۱۹۴۹۲. شعيب الأرئوطو گفته: اسناد این روایت ضعیف است؛ به دلیل این که علی بن زید بن جدعان (یکی از راویان این حدیث) ضعیف است.

واخرج احمد من طريق الحسن «عَنْ أَبِي مُوسَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: إِذَا تَوَاجَهَ الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا فَقَتَلَ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ قِيلَ هَذَا الْقَاتِلُ فَمَا بَالُ الْمَقْتُولِ قَالَ إِنَّهُ أَرَادَ قَتْلَ صَاحِبِهِ»<sup>١</sup>.  
ومن مسند عبدالله بن عمرو بن العاص ﷺ (٣ رواية):

أما بشارة الخلفاء بالجنة: فقد أخرج احمد من طريق «قَتَادَةَ عَنِ ابْنِ سِيرِينَ وَمُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَاسْتَأْذَنَ فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ. ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَاسْتَأْذَنَ فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ. ثُمَّ جَاءَ عُثْمَانُ فَاسْتَأْذَنَ فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ. قَالَ قُلْتُ فَأَيْنَ أَنَا قَالَ أَنْتَ مَعَ أَبِيكَ»<sup>٢</sup>.

وأما ما يستدل به من حديثه على الخلافة الخاصة من حيث كونها في زمن العافية: فقد أخرج احمد «عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّ الْكَعْبَةِ قَالَ انْتَهَيْتُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ وَهُوَ جَالِسٌ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ بَيْنَا نَحْنُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ إِذْ نَزَلَ مَنْزِلًا فَمِنَّا مَنْ يَضْرِبُ خِبَاءَهُ وَمِنَّا مَنْ هُوَ فِي جَشَرِهِ وَمِنَّا مَنْ يَنْتَضِلُ إِذْ نَادَى مُنَادِيهِ الصَّلَاةُ جَامِعَةً. قَالَ فَاجْتَمَعْنَا - قَالَ - فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَخَطَبَنَا فَقَالَ «إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ قَبْلِي إِلَّا دَلَّ أُمَّتُهُ عَلَى مَا يَعْلَمُهُ خَيْرًا لَهُمْ وَحَدَّرَهُمْ مَا يَعْلَمُهُ شَرًّا لَهُمْ وَإِنْ أُمَّتَكُمْ هَذِهِ جُعِلَتْ عَافِيَتُهَا فِي أَوَّلِهَا وَإِنْ آخَرَهَا سَيُصِيبُهُمْ بَلَاءٌ شَدِيدٌ وَأُمُورٌ تُنْكَرُونَهَا تَجِيءُ فِتْنٌ يَرْقُو بَعْضُهَا لِبَعْضٍ تَجِيءُ الْفِتْنَةُ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ هَذِهِ مُهْلِكَتِي. ثُمَّ تَنْكَشِفُ ثُمَّ تَجِيءُ الْفِتْنَةُ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ هَذِهِ. ثُمَّ تَنْكَشِفُ فَمَنْ سَرَّهُ مِنْكُمْ أَنْ يُزْحَرَ عَنِ النَّارِ وَأَنْ يُدْخَلَ الْجَنَّةَ فَلْتُدْرِكْهُ مَوْتَتُهُ وَهُوَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَأْتِ إِلَى النَّاسِ الَّذِي يُحِبُّ أَنْ يُؤْتَى إِلَيْهِ وَمَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفْقَةً يَدِهِ وَثَمَرَةً فَلْيُطِعه مَا اسْتَطَاعَ فَإِنْ جَاءَ آخَرُ يُنَازِعُهُ فَاضْرِبُوا عَنْقَ الْآخِرِ. قَالَ فَأَدْخَلْتُ رَأْسِي مِنْ بَيْنِ النَّاسِ فَقُلْتُ أُنْشِدُكُمُ بِاللَّهِ أَنْتَ

١- مسند امام احمد: ج ٣٢/ ص ٣٦١، حديث شماره: ١٩٥٩٠. شعيب الأرنؤوط گفته: اين روايت صحيح لغيره است.

٢- مسند امام احمد: ج ١١/ ص ١٠٦، حديث شماره: ٦٥٤٨. شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد اين روايت بنا بر شرط شيخين صحيح است.

سَمِعْتُ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى أُذُنَيْهِ فَقَالَ سَمِعْتُهُ أُذُنَايَ وَوَعَاةَ قَلْبِي. قَالَ فَقُلْتُ هَذَا ابْنُ عَمِّكَ مُعَاوِيَةُ - يَعْنِي - يَأْمُرُنَا بِأَكْلِ أَمْوَالِنَا بَيْنَنَا بِالْبَاطِلِ وَأَنْ نَقْتُلَ أَنْفُسَنَا وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾ [النساء: ۲۹]. قَالَ فَجَمَعَ يَدَيْهِ فَوَضَعَهُمَا عَلَى جَبْهَتِهِ ثُمَّ نَكَسَ هُنَيْئَةً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ أَطْعَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَاعْصِهِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ ﷻ<sup>۱</sup>.

وَأَمَّا سَوَابِقُ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ ﷺ: فَقَدْ أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ «عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرِو عَنْ أَشَدِّ مَا صَنَعَ الْمُشْرِكُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ رَأَيْتُ عُقْبَةَ بْنَ أَبِي مُعَيْطٍ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ يُصَلِّي، فَوَضَعَ رِدَاءَهُ فِي عُنُقِهِ فَخَنَقَهُ بِهِ خَنْقًا شَدِيدًا، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى دَفَعَهُ عَنْهُ فَقَالَ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ. وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ»<sup>۲</sup>.

ومن مسند ابی هریره ﷺ (۲۳ روایت):

أَمَّا الْخِلَافَةُ فِي قَرِيشٍ: فَقَدْ أَخْرَجَ أَحْمَدُ وَالشَّيْخَانُ وَغَيْرُهُمْ «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَفِي حَدِيثِ زُهَيْرٍ يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ وَقَالَ عَمْرُو رِوَايَةً: النَّاسُ تَبِعُوا لِقَرِيشٍ فِي هَذَا الشَّأْنِ مُسْلِمُهُمْ لِمُسْلِمِهِمْ وَكَافِرُهُمْ لِكَافِرِهِمْ»<sup>۳</sup>. أَخْرَجَ أَحْمَدُ مِنْ طَرِيقٍ «أَبِي ذُنَبٍ عَنْ سَعِيدِ الْمَقْبُرِيِّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ

۱- مسند امام احمد: ج ۱۱/ ص ۴۸، حدیث شماره: ۶۵۰۳. شعب الارنؤوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط امام مسلم صحیح است.

۲- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۰، کتاب المناقب، باب قول النبی صلی الله علیه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حدیث شماره: ۳۶۷۸.

۳- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۱۷۸، کتاب المناقب، باب قول الله تعالى: {يا أيها الناس إنا خلقناكم من ذكر وأنثى وجعلناكم شعوباً وقبائل لتعارفوا إن أكرمكم عند الله أتقاكم} [الحجرات: ۱۳]، حدیث شماره: ۳۴۹۵، و صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۱۴۵۱، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقريش، والخلافة في قريش، حدیث شماره: ۱۸۱۸، و مسند امام احمد: ج ۱۳/ ص ۵۴۳، حدیث شماره: ۸۲۴۲.

اللَّهُ ﷻ: إِنَّ لِي عَلَى قُرَيْشٍ حَقًّا وَإِنَّ لِقُرَيْشٍ عَلَيْكُمْ حَقًّا مَا حَكَمُوا فَعَدَلُوا وَاتَّسِنُوا فَأَدَّوْا وَاسْتَرْجَمُوا فَرَجَمُوا»<sup>١</sup>.

وأما ما يستدل به علي خلافتهم من حديث الظلة: فقد أخرج الشيخان وغيرهما بطريق متعددة منها ما أخرج أبوداود من طريق الزهري «عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يُحَدِّثُ أَنَّ رَجُلًا أَتَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ إِنِّي أَرَى اللَّيْلَةَ ظِلَّةً يَنْطِفُ مِنْهَا السَّمْنُ وَالْعَسَلُ فَأَرَى النَّاسَ يَتَكَفَّفُونَ بِأَيْدِيهِمْ فَالْمُسْتَكْثِرُ وَالْمُسْتَقِيلُ وَأَرَى سَبَبًا وَاصِلًا مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ فَأَرَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخَذْتَ بِهِ فَعَلَوْتَ بِهِ ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلَا بِهِ ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلَا بِهِ ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَانْقَطَعَ ثُمَّ وَصَلَ فَعَلَا بِهِ. قَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا بَنِي وَائِي لَتَدَعَنِي فَلَا عُبْرَتَهَا. فَقَالَ اغْبَرَهَا. قَالَ أَمَّا الظِّلَّةُ فَظِلَّةُ الْإِسْلَامِ وَأَمَّا مَا يَنْطِفُ مِنَ السَّمْنِ وَالْعَسَلِ فَهُوَ الْقُرْآنُ لِيْنُهُ وَحَلَاوَتُهُ وَأَمَّا الْمُسْتَكْثِرُ وَالْمُسْتَقِيلُ فَهُوَ الْمُسْتَكْثِرُ مِنَ الْقُرْآنِ وَالْمُسْتَقِيلُ مِنْهُ وَأَمَّا السَّبَبُ الْوَاصِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ فَهُوَ الْحَقُّ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ تَأْخُذُ بِهِ فَيُعْلِيكَ اللَّهُ ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ بَعْدَكَ رَجُلٌ فَيَعْلُو بِهِ ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَيَعْلُو بِهِ ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَيَنْقَطِعُ ثُمَّ يُوَصِّلُ لَهُ فَيَعْلُو بِهِ أَيْ رَسُولَ اللَّهِ لَتُحَدِّثَنِي أَصَبْتُ أَمْ أَخْطَأْتُ. فَقَالَ: أَصَبْتُ بَعْضًا وَأَخْطَأْتُ بَعْضًا. فَقَالَ أَقْسَمْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَتُحَدِّثَنِي مَا الَّذِي أَخْطَأْتُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا تُقْسِمَ»<sup>٢</sup>.

وأما ما يستدل به من حديث القليب: فقد أخرج البخاري «عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ أَخْبَرَنِي سَعِيدٌ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ أَخْبَرَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي عَلَى قَلْبٍ وَعَلَيْهَا دَلْوٌ، فَزَرَعْتُ مِنْهَا مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ أَخَذَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ فَزَرَعَ مِنْهَا دَنُوبًا أَوْ دَنُوبَيْنِ، وَفِي نَزْعِهِ

١- مسند امام احمد: ج ١٣/ ص ٩١، حديث شماره: ٧٦٥٣، شعيب الأرنؤوط كفته: اسناد اين حديث بنا بر شرط شيخين صحيح است.

٢- صحيح بخارى: ج ٩/ ص ٤٣، كتاب التعبير، باب من لم ير الرؤيا لأول عابر إذا لم يصب، حديث شماره: ٧٠٤٦، و صحيح مسلم: ج ٤/ ص ١٧٧٧، كتاب الرؤيا، باب في تأويل الرؤيا، حديث شماره: ٢٢٦٩، و سنن ابو داود: ج ٤/ ص ٢٠٧، كتاب السنة، باب في الخلفاء، حديث شماره: ٤٦٣٢.

ضَعُفُ وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ اسْتَحَالَتْ غَرْبًا، فَأَخَذَهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَلَمْ أَرِ عَبْرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَنْزِعُ نَزْعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بِعَطَنِ<sup>۱</sup>.

وَأَخْرَجَ الْبَخَارِيُّ مِنْ حَدِيثِ مَعْمَرٍ «عَنْ هَمَّامٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ أَنِّي عَلَى حَوْضٍ أَسْقَى النَّاسَ، فَأَتَانِي أَبُو بَكْرٍ فَأَخَذَ الدَّلْوَ مِنْ يَدِي لِيُرِيحَنِي، فَزَعَّ دَنُوبَيْنِ وَفِي نَزْعِهِ ضَعْفُ وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، فَأَتَى ابْنُ الْخَطَّابِ فَأَخَذَ مِنْهُ، فَلَمْ يَزَلْ يَنْزِعُ، حَتَّى تَوَلَّى النَّاسُ وَالْحَوْضُ يَتَفَجَّرُ<sup>۲</sup>».

وَأَمَّا مَا يَسْتَدِلُّ بِهِ عَلَى خِلَافَتِهِمُ مِنَ الْعِلَاقَةِ الَّتِي ضَرَبَهَا النَّبِيُّ ﷺ لِلْخِلَافَةِ الْخَاصَّةِ مِنْهَا فِي الْمَدِينَةِ: فَقَدْ أَخْرَجَ الْحَاكِمُ مِنْ حَدِيثِ هَشِيمٍ «عَنِ الْعَوَامِ بْنِ حَوْشَبٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ أَبِي سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: الْخِلَافَةُ بِالْمَدِينَةِ وَالْمَلِكُ بِالشَّامِ<sup>۳</sup>».

وَأَمَّا مَا يَسْتَدِلُّ بِهِ عَلَى خِلَافَتِهِمُ الْخَاصَّةِ مِنْ حَدِيثِ الْقُرُونِ: فَقَدْ أَخْرَجَ أَحْمَدُ وَغَيْرُهُ مِنْ طَرِيقٍ مِنْهَا طَرِيقَ «عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: خَيْرُ أُمَّتِي الْقَرْنُ الَّذِي بَعَثْتُ فِيهِ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ - وَاللَّهُ أَعْلَمُ: أَذْكَرُ الثَّالِثُ أَمْ لَا؟ - قَالَ: ثُمَّ يَخْلُفُ قَوْمٌ يُحِبُّونَ السَّمَانَةَ، يَشْهَدُونَ قَبْلَ أَنْ يُسْتَشْهَدُوا<sup>۴</sup>».

۱- صحيح بخاری: ج ۴/ ص ۲۰۵، کتاب المناقب، باب علامات النبوة فی الإسلام، حدیث شماره: ۳۶۳۳.

۲- همان: ج ۹/ ص ۳۹، کتاب التعبير، باب الاستراحة فی المنام، حدیث شماره: ۷۰۲۲.

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۷۵، حدیث شماره: ۴۴۴۰، حافظ ذهبی در مورد این حدیث نوشته: سلیمان بن ابی سلیمان و پدرش (که از راویان این حدیث می باشند) هر دو ضعیف اند.

۴- مسند امام احمد: ج ۱۲/ ص ۲۰، حدیث شماره: ۷۱۲۳، شعب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط امام مسلم صحیح است. و نگا: صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۹۶۳، کتاب الفضائل، باب فضل الصحابة ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم، حدیث شماره: ۲۵۳۴.

وأما ما يستدل به على خلافه الصديق عليه السلام من الخطبة التي خطبها النبي ﷺ قبل وفاته: أخرج الترمذي من طريق «داود بن يزيد الأودي عن أبيه عن أبي هريرة قال قال رسول الله ﷺ ما لأحد عندنا يد إلا وقد كافئناه ما خلا أبا بكر فإن له عندنا يدًا يكافئها الله بها يوم القيامة وما نفعتي مال أحد قط ما نفعتي مال أبي بكر ولو كنت متخذًا خليلاً لا تتخذت أبا بكر خليلاً ألا وإن صاحبكم خليل الله»<sup>١</sup>.

وأخرج احمد عن طريق الأعمش «عن أبي صالح عن أبي هريرة قال قال رسول الله ﷺ: ما نفعتي مال قط ما نفعتي مال أبي بكر. قال فبكي أبو بكر وقال هل أنا ومالي إلا لك يا رسول الله»<sup>٢</sup>.

وأما مواعيد الله الظاهرة على أيدي الخلفاء: فقد أخرج الشيخان وغيرهما بطرق متعددة منها ما أخرج البخاري «عن أيوب عن محمد عن أبي هريرة قال قال النبي ﷺ: أعطيت مفاتيح الكلم، ونصرت بالرعب، وبينما أنا نائم البارحة إذ أتيت بمفاتيح خزائن الأرض حتى وضعت في يدي»<sup>٣</sup>.

١- سنن ترمذي: ج ٥/ص ٦٠٩، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٦١، علامه آلبناني گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: صحیح بخاری: ج ١/ص ١٠٠، کتاب الصلاة، باب الخوخة والممر في المسجد، حدیث شماره: ٤٦٦.

٢- مسند امام احمد: ج ١٢/ص ٤١٤، حدیث شماره: ٧٤٤٦، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.

٣- صحیح بخاری: ج ٩/ص ٣٣، کتاب الرؤیا، باب رؤیا اللیل، حدیث شماره: ٦٩٩٨.



وأخرج الشيخان وغيرهما بطريق متعددة منها ما أخرج أحمد «عَنِ الزُّهْرِيِّ أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلَا كِسْرَى بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرٌ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۱</sup>.

وأما مناقب أبي بكر الصديق ﷺ: فقد أخرج البخاري «عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ مِنْ شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ دُعِيَ مِنْ أَبْوَابِ - يَعْنِي الْجَنَّةِ - يَا عَبْدَ اللَّهِ هَذَا خَيْرٌ، فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّلَاةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّلَاةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الْجِهَادِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصِّيَامِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصِّيَامِ، وَبَابِ الرِّيَّانِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ مَا عَلَى هَذَا الَّذِي يُدْعَى مِنْ تِلْكَ الْأَبْوَابِ مِنْ ضَرُورَةٍ، وَقَالَ هَلْ يُدْعَى مِنْهَا كُلُّهَا أَحَدٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: نَعَمْ، وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ يَا أَبَا بَكْرٍ»<sup>۲</sup>.

وأخرج أبو داود من طريق عبد السلام ابن حرب «عَنِ أَبِي خَالِدٍ الدَّالَانِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدٍ مَوْلَى آلِ جَعْدَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَتَانِي جَبْرِيلُ فَأَخَذَ بِيَدِي فَأَرَانِي بَابَ الْجَنَّةِ الَّذِي تَدْخُلُ مِنْهُ أُمَّتِي. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَدِدْتُ أَنْي كُنْتُ مَعَكَ حَتَّى أَنْظُرَ إِلَيْهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَا إِنَّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي»<sup>۳</sup>.

وأما مناقب عمر بن الخطاب ﷺ: فقد أخرج البخاري «عَنِ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ قَالَ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ

۱- مسند امام احمد: ج ۱۲/ص ۱۰۸، حديث شماره: ۷۱۸۴، امام احمد گفته: اين حديث بنا بر شرط شيخين صحيح است. و نگا: صحيح بخارى: ج ۴/ص ۸۵، كتاب فرض الخمس، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «أحلت لكم الغنائم»، حديث شماره: ۳۱۲۰.

۲- صحيح بخارى: ج ۵/ص ۶، كتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حديث شماره: ۳۶۶۶.

۳- سنن ابو داود: ج ۴/ص ۲۱۳، كتاب السنة، باب في الخلفاء، حديث شماره: ۴۶۵۲، علامه آل باني گفته: اين حديث ضعيف است.

رَأَيْتُنِي فِي الْجَنَّةِ، فَإِذَا امْرَأَةٌ تَتَوَضَّأُ إِلَى جَانِبِ قَصْرِ، فَقُلْتُ لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ قَالُوا لِعُمَرَ فَذَكَرْتُ غَيْرَتَهُ فَوَلَّيْتُ مُدْبِرًا. فَبَكَى وَقَالَ أَعَلَيْكَ أَغَارُ يَا رَسُولَ اللَّهِ»<sup>۱</sup>.

وأخرج البخاري «عن ابراهيم بن سعد عن أبيه عن أبي سلمه عن أبي هريرة قال قال رسول الله ﷺ: لقد كان قبلكم من الأمم ناس محدثون فان يك في امتي احد فانه عمر وفي رواية له لقد كان فيما كان قبلكم من بني اسرائيل رجال يكلمون<sup>۲</sup> من غير أن يكونوا أنبياء فان يكن في امتي منهم أحد فعمر»<sup>۳</sup>.

وأخرج البخاري «عَنِ ابْنِ شَهَابٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ وَأَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَا سَمِعْنَا أَبَا هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: بَيْنَمَا رَاعٍ فِي غَنَمِهِ عَدَا الذِّئْبُ فَأَخَذَ مِنْهَا شَاةً، فَطَلَبَهَا حَتَّى اسْتَنْقَذَهَا، فَالْتَقَتْ إِلَيْهِ الذِّئْبُ فَقَالَ لَهُ مَنْ لَهَا يَوْمَ السَّبْعِ، لَيْسَ لَهَا رَاعٍ غَيْرِي. فَقَالَ النَّاسُ سُبْحَانَ اللَّهِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: فَإِنِّي أُوْمِنُ بِهِ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَمَا ثُمَّ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»<sup>۴</sup>.

۱- صحيح بخاری: ج ۵/ص ۱۰، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، حدیث شماره: ۳۶۸۰.

۲- یعنی فرشته‌ها بر آنها نازل شده و با آنها سخن می‌گفتند چنانکه در آیه‌ی کریمه آمده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا...﴾ [فصلت: ۳۰]. (ش)

۳- صحيح بخاری: ج ۵/ص ۱۲، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه، حدیث شماره: ۳۶۸۹.

۴- صحيح بخاری: ج ۵/ص ۱۲، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه، حدیث شماره: ۳۶۹۰.

یعنی با وجود آن که ابوبکر و عمر در آن مجلس حاضر نبودند باز هم رسول خدا اسمهای آنها را به زبان مبارک آورده و فرمود که من و ابوبکر و عمر به این مسأله‌ی غیبی ایمان داریم که دلالت بر فضیلت ایشان می‌نماید.

وللبخاري في رواية أخرى: «وَبَيْنَمَا رَجُلٌ يَسُوقُ بَقْرَةً قَدْ حَمَلَ عَلَيْهَا فَالْتَمَتَتْ إِلَيْهِ فَكَلَّمَتْهُ فَقَالَتْ إِنِّي لَمْ أُخْلَقْ لِهَذَا وَلَكِنِّي خُلِقْتُ لِلْحَرْثِ قَالَ النَّاسُ سُبْحَانَ اللَّهِ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فَإِنِّي أَوْ مِنْ بِذَلِكَ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»<sup>۱</sup>.

وَأما مناقب عثمان رضي الله عنه: فقد أخرج ابن ماجه: «عن أبيه عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي الرَّزَادِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لِكُلِّ نَبِيٍّ رَفِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَرَفِيقِي فِيهَا عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانٍ»<sup>۲</sup>.

وأخرج ابن ماجه بهذا الاسناد «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَقِيَ عُثْمَانَ عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ فَقَالَ: يَا عُثْمَانُ هَذَا جَبْرِيلُ أَخْبَرَنِي أَنَّ اللَّهَ قَدْ زَوَّجَكَ أُمَّ كُلْثُومٍ بِمِثْلِ صَدَاقِ رُقَيَّةَ عَلَى مِثْلِ صُحْبَتِهَا»<sup>۳</sup>.

وَأما ان عثمان يقتل مظلوما وانه على الحق يوم يُقتل: فقد أخرج الحاكم من طريق «موسى، ومحمد، وإبراهيم، بنو عقبة، قالوا: ثنا أبو أمنا أبو حسنة قال: شهدت أبا هريرة وعثمان محصور في الدار، واستأذنته في الكلام، فقال أبو هريرة: سمعت رسول الله ﷺ يقول: إنها ستكون فتنة، واختلاف - أو اختلاف - وفتنة، قال: قلنا: يا رسول الله، فما تأمرنا؟

۱- صحيح بخاری: ج ۵/ ص ۵، کتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حديث شماره: ۳۶۶۳.

۲- سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۴۰، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل عثمان رضي الله عنه، حديث شماره: ۱۰۹. علامه آلبنی گفته: این حدیث ضعیف است، و محمد فؤاد عبد الباقي وجود عثمان بن خالد (یکی از رواة) را دلیل ضعف اسناد این حدیث دانسته است.

۳- همان: ج ۱/ ص ۴۰، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل عثمان رضي الله عنه، حديث شماره: ۱۱۰. علامه آلبنی گفته: این حدیث ضعیف است، و محمد فؤاد عبد الباقي اسناد این حدیث همانند حدیث قبلی است.

قال: عليكم بالأمر وأصحابه وأشار إلى عثمان<sup>١</sup>.  
وأخرج الحاكم من حديث «أبي زرعة عن أبي هريرة اشترى عثمان بن عفان الجنة من النبي ﷺ مرتين حيث حفر بئر رومة وحيث جهز جيش العسرة»<sup>٢</sup>.  
وأما ان أبا بكر صديق وسائرهم شهداء: فقد أخرج الترمذي من حديث «عبدُ العزیز بنُ مُحَمَّدٍ الدَّرَاوَرْدِيُّ، عَنْ سُهَيْلِ بْنِ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى صَخْرَةٍ هُوَ، وَأَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ، وَعُثْمَانُ، وَعَلِيٌّ، وَطَلْحَةُ، وَالزُّبَيْرُ، فَتَحَرَّكَتِ الصَّخْرَةُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اهْدِيْ فَمَا عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صَدِيقٌ أَوْ شَهِيدٌ»<sup>٣</sup>.  
وأما بشارة أهل بدر بالجنة: فقد أخرج ابوداود: «عَنْ عَاصِمٍ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ مُوسَى فَلَعَلَّ اللَّهَ. وَقَالَ ابْنُ سِنَانٍ اطَّلَعَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ بَدْرِ فَقَالَ اْعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ»<sup>٤</sup>.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۰۵، حدیث شماره: ۴۵۴۱، حاکم گفته: اسناد این حدیث صحیح است اما شیخین آن را روایت نکرده اند، علامه ذهبی در تعلیقش نگاشته: ابوداود، عیسی بن المسیب (یکی از راویان این حدیث) را ضعیف دانسته است.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۱۵، حدیث شماره: ۴۵۷۰، حاکم گفته: اسناد این حدیث صحیح است اما شیخین آن را روایت نکرده اند، علامه ذهبی در تعلیقش نگاشته: این حدیث صحیح است.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۴، أبواب المناقب، باب في مناقب عثمان بن عفان رضي الله عنه، وله كنيان، يقال: أبو عمرو، وأبو عبد الله، حدیث شماره: ۳۶۹۶، علامه آلبنی این حدیث را صحیح دانسته است. این حدیث در صحیح مسلم و سایر کتب حدیثی نیز روایت شده؛ نکا: صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۸۰، کتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل طلحة والزبير رضي الله عنهما، حدیث شماره: ۲۴۱۷.

۴- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۱۳، کتاب السنة، باب في الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۵۴، علامه آلبنی گفته: این حدیث حسن صحیح است. حدیث فوق در صحیحین نیز روایت شده؛ نکا: صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۴۵، کتاب المغازی، باب غزوة الفتح، حدیث شماره: ۴۲۷۴، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۹۴۱، کتاب فضائل الصحابة رضي الله تعالى عنهم، من فضائل أهل بدر رضي الله عنهم وقصة حاطب بن أبي بلتعة، حدیث شماره: ۲۴۹۴.

وَأَمَّا قَعُودُهُ مِنَ الْفِتْنَةِ: فَقَدْ أَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ مِنْ حَدِيثِ «عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ فِتْنًا كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ يُصْبِحُ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا وَيُمْسِي كَافِرًا وَيُصْبِحُ كَافِرًا وَيَبِيعُ أَحَدُهُمْ دِينَهُ بِعَرَضٍ مِنَ الدُّنْيَا»<sup>۱</sup>.

وَمِنْ مَسْنَدِ امِّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا (۱۶ رَوَايَت):

أَمَّا مَا يَسْتَدِلُّ بِهِ عَلَى خِلَافَتِهِمْ مِنْ حَدِيثِ الْأَحْجَارِ فِي آسَاسِ الْمَسْجِدِ: فَقَدْ أَخْرَجَ الْحَاكِمُ مِنْ طَرِيقِ «أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ وَهْبٍ حَدَّثَنِي عَمِي ثَنَا يَحْيَى بْنُ أَيُّوبَ ثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَوَّلُ حَجَرٍ حَمَلَهُ النَّبِيُّ ﷺ لِبِنَاءِ الْمَسْجِدِ ثُمَّ حَمَلَ أَبُو بَكْرٍ حَجَرًا آخَرَ ثُمَّ حَمَلَ عُثْمَانُ حَجَرًا آخَرَ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا تَرَى إِلَى هَؤُلَاءِ كَيْفَ يَسَاعِدُونَكَ فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ هَؤُلَاءِ الْخُلَفَاءُ مِنْ بَعْدِي». هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ وَلَمْ يَخْرُجَاهُ وَإِنَّمَا اشْتَهَرَ بِإِسْنَادٍ وَاهٍ مِنْ رَوَايَةِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ بْنِ عَطِيَّةٍ فَلِذَلِكَ هَجَرَ<sup>۲</sup>.

وَأَمَّا مَا يَسْتَدِلُّ بِهِ عَلَى خِلَافَتِهِمْ مِنْ حَدِيثِ الْقُرُونِ: فَقَدْ أَخْرَجَ أَحْمَدُ بِطَرِيقٍ غَرِيبٍ «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْبُهَيْيِّ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَيُّ النَّاسِ خَيْرٌ قَالَ: الْقُرْنُ الَّذِي أَنَا فِيهِ ثُمَّ الْغَايِ ثُمَّ الثَّالِثُ»<sup>۳</sup>.

۱- سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۴۸۷، أبواب الفتن، باب ما جاء ستكون فتن كقطع الليل المظلم، حديث شماره: ۲۱۹۵، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است. هم چنین حدیث فوق را امام مسلم روایت کرده؛ نگا: صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۱۱۰، کتاب الإیمان، باب الحث علی المبادرة بالأعمال قبل تظاهر الفتن، حدیث شماره: ۱۱۸.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۰۳، حدیث شماره: ۴۵۳۳. حاکم نسابوری گفته: این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است اما آن را روایت نکرده اند، لکن حافظ ذهبی با وی موافق نیست و در تعلیقش نگاشته: احمد بن عبد الرحمن (یکی از راویان متن) منکر الحدیث می باشد.

۳- مسند امام احمد: ج ۴۲، ص ۱۳۲، حدیث شماره: ۲۵۲۳۳، شعب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط امام مسلم صحیح است. این حدیث را با همین الفاظ امام مسلم نیز از عائشه ام المؤمنین روایت کرده؛ نگا:

أما قولها في خلافة الشيخين: فقد أخرج مسلم من حديث «ابن أبي مُلَيْكَةَ سَمِعْتُ عَائِشَةَ وَسُئِلَتْ مَنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُسْتَخْلِفًا لَوْ اسْتَخْلَفَهُ قَالَتْ أَبُو بَكْرٍ. فَقِيلَ لَهَا ثُمَّ مَنْ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ قَالَتْ عُمَرُ. ثُمَّ قِيلَ لَهَا مَنْ بَعْدَ عُمَرَ قَالَتْ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ. ثُمَّ انْتَهَتْ إِلَى هَذَا»<sup>١</sup>.

وأخرج الترمذي «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ قَالَ قُلْتُ لِعَائِشَةَ أَيْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَتْ أَبُو بَكْرٍ. قُلْتُ ثُمَّ مَنْ قَالَتْ عُمَرُ. قُلْتُ ثُمَّ مَنْ قَالَتْ ثُمَّ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ. قُلْتُ ثُمَّ مَنْ قَالَ فَسَكَتَتْ»<sup>٢</sup>.

وأما ما يستدل به على خلافة الصديق من قول النبي ﷺ «ادْعِي لِي أَبَا بَكْرٍ»: فقد أخرج مسلم من حديث الزهري «عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ: ادْعِي لِي أَبَا بَكْرٍ وَأَخَاكَ حَتَّى أَكْتُبَ كِتَابًا فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَتَمَنَّى مُتَمَنٍّ وَيَقُولَ قَائِلٌ أَنَا أَوْلَى، وَيَأْبَى اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَّا أَبَا بَكْرٍ»<sup>٣</sup>.

وأما ما يستدل به من خطبة النبي ﷺ قبل وفاته: فقد أخرج الترمذي «عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَ بِسَدِّ الْأَبْوَابِ إِلَّا بَابَ أَبِي بَكْرٍ»<sup>٤</sup>.

صحيح مسلم: ج ٤، ص ١٩٦٥، كتاب الفضائل، باب فضل الصحابة ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم، حديث  
شماره: ٢٥٣٦.

١- صحيح مسلم: ج ٤، ص ١٨٥٦، كتاب الفضائل، باب من فضائل أبي بكر الصديق رضي الله عنه، حديث شماره:  
٢٣٨٥.

٢- سنن ترمذي: ج ٥/ص ٦٠٧، أبواب المناقب، باب مناقب أبي بكر الصديق رضي الله عنه واسمه عبد الله بن عثمان  
ولقبه عتيق، حديث شماره: ٣٦٥٧، علامه ألباني گفته: این حدیث صحیح است.

٣- صحيح مسلم: ج ٤، ص ١٨٥٧، كتاب الفضائل، باب من فضائل أبي بكر الصديق رضي الله عنه، حديث شماره:  
٢٣٨٧.

٤- سنن ترمذي: ج ٥/ص ٦١٦، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٧٨، علامه ألباني گفته: این حدیث صحیح  
است.

وَأَمَّا مَا يَسْتَدِلُّ بِهِ مِنْ حَدِيثِ الْإِمَامَةِ: فَقَدْ أَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ مِنْ حَدِيثِ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ «عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ عليها السلام أَنَّهَا قَالَتْ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ فِي مَرَضِهِ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّ بِالنَّاسِ. قَالَتْ عَائِشَةُ قُلْتُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ، فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ. فَقَالَتْ عَائِشَةُ فَقُلْتُ لِحَفْصَةَ قُولِي لَهُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ، فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ. فَفَعَلْتُ حَفْصَةَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَهْ، إِنَّكَ لَأَنْتَ صَوَاحِبُ يُوسُفَ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ. فَقَالَتْ حَفْصَةُ لِعَائِشَةَ مَا كُنْتُ لَأُصِيبَ مِنْكَ خَيْرًا»<sup>۱</sup>.

وَأَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ: «عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَائِشَةَ عليها السلام قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَنْبَغِي لِقَوْمٍ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يُؤْمَهُمْ غَيْرُهُ»<sup>۲</sup>.

وَأَمَّا مَنَاقِبُ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رضي الله عنه: فَقَدْ أَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ مِنْ حَدِيثِ «إِسْحَاقَ بْنِ طَلْحَةَ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: أَنْتَ عَتِيقُ اللَّهِ مِنَ النَّارِ؛ فَيَوْمَئِذٍ سَمِّيَ عَتِيقًا»<sup>۳</sup>.

وَأَخْرَجَ الْحَاكِمُ: «عَنْ عَائِشَةَ بِنْتِ طَلْحَةَ عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ عليها السلام قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ سِرِّهِ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عَتِيقٍ مِنَ النَّارِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ»<sup>۱</sup>.

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۱۶، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۷۲، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است. البته این حدیث در صحیحین نیز وارد شده؛ نکا: صحیح بخاری: ج ۱/ص ۱۳۶، کتاب الأذان، باب: أهل العلم والفضل أحق بالإمامة، حدیث شماره: ۶۷۹، و صحیح مسلم: ج ۱/ص ۳۱۳، کتاب الصلاة، باب استخلاف الإمام إذا عرض له عذر من مرض وسفر ...، حدیث شماره: ۴۱۸.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۱۴، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۷۳، علامه آلبنی گفته: این حدیث بسیار ضعیف است.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۱۶، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۷۹، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

واخرج الحاكم من حديث معمر «عن الزهري عن عروة عن عائشة رضي الله عنها قالت: لما أسري بالنبي ﷺ إلى المسجد الأقصى أصبح يتحدث الناس بذلك فارتد ناس ممن كان آمنوا به وصدقوه وسعي رجال من المشركين إلى أبي بكر رضي الله عنه فقالوا: هل لك إلى صاحبك يزعم أنه أسري به الليلة إلى بيت المقدس؟ قال: أوقال ذلك؟ قالوا: نعم قال: لئن قال ذلك لقد صدق قالوا: أو تصدقه أنه ذهب الليلة إلى بيت المقدس وجاء قبل أن يصبح؟ فقال: نعم إني لأصدق ما هو أبعد من ذلك أصدقه في خبر السماء في غدوة أو روحة فلذلك سمي أبا بكر الصديق رضي الله عنه»<sup>۲</sup>.

وأما مناقب عمر بن الخطاب: فقد أخرج مسلم من حديث «إبراهيم بن سعد عن أبيه سعد بن إبراهيم عن أبي سلمة عن عائشة عن النبي ﷺ أنه كان يقول: قد كان يكون في الأمم قبلكم محدثون فإن يكن في أمتي منهم أحد فإن عمر بن الخطاب منهم»<sup>۳</sup>. وأخرج ابن ماجه من حديث الزنجي بن خالد «عن هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة قالت قال رسول الله ﷺ: اللهم أعز الإسلام بعمر بن الخطاب خاصة»<sup>۴</sup>.

وأخرج الترمذي من حديث يزيد بن رومان «عن عروة عن عائشة قالت كان رسول الله ﷺ جالسا فسمعنا لفظا وصوت صبيان فقام رسول الله ﷺ فإذا حبشية تزف والصبيان حولها فقال: يا عائشة تعالي فانظري. فجيئت فوضعت الحبي على منكبي رسول الله ﷺ

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۶۴، حدیث شماره: ۴۴۰۴، حاکم نيسابوری گفته: این حدیث صحیح الإسناد است اما شیخین آن را روایت نکرده‌اند. ذهبی در تعلیق خود نگاشته: سند این حدیث تاریک است؛ زیرا علمای جرح و تعدیل صالح بن موسی طلحی (یکی از رواة این حدیث) را ضعیف شمرده‌اند.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۶۵، حدیث شماره: ۴۴۰۷، حاکم نيسابوری گفته: این حدیث صحیح الإسناد است اما شیخین آن را روایت نکرده‌اند. ذهبی در تعلیق خود نگاشته: سند این حدیث صحیح است

۳- صحیح مسلم: ج ۴، ص ۱۸۶۴، کتاب الفضائل، باب من فضائل عمر رضي الله عنه، حدیث شماره: ۲۳۹۸.

۴- سنن ابن ماجه: ج ۱، ص ۳۹، افتتاح الكتاب في الإيمان فضائل الصحابة والعلم، فضل عمر رضي الله عنه، حدیث شماره: ۱۰۵، علامه آلبانی گفته: این حدیث به جز گفته‌ی: «خاصة» صحیح می‌باشد.



فَجَعَلْتُ أَنْظُرَ إِلَيْهَا مَا بَيْنَ الْمَنْكِبِ إِلَى رَأْسِهِ فَقَالَ لِي: أَمَا شِيعَتِ أَمَا شِيعَتِ. قَالَتْ فَجَعَلْتُ أَقُولُ لَا لِأَنْظُرَ مَنْزِلَتِي عِنْدَهُ إِذْ طَلَعَ عُمَرُ قَالَ فَارْقُصِ النَّاسُ<sup>۱</sup> عَنْهَا قَالَتْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي لَا أَنْظُرُ إِلَى شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ قَدْ قَرُّوا مِنْ عُمَرَ<sup>۲</sup>.

وَأَمَّا مَنَاقِبُ عَثْمَانَ بْنِ عَفَانَ<sup>۳</sup>: فَقَدْ أَخْرَجَ مُسْلِمٌ «عَنْ عَطَاءٍ وَسُلَيْمَانَ ابْنَيْ يَسَارٍ وَأَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُضْطَجِعًا فِي بَيْتِي كَاشِفًا عَنْ فَخْدَيْهِ أَوْ سَاقِيهِ فَاسْتَأْذَنَ أَبُو بَكْرٍ فَأَذِنَ لَهُ وَهُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ فَتَحَدَّثَ ثُمَّ اسْتَأْذَنَ عُمَرُ فَأَذِنَ لَهُ وَهُوَ كَذَلِكَ فَتَحَدَّثَ ثُمَّ اسْتَأْذَنَ عُثْمَانُ فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَسَوَى ثِيَابِهِ - قَالَ مُحَمَّدٌ وَلَا أَقُولُ ذَلِكَ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ - فَدَخَلَ فَتَحَدَّثَ فَلَمَّا خَرَجَ قَالَتْ عَائِشَةُ دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَلَمْ تَهْتَشْ لَهُ<sup>۴</sup> وَلَمْ تُبَالِهْ ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فَلَمْ تَهْتَشْ لَهُ وَلَمْ تُبَالِهْ ثُمَّ دَخَلَ عُثْمَانُ فَجَلَسَتْ وَسَوَيْتِ ثِيَابَكَ فَقَالَ: أَلَا أَسْتَجِي مِنْ رَجُلٍ تَسْتَجِي مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ<sup>۵</sup>».

وَأَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ «عَنِ الثُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: يَا عُثْمَانُ إِنَّهُ لَعَلَّ اللَّهَ يُقَمِّصُكَ قَمِيصًا فَإِنْ أَرَادُوكَ عَلَى خَلْعِهِ فَلَا تَخْلَعْهُ لَهُمْ<sup>۶</sup>».

وَمِنْ مَسْنَدِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ<sup>۷</sup> (۱۳ روایت):

۱- و در این زمانه نیز مردم آن قدر که از محتسب و مأمور هیئت امر به معروف هراس دارند از والی و یا امیر نمی ترسند.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۱، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۹۱، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- تو از او پروا نکردی (با داخل شدن او شما را خود را نبوشیدید).

۴- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۶۶، کتاب الفضائل، باب من فضائل عثمان بن عفان رضي الله عنه، حدیث شماره: ۲۴۰۱.

۵- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۸، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۰۵، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

أما ان الخلافة في قريش: فقد أخرج احمد عن «بُكَيرُ بْنُ وَهْبٍ الْجَزْرِيُّ قَالَ قَالَ لِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ أَحَدُكَ حَدِيثًا مَا أُحَدِّثُهُ كُلَّ أَحَدٍ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَلَى بَابِ الْبَيْتِ وَنَحْنُ فِيهِ فَقَالَ «الْأَيُّمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيْهِمْ حَقًّا مِثْلَ ذَلِكَ إِنْ اسْتَرْجَمُوا فَرَجَمُوا وَإِنْ عَاهَدُوا وَقُوا وَإِنْ حَكَمُوا عَدَلُوا فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»<sup>۱</sup>.

وأخرج احمد «عن انس قال دعا النَّبِيُّ ﷺ الْأَنْصَارَ لِيُقْطَعَ لَهُمُ الْبَحْرَيْنِ فَقَالُوا لَا حَتَّى تُقْطَعَ لِإِخْوَانِنَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ مِثْلَنَا فَقَالَ إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أَثَرَهُ<sup>۲</sup> فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي»<sup>۳</sup>.

وأما الدليل على خلافتهم من جهة تفويض الصدقات إليهم من بعده: فقد أخرج الحاكم من طريق علي بن مهر «عن المختار بن فلفل، عن أنس بن مالك، قال: بعثني بنو المصطلق إلى رسول الله ﷺ، فقالوا: سل لنا رسول الله ﷺ إلى من ندفع صدقاتنا بعدك؟ قال: فأتيته فسألته، فقال: لي أبي بكر فأتيتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إليه فسله، فإن حدث بأبي بكر حدث فإلى من؟ فأتيته فسألته، فقال: إلى عمر فأتيتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إليه فسله، فإن حدث بعمر حدث، فإلى من؟ فأتيته فسألته، فقال: إلى عثمان فأتيتهم

۱- مسند امام احمد: ج ۱۹/ ص ۳۱۸، حديث شماره: ۱۲۳۰۷، مسند انس بن مالك ﷺ، شعيب الأرناؤوط گفته: این حديث به طرق و شواهد دیگرش صحیح است؛ اگر چه این اسنادی ضعیف است؛ چرا که بکیر بن وهب جزري (یکی از روایان) ناشناخته می باشد.

۲- در این حدیث پیامبر خدا خبر می دهد که انصار به مقام خلافت فائز نخواهند گشت و آن ها را به صبر تشویق می نماید. فرموده ی رسول خدا دلالت بر این نمی کند که آنها مورد ظلم واقع می شوند و باید صبر نمایند بلکه معنای صبر اینست که در مقابل تحمل امری که خلاف طبیعت آنهاست صبر نمایند مثلیکه در قرآن مسلمانان در هنگام مصیبت و یا مرگ اقارب و دوستان تلقین به صبر داده شده اند حالانکه این صبر در مقابل ظلم نیست. (ش)  
۳- مسند امام احمد: ج ۱۹/ ص ۱۳۸، حديث شماره: ۱۲۰۸۵، مسند انس بن مالك ﷺ، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط شیخین صحیح است.

فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إليه فسله، فإن حدث بعثمان حدث فإلى من؟ فأتيته فسألته، فقال: إن حدث بعثمان حدث فتبا لكم الدهر تبا» هذا حديث صحيح الإسناد، ولم يخرجاه<sup>۱</sup>.  
يخرجاه<sup>۱</sup>.

وَأما ان أبا بكر صديق وسائرهم شهداء: فقد أخرج البخاري «عن يَحْيَى عَنْ سَعِيدٍ عَنْ قَتَادَةَ أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رضي الله عنه حَدَّثَهُمْ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم صَعِدَ أَحَدًا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ فَزَجَفَ بِهِمْ فَقَالَ: اثْبُتْ أَحَدُ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهِيدَانِ»<sup>۲</sup>.

وَأما افضلية الشيخين: فقد أخرج الترمذي من حديث «مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ الْعَبْدِيُّ عَنْ الْأَوْزَاعِيِّ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ أَنَسِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم لِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ هَذَانِ سَيِّدَا كُھُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا النَّبِيَّ وَالْمُرْسَلِينَ لَا تُخْبِرُهُمَا يَا عَلِيُّ»<sup>۳</sup>.

وَأما ثناءه عليهم مع غيرهم: فقد أخرج احمد والترمذي «عَنْ مَعْمَرٍ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: أَرْحَمُ أُمَّتِي بِأُمَّتِي أَبُو بَكْرٍ وَأَشَدُّهُمْ فِي أَمْرِ اللَّهِ عُمَرُ وَأَصْدَقُهُمْ حَيَاءً عُثْمَانُ وَأَعْلَمُهُمْ بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ وَأَفْرَضُهُمْ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ وَأَفَرُّهُمْ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينٌ وَأَمِينُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجُرَّاحِ. قَالَ هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ لَا نَعْرِفُهُ مِنْ حَدِيثِ قَتَادَةَ إِلَّا مِنْ هَذَا الْوَجْهِ. وَقَدْ رَوَاهُ أَبُو قِلَابَةَ عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم نَحْوَهُ»<sup>۴</sup>.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ص ۸۲، حدیث شماره: ۴۴۶۰، علامه ذہبی گفتہ: این حدیث صحیح است.

۲- صحیح بخاری: ج ۵/ص ۹، کتاب المناقب، باب قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم: «لو كنت متخذًا خليلًا»، حدیث شماره: ۳۶۷۵.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۱۰، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۴، علامه آلبنی گفتہ: این حدیث صحیح است.

۴- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۶۴، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۹۰، و مسند امام احمد: ج ۲/ص ۴۰۶، حدیث شماره: ۱۳۹۹۱، اسناد این روایت بنا بر شرط شیخین صحیح است.

وأما حديث الامامة في اليوم الذي مات فيه رسول الله ﷺ بمحضر من رسول الله ﷺ: فقد أخرج البخاري «عَنِ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ أَنَّ الْمُسْلِمِينَ بَيْنَنَا هُمْ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ مِنْ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ وَأَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي لَهُمْ لَمْ يَفْجَأْهُمْ إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَدْ كَشَفَ سِتْرَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ، فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ وَهُمْ فِي صُفُوفِ الصَّلَاةِ. ثُمَّ تَبَسَّمَ يَضْحَكُ، فَكَصَّ أَبُو بَكْرٍ عَلَى عَقْبِيهِ لِيَصِلَ الصَّفَّ، وَظَنَّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُرِيدُ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الصَّلَاةِ فَقَالَ أَنَسُ وَهُمْ الْمُسْلِمُونَ أَنْ يَفْتَتِنُوا فِي صَلَاتِهِمْ فَرَحًا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَشَارَ إِلَيْهِمْ بِيَدِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أَتِمُّوا صَلَاتَكُمْ، ثُمَّ دَخَلَ الْحُجْرَةَ وَأَرْخَى السِّتْرَ»<sup>١</sup>.

وأما منزلة الشيخين عنده ﷺ: فقد أخرج الترمذي «عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عَطِيَّةٍ عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَخْرُجُ عَلَى أَصْحَابِهِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَهُمْ جُلُوسٌ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَلَا يَرْفَعُ إِلَيْهِ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَصْرَهُ إِلَّا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَإِنَّهُمَا كَانَا يَنْظُرَانِ إِلَيْهِ وَيَنْظُرُ إِلَيْهِمَا وَيَتَبَسَّمَانِ إِلَيْهِ وَيَتَبَسَّمُ إِلَيْهِمَا»<sup>٢</sup>.

وأما مناقب أبي بكر الصديق: فقد أخرج ابن ماجه من طريق معتمر بن سليمان «عَنْ حُمَيْدٍ عَنْ أَنَسٍ قَالَ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: عَائِشَةُ. قِيلَ مِنَ الرِّجَالِ قَالَ: أَبُوهَا»<sup>٣</sup>.

وأخرج احمد من حديث جعفر بن سليمان الضبعي «عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ طَيْرَ الْجَنَّةِ كَأَمْثَالِ الْبُخْتِ تَرَعَى فِي شَجَرِ الْجَنَّةِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ

١- صحيح بخارى: ج ١/ص ١٣٦، كتاب الأذان، باب: أهل العلم والفضل أحق بالإمامة، حديث شماره: ٦٨٠.

٢- سنن ترمذی: ج ٥/ص ٦١٢، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٦٨، علامه آلبنی گفته: این حدیث ضعیف است.

٣- سنن ابن ماجه: ج ١/ص ٣٨، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل أبي بكر الصديق رضي الله عنه، حديث شماره: ١٠١، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

هَذِهِ لَطِيفٌ نَاعِمَةٌ. فَقَالَ: أَكَلْتُهَا أَنْعَمُ مِنْهَا - قَالَهَا ثَلَاثًا - وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يَأْكُلُ مِنْهَا يَا أَبَا بَكْرٍ<sup>۱</sup>.

وَأما مناقب عمر بن الخطاب: فقد أخرج الترمذي من حديث اسمعيل بن جعفر «عَنْ حُمَيْدٍ عَنْ أَنَسٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذَا أَنَا بِقَصْرِ مِنْ ذَهَبٍ فَقُلْتُ لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ قَالُوا لِشَابٍّ مِنْ قُرَيْشٍ فَظَنَنْتُ أَنِّي أَنَا هُوَ فَقُلْتُ وَمَنْ هُوَ؟ فَقَالُوا: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ<sup>۲</sup>».

وَأما تقرب انس من الله تعالى بحب الشيخين: فقد أخرج البخاري من حديث حماد «عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ ﷺ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ السَّاعَةِ، فَقَالَ مَتَى السَّاعَةُ قَالَ: وَمَاذَا أَعَدَدْتَ لَهَا؟ قَالَ لَا شَيْءَ إِلَّا أَنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ فَقَالَ: أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَّيْتَ. قَالَ أَنَسٌ فَمَا فَرِحْنَا بِشَيْءٍ فَرَحَنَا يَقُولُ النَّبِيُّ ﷺ: أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَّيْتَ. قَالَ أَنَسٌ فَأَنَا أُحِبُّ النَّبِيَّ ﷺ وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ<sup>۳</sup> وَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ مَعَهُمْ يُحِبِّي إِيَّاهُمْ، وَإِنْ لَمْ أَعْمَلْ بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ<sup>۴</sup>».

ومن مسند ابی سعید الخدری (۶ روایت):

أما الخطبة التي خطبها النبي ﷺ في مناقب أبي بكر ﷺ قبل موته: فقد أخرج البخاري «عَنْ بُسَيْرِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّاسَ وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ

۱- مسند امام احمد: ج ۲۱، ص ۳۵، حديث شماره: ۱۳۳۱۲، شعيب الأرناؤوط گفته: حديث فوق صحيح بوده؛ و این اسناد ضعیف است؛ زیرا که سیار بن حاتم (یکی از راویان) ضعیف می باشد.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۹، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۸۸، علامه ألبانی گفته: این حديث صحيح است. و نگا: صحيح بخاری: ج ۹، ص ۳۹، كتاب التعبير، باب القصر في المنام، حديث شماره: ۷۰۲۴.

۳- دانسته می شود که از عادت صحابه ی کرام ﷺ این بوده که نام ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را قرین نام گرامی رسول خدا ذکر می نموده اند و این صفت را از شخص آن حضرت آموخته بودند که همیشه از ابوبکر و عمر یاد می کردند.

۴- صحيح بخاری: ج ۵، ص ۱۲، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه، حديث شماره: ۳۶۸۸.

خَيْرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ فَاخْتَارَ ذَلِكَ الْعَبْدُ مَا عِنْدَ اللَّهِ. قَالَ فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ، فَعَجَبْنَا لِبُكَائِهِ أَنْ يُخِيرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ عَبْدٍ خَيْرٍ. فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ الْمُخِيرُ وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَعْلَمَنَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ مِنْ أَمَنِّ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا حَلِيلًا غَيْرَ رَبِّي لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ، وَلَكِنْ أُخُوَّةُ الْإِسْلَامِ وَمَوَدَّتُهُ، لَا يَبْقَيْنِ فِي الْمَسْجِدِ بَابٌ إِلَّا سُدَّ، إِلَّا بَابَ أَبِي بَكْرٍ<sup>١</sup>.

وأخرج الترمذي «عَنْ عُبَيْدِ بْنِ حُنَيْنٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ قَالَ: إِنَّ عَبْدًا خَيْرُهُ اللَّهُ بَيْنَ أَنْ يُؤْتِيَهُ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا مَا شَاءَ وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ فَاخْتَارَ مَا عِنْدَهُ ثُمَّ ذَكَرَ نَحْوًا مِمَّا تَقْدُمُ<sup>٢</sup>».

وأما مناقب عمر بن الخطاب: فقد أخرج البخاري «عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو أُمَامَةَ بْنُ سَهْلٍ بْنُ حَنِيفٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ النَّاسَ عُرِضُوا عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ قُمْصٌ، فَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثَّدْيَ، وَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ دُونَ ذَلِكَ، وَعُرِضَ عَلَيَّ عُمَرُ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ اجْتَرَّه. قَالُوا فَمَا أَوْلَتْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: الدِّينُ<sup>٣</sup>».

وأما بشارة الشيخين بالجنة والإشارة إلى انهما من السابقين المقربين: فقد أخرج الترمذي من طريق «سَالِمِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ وَالْأَعْمَشِ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنُ صُهَبَانَ وَابْنِ أَبِي لَيْلَى وَكَثِيرِ النَّوَّاءِ كُلِّهِمْ عَنْ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ أَهْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى

١- صحيح بخارى: ج ١، ص ١٠٠، كتاب الصلاة، باب الخوخة والممر في المسجد، حديث شماره: ٤٦٦.

٢- سنن ترمذى: ج ٥/ص ٦٠٨، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٦٠، علامه ألبانى گفته: اين حديث صحيح است. اين حديث را امام بخارى نيز روايت کرده؛ نكا: صحيح بخارى: ج ٥، ص ٥٧، كتاب المناقب، باب هجرة النبي صلى الله عليه وسلم وأصحابه إلى المدينة، حديث شماره: ٣٩٠٤.

٣- صحيح بخارى: ج ٥، ص ١٢، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه، حديث شماره: ٣٦٩١.

لَيَرَاهُمْ مَنْ تَحْتَهُمْ كَمَا تَرَوْنَ النُّجُومَ الظَّالِعَ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ مِنْهُمْ وَأَنْعَمًا<sup>۱</sup>.

وَأما أَنهما منتظر الإمارة وإن أمر الملة يتم بهما: فقد أخرج الترمذي من حديث أبي الحجاف «عَنْ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا لَهُ وَزِيرَانِ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ وَوَزِيرَانِ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَمَّا وَزِيرَايَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ فَجِبْرِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَأَمَّا وَزِيرَايَ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ<sup>۲</sup>».

وَأما الدليل على خلافتهم من جهة وقوع خلافتهم في مرتبة أمراء الخير: فقد أخرج أحمد من حديث عبدالله البهي «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَكُونُ عَلَيْكُمْ أُمَرَاءُ تَطْمَئِنُّ إِلَيْهِمُ الْقُلُوبُ وَتَلِينُ لَهُمُ الْجُلُودُ ثُمَّ يَكُونُ عَلَيْكُمْ أُمَرَاءُ تَشْمِزُّ مِنْهُمْ الْقُلُوبُ وَتَقْشَعِرُّ مِنْهُمْ الْجُلُودُ. فَقَالَ رَجُلٌ أَنْفَاتِلُهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: لَا مَا أَقَامُوا الصَّلَاةَ».

ومن مسند جابر بن عبدالله ﷺ (۸ روایت):

أما ان الخلافة لقريش: فقد أخرج أحمد من حديث ابن جريج «عن أبي الزبير عَنْ جَابِرٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: النَّاسُ تَبِعُوا لِقُرَيْشٍ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ<sup>۳</sup>».

وَأما الدليل على خلافة الخلفاء: فقد أخرج أحمد والحاكم من حديث الزبيدي «عَنِ ابْنِ شَهَابٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ كَانَ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أُرَى اللَّيْلَةَ رَجُلًا صَالِحًا أَنَّ أَبَا بَكْرٍ نِيْظُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَنِيْظُ عُمَرَ بِأَبِي بَكْرٍ

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۰۷، أبواب المناقب، باب مناقب أبي بكر الصديق رضي الله عنه واسمه عبد الله بن عثمان ولقبه عتيق، حديث شماره: ۳۶۵۸، علامه آلبنانی گفتہ: این حدیث صحیح است.

۲- سنن ترمذی: ج ۵، ص ۶۱۶، أبواب المناقب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، باب، حديث شماره: ۳۶۸۰.

۳- مسند امام احمد: ج ۲۳، ص ۲۹۰، حديث شماره: ۱۵۰۴۸، شعيب الأرناؤوط گفتہ: اسناد این حدیث بنا بر شرط امام مسلم قوی است.

وَنِيْظُ عُمَٰنُ بِعُمَرَ. قَالَ جَابِرٌ فَلَمَّا قُمْنَا مِنْ عِنْدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ قُلْنَا أَمَّا الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَرَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ وَأَمَّا مَا ذَكَرَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ مِنْ نَوَاطٍ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ فَهُمْ وَلاَ هَذَا الْأَمْرَ الَّذِي بَعَثَ اللّٰهُ بِهِ نَبِيَّهُ ﷺ<sup>١</sup>.

وأما بشارتهم بالجنة: فقد أخرج احمد من حديث «عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَقِيلٍ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ: يَظْلَعُ عَلَيْكُمْ مِنْ تَحْتِ هَذَا الصُّورِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ. قَالَ فَظَلَعَ عَلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِ فَهَنَأْنَاهُ بِمَا قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ ثُمَّ لَبِثَ هُنَيْهَةً ثُمَّ قَالَ: يَظْلَعُ عَلَيْكُمْ مِنْ تَحْتِ هَذَا الصُّورِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ. قَالَ فَظَلَعَ عُمَرُ - قَالَ - فَهَنَأْنَاهُ بِمَا قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ قَالَ ثُمَّ قَالَ: يَظْلَعُ عَلَيْكُمْ مِنْ تَحْتِ هَذَا الصُّورِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ اللَّهُمَّ إِنْ شِئْتَ جَعَلْتَهُ عَلِيًّا. ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قَالَ طَلَعَ عَلِيٌّ<sup>٢</sup>.

وأما مناقب أبي بكر الصديق رضي الله عنه: فقد أخرج الحاكم «عن محمد بن المنكدر، عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه، قال: كنا عند النبي ﷺ إذ جاءه وفد عبد القيس فتكلم بعضهم بكلام لغا في الكلام، فالتفت النبي ﷺ إلى أبي بكر، وقال: يا أبا بكر، سمعت ما قالوا؟» قال: نعم يا رسول الله، وفهمته، قال: فأجبههم قال: فأجابه أبو بكر رضي الله عنه بجواب وأجاد الجواب، فقال رسول الله ﷺ: يا أبا بكر، أعطاك الله الرضوان الأكبر فقال له بعض القوم: وما الرضوان الأكبر يا رسول الله؟ قال: يتجلى الله لعباده في الآخرة عامة، ويتجلى لأبي بكر خاصة<sup>٣</sup>.

١- مسند امام احمد: ج ٢٣، ص ١٢٤، حديث شماره: ١٤٨٢١، شعيب الأرناؤوط گفته: راويان اين حديث ثقہ اند، و المستدرک علی الصحیحين: ج ٣/ ص ١٠٩، حديث شماره: ٤٥٥١، ذهبی گفته: اين حديث بنا شرط بخاری و مسلم است.

٢- مسند امام احمد: ج ٢٣، ص ١٣٥، حديث شماره: ١٤٨٣٨، شعيب الأرناؤوط گفته: احتمال دارد كه اسناد اين حديث به درجه ی حسن ارتقا پیدا کند.

٣- المستدرک علی الصحیحين: ج ٣/ ص ٨٣، حديث شماره: ٤٤٦٣.



وأما مناقب عمر بن الخطاب رضي الله عنه: فقد أخرج البخاري من حديث «عبد العزيز بن الماجشون عن محمد بن المنكدر عن جابر قال قال النبي ﷺ: رَأَيْتُنِي دَخَلْتُ الْجَنَّةَ، فَإِذَا أَنَا بِالرُّمَيْصَاءِ امْرَأَةٍ أَبِي طَلْحَةَ وَسَمِعْتُ حَشَفَةَ، فَقُلْتُ مَنْ هَذَا فَقَالَ هَذَا بِلَالٌ. وَرَأَيْتُ قَصْرًا بِفِنَائِهِ جَارِيَةٌ، فَقُلْتُ لِمَنْ هَذَا فَقَالَ لِعُمَرَ. فَأَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَهُ فَأَنْظَرَ إِلَيَّ، فَذَكَرْتُ غَيْرَتَكَ. فَقَالَ عُمَرُ بَأْسِي وَأَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعَلَيْكَ أَغَارٌ»<sup>١</sup>.

وأما مناقب عثمان: فقد أخرج الحاكم «عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه، بينما نحن في بيت ابن حشفة في نفر من المهاجرين فيهم أبو بكر، وعمر، وعثمان، وعلي، وطلحة، والزبير، وعبد الرحمن بن عوف، وسعد بن أبي وقاص رضي الله عنه، فقال رسول الله ﷺ: لينهض كل رجل منكم إلى كفه فنهض النبي ﷺ إلى عثمان فاعتنقه، وقال: أنت وليي في الدنيا والآخرة»<sup>٢</sup>.

وأما بشارة أهل الحديبية بالجنة: فقد أخرج أبو داود من حديث الليث «عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ مِمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»<sup>٣</sup>.  
وقد أخرج أحمد من حديث سفيان «عن عمرو عن جابر قَالَ كُنَّا يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ أَلْفًا وَارْبَعَ مِائَةٍ فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْتُمْ الْيَوْمَ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ»<sup>٤</sup>.

### مسانيد المهاجرين من اصحاب رسول الله ﷺ

اولها: مسند عمار بن ياسر (٢ روایت):

١- صحيح بخاری: ج ٥، ص ١٠، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه، حديث شماره: ٣٦٧٩.

٢- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ١٠٤، حديث شماره: ٤٥٣٦. ذهبی گفته: این حدیث ضعیف است.

٣- سنن ترمذی: ج ٥/ ص ٦٩٥، حديث شماره: ٣٨٦٠، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

٤- مسند امام احمد: ج ٢٢/ ص ٢١٥، حديث شماره: ١٤٣١٣، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.

أما فضل الشيخين وكونهما من السابقين المقربين وان أبا بكر أفضل من عمر: فقد أخرج أبو يعلى من طريق حماد بن أبي سليمان «عَنْ إِبْرَاهِيمَ النَّخَعِيِّ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَمَّارُ أَتَانِي جِبْرِيلُ أَنْفًا، فَقُلْتُ: يَا جِبْرِيلُ حَدِّثْنِي بِفَضَائِلِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي السَّمَاءِ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ لَوْ حَدَّثْتُكَ بِفَضَائِلِ عُمَرَ مِثْلَ مَا لَبِثْتُ نُوْحٌ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا مَا نَفِدْتُ فَضَائِلَ عُمَرَ، وَإِنَّ عُمَرَ لِحَسَنَةٌ مِنْ حَسَنَاتِ أَبِي بَكْرٍ»<sup>١</sup>.

وأما سوابق أبي بكر الصديق ﷺ: فقد أخرج البخاري «عَنْ هَمَّامٍ قَالَ سَمِعْتُ عَمَّارًا يَقُولُ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَا مَعَهُ إِلَّا خَمْسَةٌ أَعْبُدُ وَأَمْرَاتَانِ وَأَبُو بَكْرٍ»<sup>٢</sup>.  
ومن مسند حذيفة بن اليمان ﷺ (٩ رواية):

أما ما يدل على خلافتهم من معاملة منتظر الإمامة: فقد أخرج الحاكم من حديث عبد الملك بن عمير «عن ربي بن حراش، عن حذيفة بن اليمان ﷺ قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: لقد هممت أن أبعث إلى الآفاق رجالا يعلمون الناس السنن والفرائض، كما بعث عيسى ابن مريم الحواريين، قيل له: فأين أنت من أبي بكر وعمر؟ قال: إنه لا غنى بي عنهما، إنهما من الدين كالسمع والبصر»<sup>٣</sup>.

وأما أن قولهما حجة وأنه يجب الاقتداء بهما: فقد أخرج الحاكم من حديث مسعر بن كدام «عن عبد الملك بن عمير، عن ربي بن حراش، عن حذيفة ﷺ قال: قال رسول

١- مسند أبو يعلى موصلى: ج ٣/ ص ١٧٩، حديث شماره: ١٦٠٣، حسين سليم أسد گفته: إسناد این حدیث ضعیف است.

٢- صحيح بخارى: ج ٥/ ص ٥، كتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذًا خليلاً»، حديث شماره: ٣٦٦٠.

٣- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ٧٨، حديث شماره: ٤٤٤٨، علامه ذهبی گفته: حفص بن عمر عدنی در روایت این حدیث از مسعر تفرد کرده، و او «واه» است.

الله ﷺ: اقتدوا باللذين من بعدي أبي بكر وعمر، واهتدوا بهدي عمار، وإذا حدثكم ابن أم عبد فصدقوه»<sup>۱</sup>.

وفي رواية الترمذي من حديث سفيان «عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ هِلَالٍ مَوْلَى رَبِيعٍ عَنْ رَبِيعِ بْنِ جَرَّاشٍ عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: إِنِّي لَا أَدْرِي مَا قَدَرُ بَقَائِي فِيكُمْ فَأَقْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي وَأَشَارَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَاهْتَدُوا بِهَدْيِ عَمَّارٍ وَمَا حَدَّثَكُمْ ابْنُ مَسْعُودٍ فَصَدَّقُوهُ»<sup>۲</sup>.

وَأما الدلالة علي خلافة عمر وانه غلق الفتنة: فقد أخرج البخاري من حديث «الأعمش قال حدثنا حَدَّثَنَا شَقِيقٌ سَمِعْتُ حُذَيْفَةَ يَقُولُ بَيْنَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ عُمَرَ قَالَ أَيُّكُمْ يَحْفَظُ قَوْلَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْفِتْنَةِ. قَالَ: فِتْنَةُ الرَّجُلِ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ وَجَارِهِ، تُكَفِّرُهَا الصَّلَاةُ وَالصَّدَقَةُ وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ. قَالَ لَيْسَ عَنْ هَذَا أَسْأَلُكَ، وَلَكِنْ الَّتِي تَمُوجُ كَمَوْجِ الْبَحْرِ. قَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ مِنْهَا بَأْسٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا بَابًا مُغْلَقًا. قَالَ عُمَرُ أَيُّكُسِرُ الْبَابُ أَمْ يُفْتَحُ قَالَ بَلْ يُكْسَرُ. قَالَ عُمَرُ إِذَا لَا يُغْلَقُ أَبَدًا. قُلْتُ أَجَلٌ. قُلْنَا لِحُذَيْفَةَ أَكَانَ عُمَرُ يَعْلَمُ الْبَابَ قَالَ نَعَمْ كَمَا أَعْلَمُ أَنَّ دُونَ غَدٍ لَيْلَةً، وَذَلِكَ أَنِّي حَدَّثْتُهُ حَدِيثًا لَيْسَ بِالْأَعْلَى. فَهَبْنَا أَنْ نَسْأَلَهُ مِنَ الْبَابِ فَأَمَرَنَا مَسْرُوقًا فَسَأَلَهُ فَقَالَ مِنَ الْبَابِ قَالَ عُمَرُ»<sup>۳</sup>.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳، ص ۷۹، حدیث شماره: ۴۴۵۱، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- همان: ج ۳، ص ۷۹، حدیث شماره: ۴۴۵۳.

۳- صحیح بخاری: ج ۱/ ص ۱۱۱، کتاب مواقیع الصلاة، باب: الصلاة كفارة، حدیث شماره: ۵۲۵.

وأخرج الحاكم من حديث سفيان «عن منصور، عن ربعي بن حراش، عن حذيفة رضي الله عنه قال: كان الإسلام في زمان عمر كالرجل المقبل لا يزداد إلا قربا، فلما قتل عمر كان كالرجل المدبر لا يزداد إلا بعدا»<sup>١</sup>.

وأما الدلالة على خلافة عثمان رضي الله عنه وانه إذا قُتل لا يستقيم أمر الخلافة أبداً: فقد أخرج الترمذي «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَنْصَارِيِّ الْأَشْهَلِيِّ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتُلُوا إِمَامَكُمْ وَتَجْتَلِدُوا بِأَسْيَافِكُمْ وَبِرِثْ دُنْيَاكُمْ شِرَارُكُمْ»<sup>٢</sup>.

أما قوله في الخارجين على عثمان: فقد أخرج الحاكم «عَنْ رَبِيعِ بْنِ حِرَاشٍ قَالَ انْطَلَقْتُ إِلَى حُذَيْفَةَ بِالْمَدَائِنِ لِيَأْتِيَ سَارَ النَّاسِ إِلَى عُثْمَانَ فَقَالَ يَا رَبِيعُ مَا فَعَلَ قَوْمُكَ قَالَ قُلْتُ عَنْ أَيْ بَالِهِمْ تَسْأَلُ قَالَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُمْ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ. فَسَمَّيْتُ رَجُلًا فِيمَنْ خَرَجَ إِلَيْهِ فَقَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ وَاسْتَدَلَّ الْإِمَارَةَ لَقِيَ اللَّهَ ﻋِزَّ وَجَلَّ وَلَا وَجْهَ لَهُ عِنْدَهُ»<sup>٣</sup>.

وأما الدلالة على أن عليا حقيق بالخلافة ولكن الأمة لا تجتمع عليه فلذلك لم يستخلفه النبي ﷺ: فقد أخرج الحاكم من طريق «شريك بن عبد الله، عن عثمان بن عمير، عن شقيق بن سلمة، عن حذيفة رضي الله عنه قال: قالوا: يا رسول الله، لو استخلفت علينا؟ قال: إن أستخلف عليكم خليفة فتعضوه ينزل بكم العذاب» قالوا: لو استخلفت علينا

١- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣، ص ٩٠، حدیث شماره: ٤٤٨٨، حافظ ذہبی گفتہ: این حدیث بنا بر شرط بخاری و مسلم می باشد.

٢- سنن ترمذی: ج ٤/ ص ٤٦٨، أبواب الفتن، باب ما جاء في الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، حدیث شماره: ٢١٧٠، علامہ آلبنی گفتہ: این حدیث ضعیف است، و اما حکمی کہ شاه ولی الله ذکر نموده، حکم ترمذی بر این حدیث می باشد

٣- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ١١٢، حدیث شماره: ٤٥٦١. حافظ ذہبی این حدیث را از تلخیص حذف نموده است.

أبا بكر، قال: إن أستخلفه عليكم تجدوه قويا في أمر الله ضعيفا في جسده قالوا: لو استخلفت علينا عمر، قال: إن أستخلفه عليكم تجدوه قويا آمينا لا تأخذه في الله لومة لائم قالوا: لو استخلفت علينا عليا، قال: إنكم لا تفعلوا، وإن تفعلوا تجدوه هاديا مهديا يسلك بكم الطريق المستقيم»<sup>1</sup>.

ومن مسند ابی ذر رضی اللہ عنہ (۲ روایت):

۱- همان: ج ۳/ص ۷۴، حدیث شماره: ۴۴۳۵. حافظ ذهبی گفته: علمای جرح و تعدیل عثمان ابو یقظان (یکی از راویان ابن مثنی) را ضعیف دانسته اند.

عمر فسلم وجلس عن يمين أبي بكر فقال يا عمر ما جاء بك؟ قال الله ورسوله ثم جاء عثمان فسلم وجلس عن يمين عمر فقال يا عثمان ما جاء بك قال الله ورسوله قال فتناول النبي ﷺ سبع حصيات أو تسع حصيات فوضعهن في كفه فسبحن حتى سمعت لهن حنيناً لحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فتناولهن النبي ﷺ فوضعهن في يد أبي بكر فسبحن حتى سمعت لهن حنيناً كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فتناولهن النبي ﷺ فوضعهن في يد عمر فسبحن حتى سمعت لهن حنيناً كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فتناولهن النبي ﷺ فوضعهن في يد عثمان فسبحن حتى سمعت لهن حنيناً كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن»<sup>١</sup>.

وأما ان عمر محدث يُقتدي به فيما أمر وسنّ: فقد أخرج الحاكم من حديث هشام بن الغاز «عن ابن عجلان، ومحمد بن إسحاق، عن مكحول، عن غضيف بن الحارث، عن أبي ذر رضي الله عنه قال: مر فتى على عمر، فقال عمر: نعم الفتى، قال: فتبعه أبو ذر، فقال: يا فتى استغفر لي، فقال: يا أبا ذر أستغفر لك وأنت صاحب رسول الله ﷺ قال: استغفر لي، قال: لا، أو تخبرني، فقال: إنك مررت على عمر رضي الله عنه، فقال: نعم الفتى، وإني سمعت رسول الله ﷺ يقول: إن الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه»<sup>٢</sup>.

ومن مسند مقداد ابن الاسود رضي الله عنه (١ رواية):

أما مواعيد الله تعالى الظاهرة على أيدي الخلفاء: فقد أخرج احمد من حديث «سُلَيْمَ بْنَ عَامِرٍ قَالَ سَمِعْتُ الْمُقَدَّادَ بْنَ الْأَسْوَدِ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: لَا يَبْقَى عَلَى ظَهْرِ

١- الرياض النضرة في مناقب العشرة: ج ١/ ص ٦٤.

٢- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ٩٣، حديث شماره: ٤٥٠١، علامه ذهبي گفته: اين حديث بنا بر شرط امام مسلم است.

الْأَرْضَ بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ<sup>۱</sup> إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ كَلِمَةَ الْإِسْلَامِ بِعِزِّ عَزِيزٍ أَوْ ذَلَّ ذَلِيلٌ إِمَّا يُعْزُهُمُ اللَّهُ فَيَجْعَلُهُمْ مِنْ أَهْلِهَا أَوْ يَذِلُّهُمْ فَيَبْدِينُونَ لَهَا<sup>۲</sup>.

ومن مسند خباب ابن الارت رضی الله عنه (۱) روایت:

أما مواعيد الله ﷻ الظاهرة على أيدي الخلفاء: فقد أخرج أبو يعلى من حديث اسمعيل «عَنْ قَيْسٍ عَنْ خَبَابٍ قَالَ أَتَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَةً فِي ظِلِّ الْكُعْبَةِ فَشَكُونَا إِلَيْهِ فَقُلْنَا أَلَا تَسْتَنْصِرُ لَنَا أَلَا تَدْعُو اللَّهَ لَنَا فَجَلَسَ مُحَمَّرًا وَجْهَهُ فَقَالَ: قَدْ كَانَ مِنْ قَبْلِكُمْ يُؤْخَذُ الرَّجُلُ فَيُحْفَرُ لَهُ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُؤْتَى بِالْمِنْشَارِ فَيُجْعَلُ عَلَى رَأْسِهِ فَيُجْعَلُ فِرْقَتَيْنِ مَا يَصْرِفُهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ وَيُمَشِّطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ عَظْمِهِ مِنْ لَحْمٍ وَعَصَبٍ مَا يَصْرِفُهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ وَاللَّهِ لَيُتِمَّنَّ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ حَتَّى يَسِيرَ الرَّكَّابُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ وَحَضْرَمَوْتَ مَا يَخَافُ إِلَّا اللَّهَ تَعَالَى وَالذُّبُّ عَلَى غَنَمِهِ وَلَكِنَّكُمْ تَعْجَلُونَ»<sup>۳</sup>.

ومن مسند بريدة الاسلمی رضی الله عنه (۵) روایت:

أما ان أبابكر صديق وهما شهيدان: فقد أخرج احمد «عن الحسين بن واقد عن عبد الله بن بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ جَالِسًا عَلَى حِرَاءٍ وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ فَتَحَرَّكَ الْجَبَلُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اثْبُتْ حِرَاءُ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صَدِيقٌ أَوْ شَهِيدٌ»<sup>۴</sup>.

وَأما حديث القرون: فقد أخرج احمد «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَوْلَةَ قَالَ كُنْتُ أَسِيرُ مَعَ بُرَيْدَةَ الْأَسْلَمِيِّ فَقَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْقَرْنُ الَّذِينَ بُعِثْتُ أَنَا فِيهِمْ

۱- کنایه از گسترش اسلام است.

۲- مسند امام احمد: ج ۳۰/ ص ۱۵۵، حدیث شماره: ۱۶۹۵۶، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط امام مسلم صحیح است.

۳- مسند ابو یعلی موصلی: ج ۱۳/ ص ۱۷۴، حدیث شماره: ۷۲۱۳، حسین سلیم أسد گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

۴- مسند امام احمد: ج ۳۸/ ص ۱۹، حدیث شماره: ۲۲۹۳۶، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این روایت قوی است.

ثُمَّ الَّذِينَ يُلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يُلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يُلُونَهُمْ ثُمَّ يَكُونُ قَوْمٌ تَسْبِقُ شَهَادَتُهُمْ أَيْمَانَهُمْ وَأَيْمَانُهُمْ شَهَادَتُهُمْ»<sup>١</sup>.

وأما حديث الامامه فقد أخرج احمد «عن عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ مَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ. فَقَالَتْ عَائِشَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَبِي رَجُلٌ رَقِيقٌ. فَقَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ فَإِنَّكُنَّ صَوَاحِبَاتُ يُونُسَ. فَأَمَّ أَبُو بَكْرٍ النَّاسَ»<sup>٢</sup>.

وأما مناقب عمر رضي الله عنه: فقد أخرج احمد «عن حُسَيْنِ بْنِ وَاقِدٍ أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي بُرَيْدَةَ يَقُولُ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَدَعَا بِلَالًا فَقَالَ: يَا بِلَالُ بِمَ سَبَقْتَنِي إِلَى الْجَنَّةِ مَا دَخَلْتُ الْجَنَّةَ قَطُّ إِلَّا سَمِعْتُ خَشْخَشَتَكَ أَمَامِي إِنِّي دَخَلْتُ الْبَارِحَةَ الْجَنَّةَ فَسَمِعْتُ خَشْخَشَتَكَ فَاتَيْتُ عَلَى قَصْرِ مِنْ ذَهَبٍ مُرْتَفِعٍ مُشْرِفٍ فَقُلْتُ لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ قَالُوا لِرَجُلٍ مِنَ الْعَرَبِ. قُلْتُ أَنَا عَرَبِيٌّ لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ قَالُوا لِرَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ. قُلْتُ فَأَنَا مُحَمَّدٌ لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ قَالُوا لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَوْلَا غَيْرَتُكَ يَا عُمَرُ لَدَخَلْتُ الْقَصْرَ. فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا كُنْتُ لِأَعَارَ عَلَيْكَ. قَالَ وَقَالَ لِبِلَالٍ: بِمَ سَبَقْتَنِي إِلَى الْجَنَّةِ. قَالَ مَا أَحْدَثْتُ إِلَّا تَوَضَّأْتُ وَصَلَّيْتُ رَكَعَتَيْنِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِهِذَا»<sup>٣</sup>.

وأخرج احمد «عن حسين عبد الله بن بريرة عن أبيه أن أمة سوداء أتت رسول الله ﷺ ورجع من بعض معازيه فقالت إني كنت نذرت إن ردك الله صالحاً أن أضرب عندك بالدف. قال: إن كنت فعلت فافعلي وإن كنت لم تفعلي فلا تفعلي. فضربت فدخل أبو

١- مسند امام احمد: ج ٣٨ / ص ١٣٠، حديث شماره: ٢٣٠٢٤، شعيب الأرناؤوط گفته: اين حديث صحيح لغيره است.

٢- مسند امام احمد: ج ٣٨ / ص ١٦١، حديث شماره: ٢٣٠٦١، شعيب الأرناؤوط گفته: اين حديث صحيح است و رواة آن ثقة مى باشند.

٣- مسند امام احمد: ج ٣٨ / ص ١٠٠، حديث شماره: ٢٢٩٩٦، شعيب الأرناؤوط گفته: اين حديث صحيح لغيره است.



بَكْرٍ وَهِيَ تَضْرِبُ وَدَخَلَ غَيْرُهُ وَهِيَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ. قَالَ فَجَعَلْتُ دُفَّهَا خَلْفَهَا وَهِيَ مُقَنَّعَةٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَفْرُقُ مِنْكَ يَا عُمَرُ أَنَا جَالِسٌ هَا هُنَا وَدَخَلَ هَؤُلَاءِ فَلَمَّا أَنْ دَخَلْتُ فَعَلْتُ مَا فَعَلْتُ»<sup>۱</sup>.

ومن مسند عقبه ابن عامر رضی الله عنه (۳ روایت):

أما ان عمر محدثٌ يُقتدى برأيه: فقد أخرج الترمذي «عن مشرح بن عاهان عن عقبه بن عامر قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَوْ كَانَ نَبِيٌّ بَعْدِي لَكَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ»<sup>۲</sup>.

وَأما مواعيد الظاهرة على أيدي الخلفاء: فقد أخرج أحمد «عَنْ أَبِي الْخَيْرِ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ يَوْمًا فَصَلَّى عَلَى أَهْلِ أُحُدٍ صَلَاتَهُ عَلَى الْمَيِّتِ ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ: إِنِّي فَرَطٌ<sup>۳</sup> لَكُمْ وَإِنِّي شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَنْظُرُ إِلَى الْخَوْضِ أَلَا وَإِنِّي قَدْ أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الْأَرْضِ أَوْ مَفَاتِيحَ الْأَرْضِ وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَتَأَفَّسُوا فِيهَا»<sup>۴</sup>.

وأخرج أحمد من حديث عمرو بن الحارث «عَنْ أَبِي عَلِيٍّ عَنِ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سَتُفْتَحُ عَلَيْكُمْ أَرْضُونَ وَيَكْفِيكُمْ اللَّهُ ﷻ فَلَا يُعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يُلْهُو بِأَسْهُمِهِ».

ومن مسند سفينه رضی الله عنه (۲ روایت):

۱- مسند امام احمد: ج ۳۸/ص ۹۳، حدیث شماره: ۲۲۹۸۹، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این حدیث قوی است.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۱۹، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۸۶، علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن است.

۳- فرط به جماعتی گفته می شود که پیش از کاروان حرکت نموده و وسایل آرامش و راحت آنها را فراهم نمایند، و در این جا نیز هدف پیامبر صلی الله علیه و آله اینست که من قبل از شما به صحرای حشر رفته و برای راحتی شما تدابیر لازم را اتخاذ خواهم نمود. (ش)

۴- مسند امام احمد: ج ۲۸/ص ۵۷۸، حدیث شماره: ۱۷۳۴۴، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.

أما ما يدل على خلافة الأربعة من ضرب السمدة الواقعة عليهم: فقد أخرج الترمذي من حديث «سَعِيدُ بْنُ جُمَهَانَ قَالَ حَدَّثَنِي سَفِينَةُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْخِلَافَةُ فِي أُمَّتِي ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ مُلْكٌ بَعْدَ ذَلِكَ. ثُمَّ قَالَ لِي سَفِينَةُ أَمْسِكْ خِلَافَةَ أَبِي بَكْرٍ وَخِلَافَةَ عُمَرَ وَخِلَافَةَ عُثْمَانَ. ثُمَّ قَالَ لِي أَمْسِكْ خِلَافَةَ عَلِيٍّ. قَالَ فَوَجَدْنَاهَا ثَلَاثِينَ سَنَةً. قَالَ سَعِيدٌ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ يَزْعُمُونَ أَنَّ الْخِلَافَةَ فِيهِمْ. قَالَ: كَذَبُوا بَنُو الزَّرْقَاءِ بَلْ هُمْ مُلُوكٌ مِنْ شَرِّ الْمُلُوكِ»<sup>١</sup>.

وأما ما يدل على خلافة الثلاثة من رؤيا الميزان: فقد أخرج الحاكم «عن سعيد بن جمهان عن سفينة مولي أم سلمة قال كان رسول الله ﷺ إذا صلى الصبح، ثم أقبل على أصحابه فقال: أيكم رأى الليلة رؤيا؟ قال: فصلى ذات يوم، فقال: أيكم رأى رؤيا؟ فقال رجل: أنا رأيت يا رسول الله، كأن ميزانا دلي به من السماء، فوضعت في كفة، ووضع أبو بكر من كفة أخرى، فرجحت بأبي بكر، فرفعت وترك أبو بكر مكانه، فجيء بعمر بن الخطاب فوضع في الكفة الأخرى، فرجح به أبو بكر، ورفع أبو بكر، وجيء بعثمان فوضع في الكفة الأخرى، فرجح عمر بعثمان، ثم رفع عمر وعثمان ورفع الميزان، قال: فتغير وجه رسول الله ﷺ ثم قال: خلافة النبوة ثلاثون عاما، ثم تكون ملكا قال سعيد بن جمهان: فقال لي سفينة: أمسك سنتي أبي بكر، وعشر عمر، واثنني عشرة عثمان، وست علي ﷺ»<sup>٢</sup>.

ومن مسند عرباض بن سارية رضي الله عنه (٢ رواية):

أما وجوب اتباع سنن الخلفاء الراشدين: فقد أخرج ابن ماجه من حديث عبد الرحمن بن مهدي «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ صَالِحٍ عَنْ صُمْرَةَ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَمْرٍو السَّلَمِيِّ

١- سنن ترمذی: ج ٤/ ص ٥٠٣، أبواب الفتن، باب ما جاء في الخلافة، حديث شماره: ٢٢٢٦، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

٢- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ٧٥، حدیث شماره: ٤٤٣٨، علامه ذهبی نسبت به تصحیح و یا تضعیف این حدیث سکوت ورزیده است.

أَنَّهُ سَمِعَ الْعِرْبَاضَ بْنَ سَارِيَةَ يَقُولُ وَعَظَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَوْعِظَةً ذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ وَوَجَلَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ هَذِهِ لَمَوْعِظَةٌ مُودَّعٍ فَمَاذَا تَعْهَدُ إِلَيْنَا قَالَ: قَدْ تَرَكْتُكُمْ عَلَى الْبَيْضَاءِ لَيْلُهَا كَنَهَارِهَا لَا يَزِيغُ عَنْهَا بَعْدِي إِلَّا هَالِكٌ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ فَسَيَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكُمْ بِمَا عَرَفْتُمْ مِنْ سُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهْدِيِّينَ عَصُوا عَلَيْهَا بِالتَّوَّاجِدِ وَعَلَيْكُمْ بِالطَّاعَةِ وَإِنْ عَبْدًا حَبَشِيًّا فَإِنَّمَا الْمُؤْمِنُ كَالْجَمَلِ الْأَنْفِ حَيْثُمَا قِيدَ انْقَادًا<sup>۱</sup>.

وَأَمَّا مَوَاعِيدُ اللَّهِ الظَّاهِرَةُ عَلَى أَيْدِي الْخُلَفَاءِ: فَقَدْ أَخْرَجَ أَحْمَدُ مِنْ طَرِيقِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عِيَّاشٍ «عَنْ ضَمْضَمِ بْنِ زُرْعَةَ عَنْ شَرِيحِ بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ قَالَ الْعِرْبَاضُ بْنُ سَارِيَةَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَخْرُجُ إِلَيْنَا فِي الصُّفَّةِ وَعَلَيْنَا الْحَوْتَكِيَّةُ<sup>۲</sup> فَيَقُولُ: لَوْ تَعْلَمُونَ مَا دُخِرَ لَكُمْ مَا حَزَنْتُمْ عَلَى مَا زُوِيَ عَنْكُمْ وَلَيُفْتَحَنَّ لَكُمْ قَارِسُ وَالرُّومُ».

وَمِنْ مَسْنَدِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ غَنَمٍ الْأَشْعَرِيِّ (۲ رَوَايَت):

أَمَّا تَصْوِيبُ رَأْيِ الشَّيْخَيْنِ وَأَنْ رَأَيْمَا حُجَّةً وَالْإِشَارَةَ إِلَى خِلَافَتِهِمَا: فَقَدْ أَخْرَجَ أَحْمَدُ مِنْ حَدِيثِ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ بَهْرَامٍ «عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ عَنِ ابْنِ غَنَمٍ الْأَشْعَرِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ: لَوْ اجْتَمَعْتُمَا فِي مَشُورَةٍ مَا خَالَفْتُمَا»<sup>۳</sup>.

وَأَمَّا أَنَّ الْخِلَافَةَ حَقُّ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ دُونَ الطَّلَقَاءِ: فَقَدْ أَخْرَجَ أَبُو عَمْرٍ فِي الْإِسْتِيعَابِ «أَنَّ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنَ غَنَمٍ عَاتَبَ أَبَاهُ رِيرَةَ وَأَبَا الدَّرْدَاءَ بِحِمَصٍ إِذَا انْصَرَفَا مِنْ عِنْدِ عَلِيِّ رَسُولِينَ لِمَعَاوِيَةَ وَكَانَ مِمَّا قَالَ لَهُمَا عَجَبًا مِنْكُمْ كَيْفَ جَازَ عَلَيْكُمَا مَا جِئْتُمَا بِهِ

۱- سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۱۶، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدين المهديين، حديث شماره: ۴۳، علامه آل بانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- نوعی لباس ارزان قیمت و کوتاه. (ش)

۳- مسند امام احمد: ج ۲۹/ ص ۵۱۷، حدیث شماره: ۱۷۹۹۴، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این حدیث ضعیف است؛ زیرا شهر بن حوشب (یکی از رواة آن) ضعیف می باشد.

تدعوان علياً إلى أن يجعلها شورى وقد علمتما أنه قد بايعه المهاجرون والأنصار وأهل الحجاز والعراق وإن من رضيه خيراً ممن كرهه ومن بايعه خير ممن لم يبايعه وأيّ مدخل لمعاوية في الشوري وهو من الطلقاء الذين لا يجوز لهم الخلافة وهو وأبوه رؤس الأحزاب فندما علي مسيرهما وتابا بين يديه<sup>۱</sup>.

ومن مسند ابی اروی الدوسی رحمته الله (۱ روایت):

أما ما يدل على خلافتها وإن مواعيد الله لنبيه يظهر على أيديهما: فقد أخرج الحاكم من طريق «سُهَيْلِ بْنِ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي أَرْوَى الدَّوْسِيِّ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ جَالِسًا فَطَلَعَ أَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَيْدِي بِيَهُمَا»<sup>۲</sup>.

ومن مسند ابی امامه الباهلی رحمته الله (۱ روایت):

أخرج الحاكم من حديث «موسى بن عمير، قال: سمعت مكحولاً يقول: وسأله رجل عن قول الله ﷻ: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [التحریم: ۴]. قال: حدثني أبو أمامة أنه كما قال: الله مولاه، وجبريل، وصالح المؤمنين أبو بكر وعمر»<sup>۳</sup>.

ومن مسند سالم بن عبيد الاشجعی رحمته الله (۱ روایت):

حديثه في امامه أبي بكر الصديق: أخرج ابن ماجه من حديث نبيط بن شريط «عَنْ سَالِمِ بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ أَعْمَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ: أَحْضَرَتِ الصَّلَاةُ. قَالُوا

۱- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۲/ ص ۸۵۰.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۷۷، حدیث شماره: ۴۴۴۷، اسناد این حدیث صحیح است و شیخین آن را روایت نکرده اند، اما حافظ ذهبی گفته: عاصم بن عمر (یکی از راویان این سند) واهی است.

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۷۳، حدیث شماره: ۴۴۳۳، حاکم به تعقیب این حدیث نگاشته: اسناد آن صحیح است اما شیخین آن را روایت نکرده اند، و علامه ذهبی گفته: موسی بن عمیر (یکی از رواة آن) واهی می باشد.

نَعَمْ. قَالَ: مُرُوا بِلَا لَ فُلْيُودُنْ وَمُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ - أَوْ لِلنَّاسِ - . ثُمَّ أَعْمَى عَلَيْهِ فَأَفَاقَ فَقَالَ أَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ. قَالُوا نَعَمْ. قَالَ: مُرُوا بِلَا لَ فُلْيُودُنْ وَمُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ. ثُمَّ أَعْمَى عَلَيْهِ فَأَفَاقَ فَقَالَ أَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ. قَالُوا نَعَمْ. قَالَ: مُرُوا بِلَا لَ فُلْيُودُنْ وَمُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ. فَقَالَتْ عَائِشَةُ إِنَّ أَبِي رَجُلٌ أَسِيفٌ فَإِذَا قَامَ ذَلِكَ الْمَقَامَ يَبْكِي لَا يَسْتَطِيعُ فَلَوْ أَمَرْتُ غَيْرَهُ. ثُمَّ أَعْمَى عَلَيْهِ فَأَفَاقَ فَقَالَ: مُرُوا بِلَا لَ فُلْيُودُنْ وَمُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ فَإِنَّكَ صَوَاحِبُ يُوسُفَ أَوْ صَوَاحِبَاتُ يُوسُفَ. قَالَ فَأَمَرَ بِلَالَ فَأَذَّنَ وَأَمَرَ أَبُو بَكْرٍ فَصَلَّى بِالنَّاسِ ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَجَدَ خِفَّةً فَقَالَ: انْظُرُوا لِي مَنْ أَتَكِي عَلَيْهِ. فَجَاءَتْ بَرِيرَةُ وَرَجُلٌ آخَرُ فَاتَّكَأَ عَلَيْهِمَا فَلَمَّا رَأَاهُ أَبُو بَكْرٍ ذَهَبَ لِيَنْكُصَ فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ أَنْ اثْبُتْ مَكَانَكَ ثُمَّ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى جَلَسَ إِلَى جَنْبِ أَبِي بَكْرٍ حَتَّى قَضَى أَبُو بَكْرٍ صَلَاتَهُ ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَبِضَ<sup>۱</sup>.

ومن مسند عرفجه الأشجعي رحمته الله (۱ روایت):

أما حديث الوزن: فقد أخرج أبو عمر «عن قطيبة بن مالك عن عرفجه الأشجعي قال صلى بنا النبي ﷺ الفجر ثم جلس فقال وزن أصحابي الليلة، وزن ابوبكر فوزن ثم وزن عمر فوزن ثم وزن عثمان فحفّ وهو رجل صالح»<sup>۲</sup>.

ومن مسند عياض بن حمار المجاشعي (۱ روایت):

حديثه في أن الله نظر إلى أرض الأرض فمقتهم عربهم وعجمهم: فقد أخرج مسلم «عَنْ عِيَاضِ بْنِ حِمَارٍ الْمُجَاشِعِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي خُطْبَتِهِ: أَلَا إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ أَعْلَمَكُمْ مَا جَهِلْتُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي يَوْمِي هَذَا كُلُّ مَالٍ نَحَلْتُهُ عَبْدًا حَلَالٌ وَإِنِّي خَلَقْتُ عِبَادِي حُنَفَاءَ كُلُّهُمْ وَإِنَّهُمْ أَتَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ فَاجْتَالَتْهُمْ عَنْ دِينِهِمْ وَحَرَمَتْ عَلَيْهِمْ مَا أَحَلَلْتُ

۱- سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۳۹۰، كتاب إقامة الصلاة، والسنة فيها، باب ما جاء في صلاة رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه، حديث شماره: ۱۲۳۴، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳/ ص ۱۰۶۴.

لَهُمْ وَأَمَرْتَهُمْ أَنْ يُشْرِكُوا بِي مَا لَمْ أَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَإِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَمَقَّتَهُمْ عَرَبَهُمْ وَعَجَمَهُمْ إِلَّا بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَقَالَ إِنَّمَا بَعَثْتُكَ لَأَبْتَلِيكَ وَأَبْتَلِي بِكَ وَأَنْزَلْتُ عَلَيْكَ كِتَابًا لَا يَغْسِلُهُ الْمَاءُ تَفَرُّوهُ نَائِمًا وَيَقْظَانِ وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُحَرِّقَ قُرَيْشًا فَقُلْتُ رَبِّ إِذَا يَثْلَعُوا رَأْسِي فَيَدْعُوهُ خُبْرَةٌ قَالَ اسْتَخْرِجْهُمْ كَمَا اسْتَخَرَجُوكَ وَاغْزُهُمْ نُغْرَكَ وَأَنْفِقْ فَسَنُنْفِقَ عَلَيْكَ وَابْعَثْ جَيْشًا نَبْعَثْ خَمْسَةَ مِثْلَهُ وَقَاتِلْ بِمَنْ أَطَاعَكَ مِنْ عَصَاكَ»<sup>۱</sup>.

ومن مسند ربيعة بن كعب الأسلمي (۱ روایت):

حديثه في منزلة أبي بكر الصديق رضي الله عنه عند النبي صلى الله عليه وسلم وأصحابه: أخرج أحمد من حديث أبي عمران الجوني عن ربيعة الأسلمي فذكر حديثاً طويلاً آخره: «ثُمَّ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم أَعْطَانِي بَعْدَ ذَلِكَ أَرْضاً وَأَعْطَى أَبَا بَكْرٍ أَرْضاً وَجَاءَتِ الدُّنْيَا فَاخْتَلَفْنَا فِي عِدْقِ<sup>۲</sup> نَخْلَةٍ فَقُلْتُ أَنَا: هِيَ فِي حَدِّي. وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ هِيَ فِي حَدِّي. فَكَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ أَبِي بَكْرٍ كَلَامٌ فَقَالَ لِي أَبُو بَكْرٍ كَلِمَةً كَرِهَهَا وَنَدِمَ فَقَالَ لِي: يَا رَبِيعَةُ رُدَّ عَلَيَّ مِثْلَهَا حَتَّى يَكُونَ قِصَاصاً. قَالَ قُلْتُ: أَفْعَلْ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ تَقُولَنَّ أَوْ لَأَسْتَعْدِينَ عَلَيْكَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم. فَقُلْتُ أَنَا بِفَاعِلٍ. قَالَ وَرَفَضَ الْأَرْضَ وَانْطَلَقَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم وَانْطَلَقْتُ أَثْلُوهُ فَجَاءَ نَاسٌ مِنْ أَسْلَمَ فَقَالُوا لِي رَحِمَ اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ فِي أَيْ شَيْءٍ يَسْتَعْدِي عَلَيْكَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَهُوَ قَالَ لَكَ مَا قَالَ. فَقُلْتُ أَتَدْرُونَ مَا هَذَا؟ هَذَا أَبُو بَكْرٍ الصَّدِيقُ هَذَا ثَانِي اثْنَيْنِ وَهَذَا ذُو شَيْبَةِ الْمُسْلِمِينَ إِيَّاكُمْ لَا يَلْتَفِتُ فَيَرَاكُمْ تَنْصُرُونِي عَلَيْهِ فَيَغْضَبُ فَيَأْتِي رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَيَغْضَبُ لِعِصْبِهِ فَيَغْضَبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِعِصْبِهِمَا فَيُهْلِكُ رَبِيعَةً قَالُوا: مَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ ارْجِعُوا. قَالَ انْطَلَقَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَتَبِعْتُهُ وَحَدِيثِي حَتَّى أَتَى النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم فَحَدَّثَهُ الْحَدِيثَ كَمَا كَانَ فَرَفَعَ إِلَيَّ

۱- کنایه از این است که هیچ قدرتی این کتاب را از بین برده نمی تواند. (ش)

۲- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۱۹۷، کتاب صفة القيامة والجنة والنار، باب الصفات التي يعرف بها في الدنيا أهل الجنة وأهل النار، حديث شماره: ۲۸۶۵.

۳- عذق: به کسر عین شاخه‌ی درخت خرما، و به فتح آن خود درخت خرما.

رَأْسُهُ فَقَالَ: يَا رِبِيعَةُ مَا لَكَ وَلِلصَّدِيقِ. قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَانَ كَذَا قَالَ لِي كَلِمَةً كَرِهَهَا فَقَالَ لِي لَمْ كَمَا قُلْتُ حَتَّى يَكُونَ قِصَاصًا. فَأَبَيْتُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَجَلُ فَلَا تَرُدَّ عَلَيْهِ وَلَكِنْ قُلْ عَفَرَ اللَّهُ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ. فَقُلْتُ عَفَرَ اللَّهُ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ. قَالَ الْحَسَنُ وَلَّى أَبُو بَكْرٍ وَهُوَ يَبْكِي»<sup>۱</sup>.

ومن مسند ابی برزه الاسلمی رضی اللہ عنہ (۱ روایت):

حديثه في إمامة قريش: أخرج احمد «عَنْ سَيَّارِ بْنِ سَلَامَةَ أَبِي الْمِنْهَالِ الرَّيَّاحِيِّ قَالَ دَخَلْتُ مَعَ أَبِي عَلَى أَبِي بَرْزَةَ الْأَسْلَمِيِّ وَإِنَّ فِي أُذُنِي يَوْمَئِذٍ لَقُرْطَيْنِ - قَالَ - وَإِنِّي لَعْلَامٌ. قَالَ فَقَالَ أَبُو بَرْزَةَ: إِنِّي أَحْمَدُ اللَّهُ أَنِّي أَصْبَحْتُ لَائِمًّا لِهَذَا الْحَيِّ مِنْ قُرَيْشٍ فَلَا نَ هَا هُنَا يُقَاتِلُ عَلَى الدُّنْيَا وَفُلَانٌ هَا هُنَا يُقَاتِلُ عَلَى الدُّنْيَا - يَعْنِي عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ مَرْوَانَ - قَالَ حَتَّى ذَكَرَ ابْنُ الْأَزْرَقِ. قَالَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ لِهَذِهِ الْعَصَابَةِ الْمُلَبَّدَةُ الْحَمِيصَةُ بَطُونُهُمْ مِنْ أَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ وَالْحَقِيفَةُ ظُهُورُهُمْ مِنْ دِمَائِهِمْ. قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْأَمْرَاءُ مِنْ قُرَيْشٍ الْأَمْرَاءُ مِنْ قُرَيْشٍ لِي عَلَيْهِمْ حَقٌّ وَلَهُمْ عَلَيْكُمْ حَقٌّ مَا فَعَلُوا ثَلَاثًا مَا حَكَمُوا فَعَدَلُوا وَاسْتَرْجَمُوا فَرَحِمُوا وَعَاهَدُوا فَوَفُوا فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»<sup>۲</sup>.

ومن مسند عمرو بن عبسہ رضی اللہ عنہ (۲ روایت):

حديثه في تقدم أبي بكر الصديق في الإسلام: أخرج احمد من حديث سليم بن عامر وغيره «عَنْ عَمْرِو بْنِ عَبْسَةَ قَالَ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ بِعُكَاظٍ<sup>۳</sup> فَقُلْتُ مَنْ تَبِعَكَ عَلَى هَذَا

۱- مسند امام احمد: ج ۲۷/ ص ۱۱۴، حديث شماره: ۱۶۵۷۶، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این روایت بسیار ضعیف است.

۲- همان: ج ۳۳/ ص ۴۲، حديث شماره: ۱۹۸۰۵، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این حديث قوى است.

۳- نام بازار موسمی قدیم در عربستان.

الْأَمْرِ فَقَالَ: حُرٌّ وَعَبْدٌ. وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَبِلَالٌ فَقَالَ لِي: ارْجِعْ حَتَّى يُمَكِّنَ اللَّهُ لَكَ لِرَسُولِهِ<sup>١</sup>.

وأخرج أحمد من طريق «عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عَبَسَةَ قَالَ أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقُلْتُ مَنْ تَابَعَكَ عَلَى أَمْرِكَ هَذَا قَالَ: حُرٌّ وَعَبْدٌ. يَعْنِي أَبَا بَكْرٍ وَبِلَالاً فَكَانَ عَمْرُو يَقُولُ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَقَدْ رَأَيْتُنِي وَإِنِّي لَرُبُّعُ الْإِسْلَامِ»<sup>٢</sup>.

ومن مسند سلمان الفارسي ﷺ (١ رواية):

قوله في فضل عمر ﷺ: أخرج الحاكم من طريق «عمران بن خالد الخزاعي البناي، عن أنس بن مالك، قال: دخل سلمان الفارسي على عمر بن الخطاب ﷺ وهو متكئ على وسادة فألقاها له، فقال سلمان: صدق الله ورسوله فقال عمر: حدثنا يا أبا عبد الله، قال: دخلت على رسول الله ﷺ وهو متكئ على وسادة فألقاها إلي ثم قال لي: يا سلمان، ما من مسلم يدخل على أخيه المسلم فيلقي له وسادة إكراما له إلا غفر الله له»<sup>٣</sup>.

ومن مسند ذى مخمر ﷺ (١ رواية):

حديثه في خلافة قريش: أخرج أحمد «عَنْ أَبِي حَتَّى عَنْ ذِي مَخْمَرٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: كَانَ هَذَا الْأَمْرُ فِي حِمَيْرٍ فَزَعَرَهُ اللَّهُ ﷻ مِنْهُمْ فَجَعَلَهُ فِي قُرَيْشٍ وَسَيَعُودُ إِلَيْهِمْ»<sup>٤</sup>.

ومن مسند عوف بن مالك الأشجعي ﷺ (٢ رواية):

حديثه في صفة الخلافة الراشدة: أخرج مسلم «عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: خِيَارُ أُمَّتِكُمُ الَّذِينَ تُحِبُّونَهُمْ وَيُحِبُّونَكُمْ وَيُصَلُّونَ عَلَيْكُمْ وَتُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ وَشِرَارُ

١- مسند امام احمد: ج ٢٨/ ص ٢٣٤، حديث شماره: ١٧٠١٨، شعيب الأرنؤوط كفته: اسناد اين روايت مضطرب بوده و حديث ضعيف است.

٢- مسند امام احمد: ج ٢٨/ ص ٢٥٣، حديث شماره: ١٧٠٢٨، و ج ٣٢/ ص ١٧٦، حديث شماره: ١٩٤٣٤.

٣- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ٦٩٢، ذکر سلمان الفارسي رضي الله عنه، حديث شماره: ٦٥٤٢.

٤- مسند امام احمد: ج ٢٨/ ص ٣٤، حديث شماره: ١٦٨٢٧، شعيب الأرنؤوط كفته: اسناد اين روايت خوب است.



أَتَمَّتْكُمْ الَّذِينَ تُبَغِضُونَهُمْ وَيُبَغِضُونَكُمْ وَتَلْعَنُونَهُمْ وَيَلْعَنُونَكُمْ». قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا تُنَابِذُهُمْ بِالسَّيْفِ فَقَالَ: لَا مَا أَقَامُوا فِيكُمْ الصَّلَاةَ وَإِذَا رَأَيْتُمْ مِنْ وَلَا تَكُمُ شَيْئًا تَكْرَهُونَهُ فَأَكْرَهُوا عَمَلَهُ وَلَا تَنْزِعُوا يَدًا مِنْ طَاعَةٍ<sup>۱</sup>.

وأخرج أبو عمر «عن عبد الملك بن عمير قال حدثني أبو بردة وأخي عن عوف بن مالك الأشجعي انه رأى في المنام كأن الناس جمعوا فاذا فيهم رجل فرعهم فهو فوقهم ثلاث اذرع قال فقلت من هذا؟ قال: عمر قلت: لم؟ قالوا لان فيه ثلاث خصال لأنه لا يخاف في الله لومة لائم وانه خليفة مستخلف وشهيد مستشهد قال فاتي أبابكر فقصها عليه فأرسل إلي عمر فدعاه ليبشّره قال فجاء عمر قال فقال لي أبوبكر: اقصص رؤياك. قال فلما بلغت خليفه مستخلف زبرني عمر وكهربي وقال اسكت تقول هذا وأبوبكر حي قال فلما كان بعد وولي عمر مررت بالشام وهو على المنبر قال فدعاني وقال: اقصص رؤياك فقصصتها فلما قلت له لا يخاف في الله لومة لائم قال: اني لأرجو أن يجعلني الله منهم قال فلما قلت خليفة مستخلف قال قد استخلفني الله فله أن يعينني علي ما ولاني فلما ان ذكرت شهيد مستشهد قال اني لي بالشهادة وأنا بين أظهركم تغزون ولا أغزو ثم قال بلي يأتي الله بها ان شاء الله»<sup>۲</sup>.

ومن مسند عبدالله بن مغفل المزني رحمته الله (۱ روایت):

حديثه في حب الصحابة: أخرج احمد «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُعَفَّلٍ الْمَزْنِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَصْحَابِي لَا تَتَّخِذُوهُمْ غَرَضًا بَعْدِي فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَبِحُبِّي

۱- صحيح مسلم: ج ۳/ ص ۱۴۸۱، كتاب الإمارة، باب خيار الأئمة وشرارهم، حديث شماره: ۱۸۵۵.

۲- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳/ ص ۱۱۵۶.

أَحَبَّهُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَبِغْضِي أَبْغَضَهُمْ وَمَنْ آذَاهُمْ فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَمَنْ آذَى اللَّهَ أَوْشَكَ أَنْ يَأْخُذَهُ»<sup>۱</sup>.

ومن مسند حفصة زوج النبي ﷺ (۲ روایت):

حديثها في فضل عثمان: أخرج احمد من حديث ابن جريج «عن ابي خالد عن عبد الله بن أبي سعيد المدني قال حدثتني حفصة ابنة عمر بن الخطاب قالت كان رسول الله ﷺ ذات يوم قد وضع ثوباً بين فخذه فجاء أبو بكر فاستأذن فأذن له وهو على هيئته ثم عمر بمثل هذه القصة ثم علي ثم ناس من أصحابه والنبي ﷺ على هيئته ثم جاء عثمان فاستأذن فأذن له النبي ﷺ فأخذ ثوبه فتجلله فتحدثوا ثم خرجوا قلت يا رسول الله جاء أبو بكر وعمر وعلي وسائر أصحابك وأنت على هيئتك فلما جاء عثمان تجللت بثوبك. فقال: ألا أستحي ممن تستحي منه الملائكة»<sup>۲</sup>.

وحديثها في بشارة أهل بدر والحديبيه: أخرج مسلم «عن حفصة، قالت: قال النبي ﷺ: إني لأرجو أن لا يدخل النار أحد إن شاء الله ممن شهد بدرًا، والحديبية، قلت: يا رسول الله، ﴿وإن منكم إلا وادها﴾ كان على ربك حتمًا مقضيًا ﴿٧١﴾»<sup>۳</sup> [مریم: ۷۱]. قال: أ فلم تسمعيه، يقول: ﴿ثم ننجي الذين اتقوا ونذر الظالمين فيها جثيًا﴾»<sup>۴</sup> [مریم: ۷۲].

۱- مسند امام احمد: ج ۲۷/ ص ۳۵۸، حديث شماره: ۱۶۸۰۳، شعيب الأرئوط گفته: اسناد اين حديث ضعيف است. علامه ألبانی نیز اسناد آن را ضعيف دانسته؛ نگا: سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۹۶، أبواب المناقب، باب فيمن سب أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم، حديث شماره: ۳۸۶۲.

۲- مسند امام احمد: ج ۴۴/ ص ۶۶، حديث شماره: ۲۶۴۶۶، شعيب الأرئوط گفته: اين حديث صحيح لغيره بوده، و اين اسنادی ضعيف است.

۳- ترجمه‌ی آیه: «و هیچ يك از شما نیست؛ مگر آن که وارد آن (= جهنم) شود، اين (وعده) بر پروردگارت فرمانی حتمی (و شدنی) است».

۴- ترجمه‌ی آیه: «سپس کسانی را که تقوا پيشه کردند از آن رهایی می‌بخشیم، و ستمکاران را به زانو در آمده در آن رها می‌کنیم».

### مسانید الأنصار من اصحاب رسول الله ﷺ

من مسند معاذ بن جبل ؓ (۱ روایت):

في المشكوة «عن أبي عبيده ومعاذ بن جبل عن رسول الله ﷺ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ بَدَأَ رَحْمَةً وَنُبُوءَةً، ثُمَّ يَكُونُ رَحْمَةً وَخِلَافَةً، ثُمَّ كَائِنًا مُلْكًا عَضُوضًا، ثُمَّ كَائِنٌ عُتُوًّا وَجَبَرِيَّةً، وَفَسَادًا فِي الْأَرْضِ يَسْتَجِلُّونَ الْحَرِيرَ، وَالْفُرُوجَ، وَالْحُمُورَ يُرْزَقُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَيُنْصَرُونَ حَتَّى يَلْقُوا اللَّهَ ﷻ». رواه البيهقي في شعب الإيمان<sup>۲</sup>.

ومن مسند أبي بن كعب ؓ (۱ روایت):

في فضل عمر ؓ: أخرج الحاكم من حديث «يحيى بن سعيد، عن سعيد بن المسيب، عن أبي بن كعب ؓ قال: سمعت النبي ﷺ يقول: أول من يعانقه الحق يوم القيامة عمر، وأول من يصفحه الحق يوم القيامة عمر، وأول من يؤخذ بيده فينطلق به إلى الجنة عمر بن الخطاب»<sup>۳</sup>.

ومن مسند أبي ايوب الانصاري ؓ (۱ روایت):

حديثه في فتوح الأمصار: أخرج الحاكم «عن عبد الرحمن، عن ابن أبي ليلى، عن أبي أيوب ؓ، عن النبي ﷺ قال: إني رأيت في المنام غنما سوداء يتبعها غنم عفريا أبا بكر

۱- صحيح مسلم: ج ۴/ ص ۱۹۴۲، كتاب الفضائل، باب من فضائل أصحاب الشجرة أهل بيعة الرضوان رضي الله عنهم، حديث شماره: ۲۴۹۶.

۲- مشكاة المصابيح: ج ۳/ ص ۱۴۷۸، حديث شماره: ۵۳۷۵، تأليف: محمد بن عبد الله مشهور به خطيب تبريزي (متوفى: ۷۴۱ هـ)، تحقيق: محمد ناصر الدين آلبناني، ناشر: المكتب الإسلامي - بيروت، چاپ سوم، سال: ۱۹۸۵ م. و نكا: شعب الإيمان، بيهقي: ج ۷/ ص ۴۲۲، حديث شماره: ۵۳۷۵.

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۹۰، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه، حديث شماره: ۴۴۸۹، حافظ ذهبي گفته: اين حديث موضوعی است.

اعبرها فقال أبو بكر: يا رسول الله هي العرب تتبعك ثم تتبعها العجم حتى تغمرها، فقال النبي ﷺ: هكذا عبرها الملك بسحر»<sup>١</sup>.

ومن مسند أبي الدرداء ﷺ (٢ رواية):

حديثه في التعريض عن خلافة الشيخين: أخرج الحاكم «عن سعيد بن جبير، عن أبي الدرداء ﷺ قال: خطب رسول الله ﷺ خطبة خفيفة، فلما فرغ من خطبته قال: يا أبا بكر، قم فاخطب فقام أبو بكر ﷺ فخطب فقصر دون النبي ﷺ، فلما فرغ أبو بكر من خطبته قال: يا عمر، قم فاخطب فقام عمر ﷺ فخطب فقصر دون النبي ﷺ، ودون أبي بكر ﷺ»<sup>٢</sup>.

وحديثه في منزلة أبي بكر الصديق عند النبي ﷺ وأصحابه: أخرج البخاري «عن بُسر بن عبيد الله عن عائذ الله أبي إدريس عن أبي الدرداء ﷺ قَالَ كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ أَخِذَا بِطَرْفِ ثَوْبِهِ حَتَّى أَبْدَى عَنْ رُكْبَتِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَمَّا صَاحِبُكُمْ فَقَدْ غَامَرَ». فَسَلَّمَ، وَقَالَ إِنِّي كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ ابْنِ الْخَطَّابِ شَيْءٌ فَأَسْرَعْتُ إِلَيْهِ ثُمَّ نَدِمْتُ، فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَغْفِرَ لِي فَأَبَى عَلَيَّ، فَأَقْبَلْتُ إِلَيْكَ فَقَالَ: يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ يَا أبا بَكْرٍ. ثَلَاثًا، ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ نَدِمَ فَأَتَى مَنْزِلَ أَبِي بَكْرٍ فَسَأَلَ أَتَمَّ أَبُو بَكْرٍ فَقَالُوا لَا. فَأَتَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَسَلَّمَ فَجَعَلَ وَجْهُهُ النَّبِيُّ ﷺ يَتَمَعَّرُ حَتَّى أَشْفَقَ أَبُو بَكْرٍ، فَجَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ أَنَا كُنْتُ أَظْلَمَ مَرَّتَيْنِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ. وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقَ. وَوَأَسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُو لي صَاحِبِي. مَرَّتَيْنِ فَمَا أُودِي بَعْدَهَا»<sup>٣</sup>.

ومن مسند اسيد بن حضير ﷺ (٢ رواية):

١- همان: ج ٤/ ص ٤٣٧، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه، حديث شماره: ٨١٩٣، حافظ

ذهبي نسبت به تصحيح و یا تضعیف این روایت سکوت ورزیده است.

٢- همان: ج ٣/ ص ٩٣، کتاب تعبیر الرؤیا، حدیث شماره: ٤٥٠٠، حافظ ذهبي گفته: اسناد این حدیث منقطع است.

٣- صحیح بخاری: ج ٥/ ص ٥، کتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذًا خليلاً»، حدیث شماره: ٣٦٦١.

حدیثه فی منزله اُبی بکر<sup>ؓ</sup> عند الصحابة أخرج البخاري «عن مالك عن عبد الرحمن بن القاسم عن أبيه عن عائشه في قصة نزول آية التيمم فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ الْخَضِرِ مَا هِيَ بِأَوَّلِ بَرَكَتِكُمْ يَا آلَ أَبِي بَكْرٍ»<sup>۱</sup>.

وقوله أن الأثر لا تكون ألا بعد عمر: أخرج أبو يعلى من طريق محمود بن لبيد «عن ابن شفيع وكان طبيباً عن اسيد بن حضير سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ<sup>ﷺ</sup>، يَقُولُ: إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ أَثَرَهُ بَعْدِي، فَلَمَّا كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَسَمَ حُلَلاً بَيْنَ النَّاسِ، فَبَعَثَ إِلَيَّ مِنْهَا حُلَّةً فَاسْتَضَعَرْتُهَا، فَأَعْطَيْتُهَا ابْنَتِي، فَبَيْنَمَا أَنَا أَصِلِّي إِذْ مَرَّ بِي شَابٌّ مِنْ قُرَيْشٍ عَلَيْهِ حُلَّةٌ مِنْ تِلْكَ الْحُلِيِّ يَجْرُهَا، فَذَكَرْتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ<sup>ﷺ</sup>: إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ أَثَرَهُ بَعْدِي، فَقُلْتُ: صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، فَاَنْطَلَقَ رَجُلٌ إِلَى عُمَرَ فَأَخْبَرَهُ، فَجَاءَ وَأَنَا أَصِلِّي، فَقَالَ: صَلِّ يَا أُسَيْدُ، فَلَمَّا قَضَيْتُ صَلَاتِي، قَالَ: كَيْفَ قُلْتَ؟ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: تِلْكَ حُلَّةٌ بَعَثَتْ بِهَا إِلَى فُلَانٍ وَهُوَ بَدْرِي أَحَدِي عَقِيٍّ<sup>۲</sup>، فَأَتَاهُ هَذَا الْفَتَى فَابْتَاعَهَا مِنْهُ فَلَبِسَهَا، فَظَنَنْتُ أَنَّ ذَاكَ يَكُونُ فِي زَمَانِي؟ قُلْتُ: قَدْ وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ظَنَنْتُ أَنَّ ذَاكَ لَا يَكُونُ فِي زَمَانِكَ»<sup>۳</sup>.

ومن مسند زيد بن ثابت<sup>ؓ</sup> (۱ روایت):

قوله ان المهاجرين أولي بالخلافة من غيرهم: أخرج الحاكم من حديث وهيب «عن داود بن أبي هند، عن أبي سعيد الخدري<sup>ؓ</sup> قال: لما توفي رسول الله<sup>ﷺ</sup> قام خطباء الأنصار فجعل الرجل منهم، يقول: يا معشر المهاجرين إن رسول الله<sup>ﷺ</sup> كان إذا استعمل رجلاً منكم قرن معه رجلاً منا، فترى أن يلي هذا الأمر رجلاً من أحدهما منكم والآخر منا، قال: فتتابع خطباء الأنصار على ذلك، فقام زيد بن ثابت، فقال: إن رسول الله<sup>ﷺ</sup> كان من

۱- همان: ج ۵/ص ۷، کتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حديث شماره: ۳۶۷۲.

۲- عده ای از انصار قبل از اینکه رسول خدا به مدینه هجرت نمایند به حضور آن حضرت رفته و با ایشان بیعت نمودند که بیعت عقبه ی اول و بیعت عقبه دوم در کتب حدیث و تاریخ مفصلاً ذکر شده است. (ش)

۳- مسند ابو یعلی موصلی: ج ۲/ص ۲۴۳، حدیث شماره: ۹۴۵.

المهاجرين، وإن الإمام يكون من المهاجرين، ونحن أنصاره كما كنا أنصار رسول الله ﷺ، فقام أبو بكر ﷺ، فقال: جزاكم الله خيرا يا معشر الأنصار، وثبت قائلكم ثم قال: أما لو فعلتم غير ذلك لما صالحناكم ثم أخذ زيد بن ثابت بيد أبي بكر، فقال: هذا صاحبكم، فبايعوه، ثم انطلقوا، فلما قعد أبو بكر على المنبر نظر في وجوه القوم فلم ير عليا فسأل عنه، فقال: ناس من الأنصار فأتوا به، فقال أبو بكر: ابن عم رسول الله ﷺ وختنه أردت أن تشق عصا المسلمين؟ فقال: لا تثريب يا خليفة رسول الله ﷺ فبايعه<sup>۱</sup>، ثم لم ير الزبير بن العوام فسأل عنه حتى جاءوا به، فقال: ابن عمه رسول الله صلى الله عليه وسلم وحواريه أردت أن تشق عصا المسلمين، فقال مثل قوله: لا تثريب يا خليفة رسول الله ﷺ فبايعاه» هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه<sup>۲</sup>.

۱- از این روایت این طور دانسته می شود که علی مرتضی ﷺ در اولین روز خلافت صدیق اکبر ﷺ با ایشان بیعت نمود و مشابه ایی روایت را می توان در مسند ابو داود طرابلسی، ابن سعد، ابن ابی شیبہ، ابن جریر، بیہقی و ابن عساکر یافت (مراجعه شود به کنز العمال جلد ۳ صفحه ۱۳۱ مطبعی دکن) بر علاوه از حاکم، ابن حبان و غیره نیز این روایت را تصحیح نموده اند و بیہقی گفته است: الرواية الموصولة عن أبي سعيد أصح (برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به فتح الباری از حافظ ابن حجر جلد ۷ صفحه ۳۸۸ چاپ مصر) اما در بخاری از عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا روایتی آمده که علی ﷺ بعد از وفات فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا یعنی شش ماه بعد از بیعت عموم مسلمانان با حضرت صدیق بیعت نمود، بعضی از محدثین روایت حاکم را بر روایت صحیح بخاری ترجیح داده اند این ترجیح اگرچه وجوہاتی دارد مگر باز ہم به آسانی نمی توان آن را بر روایت بخاری ترجیح داد. و یا این که می توان گفت که علی ﷺ دو دفعه با حضرت صدیق بیعت نمود که روایت بخاری بیانگر بیعت دوم ایشان می باشد، وجه این بیعت آنست که چون واقعه فدک پیش آمد بعضی مردم گمان نمودند که علی مرتضی از خلیفہ رسول اللہ رنجیده است بخصوص این که در ایام مریضی فاطمہ زہرا حضرت علی از او مراقبت کرده و رفت و آمد خود را خدمت خلیفہ کمتر نمود، لهذا علی ﷺ این موضوع را احساس کرده بخاطر حفظ وحدت مسلمین و اظهار اطاعت از خلیفہ رسول اللہ بار دوم در ملا عام با ایشان بیعت نمود. (ش)

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۸۰، حدیث شماره: ۴۴۵۷، ذهبی در تصحیح و یا تضعیف این حدیث سکوت ورزیده است.

ومن مسند زید بن خارجه ؓ (۱ روایت):

تکلمه بعد موته بفضائل الثلاثه: اخرج ابو عمر من طریق «لیمان بن بلال، عن یحیی بن سعید، عن سعید بن المسیب، أن زید بن خارجه الأنصاري، ثم من بني الحارث بن الخزرج توفي زمن عثمان بن عفان، فسجى في ثوبه، ثم أنهم سمعوا جلجلة، في صدره، ثم تكلم، ثم قال: أحمد أحمد في الكتاب الأول، صدق صدق أبو بكر الصديق الضعيف في نفسه القوي في أمر الله في الكتاب الأول، صدق صدق عمر بن الخطاب القوي الأمين في الكتاب الأول، صدق صدق عثمان بن عفان على منهاجهم مضت أربع وبقيت اثنتان، أتت الفتن وأكل الشديد الضعيف، وقامت الساعة وسيأتيكم من جيشكم خبر بئر أريس وما بئر أريس<sup>۱</sup>. قال يحيى: قال سعید: ثم هلك رجل من خطمة فسجى بثوبه فسمع جلجلة في صدره ثم تكلم، فقال: إن أبا بني الحارث بن الخزرج صدق صدق. قال أبو عمر وكانت وفاته في خلافة عثمان وقد عرض مثل قصته لأخي ربي بن خراش<sup>۲</sup>.

ومن مسند رفاعه بن رافع الزرقى ؓ (۱ روایت):

حديثه في فضل أهل بدر: أخرج البخاري «عن معاذ بن رِفاعَةَ بْنِ رَافِعِ الزُّرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ - وَكَانَ أَبُوهُ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ - قَالَ جَاءَ جِبْرِيلُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: مَا تَعُدُّونَ أَهْلَ بَدْرٍ فَيَكُمُ قَالَ مِنْ أَفْضَلِ الْمُسْلِمِينَ - أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا - قَالَ وَكَذَلِكَ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ»<sup>۳</sup>.

ومن مسند رافع بن خديج ؓ (۱ روایت):

۱- اريس نام چاهی است در مدینه، و انگشتر رسول خدا که به انگشت امیر المؤمنین عثمان ؓ بود در اواخر خلافت به همین چاه افتاده و گم شد. صحابه‌ی کرام همه چاه را جستجو نمودند مگر آن انگشتر را نیافتند، بعد از گم شدن این انگشتر شورشیان و باغیان بر مدینه ریخته، خلیفه‌ی رسول خدا را شهید کردند و شیرازه‌ی خلافت را از بین بردند. (ش)

۲- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۲/ ص ۵۴۸.

۳- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۸۰، کتاب المغازی، باب شهود الملائكة بدرا، حدیث شماره: ۳۹۹۲.

حديثه في فضل أهل بدر: أخرج ابن ماجة من حديث سفيان «عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَبَّاسِ بْنِ رِفَاعَةَ عَنْ جَدِّهِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ جَاءَ جَبْرِيلُ - أَوْ مَلَكٌ - إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: مَا تَعُدُّونَ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا فَيَكُفُّ قَالُوا خِيَارَنَا. قَالَ كَذَلِكَ هُمْ عِنْدَنَا خِيَارُ الْمَلَائِكَةِ»<sup>۱</sup>.

ومن مسند أبي سعيد بن المعلى رضي الله عنه (۱ رواية):

حديثه في الخطبة التي خطبها النبي ﷺ في مناقب أبي بكر: أخرج الترمذي «عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أَبِي الْمُعَلَّى عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَطَبَ يَوْمًا فَقَالَ: إِنَّ رَجُلًا خَيْرُهُ رَبُّهُ بَيْنَ أَنْ يَعِيشَ فِي الدُّنْيَا مَا شَاءَ أَنْ يَعِيشَ وَيَأْكُلَ فِي الدُّنْيَا مَا شَاءَ أَنْ يَأْكُلَ وَبَيْنَ لِقَاءِ رَبِّهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ رَبِّهِ. قَالَ فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ هَذَا الشَّيْخِ إِذْ ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَجُلًا صَالِحًا خَيْرُهُ رَبُّهُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ لِقَاءِ رَبِّهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ رَبِّهِ. قَالَ فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَعْلَمَهُمْ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ بَلْ نَفْدِيكَ بِأَبَائِنَا وَأُمُورِنَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا مِنْ النَّاسِ أَحَدٌ أَمِنَ إِلَيْنَا فِي صُحْبَتِهِ وَذَاتِ يَدِهِ مِنْ ابْنِ أَبِي قُحَافَةٍ وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لَا تَتَّخِذْتُ ابْنَ أَبِي قُحَافَةٍ خَلِيلًا وَلَكِنْ وَدَّ إِخَاءُ إِيْمَانٍ وَدَّ إِخَاءُ إِيْمَانٍ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا وَإِنَّ صَاحِبَكُمْ خَلِيلُ اللَّهِ»<sup>۲</sup>.

ومن مسند براء بن عازب رضي الله عنه (۱ رواية):

۱- سنن ابن ماجة: ج ۱/ ص ۵۶، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل أهل بدر، حديث شماره: ۱۶۰. علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۰۷، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۵۹. علامه آلبنی گفته: اسناد این حدیث ضعیف است. البته این حدیث را امام مسلم نیز با این الفاظ روایت کرده است: «لو كنت متخذًا خليلًا، لاتخذت ابن أبي قحافة خليلًا: اگر کسی (از انسانها) را دوست می‌گرفتم، همانا فرزند ابو قحافه (ابو بكر صديق) را دوست خویش انتخاب می‌کردم». نگا: صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۵۵، کتاب فضائل الصحابة رضي الله تعالى عنهم، باب من فضائل أبي بكر الصديق رضي الله عنه، حدیث شماره: ۲۳۸۳.



حَدِثُهُ فِي فَتُوحِ الْأَمْصَارِ: أَخْرَجَ أَبُو يَعْلَى «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَيْمُونٍ، عَنِ الْبَرَاءِ، قَالَ: أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِحُفْرِ الْخُنْدَقِ قَالَ: عَرَضَ لَنَا صَخْرَةٌ لَا تَأْخُذُ فِيهَا الْمَعَاوِلُ، فَشَكَّوْا ذَلِكَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: فَأَخَذَ الْمِعْوَلَ، قَالَ: وَأَحْسَبُهُ، قَالَ: وَضَعَ ثَوْبَهُ فَضَرَبَ ضَرْبَةً، وَقَالَ: بِسْمِ اللَّهِ، فَكَسَرَ ثُلُثَ الصَّخْرَةِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ، أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ الشَّامِ، إِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَى قُصُورِهَا الْحُمْرِ مِنْ مَكَانِي هَذَا، ثُمَّ قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ، وَضَرَبَ أُخْرَى فَكَسَرَ ثُلُثُهَا، وَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ، أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ فَارِسَ<sup>۱</sup>، وَاللَّهِ إِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَى الْمَدَائِنِ وَقُصْرِهَا الْأَبْيَضِ مِنْ مَكَانِي هَذَا، ثُمَّ قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ، وَضَرَبَ أُخْرَى فَكَسَرَ بَقِيَّةَ الْحَجَرِ، وَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ، أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ الْيَمَنِ، وَاللَّهِ إِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَى مَفَاتِيحِ صَنْعَاءَ مِنْ مَكَانِي هَذَا»<sup>۲</sup>.

ومن مسند ام حرام الانصاريه عليه السلام (۱ روایت):

حَدِثُهَا فِي الْوَعْدِ بِغَزْوَةِ الْبَحْرِ فَكَانَتْ فِي زَمَنِ عِثْمَانَ عليه السلام: أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ «عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ أَنَّ عُمَيْرَ بْنَ الْأَسْوَدِ الْعَنْسِيَّ حَدَّثَهُ أَنَّهُ أَتَى عُبَادَةَ بْنَ الصَّامِتِ وَهُوَ نَازِلٌ فِي سَاحِلِ حِمَاصٍ، وَهُوَ فِي بِنَاءٍ لَهُ وَمَعَهُ أُمُّ حَرَامٍ، قَالَ عُمَيْرٌ فَحَدَّثْتُنَا أُمُّ حَرَامٍ أَنَّهَا سَمِعَتْ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ الْبَحْرَ قَدْ أَوْجَبُوا. قَالَتْ أُمُّ حَرَامٍ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا فِيهِمْ. قَالَ أَنْتِ فِيهِمْ. ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ مَدِينَةَ قَيْصَرَ مَغْفُورٌ لَهُمْ. فَقُلْتُ أَنَا فِيهِمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ لَا»<sup>۳</sup>.

ومن مسند سهل بن سعد الساعدي عليه السلام (۲ روایت):

۱- مسلمانان از این روایت اعتماد به نفس و امید به آینده را به خوبی می آموزند که رسول خدا در سخت ترین شرایط که دشمن ایشان را در محاصره گرفته و فقر و تنگدستی آنها را تهدید می کند باز هم به آینده ی روشن اطمینان داشته و خبر از سقوط بزرگترین قدرت های دنیای آن روز را می دهد.

۲- مسند ابو یعلی موصلی: ج ۳/ ص ۲۴۴، حدیث شماره: ۱۶۸۵. حسین سلیم أسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف است.

۳- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۴۲، کتاب الجهاد والسير، باب ما قیل فی قتال الروم، حدیث شماره: ۲۹۲۴.

حديثه في اثبات الصديقيه لأبي بكر والشهادة لهما: أخرج أبويعلي «عن عبدالرزاق عن معمر عن أبي حازم عن سهل بن سعد ان أحدا ارتج وعليه رسول الله وأبو بكر وعمر وعثمان فقال رسول الله: اثبت احد فما عليك إلا نبي أو صديق أو شهيدان»<sup>١</sup>.

وحديثه في منزلة أبي بكر عند النبي ﷺ: أخرج أبويعلي «عن حماد بن زيد، عن أبي حازم، عن سهل بن سعد، قال: كان قتال بين بني عمرو بن عوف، فأتاهم النبي ﷺ ليُصلح بينهم، وقد صلى الظهر، فقال لبلال: إن حضرت صلاة العصر ولم آت، فمر أبا بكر فليصل بالناس، فلما حضرت صلاة العصر أذن بلال وأقام، وقال: يا أبا بكر تقدم، فتقدم أبو بكر، فجاء رسول الله ﷺ، فشق الصفوف، فلما رأى الناس رسول الله ﷺ صفحوا، يعني: التصفيق، قال: وكان أبو بكر إذا دخل في صلاة لم يلتفت، فلما رأى التصفيق لا يمسك عنه التفت، فرأى رسول الله ﷺ خلفه، فأومأ إليه النبي ﷺ أن امض، فلبث أبو بكر هنيهة يحمده الله على قول رسول الله ﷺ: امض، ثم مضى أبو بكر الفهقرى، يعني: على عقبه، فلما رأى ذلك النبي ﷺ تقدم، فصلّى بالقوم صلاتهم، فلما قضى صلاته، قال: يا أبا بكر، ما منعك إذ أومأت إليك ألا تكون مصيت؟ قال أبو بكر: لم يكن لأبي فحافة أن يؤم رسول الله ﷺ، ثم قال للناس: إذا تابكم في صلاتكم شيء فليستبح الرجال، وليصفق النساء»<sup>٢</sup>.

ومن مسند نعمان بن بشير ؓ (١ رواية):

١- مسند ابو يعلى موصلى: ج ١٣/ ص ٥٠٩، حديث شماره: ٧٥١٨. حسين سليم أسد كفته: اسناد اين حديث صحيح است.

٢- مسند ابو يعلى موصلى: ج ١٣/ ص ٥١٩، حديث شماره: ٧٥٢٤. حسين سليم أسد كفته: اسناد اين حديث صحيح است.

حدیثه فی القرون الثلاثة: أخرج احمد من حدیث عاصم بن بهدله «عن خيثمه والشعبي عن النعمان بن بشير قال قال رسول الله ﷺ: خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ يَأْتِي قَوْمٌ تَسْبِقُ أَيْمَانُهُمْ شَهَادَاتِهِمْ وَشَهَادَاتُهُمْ أَيْمَانُهُمْ»<sup>۱</sup>.

ومن مسند عويم بن ساعده رضي الله عنه (۱ روایت):

حدیثه فی النهي عن سب الصحابة وبيان فضيلتهم: أخرج الحاكم من حدیث «عبدالرحمن بن سالم بن عبدالرحمن بن عويم بن ساعدة عن أبيه عن جده أن رسول الله ﷺ قال: إن الله ﷻ اختارني واختار لي أصحابا فجعل لي منهم وزراء وأنصارا فمن سبهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين لا يقبل الله تعالى منه يوم القيامة صرفا ولا عدلا»<sup>۲</sup>.

ومن مسند شداد بن اوس رضي الله عنه (۱ روایت):

حدیثه فی فتوح الأمصار: أخرج احمد عن «عَبْدُ الرَّزَّاقِ قَالَ مَعْمَرُ أَخْبَرَنِي أَيُّوبُ عَنْ أَبِي قَلَابَةَ عَنْ أَبِي الْأَشْعَثِ الصَّنَعَانِيِّ عَنْ أَبِي أَسْمَاءَ الرَّحْبِيِّ عَنْ شَدَادِ بْنِ أَوْسٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ ﷻ رَوَى لِي الْأَرْضَ حَتَّى رَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا وَإِنَّ مُلْكَ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مَا رَوَى لِي مِنْهَا وَإِنِّي أُعْطِيتُ الْكَزْبَيْنِ الْأَبْيَضَ وَالْأَحْمَرَ وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ لَا يُهْلِكُ أُمَّتِي بِسَنَةِ بَعَامَةٍ وَأَنْ لَا يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا فَيُهْلِكَهُمْ بِعَامَةٍ وَأَنْ لَا يُلْبِسَهُمْ شِيعًا وَلَا يُذِيقَ بَعْضُهُمْ بَأْسَ بَعْضٍ وَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي إِذَا قَضَيْتُ قَضَاءً فَإِنَّهُ لَا يَرُدُّ وَإِنِّي قَدْ أَعْطَيْتُكَ لِأُمَّتِكَ أَنْ لَا أَهْلِكَهُمْ بِسَنَةِ بَعَامَةٍ وَلَا أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَاهُمْ فَيُهْلِكُوهُمْ بِعَامَةٍ حَتَّى يَكُونَ بَعْضُهُمْ يُهْلِكُ بَعْضًا وَبَعْضُهُمْ يَقْتُلُ بَعْضًا وَبَعْضُهُمْ يَسْبِي بَعْضًا. قَالَ وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَإِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي إِلَّا الْأَئِمَّةَ الْمُضِلِّينَ فَإِذَا وُضِعَ السِّيفُ فِي أُمَّتِي لَمْ يُرْفَعْ عَنْهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»<sup>۳</sup>.

۱- مسند امام احمد: ج ۳۰/ص ۲۹۲، حدیث شماره: ۱۸۳۴۸، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ص ۷۳۲، حدیث شماره: ۶۶۵۶، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- مسند امام احمد: ج ۱۷/ص ۳۳۹، حدیث شماره: ۱۷۱۱۵، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

ومن مسند حسان بن ثابت رضي الله عنه (۳ روایت):

شعره في الثناء علي أبي بكر: أخرج الحاكم من حديث «غالب بن عبد الله القرفساني، عن أبيه، عن جده حبيب بن أبي حبيب قال: شهدت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لحسان بن ثابت: قلت في أبي بكر شيئاً؟ قال: نعم، قال: قل حتى أسمع، قال: قلت:

وثاني اثنين في الغار المنيف وقد طاف العدو به إذ صاعد الجبلا  
وكان حب رسول الله قد علموا من الخلائق لم يعدل به بدلا

فتبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم»<sup>۱</sup>.

وأخرج الحاكم من حديث «مجالد بن سعيد قال سئل الشعبي من أول من أسلم فقال أما سمعت قول حسان:

إذا تذكرت شجوا من أخي ثقة فاذكر أخاك أبا بكر بما فعلا  
خير البرية أتقاه وأعد لها بعد النبي وأوفاه بما حملا  
الثاني التالي المحمود مشهده وأول الناس منهم صدق الرسلا»<sup>۲</sup>

وأخرج أبو عمر من حديث «أبي بكر بن أبي شيبة قال حدثنا شيخ لنا قال حدثنا مجالد عن الشعبي قال سألت ابن عباس أو سئل أي الناس كان أول اسلاماً قال: أما سمعت قول حسان بن ثابت:

إذا تذكرت شجوا من أخي ثقة فاذكر أخاك أبا بكر بما فعلا  
خير البرية أتقاه وأعد لها بعد النبي وأوفاه بما حملا

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۶۷، حدیث شماره: ۴۴۱۳، حافظ ذهبی گفته: عمرو بن زیاد (یکی از راویان این متن) حدیث وضع می کند.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۶۷، حدیث شماره: ۴۴۱۴، حافظ ذهبی بخاطر ضعف این روایت آن را از تلخیص خویش حذف نموده است.

الثاني التالي المحمود مشهده وأول الناس منهم صدق الرسلا<sup>۱</sup>  
 «قال ابوعمر: ورؤي ان رسول الله ﷺ قال لحسان هل قلت في أبي بكر شيئاً؟ قال نعم  
 وانشده هذه الأبيات وفيها بيت رابع وهو:  
 وثاني اثنين في الغار المنيف وقد طاف العدو به إذ صاعد الجبلا  
 فسر النبي ﷺ بذلك وقال احسنت يا حسان وقد روي فيها بيت خامس:  
 وكان حب رسول الله قد علموا خير البرية لم يعدل به رجلا<sup>۲</sup>».

ومن مسند ابى الهيثم بن التيهان<sup>۳</sup> (۱ روایت):

«قال أبوعمر: ومما قيل في أبي بكر قول الهيثم بن التيهان فيما ذكروا  
 وإني لأرجوا أن يقوم بأمرنا ويحفظه الصديق والمرء من عدي  
 اولاك خيار الحي فهر ابن مالك وانصار هذا الدين من كل معتدي<sup>۴</sup>».

ومن مسند كعب بن عجره<sup>۵</sup> (۱ روایت):

حديثه في أن عثمان علي الحق: أخرج احمد من حديث مطر الوراق «عن ابن سيرين  
 عن كعب بن عجرة قال ذكر رسول الله ﷺ: فتنه فقرّبها وعظّمها - قال - ثم مرّ رجلاً  
 متّقّع في ملحفة فقال: هذا يومئذ على الحق. فانطلقت مسرعاً - أو قال محضراً - فأخذت  
 بضبعيه فقلت هذا يا رسول الله قال هذا. فإذا هو عثمان بن عفان<sup>۶</sup>».

مسانيد سائر الصحابة رضوان الله عليهم اجمعين

اولها

۱- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳/ ص ۹۶۴.

۲- همان: ج ۳/ ص ۹۶۵.

۳- همان: ج ۳/ ص ۹۶۵.

۴- مسند امام احمد: ج ۳۰/ ص ۴۴، حديث شماره: ۱۸۱۱۸، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

مسند جابر بن سمره رضی الله عنه (۳ روایت):

أخرج البخاري وغيره «عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً<sup>۱</sup> كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ<sup>۲</sup>.  
وأخرج أحمد «عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ مَعَ غُلَامِي أَخْبَرَنِي بِشَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ فَكَتَبْتُ إِلَى سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ جُمُعَةٍ عَشِيَّةَ رَجُمَ الْأَسْلَمِيُّ<sup>۳</sup> يَقُولُ لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ غُصْبَةُ الْمُسْلِمِينَ يَفْتَتِحُونَ الْبَيْتَ الْأَبْيَضَ بَيْتَ كِسْرَى وَآلِ كِسْرَى<sup>۴</sup>».

وأخرج البخاري من حديث عبد الملك بن عمير «عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ رضی الله عنه يرفعه قال  
إِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلَا كِسْرَى بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرُ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ،

۱- در تعیین این دوازده خلیفه بین محدثین کرام اختلاف نظر وجود دارد، بعضی کوشش نموده‌اند تا دوازده خلیفه را تعیین نموده و اسامی آنها را ذکر نمایند اما این عده نتوانسته‌اند مدعای خویش را از نصوص شرعی ثابت نمایند بلکه از گمان و ظن خویش کار گرفته‌اند.

عده‌ای این دوازده خلیفه را به ترتیب خلافت بر شمرده‌اند که در نتیجه یزید ابن معاویه را نیز جزء آنها شمرده‌اند و عده‌ای نیز فضیلت و عدالت را مد نظر گرفته‌اند، به هر حال این حدیث به هیچ وجه بر دوازده امام شیعیان منطبق نمی‌شود؛ چرا که بغیر از علی رضی الله عنه هیچ کدام آنها به مقام خلافت و ولی امر مسلمین نرسیده‌اند بلکه بعضی از آنها (مثل مهدی) اصلاً وجود خارجی نداشته‌اند و برخی دیگر در نوجوانی از دنیا رفته و یا هم اینکه در بزرگسالی نیز خدمات شایانی سرانجام داده نتوانسته‌اند. (ش)

۲- صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۸۱، کتاب الأحکام، باب الاستخلاف، حدیث شماره: ۷۲۲۲. و نگا: صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۱۴۵۲، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش، والخلافة فی قریش، حدیث شماره: ۱۸۲۱.

۳- اشاره به سنگسار ماعز اسلمی رضی الله عنه است که در حضور رسول خدا چندین مرتبه اعتراف نمود که مرتکب زنا شده است.

۴- مسند امام احمد: ج ۴/ ص ۴۲۱، حدیث شماره: ۲۰۸۳۰، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۱</sup>.

ومن مسند عدی بن حاتم رضی الله عنه (۱ روایت):

حَدِثَهُ فِي فَتْحِ الْأَمْصَارِ: أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ مِنْ حَدِيثِ مَحَلِّ بْنِ خَلِيفَةَ «عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ بَيْنَا أَنَا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ فَشَكَا إِلَيْهِ الْفَاقَةَ، ثُمَّ أَتَاهُ آخَرُ، فَشَكَا قَطَعَ السَّبِيلَ. فَقَالَ: يَا عَدِيُّ هَلْ رَأَيْتَ الْحَيْرَةَ؟ قُلْتُ لَمْ أَرَهَا وَقَدْ أُبَيِّنْتُ عَنْهَا. قَالَ: فَإِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ لَتَرِينَ الطَّعِينَةَ تَرْتَحِلُ مِنَ الْحَيْرَةِ، حَتَّى تَطُوفَ بِالْكَعْبَةِ، لَا تَخَافُ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ - قُلْتُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِي فَأَيْنَ دُعَاؤُ طَيِّبٍ<sup>۲</sup> الَّذِينَ قَدْ سَعَرُوا الْبِلَادَ وَلَئِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ لَتُفْتَحَنَّ كُنُوزُ كِسْرَى. قُلْتُ كِسْرَى بْنُ هُرْمَزٍ قَالَ: كِسْرَى بْنُ هُرْمَزٍ، وَلَئِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ، لَتَرِينَ الرَّجُلَ يُخْرِجُ مِلَّةً كَفَّهُ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ، يَطْلُبُ مَنْ يَقْبَلُهُ مِنْهُ، فَلَا يَجِدُ أَحَدًا يَقْبَلُهُ مِنْهُ، وَلَيَلْقَيْنَ اللَّهَ أَحَدَكُمْ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تَرْجُمَانٌ يُتَرْجَمُ لَهُ. فَيَقُولَنَّ أَلَمْ أُبْعَثْ إِلَيْكَ رَسُولًا فَيُبَلِّغَكَ فَيَقُولَ بَلَى. فَيَقُولَ أَلَمْ أُعْطِكَ مَالًا وَأَفْضَلَ عَلَيْكَ فَيَقُولَ بَلَى. فَيَنْظُرُ عَنْ يَمِينِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا جَهَنَّمَ، وَيَنْظُرُ عَنْ يَسَارِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا جَهَنَّمَ. قَالَ عَدِيُّ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقَّةِ تَمْرَةٍ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ شِقَّةَ تَمْرَةٍ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ. قَالَ عَدِيُّ فَرَأَيْتُ الطَّعِينَةَ تَرْتَحِلُ مِنَ الْحَيْرَةِ حَتَّى تَطُوفَ بِالْكَعْبَةِ، لَا تَخَافُ إِلَّا اللَّهَ، وَكُنْتُ فِيمَنْ افْتَتَحَ كُنُوزُ كِسْرَى بْنِ هُرْمَزٍ، وَلَئِنْ طَالَتْ بِكُمْ حَيَاةٌ لَتَرَوْنَ مَا قَالَ النَّبِيُّ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ: يُخْرِجُ مِلَّةً كَفَّهُ»<sup>۳</sup>.

ومن مسند کرز بن علقمه الخزاعی رضی الله عنه (۱ روایت):

۱- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۸۵، کتاب فرض الخمس، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «أحلت لكم الغنائم»،

حدیث شماره: ۳۱۲۱.

۲- رهنان قبيله ی طی.

۳- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۱۹۷، کتاب المناقب، باب علامات النبوة في الإسلام، حدیث شماره: ۳۵۹۵.

حديثه في الفتوح: أخرج الحاكم من طريق سفيان ومعمّر «عن عروة بن الزبير، قال: سمعت كرز بن علقمة، يقول: سألت رجل النبي ﷺ فقال: يا رسول الله هل للإسلام من منتهى؟ فقال رسول الله ﷺ: نعم، أيما أهل بيت من العرب والعجم أراد الله بهم خيراً أدخل عليهم الإسلام، ثم تقع الفتن كأنها الظل» هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه قال الحاكم سمعت علي بن عمر الحافظ يقول: مما يلزم مسلماً والبخاري إخراج حديث كرز بن علقمة هل للإسلام من منتهى<sup>١</sup>.

ومن مسند عبدالله بن حوالة<sup>٢</sup> (٢ رواية):

حديثه في خلافة عثمان<sup>٣</sup>: أخرج الحاكم «عن عبد الله بن شقيق، عن عبد الله بن حوالة<sup>٤</sup> قال: قال رسول الله ﷺ: ذات يوم تهجمون على رجل معتجر ببردة<sup>٥</sup> يبايع الناس من أهل الجنة فهجمت على عثمان<sup>٦</sup>، وهو معتجر ببرد حبرة يبايع الناس<sup>٧</sup>».

أخرج الحاكم من حديث الليث «عن يزيد بن أبي حبيب، عن ربيعة بن لقيط التجيبي، عن عبد الله بن حوالة الأسدي، عن رسول الله ﷺ قال: من نجا من ثلاث فقد نجا قالوا: ماذا يا رسول الله؟ قال: موتي، وقتل خليفة مصطبر بالحق يعطيه، ومن الدجال<sup>٨</sup>».

ومن مسند هاشم بن عتبة بن أبي وقاص<sup>٩</sup> (١ رواية):

حديثه في الفتوح: أخرج الحاكم من حديث «عبد الملك بن عمير، عن جابر بن سمرة، عن هاشم بن عتبة بن أبي وقاص قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: يظهر المسلمون

١- المستدرک علی الصحیحین: ج ١/ ص ٨٩، حدیث شماره: ٩٦، حافظ ذهبی گفته: شیخین این حدیث را در صحیحین تخریج نکرده اند؛ زیرا عروه در روایت این حدیث از کرز (صحابی راوی) تفرد ورزیده است.

٢- مردی که خود را به عمامه پیچانده است.

٣- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ١٠٥، حدیث شماره: ٤٥٣٩، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

٤- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ١٠٨، حدیث شماره: ٤٥٤٨، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.



على جزيرة العرب، ويظهر المسلمون على فارس، ويظهر المسلمون على الروم، ويظهر المسلمون على الأعور الدجال»<sup>۱</sup>.

ومن مسند نافع بن عتبة بن ابي وقاص رضي الله عنه (۱ روایت):

حديثه في الفتوح: اخرج الحاكم من حديث «موسى بن عبد الملك بن عمير، عن أبيه، عن جابر بن سمرة، عن نافع بن عتبة، قال: قدم ناس من العرب على رسول الله ﷺ يسلمون عليه عليهم الصوف، فقلت فقلت: لأحولن بين هؤلاء وبين رسول الله ﷺ، ثم قلت في نفسي: هو نجي القوم، ثم أبت نفسي إلا أن أقوم إليه قال: فسمعتة يقول: يغزون جزيرة العرب فيفتحها الله، ثم يغزون فارس فيفتحها الله، ثم يغزون الدجال فيفتحها الله»<sup>۲</sup>.

ومن مسند عبدالله بن هشام بن زهرة القرشي رضي الله عنه (۲ روایت):

حديثه في فضل عمر: أخرج البخاري من حديث «ابن وهب قال أخبرني حيوة قال حَدَّثَنِي أَبُو عَقِيلٍ زُهْرَةُ بْنُ مَعْبُدٍ أَنَّهُ سَمِعَ جَدَّهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ هِشَامٍ قَالَ كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ» وهذا حديث لم يطوله البخاري<sup>۳</sup>.

وأخرج الحاكم من حديث «رشيد بن سعد وابن لهيعة عن زهرة بن معبد عن جده عبدالله بن هشام قال: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَقَالَ عُمَرُ: وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ لَأَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا نَفْسِي الَّتِي بَيْنَ جَنْبِي، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: لَا

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۴۴۶، حدیث شماره: ۵۶۹۰، حافظ ذهبی از تصحیح و عدم تصحیح این حدیث سکوت ورزیده است.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۴۸۷، حدیث شماره: ۵۸۲۲، حافظ ذهبی گفته: موسی بن عبد الملك (یکی از راویان این حدیث) واهی است.

۳- صحیح بخاری: ج ۸/ ص ۱۲۹، کتاب الأیمان والنذور، باب: کیف كانت یمین النبی صلی الله علیه وسلم، حدیث شماره: ۶۶۳۲.

تكون مؤمنا حتى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ، فَقَالَ عُمَرُ: والذي أنزل عليك الكتاب لأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي التي بين جنبي فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الْآنَ يَا عُمَرُ<sup>١</sup>.

ومن مسند عمران بن حصين الخزاعي رضي الله عنه (١ رواية):

حديثه في القرون الثلاثة من طرق كثيرة منها ما أخرج الحاكم من حديث الاعمش «عن هلال بن يساف، قال: انطلقت إلى البصرة فدخلت المسجد، فإذا شيخ مستند إلى أسطوانة يحدث يقول: قال رسول الله ﷺ: خير الناس قرني، ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم، ثم يأتي أقوام يعطون الشهادة قبل أن يسألوها»<sup>٢</sup>.

ومن مسند عبدالرحمن بن ابي بكر رضي الله عنه (١ رواية):

حديثه في الدليل على خلافة أبي بكر: أخرج الحاكم من حديث ابن ابي مليكة «عن عبد الرحمن بن أبي بكر، قال: قال رسول الله ﷺ: ائتني بدواة وكتف أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده أبدا، ثم ولانا قفاه، ثم أقبل علينا، فقال: يا أي الله والمؤمنون إلا أبا بكر»<sup>٣</sup>.

ومن مسند عثمان بن ارقم بن ابي الارقم المخزومي رضي الله عنه (١ رواية):

حديثه في سوابق عمر: أخرج الحاكم «عن عثمان بن الأرقم بن أبي الأرقم المخزومي، قال: أخبرني أبي، عن يحيى بن عثمان بن الأرقم، حدثني جدي عثمان بن الأرقم أنه كان، يقول: أنا ابن سبع الإسلام، أسلم أبي سبع سبعة، وكانت داره على الصفا وهي الدار التي كان النبي ﷺ يكون فيها في الإسلام، وفيها دعا الناس إلى الإسلام، فأسلم فيها قوم كثير وقال رسول الله ﷺ ليلة الاثنين فيها: اللَّهُمَّ أعز الإسلام بأحب الرجلين إليك عمر بن الخطاب أو

١- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ٥١٦، حدیث شماره: ٥٩٢٢، این حدیث را حافظ به خاطر ضعف آن از تلخیص خود حذف نموده است.

٢- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ٥٣٥، حدیث شماره: ٥٩٨٨، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا شرط بخاری و مسلم است.

٣- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ٥٤٢، حدیث شماره: ٦٠١٦، حافظ ذهبی گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

عمرو بن هشام، فجاء عمر بن الخطاب من الغد بكرة، فأسلم في دار الأرقم، وخرجوا منها وكبروا وطاقوا بالبيت ظاهرين، ودعيت دار الأرقم دار الإسلام»<sup>۱</sup>.

ومن مسند الاسود بن سريع رضی اللہ عنہ (۱ روایت):

حديثه في فضل عمر رضی اللہ عنہ: أخرج الحاكم من حديث ابراهيم بن سعد «عن الزهري، عن عبد الرحمن بن أبي بكرة، عن الأسود بن سريع التميمي، قال: قدمت على نبي الله صلی اللہ علیہ وسلم فقلت: يا نبي الله قد قلت شعرا ثنيت فيه على الله تبارك وتعالى ومدحتك، فقال: أما ما أثنيت على الله تعالى فهاته وما مدحتني به فدعه فجعلت أنشده فدخل رجل طوال أقنى، فقال لي: أمسك فلما خرج، قال: هات فجعلت، أنشده فلم ألبث أن عاد، فقال لي: أمسك فلما خرج، قال: هات، فقلت: من هذا يا نبي الله الذي إذا دخل قلت أمسك وإذا خرج قلت هات؟ قال: هذا عمر بن الخطاب وليس من الباطل في شيء»<sup>۲</sup>.

ومن مسند ابی جحیفه السوائی رضی اللہ عنہ (۱ روایت):

حديثه في خلافه قريش: أخرج الحاكم «عن عون بن أبي جحيفة، عن أبيه، قال: كنت مع عمي عند النبي صلی اللہ علیہ وسلم فقال: لا يزال أمر أمتي صالحا حتى يمضي اثنا عشر خليفة ثم قال كلمة وخفض بها صوته فقلت لعمي وكان أمامي ما قال يا عم؟ قال: قال يا بني: كلهم من قريش»<sup>۳</sup>.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۵۷۴، حدیث شماره: ۶۱۲۹، حافظ ذهبی از تصحیح و عدم تصحیح این حدیث سکوت ورزیده است.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۷۱۲، حدیث شماره: ۶۵۷۶، حافظ ذهبی گفته: معمر بن بکار (یکی از راویان این سند) روایت های منکری دارد.

۳- همان: ج ۳/ ص ۷۱۶، حدیث شماره: ۶۵۸۹.

وحديثه في فضل الشيخين: أخرج ابن ماجه من حديث مالك بن مغول «عن عون بن أبي جحيفه عن أبيه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ سَيِّدَا كُھُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ»<sup>١</sup>.

ومن مسند عبدالله بن زمعه بن الاسود رضي الله عنه (٣ رواية):

حديثه في امامة أبي بكر الصديق: أخرج أبو داود والحاكم من حديث ابن اسحق «عن الزهري عن عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَمْعَةَ قَالَ لَمَّا اسْتَعِزَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ<sup>٢</sup> وَأَنَا عِنْدَهُ فِي نَفَرٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ دَعَاهُ بِلَالٌ إِلَى الصَّلَاةِ فَقَالَ مُرُوا مَنْ يُصَلِّي لِلنَّاسِ. فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَمْعَةَ فَإِذَا عُمَرُ فِي النَّاسِ وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ غَائِبًا فَقُلْتُ يَا عُمَرُ قُمْ فَصَلِّ بِالنَّاسِ فَتَقَدَّمَ فَكَبَّرَ فَلَمَّا سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَوْتَهُ وَكَانَ عُمَرُ رَجُلًا مُجْهَرًا قَالَ «فَأَيْنَ أَبُو بَكْرٍ يَا أَبَى اللَّهِ ذَلِكَ وَالْمُسْلِمُونَ يَأْتِي اللَّهُ ذَلِكَ وَالْمُسْلِمُونَ»<sup>٣</sup>.

زاد الحاكم: «قال عبد الله بن زمعة، فقال عمر: ويحك ماذا صنعت بي يا ابن زمعة؟ والله ما ظننت حين أمرتني إلا، أن رسول الله ﷺ أمر بذلك، ولولا ذلك ما صليت بالناس، قلت: والله ما أمرني رسول الله ﷺ ولكن حين لم أر أبا بكر رأيتك أحق من حضر بالصلاة بالناس»<sup>٤</sup>.

١- سنن ابن ماجه: ج ١/ ص ٣٨، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل أبي بكر الصديق رضي الله عنه، حديث شماره: ١٠٠.

٢- أنگاه که مریضی آن حضرت شدید شد.

٣- سنن ابو داود: ج ٤/ ص ٢١٥، كتاب السنة، باب في استخلاف أبي بكر رضي الله عنه، حديث شماره: ٤٦٦٠. علامه آلبنانی گفته: این حدیث حسن صحیح است.

٤- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ٧٤٣، حدیث شماره: ٦٧٠٣، حافظ ذہبی از تصحیح و عدم تصحیح این حدیث سکوت ورزیده است.

وفي رواية لأبي داود من طريق أبي شهاب «عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ زَمْعَةَ أَخْبَرَهُ بِهَذَا الْخَبَرِ قَالَ لَمَّا سَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ صَوْتَ عُمَرَ قَالَ ابْنُ زَمْعَةَ خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى أَظْلَعَ رَأْسَهُ مِنْ حُجْرَتِهِ ثُمَّ قَالَ: لَا لَا لَا لِيُصَلَّ لِلنَّاسِ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ. يَقُولُ ذَلِكَ مُغْضَبًا»<sup>۱</sup>.

ومن مسند ابی بکره الثقفی رحمہ اللہ (۲ روایت):

حديثه في الوزن: أخرج أبو داود «عَنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ: مَنْ رَأَى مِنْكُمْ رُؤْيَا. فَقَالَ رَجُلٌ أَنَا رَأَيْتُ كَأَنَّ مِيزَانًا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فَوُزِنْتَ أَنْتَ وَأَبُو بَكْرٍ فَرُجِحْتَ أَنْتَ بِأَبِي بَكْرٍ وَوُزِنَ عُمَرُ وَأَبُو بَكْرٍ فَرُجِحَ أَبُو بَكْرٍ وَوُزِنَ عُمَرُ وَعُثْمَانُ فَرُجِحَ عُمَرُ ثُمَّ رُفِعَ الْمِيزَانُ فَرَأَيْنَا الْكَرَاهِيَةَ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»<sup>۲</sup>.

وفي رواية له من طريق عبدالرحمن بن أبي بكرة «عَنْ أَبِيهِ مَعْنَاهُ وَلَمْ يَذْكُرِ الْكَرَاهِيَةَ. قَالَ فَاسْتَأْذَنَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعْني فِسَاءَهُ ذَلِكَ فَقَالَ: خِلَافَةُ نُبُوَّةٍ ثُمَّ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُلْكَ مَنْ يَشَاءُ»<sup>۳</sup>.

ومن مسند سمره بن جندب رحمہ اللہ (۱ روایت):

حديثه في رؤيا دلو دُلي من السماء: أخرج أبو داود «عَنْ أَشْعَثَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ أَنَّ رَجُلًا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي رَأَيْتُ كَأَنَّ دَلْوًا دَلَّى مِنَ السَّمَاءِ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ شُرْبًا ضَعِيفًا ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ حَتَّى

۱- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۱۶، كتاب السنة، باب في استخلاف أبي بكر رضي الله عنه، حديث شماره: ۴۶۶۱. علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۰۸، كتاب السنة، باب في الخلفاء، حديث شماره: ۴۶۳۴. علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۰۸، كتاب السنة، باب في الخلفاء، حديث شماره: ۴۶۳۵. علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

تَضَلَّعَ ثُمَّ جَاءَ عُثْمَانُ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ حَتَّى تَضَلَّعَ ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَأَنْتَشِطَتْ وَأَنْتَضَحَ عَلَيْهِ مِنْهَا شَيْءٌ<sup>۱</sup>.

ومن مسند عباس بن عبد المطلب عليه السلام (۱ روایت):

حديثه في امامة أبي بكر: أخرج أبو يعلى: «عَنِ ابْنِ شُرَحْبِيلَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ الْعَبَّاسِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ نِسَاؤُهُ فَاسْتَتَرَنَ مِنِّي إِلَّا مِمْوَنَةً<sup>۲</sup>، فَدَقَّ لَهُ سَعِطَةً فَلَدَّ<sup>۳</sup>، فَقَالَ: لَا يَبْقَيْنَ فِي الْبَيْتِ أَحَدٌ إِلَّا لَدِّي إِلَّا الْعَبَّاسُ، فَإِنَّهُ لَمْ تُصْبِهِ يَمِينِي<sup>۴</sup>، ثُمَّ قَالَ: مُرُّوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ، لِحِفْصَةَ: قَوْلِي لَهُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ ذَلِكَ الْمَقَامَ بَكَى، فَقَالَتْ لَهُ، فَقَالَ: مُرُّوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، فَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ، ثُمَّ وَجَدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خِفَّةً، فَخَرَجَ، فَلَمَّا رَأَاهُ أَبُو بَكْرٍ تَأَخَّرَ، فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ بِيَدِهِ أَيْ مَكَانَكَ، فَجَاءَ، فَجَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ، فَقَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ حَيْثُ انْتَهَى أَبُو بَكْرٍ<sup>۵</sup>.

ومن مسند ابی الطفیل عليه السلام (۱ روایت):

حديثه في رؤيا النبي ﷺ في أبي بكر وعمر: أخرج أبو يعلى من حديث حماد «عَنْ عَلِيٍّ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ وَعَنْ حَبِيبٍ، وَحُمَيْدٍ، عَنِ الْحَسَنِ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ:

۱- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۰۸، كتاب السنة، باب في الخلفاء، حديث شماره: ۴۶۳۷. علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۲- میمونه عليها السلام به این وجه از عباس عليه السلام پرده نکرد؛ زیرا که میمونه خواهر همسر عباس بود. (ش)

۳- پس برایشان دواء نرم کردند و به دهان مبارک ایشان انداختند.

۴- تفصیل واقعه از این قرار است که در هنگام مریضی آن حضرت، اهل بیت ایشان تصمیم گرفتند که نوعی دوا را با روغن زیتون جوشانیده و به آن حضرت بخورانند، آن حضرت میلی به خوردن دوا نداشتند مگر اطرافیان به خاطر دلسوزی دوا را به دهان مبارک ایشان ریختند. رسول خدا از این عمل آنها ناراحت شده و دستور دادند که دواى مذکور به دهان همه آنها ریخته شود حتى میمونهل که روزه داشت باز هم از این حکم معاف نشد، اما عباس ابن عبد المطلب عليه السلام که از ابتدای امر حضور نداشت از این حکم مستثنی شد.

قابل یاد آوری است که دستور پیامبر خدا برای انتقام از اهل و خانواده نبوده بلکه این کار را تادیباً انجام دادند. (ش)

۵- مسند ابو یعلی: ج ۱۲/ ص ۶۲، حدیث شماره: ۶۷۰۴، حسین سلیم أسد گفته: إسناد این حدیث ضعیف است.

بَيْنَمَا أَنَا أَتْرِغُ اللَّيْلَةَ إِذْ وَرَدَتْ عَلَيَّ غَنَمٌ سُودٌ وَعَنَمٌ عُفْرٌ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَتَزَعَ ذُنُوبًا أَوْ ذُنُوبَيْنِ فِيهِمَا ضَعْفٌ، وَاللَّهُ يَعْفِرُ لَهُ، ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَاسْتَحَالَتْ غَرْبًا فَمَلَأَ الْحِيَاضَ، وَأَرَوَى الْوَارِدَةَ، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا مِنَ النَّاسِ أَحْسَنَ نَزْعًا مِنْهُ، فَأَوَّلْتُ أَنَّ الْغَنَمَ السُّودَ الْعَرَبُ، وَالْعُفْرَ الْعَجَمُ»<sup>۱</sup>.

ومن مسند مره بن كعب رضی اللہ عنہ (۲ روایت):

حديثه في أن عثمان على هدى في الفتنة: أخرج الترمذي «عن أبي قلابة عن أبي الأشعث الصنعاني أن خطباء قامت بالشام وفيهم رجال من أصحاب رسول الله ﷺ فقام آخرهم رجل يقال له مره بن كعب فقال لولا حديث سمعته من رسول الله ﷺ ما قُمت. وذكر الفتنة فقربها فمر رجل مقتنع في ثوب فقال هذا يومئذ على الهدى فقامت إليه فإذا هو عثمان بن عفان. قال فأقبلت عليه بوجهه فقلت هذا قال نعم»<sup>۲</sup>.

وأخرج أحمد من حديث «جبير بن نفير قال كنا معسكرين مع معاوية بعد قتل عثمان فقام كعب بن مره البهزي فقال لولا شيء سمعته من رسول الله ﷺ ما قُمت هذا المقام فلما سمع يذكر رسول الله ﷺ اجلس الناس فقال بينما نحن عند رسول الله ﷺ إذ مر عثمان بن عفان عليه مرحلاً قال فقال رسول الله ﷺ: لتخرجن فتنة من تحت قدتي أو من بين رجلي هذا هذا يومئذ ومن اتبعه على الهدى. قال فقام ابن حوالة الأزدي من عند المنبر فقال إنك لصاحب هذا. قال نعم. قال والله إنني لحاضر ذلك المجلس ولو علمت أن لي في الجيش مصدقاً كنت أول من تكلم به»<sup>۳</sup>.

ومن مسند ابی رمثه رضی اللہ عنہ (۱ روایت):

۱- مسند ابو یعلی: ج ۲/ ص ۱۹۸، حدیث شماره: ۹۰۴، حسین سلیم أسد گفته: إسناد ابن حدیث ضعیف است.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۸، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۳۷۰۴. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- مسند امام احمد: ج ۲۹/ ص ۶۰۸، حدیث شماره: ۱۸۰۶۷، شعیب الأرئوط گفته: اسناد ابن حدیث صحیح است.

حديثه في منزلة الشيخين عند النبي ﷺ: أخرج الحاكم من حديث «أزرق بن قيس، قال: صلى بنا إمام لنا يكنى أبا رمثة، قال: صليت هذه الصلاة أو مثل هذه الصلاة مع رسول الله ﷺ قال: وكان أبو بكر وعمر رضي الله عنهما يقومان في الصف المتقدم، عن يمينه، وكان رجل قد شهد التكبيرة الأولى من الصلاة فصلى نبي الله ﷺ ثم سلم، عن يمينه وعن يساره، حتى رأينا بياض خده، ثم انفتل كأنفتال أبي رمثة - يعني نفسه - فقام الرجل الذي أدرك معه التكبيرة الأولى من الصلاة يشفع فوثب إليه عمر فأخذ بمنكبه فهزه، ثم قال: اجلس فإنه لم يهلك أهل الكتاب إلا أنه لم يكن بين صلاتهم فصل، فرفع النبي ﷺ بصره، فقال: أصاب الله بك يا ابن الخطاب»<sup>۱</sup>.

ومن مسند نافع بن عبد الحارث رضي الله عنه (۲ رواية):

حديثه في بشارة أبي بكر وعمر وعثمان بالجنة مثل حديث أبي موسى: أخرج احمد من طريق وهيب «عن موسى بن عقيب قال سمعت أبا سلمة يحدث ولا أعلمه إلا عن نافع بن عبد الحارث أن رسول الله ﷺ دخل حائطاً من حوائط المدينة فجلس على قف البئر فجاء أبو بكر يستأذن فقال: ائذن له وبشره بالجنة. ثم جاء عمر يستأذن فقال: ائذن له وبشره بالجنة». ثم جاء عثمان يستأذن فقال: ائذن له وبشره بالجنة وسيلقى بلاء»<sup>۲</sup>.

وأخرج احمد «عن يزيد بن هارون عن محمد بن عمرو عن أبي سلمه قال قال نافع بن عبد الحارث، فذكر نحوه»<sup>۳</sup>.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱/ ص ۴۰۳، حدیث شماره: ۹۹۶، حافظ ذهبی گفته: ابن معین، منهال (یکی از راویان این حدیث) را تضعیف کرده است.

۲- مسند امام احمد: ج ۲۴/ ص ۹۰، حدیث شماره: ۱۵۳۷۵، شعيب الأرناؤوط گفته: علمای جرح و تعدیل سماع ابو سلمه (یکی از راویان این حدیث که اسمش عبد الرحمن بن عوف بوده) از نافع بن عبد الحارث را ذکر نکرده اند.

۳- مسند امام احمد: ج ۲۴/ ص ۸۸، حدیث شماره: ۱۵۳۷۳، شعيب الأرناؤوط گفته: علمای جرح و تعدیل سماع ابو سلمه (یکی از راویان این حدیث که اسمش عبد الرحمن بن عوف بوده) از نافع بن عبد الحارث را ذکر نکرده اند. اما متن این حدیث از طرق دیگر صحیح است.



ومن مسند جبير بن مطعم رضي الله عنه (۱ روایت):

حديثه في الدليل على خلافة أبي بكر رضي الله عنه: أخرج البخاري «عن إبراهيم بن سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ أَتَتِ امْرَأَةُ النَّبِيِّ ﷺ فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ. قَالَتْ أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ وَلَمْ أَجِدْكَ كَأَنَّهَا تَقُولُ الْمَوْتُ. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ لَمْ تَجِدْنِي فَأَتِي أَبَا بَكْرٍ»<sup>۱</sup>.

ومن مسند عبدالله بن الزبير رضي الله عنه (۳ روایت):

حديثه في فضل أبي بكر الصديق: أخرج البخاري من طريق حماد بن زيد «عَنْ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ كَتَبَ أَهْلُ الْكُوفَةِ إِلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ فِي الْجَدِّ. فَقَالَ أَمَّا الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُهُ أَنْزَلَهُ أَبَا يَعْنِي أَبَا بَكْرٍ رضي الله عنه»<sup>۲</sup>.

وحديثه في فضل عمر رضي الله عنه: أخرج البخاري من حديث «عَنْ نَافِعٍ بْنِ عُمَرَ عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ كَادَ الْخَيَرَانِ أَنْ يَهْلِكَا - أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ رضي الله عنهما رَفَعَا أَصْوَاتَهُمَا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ قَدِمَ عَلَيْهِ رَكْبُ بَنِي تَمِيمٍ، فَأَشَارَ أَحَدُهُمَا بِالْأَقْرَعِ بْنِ حَابِسٍ أَخِي بَنِي مُجَاشِعٍ، وَأَشَارَ الْآخَرُ بِرَجُلٍ آخَرَ - قَالَ نَافِعٌ لَا أَحْفَظُ اسْمَهُ<sup>۳</sup> - فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لِعُمَرَ مَا أَرَدْتُ إِلَّا خِلَافِي. قَالَ مَا أَرَدْتُ خِلَافَكَ. فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا فِي ذَلِكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا

۱- صحيح بخاری: ج ۵/ ص ۵، کتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حديث شماره: ۳۶۵۹.

۲- صحيح بخاری: ج ۵/ ص ۴، کتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حديث شماره: ۳۶۵۸.

۳- در روایات دیگر آمده که اسم این شخص قعقاع بن معبد بوده است. (ش)

أَصَوَاتِكُمْ» [الحجرات: ۲] الْآيَةِ. قَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ فَمَا كَانَ عُمَرُ يُسْمِعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ هَذِهِ الْآيَةِ حَتَّى يَسْتَفْهِمَهُ. وَلَمْ يَذْكُرْ ذَلِكَ عَنْ أَبِيهِ<sup>۱</sup>، يَعْنِي أَبَا بَكْرٍ<sup>۲</sup>.

وأخرج البخاري من طريق ابن جريج «عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ أَخْبَرَهُمْ أَنَّهُ قَدِمَ رَكْبٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ». فذكر نحوه من الحديث المتقدم<sup>۳</sup>.

ومن مسند عبدالرحمن بن خباب السلمی ؓ (۱ روایت):

حديثه في فضل عثمان: أخرج أحمد من حديث «الْوَلِيدُ بْنُ أَبِي هِشَامٍ عَنْ فَرْقَدِ بْنِ طَلْحَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَبَّابِ السُّلَمِيِّ قَالَ خُطِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَحَثَّ عَلَى جَيْشِ الْعُسْرَةِ فَقَالَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ لِي مِائَةٌ بَعِيرٍ بِأَخْلَاسِهَا وَأَفْتَابِهَا - قَالَ - ثُمَّ حَثَّ فَقَالَ عُثْمَانُ لِي مِائَةٌ أُخْرَى بِأَخْلَاسِهَا وَأَفْتَابِهَا - قَالَ - ثُمَّ نَزَلَ مَرْقَاةً مِنَ الْمِنْبَرِ ثُمَّ حَثَّ فَقَالَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ لِي مِائَةٌ أُخْرَى بِأَخْلَاسِهَا وَأَفْتَابِهَا. قَالَ فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ بِيَدِهِ هَكَذَا يُحَرِّكُهَا. وَأَخْرَجَ عَبْدُ الصَّمَدِ يَدَهُ كَالْمُتَعَجِّبِ مَا عَلَى عُثْمَانَ مَا عَمِلَ بَعْدَ هَذَا»<sup>۴</sup>.

ومن مسند عبدالرحمن بن سمرة القرشي ؓ (۱ روایت):

حديثه في فضل عثمان: أخرج الحاكم من طريق ابن شاذب «عن عبد الله بن القاسم، عن كثير، مولى عبد الرحمن بن سمرة، عن عبد الرحمن بن سمرة، قال: جاء عثمان ؓ إلى

۱- عبد الله ابن زبير فرزند اسماء دختر ابوبکر صدیق ؓ می باشد و از ابن لحاظ از ابوبکر ؓ به حیث پدر ایشان تعبیر شده است. (ش)

۲- صحیح بخاری: ج ۶/ ص ۱۳۷، کتاب تفسیر القرآن، باب { لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي } [الحجرات: ۲]، حدیث شماره: ۴۸۴۵.

۳- صحیح بخاری: ج ۶/ ص ۱۳۷، کتاب تفسیر القرآن، باب { لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي } [الحجرات: ۲]، حدیث شماره: ۴۸۴۷.

۴- مسند امام احمد: ج ۲۷/ ص ۲۴۷، حدیث شماره: ۱۶۶۹۶، شعب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است؛ زیرا فرقد ابی طلحه (یکی از راویان آن) ضعیف می باشد. که علی بن مدینی در باره اش گفته: وی را نمی شناسم و حافظ ابن حجر در تقریب التهذیب گفته: مجهول است.

النبي ﷺ بألف دينار حين جهز جيش العسرة، ففرغها عثمان في حجر النبي ﷺ قال: فجعل النبي ﷺ يقلبها ويقول: ما ضر عثمان ما عمل بعد هذا اليوم قالها مراراً<sup>۱</sup>.

ومن مسند معاوية بن ابی سفيان رضي الله عنه (۲ روایت):

حديثه في خلافة قريش: أخرج البخاري من حديث شعيب «عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ يُحَدِّثُ أَنَّهُ بَلَغَ مُعَاوِيَةَ وَهُوَ عِنْدَهُ فِي وَفْدٍ مِنْ قُرَيْشٍ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرِو يُحَدِّثُ أَنَّهُ سَيَكُونُ مَلِكٌ مِنْ قَحْطَانَ فَغَضِبَ، فَقَامَ فَاتَّخَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّ رِجَالاً مِنْكُمْ يُحَدِّثُونَ أَحَادِيثَ لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ، وَلَا تُؤْتَرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأُولَئِكَ جُهَالُكُمْ، فَإِيَّاكُمْ وَالْأَمَانِيَّ الَّتِي تُضِلُّ أَهْلَهَا، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي قُرَيْشٍ، لَا يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ إِلَّا كَبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ مَا أَقَامُوا الدِّينَ»<sup>۲</sup>.

وحديثه في فضل الاحاديث التي كانت في زمن عمر: أخرج احمد «عن عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَهْدِيٍّ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ صَالِحٍ عَنْ رِبِيعَةَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ الْيَحْصَبِيِّ قَالَ سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ يُحَدِّثُ وَهُوَ يَقُولُ إِيَّاكُمْ وَأَحَادِيثَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَّا حَدِيثًا كَانَ عَلَى عَهْدِ عُمَرَ وَإِنَّ عُمَرَ كَانَ أَخَافَ النَّاسَ فِي اللَّهِ ﷻ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ<sup>۳</sup>، وسمعتة يقول إِنَّمَا أَنَا خَازِنٌ وَإِنَّمَا يُعْطِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَمَنْ أُعْطِيَتْهُ عَطَاءٌ عَنْ طِيبِ نَفْسٍ فَهُوَ أَنْ يُبَارِكَ لَأَحَدِكُمْ وَمَنْ أُعْطِيَتْهُ عَطَاءٌ عَنْ شَرِّهِ - وَشَرِّهِ مَسْأَلَةٍ -

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۱۰، حدیث شماره: ۴۵۵۳، حافظ ذهبی گفته: ابن حدیث صحیح است.

۲- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۱۷۹، کتاب المناقب، باب مناقب قریش، حدیث شماره: ۳۵۰۰.

۳- مسند امام احمد: ج ۲۸/ ص ۱۱۵، حدیث شماره: ۱۶۹۱۰، شعیب الأرئوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است.

۴- پس سزاوار است.

فَهُوَ كَالْأَكْلِ وَلَا يَشْبَعُ<sup>١</sup>، وسمعتَه يقول: لَا تَزَالُ أُمَّةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَنِ الْحَقِّ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ عَلَى النَّاسِ<sup>٢</sup>.

ومن مسند عمرو بن العاص رضي الله عنه (١ رواية):

حديثه في فضل أبي بكر و عمر رضي الله عنهما: أخرج البخاري من حديث «أبي عثمان أن رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ عَلَى جَيْشٍ ذَاتِ السَّلَاسِلِ قَالَ فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: عَائِشَةُ. قُلْتُ مِنَ الرِّجَالِ قَالَ: أَبُوهَا. قُلْتُ ثُمَّ مَنْ قَالَ: عُمَرُ. فَقَعَدَ رِجَالًا<sup>٣</sup>.

ومن مسند رجل من الصحابة رضي الله عنه (١ رواية):

أخرج أبويعلي من حديث قتادة «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ، أَنَّ رَجُلًا بِالْكُوفَةِ، شَهِدَ أَنَّ عُثْمَانَ رضي الله عنه قُتِلَ شَهِيدًا، فَأَخَذَتْهُ الرِّبَازِيَّةُ فَرَفَعُوهُ إِلَى عَلِيٍّ رضي الله عنه، وَقَالُوا: لَوْلَا أَنْ تَنَهَانَا أَوْ نَهَيْتَنَا أَنْ لَا نَقْتُلَ أَحَدًا لَقَتَلْنَا، هَذَا زَعَمَ أَنَّهُ يَشْهَدُ أَنَّ عُثْمَانَ رضي الله عنه قُتِلَ شَهِيدًا، فَقَالَ الرَّجُلُ لِعَلِيٍّ رضي الله عنه: وَأَنْتَ تَشْهَدُ، أَتَذْكُرُ أَيُّ أَتَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَسَأَلْتُهُ، فَأَعْطَانِي، وَأَتَيْتُ أَبَا بَكْرٍ رضي الله عنه فَسَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، وَأَتَيْتُ عُمَرَ رضي الله عنه فَسَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، وَأَتَيْتُ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَسَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، قَالَ: فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يُبَارِكَ لِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: كَيْفَ لَا يُبَارِكُ لَكَ وَأَعْطَاكَ نَبِيٍّ، وَصَدِّيقٍ، وَشَهِيدَانِ، وَأَعْطَاكَ نَبِيٍّ وَصَدِّيقٍ وَشَهِيدَانِ؟<sup>٦</sup>.

١- مسند امام احمد: ج ٢٨/ ص ١١٥، حديث شماره: ١٦٩١١، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است.

٢- مسند امام احمد: ج ٢٨/ ص ١١٥، حديث شماره: ١٦٩١٢، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است.

٣- صحیح بخاری: ج ٥/ ص ١٦٦، کتاب المغازی، باب غزوة ذات السلاسل، حدیث شماره: ٤٣٥٨.

٤- جهالت اسم صحابی قدحی در روایت وارد نمی کند.

٥- سپاهیان.

٦- مسند ابو یعلی: ج ٣/ ص ١٧٦، حدیث شماره: ١٦٠١، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

ومن مسند رجل من الصحابة (۱) روایت):

حديثه في رؤيا الوزن: أخرج احمد عن اسود بن هلال «عَنْ رَجُلٍ مِنْ قَوْمِهِ قَالَ كَانَ يَقُولُ فِي خِلَافَةِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ لَا يَمُوتُ عُثْمَانُ حَتَّى يُسْتَخْلَفَ. قُلْنَا مِنْ أَيْنَ تَعْلَمُ ذَلِكَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ ثَلَاثَةَ مِنْ أَصْحَابِي وَزَنُوا فَوَزَنَ أَبُو بَكْرٍ فَوَزَنَ ثُمَّ وَزَنَ عُمَرُ فَوَزَنَ ثُمَّ وَزَنَ عُثْمَانُ فَتَقَصَّ صَاحِبُنَا وَهُوَ صَالِحٌ»<sup>۱</sup>.

ومن مسند عبدالله بن جعفر (۱) روایت):

حديثه في الشئاء على أبي بكر الصديق ﷺ: أخرج الحاكم من طريق يحيى بن سليم «عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن عبد الله بن جعفر عليه السلام قال: ولينا أبو بكر فكان خير خليفة الله، وأرحمه بنا، وأحناه علينا»<sup>۲</sup>.

ومن مسند جرير بن عبدالله البجلي (۳) روایت):

حديثه في سبقة أبي بكر وعمر إلى الخير: أخرج احمد من حديث شعبه «عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ عَنِ الْمُنْذِرِ بْنِ جَرِيرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي صَدْرِ النَّهَارِ - قَالَ - فَجَاءَهُ قَوْمٌ حِفَاءَ عُرَاهُ مُجْتَابِي التَّمَارِ أَوْ الْعَبَاءِ مُتَقَلِّدِي السُّيُوفِ عَامَتُهُمْ مِنْ مُضَرَ بَلْ كُلُّهُمْ مِنْ مُضَرَ فَتَغَيَّرَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِمَا رَأَى بِهِمْ مِنَ الْفَاقَةِ. قَالَ فَدَخَلَ ثُمَّ خَرَجَ فَأَمَرَ بِأَلَا فَأَذَّنَ وَأَقَامَ فَصَلَّى ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: ۱]، وَقَرَأَ الْآيَةَ الَّتِي فِي الْحُشْرِ ﴿وَلَتَنْظُرُنَّ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾ [الحشر: ۱۸]، لَقَدْ تَصَدَّقَ رَجُلٌ مِنْ دِينَارِهِ مِنْ دِرْهَمِهِ مِنْ ثَوْبِهِ مِنْ صَاعٍ بُرِّهِ مِنْ صَاعٍ تَمْرِهِ - حَتَّى قَالَ - وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ. قَالَ فَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ

۱- مسند امام احمد: ج ۲۷ / ص ۱۴۹، حديث شماره: ۱۶۶۰۴، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۸۴، حدیث شماره: ۴۴۶۸، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

بُصْرَةَ كَادَتْ كُفَّهُ تَعْجِرُ عَنْهَا بَلْ قَدْ عَجَزَتْ ثُمَّ تَتَابَعَ النَّاسُ حَتَّى رَأَيْتُ كَوْمَيْنِ مِنْ طَعَامٍ وَثِيَابٍ حَتَّى رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَتَهَلَّلُ وَجْهَهُ يَعْنِي كَأَنَّهُ مُذْهَبَةٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْتَقَصَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْءٌ وَمَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْتَقَصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ»<sup>٢</sup>.

وأخرج أحمد في هذه القصة من طريق عبد الرزاق «عن معمر عن قتادة عن حميد بن هلال عن جرير بن عبد الله البجلي أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِبُصْرَةٍ مِنْ ذَهَبٍ تَمْلَأُ مَا بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَقَالَ هَذِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ﷻ ثُمَّ قَامَ أَبُو بَكْرٍ فَأَعْطَى ثُمَّ قَامَ عُمَرُ فَأَعْطَى ثُمَّ قَامَ الْمُهَاجِرُونَ فَأَعْطَوْا. قَالَ فَأَشْرَقَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى رَأَيْتُ الْإِشْرَاقَ فِي وَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ: مَنْ سَنَّ سُنَّةً صَالِحَةً فِي الْإِسْلَامِ» الحديث<sup>٣</sup>.

وقوله على ذي عمرو<sup>٤</sup> إنهم لا يزالوا بخير إذا كانت الخلافة بالاجماع دون السيف: أخرج أحمد من طريق «اسماعيل بن أبي خالد عن قيس بن أبي حازم عن جرير في قصة بعث رسول الله ﷺ إياه إلى اليمن فذكر القصة حتى قال ثُمَّ لَقِيتُ ذَا عَمْرٍو فَقَالَ لِي يَا جَرِيرُ إِنَّكُمْ لَنْ تَزَالُوا يَخِيرُ مَا إِذَا هَلَكَ أَمِيرٌ ثُمَّ تَأَمَّرْتُمْ فِي آخِرٍ وَإِذَا كَانَتْ بِالسَّيْفِ غَضِبْتُمْ غَضَبَ الْمُلُوكِ وَرَضِيتُمْ رِضَا الْمُلُوكِ»<sup>٥</sup>.

١- هميان.

٢- مسند امام احمد: ج ٣١/ ص ٥٠٩، حديث شماره: ١٩١٧٤، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد اين حديث بنا بر شرط امام مسلم صحيح است.

٣- مسند امام احمد: ج ٣١/ ص ٥٠٩، حديث شماره: ١٩١٨٣، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد اين حديث صحيح است.

٤- ذو عمرو نیز صحابی بوده و از بزرگان و رئیس های اهل یمن به شمار می رفت. (ش)

٥- مسند امام احمد: ج ٣١/ ص ٥٥٣، حديث شماره: ١٩٢٢٤، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد اين حديث بنا بر شرط شيخين صحيح است.

وحديثه ان الطلقاء من قريش ليسوا اكفاء للمهاجرين في الدين: أخرج احمد من طريق «عاصم عن أبي وإيل عن جرير قال قال رسول الله ﷺ: الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ وَالطَّلَقَاءُ مِنْ قُرَيْشٍ وَالْعَتَقَاءُ مِنْ ثَقِيفٍ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»<sup>۱</sup>.

ومن مسند جندب بن عبدالله رضي الله عنه (۱ روایت):

حديثه في خطبة النبي ﷺ بمناقب أبي بكر الصديق: أخرج مسلم «عن جندب بن عبدالله قال سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ يَحْمِسُ وَهُوَ يَقُولُ: إِنِّي أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَكُونَ لِي مِنْكُمْ خَلِيلٌ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ اتَّخَذَنِي خَلِيلًا كَمَا اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أُمَّتِي خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا أَلَا وَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ وَصَالِحِيهِمْ مَسَاجِدَ أَلَا فَلَا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ إِنِّي أَنَهَاكُمْ عَنْ ذَلِكَ»<sup>۲</sup>.

ومن مسند محجن او ابی محجن رضي الله عنه (۲ روایت):

حديثه في الثناء على جماعة من أصحابه منهم الأربعة: أخرج ابو عمر من حديث «عبد الحميد بن عبدالرحمن أبو يحيى الحماني عن أبي سعد مولى لحذيفة عن شيخ من الصحابة يقال له أبو محجن أو محجن بن فلان قال قال رسول الله ﷺ ان ارأف أمتي بأمتي أبو بكر وأقواها في أمر الله عمر واصدقها حياء عثمان واقضاها علي وقرأها أبي وافرضها زيد واعلمهم بالحلل والحرام معاذ بن جبل ولكل أمة أمين وأمين هذه الأمة أبو عبيده بن الجراح»<sup>۳</sup>.

«وقال أبو عمر في ترجمة أبي بكر وقال فيه أبو محجن الثقفي:

۱- مسند امام احمد: ج ۳۱/ ص ۵۴۷، حديث شماره: ۱۹۲۱۵، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

۲- صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۳۷۷، کتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب النهی عن بناء المساجد، علی القبور واتخاذ الصور فیها والنهی عن اتخاذ القبور مساجد، حدیث شماره: ۵۳۲.

۳- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۱/ ص ۱۶.

وُسُمِّيتَ صديقاً وكل مهاجر      سواك يسمي باسمه غير منكر  
سبقت إلي الإسلام والله شاهدٌ      وكنت جليساً بالعرش المشهر  
وبالغار إذا سميت بالغار صاحباً      وكنت رفيقاً للنبي المظهر<sup>١</sup>

ومن مسند زراره بن عمرو النخعي والد عمرو بن زرارة (١ رواية):

حديثه في رؤيا تدلّ على أن عثمان على الحق: «قال أبو عمر تعليقاً قدم على النبي ﷺ في وفد النخع فقال يا رسول الله اني رأيت في طريقي رؤيا هالتي قال وما هي قال رأيت اتاناً خلفتها في أهلي ولدت جدياً اسفع احوي<sup>٢</sup> ورأيت نارا خرجت من الأرض فحالت بيني وبين ابن لي يقال له عمر، وهي تقول لطي لطي بصيرٌ وأعمى فقال النبي ﷺ اخلفت في اهلك أمة مسرة حملا قال نعم قال فانها قد ولدت غلاماً وهو ابنك قال فأني له اسفع واحوي قال أدن مني أبك برص تكتمه قال والذي بعثك بالحق ما علمه أحد قبلك قال فهو ذاك واما النار فهي فتنة تكون بعدي قال وما الفتنة يا رسول الله قال يقتل الناس امامهم ويشجعون اشتجار اطباق الرأس وخالف بين اصابعه دم المؤمن عند المؤمن احلي من الماء يحسب المسئئ انه محسن ان مُت أدركتُ ابنك وان مات ابنك ادركتُك قال فادع الله ان لا تدركني فدعا له»<sup>٣</sup>.

ومن مسند سعيد بن المسيب رحمه الله مرسلاً (٢ رواية):

حديثه في فضل أبي بكر الصديق رضي الله عنه: «أخرج الحاكم من حديث «ربيعه بن أبي عبد الرحمن، عن سعيد بن المسيب قال: كان أبو بكر الصديق رضي الله عنه من النبي ﷺ مكان الوزير،

١- همان: ج ٣/ ص ٩٦٥.

٢- كره ای زائید که ابلق (سیاه و سفید) بود.

٣- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ٢/ ص ٥١٧.



فكان يشاوره في جميع أموره، وكان ثانية في الإسلام، وكان ثانية في الغار، وكان ثانية في العريش يوم بدر، وكان ثانية في القبر، ولم يكن رسول الله ﷺ يقدم عليه أحدا<sup>۱</sup>.

«قال أبو عمر في ترجمة أبي بكر الصديق تعليقا قال رسول الله ﷺ لبعض من لم يشهد بدرًا وقد رآه يمشي بين يدي أبي بكر تمشي بين يدي من هو خير منك»<sup>۲</sup>.

ومن مسند عبدالله بن حنطب رحمته الله مرسلاً (۱ روایت):

حديثه في فضيلة الشيخين رحمتهما الله: أخرج الترمذي والحاكم من حديث «عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُطَّلِبِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَنْطَبٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ فَقَالَ هَذَانِ السَّمْعُ وَالْبَصَرُ»<sup>۳</sup>.

قول محمد بن سيرين رحمته الله (۱ روایت):

أخرج الترمذي من طريق حماد بن زيد «عَنْ أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ مَا أَظُنُّ رَجُلًا يَنْتَقِصُ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ يُحِبُّ النَّبِيَّ»<sup>۴</sup>.

ذكر شيء من أقوال السادة<sup>۵</sup> الاشراف رحمهم الله (۴ روایت):

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۶۶، حدیث شماره: ۴۴۰۸، حافظ ذهبی گفته: در سند این روایت برخی از رواة ناشناخته وجود دارند.

۲- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۱/ ص ۱۸.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۳، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۷۱، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۹، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۸۵، علامه آلبانی گفته: این اسنادی صحیح است.

۵- ساده جمع سید به معنای سردار است، رسول خدا ﷺ به حسن بن علی اشاره نمود و فرمود: ابني هذا سید، یعنی این فرزند من سید است از این لحاظ اولاد حسن رحمهم الله را سید می گویند و هم چنین اولاد برادرش حسین رحمهم الله را. (ش)

قول الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام: أخرج أبويعلي من طريق «أبي مريم رضيع الجارود قال: كنت بالكوفة فقام الحسن بن علي خطيباً فقال أيها الناس رأيت البارحة في منامي عجباً رأيت الرب تعالى فوق عرشه فجاء رسول الله حتى قام عند قائمة من قوائم العرش فجاء أبو بكر فوضع يده على منكب رسول الله ثم جاء عمر فوضع يده على منكب أبي بكر ثم جاء عثمان فكان نبذة فقال رب سل عبادك فيم قتلوني قال فانشعب<sup>١</sup> من السماء ميزابان من دم في الأرض قال فقيل لعلي ألا ترى ما يحدث به الحسن قال يحدث بما رأى»<sup>٢</sup>.

واخرج أبويعلي من طريق آخر «عن الحسن بن علي قال لا أقاتل بعد رؤيا رأيته، رأيت رسول الله ﷺ واضعاً يده على العرش ورأيت أبا بكر واضعاً يده على النبي ﷺ ورأيت عمر واضعاً يده على أبي بكر ورأيت عثمان واضعاً يده على عمر ورأيت دماءً دونهم فقلت ما هذه الدماء فقيل دماء عثمان يطلب الله به»<sup>٣</sup>.

وذكر المحب الطبري «عن ابن السمان انه أخرج في كتابه عن الحسن بن علي قال لا أعلم عليا خالف عمر ولا غير شيئاً مما صنع حين قدم الكوفة»<sup>٤</sup>.

وذكر ايضاً عنه في كتاب الموافقة انه أخرج «عن أبي جعفر قال بينما عمر يمشي في طريق من طرق المدينة إذ لقيه علي ومعه الحسن والحسين ﷺ فسلم عليه علي وأخذ بيده فاكتنفاهما الحسن والحسين عن يمينهما وشمالهما قال فعرض له من البكاء ما كان يعرض فقال له علي ما يبكيك يا أمير المؤمنين؟ قال عمر: ومن أحق مني بالبكاء يا علي وقد وليت أمر هذه الأمة احكم فيها ولا أدري ام مسي أنا ام محسن فقال له علي والله انك لتعدل في

١- پس جاری شد.

٢- مسند ابو يعلى موصلى: ج ١٢/ ص ١٣٧، حديث شماره: ٦٧٦٧، حسين سليم اسد گفته: اسناده تالف.

٣- همان: ج ١٢/ ص ١٣٨، حديث شماره: ٦٧٦٨، حسين سليم اسد گفته: در اين سند روايان ضعيفى وجود دارد.

٤- الرياض النضرة في مناقب العشرة: ج ٣/ ٤٠٠.

كذا وتعديل في كذا قال فما منعه ذلك من البكاء ثم تكلم الحسن بما شاء الله فذكر من ولايته وعدله فلم يمنعه ذلك فتكلم الحسين بمثل كلام الحسن فانقطع بكاءه عند انقطاع كلام الحسين فقال اتشهدان بذلك يا ابني اخي فسكتا فنظر الي أبيهما فقال علي: اشهدا أنا معكم شهيد»<sup>۱</sup>.

قول اولاد حسن بن علی رحمهم الله (۴ روایت):

أخرج عبدالله بن احمد في زوائد المسند «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ بْنِ حَسَنِ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ هَذَا سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَشَبَابُهَا بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ»<sup>۲</sup>.

وذكر المحب الطبري «عن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب وقد سئل عن أبي بكر وعمر فقال أفضلهما واستغفر لهما فقليل له لعل هذا تقية وفي نفسك خلافة قال: لا نالتني شفاعه محمد ﷺ ان كنت أقول خلاف ما في نفسي»<sup>۳</sup>.  
«وعنه وقد سئل عنهما فقال ﷺ: ولا صلي على من لم يصل عليهما»<sup>۴</sup>.

«وروى عن الحسن المثلث أخي عبدالله المذكور أنه قال لرجل ممن يغلو فيهم ويحكم احبونا بالله فان اطعنا الله فاحبونا وان عصينا الله فابغضونا فقال له رجل انكم ذو قرابة من رسول الله ﷺ واهل بيته فقال ويحكم لو كان الله نافعا بقرابة رسول الله بغير عمل بطاعته لنفع بذلك من هو اقرب إليه منا أباه وامه، والله اني أخاف أن يضاعف الله للعاصي منا العذاب ضعفين والله اني لأرجو أن يؤتي المحسن منا أجره مرتين ثم قال لقد اساء بنا آباءنا وامهاتنا ان كان ما تقولون من دين الله ثم لم يخبرونا به ولم يطلعونا عليه

۱- الرياض النضرة في مناقب العشرة: ج ۲ / ۳۷۴، محب طبري در اخير اين روایت آن را به ابن سمان نسبت داده و گفته: وی این روایت را در کتاب الموافقة آورده است.

۲- نگا: فضائل الصحابة برواية عبد الله بن امام احمد: ج ۱ / ص ۱۵۸، حديث شماره: ۱۴۱.

۳- الرياض النضرة في مناقب العشرة: ج ۱ / ۶۹.

۴- همان: ج ۱ / ۶۹.

ولم يرغبونا فيه ونحن كنا اقرب منهم قرابةً منكم وأوجب عليهم وأحق أن يرغبونا فيه منكم ولو كان الأمر كما تقولون ان الله جل وعلى ورسوله ﷺ اختاراً علياً لهذا الأمر والقيام على الناس بعده فان علياً اعظم الناس خطيئةً وجرمًا إذ ترك امر رسول الله ﷺ أن يقوم فيه كما أمره ويعذر إلى الناس. فقال له الرافضي ألم يقل النبي ﷺ لعلي من كنت مولاه فعلي مولاه فقال أما والله لو يعني رسول الله ﷺ بذلك الأمر والسلطان والقيام على الناس لأفصح به كما أفصح بالصلوة والزكاة والصيام والحج ولقال أيها الناس ان هذا لولي بعدي فاسمعوا واطيعوا»<sup>١</sup>.

ومن قول اولاد الحسين رحمهم الله تعالى (٨ روایت):

أما مرفوعاً: فقد أخرج الترمذي «عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ طَلَعَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هَذَا سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا التَّيَّيْنِ وَالْمُرْسَلِينَ يَا عَلِيُّ لَا تُخَيِّرَهُمَا»<sup>٢</sup>.

وأما موقوفاً: فقد أخرج احمد في مسند ذي الديدن «عَنِ ابْنِ أَبِي حَازِمٍ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ فَقَالَ مَا كَانَ مَنْزِلَةُ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ مَنْزِلَتُهُمَا السَّاعَةَ»<sup>٣</sup>.

وأخرج الحاكم من طريق «عبد الله بن عمر بن أبان، حدثنا سفيان بن عيينة، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جابر بن عبد الله رحمتهما أن عليا دخل على عمر وهو مسجى،

١- الرياض النضرة في مناقب العشرة: ج ١ / ٧٠.

٢- سنن ترمذی: ج ٥ / ص ٦١١، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٦٥. علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

٣- مسند امام احمد: ج ٢٧ / ص ٢٦٤، حديث شماره: ١٦٧٠٩. علامه آلبنی گفته: اسناد این اثر ضعیف است.

٤- یعنی طوری که فعلاً ابوبکر و عمر در هنگام موت به پهلوی پیامبر خدا دفن شده‌اند و با هم نزدیک می‌باشند، در هنگام حیات نیز با هم نزدیک و صمیمی بوده‌اند، خدا رحمت کند این عاشقان پاک طینت را.

فقال: صلى الله عليك، ثم قال: ما من الناس أحد أحب إلي أن ألقى الله بما في صحيفته من هذا المسجى<sup>۱</sup>.

وأخرج محمد بن الحسن «عن أبي حنيفة<sup>۲</sup> قال حدثنا أبو جعفر محمد بن علي قال جاء علي بن أبي طالب إلى عمر بن الخطاب حين طعن فقال: رحمك الله فوالله ما في الأرض أحد كنت ألقى الله بصحيفته أحب إلي منك»<sup>۳</sup>.

«وروي عن ابن أبي حفصة قال سألت محمد بن علي وجعفر بن محمد بن علي وجعفر بن محمد عن أبي بكر وعمر فقالا: اما ما عدل نتولاهما نتبرأ من عدوهما ثم التفت إلى جعفر بن محمد فقال يا سالم أيسب الرجل جده؟ أبو بكر الصديق جدي<sup>۴</sup> لا تنالني شفاعة جدي محمد<sup>۵</sup> ان لم اكن اتولاهما واتبرأ من عدوهما»<sup>۶</sup>.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۰۰، حدیث شماره: ۴۵۲۳.

۲- امام ابوحنیفه رحمته الله از محمد باقر رحمته الله بعضی روایات را نقل کرده اند، اما حلی در منهاج الکرامه نوشته: ابوحنیفه نزد جعفر صادق درس خوانده است حالانکه امام ابوحنیفه از محمد باقر روایت کرده است نه از جعفر صادق، که البته اگر این قول صحیح باشد در اصطلاح محدثین روایت اکابر از اصاغر نیز آمده است. شیخ الاسلام در منهاج السنه می نویسد: اما قول رافضی که امام ابوحنیفه نزد جعفر صادق درس خوانده است کاملاً دروغ و بی اساس است بلکه امام ابوحنیفه در زمان حیات محمد باقر (پدر جعفر صادق) عالم معروف بوده و فتوا می داد و حتی ثابت نیست که در نزد محمد باقر درس خوانده باشد، چرا که امام ابوحنیفه از شاگردان عطاء بن ابی رباح و حماد بن ابی سلمه (از تابعین معروف) می باشد. قابل یاد آوری است که اگر امام ابوحنیفه نزد محمد باقر درس خوانده باشد این یک افتخار ابدی برای محمد باقر و فرزندان او می باشد که امام بیش از پنجاه درصد از مجموع مسلمانان جهان نزد او درس خوانده است. (ش)

۳- این روایت را در کتاب الآثار امام محمد، و موطأ امام مالک روایت محمد بن حسن شیبانی نیافتیم. نگا: فضائل الصحابة، تألیف امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۴۱۸، حدیث شماره: ۶۵۲.

۴- جعفر صادق رحمته الله پسر ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق رحمته الله می باشد و از این لحاظ خویشان را نواسه ی ابوبکر صدیق می خواند.

۵- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۱۷۵، حدیث شماره: ۱۷۶.

«وعن أبي جعفر أنه قال من جهل أبي بكر وعمر جهل السنة<sup>١</sup>، وقيل له ما ترى في أبي بكر وعمر؟ فقال: اني اتولاهما واستغفر لهما فما رأيت احداً من أهل بيتي الا وهو يتولاهما<sup>٢</sup>.

وسئل عن قوم يسبون أبا بكر وعمر فقال اولئك المراق<sup>٣</sup>.

«وعنه قال من شك فيهما كمن شك في السنة وبغض أبي بكر وعمر نفاق وبغض الأنصار نفاق انه كان بين بني هاشم وبين بني عدي وبني تيم شحناء في الجاهلية فلما اسلموا تحابوا ونزع الله ذلك من قلوبهم حتى ان أبا بكر اشتكى خاصرته فكان علي يسخن يده بالنار ويضمد بها خاصرة أبي بكر ونزلت فيهم هذه الآية: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾ [الحجر: ٤٧]»<sup>٤</sup>.

١ - فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ١/ ص ١٣٥، حديث شماره: ١٣٨.

٢ - نكا: شرح اعتقاد أهل السنة: ج ٧/ ص ١٣٧٩، حديث شماره: ٢٤٦٣.

٣ - الشريعة: ج ٥/ ص ٢٣٧٩، حديث شماره: ١٨٥٨، تأليف: أبو بكر محمد بن حسين بن عبد الله أجري بغدادي (متوفى: ٣٦٠ هـ)، تحقيق: دكتور عبد الله بن عمر بن سليمان دميحي، ناشر: دار الوطن - الرياض/ السعودية، چاپ دوم، سال: ١٤٢٠ هـ/ ١٩٩٩ م.

٤ - فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ١/ ص ١٤٥، حديث شماره: ١٢٤.

فذلکة<sup>۱</sup> الفصل

وآن موقوف است بر تمهید:

## مقدمه

شرائع ملت محمدیه علی صاحبها الصلاة والسلام دو قسم است: قسمی آنست که پرده از روی حقیقت در آن قسم بر انداخته شد و تکلیف ناس به آن متحقق گشت اگر کسی به شبهه‌ی ضعیفه متمسک شده بخلاف آن قائل شود معذور نه گردد و مقلد آن قائل نیز معذور نباشد.

فی الحقیقه مدار شریعت همان احکام است و تسنن و ابتداء بقبول و ردّ آن منوط و عندکم من الله فیه برهان بر آن صادق و آن ماخوذ است از صریح کتاب یا صریح سنت مشهوره یا اجماع طبقه‌ی اولی یا قیاس جلی بر کتاب و سنت. چون حکمی باین وجه ثابت شود مجال خلاف نماند و مخالف معذور نباشد مثل انکار زکاء بعد وفات آنحضرت ﷺ صحابه رضوان الله علیهم در آن باب مذاکره کردند آخر با قبول حضرت صدیق ﷺ رجوع نموده همه باجمعهم قتال آن جماعه پیش گرفتند قدریه و مرجئه و خوارج و روافض در همین منزلت‌اند و در احادیث صحیحه ذم و تشنیع این هر چهار (فرقه) مذکور است.

قسم دیگر است که پرده از روی کار بر انداخته نشد و تکلیف ناس به آن جهراً متحقق نگشت بلکه اختلاف ادله یا عدم شیوع احادیث در آن مسئله حجاب چهره مقصود آمد یا دلیلی صریح در آن باب یافته نشد استنباطات و اقیسه شذر و ندر رفتند و این قسم مجتهد فیه است، جمعی گویند کل مجتهد مصیب و طائفه المصیب واحد و الآخر معذور گویند.

و تحقیق نزدیک بنده ضعیف عفی عنه تفصیل است اگر خبر واحد صادق به یکی

۱- فذلکه خلاصه را گویند و این اصطلاح اهل حساب است. (ش)

رسید و به دیگری نرسید اول مصیب است و آخر معذور و اگر منشأ اختلاف تعدد طرق جمع بین الدلیلین است یا قیاس خفی هر دو مصیب‌اند، زیرا که مراد حالتی موافقت شارع است و گردن نهادن به حکم او، هر یکی آن موافقت را بجا آورد مذاهب فقها اهل سنت با هم همین قسم در برد و مات افتاده‌اند و همه مقبول‌اند.

غرض در این فصل بلکه در این فصول بیان آنست که ثبوت قرشیت و سوابق اسلامی و بشارت به جنت و غیر آن خلفای راشدین را از قسم اول است حجة الله بر منکران آنها قائم است و شبهات رکیکه ایشان عندالله معذور نه ساخت ایشان را و منکر ایشان مبتدع است دور از حق، برهان الله او را از بساط محمدیین علی متبوعهم افضل الصلوات وایمن التحیات مطرود و مدحور گردانیده بدعة مکفرة عند البعض و مفسقة اشد الفسق عند الآخرين.

باز اشتراط قرشیت و سائر خصال سبعة مذکوره در خلافت خاصه به آیات و احادیث صحیحه و آثار صحابه ثابت است باز خلافت خلفاء در شریعت ثابت است صحابه و تابعین در اثبات آن مسالک متعدده سلوک نموده‌اند و هر مسلکی دلالت دارد إما قطعیه و اما ظنیه چون همه را باجمعها تأمل کنیم متواتر بالمعنی گردد و عمومات آیات و اشارات و قرائن آن چون به آن یار شود افاده قطع فرماید.

و چون این مقدمه ممهّد شد می‌گوئیم: اما بودن خلفاء از قریش و بودن ایشان از سابقین در اسلام و بودن ایشان از مهاجرین اولین و شهود ایشان در بدر و حدیبیه و سائر مشاهد خیر مقطوع به است مخالف را مجال انکار نیست و اطالت کلام در آن شبیه به لغو می‌نماید مع هذا فصلی از آن در مآثر ایشان به ابلغ وجوه مذکور خواهد شد غیر آنکه ذوالنورین علیه السلام در بدر و بیعة الرضوان و مرتضی کرم الله وجهه در تبوک حاضر نبودند لیکن حکم حاضرین داشتند چنانکه بیاید.



اما آنکه قرشیت شرط خلافت اختیاریه است و ليس الكلام في الخلافة الضرورية پس به احادیث بسیار ثابت است.

از آن جمله: حدیث صدیق اکبر علیه السلام «مرفوعاً الأئمة من قریش<sup>۱</sup>. وموقوفا: لم يعرف هذا الأمر إلا لهذا الحي من قریش هم أوسط العرب داراً<sup>۲</sup>».

و حدیث حضرت ذی النورین علیه السلام و سعد بن ابی وقاص مرفوعاً: «مَنْ أَرَادَ هَوَانَ قُرَيْشٍ أَهَانَهُ اللَّهُ»<sup>۳</sup>.

و حدیث حضرت مرتضی مرفوعاً: «أَلَا إِنَّ الْأُمَرَاءَ مِنْ قُرَيْشٍ مَا أَقَامُوا بِثَلَاثٍ: مَا حَكَمُوا فَعَدَلُوا، وَمَا عَاهَدُوا فَوَقَّوْا، وَمَا اسْتَرْجَمُوا فَرَّجُوا»<sup>۴</sup>.

و حدیث ابن عمر مرفوعاً: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ اثْنَانِ»<sup>۵</sup>.

۱- مسند امام احمد: ج ۱۹/ ص ۳۱۸، حدیث شماره: ۱۲۳۰۷، مسند انس بن مالک رضی الله عنه، شعيب الأرنؤوط گفته: این حدیث به طرق و شواهد دیگرش صحیح است؛ اگر چه این اسنادی ضعیف است؛ چرا که بکیر بن وهب جزری (یکی از روایان) ناشناخته می باشد.

۲- صحیح ابن حبان: ج ۲/ ص ۱۵۰، روایت شماره: ۴۱۳، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است. و اما جمله‌ی: «هم أوسط العرب داراً» در صحیح بخاری نیز آمده است. نگا: صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۶، کتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حدیث شماره: ۳۶۶۷.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۷۱۴، أبواب الفضائل، باب في فضل الأنصار وقریش، حدیث شماره: ۳۹۰۵، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است، و مسند امام احمد: ج ۳/ ص ۷۳، حدیث شماره: ۱۴۷۳. قابل یادآوری است که همه‌ی کتاب‌های حدیثی به عوض: «من أراد» لفظ: «من یرد» آورده اند.

۴- مسند ابو یعلی موصلی: ج ۱/ ص ۴۲۵، حدیث شماره: ۵۶۴، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث بسیار ضعیف است.

۵- صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۱۴۵۲، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش، والخلافة في قریش، حدیث شماره: ۱۸۲۰.

وحديث ابن عباس مرفوعاً: «اللَّهُمَّ أَذَقْتَ أَوَّلَ قُرَيْشٍ نَكَالاً فَأَذِقْ آخِرَهُمْ نَوَالاً» أخرجه الترمذي<sup>١</sup>.

وحديث ابى موسى مرفوعاً: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي قُرَيْشٍ مَا دَامُوا إِذَا اسْتُرْجِمُوا فَرَّجُوا» الخ<sup>٢</sup>.

وحديث أبى هريرة مرفوعاً: «النَّاسُ تَبِعَ لِقُرَيْشٍ فِي هَذَا الشَّانِ، مُسْلِمُهُمْ لِمُسْلِمِهِمْ، وَكَافِرُهُمْ لِكَافِرِهِمْ»<sup>٣</sup>.

وايضاً حديث ابى هريرة مرفوعاً: «إِنَّ لِقُرَيْشٍ حَقًّا مَا حَكَمُوا فَعَدَلُوا وَأُثْمِنُوا فَأَدَّوْا وَاسْتُرْجِمُوا فَرَّجُوا»<sup>٤</sup>.

وايضاً حديث ابى هريرة مرفوعاً: «الْمُلْكُ فِي قُرَيْشٍ وَالْقَضَاءُ فِي الْأَنْصَارِ وَالْأَذَانُ فِي الْحَبَشَةِ وَالْأَمَانَةُ فِي الْأَرْدِ»<sup>٥</sup>.

وحديث جابر مرفوعاً: «النَّاسُ تَبِعَ لِقُرَيْشٍ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ»<sup>٦</sup>.

١- سنن ترمذى: ج ٥/ ص ٧١٥، أبواب الفضائل، باب في فضل الأنصار وقريش، حديث شماره: ٣٩٠٨، علامه ألبانى گفته: اين حديث حسن صحيح است.

٢- مصنف ابن ابى شيبه: ج ٧/ ص ٥٢٦، حديث شماره: ٣٧٧١٩. اصل اين حديث در صحيح بخارى نيز آمده است، و ما اينجا به دليل اين كه مؤلف نام ابو موسى اشعري را آورده و حديث وى را ذكر نموده، همان حديث مورد نظر مؤلف را آورديم، و عادت ما در همى تحقيق و حواشى بر همين است.

٣- صحيح بخارى: ج ٤/ ص ١٧٨، كتاب، باب قول الله تعالى: {يا أيها الناس إنا خلقناكم من ذكر وأنثى وجعلناكم شعوبا وقبائل لتعارفوا إن أكرمكم عند الله أتقاكم} [الحجرات: ١٣]، حديث شماره: ٣٤٩٥.

٤- مسند امام احمد: ج ١٣/ ص ٩١، حديث شماره: ٧٦٥٣، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد اين حديث بنا بر شرط شيخين صحيح است.

٥- سنن ترمذى: ج ٥/ ص ٧٢٧، أبواب المناقب، باب في فضل اليمن، حديث شماره: ٣٩٣٦، علامه ألبانى گفته: اين حديث صحيح است.

٦- صحيح مسلم: ج ٣/ ص ١٤٥١، كتاب الإمارة، باب الناس تبع لقريش، والخلافة في قريش، حديث شماره: ١٨١٩.

وحدیث انس مرفوعاً: «الْأَيِّمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيْهِمْ حَقًّا مِثْلَ ذَلِكَ إِنْ اسْتَرْحَمُوا فَرَحِمُوا وَإِنْ عَاهَدُوا وَقُوا وَإِنْ حَكَمُوا عَدَلُوا فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»<sup>۱</sup>.

و حدیث ابی برزہ الاسلمی مرفوعاً: «الأمراء من قريش لكم عليهم حق ولهم عليكم حق ما فعلوا ثلاثاً». کمثل حدیث انس<sup>۲</sup>.

وحدیث ذی مخمر: «كَانَ هَذَا الْأَمْرُ فِي حِمَيْرٍ، فَزَعَهُ اللَّهُ مِنْهُمْ، فَجَعَلَهُ فِي قُرَيْشٍ الْخ»<sup>۳</sup>.  
و حدیث معاویه بن ابی سفیان مرفوعاً: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي قُرَيْشٍ لَا يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ إِلَّا كَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ مَا أَقَامُوا الدِّينَ»<sup>۴</sup>.

وحدیث جابر بن سمرة وأبی جحيفة مرفوعاً: «لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»<sup>۵</sup>.

وحدیث عمر وبن العاص مرفوعاً: «قُرَيْشٌ وُلَاةُ النَّاسِ فِي الْخَيْرِ وَالْشَّرِّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» أخرجه الترمذي<sup>۶</sup>.

۱- مسند امام احمد: ج ۱۹/ ص ۳۱۸، حدیث شماره: ۱۲۳۰۷، مسند انس بن مالک رضی الله عنه، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث به طرق و شواهد دیگرش صحیح است؛ اگر چه این اسنادی ضعیف است؛ چرا که بکیر بن وهب جزری (یکی از روایان) ناشناخته می باشد.

۲- مسند امام احمد: ج ۳۳/ ص ۴۲، حدیث شماره: ۱۹۸۰۵، حدیث ابی برزہ اسلمی رضی الله عنه، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این حدیث قوی است.

۳- مسند امام احمد: ج ۲۸/ ص ۳۴، حدیث شماره: ۱۶۸۲۷، حدیث ذی مخبر الحبشي، وكان من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم، ويقال: إنه ابن أخي النجاشي، ويقال: ذی مخمر.

۴- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۱۷۹، کتاب المناقب، باب مناقب قريش، حدیث شماره: ۳۵۰۰.

۵- صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۱۴۵۳، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقريش، والخلافة في قريش، حدیث شماره: ۱۸۲۲.

۶- سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۵۰۳، أبواب الفتن، باب ما جاء أن الخلفاء من قريش إلى أن تقوم الساعة، حدیث شماره: ۲۲۲۷، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

وأخرج الشافعي: عن ابن أبي فديك عن ابن أبي ذيب عن مشايخه أحاديث منها: «عن ابن شهاب انه بلغه ان رسول الله ﷺ قال قدموا قريشا ولا تقدموها وتعلموا من قريش ولا تعالموها او تعلموها شك ابن أبي فديك»<sup>١</sup>.

ومنها: «عن حَكِيم بنِ أَبِي حَكِيم أَنَّهُ سَمِعَ عُمَرَ بنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ وَابْنَ شِهَابٍ يَقُولَانِ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَهَانَ قُرَيْشًا أَهَانَهُ اللَّهُ ﷻ»<sup>٢</sup>.

ومنها: «عن الحارث بن عبد الرحمن أنه قال بلغنا أن رسول الله ﷺ قال لَوْلَا أَنْ يَبْطُرَ قُرَيْشٌ لِأَخْبَرْتُهَا بِالَّذِي لَهَا عِنْدَ اللَّهِ ﷻ»<sup>٣</sup>.

ومنها: «عَنْ شَرِيكَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي نَمِرٍ عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِقُرَيْشٍ: أَنْتُمْ أَوَّلُ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ مَا كُنْتُمْ مَعَ الْحَقِّ إِلَّا أَنْ تَعْدِلُوا عَنْهُ فَتُلْحُونَ كَمَا تُلْحَى هَذِهِ الْجَرِيدَةُ. يُشِيرُ إِلَى جَرِيدَةٍ فِي يَدِهِ»<sup>٤</sup>.

أخرج الشافعي «عن يحيى بن سليم عن عبد الله بن عثمان بن خيثم عن إسماعيل بن عبيد بن رفاعه الأنصاري عن أبيه عن جد رفاعه أن النبي ﷺ نادى: أَيُّهَا النَّاسُ: إِنَّ قُرَيْشًا أَهْلُ أَمَانَةٍ مَنْ بَغَاها الْعَوَائِرُ أَكَبَّهُ اللَّهُ لِمُنْخَرِيهِ يَقُولُهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ»<sup>٥</sup>.

أخرج الشافعي «عن عبد العزيز بن محمد عن يزيد بن الهادي ان محمد ابن إبراهيم حدثه أنَّ قَتَادَةَ بْنَ التَّعْمَانِ وَقَعَ بِقُرَيْشٍ فَكَأَنَّهُ نَالَ مِنْهُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَهْلًا يَا قَتَادَةُ لَا تَشْتُمُ قُرَيْشًا فَإِنَّكَ لَعَلَّكَ تَرَى مِنْهُمْ (في نسخة منها) رَجُلًا أَوْيَأَتِي مِنْهُمْ رَجُلًا تُحْقِرُ عَمَلَكَ

١- مسند الإمام الشافعي: ج ٢/ص ١٩٤، حديث شماره: ٦٩١، تأليف: امام أبو عبد الله محمد بن إدريس قرشي مكي (متوفى: ٢٠٤ هـ)، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، سال نشر: ١٣٧٠ هـ / ١٩٥١ م.

٢- همان: ج ٢/ص ١٩٤، حديث شماره: ٦٩٢.

٣- همان: ج ٢/ص ١٩٤، حديث شماره: ٦٩٣.

٤- همان: ج ٢/ص ١٩٤، حديث شماره: ٦٩٤.

٥- همان: ج ٢/ص ١٩٤، حديث شماره: ٦٩٥.

مَعَ أَعْمَالِهِمْ وَفِعْلِكَ مَعَ أَفْعَالِهِمْ وَتَغْبِطُهُمْ إِذَا رَأَيْتَهُمْ لَوْلَا أَنْ تَطْغَى قُرَيْشٌ لَأَخْبَرْتُهَا بِالَّذِي لَهَا عِنْدَ اللَّهِ»<sup>۱</sup>.

و عن الشافعي رحمه الله «قال أخبرنا سفيان بن عيينة عن ابن أبي نجيح عن مجاهد في قوله: ﴿وَأَنَّهُ لَذِكْرُ لَكَ وَلِقَوْمِكَ﴾ [الزخرف: ٤٤]. قال: يقال ممن الرجل؟ فيقال: من العرب فيقال: من أي العرب فيقال من قريش»<sup>۲</sup>.

وذكر الشافعي متن الحديث تعليقا ثم وصله البيهقي باسناده «عن جبير بن مطعم قال قال رسول الله ﷺ: للقرشي مثل قوة الرجلين من غيرهم ف قيل للزهري: بم ذلك؟ قال: من نبل الرأي». ذكر هذه الأحاديث كلها البيهقي في أوائل سننه الصغرى»<sup>۳</sup>.

بالجمله جمعی کثیر از صحابه و تابعین این مدعا را روایت کرده‌اند به الفاظ مختلفه و طرق متغایره بعض از آن صریح است در خلافت قریش و بعض اشاره است به آن و بعض قرینه است که ذهن را به آن نزدیک می‌گرداند. بعد از آن نزدیک وفات آنحضرت ﷺ انصار گفتند: منّا امیر و منکم امیر و مهاجرین به همین حدیث ایشان را از خلافت باز داشتند و بر همین معنی اجماع منعقد شد و مخالف ساکت گشت و این قصه را طرق بسیار است بعض روایات آن در قصه انعقاد خلافت حضرت صدیق بیان خواهیم کرد.

بالجمله بعد آن مناظره‌ها اجماع منعقد شد و مجلس بر همان اتفاق گذشت اما آنکه از مهاجرین اولین بودن شرط خلافت خاصه است پس به قول خدای تعالی: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ﴾

۱- همان: ج ۲/ ص ۱۹۴، حدیث شماره: ۶۹۶.

۲- معرفة السنن والآثار، أبو بكر بیهقي (متوفی: ۴۵۸ هـ): ج ۱/ ص ۱۶۱، حدیث شماره: ۲۴۰.

۳- همان: ج ۱/ ص ۱۶۱، حدیث شماره: ۲۴۱.

[الحديد: ۱۰] ۱. و به قول وی عز وجل ﴿الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾ [الحج: ۴۱] ۲. و قول حضرت فاروق در خطبه‌ی آخره چون خلافت را شورا ساخت در میان شش کس: «وَإِنِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَقْوَامًا سَيَطْعُونَنِي فِي هَذَا الْأَمْرِ أَنَا ضَرَبْتُهُمْ بِيَدِي هَذِهِ عَلَى الْإِسْلَامِ فَإِنْ فَعَلُوا فَأُولَئِكَ أَعْدَاءُ اللَّهِ الْكَفَرَةُ الضَّلَالُ» ۳.

و قول ابن عمر: «أحق بهذا الأمر من قاتلك وقاتل أباك على الإسلام» ۴. و قول زید بن ثابت روز انعقاد خلافت حضرت صدیق: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ فَإِنَّ الْإِمَامَ يَكُونُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَنَحْنُ أَنْصَارُهُ كَمَا كُنَّا أَنْصَارَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» ۵. «وقول رفاعه بن رافع زرقی بدري في قصة خروج طلحة والزبير على عليّ وبلوغ الخبر إلى عليّ في الاستيعاب فقال رفاعه بن رافع الزرقی: ان الله لما قبض رسوله ﷺ ظننا انا احق الناس بهذا الامر لنصرتنا الرسول ومكانتنا من الدين فقلتم نحن المهاجرون الاولون وأولياء رسول الله ﷺ الاقربون انا نذكركم الله ان لا تنازعونا مقامه في الناس فخليناكم والامر فانتم أعلم وما كان بينكم غير انا لما رأينا الحق معمولاً به والكتاب متبعاً والسنة قائمة رضيينا ولم يكن إلا ذلك فلما رأينا الأثرة انكرنا...» ۶.

۱- ترجمه‌ی آیه: «آن دسته از شما که پیش از فتح (مکه) اتفاق کردند و (در راه الله) جنگیدند، همسان دیگران نیستند؛

(بلکه اجر و پاداش) کسانی که پس از فتح، اتفاق نمودند و جنگیدند، بزرگ‌تر است».

۲- ترجمه‌ی آیه: «کسانی که اگر آنان را در زمین به قدرت رسانیم، نماز را برپا می‌دارند».

۳- صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۳۹۶، کتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب نهی من أكل ثوماً أو بصلاً أو كراثاً أو نحوها، حدیث شماره: ۵۶۷.

۴- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۱۰، کتاب المغازی، باب غزوة الخندق وهي الأحزاب، حدیث شماره: ۴۱۰۸.

۵- مسند امام احمد: ج ۳۵/ ص ۴۸۹، حدیث شماره: ۲۱۶۱۶، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است.

۶- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۲/ ص ۴۹۸.

«وقول عبدالرحمن بن غنم الأشعري لأبي هريرة وأبي الدرداء: وإني مدخل لمعاوية في الشورى وهو من الطلقاء الذين لا تجوز لهم الخلافة وهو وأبوه رؤوس الأحزاب فندما على مسيرهما وتابا بين يديه»<sup>۱</sup>.

واز اینجا معلوم شد که ابودرداء و ابوهریره آخراً به قول عبدالرحمن بن غنم رجوع کردند. و حدیث جریر بن عبد الله مرفوعاً: «الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ وَالْطُّلَقَاءُ مِنْ قُرَيْشٍ وَالْعَتَقَاءُ مِنْ ثَقِيفٍ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»<sup>۲</sup>.

واز ادلّ دلائل مدعا قول حضرت مرتضی است که چندین مره بطرف اهل شام نوشت که امر خلافت مفوض است به مهاجرین و انصار، دیگری را در حل و عقد آن مدخل نه، چون ایشان بیعت کردند دیگران را مجال خلاف نماند<sup>۳</sup>.

واز قرائن این مدعا حدیث آن حضرت علیه السلام در آحق به امامت صلاة: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله فَإِنْ كَانُوا فِي السُّنَّةِ سَوَاءً، فَأَقْدَمُهُمْ هِجْرَةً»<sup>۴</sup>.

و آیت کریمه: ﴿إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي ءَاتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ

۱- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۲/ ص ۸۵۱.

۲- مسند امام احمد: ج ۳۱/ ص ۵۴۷، حدیث شماره: ۱۹۲۱۵، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

۳- مثل این تحریر از علی مرتضی علیه السلام در کتب شیعه نیز به کثرت موجود می باشد چنانچه در در نهج البلاغه چاپ مصر جلد دوم صفحه ۷ در نامه ای از علی عنوانی معاویه رضی الله عنه آمده است: «إنه بايعني القوم الذين بايعوا أبا بكر وعمر وعثمان على ما بايعوهم عليه، فلم يكن للشاهد أن يختار ولا للغائب أن يرد وإنما الشورى للمهاجرين والأنصار فان اجتمعوا على رجل وسموه اماما كان ذلك رضى». (ش)

۴- صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۴۶۵، کتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب من أحق بالإمامة، حدیث شماره: ۶۷۳.

مَعَكَ» [الأحزاب: ۵۰].<sup>۱</sup> و ام هانی بسبب قید هجرت از شرف تزوج آن حضرت ﷺ محروم ماند.

و از قرائن این معنی آن است که حضرت عباس را با وجود عمومیت پیغمبر ﷺ و مقدم بنی‌هاشم بودن در امر خطیر خلافت و دخل نبود و به او اعتدادی نه، و بعضی ولد او به این معنی اشاره کرده است: أخرج الحاكم «عن أبي إسحاق قال: سألت قثم بن العباس: كيف ورث علي رسول الله ﷺ دونكم؟ قال: لأنه كان أولنا به لحوقاً، وأشدنا به لزوقاً».<sup>۲</sup> بالجملة این مدعا که از مهاجرین اولین بودن اعظم شرف است در اسلام و مطلوب است در خلافت به مآخذ بسیار ثابت است و در مجلس انعقاد اجماع بر خلافت صدیق اکبر مذکور شده است.

قرشیت و هجرت اولیه با هم عموم و خصوص من وجه دارند و صدیق اکبر ﷺ و نظراء او مادهء اجتماع بودند، لهذا صرف انصار به هر دو وصف واقع شد و در مناظره حضرت مرتضی و معاویه بن ابی سفیان صفت هجرت مدار فرق گشت، و اینجا بحثی است شریف: أخرج البخاري: «عن عاصم عن أبي عثمان النهدي عن مجاشع بن مسعود قال انطلقت بأبي معبدٍ إلى النبي ﷺ لِيُبَايِعَهُ عَلَى الْهِجْرَةِ قَالَ مَصَّتْ الْهِجْرَةَ لِأَهْلِهَا أَبَايَعُهُ عَلَى الْإِسْلَامِ وَالْجِهَادِ فَلَقِيتُ أَبَا مَعْبِدٍ فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ صَدَقَ مُجَاشِعٌ».<sup>۳</sup>

وَأَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ «عن ابن عمر لا هجرة اليوم، أو بعد رسول الله ﷺ».<sup>۴</sup>

«وَأَخْرَجَ عَنْ مُجَاهِدٍ كَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ».<sup>۱</sup>

۱- ترجمه‌ی آیه: «ما همسرانت را که مهرشان را داده‌ای، برایت حلال کردیم و نیز کنیزانی را که الله به تو داده و تو مالکشان شده‌ای. و (نیز) دخترعموها، دخترعمه‌ها، دخترخاله‌ها و دختردایی‌هایت (دختر ماماهایت) که با تو هجرت کرده‌اند».

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ص ۱۳۶، حدیث شماره: ۴۶۳۳، علامه ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- صحیح بخاری: ج ۵/ص ۱۵۲، کتاب المغازی، باب، حدیث شماره: ۴۳۰۷.

۴- همان: ج ۵/ص ۱۵۲، کتاب المغازی، باب، حدیث شماره: ۴۳۰۹.



وأخرج عن عائشة قالت: «لَا هِجْرَةَ الْيَوْمَ، كَانَ الْمُؤْمِنُ يَفِرُّ أَحَدُهُمْ بِدِينِهِ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ ﷺ مَخَافَةَ أَنْ يُفْتَنَ عَلَيْهِ، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَقَدْ أَظْهَرَ اللَّهُ الْإِسْلَامَ، فَالْمُؤْمِنُ يَعْبُدُ رَبَّهُ حَيْثُ شَاءَ، وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ»<sup>۲</sup>.

وأخرج الطبراني في الصغير من حديث «أبي هند يحيى بن عبدالله بن حجر بن عبد الجبار بن وائل بن حجر الحضرمي الكوفي بالكوفة قال حدثنا عمي محمد بن حجر بن عبد الجبار قال حدثني سعيد بن عبد الجبار عن أبيه عبد الجبار عن امه أم يحيى عن وائل بن حجر حديثا طويلا في قصة وفوده علي النبي ﷺ ثم رجوعه الى وطنه ثم اعتزاله الناس في فتنة عثمان ثم قدومه على معاوية فقال له معاوية فَمَا مَنَعَكَ مِنْ نَصْرِنَا وَقَدْ اتَّخَذَكَ عُثْمَانُ ثِقَةً وَصَهْرًا؟ قُلْتُ: إِنَّكَ قَاتَلْتَ رَجُلًا هُوَ أَحَقُّ بِعُثْمَانَ مِنْكَ، قَالَ: فَكَيْفَ يَكُونُ أَحَقُّ بِعُثْمَانَ مِنِّي؟ فَأَنَا أَقْرَبُ إِلَى عُثْمَانَ فِي النَّسَبِ، قُلْتُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَخَا بَيْنَ عَلِيٍّ، وَعُثْمَانَ، وَالْأَخَ أَوْلَى مِنَ ابْنِ الْعَمِّ، وَلَسْتُ أَقَاتِلُ الْمُهَاجِرِينَ، قَالَ: أَوْ لَسْنَا مُهَاجِرِينَ؟ قُلْتُ: أَوْ لَيْسَ قَدْ اعْتَزَلْنَا كَمَا جَمِيعًا؟ وَحُجَّةٌ أُخْرَى حَضَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ رَفَعَ رَأْسُهُ نَحْوَ الْمَشْرِقِ، وَقَدْ حَضَرَهُ جَمْعٌ كَثِيرٌ ثُمَّ رَدَّ إِلَيْهِ بَصَرُهُ، فَقَالَ: أَتَتَّكُمُ الْفِتْنُ كَقِطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَشَدَّ أَمْرَهَا وَعَجَّلَهُ وَقَبَّحَهُ، قُلْتُ لَهُ: مِنْ بَيْنِ الْقَوْمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْفِتْنُ؟ قَالَ: يَا وَائِلُ، إِذَا اخْتَلَفَ سَيِّفَانِ فِي الْإِسْلَامِ فَأَعْتَزَلَهُمَا، فَقَالَ: أَصْبَحْتُ شَيْعِيًّا، فَقُلْتُ: لَا، وَلَكِنْ أَصْبَحْتُ نَاصِحًا لِلْمُسْلِمِينَ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: لَوْ سَمِعْتُ ذَا وَعِلْمَتُهُ مَا أَقْدَمْتُكَ، قُلْتُ: أَوْ لَيْسَ قَدْ رَأَيْتَ مَا صَنَعَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ عِنْدَ مَقْتَلِ عُثْمَانَ أَوْ مَا بِسَيْفِهِ إِلَى صَخْرَةٍ فَضْرَبَهُ بِهَا حَتَّى انْكَسَرَ؟ قَالَ: أُولَئِكَ قَوْمٌ يَحْمِلُونَ عَلَيْنَا، قُلْتُ: فَكَيْفَ نَصْنَعُ بِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحَبَّ الْأَنْصَارَ فَابْجُبِي وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَبُغْضِي؟<sup>۳</sup>.

۱- صحيح بخاری: ج ۵/ص ۱۵۲، کتاب المغازی، باب، حدیث شماره: ۴۳۱۱.

۲- همان: ج ۵/ص ۱۵۲، کتاب المغازی، باب، حدیث شماره: ۴۳۱۲.

۳- المعجم الكبير للطبرانی: ج ۲/ص ۲۸۴، حدیث شماره: ۱۱۷۶.

وأخرج ابويعلي «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: لَا تَنْقَطِعُ الْهَجْرَةُ حَتَّى تَنْقَطِعَ التَّوْبَةُ، قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَلَا تَنْقَطِعُ التَّوْبَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا»<sup>۱</sup>.

ووجه تطبیق در میان این دو حدیث مختلف آنست که هجرت در لغت انتقال است از وطن مالوف خود، و فرد اکمل آن هجرت مسلمان است در وقت غربت اسلام و غلبه کفار به جانب آنحضرت ﷺ به نیت آنکه به شرف ملازمت آنحضرت ﷺ مشرف شود در اعلاء کلمه الله تحت رایت آنحضرت ﷺ مساعی جمیله بکار برد و از سلطان کفار که مانع اقامت ارکان اسلام است خلاص یابد و این فرد اکمل حقیقت شرعیه لفظ هجرت است که به غیر توسط قرینه در عرف شرع فهمیده می شود و آن معنی به فتح مکه منقضی شد لا هجرة بعد الفتح و به معنی دیگر انتقال از وطن خود برای طلب فضیلت دینیه از طلب علم و زیارت صالحین و فرار از فتن، و این نیز از رغائب هنی است هر چند به نسبت معنی اول مفضول است:

آسمان نسبت به عرش آمد فرود      ورنه بس عالی است پیش خاک تود  
و این معنی تا قیامت منقرض نیست و افضل اصناف این هجرت انتقال است به جناب آنحضرت ﷺ برای تحصیل علم و تأدب به آداب او علیه الصلاة والسلام و تهباً برای جهاد بر معاویه بن ابی سفیان تفریق بین المعنیین مشتبّه شد - والله أعلم بحقیقة الحال -

و اما اشتراط خصال دیگر در خلافت پس مآل آن آنست که خلافت خاصه یا خلافت کامله هر چه گوئی چون تنقیح معنی آن کنیم راجع شود به آنکه خلیفه متصف به صفاتی باشد که مخصوص به کاملان و مقربان است و آنحضرت ﷺ به آن صفات متصف بوده اند من حیث انه نبی مبعوث من الله تعالی و مصدر افعالی گردد که آنحضرت ﷺ آن را

۱- مسند ابو یعلی موصلی: ج ۱۳/ ص ۳۵۹، حدیث شماره: ۷۳۷۱، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف است.

میکردند من حیث انه نبی مبعوث من الله تعالی و تحقیق این خلیفه بدین افعال و صفات بوجه تأکید از شریعت معلوم باشد و چون استقراء کلی بکار بریم این افعال را بر سه قسم یابیم:

قسم اول: حسن عبادات بینه و بین الله و حسن معاملات باخلق الله.

قسم دوم: اعانت حضرت پیغمبر ﷺ در جهاد اعداء الله و اعلاء کلمة الله.

قسم سوم: افعالی که بعد آنجناب ﷺ به ظهور آید از قبیل تتمیم افعال جناب نبوی علیه الصلاة والسلام مثل بر هم زدن ملت کسرا و قیصر و فتح بلدان و نشر علم و مانند آن. و همچنان صفات نفسانیه هم سه قسم باشد:

قسم اول: بودن شخص از سابقین و مقربین.

خدای تعالی مسلمین را سه قسم ساخت و قال ﷻ: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ﴾ [فاطر: ۳۲].<sup>۱</sup>

وقال تعالى: ﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ۖ فَأَصْحَبُ الِّمِئْمَنَةِ مَا أَصْحَبُ الِّمِئْمَنَةِ ۖ وَأَصْحَبُ الِّمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَبُ الِّمَشْأَمَةِ ۖ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ۖ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ [الواقعة: ۷-۱۱].<sup>۲</sup>

وقال تعالى: ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ ۚ كِتَابٌ مَرْقُومٌ ۚ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾ [المطففين: ۱۹-۲۱].<sup>۳</sup>

«أخبرنا شيخنا أبوطاهر محمد بن ابراهيم الكردي المدني بداره بظاهر المدينة المشرفة سنة ١١٤٤هـ قراءة عليه وأنا أسمع قال أخبرني أبي الشيخ ابراهيم الكردي قال

۱- ترجمه‌ی آیه: «و سپس آن دسته از بندگانمان را که برگزیدیم، وارث کتاب گردانیدیم؛ برخی از آنان (در حق خویش) ستمگرند و برخی میانه‌رو هستند و برخی نیز به حکم الله در انجام نیکی‌ها پیشتازند».

۲- ترجمه‌ی آیه: «و شما سه گروه خواهید بود؛ اهل سعادت و نیک‌بختی؛ و نیک‌بختان چه وضعیتی دارند؟ و افراد نگون‌بخت؛ و نگون‌بخت‌ها چه وضعی دارند؟ و پیشاهنگان پیشتاز. ایشان، نزدیکان و مقربانند».

۳- ترجمه‌ی آیه: «و تو چه می‌دانی که «علیین» چیست؟ کتابی (که در «علیین» است، کتابی) مهیور و نوشته‌شده (در مورد سرنوشت نیکان) می‌باشد. و فرشتگان مقرب، شاهد آن هستند».

أخبرني الشيخ أحمد القشاشي قال انبأنا الشمس الرملي اجازةً عن الزين زكريا عن ابن الفرات عن عمر بن حسن المراغي عن الفخر بن البخاري عن فضل الله بن سعد النوقاني عن محي السنة أبي محمد الحسين بن مسعود البغوي قال في تفسيره أخبرنا أبو سعيد أحمد بن إبراهيم الشريحي قال أخبرنا أبو اسحق أحمد بن محمد بن إبراهيم الثعلبي قال أخبرنا أبو عبدالله الحسين بن فنجويه يعني الثقفي الدينوري قال حدثنا محمد بن علي بن الحسين بن الفافا القاضي قال حدثنا بكر بن محمد المروزي قال حدثنا ابوقلابة قال حدثنا عمرو بن الحسين عن الفضل بن عميرة عن ميمون الكردي عن أبي عثمان النهدي قال سمعت عمر بن الخطاب رضي الله عنه قرأ على المنبر: «ثم أورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا»<sup>۱</sup> فقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: سابقنا سابقاً ومقتصدنا ناج وظالمنا مغفور له، قال ابوقلابة: فحدثت به يحيى بن معين فجعل يتعجب منه»<sup>۲</sup>.

پس خلیفه می‌باید که از قسم اول باشد و از شریعت قطعاً معلوم شود که وی از سابقین مقربین است از صدیقین یا شهداء یا صالحین.

و قسم دوم علم به حکمت و به احکام الله بوجهی که نائب پیغامبر صلى الله عليه وسلم در تبلیغ شرائع و حکم تواند شد.

و قسم سوم اتصاف به حزم و اموری که ریاست عالم به آن میسر آید از شجاعت و کفایت و مرتبه شناسی رعیت و رفق در تدبیر و غیر آن.

باز تحقیق تشبیه بانبیاء من حیث النبوة به سه چیز است:

اول: دادن بشارت آنحضرت صلى الله عليه وسلم به جنت از جهت وحی.

۱- سوره ی فاطر، آیه ی: ۳۲.

۲- این حدیث به سند خود شاه ولی الله دهلوی است، اما در دیگر کتابهای حدیثی نیز روایت شده؛ نگاه: سنن سعید بن منصور: ج ۲/ ص ۱۵۱، حدیث شماره: ۲۳۰۸، تألیف: أبو عثمان سعید بن منصور خراسانی جوزجانی (متوفی: ۲۲۷ هـ)، تحقیق: حبیب الرحمن اعظمی، ناشر: الدار السلفية - هند، چاپ نخست، سال: ۱۴۰۳ هـ/ ۱۹۸۲ م.

دوم: بیان فرمودن آنحضرت ﷺ قولاً وفعلاً استحقاق او امر خلافت را.  
سوم: تلویح و تصریح آنحضرت ﷺ به آنکه افضل امت است بموجب وحی.  
اما عبادات، پس لازم مقربین است و حسن معامله با خلق الله لازم رعیت پروری و این هر دو صفت مندرج شد در آن دو قسم.

و اما اعانت آنحضرت ﷺ در اعلائی کلمه الله به حضور آنحضرت و ایام حیات او ﷺ، پس مسمی است به سوابق اسلامی و آیت: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلٍ﴾ [الحديد: ۱۰]<sup>۱</sup>. اشاره به اوست و هجرت نیز ازین باب است.

اما اشتراط سوابق اسلامی پس ثابت است به وجوه بسیار از شریعت مطهره، بالقطع معلوم است که مدار فضیلت عندالله و مدار شرف در اسلام سوابق اسلامی بوده است چندین آیت در این باب نازل شد ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلٍ﴾ و در وقت انعقاد خلافت صدیق اکبر ﷺ چیزها گذشت که بالقطع دلالت می کند بر اعتنا به سوابق اسلامی قال ابوبکر ﷺ: «أَلَسْتُ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَا أَلَسْتُ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ أَلَسْتُ صَاحِبَ كَذَا»<sup>۲</sup>.

وقال عمر ﷺ: «إِنَّ أَبَا بَكْرٍ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثَانِي اثْنَيْنِ، فَإِنَّهُ أَوْلَى الْمُسْلِمِينَ بِأُمُورِهِمْ، فَتَقُومُوا فَبَايَعُوهُ»<sup>۳</sup>.

«وعدّ عثمان ﷺ سوابقه الإسلامية حين قدحوا في خلافته واعترضوا عليه»<sup>۱</sup>.

۱- ترجمه‌ی آیه: «آن دسته از شما که پیش از فتح (مکه) اتفاق کردند و (در راه الله) جنگیدند، همسان دیگران نیستند».

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۱۱، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۷، علامه آل‌بانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- صحیح بخاری: ج ۹/ص ۸۱، کتاب الأحکام، باب الاستخلاف، حدیث شماره: ۷۲۱۹.

«وباح عليٌّ عليه السلام بسوابقه في أيام خلافته بأصرح ما يكون حين أراد اثبات خلافته وترجيح نفسه على غيره»<sup>۱</sup>.

وروي عن النبي صلى الله عليه وآله: «لَعَلَّ اللَّهَ أَطْلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ اْعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ»<sup>۲</sup>.

وقال أبو عبیده رضی الله عنه: «تأتوني وفيكم ثالث ثلاثة»<sup>۳</sup>.

وروي ابن عمر رضی الله عنه: «مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ أَطْلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ، فَقَالَ اْعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ»<sup>۴</sup>.

وروي أبوهريرة رضی الله عنه: «أَطْلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ اْعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ»<sup>۵</sup>.

وروت حفصة رضی الله عنها: «إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ لَا يَدْخُلَ النَّارَ أَحَدٌ شَهِدَ بَدْرًا وَالْحُدَيْبِيَّةَ»<sup>۶</sup>.

۱- اشاره به روایت‌های است که عثمان رضی الله عنه هنگام محاصره از جانب منافقین و اوباش در حضور جمع صحابه ایراد کرده و سوابق اسلامی و خدمات شایان خویش در زمان رسول الله را بر شمرد؛ به طور مثال نگا: مسند امام احمد: ج ۱/ ص ۴۲۶، حدیث شماره: ۷۵۱ و ۷۵۲.

۲- اشاره به روایت‌هایی است که علی رضی الله عنه در فضیلت خویش از پیامبر صلى الله عليه وآله نقل کرده؛ از جمله: حدیث شماره: ۳۲۰۶۴، ج ۶، ص ۳۶۵، مصنف ابن ابی شیبہ، و حدیث شماره: ۱۰۰۳، ج ۱/ ص ۵۹۱، فضائل الصحابة از امام احمد بن حنبل.

۳- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۷۶، کتاب الجهاد والسير، باب إذا اضطر الرجل إلى النظر في شعور أهل الذمة، والمؤمنات إذا عصين الله، وتجريدهن، حدیث شماره: ۳۰۸۱.

۴- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷/ ص ۴۳۳، حدیث شماره: ۳۷۰۵۱، باب ما جاء في خلافة أبي بكر وسيرته في الردة.

۵- مسند امام احمد: ج ۱۰/ ص ۱۱۸، حدیث شماره: ۵۸۷۸، شعيب الأرئوطو گفته: اسناد این روایت ضعیف است؛ زیرا عمر بن حمزه (یکی از رواة این سند) ضعیف می‌باشد. باید خاطر نشان ساخت که این حدیث در صحیحین هم آمده است، و ما قبلاً بارها آن را تخریج نموده‌ایم؛ اما در اینجا مجبور هستیم که همان سند مورد نظر شاه ولی الله دهلوی را ذکر کنیم.

۶- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۱۳، کتاب السنة، باب في الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۵۴، علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن صحیح است.

وروی جابر<sup>۱</sup>: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ مِمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»<sup>۲</sup>.  
 وروی أنه قال لنا النبي<sup>۳</sup>: «أَنْتُمْ الْيَوْمَ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ»<sup>۳</sup>.  
 «وروی رفاعه بن رافع جاء جبریل إلى النبی<sup>۴</sup> فقال: مَا تَعُدُّونَ أَهْلَ بَدْرٍ فِیْكُمْ قَالَ مِنْ أَفْضَلِ الْمُسْلِمِينَ - أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا - قَالَ وَكَذَلِكَ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ»<sup>۵</sup>.  
 «وقال سعيد بن المسيب: كان أبو بكر الصديق<sup>۶</sup> من النبي<sup>۷</sup> مكان الوزير، فكان يشاوره في جميع أموره، وكان ثمانية في الإسلام، وكان ثمانية في الغار، وكان ثمانية في العريش يوم بدر، وكان ثمانية في القبر، ولم يكن رسول الله<sup>۸</sup> يقدم عليه أحدا»<sup>۹</sup>.  
 وأخرج أبو عمر تعليقا «قال رسول الله<sup>۱۰</sup> لبعض من لم يشهد بدرا وقد رآه يمشي بين يدي أبي بكر: تمشي بين يدي من هو خير منك»<sup>۱۱</sup>.

قال العارف السهروردي<sup>۱۲</sup> في باب الخامس والخمسين من العوارف: «روي أن رسول الله<sup>۱۳</sup> كان جالسا في صفة ضيقة فجاءه قوم من البدرين فلم يجدوا موضعا يجلسون فيه

۱- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۴۳۱، كتاب الزهد، باب ذكر البعث، حديث شماره: ۴۲۸۱، محمد فؤاد عبد الباقي در تعليقش نگاشته: اگر ابو سفیان (یکی از راویان این حدیث) از جابر بن عبد الله شنیده باشد این حدیث صحیح است و روایتش ثقہ می باشند.

۲- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۱۳، كتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۵۳، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۱۴۸۴، كتاب الإمارة، باب استحباب مبايعة الإمام الجيش عند إرادة القتال، وبيانبيعة الرضوان تحت الشجرة، حدیث شماره: ۱۸۵۶.

۴- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۸۰، كتاب المغازی، باب شهود الملائكة بدرا، حدیث شماره: ۳۹۹۲.

۵- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۶۶، حدیث شماره: ۴۴۰۸، حافظ ذہبی در تعليق بر این حدیث نگاشته: برخی از راویان آن مجهول می باشند.

۶- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۱/ ص ۱۸.

۷- السهروردي (۵۳۹-۶۳۲ هـ = ۱۱۴۵-۱۲۳۴ م):

فأقام رسول الله ﷺ مَنْ لم يكن من اهل بدر فجلسوا مكانهم فاشتد ذلك عليهم فأنزل الله تعالى: ﴿وَإِذَا قِيلَ أَنْشُرُوا فَأَنْشُرُوا﴾<sup>۱</sup>.

باز حضرت عمرؓ اهل بدر را بعد از آن اهل حديبيه را مقدم ساخت بر سائر صحابه چه به اعتبار اثبات در دفتر غزاة<sup>۲</sup> و چه به اعتبار اعطاء عطيات و چه به اعتبار تقدم در محافل و مجالس و چه در امور استحقاق خلافت و چه در طلب دعا از ایشان و تبرک به ایشان<sup>۳</sup>، بعد از آن امت مرحومه در تکریم و توقیر ایشان گذشت الى اليوم.

وأخرج الواقدي «عن أبي بكر الصديق في وصيته عمرو بن العاص اتق الله في سرّ امرك وعلا نيته فانه يراك ويرى عملك فقد رأيت تقدي لك علي من هو أقدم منك سابقة، واعلم يا عمرو ان معك المهاجرين والأنصار من أهل بدر فأكرمهم واعرف لهم حقهم ولا تطاول عليهم بسلطانك ولا تداخلك نخوة الشيطان فتقول انما ولاني أبوبكر لاني خير منكم وإياك وخداع النفس فكن كأحدهم وشاورهم فيما تريد من أمرك»<sup>۴</sup>.  
وأخرج البخاري «عَنْ قَيْسٍ كَانَ عَطَاءُ الْبَدْرِيِّينَ خَمْسَةَ آلَافٍ خَمْسَةَ آلَافٍ. وَقَالَ عُمَرُ لِأَفْضَلَنَّهُمْ عَلَى مَنْ بَعْدَهُمْ»<sup>۵</sup>.

اما بشارت خلفا به بهشت پس ثابت است به طرق بسيار:

عمر بن محمد بن عبد الله، أبو حفص شهاب الدين قرشي تيمي بكري: فقيه شافعي، مفسر، واعظ. از بزرگان صوفيه. در "سهرورد" تولد شده و در بغداد وفات يافت. از جمله تأليفاتش می توان از: "عوارف المعارف" و "نغمة البيان في تفسير القرآن" نام برد. الأعلام: ج ۵/ص ۶۲.

۱- نگا: كتاب آراء المريدين، سهروردي، فصل: مصاحبة الجنس ومن يستفيد منه خيرا.

۲- شايدان ذكر است كه عمر فاروقؓ برای اولین بار در تاريخ اسلام ديوان جُند (غزاة) را تدوين نمود.

۳- تبرک به ذوات صالحه كه زنده باشند و طلب دعا از ایشان جائز می باشد.

۴- فتوح الشام: ج ۱/ص ۱۴، تأليف: محمد بن عمر بن واقد سهمي واقدي (متوفى: ۲۰۷ هـ)، ناشر: دار الكتب العلمية، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۷هـ/ ۱۹۹۷م.

۵- صحيح بخارى: ج ۵/ص ۸۶، كتاب المغازي، باب، حديث شماره: ۴۰۲۲.



اول: عمومات قرآن در باب مهاجرین و مجاهدین و حاضران مشهد حدیبیه و تبوک و غیرهما.

ثانی: احادیث وارده در فضل اهل بدر:

حدیث: «لَعَلَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرِ فَقَالَ اْعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ عَفَرْتُ لَكُمْ» از مسند عمر و علی و ابن عمر و ابن عباس و ابوهریره.  
و حدیث: «جَاءَ جَبْرِيلُ فَقَالَ مَا تَعُدُّونَ أَهْلَ بَدْرِ فَيَكُفُّمُ قَالَ مِنْ أَفْضَلِ الْمُسْلِمِينَ». از مسند رفاعه بن رافع و رافع بن خدیج.

و حدیث حفصه و جابر: «إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ لَا يَدْخُلَ النَّارَ أَحَدٌ شَهِدَ بَدْرًا وَ الْحَدِيبَةَ».

ثالث: احادیث وارده در فضل اهل حدیبیه مانند حدیث: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ مِمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»<sup>۱</sup>. و حدیث «أَنْتُمْ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ» از مسند جابر<sup>۲</sup>.

رابع: احادیث وارده در بشارت عشره از مسند عبدالرحمن و سعید بن زید<sup>۳</sup>.

خامس: احادیث وارده در بشارت اربعه از آنجمله حدیث جابر بن عبدالله.

سادس: احادیث وارده در بشارت ثلاثه مثل حدیث ابی موسی و نافع بن عبدالحرث<sup>۴</sup>.

۱- تخریج هر یک از این احادیث گذشته است؛ حتی برخی از این احادیث در صفحات قبل بیش از یکبار تخریج شده اند.

۲- صحیح بخاری: ج ۵/ص ۱۲۳، کتاب المغازی، باب غزوة الحديبية، حدیث شماره: ۴۱۵۴.

۳- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۶/ص ۳۵۱، حدیث شماره: ۳۱۹۵۳، ما ذکر فی ابی بکر الصديق رضي الله عنه.

۴- صحیح بخاری: ج ۵/ص ۸، کتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حدیث شماره: ۳۶۷۴، و صحیح مسلم: ج ۴/ص ۱۸۶۷، کتاب الفضائل، باب من فضائل عثمان بن عفان رضي الله عنه، حدیث شماره: ۲۴۰۳.

سابع: احادیث وارده در بشارت شیخین از حدیث ابوسعید خدری: «إِنَّ أَهْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَا يَرَاهُمْ مَنْ تَحْتَهُمْ كَمَا تَرَوْنَ النَّجْمَ الطَّالِعَ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ، وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ، وَعُمَرَ مِنْهُمْ، وَأَنْعَمًا»<sup>۱</sup>.

وحدیث مرتضی و انس: «هَذَا نِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»<sup>۲</sup>، وحدیث ابن مسعود: «سَيُطْلَعُ عَلَيْكُمْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فِيهِمَا جَمِيعَا»<sup>۳</sup>.

ثامن: احادیث وارده در بشارت صدیق اکبر رضی الله عنه از آن جمله:

حدیث ابی هریره «إِنَّهُ يَدْعِي مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ كُلِّهَا»<sup>۴</sup>.

و حدیث انس «فِي وَصْفِ طَيْرِ الْجَنَّةِ فِي آخِرِهِ قَوْلُهُ ﷺ لَا بِي بَكْرٍ وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يَأْكُلُ مِنْهَا»<sup>۵</sup>.

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۰۷، أبواب المناقب، باب مناقب أبي بكر الصديق رضي الله عنه واسمه عبد الله بن

عثمان ولقبه عتيق، حديث شماره: ۳۶۵۸، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۱۰، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۶۴، وسنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۱۱، أبواب

المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۶۵. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۲۲، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۹۴، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۴- صحیح بخاری: ج ۵/ص ۶، كتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذًا خليلاً»،

حديث شماره: ۳۶۶۶، و صحیح مسلم: ج ۲/ص ۷۱۱، كتاب الكسوف، باب من جمع الصدقة، وأعمال البر،

حديث شماره: ۱۰۲۷. به نظر می رسد که شاه ولی الله دهلوی در اینجا حدیث را به معنی روایت کرده باشد؛ و

الا لفظ صحیحین و سنن ترمذی از این قرار است که پیامبر در جواب ابو بکر صدیق که سوال کرد یا رسول الله آیا

کسی هم هست که از هر هشت دروازه بهشت فراخوانده شود؟ فرمودند: «نعم، وأرجو أن تكون منهم: بلی، و

امیدوارم که تو از زمره ی آنان باشی». و در السنن الکبری، النسائی: ج ۷/ص ۲۹۵، مناقب أصحاب رسول الله

صلى الله عليه وسلم من المهاجرين والأنصار والنساء، باب فضل أبي بكر الصديق رضي الله عنه، حديث شماره:

۸۰۵۴ آمده که آن حضرت برای صدیق اکبر فرمودند: «... وإنك لتدخل من أيها شئت: و تو از هر دروازه ای که

خواسته باشی وارد می شوی» که روایت اخیر به الفاظ شاه صاحب نزدیک تر است، یعنی الفاظی که شاه ولی الله

آورده را در هیچ یک از کتاب های حدیثی نیافتیم.

تاسع: احادیث وارده در بشارت فاروق اعظم از آنجمله: حدیث رؤیا النبی ﷺ قصراً من ذهب من حدیث جابر و انس و ابی هریره و بريدة الاسلمی.<sup>۲</sup>

عاشر: احادیث وارده در بشارت ذی النورین از آن جمله: حدیث عبدالله بن حواله «تهجمون علی رجل یبایع الناس وهو معتجر ببرد من أهل الجنة فكان عثمان»<sup>۳</sup>.

حادی عشر: احادیث وارده در بشارت مرتضی از آنجمله: فرموده‌ی آن حضرت برای علی «لك في الجنة خير منها»<sup>۴</sup>.

اما بودن خلفا از سابقین مقربین: پس ثابت است به احادیث بسیار از آنجمله: حدیث «تحرك الجبل وقوله ﷺ اثبت فإنما عليك نبی و صديق و شهيد من طرق كثيرة جداً من مسند عثمان و سعید بن زید و ابی هریره و ابن عباس و انس و بريدة و سهل بن سعد»<sup>۵</sup>.

و حدیث «ان الشيخين من النجباء من مسند علي»<sup>۶</sup>.

و حدیث «ان أهل الدرجات العلی یراهم من تحتهم الخ من مسند أبي سعید»<sup>۱</sup>.

- ۱- مسند امام احمد: ج ۲۱/ص ۳۵، حدیث شماره: ۱۳۳۱۲، شعيب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است اگر چه این سند ضعیف می باشد؛ چرا که سیار بن حاتم (یکی از راویان سند) ضعیف است.
- ۲- تخریج این حدیث قبلاً گذشته است؛ و به طور مثال مراجعه شود به: سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۱۹، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۸۸، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است. و نکا: صحیح بخاری: ج ۹، ص ۳۹، کتاب التعبير، باب القصر في المنام، حدیث شماره: ۷۰۲۴.
- ۳- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱/ص ۵۱۵، حدیث شماره: ۸۴۵.
- ۴- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۲/ص ۶۵۱، حدیث شماره: ۱۱۰۹.
- ۵- تخریج این حدیث قبلاً گذشته است.
- ۶- مؤلف محترم اشاره به حدیث علی ﷺ دارد که گفت: قال النبي صلى الله عليه وسلم: «إن كل نبي أعطي سبعة نجباء رفقاء أو رقباء وأعطيت أنا أربعة عشر»، قلنا: من هم؟ قال، «أنا وابنابي، وجعفر، وحمزة، وأبو بكر، وعمر، ومصعب بن عمير، وبلال، وسلمان، وعمار، والمقداد، وحذيفة، وعبد الله بن مسعود» سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۶۲، أبواب المناقب، باب مناقب ابی بكر الصديق رضي الله عنه واسمه عبد الله بن عثمان ولقبه عتيق، حدیث شماره: ۳۷۸۵، علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است.

وحدیث «تحدّث جبرئیل بفضائلهما من مسند عمار»<sup>۲</sup>.

وحدیث «رؤیا رجحانهم فی المیزان من مسند أبی بكرة وعرفجة وغيرهما».

وحدیث تشبّه الشیخین بملکین مقربین من حدیث ابن مسعود وغيره و حدیث «هما سیدا كهول أهل الجنة» من مسند علي و انس و حدیث: «یدعی من أبواب الجنة كلها في مناقب ابی بكر». و حدیث «لقد كان فيما كان قبلكم ناس محدثون من غير أن يكونوا أنبياء فإن يكن في أمّتي أحد فإنه عمر» و حدیث «فرار الشيطان من ظل عمر» و حدیث «رفیقي في الجنة عثمان»<sup>۳</sup>.

و اما آنكه آنحضرت ﷺ با خلفاء معامله منتظر الامارة می کردند پس ثابت است بطریق بسیار:

حدیث سهل بن سعد كه آنحضرت ﷺ برای صلح بقبیله ی بنی عمرو بن عوف رفتند و صدیق اکبر ﷺ را امامت صلوات تفویض نمودند و در وقت مرض موت امامت صلوات را برای وی تأکید فرمودند و این قصه متواتر المعنی است<sup>۴</sup>.

و حدیث امارت حج از مشاهیر است<sup>۵</sup>.

و در حدیث ابودرداء ﷺ فرمودند: «فهل أنتم تاركون لي صاحبي فما أؤذي بعدها»<sup>۱</sup>.

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۰۷، أبواب المناقب، باب مناقب ابی بكر الصديق رضي الله عنه واسمه عبد الله بن عثمان ولقبه عتيق، حدیث شماره: ۳۶۵۸، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱/ص ۴۲۹، حدیث شماره: ۶۷۸.

۳- تخریج این احادیث گذشت.

۴- مسند امام احمد: ج ۵/ص ۳۵۸، حدیث شماره: ۲۴۳۲، شعيب الأرئوطو گفته: اسناد این حدیث صحیح است، و مسند امام احمد: ج ۳۲/ص ۴۷۴، حدیث شماره: ۱۹۷۰۰، شعيب الأرئوطو گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.

۵- صحیح بخاری: ج ۱/ص ۸۲، کتاب الصلاة، باب ما یستر من العورة، حدیث شماره: ۳۶۹، و صحیح بخاری: ج ۵/ص ۱۶۷، کتاب المغازی، باب حج أبی بكر بالناس في سنة تسع، حدیث شماره: ۴۳۶۳.

و در حدیث ابوسعید خدری هر دو را وزیر گفته شد.<sup>۲</sup>  
 وقال علي لعمر حين توفي: «إن كنت لأرجو أن يجعلك الله معهما إني كنت لأسمع رسول الله ﷺ يقول جئت أنا وأبوبكر وعمر ودخلت أنا وأبوبكر وعمر وخرجت أنا وأبوبكر وعمر».<sup>۳</sup>

«وسئل علي بن الحسين عن منزلة أبي بكر وعمر من النبي ﷺ فقال كمنزلتهما اليوم وهما ضجيعاه».<sup>۴</sup>

و در چندین حدیث حضرت صدیق ﷺ را ارف امت و حضرت عمر فاروق ﷺ را اشد هم فی امر الله و ذی النورین ﷺ را اصدقهم حیاء و مرتضی ﷺ را اقضاهم گفته شد.<sup>۵</sup>  
 و هر یکی از این خصال اشاره‌ی جلیه است به آنکه ایشان استحقاق ریاست عظمی مسلمانان را دارند و در حدیث حذیفه و مرتضی ثابت شد ان تؤمروا أبابكر...<sup>۶</sup>  
 و در حدیث حذیفه و ابن مسعود: «اقتدوا بالذین من بعدي أبي بكر وعمر».<sup>۱</sup>

۱- همان: ج ۵/ص ۵، کتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حدیث شماره: ۳۶۶۱.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۱۶، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۸۰، علامه آل‌بانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۳- صحیح بخاری: ج ۵/ص ۹، کتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حدیث شماره: ۳۶۷۷.

۴- شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة: ج ۷/ص ۱۳۷۸، حدیث شماره: ۲۴۶۰، تألیف: أبو القاسم هبة الله بن حسن لالكائي (متوفی: ۴۱۸ هـ)، تحقیق: أحمد بن سعد بن حمدان غامدي، ناشر: دار طيبة - السعودية، چاپ هشتم، سال: ۱۴۲۳ هـ/۲۰۰۳ م.

۵- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ص ۶۱۶، حدیث شماره: ۶۲۸۱، علامه ذهبی گفته: کوثر بن حکیم (یکی از رواة این سند) ساقط است.

۶- مسند امام احمد: ج ۲/ص ۲۱۴، حدیث شماره: ۸۵۸، شعيب الأرئوط گفته: این حدیث ضعیف است.

و در حدیث مطلب بن ابی وداعه: «الحمد لله الذي أيدني بهما»<sup>۲</sup>.  
و در حدیث حذیفه نزدیک حاکم: «لا غنى لي عنهما، إنهما من الدين كالرأس من الجسد»<sup>۳</sup>.

و در حدیث عبدالرحمن بن غنم اشعری «لَوِ اجْتَمَعَتُمَا فِي مَشُورَةٍ مَا خَالَفْتُكُمَا»<sup>۴</sup>.  
و در حدیث انس: «كان رسول الله ﷺ إذا دخل المسجد لم يرفع أحد منا رأسه غير أبي بكر وعمر فإنهما كانا يتبسمان إليه ويتبسم إليهما»<sup>۵</sup>.

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۰۹، حدیث شماره: ۳۶۶۲، أبواب المناقب، باب، و فضائل الصحابة: ج ۱/ص ۱۸۶، حدیث شماره: ۱۹۸، وصحیح ابن حبان: ج ۱۵/ص ۳۲۸، حدیث شماره: ۶۹۰۲، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

۲- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱/ص ۳۸۴، حدیث شماره: ۵۷۸، و المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ص ۷۷، حدیث شماره: ۴۴۴۷، حافظ ذهبی گفته: عاصم بن عمر (یکی از راویان این سند) واه است. لازم به یادآوری است که در هیچ یک از سندهای این حدیث راوی ای به نام مطلب بن ابی وداعه نیافتیم، و به نظر می رسد که شاه ولی الله به خطا رفته باشند؛ زیرا قبلا این حدیث را به این شکل روایت نموده: [فقد أخرج الحاكم من طريق «سُهَيْلِ بْنِ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي أُرْوَى الدَّوْسِيِّ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ جَالِسًا فَطَلَعَ أَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَيْدَىٰ بِهِمَا»] و از مطلب بن ابی وداعه نامی نبرده است.

۳- امام ولی الله دهلوی در نقل دقیق این روایت اشتباه شده اند؛ روایتی که در مستدرک حاکم آمده این طور است: «إنه لا غنى بي عنهما، إنهما من الدين كالسمع والبصر»، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ص ۷۸، حدیث شماره: ۴۴۴۸، ذهبی گفته: حفص بن عمر عدنی در روایت این حدیث از مسعر تغرد نموده و او واه است. و اما روایتی را که شاه صاحب نقل نموده در المعجم الأوسط طبرانی: ج ۵/ص ۲۹۳، حدیث شماره: ۵۳۵۴ آمده.

۴- مسند امام احمد: ج ۲۹/ص ۵۱۸، حدیث شماره: ۱۷۹۹۵، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این حدیث به دلیل ضعف شهر بن حوشب (یکی از راویان این سند) ضعیف است.

۵- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۱۲، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۸، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است.

و اما آنکه موعود خدای تعالی برای این امت مرحومه بر دست خلفاء ظاهر شد پس متضمن سه مطلب است:

**مطلب اول** آنکه این معنی یکی از لوازم خلافت خاصه است و آن از اجلی معلومات است، زیرا که خلافت به معنی جانشینی است و آن در عرف شرع راجع است به تصدی اقامت اموری که پیغامبر ﷺ برای اقامت آن مبعوث بود و خلافت خاصه وقتی متحقق شود که با خلافت به معنی اول زیادت مشابعت به سیرت آنحضرت ﷺ حاصل گردد.

و از جمله سیر و افعال آنحضرت ﷺ بلکه عمده‌ی آنها فتح بلاد کفر بوده است.

**مطلب ثانی** آنکه آنحضرت ﷺ علیه وعده فرموده است امت خود را که بلاد شام و عراق فتح خواهند کرد و این معنی ثابت است به احادیث متواترة المعنی از حدیث ابی هریره و عقبه بن عامر و عدي بن حاتم و خباب و غیرهم ممن لایحیی عددهم<sup>۱</sup>.

**مطلب سوم** آنکه آن موعود بر دست خلفاء ظاهر شد و نقل متواتر از جماهیر مسلمین از فقهاء و محدثین و مؤرخین، و در اثبات این مطلب کافی است مع هذا حدیث

۱- این احادیث را ما قبلاً تخریج نموده ایم؛ و برای تفصیل به بیشتر مراجعه شود به: صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۴۲، کتاب الجهاد والسير، باب ما قيل في قتال الروم، حدیث شماره: ۲۹۲۴.

مسند امام احمد: ج ۱۷/ ص ۳۳۹، حدیث شماره: ۱۷۱۱۵، شعيب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است. المستدرک علی الصحیحین: ج ۴/ ص ۴۳۷، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه، حدیث شماره: ۸۱۹۳، حافظ ذهبی نسبت به تصحیح و یا تضعیف این روایت سکوت ورزیده است. مسند ابو یعلی موصلی: ج ۳/ ص ۲۴۴، حدیث شماره: ۱۶۸۵. حسین سلیم أسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف است.

المستدرک علی الصحیحین: ج ۱/ ص ۸۹، حدیث شماره: ۹۶، حافظ ذهبی گفته: شیخین این حدیث را در صحیحین تخریج نکرده اند؛ زیرا عروه در روایت این حدیث از کرز (صحابی راوی) تفرد ورزیده است. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۴۴۶، حدیث شماره: ۵۶۹۰، حافظ ذهبی از تصحیح و عدم تصحیح این حدیث سکوت ورزیده است.

«الحمد لله الذي أيدني بهما»<sup>۱</sup>، و حدیث استبشار اهل سماوات به اسلام عمر<sup>۲</sup> و غیر آن برین معنی دلالت می کند.

و اما آنکه قول خلیفه حجت است چون آن را امضاء کنند و آن قول ممکن شود در مسلمین و آن بالاتر از قیاس است و این خصلت ثابت است در این بزرگواران پس ثابت است به طریق بسیار قال الله تعالی: ﴿وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾ [النور: ۵۵]<sup>۳</sup>. و قال ﷺ: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ [الحج: ۴۱]<sup>۴</sup>.

وفی حدیث عرباض بن ساریه: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ مِنْ بَعْدِي»<sup>۵</sup>. و فی حدیث ابن مسعود و حذیفه: «اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر»<sup>۶</sup>. و فی حدیث عبدالرحمن بن غنم الاشعری: «لَوْ اجْتَمَعْتُمَا فِي مَشُورَةٍ مَا خَالَفْتُكُمَا»<sup>۱</sup>.

۱- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۳۸۴، حدیث شماره: ۵۷۸، و المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۷۷، حدیث شماره: ۴۴۴۷، حافظ ذهبی گفته: عاصم بن عمر (یکی از راویان این سند) واه است.

۲- سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۳۸، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل عمر رضي الله عنه، حدیث شماره: ۱۰۳، علامه آلبنانی گفته: این حدیث بسیار ضعیف است.

۳- ترجمه‌ی آیه: «و دینشان را که برایشان پسندیده است، استوار می سازد».

۴- ترجمه‌ی آیه: «کسانی که اگر آنان را در زمین به قدرت رسانیم، نماز را برپا می دارند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند. و پایان همه‌ی کارها از آن الله است».

۵- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۴۴، حدیث شماره: ۲۶۷۶، أبواب العلم عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، باب ما جاء في الأخذ بالسنة واجتناب البدع، ترمذی گفته: این حدیث حسن صحیح است، و سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۱۵، حدیث شماره: ۴۲، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدين المهديين. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۶- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۰۹، حدیث شماره: ۳۶۶۲، و حدیث شماره: ۳۶۶۳، أبواب المناقب، باب، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: مسند امام احمد: ج ۳۸، ص ۲۸۰، حدیث شماره: ۲۳۲۴۵، و فضائل



و از ادلّ دلائل این معنی احادیث متواتره بالمعنی السکینه تنطق علی لسان عمر من طریق علی و ابی ذر و ابن عمر و غیرهم.<sup>۲</sup>

و احادیث متواتره بالمعنی در موافقات عمر فاروق رضی الله عنه با وحی الهی. و از ادلّ دلائل این معنی مشورت آنحضرت صلی الله علیه و آله در مصالح جهاد و اوضاع شریعت با شیخین و قبول مشاورت ایشان. و حدیث متواتر بالمعنی: «علیکم بالسّواد الأعظم»<sup>۳</sup> با کثرت طرق خویش که امام شافعی رحمته الله آن را در اثبات اجماع روایت کرد و علماء در فقه این احادیث مختلف اند جمعی بر وجوب طاعت خلیفه اذا لم یکن فی معصیة حمل نموده‌اند و طائفه‌ای بر وجوب قول به اجماع.

و فقیر می‌گوید عفی عنه: مراد آنست که قول خلیفه حجت است چون ممکن شود در مسلمین پس معنی طاعت خلیفه و قول به اجماع هر دو مجموع است، تفصیل این اجمال آنکه خدای تعالی در نفوس این عزیزان ملکه نهاده است و بعد از آن تأیید از نزدیک خویش داده است که به سبب آن در فهم حکم و احکام و مصالح سیاست ملک غالباً اصابت کنند و همچنان در حق این امت فضلی خواست که مجتمع نشوند بر باطل و

الصحابة: ج ۱/ ص ۱۸۶، حدیث شماره: ۱۹۸، وصحیح ابن حبان: ج ۱۵/ ص ۳۲۸، حدیث شماره: ۶۹۰۲، شعیب الأرئوط گفته: این حدیث صحیح است.

۱- مسند امام احمد: ج ۲۹/ ص ۵۱۸، حدیث شماره: ۱۷۹۹۵، شعیب الأرئوط گفته: اسناد این حدیث به دلیل ضعف شهر بن حوشب (یکی از راویان این سند) ضعیف است.

۲- مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۲۰۱، حدیث شماره: ۸۳۵، شعیب الأرئوط گفته: اسناد این حدیث قوی است، و المعجم الکبیر، الطبرانی: ج ۹/ ص ۱۶۷، حدیث شماره: ۸۸۲۷.

۳- مسند امام احمد: ج ۳۰/ ص ۳۹۲، حدیث شماره: ۱۸۴۵۰، و همان: ج ۳۲/ ص ۹۶، حدیث شماره: ۱۹۳۵۱، این حدیث در سنن ابن ماجه با این الفاظ آمده است: «إن أمتي لا تجتمع على ضلالة، فإذا رأيتم اختلافاً فعليكم بالسواد الأعظم»، علامه آلبنانی گفته: به استثنای جمله‌ی نخست این حدیث بسیار ضعیف است، نگا: سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۰۳، کتاب الفتن، باب السواد الأعظم، حدیث شماره: ۳۹۵۰.

تأییدی در این باب نازل کرده پس چون هر دو فضیلت جمع شود آن رأی حجت باشد در دین نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء.

أخرج الحاكم حديث عمر في خطبته بالجابية من طرق منها: طريق «عبد الله بن دينارٍ عن ابنِ عمرَ قالَ خَطَبَنَا عُمَرُ بِالْجَابِيَةِ فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قُضْتُ فِيكُمْ كَمَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِينَا فَقَالَ: أُوصِيكُمْ بِأَصْحَابِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ يَفْشُو الْكَذِبُ حَتَّى يَخْلِفَ الرَّجُلُ وَلَا يُسْتَحْلَفُ وَيَشْهَدَ الشَّاهِدُ وَلَا يُسْتَشْهَدُ إِلَّا لَا يَخْلُونَ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ إِلَّا كَانَ ثَالِثُهُمَا الشَّيْطَانُ عَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَ الْوَاحِدِ وَهُوَ مِنَ الْإِثْنَيْنِ أَبْعَدُ مَنْ أَرَادَ مُجْبُوحَةَ الْجَنَّةِ فَلْيَلْزِمِ الْجَمَاعَةَ مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَسَاءَتْهُ سَيِّئَتُهُ فَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ»<sup>۱</sup>.

ومنها: طريق «عامر بن سعد بن أبي وقاص، عن أبيه، قال: وقف عمر بن الخطاب بالجابية، فقال: رحم الله رجلا سمع مقالتي فوعاها، إني رأيت رسول الله ﷺ وقف فينا كمقامي فيكم ثم، قال: احفظوني في أصحابي، ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم ثلاثا ثم يكثر الهرج، ويظهر الكذب، ويشهد الرجل ولا يستشهد، ويحلف ولا يستحلف، من أحب منكم مجبوحه الجنة فعليه بالجماعة، فإن الشيطان مع الواحد، وهو من الاثنين أبعد، ألا لا يخلون رجل بامرأة فإن الشيطان ثالثهما، من سرته حسنته وسأته سيئته فهو مؤمن»<sup>۲</sup>.

وأخرج البيهقي من طريق الشافعي «عن ابن عيينة، عن عبد الله بن أبي لبيد، عن ابن سليمان بن يسار، عن أبيه أن عمر بن الخطاب قام بالجابية للناس خطيبا فقال: إن

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱/ ص ۱۹۷، حدیث شماره: ۳۸۷، سپس حاکم گفته: این حدیث بنا بر شرط شیخین - اگر چه آن را روایت نکرده اند - صحیح است.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱/ ص ۱۹۹، حدیث شماره: ۳۹۰، حافظ ذهبی در تعلیق خویش بر این حدیث نگاشته: صحیح است.

رسول الله ﷺ قام فينا كقيامي فيكم فقال: أكرموا أصحابي ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم، ثم يظهر الكذب حتى إن الرجل ليحلف ولا يستحلف ويشهد ولا يستشهد، ألا من سره أن يسكن محبوبه الجنة فليلزم الجماعة؛ فإن الشيطان مع الفذ وهو من الاثنين أبعد، ولا يخلون رجل بامرأة؛ فإن الشيطان ثالثهما، ومن سرته حسنته وساءته سيئته فهو مؤمن» هذا مرسل وقد رواه جماعة عن ابن المبارك، عن محمد بن سوقة، عن عبد الله بن دينار، عن ابن عمر عن عمر، عن النبي ﷺ موصولا، قال الشافعي في أثناء كلامه: فلم يكن للزوم جماعتهم معنى إلا ما عليه جماعتهم من التحليل والتحريم والطاعة فيها فمن قال بما يقول جماعة المسلمين فقد لزم جماعتهم، وإنما تكون الغفلة في الفرقة، فأما الجماعة فلا يمكن فيها كافة غفلة عن معنى كتاب الله ولا سنة ولا قياس إن شاء الله<sup>۱</sup>.

وأخرج الحاكم من حديث معتمر بن سليمان «عن رجل عن عبد الله بن دينار، عن ابن عمر، قال: قال رسول الله ﷺ: لا يجمع الله هذه الأمة على الضلالة أبدا وقال: يد الله على الجماعة فاتبعوا السواد الأعظم، فإنه من شذ شذ في النار»<sup>۲</sup>.

وأخرج الحاكم من حديث «عبد الله بن طائوس، أنه سمع أباه، يحدث أنه سمع ابن عباس، يحدث، أن النبي ﷺ قال: لا يجمع الله أمتي - أو قال هذه الأمة - على الضلالة أبدا ويد الله على الجماعة»<sup>۳</sup>.

وأخرج الحاكم «عن أنس عن النبي ﷺ في حديث طويل وسأل ربه أن لا يجتمعوا على ضلالة فأعطى ذلك»<sup>۱</sup>.

۱- معرفة السنن والآثار: ج ۱/ ص ۱۷۰، حديث شماره: ۲۸۳، ونگا: مسند امام شافعی: ج ۱/ ص ۲۴۴.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱/ ص ۱۹۹، حديث شماره: ۳۹۲، حاکم گفته: خالد بن یزید قرنی (از راویان این سند) از شیوخ قدیم اهل بغداد است، و اگر این حدیث را به درستی حفظ کرده باشد ما بر صحت آن حکم می‌کنیم.

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱/ ص ۲۰۲، حديث شماره: ۳۹۸، این حدیث شواهد فراوانی دارد.

وأخرج الحاكم: «عن أبي ذر قال قال رسول الله ﷺ: مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ قِيدَ شِبْرٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ»<sup>۱</sup>.

وأخرج الحاكم من حيث «نافع عن عبد الله بن عمر أن رسول الله ﷺ قال مَنْ خَرَجَ مِنَ الْجَمَاعَةِ قِيدَ شِبْرٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ حَتَّى يَرَا جَعَهُ»<sup>۲</sup>.  
«وقال: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ جَمَاعَةً، فَإِنْ مَوْتَهُ مَوْتَةً جَاهِلِيَّةً»<sup>۳</sup>.

وأخرج الحاكم من حديث الحارث الأشعري حديثاً طويلاً في آخره: «قال رسول الله ﷺ: آمركم بخمس كلمات أمرني الله بهن: الجماعة، والسمع، والطاعة، والهجرة، والجهاد في سبيل الله، فمن خرج من الجماعة قيد شبر، فقد خلع ربة الإسلام من رأسه إلا أن يرجع»<sup>۴</sup>.

وأخرج الحاكم: «عن معاوية قال قال رسول الله ﷺ من فارق الجماعة شبراً دخل النار»<sup>۵</sup>.

وأخرج الحاكم: «عن ابن عمر قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: من فارق أمة أو عاد أعرابياً بعد هجرته فلا حجة له»<sup>۶</sup>.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱/ ص ۲۰۳، حدیث شماره: ۴۰۰، حاکم گفته: مبارک بن سحیم (یکی از راویان) با این کتاب همراهی کرده نمی تواند (ضعیف است).

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱/ ص ۲۰۳، حدیث شماره: ۴۰۱، حاکم گفته: این متن با اسناد صحیح موافق با شرط شیخین از حدیث عبد الله بن عمر نیز روایت شده است، ذهبی نیز گفته: خالد بن وهبان (یکی از راویان) ضعیف نیست. باید خاطر نشان ساخت که این حدیث در سنن ابو داود نیز روایت شده که علامه آل بانی گفته: صحیح است، نگا: سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۴۱، کتاب السنة، باب فی قتل الخوارج، حدیث شماره: ۴۷۵۸.

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱/ ص ۲۰۳، حدیث شماره: ۴۰۳.

۴- همان: ج ۱/ ص ۲۰۳، حدیث شماره: ۴۰۳.

۵- همان: ج ۱/ ص ۲۰۴، حدیث شماره: ۴۰۴، ذهبی در رابطه با این حدیث سکوت ورزیده است.

۶- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱/ ص ۲۰۵، حدیث شماره: ۴۰۷.

وأخرج الحاكم من حديث «حذيفه عن ربعي بن حراش قال: أتيت حذيفة بن اليمان ليالي سار الناس إلى عثمان، فقال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: مَنْ فَارَقَ الْجُمَاعَةَ وَاسْتَدَلَّ الْإِمَارَةَ لَقِيَ اللَّهَ وَلَا حِجَةَ لَهُ»<sup>۱</sup>.

وأخرج الحاكم «عَنْ فَضَالَةَ بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «ثَلَاثَةٌ لَا يَسْأَلُ عَنْهُمْ: رَجُلٌ فَارَقَ الْجُمَاعَةَ، وَعَصَى إِمَامَهُ، وَمَاتَ عَاصِيًّا، وَأَمَةٌ أَوْ عَبْدٌ أَبَقَ مِنْ سَيِّدِهِ فَمَاتَ، وَامْرَأَةٌ غَابَ عَنْهَا زَوْجُهَا وَقَدْ كَفَّاهَا مُؤَنَّةُ الدُّنْيَا فَتَبَرَّجَتْ بَعْدَهُ، فَلَا يَسْأَلُ عَنْهُمْ»<sup>۲</sup>.

وأخرج الحاكم «عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله ﷺ: الصلاة المكتوبة إلى الصلاة المكتوبة التي بعدها كفارة لما بينهما، والجمعة إلى الجمعة، والشهر إلى الشهر - يعني من شهر رمضان إلى شهر رمضان كفارة لما بينهما ثم قال بعد ذلك: إلا من ثلاث فعرفت أن ذلك من أمر حدث، فقال: إلا من الإشراف بالله ونكث الصفقة وترك السنة قلت: يا رسول الله: أما الإشراف بالله فقد عرفناه، فما نكث الصفقة وترك السنة؟ قال: أما نكث الصفقة: أن تباع رجلا بيمينك، ثم تختلف إليه فتقابله بسيفك، وأما ترك السنة: فالخروج من الجماعة»<sup>۳</sup>.

۱- همان: ج ۱/ص ۲۰۵، حدیث شماره: ۴۰۸، سپس حاکم در ادامه‌ی این متن نگاشته: شیخین بر روایت حدیث غیلان بن جریر، از زیاد بن ریاح، از ابو هریره، که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من فارق الجماعة فمات مات ميتة جاهلية» اتفاق نموده اند، اما این متن دیگری است.

۲- همان: ج ۱/ص ۲۰۶، حدیث شماره: ۴۰۹، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- همان: ج ۱/ص ۲۰۶، حدیث شماره: ۴۱۱، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است، و علتی برای (تضعیف) آن نمی بینم.

۴- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱/ص ۲۰۷، حدیث شماره: ۴۱۲، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است، و علتی برای (تضعیف) آن نمی بینم.

وأخرج الحاكم في حديث «حذيفة الطويل حين ذكر قوماً يهدون بغير هديه وقوماً يدعون إلى أبواب جهنم قلت: فما تأمرني إن أدركت ذلك؟ قال: تلزم جماعة المسلمين وإمامهم قلت: فإن لم يكن لهم إمام ولا جماعة؟ قال: فاعتزل تلك الفرق كلها»<sup>١</sup>.  
وأخرج الشيخان من حديث عمر بطرق مختلفة «أَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ»<sup>٢</sup>.  
وأخرج الحاكم من حديث «أبي زهير الثقفي، عن أبيه، قال: سمعت النبي ﷺ بالنبأ أو بالنبأوة، يقول: يوشك أن تعرفوا أهل الجنة من أهل النار أو قال: خياركم من شراركم قيل: يا رسول الله، بماذا؟ قال: بالثناء الحسن والثناء السيئ، أنتم شهداء بعضكم على بعض»<sup>٣</sup>.  
وأخرج مسلم من حديث «ثوبان والسغيرة وجابر بن سمرة وجابر بن عبد الله ومعاوية بن أبي سفيان والفاظهم متقاربة لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي قَائِمَةٌ بِأَمْرِ اللَّهِ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ أَوْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ عَلَى النَّاسِ»<sup>٤</sup>.  
محتمل است كه حديث «لا يجتمع أمتي على الضلالة». بر موافقت همين حديث محمول باشد بر آنكه طائفه بر حق باشد آخذ به سنت وقائم به واجبات ملت، نه به معنى حجيت اجماع لكن المعنى الاول هو المشهور الذي حمل عليه جماهير الفقهاء والله اعلم.

١- همان: ج ١/ ص ١٩٧، حديث شماره: ٣٨٦، حافظ ذهبی گفته: این حدیث در صحیحین روایت شده است. نگا: صحیح بخاری: ج ٤/ ص ١٩٩، کتاب المناقب، باب علامات النبوة في الإسلام، حدیث شماره: ٣٦٠٦، و صحیح مسلم: ج ٣/ ص ١٤٧٥، کتاب الإمارة، باب الأمر بلزوم الجماعة عند ظهور الفتن وتحذير الدعاة إلى الكفر، حدیث شماره: ١٨٤٧.

٢- صحیح بخاری: ج ٢/ ص ٩٧، کتاب الجنائز، باب ثناء الناس على الميت، حدیث شماره: ١٣٦٧، و صحیح مسلم: ج ٢/ ص ٦٥٥، کتاب الكسوف، باب فيمن يثنى عليه خير أو شر من الموتى، حدیث شماره: ٩٤٩.

٣- المستدرک على الصحیحین: ج ١/ ص ٢٠٨، حدیث شماره: ٤١٣، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

٤- صحیح مسلم: ج ٣/ ص ١٥٢٤، کتاب الإمارة، باب قوله صلى الله عليه وسلم: «لا تزال طائفة من أمتي ظاهرين على الحق لا يضرهم من خالفهم»، حدیث شماره: ١٩٢٣. این حدیث در صحیح بخاری نیز وارد شده است؛ نگا: صحیح بخاری: ج ٤/ ص ٢٠٧، کتاب المناقب، باب، حدیث شماره: ٣٦٤١.

و از این طرق کثیره معلوم می‌شود که احادیث نهی از مفارقت جماعت و امر اتباع سواد اعظم چون در الفاظ آن تأمل کنیم هر دو علت از بیان آنها می‌تراود و هر دو مصلحت از اشارات آن می‌شود:

یکی اقامت خلافت که متبع چندین فوائد است.

و دیگر حفظ ملت از اختلاف اهل آن، پس متبادر به فهم آنست که صریح حکم در همان محل است که خلیفه راشد حکمی فرماید بعد مشاورت اهل علم کل ایشان یا جمهور ایشان و آن حکم ممکن شود در مسلمین اما اتفاقیات جمهور فقهاء چون صولت خلافت به آن یار نباشد و همچنین مذهب خلیفه چون در فصلی مجتهد فیه قضا کند واجب الاتباع است ملحق بآن اصل منصوص از جهت مشارکت در احد شطری العله، و این قصه به همان میماند که امام شافعی رحمه الله در آیت: ﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنَّ خِفْتُمْ أَنْ يُفْتِنَكُمْ﴾ [النساء: ۱۰۱]<sup>۱</sup>. گفته است که منطوق آیت اباحت قصر است در صورت اجتماع سفر و خوف هر دو و سنت و اجماع امت ملحق کرده است به او قصر فی السفر من غیر خوف و سرّ در این مسئله آنست که سفر و خوف هر یکی از آنها مناسب تخفیف است و در احکام خلفای راشدین ظن اصابت رای ایشان به این دو مصلحت جمع شد و امر متاکد گشت غایه الوکاده در ظن اصابت عبدالله بن مسعود<sup>رضی الله عنه</sup> در سنت و قرائت و ابی بن کعب<sup>رضی الله عنه</sup> در قراءت و علی مرتضی<sup>رضی الله عنه</sup> در قضا و زید بن ثابت<sup>رضی الله عنه</sup> در فرائض با خلفاء هم عنان اند از جهت ثنای جمیل ایشان که بر زبان غیب ترجمان آنحضرت<sup>صلی الله علیه و آله</sup> گذشت و به اعتبار دو مصلحت دیگر متخلف. و اتفاقیات فقهای امصار بی حکم خلیفه به اعتبار مصلحت که امام شافعی به آن اشاره کرده حیث «قال إنما الغفلة في الفرقة فأما الجماعة فلا يمكن فيها كافة غفلة»

۱- ترجمه‌ی آیه: «و هنگامی که در زمین سفر می‌کنید، در صورتی که می‌ترسید کافران به شما آسیبی برسانند، گناهی بر شما نیست که نماز را شکسته بخوانید».

عن معنى كتاب و لا سنة و لا قياس مظنه اصابت است «قال عمر رضي الله عنه فاقض بما قضى به الصالحون<sup>۱</sup>». و این نیز معلوم بالقطع است که اگر در فصل مجتهد فيه حکم خلیفه را قبول نکنند و هر یکی بر رای خود رود حکم خلافت مضبوط نه گردد و مصلحت اقامت خلافت متحقق نشود، به ملاحظه همین مراتب امام شافعی گفته: «وإذا رجعنا إلى التقليد فقول الأئمة أبي بكر وعمر وعثمان - قال في القديم - وعليّ أحبّ إلينا<sup>۲</sup>». و توقف در قول مرتضی به مذهب جدید<sup>۳</sup> از جهت عدم تمکین<sup>۴</sup> است، و عدم اجتماع امت بر قول او یکی از اوصاف مؤثره است.

اما آنکه هر یکی از خلفاء در وقت خلافت خویش افضل امت بوده است از حدیث «ابن عمر کنا نخير في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فنقول أبوبكر خير هذه الأمة ثم عمر ثم عثمان<sup>۵</sup>».

و حدیث مرتضی: «هَذَانِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»، و حدیث وزن و ظهور رجحان ابوبکر به روایت ابوبکره ثقفی و عرفجه و غیر ایشان<sup>۶</sup>.

۱- سنن نسائی: ج ۸/ ص ۲۳۱، کتاب آداب القضاة، الحکم باتفاق أهل العلم، حدیث شماره: ۵۳۹۹، علامه آلبنی گفته: این حدیث موقوف بوده و اسناد آن صحیح است.

۲- الأم: ج ۷/ ص ۲۸۰.

۳- در اقوال امام شافعی مشهور است که ایشان قول (مذهب) قدیم و قول جدید دارد.

۴- وجوه عدم تمکین در اقوال علی مرتضی رضي الله عنه متعدد می باشد، باری ایشان در مسأله‌ی فروش امهات الأولاد مخالف رأی عمر فاروق رضي الله عنه فتوا داده و گفتند که قبلاً من نیز با رأی عمر موافق بودم اما فعلاً نظر من برگشته است، قاضی شریح برایش گفت: «قولك في الجماعة أحب إلينا من قولك وحدك»، و از وجوه توقف در اقوال علی مرتضی رضي الله عنه این است که اهل تشیع در گفتار آن جناب دست درازی کرده و اقوال صحیح‌ه‌ی ایشان کمتر در دسترس است. (ش)

۵- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۴، کتاب المناقب، باب فضل أبي بكر بعد النبي صلى الله عليه وسلم، حدیث شماره: ۳۶۵۵.

۶- تخریج این احادیث گذشت.



وعمر فاروق رضی الله عنه افضلیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را بیان کرد و آن متواتر است ازو، و صدیق رضی الله عنه گفت: «اللَّهُمَّ استخلفت عليهم خير خلقك»<sup>۱</sup>.

و عبدالرحمن بن عوف در وقت عقد خلافت برای ذی النورین گفته: «والله عليه ان لا يآلو عن أفضلهم في نفسه»<sup>۲</sup>.

و مرتضی رضی الله عنه بر سر منبر کوفه فرمود: «خير هذه الأمة أبو بكر ثم عمر»<sup>۳</sup>.  
سفیان ثوری به ملاحظه همین اجماعیات گفته است: «مَنْ رَعَمَ أَنَّ عَلِيًّا رضی الله عنه كَانَ أَحَقَّ بِالْوِلَايَةِ مِنْهُمَا فَقَدْ خَطَأَ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارَ وَمَا أَرَاهُ يَرْتَفِعُ لَهُ مَعَ هَذَا عَمَلٌ إِلَى السَّمَاءِ»<sup>۴</sup>.

وشافعی گفته: «اضطر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و آله فلم يجدوا تحت أديم السماء خيرا من أبي بكر فولوه رقابهم»<sup>۵</sup>.

و چندین صحابه و تابعین گفته‌اند که صدیق اکبر رضی الله عنه در قتال مرتدین به چیزی قائم شد که کار انبیاء بود.

و اما اثبات خلافت خلفاء پس طرق بسیار دارد از آنجمله:

۱- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷ ص ۴۳۴، ما جاء في خلافة عمر بن الخطاب، حدیث شماره: ۳۷۰۵۶.

۲- صحیح بخاری: ج ۵ ص ۱۵، کتاب المناقب، باب قصة البيعة، والاتفاق على عثمان بن عفان وفيه مقتل عمر بن الخطاب رضي الله عنهما، حدیث شماره: ۳۷۰۰. به نظر می‌رسد که شاه ولی الله معنای روایت را ذکر نموده، و الفاظ وارده در صحیح بخاری و کتاب‌های دیگر از این قرار است: فقال عبد الرحمن: أفتجعلونه إلي والله عليّ أن لا آل عن أفضلكم؟ قالوا: نعم.

۳- مسند امام احمد: ج ۲ ص ۲۴۹، حدیث شماره: ۹۳۱. شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

۴- سنن ابو داود: ج ۴ ص ۲۰۶، حدیث شماره: ۴۶۳۰، علامه آل‌بانی گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

۵- سفیان ثوری رضی الله عنه این جمله را بسیار شیوا ایراد نموده است؛ زیرا اگر شخصی مهاجرین و انصار را متهم نماید در حقیقت در نبوت آن حضرت صلی الله علیه و آله یقین کرده نمی‌تواند، چرا که صحابه کرام رضوان الله عنهم اجمعین ناقلین قرآن و سنت و راویان رفتار و گفتار آن حضرت هستند. (ش)

۶- معرفة السنن والآثار، ابو بکر بیهقی: ج ۱ ص ۱۹۳، حدیث شماره: ۳۵۳.

اجماع صحابه بر خلافت صديق اكبر<sup>عليه السلام</sup> و اين مسلك را عبد الله بن مسعود اختيار نموده است، «قال عبدالله: ما رأى المسلمون حسناً فهو عند الله حسن وما رأوه سيئاً فهو عند الله سيئ وقد رأى الصحابة جميعاً أن يستخلفوا أبا بكر<sup>عليه السلام</sup>»<sup>۱</sup>.

و استخلاف صديق اكبر در خلافت فاروق اعظم، قال عبدالله بن مسعود: «أفرس الناس ثلاثة أبو بكر حين استخلف عمر» الحديث<sup>۲</sup>.

و اتفاق ناس بر خلافت عمر فاروق<sup>عليه السلام</sup> به وجهی که هیچکس را در آن اشکالی نماند اظهر است از آنکه احتیاج بیان داشته باشد پس معنی اجماع اینجا هم متحقق شده لیکن بعد از استخلاف و تسلط. و همچنین قصه‌ی اتفاق بر ذی النورین<sup>عليه السلام</sup> معلوم و مشهور است متأخرین اشاعره همین مسلك را اختیار نمودند و بر همان مسلك اكتفا کرده.

و از آنجمله تفویض امامت صلاه به صديق اكبر<sup>عليه السلام</sup> در ایام مرض در عین وقت استخلاف برین دلیل اعتماد نمودند و جماعه مهاجرین و انصار اذعان آن کردند. اصل قصه امامت صديق از متواترات است و استدلال به امامت بر خلافت مستفیض از اکابر فقهای صحابه مثل عمر فاروق و علی مرتضی و ابن مسعود<sup>عليه السلام</sup>، و قصه ذکر امامت در وقت انعقاد خلافت صديق اكبر و اذعان مخالف و باز ماندن انصار به سبب همین حدیث صحیح شده است از حدیث ابوبکر صديق و عمر فاروق و عبدالله بن مسعود<sup>عليه السلام</sup>.  
و وجه استدلال اما اجمالاً پس از انجهت که اکابر صحابه به آن استدلال فرمودند و جمیع امت آن استدلال را تلقی به قبول نمودند و سبب الزام مخالف همان دلیل آمد پس اجماع بر صحت استدلال منعقد گشت.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۸۳، حدیث شماره: ۴۴۶۵، علامه ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- همان: ج ۲/ ص ۳۷۶، حدیث شماره: ۳۳۲۰، علامه ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط بخاری و مسلم (صحیح) است. و تمام حدیث از این قرار است: عن أبي الأخص، عن عبد الله بن مسعود، قال: " أفرس الناس ثلاثة: العزيز حين قال لامرأته أكرمي مثواه عسى أن ينفعنا أو نتخذه ولدا، والتي قالت {يا أبت استأجره إن خير من استأجرت القوي الأمين} [القصص: ۲۶] وأبو بكر حين تفرس في عمر رضي الله عنهما.

اما تفصیلاً پس باید دانست که اقامت شخصی شخص آخر را بر مقام خود گاهی به قول می‌باشد و گاهی به فعل، و میباید که فعل مفهم باشد و افهام در هر طبقه و در هر زمان مختلف می‌باشد محترف خلیفه خود را بر دکان می‌نشانند و مدرس در حلقهء درس و بادشاهان عجم بر تخت می‌نشانند چون در اسلام اشد طاعات صلاة آمد و همیشه آنحضرت ﷺ امامت می‌فرمودند تفویض امامت صلاة به صدیق اکبر ﷺ دلیل جلی بر استخلاف او آمد.

و از آنجمله حدیث عائشه و عبدالرحمن رضی الله عنهما: «لقد هممت أن أدعو أبابكر فأعهد اليه»<sup>۱</sup>.

و از آنجمله خطبه‌ی آخره که قبل از وفات به پنج شب بوده است: رواها جماعة من الصحابة منهم ابن مسعود وابوسعيد وجندب بن عبدالله وابوهريرة وغيرهم، ابو عمر صاحب استیعاب این طریقه اختیار نموده است و بر آن اعتماد کرده.

و از آن جمله رؤیاهای بسیار که آنحضرت ﷺ دیده‌اند<sup>۲</sup> یا صحابه بحضور آنحضرت عرض کرده‌اند و تعبیر جملهء آنها خلافت خلفاء بوده است و آن همه تفسیر آیت استخلاف است و آیت. تمکین فی الأرض.

یکی رؤیای قلیب رواها ابوهريرة وابن عمر.

و دیگر رؤیای وزن در حدیث ابوبکره ثقفی شخصی دیده است و آنحضرت ﷺ تعبیر فرموده‌اند به خلافت و عرفجه و جماعت روایت کرده‌اند که آنحضرت ﷺ خود دیده دور

۱- این در کتاب‌های مختلف حدیثی آمده است: نگا: صحیح بخاری: ج ۷/ ص ۱۱۹، کتاب المرضی، باب قول المرضی: إني وجع، أو وا رأساه، أو اشتد بي الوجع، حدیث شماره: ۵۶۶۶، و صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۸۰، کتاب الأحكام، باب الاستخلاف، حدیث شماره: ۷۲۱۷.

۲- خواب آن حضرت ﷺ حجت می‌باشد، چرا که رؤیای انبیاء وحی است طوری که ابراهیم خلیل علیه السلام در خواب به دستور پروردگار بزرگ فرزند خویش را به قربانگاه برد، اما رؤیای صحابه که به تأیید ایشان رسیده باشد نیز حایز اعتبار می‌باشد. (ش)

نیست که هر دو صورت واقع شده باشد.

سوم حدیث «نَوُطُ بَعْضِهِمْ بِبَعْضٍ». من حدیث جابر.

چهارم «رؤیا دلو من حدیث سمره بن جندب».

پنجم رؤیا ظله و حبل که از آسمان فرود آمد من حدیث ابی هریره وابن عباس<sup>۱</sup>.

و از آنجمله: تعریض جلی آنحضرت ﷺ به خلافت خلفای ثلاثه به حواله اموری که تعلق به بیت المال دارد به این بزرگان، حدیث جبیر بن مطعم «أَنَّ امْرَأَةً أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ». أخرجه الشيخان قال الشافعي وفيه دليل على خلافة أبي بكر<sup>۲</sup>.

و حدیث انس «بعثني بنو المصطلق<sup>۳</sup>، و حدیث سهل بن أبي حثمة بايع أعرابي النبي ﷺ<sup>۴</sup>، و حدیث أبي هريرة قريباً من معناه<sup>۵</sup>».

۱- تخریج هر یک از این روایات قبلاً گذشت.

۲- صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۱۱۰، کتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، باب الأحكام التي تعرف بالدلائل، وكيف معنى الدلالة وتفسيرها، حدیث شماره: ۷۳۶۰.

۳- و تمام حدیث قرار ذیل است: عن أنس بن مالك، قال: بعثني بنو المصطلق إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقالوا: سل لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى من ندفع صدقاتنا بعدك؟ قال: فأتيته فسألته، فقال: «إلى أبي بكر» فأتيتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إليه فسله، فإن حدث بأبي بكر حدث فإلى من؟ فأتيته فسألته، فقال: «إلى عمر» فأتيتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إليه فسله، فإن حدث بعمر حدث، فإلى من؟ فأتيته فسألته، فقال: «إلى عثمان» فأتيتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إليه فسله، فإن حدث بعثمان حدث فإلى من؟ فأتيته فسألته، فقال: «إن حدث بعثمان حدث فتبا لكم الدهر تبا». المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۸۲، حدیث شماره: ۴۴۶۰، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- و تمام حدیث قرار ذیل است: «عن سهل بن ابی حثمة قال: بايع أعرابي النبي ﷺ فقال عليّ للأعرابي: إيت النبي ﷺ فاسأله إن أتى عليه أجله من يقضيه؟ فأتى الأعرابي النبي ﷺ فسأله فقال: يقضيك ابوبكر فخرج إلى علي فآخبره فقال ارجع واسأله إن أتى عليّ أبي بكر أجله من يقضيه فأتى الأعرابي النبي ﷺ فسأله فقال: يقضيك عمر فخرج إلى علي فآخبره فقال ارجع فاسأله من بعد عمر فقال يقضيك عثمان فقال عليّ للأعرابي: إيت النبي ﷺ إن أتى علي عثمان أجله من يقضيه فقال النبي ﷺ إذا أتى عليّ أبي بكر أجله وعمر أجله وعثمان أجله فإن استطعت أن تموت فمُت»

و از آنجمله تعریض جلی آنحضرت ﷺ به خلافت خلفای ثلاثه به بعض خواص خلافت خاصه در حق این بزرگان: حدیث «أبي ذرقة تسبيح الحصيات في أيدي الخلفاء الثلاثة على الترتيب وحديث انس نحو من ذلك وحديث أبي الدرداء في أمره ﷺ للصدیق بالخطبة ثم أمره لعمر بالخطبة وحديث أبي موسي الاشعري في قصة الحائط»<sup>۱</sup>.

و از آنجمله فرمودن آنحضرت ﷺ خلفای ثلاثه را که هم الخلفاء في قصة تأسيس المسجد من حدیث عائشه وسفينة<sup>۲</sup>.

و از آنجمله احادیث داله بر معامله منتظر الامارة وقتیکه خلافت برای ایشان منعقد شد دلالت نمود بر صحت خلافت ایشان حدیث علی مرتضی و حذیفه «إِنْ تُؤَمَّرُوا أَبَا بَكْرٍ» الحدیث وحديث حذیفه وغيره «لا غنى لي عنهما، هما من الدين بمنزلة السمع والبصر» وفي لفظ «بمنزلة الرأس من الجسد» و حدیث ابی سعید خدری «وأما وزياري في الأرض فأبوبكر وعمر»<sup>۳</sup>.

---

المعجم في أسامي شيوخ أبي بكر الإسماعيلي: ج ۲/ ص ۷۰۰، تأليف: أبو بكر أحمد بن إبراهيم إسماعيلي جرجاني (متوفى: ۳۷۱ هـ)، تحقيق: د. زياد محمد منصور، ناشر: مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۰ هـ.

و نگا: فضائل الصحابة تأليف امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۲۳۵، حدیث شماره: ۲۸۸، و المعجم الأوسط للطبرانی: ج ۷/ ص ۸۳، حدیث شماره: ۶۹۱۸، و المعجم الكبير، طبرانی: ج ۱۷/ ص ۱۸۰، حدیث شماره: ۴۷۸.

۱- و تمام حدیث قرار ذیل است: «أن النبي ﷺ بايع أعرابيا بقلايص إلى أجل فقال يا رسول الله ان اعجلتك منيتك فمن يقضيني؟ قال: أبوبكر قال فإن عجلت بأبي بكر منيته فمن يقضيني؟ قال: عمر. قال وان عجلت بعمر منيته فمن يقضيني؟ قال: عثمان. قال: فإن عجلت بعثمان منيته فمن يقضيني؟ قال: ان استطعت أن تموت فموت». المعجم في أسامي شيوخ أبي بكر الإسماعيلي: ج ۱/ ص ۴۸۳، حدیث شماره: ۱۳۲، و نگا: المعجم الكبير: ج ۱۷/ ص ۱۸۰، حدیث شماره: ۴۷۸.

۲- که در این حدیث آن حضرت ﷺ ده تن از صحابه کرام را به بهشت بشارت داده‌اند. (ش)

۳- تخریج این احادیث گذشت.

۴- تخریج این احادیث گذشت.

و از آنجمله احادیث داله بر آنکه ترتیب دولت آنحضرت ﷺ بدین طریق خواهد بود که: «نُبُوَّةٌ وَرَحْمَةٌ، ثُمَّ خِلَافَةٌ وَرَحْمَةٌ». وفي لفظ: «خِلَافَةٌ عَلَى مِنْهَاجِ النُّبُوَّةِ، ثُمَّ يَكُونُ مُلْكٌ عِضْوُضٌ»<sup>۱</sup>. و در خارج بعد زمان نبوت خلافت خلفاء حاصل شد و بعد از آن ملک عضوض پس دانسته شد که خلافت ایشان خلافت علی منهای النبوة است و خلافت و رحمت است از حدیث ابوعبیده و معاذ بن جبل و حذیفه و غیر ایشان.

و از آنجمله اخبار آنحضرت ﷺ به آنکه: «خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم ینشأ قوم تسبق ایمانهم شهادتهم وشهادتم ایمانهم» بروایة جماعة عظيمة منهم عمر وابن مسعود وعمران وحذیفه وغیرهم<sup>۲</sup>.

قرن اول زمان آنحضرت بود ﷺ از هجرت تا وفات و قرن ثانی زمان شیخین و قرن ثالث زمان ذی النورین<sup>۳</sup> بعد از آن اختلافها پدید آمد و فتنهها ظاهر گردیدند تفصیل این اجمال آنکه آنحضرت ﷺ فتنه‌ای که بعد مقتل حضرت عثمان به ظهور پیوست در احادیث متواتره متکثره الطرق بیان فرمودند چنانکه عنقریب مذکور می‌گردد و ما قبل آن را به

۱- تخریج این حدیث گذشت.

۲- روایت عمر فاروق در سنن ترمذی آمده؛ نگا: سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۵۴۹، أبواب الشهادات، باب منه، حدیث شماره: ۲۳۰۳، و روایت عبد الله بن مسعود را امام بخاری در چندین باب از صحیح خویش روایت نموده؛ نگا: صحیح بخاری: ج ۳/ ص ۱۷۱، کتاب الشهادات، باب: لا یشهد علی شهادة جور إذا أشهد، حدیث شماره: ۲۶۵۲، و روایت عمران بن حصین را نیز ترمذی در سنن خود آورده؛ نگا: سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۵۴۸، أبواب الشهادات، باب منه، حدیث شماره: ۲۳۰۲، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. همان‌طوری که شاه ولی الله تصریح نموده، صحابه‌ی دیگری نیز این حدیث را روایت نموده اند؛ به طور مثال نگا: مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۶/ ص ۴۰۴، حدیث شماره: ۳۲۴۰۸، به روایت جعده به هیبه.

۳- شاه صاحب درباری حدیث «خیر القرون» تحقیق جدیدی ارائه نموده‌اند که این تحقیق از روی لغت صحیح می‌باشد، لهذا جای تأویل برای فتنه‌ها و جنگ‌های که در زمانه‌ی تابعین رخ داده است باقی نمی‌ماند. اما جمهور، قرن اول را قرن صحابه و قرن دوم را قرن تابعین و قرن سوم را قرن تبع تابعین گرفته‌اند، تفصیل این موضوع در فصل پنجم خواهد آمد. (ش)

وجوه متعدده از صفات مدح مخصوص گردانیدند و ما بعد آنرا به انواع بسیار از صفات ذم نکوهیدند چون ملاحظه آن همه طرق می‌نمائیم که مختلف‌اند در تعبیر و متحداند در اصل مقصود، حدس قوی به هم رسید که مراد از قرون ثلاثه تفصیل همان مدت است و تقسیم به قرون ثلاثه و مدح آن قرون نیست الا به اعتبار کمال مدبران آن قرون و قائمان بالامر در آنها و به اعتبار شیوع اعمال خیر و ظهور دولت اسلامی و انجامز موعود الله ﷺ و در ظهور دین حق.

و از آنجمله احادیث داله بر آنکه ملت اسلامی را نشو و نمای خواهد بود تا غایتی، بعد از آن متناقص شدن گیرد مثل حدیث علقمه بن کرز و حدیث «يَكُونُ ثَنِيًّا ثُمَّ رَبَاعِيًّا ثُمَّ سَدِيسًا ثُمَّ بَاِزِلًا»<sup>۱</sup>. الی غیر ذلک وهمچنین مشاهده افتاد در خارج که تا زمان حضرت عثمان رضی الله عنه اسلام متزاید بود بعد از آن متناقص (دیده شد) دانسته شد که خلافت ایشان خلافت راشده مبشر بها است.

و از آنجمله حدیث ابن مسعود «تدور رحی الإسلام بست وثلاثین سنة»<sup>۲</sup>.

۱- «ثنی» شتری را می‌گویند که به شش سالگی داخل شده و «رباعی» شتری است هفت ساله شده باشد و «سدیس» شتریست که به هشت سالگی داخل شده باشد، «بازل» شتری است که عمرش درست هشت سال باشد و این کمال قوت و جوانی شتر است، مطلب از این حدیث اینست که ترقی و عروج اسلام به مرور زمان و آهسته آهسته صورت خواهد گرفت تا به منت‌های کمال خویش برسد، عمر فاروق رضی الله عنه این حدیث را بیان کرده و می‌فرمود: پس از آن انحطاط شروع خواهد شد. (ش)

۲- این حدیث در کتاب‌های مختلف حدیثی آمده؛ اما تنها «ست و ثلاثین سنة» نیامده، و ما در این‌جا به طور نمونه روایت ابو داود را می‌آوریم: عن عبد الله بن مسعود، عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «تدور رحی الإسلام لخمس وثلاثین، أو ست وثلاثین، أو سبع وثلاثین، فإن يهلكوا فسيبيل من هلك، وإن يقم لهم دينهم، يقم لهم سبعين عاماً»، نگا: سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۹۸، کتاب الفتن والملاحم، باب ذکر الفتن ودلائلها، حدیث شماره: ۴۲۵۴، علامه آل‌بانی گفته: این حدیث صحیح است، و بقیه‌ی کتب حدیثی نیز با همین تشکیک آورده اند یعنی هیچ کدام تنها «ست و ثلاثین سنة» نیاورده اند؛ به طور مثال نگا: مسند امام احمد: ج ۶/ ص ۲۳۸، حدیث شماره: ۳۷۰۷.

بعد از آن بظهور فتنه‌ی عظیمه انذار نمودند که «فإن يهلكوا فسيل من قد هلك» پس دوران رحی الاسلام دلالت می‌کند بر استقامت امور و غلبه او بر سائر ادیان و کثرت فتوح و آن معنی خلافت را شده است پس خلافت این عزیزان خلافت را شده آمد. و از آنجمله حدیث ابی هریره «الخلافة بالمدينة والملك بالشام»<sup>۱</sup>. و از اینجا دانسته شد که خلافت را شده بمدینه خواهد بود و در خارج غیر خلفای ثلاثه در مدینه اقامت نه نمودند.

و از آنجمله احادیث داله بر آنکه عمر بن الخطاب رضی الله عنه جلو فتنه را دارد، و نگاهبان است از فتن مثل حدیث حذیفه و آن اصح این باب است و حدیث عبدالله بن سلام و ابی ذر و غیر ایشان<sup>۲</sup> و در خارج همچنان واقع شد که در زمان حضرت عمر هیچ فتنه بر نخاست و این بشارت است به خلافت را شده‌ی عمر بن الخطاب رضی الله عنه.

و از آنجمله احادیث داله بر آنکه حضرت عثمان رضی الله عنه در وقت فتنه بر حق باشد و مخالفان او بر باطل و در طرق این احادیث کثرت است از مسند ابن عمر و عبدالله بن حواله و مره بن کعب و کعب بن عجره و ابوهریره و حذیفه و عائشه<sup>۳</sup> و غیر ایشان رضی الله عنهم و

۱- کتاب الفتن، تألیف نعیم بن حماد: ج ۱/ ص ۱۰۴، باب معرفة الخلفاء من الملوك، حدیث شماره: ۲۴۸.

۲- صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۵۴، کتاب الفتن، باب الفتنة التي تموج كموج البحر، حدیث شماره: ۷۰۹۶.

۳- امام احمد در مسند خویش روایت ابن عمر را آورده؛ نگا: مسند امام احمد: ج ۱۰/ ص ۱۶۹، حدیث شماره: ۵۹۵۲، شعيب الأرئوط گفته: این حدیث صحیح لغیره است، و روایت مره بن کعب را ترمذی در سنن وارد کرده؛ نگا: سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۸، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۰۴. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است. و حدیث کعب بن عجره در سنن ابن ماجه روایت شده؛ نگا: سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۴۱، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل عثمان رضی الله عنه، حدیث شماره: ۱۱۱. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است، و از جمله احادیث دیگران، نگا: المستدرک علی الصحیحین: ج ۴/ ص ۴۷۹، حدیث شماره: ۸۳۳۴، حاکم گفته: اسناد این حدیث صحیح می‌باشد اما شیخین آن را روایت نکرده اند؛ اما حافظ ذهبی به تعقیب آن نگاشته: سعید بن هبیره (یکی از راویان این سند) را ابن حبان متهم نموده است.



حضرت عثمان هنگام فتنه خلیفه بود و مخالف او نزع خلافت او می‌خواستند پس خلافت او عند الله و عند رسوله ثابت بود.

و از آنجمله احادیث داله بر لوازم خلافت خاصه با کثرت آن و تشعب طرق آن و استدلال به این لوازم دو صورت دارد:

یکی آنکه معنی خلافت خاصه منقح کنیم و معانی که خلافت خاصه به آن از خلافت عامه صحیح و خلافت جابره متمیز شود بشناسیم باز هر یکی را از آن معانی با ادله متکثره در خلفاء اثبات نمائیم و این صورت بالقطع دلالت می‌کند بر مقصود، صورت دیگر آنکه بر بعض لوازم اکتفا نمائیم و آن را با ادله او در خلفاء اثبات کنیم و هر لازمی را دلیلی علیحده تقریر نمائیم و اکثر صحابه و تابعین به این نوع سلوک کرده‌اند و حقیقت خلافت خلفاء به این مسلک شناخته و این آثار محتمل دو وجه است:

یکی آنکه بعض را ذکر کردند و بعض آخر را حذف نمودند اعتماداً علی ما هو معلوم عندهم چنانکه در بعض اوقات از مقدمتی الدلیل یکی را ذکر کنند و از دیگری سکوت ورزند و حینئذ اصل استدلال تمام باشد و در تقریر مسامحتی بکار برده باشند.

وجه دیگر آنکه غرض ایشان استدلال به یک لازم فقط چون هر یکی مناسب است به اصل غرض و مظنه مطلوب و حینئذ دلیل ظنی باشد یا خطابی پس جمعی از صحابه به سوابق اسلامیة فقط استدلال کردند جمعی به بشارت بالجنه فقط و جمعی به آنکه با حضرت صدیق و فاروق معامله منتظر الامارة می‌فرمودند و از این قبیل است استدلال به قول حضرت عائشه «لو کان رسول الله ﷺ مستخلفاً لاستخلف أبابکر وعمر رضی الله عنهما»<sup>۱</sup> و جمعی با آنکه خلفاء را در شرع وصف سابقین مقربین اثبات نموده‌اند و از این قبیل است استدلال شیخ محی الدین بن عربی<sup>۲</sup> بر خلافت راشده‌ی عمر فاروق به این مضمون که

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۸۳، حدیث شماره: ۴۴۶۴، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط بخاری و مسلم صحیح است.

۲- ابن عربی (۵۶۰-۶۳۸ هـ = ۱۱۶۵-۱۲۴۰ م):

حقیقت نبوت وحی و عصمت است و حقیقت خلافت نبوت وجود نمونه از هر یکی در خلیفه آنحضرت ﷺ چون فرمودند که فاروق رضی الله عنه محدث است و سکینه بر زبان او نطق مینماید و فرمودند که شیطان از ظل فاروق می‌گریزد اثبات کردند خلافت نبوت او را، و جمعی به افضلیت هر یکی که مأخوذ از حدیث وزن است و از حدیث کنا نخیر و در این مسلک کثرتی است که در احصاء نیاید و متفطن لبیب می‌تواند از کلام ما طرق بسیار راست کردن فلا نطوّل الکلام.

والحمد لله رب العالمین

---

محمد بن علی معروف به محی الدین بن عربی و ملقب به شیخ اکبر از بزرگان متصوفه، در اندلس تولد شده و بلاد شام و مصر و روم و عراق و حجاز را زیارت کرد، مصریان شطحات وی را کفر دانسته و فتوا به قتلش دادند، و در نتیجه زندانی شد، و بعداً از زندان فرار کرد. سپس در دمشق سکونت گرفته و در همانجا بمرد. از کتاب‌هایش می‌توان از: الفتوحات المکیة، فصوص الحکم و عنقاء مغرب نام برد. حافظ ذهبی وی را امام قائلین به وحدة الوجود دانسته است. نگا: الأعلام، زرکلی: ج ۶/ ص ۲۸۱.

## فصل پنجم

در تقریری فتنی که آنحضرت ﷺ بیان فرموده‌اند که بعد انقضای ایام خلافت خاصه به ظهور رسد و آن مشتمل است بر دو مقصد:  
یکی بیان فتنه‌ای که متصل به انقضای خلافت خاصه پیش آید.  
دوم بیان فتن دیگر که تا قیام قیامت پیدا شود.

**مقصد اول** باید دانست که آنحضرت ﷺ در احادیث متواتره بالمعنی افاده فرمودند که حضرت عثمان رضی الله عنه مقتول خواهد شد<sup>۱</sup> و نزدیک به قتل او فتنه‌ای عظیم خواهد برخاست که تغییر اوضاع و رسوم مردم کند و بلائی آن مستطیر باشد، زمانی که پیش از آن فتنه است آن را با اوصاف مدح ستودند و ما بعد آن را با اصناف ذم نکوهیدند و استقصا نمودند در بیان آن فتنه تا آنکه مطابقت موصوف بر آنچه واقع شد بر هیچ فردی مخفی نماند و با ابلغ بیان واضح ساختند که انتظام خلافت خاصه با آن فتنه منقطع خواهد شد و بقیه برکات ایام نبوت روی به اختفا خواهد آورد و این معنی را تا به حدی ایضاح کردند که پرده از روی کار برخاست و حجة الله به ثبوت آن قائم شد و آن خبر در خارج متحقق گشت به آن وجه که حضرت مرتضی رضی الله عنه با وجود رسوخ قدم در سوابق اسلامیه و وفور اوصاف خلافت خاصه و انعقاد بیعت برای او وجوب انقیاد رعیت فی حکم الله به نسبت او متمکن نشد در خلافت و در اقطار ارض حکم او نافذ نگشت و تمامه مسلمین

---

۱- روایاتی که در باره‌ی شهادت عثمان ذی النورین رضی الله عنه آمده آنقدر زیاد است که کسی از آنها انکار کرده نمی‌تواند حتی که در کتابهای شیعه نیز موجود است طوری که در نهج البلاغة طبع مصر جلد دوم صفحه ۳۲۳ در ادامه گفتگوی طولی که علی مرتضی رضی الله عنه با عثمان ذی النورین انجام داده است آمده: «وانی أنشدك الله أن لا تكون امام هذه الأمة المقتول فإنه كان يقال: يقتل في هذه الأمة امام يفتح عليها القتل والقتال إلى يوم القيامة ويلبس أمورها عليها ويثبت الفتن عليها فلا يبصرون الحق من الباطل يموجون فيها موجا ويمرجون مرجا». (ش)

تحت حکم او سر فرو نیاوردند و جهاد در زمان وی علیه السلام بالکلیه منقطع شد و افتراق کلمهء مسلمین به ظهور پیوست و ایتلاف ایشان رخت به عدم کشید و مردم به حروب عظیمه با او پیش آمدند و دست او را از تصرف ملک کوتاه ساختند و هر روز دائره سلطنت او لاسیما بعد تحکیم<sup>۱</sup> تنگتر شدن گرفت تا آنکه در آخر به جز کوفه و ما حول آن برای ایشان صافی نماند و هر چند این خللها در صفات کاملهء نفسانیه ایشان خللی نینداخت لیکن مقاصد خلافت علی وجهها متحقق نگشت و بعد حضرت مرتضی چون معاویه بن ابی سفیان متمکن شد و اتفاق ناس بر وی به حصول پیوست و فرقت جماعهء مسلمین از میان برخاست وی سوابق اسلامیه نداشت و لوازم خلافت خاصه در وی متحقق نبود بعد از آن بادشاهان دیگر از مرکز حق دورتر افتادند کما لا یخفی پس خبر آنحضرت صلی الله علیه و آله به انقطاع خلافت خاصه منتظمه نافذه از این جهت متحقق گشت.

اما آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله اخبار فرمودند بمقتول شدن حضرت عثمان و آنکه او بر حق خواهد بود پس ثابت است به طرق بسیار: «عن ابن عمر ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله فثنته، فقال: یُقْتَلُ هذا فیها مظلوما» أخرجه الترمذی<sup>۲</sup>.

«وَعَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: يَا عُثْمَانُ إِنَّهُ لَعَلَّ اللَّهَ يُقَمِّصُكَ قَمِيصًا فَإِنْ أَرَادُوكَ عَلَى خَلْعِهِ فَلَا تَخْلَعْهُ لَهُمْ» أخرجه الترمذی<sup>۳</sup>.

وعن مرة بن كعب وعبدالله بن حوالة وكعب بن عجرة وألفاظهم متقاربة: «ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِثْنَةً فَقَرَّبَهَا فَمَرَّ رَجُلٌ مُقَنَّعٌ رَأْسُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: هَذَا يَوْمِيذٍ عَلَى الْهُدَى، فَوَثَبْتُ فَأَخَذْتُ بِضَبْعِي عُثْمَانَ ثُمَّ اسْتَقْبَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقُلْتُ: هَذَا؟ قَالَ: هَذَا». لفظ ابن

۱- بعد از جنگ صفین که میان علی و معاویه رضی الله عنهما رخ داد، هر یک از ایشان از طرف خود حکم مقرر نمود تا مسائل اختلافی بین آنها را حل نماید. این واقعه را تحکیم می گویند. (ش)

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۳۰، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۰۸. علامه آلبنانی گفته: اسناد این حدیث حسن است.

۳- همان: ج ۵/ص ۶۲۸، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۰۵. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

ماجه من حديث كعب بن عجرة وأخرجه الترمذي والحاكم عن آخرين قريباً منه<sup>۱</sup>. وفي حديث أبي هريرة «ستكون فتنة واختلاف أو اختلاف وفتنة قالوا فما تأمرنا قال عليكم بالأمير وأصحابه وأشار إلى عثمان»<sup>۲</sup>.

ومن حديث عثمان يوم الدار: «إن رسول الله ﷺ قد عهد إلي عهداً وأنا صابر عليه»<sup>۳</sup>. وفي حديث أبي موسى لعثمان «وَبَشِّرُهُ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ»<sup>۴</sup>. اما تعيين زمان این فتنة پس در حدیث ابن مسعود آمده: «قال رسول الله ﷺ إن رحى الإسلام ستزول بعد خمس وثلاثين، أو ست وثلاثين، أو سبع وثلاثين سنة<sup>۵</sup>، فإن يهلكوا

۱- ما این حدیث را چند صفحه قبل به تفصیل تخریج نموده ایم، و در این جا لفظ ابن ماجه را می آوریم؛ نکا: سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۴۱، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل عثمان ؓ، حدیث شماره: ۱۱۱، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۰۵، حدیث شماره: ۴۵۴۱، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. ۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۳۱، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۱۱، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۳، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه، حدیث شماره: ۳۶۹۳.

۵- این شک راوی است که آن حضرت سی و پنج فرمودند یا سی و شش و یا سی و هفت، اما در بیشتر روایات سی و پنج آمده است، همچنین در بعضی روایات سی و سه و سی و چهار نیز آمده است. به هر حال این حدیث دو احتمال دارد. احتمال اول اینکه این مدت را از ابتدای هجرت بگیریم تا سال سی و پنج هجری چنانچه شاه ولی الله صاحب این احتمال را ترجیح داده اند که در این صورت خلافت علی مرتضی از این مدت بیرون خواهد شد. احتمال دوم این که از آن وقتی که رسول اکرم این حدیث را ایراد فرموده اند، مدت را از آن وقت بگیریم که در این صورت خلافت علی مرتضی ؓ را نیز در بر خواهد گرفت اما با احادیثی که آغاز فتنة را از شهادت عثمان ؓ بیان کرده اند در تعارض خواهد شد. (ش)

فسبيل من هلك، وإن يقيم لهم دينهم فسبعين عاما قال عمر<sup>رضي الله عنه</sup>: يا نبي الله مما مضى أو مما بقي؟ قال: لا بل مما بقي<sup>۱</sup>.

و مضمون این حدیث در خارج ظهور یافت، زیرا که در سنه خمس و ثلاثین حضرت عثمان مقتول شد و امرجهاد بر هم خورد، و باز در زمان معاویه بن ابی سفیان امر جهاد قائم گشت و از آن تاریخ بعد هفتاد سال دولت بنی امیه متلاشی شد.

اما تعیین جهتی که این فتنه آنجا خواهد بود پس در حدیث: ابن عمر و جماعة من الصحابة وهذا حدیث مستفیض «ألا إن الفتنة ههنا من حيث تطلع قرن الشيطان»<sup>۲</sup>.

و در خارج همچنان واقع شد فتنه‌های که بعد مقتل حضرت عثمان پیدا شد همه در عراق بوده است و آن شرقی مدینه است.

و اما تعیین صورت و صفت فتنه: أخرج الترمذي: «عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتُلُوا إِمَامَكُمْ وَتَجْتَلِدُوا بِأَسْيَافِكُمْ وَيَرِثَ دُنْيَاكُمْ شِرَارُكُمْ». هذا حدیث حسن<sup>۳</sup>.

۱- مسند امام احمد: ج ۶/ ص ۳۰۰، حدیث شماره: ۳۷۵۸، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث حسن است. و نگا: شرح مشکل الآثار: ج ۴/ ص ۲۹۱، باب بیان مشکل ما روي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم من قوله «تدور أو تزول رحي الإسلام لخمس وثلاثين...»، حدیث شماره: ۱۶۰۹.

۲- صحيح بخاری: ج ۹/ ص ۵۳، كتاب الفتن، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «الفتنة من قبل المشرق»، حدیث شماره: ۷۰۹۳.

دكتور سعد بن عبد الله الحميد در تحقيق المعجم الكبير، الطبرانی: ج ۱۳/ ص ۱۷۴، حدیث شماره: ۱۳۸۷۴ تصریح کرده: [تمام سندهای این حدیث (از طریق سالم، نافع، و عبد الله بن دینار) به عبد الله بن عمر منتهی می‌شود]. حالا نمی‌دانم چرا امام ولی الله دهلوی نوشته: «در حدیث: ابن عمر و جماعة من الصحابة»؟. و بنده با وجود جستجوی فراوان این حدیث را به روایت صحابی دیگر (غیر از عبد الله بن عمر) نیافتم.

۳- سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۴۶۸، أبواب الفتن، باب ما جاء في الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، حدیث شماره: ۲۱۷۰، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است، و اما حکمی که شاه ولی الله ذکر نموده، حکم ترمذی بر این حدیث می‌باشد.

وأخرج أحمد «عن ابن عَوْنٍ الْأَنْصَارِيِّ أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ قَالَ لِابْنِ مَسْعُودٍ هَلْ أَنْتَ مُنْتَهٍ عَمَّا بَلَغَنِي عَنْكَ فَأَعْتَدَرَ بَعْضُ الْعُذْرِ فَقَالَ عُثْمَانُ وَيْحَكَ إِنِّي قَدْ سَمِعْتُ وَحَفِظْتُ وَلَيْسَ كَمَا سَمِعْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سَيُقْتَلُ أَمِيرٌ وَيَنْتَزِي مُنْتَزِي وَإِنِّي أَنَا الْمَقْتُولُ وَلَيْسَ عُمَرُ إِنَّمَا قَتَلَ عُمَرَ وَاحِدٌ وَإِنَّهُ يُجْتَمَعُ عَلَيَّ»<sup>۱</sup>.

وذكر أبو عمر «ان زرارة بن عمرو قص على النبي ﷺ رؤياه فقال رأيت نارا خرجت من الأرض فحالت بيني وبين ابن لي يقال له عمرو هي تقول لظى لظى بصير واعمي فقال النبي ﷺ في تعبيره أما النار فهي فتنة تكون بعدي قال وما الفتنة يا رسول الله قال يقتل الناس امامهم ويشتجرون اشتجار اطباق الرأس -وخالف بين أصابعه- دم المؤمن على المؤمن احلي من الماء يحسب المسيئ أنه محسن ان مت أدركت ابنك وإن مات ابنك أدركتك قال فادع الله أن لا تدركني فدعاه»<sup>۲</sup>.

اما تعيين جمعی که تهیج این فتنه خواهند کرد: فقد أخرج الحاكم من حديث «ابن مسعود رفعه أحذركم سبع فتن تكون من بعدي وعد أولها فتنة تقبل من المدينة قال الراوي فكانت فتنة المدينة من قبل طلحة والزبير»<sup>۳</sup>.

باز آنحضرت بیان فرمودند که جمعی که خلافت ایشان منتظم شود بعد از ایشان منقطع گردد چند شخص خواهند بود و اسامی ایشان چیست فی حدیث ابي هريرة وابن عباس «ورویا رجل رأى فيها ظلة تنطف سمناء وعسلا وسببا واصلاً من السماء إلى الأرض

۱- مسند امام احمد: ج ۱/ ص ۵۱۷، حدیث شماره: ۴۷۸، شعیب الأرنبوط گفته: اسناد این حدیث ضعیف است. در این روایت ابو عون انصاری آمده که احتمالاً شاه ولی الله به خطا رفته باشد.

۲- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۲/ ص ۵۱۷، با اندکی اختلاف در الفاظ.

۳- طلحه و زبیر رضی الله عنهما بعد از شهادت عثمان ذی النورین خدمت ام المؤمنین عائشه در مکه رفته و ایشان را از فتنه های شورشیان مطلع ساختند و همچنین عائشه ی صدیقه را آماده نمودند تا به بصره رفته و از محبوبیت و احترام خویش در بین آحاد مسلمانان برای خاموشی فتنه استفاده نماید. (ش)

فأخذ به النبي ﷺ وعلا ثم رجل آخر ثم رجل آخر ثم انقطع بالثالث ثم وصل له فعبّره الصديق بما يدل على ابتلاء الثالث»<sup>١</sup>.

وأخرج ابوداود «عَنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ مَنْ رَأَى مِنْكُمْ رُؤْيَا. فَقَالَ رَجُلٌ أَنَا رَأَيْتُ كَأَنَّ مِيرَانًا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فَوُزِنَتْ أَنْتَ وَأَبُو بَكْرٍ فَرُجِحَتْ أَنْتَ بِأَبِي بَكْرٍ وَوُزِنَ عُمَرُ وَأَبُو بَكْرٍ فَرُجِحَ أَبُو بَكْرٍ وَوُزِنَ عُمَرُ وَعُثْمَانُ فَرُجِحَ عُمَرُ ثُمَّ رُفِعَ الْمِيرَانُ فَرَأَيْنَا الْكَرَاهِيَّةَ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ»<sup>٢</sup>.

وأخرج ابوداود: «عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ أَنَّ رَجُلًا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي رَأَيْتُ كَأَنَّ دَلْوًا دُلِّيَ مِنَ السَّمَاءِ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ شُرْبًا ضَعِيفًا ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ حَتَّى تَضَلَّعَ ثُمَّ جَاءَ عُثْمَانُ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ حَتَّى تَضَلَّعَ ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَانْتَشَطَتْ وَانْتَضَحَ عَلَيْهِ مِنْهَا شَيْءٌ»<sup>٣</sup>.

«وعن سهل بن أبي حثمة قال بايع أعرابي النبي ﷺ فقال عليٌّ للأعرابي ايت النبي ﷺ فأسأله ان اتي عليه أجله من يقضيه؟ فاتي الأعرابي النبي ﷺ فأسأله فقال يقضيك أبو بكر فخرج الى علي وأخبره فقال ارجع فأسأله ان أتي علي أبو بكر أجله من يقضيه فاتي الأعرابي النبي ﷺ فأسأله فقال يقضيك عمر فقال علي للأعرابي سله من بعد عمر فقال: يقضيك

١- رواية ابو هريره: مسند البزار المنشور باسم البحر الزخار: ج ١٤/ ص ١١٥، حديث شماره: ٧٦١٠، و رواية ابن عباس: سنن ابن ماجه: ج ٢/ ص ١٢٨٩، كتاب الرؤيا، باب تعبير الرؤيا، حديث شماره: ٣٩١٨، علامه آلبناني گفته: اين حديث صحيح است. در روايت بزار ابن عباس تصريح نموده كه حديث را از ابو هريره شنیده است، پس مدار اين حديث در هر دو سند ابو هريره است.

٢- سنن ابو داود: ج ٤/ ص ٢٠٨، كتاب السنة، باب في الخلفاء، حديث شماره: ٤٦٣٤، علامه آلبناني گفته: اين حديث صحيح است.

٣- سنن ابو داود: ج ٤/ ص ٢٠٨، كتاب السنة، باب في الخلفاء، حديث شماره: ٤٦٣٧، علامه آلبناني گفته: اين حديث ضعيف است.



عثمان فقال عليٌّ للأعرابي أيت النبي ﷺ فسله ان اتى على عثمان أجله من يقضيه فقال ﷺ: إذا اتى على أبي بكر أجله وعمر أجله وعثمان أجله فإن استطعت ان تموت فمُت<sup>۱</sup>.

وأخرج الحاكم «عن أنس بن مالك، قال: بعثني بنو المصطلق إلى رسول الله ﷺ، فقالوا: سل لنا رسول الله ﷺ إلى من ندفع صدقاتنا بعدك؟ قال: فأتيته فسألته، فقال: إلى أبي بكر فأتيتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إليه فسله، فإن حدث بأبي بكر حدث فإلى من؟ فأتيته فسألته، فقال: إلى عمر فأتيتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إليه فسله، فإن حدث بعمر حدث، فإلى من؟ فأتيته فسألته، فقال: إلى عثمان فأتيتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إليه فسله، فإن حدث بعثمان حدث فإلى من؟ فأتيته فسألته، فقال: إن حدث بعثمان حدث فتبا لكم الدهر تبا<sup>۲</sup>».

باز آنحضرت ﷺ خبر دادند که امت بر حضرت مرتضی جمع نه شود و تألم خاطر مبارک خود تقرير فرمودند أخرج الحاكم «عن عليٍّ قال: إن مما عهد إلي النبي ﷺ: أن الأمة ستغدر بي بعده<sup>۳</sup>».

وأخرج الحاكم «عن ابن عباس رضی الله عنه قال: قال النبي ﷺ لعلي: أما إنك ستلقى بعدي جهدا قال: في سلامة من ديني؟ قال: في سلامة من دينك<sup>۴</sup>».

۱- المعجم في أسامي شيوخ أبي بكر الإسماعيلي: ج ۲/ ص ۷۰۰، تأليف: أبو بكر أحمد بن إبراهيم إسماعيلي جرجاني (متوفى: ۳۷۱ هـ)، تحقيق: د. زياد محمد منصور، ناشر: مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۰ هـ.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۸۲، حدیث شماره: ۴۴۶۰، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.  
 ۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۵۰، حدیث شماره: ۴۶۷۶، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. البته این حدیث نیاز به تحقیق بیشتر دارد؛ که چطور نسبت غدر و خیانت به همه‌ی امت داده شده؛ و حال آن‌که در حدیث صحیح دیگری می‌فرماید: «امت محمد هرگز بر گمراهی جمع نمی‌شوند»، و فضایل شیخین نسبت به فضایل علی رضی الله عنیه خلی بیشتر و کارنامه‌های که انجام داده اند افزون‌تر و فتوحات و عدالت شان گسترده‌تر می‌باشد.  
 ۴- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۵۱، حدیث شماره: ۴۶۷۷، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط شیخین است.

وأخرج ابو يعلي «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ آخِذٌ بِيَدِي، وَنَحْنُ نَمْشِي فِي بَعْضِ سِكَكِ الْمَدِينَةِ، إِذْ أَتَيْنَا عَلَى حَدِيقَةٍ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَحْسَنَهَا مِنْ حَدِيقَةٍ قَالَ: لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا، ثُمَّ مَرَرْنَا بِأُخْرَى، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَحْسَنَهَا مِنْ حَدِيقَةٍ، قَالَ: لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا، حَتَّى مَرَرْنَا بِسَبْعِ حَدَائِقَ، كُلُّ ذَلِكَ أَقُولُ مَا أَحْسَنَهَا، وَيَقُولُ: لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا، فَلَمَّا خَلَا لَهُ الطَّرِيقُ اعْتَنَقَنِي ثُمَّ أَجْهَشَ بَاكِئًا، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يُبْكِيكَ؟ قَالَ: ضَعَائِي فِي صُدُورِ أَقْوَامٍ، لَا يُبْذَرُونَكَ إِلَّا مِنْ بَعْدِي، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟ قَالَ: فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ»<sup>١</sup>.

وأخرج احمد «عن علي حديثا في آخره وَإِنْ تَوَمَّرُوا عَلَيَّ وَلَا أَرَاكُمْ فَاعْلَيْنَ تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًا يَأْخُذُ بِكُمْ الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ»<sup>٢</sup>، وأخرج الطبراني: «عن جابر بن سمرة قال: قال رسول الله ﷺ لعلي: إنك مؤمر مستخلف، وإنك مقتول، وهذه مخضوبة من هذا لحيته من رأسه».

باز آنحضرت ﷺ برای قعود از آن فتنه فرمودند ودر این باب تأکید تمام نمودند و فرمودند که شمشیرها را در آن فتنه بشکنید و زره کمانها قطع کنید من حدیث «سَعَدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ قَالَ عِنْدَ فِتْنَةِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ أَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّهَا سَتَكُونُ فِتْنَةُ الْقَاعِدِ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ وَالْقَائِمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي وَالْمَاشِي خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي. قَالَ أَفَرَأَيْتَ إِنْ دَخَلَ عَلَى بَيْتِي فَبَسَطَ يَدَهُ إِلَيَّ لِيَقْتُلَنِي قَالَ كُنْ كَابْنِ آدَمَ»<sup>٣</sup>.

ومن حدیث «أَيُّ مُوسَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ فِي الْفِتْنَةِ كَسَرُوا فِيهَا قَسِيَكُمْ وَقَطَّعُوا

١- مسند ابو يعلى موصلى: ج ١/ ص ٤٢٦، حدیث شماره: ٥٦٥.

٢- مسند امام احمد: ج ٢/ ص ٢١٤، حدیث شماره: ٨٥٨، شعيب الأرئوط گفته: این حدیث ضعیف است.

٣- سنن ترمذی: ج ٤/ ص ٤٨٦، أبواب الفتن، باب ما جاء أنه تكون فتنة القاعد فيها خير من القائم، حدیث شماره: ٢١٩٤، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

فِيهَا أَوْتَارُكُمْ وَالزَّمُوا فِيهَا أَجْوَفَ بُيُوتِكُمْ وَكُونُوا كَابْنِ آدَمَ»<sup>١</sup>.

ومن حديث «أُمِّ مَالِكٍ الْبَهْزِيَّةِ قَالَتْ ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِتْنَةً فَقَرَّبَهَا قَالَتْ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ خَيْرُ النَّاسِ فِيهَا قَالَ رَجُلٌ فِي مَاشِيَتِهِ يُؤَدِّي حَقَّهَا وَيَعْبُدُ رَبَّهُ وَرَجُلٌ آخِذٌ بِرَأْسِ فَرَسِهِ يُجَيِّفُ الْعَدُوَّ وَيُجَيِّفُونَهُ»<sup>٢</sup>.

ومن حديث «عديسة بنت أَهْبَانَ بْنِ صَيْفِيٍّ الْغِفَارِيِّ قَالَتْ جَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَبِي فِدْعَاهُ إِلَى الْخُرُوجِ مَعَهُ فَقَالَ لَهُ أَبِي إِنَّ خَلِيلِي وَابْنَ عَمِّكَ عَمِدَ إِلَيَّ إِذَا اخْتَلَفَ النَّاسُ أَنْ أَتَّخِذَ سَيْفًا مِنْ خَشَبٍ»<sup>٣</sup>.

ومن حديث «خَبَابُ بْنُ الْإِثْرَةِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ ذَكَرَ فِتْنَةَ الْقَاعِدِ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ وَالْقَائِمِ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي. قَالَ فَإِنْ أَدْرَكْتَ ذَلِكَ فَكُنْ عَبْدَ اللَّهِ الْمَقْتُولَ وَلَا تَكُنْ عَبْدَ اللَّهِ الْقَاتِلَ»<sup>٤</sup>.

ومن حديث «عبدالله بن مسعود عن رسول الله ﷺ تكون فتنة المضطجع فيها خير من القاعد والقاعد فيها خير من القائم والقائم خير من الماشي والماشي خير من الراكب والراكب خير من المجري قلت يا رسول الله ومتى ذلك قال ذلك أيام الهرج حين

١- سنن ترمذی: ج ٤/ ص ٤٩٠، أبواب الفتن، باب ما جاء في اتخاذ سيف من خشب في الفتنة، حديث شماره: ٢٢٠٤، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

٢- سنن ترمذی: ج ٤/ ص ٤٧٣، أبواب الفتن، باب ما جاء كيف يكون الرجل في الفتنة، حديث شماره: ٢١٧٧، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

٣- سنن ترمذی: ج ٤/ ص ٤٩٠، أبواب الفتن، باب ما جاء في اتخاذ سيف من خشب في الفتنة، حديث شماره: ٢٢٠٣، علامه آلبنانی گفته: این حدیث حسن صحیح است.

٤- مسند امام احمد: ج ٣/ ص ٥٤٢، حديث شماره: ٢١٠٦٢، شعيب الأرنؤوط گفته: راويان این حدیث ثقه و از رواة صحيحين می باشند، و مصنف ابن ابی شیبہ: ج ٧/ ص ٥٥٥، ما ذکر في الخوارج، حديث شماره: ٣٧٨٩٦.

لا يأمن الرجل جليسه قلت فبِمَ تأمرني ان ادركت ذلك الزمان قال اكفف نفسك ويدك وأدخل دارك» الحديث<sup>١</sup>.

ومن حديث «أبي هريرة رضي الله عنه قال: أيها الناس أظلتكم فتن كأنها قطع الليل المظلم أيها الناس فيها - أو قال منها - صاحب شاء يأكل من رأس غنمه ورجل من وراء الدرب أخذ بعنان فرسه يأكل من سيفه»<sup>٢</sup>.

ومن حديث «أبي بكرة قال رسول الله ﷺ ألا انها ستكون فتن ألا ثم تكون فتنة القاعد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الماشي والماشي فيها خير من الساعي فاذا نزلت ألا من كان له ابل فليدق بإبله ومن كان له غنم فليدق بغنمه ومن كانت له أرض فليدق بارضه فقال له رجل يا رسول الله أرأيت ان لم يكن له ابل ولا غنم ولا أرض قال فليأخذ حجراً فليدق به على سيفه ثم لينج ان استطاع النجا ثم قال هل بلغث ثلاثاً»<sup>٣</sup>.

ومن حديث «مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ أَصْنَعُ إِذَا اخْتَلَفَ الْمُصَلُّونَ؟، قَالَ: "تَخْرُجُ بِسَيْفِكَ إِلَى الْحَرَّةِ فَتَضْرِبُهَا بِهِ، ثُمَّ تَدْخُلُ بَيْتَكَ حَتَّى يَأْتِيكَ مِنْيَّةٌ قَاضِيَةٌ أَوْ يَدٌ خَاطِئَةٌ»<sup>٤</sup>.

ومن حديث «وائل بن حجر حَضَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ رَفَعَ رَأْسُهُ نَحْوَ الْمَشْرِقِ، وَقَدْ حَضَرَهُ جَمْعٌ كَثِيرٌ ثُمَّ رَدَّ إِلَيْهِ بَصَرُهُ، فَقَالَ: أَتُنْكُمُ الْفِتَنَ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَشَدَّ أَمْرَهَا

١- مسند امام احمد: ج٧/ص٣١٥، حديث شماره: ٤٢٨٥، شعيب الأرنؤوط كفته: اسناد ابن حديث ضعيف است.

٢- المستدرک على الصحيحين: ج٤/ص٤٧٨، حديث شماره: ٨٣٣١، حافظ ذهبي كفته: ابن حديث صحيح بوده، و بر ابو هريره موقوف است.

٣- صحيح مسلم: ج٤/ص٢٢١٢، كتاب الفتن وأشرط الساعة، باب نزول الفتن كمواقع القطر، حديث شماره: ٢٨٨٧.

٤- المعجم الكبير، الطبرانی: ج١٩/ص٢٣٠، حديث شماره: ٥١٣، والمستدرک على الصحيحين: ج٣/ص١٢٧، حديث شماره: ٤٦٠٤، حافظ ذهبي به خاطر ضعف ابن حديث آن را از تلخیص حذف نموده است.

وَعَجَّلَهُ وَقَبَّحَهُ، قُلْتُ لَهُ: مِنْ بَيْنِ الْقَوْمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْفِتْنُ؟ قَالَ: يَا وَائِلُ، إِذَا اخْتَلَفَ سَيِّقَانِ فِي الْإِسْلَامِ فَأَعْتَزِلُهُمَا»<sup>۱</sup>.

باز آنحضرت ﷺ خیریت حال مسلمین پیش از فتنه و شریعت حال ایشان بعد فتنه به افصح بیان افاده فرمودند و در این باب استقصا نمودند به وجوه بسیار: یکی آنکه فرمودند: «تَزُولُ رَحَى الْإِسْلَامِ لِحُمُسٍ وَثَلَاثِينَ سَنَةً فَإِنْ يَهْلِكُوا فَسَبِيلُ مَنْ قَدْ هَلَكَ»<sup>۲</sup>.

پس دوران رحی اسلام عبارت است از وجود جهاد و غلبه دین حق بر ادیان کلهها به ایتنلاف نفوس و اجتماع جموع بر خیر، و هلاک لفظی است جامع جمیع انواع شرور که عمده آن انقطاع جهاد و وقوع فرقت است در میان مسلمین.

دوم در حدیث ابی هریره آمده: «الْخِلَافَةُ بِالْمَدِينَةِ وَالْمَلِكُ بِالشَّامِ»<sup>۳</sup>.  
وفي المشكوة «عن عمر قال قال رسول الله ﷺ: رأيت عموداً من نور خرج من تحت رأسي ساطعاً حتى استقر بالشام»<sup>۴</sup>.

پس ریاست را به دو قسم تقسیم نمودن و یکی را به خلافت مسمی کردن و دیگری را به ملک مع ما تقدم من حدیث: «إن هذا الأمر بدأ نبوة ورحمة ثم يكون خلافة ورحمة

۱- المعجم الكبير، الطبرانی: ج ۲۲/ص ۴۶، أم يحيى امرأة وائل بن حجر، عن وائل بن حجر، حديث شماره: ۱۱۷.  
۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ص ۱۲۳، ذکر اسلام أمير المؤمنين علي رضي الله عنه، حديث شماره: ۴۵۹۳.  
حاکم گفته: اسناد این صحیح است اما شیخین (امام بخاری و امام مسلم) آن را روایت نکرده اند.  
۳- کتاب الفتن، تألیف نعیم بن حماد: ج ۱/ص ۱۰۴، باب معرفة الخلفاء من الملوک، حديث شماره: ۲۴۸.  
۴- مسند أمير المؤمنين أبي حفص عمر بن الخطاب رضي الله عنه وأقواله علی أبواب العلم: ج ۲/ص ۷۰۱، تألیف: أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقي (متوفی: ۷۷۴ هـ)، تحقیق: عبد المعطي قلعجي، دار النشر: دار الوفاء - المنصورة، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۱ هـ/۱۹۹۱ م.

ثم يكون ملكا عضوضا»<sup>۱</sup> و مع قوله تعالى: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ﴾ [النور: ۵۵]<sup>۲</sup>. ادلّ دلیل است بر تباین حالتین و تغایر منزلتین. و در خارج چنان واقع شد که خلفای ثلاثه به مدینه اقامت نمودند و من بعد هیچ بادشاهی به مدینه متوطن نگشت و اگر حال ملک شام را واضح تر می خواهی حدیثی دیگر بشنو «عن عبدالله بن حوالة قال قال رسول الله ﷺ يَا ابْنَ حَوَالَةَ إِذَا رَأَيْتَ الْخِلَافَةَ قَدْ نَزَلَتْ الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ فَقَدْ أَتَتْ الرِّلَازِلُ وَالْبَلَالِيلُ وَالْأُمُورُ الْعِظَامُ وَالسَّاعَةُ أَقْرَبُ إِلَى النَّاسِ مِنْ يَدِي هَذِهِ مِنْ رَأْسِكَ»<sup>۳</sup>.

سوم- نزع امانت از صدور رجال؛ أخرج البغوي من حديث حذيفة «قَالَ حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَدِيثَيْنِ قَدْ رَأَيْتُ أَحَدَهُمَا وَأَنَا أَنْتَظِرُ الْآخَرَ حَدَّثَنَا: أَنَّ الْأَمَانَةَ نَزَلَتْ فِي جِذْرِ قُلُوبِ الرِّجَالِ ثُمَّ نَزَلَ الْقُرْآنُ فَعَلِمُوا مِنَ الْقُرْآنِ وَعَلِمُوا مِنَ السُّنَّةِ. ثُمَّ حَدَّثَنَا عَنْ رَفْعِ الْأَمَانَةِ قَالَ يَنَامُ الرَّجُلُ النَّوْمَةَ فَتُقْبَضُ الْأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِهِ فَيَظِلُّ أَثَرُهَا مِثْلَ الْوَكْتِ ثُمَّ يَنَامُ النَّوْمَةَ فَتُقْبَضُ الْأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِهِ فَيَظِلُّ أَثَرُهَا مِثْلَ الْمَجْلِ كَجَمْرِ دَحْرَجَتْهُ عَلَى رِجْلِكَ فَتَنْفِطُ فَتَرَاهُ مُنْتَبِرًا وَلَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ - ثُمَّ أَخَذَ حَصَى فَدَحْرَجَهُ عَلَى رِجْلِهِ - فَيُصْبِحُ النَّاسُ يَتَّبَاعُونَ لَا يَكَادُ أَحَدٌ يُؤَدِّي الْأَمَانَةَ حَتَّى يُقَالَ إِنَّ فِي بَنِي فُلَانٍ رَجُلًا أَمِينًا. حَتَّى يُقَالَ لِلرَّجُلِ مَا أَجَلُهُ مَا أَظْرَفُهُ مَا أَعْقَلُهُ وَمَا فِي قَلْبِهِ مِنْ ثِقَالٍ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ. وَلَقَدْ أَتَى عَلَى زَمَانٍ وَمَا أَبَالَى

۱- مسند أبي يعلى موصلى: ج ۲/ ص ۱۷۷، حديث شماره: ۸۷۳. حسين سليم أسد گفته: إسناد ابن حديث ضعيف است.

۲- ترجمه‌ی آیه: «اللّٰه به آن دسته از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، نوید می‌دهد که حتما در زمین به آنان خلافت می‌بخشد».

۳- السنن الكبرى، البيهقي: ج ۹/ ص ۲۸۴، باب بيان النية التي يقاتل عليها ليكون في سبيل الله عز وجل، حديث شماره: ۱۸۵۵۲.

أَيَّكُمْ بَايَعْتُ لَئِنْ كَانَ مُسْلِمًا لَيَرُدَّنَّهُ عَلَيَّ دِينُهُ وَلَئِنْ كَانَ نَصْرَانِيًّا أَوْ يَهُودِيًّا لَيَرُدَّنَّهُ عَلَيَّ سَاعِيهِ وَأَمَّا الْيَوْمَ فَمَا كُنْتُ لَأُبَايِعَ مِنْكُمْ إِلَّا فُلَانًا وَفُلَانًا»<sup>۱</sup>.

شک نیست که مشاهده کردن حذیفه اختلال امانت را بعد همین فتنه مستطیره بوده است.

چهارم- ظهور کذب خصوصاً در حدیث آنحضرت ﷺ و آثار سلف صالح «فی خطبة عمرؓ بالجایبة عن النبي ﷺ أوصيكم بأصحابي ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يفشوا الكذب حتى يحلف الرجل ولا يستحلف ويشهد الشاهد ولا يستشهد»<sup>۲</sup>.

أخرج مسلم «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: سَيَكُونُ فِي آخِرِ أُمَّتِي أَنْاسٌ يُحَدِّثُونَكُمْ مَا لَمْ تَسْمَعُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ فَيَأْيَاكُمْ وَإِيَّاهُمْ»<sup>۳</sup>.

وأخرج مسلم «عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ جَاءَ بُشَيْرُ الْعَدَوِيِّ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فَجَعَلَ يُحَدِّثُ وَيَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَعَلَ ابْنُ عَبَّاسٍ لَا يَأْذُنُ لِحَدِيثِهِ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِ فَقَالَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا لِي لَا أَرَاكَ تَسْمَعُ لِحَدِيثِي أُحَدِّثُكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَا تَسْمَعُ. فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِنَّا كُنَّا مَرَّةً إِذَا سَمِعْنَا رَجُلًا يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ابْتَدَرْتُهُ أَبْصَارُنَا وَأَصْغَيْنَا إِلَيْهِ بِأَذَانِنَا فَلَمَّا رَكِبَ النَّاسُ الصَّعْبَ وَالذَّلُولَ لَمْ نَأْخُذْ مِنَ النَّاسِ إِلَّا مَا نَعْرِفُ»<sup>۴</sup>.

و شک نیست که اول عصر ابن عباس که به امانت و صدق وصف نموده است پیش از این فتنه بوده است و آخر آن که به وصف رکبوا الصعب والذلول بیان کرده است بعد

۱- شرح السنة للبعغوی: ج ۱۵/ ص ۵، حدیث شماره: ۴۲۱۶، این حدیث در صحیحین نیز وارد شده است؛ نگا: صحیح بخاری: ج ۸/ ص ۱۰۴، کتاب الرقاق، باب رفع الأمانة، حدیث شماره: ۶۴۹۷.

۲- سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۴۶۵، أبواب الفتن، باب ما جاء في لزوم الجماعة، حدیث شماره: ۲۱۶۵، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۱۲، مقدمة الإمام مسلم رحمه الله، باب في الضعفاء والكذابين ومن يرغب عن حديثهم، حدیث شماره: ۶.

۴- همان: ج ۱/ ص ۱۳، مقدمة الإمام مسلم رحمه الله، باب في الضعفاء والكذابين ومن يرغب عن حديثهم.

وقوع اين فتنه است و اكثر اين كذب در عراق شيوع يافت در احاديث حضرت مرتضى مرفوعها وموقوفها.

أخرج مسلم «عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ لَمَّا أَحَدَثُوا تِلْكَ الْأَشْيَاءَ بَعْدَ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ عَلِيٍّ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَيْ عِلْمٌ أَفْسَدُوا»<sup>١</sup>.

وأخرج مسلم «عن أبي بكر ابن عيَّاش قَالَ سَمِعْتُ الْمُغِيرَةَ يَقُولُ لَمْ يَكُنْ يَصْدُقُ عَلِيٌّ عليه السلام فِي الْحَدِيثِ عَنْهُ إِلَّا مِنْ أَصْحَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ»<sup>٢</sup>.

وأخرج مسلم «عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ أَسْأَلُهُ أَنْ يَكْتُبَ لِي كِتَابًا وَيُخْفِيَ عَنِّي. فَقَالَ وَلَدٌ نَاصِحٌ أَنَا أَخْتَارُ لَهُ الْأُمُورَ اخْتِيَارًا وَأُخْفِي عَنْهُ. قَالَ فَدَعَا بِقَضَاءٍ عَلِيٍّ فَجَعَلَ يَكْتُبُ مِنْهُ أَشْيَاءَ وَيَمُرُّ بِهِ الشَّيْءُ فَيَقُولُ وَاللَّهِ مَا قَضَى بِهِذَا عَلِيٌّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ ضَلًّا»<sup>٣</sup>.

أخرج مسلم «عَنْ طَاوُسٍ قَالَ: «أَتَى ابْنُ عَبَّاسٍ بِكِتَابٍ فِيهِ قَضَاءٌ عَلِيٍّ عليه السلام فَمَحَاهُ إِلَّا قَدْرًا وَأَشَارَ سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ بِذِرَاعِهِ»<sup>٤</sup>.

وأخرج مسلم «عن سالم بن عبد الله بن عمر يقول يا أهل العراق ما أسألكم عن الصَّغِيرَةِ وَأَرْكَبِكُمْ لِلْكَبِيرَةِ سَمِعْتُ أَبِي عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: إِنَّ الْفِتْنَةَ تَجِيءُ مِنْ هَاهُنَا. وَأَوَّماً بِيَدِهِ نَحْوَ الْمَشْرِقِ مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ. وَأَنْتُمْ

١- همان: ج ١/ ص ١٣، مقدمة الإمام مسلم رحمه الله، باب في الضعفاء والكذابين ومن يرغب عن حديثهم.

٢- صحيح مسلم: ج ١/ ص ١٣، مقدمة الإمام مسلم رحمه الله، باب في الضعفاء والكذابين ومن يرغب عن حديثهم.

٣- همان: ج ١/ ص ١٣، مقدمة الإمام مسلم رحمه الله، باب في الضعفاء والكذابين ومن يرغب عن حديثهم.

٤- همان: ج ١/ ص ١٣، مقدمة الإمام مسلم رحمه الله، باب في الضعفاء والكذابين ومن يرغب عن حديثهم.



يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ وَإِنَّمَا قَتَلَ مُوسَى الَّذِي قَتَلَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ خَطَأً فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا﴾ [طه: ۴۰]¹.

و لهذا ابوسحق سبعی و امثال او از علمای کوفه که در حفظ احادیث حضرت مرتضی‌علیه‌السلام جد بلیغ دارند اخذ حدیث نمی‌کردند از لشکریان حضرت مرتضی بلکه از اصحاب عبدالله بن مسعود و لهذا السبب بعینه اهل مدینه از اهل عراق اخذ نمی‌نمودند قال مالک لم يأخذ عنهم اولنا فلا يأخذ عنهم آخرنا و این همه به جهت آنست که قبل جمع احادیث بلاد میسر نه شد تمیز رجال و ضبط احوال روات علی ما ینبغی پس راه احتیاط گرفتند و ترک آن احادیث نمودند بالمره و به حدیث اهل مدینه و فتوهای ایشان اکتفا کردند چون امام شافعی و امام احمد پیدا شدند احادیث بلاد مجموع گشت و در بحث احوال رواه متمکن شدند پس حدیث ثقه ضابطین اخذ نمودند به شرط اتصال و تسمیه رواه و احادیث مرسله و اخبار متهمین و مبهمین ترک کردند و جمیع اهل حدیث همان راه اختیار نمودند و به همین سبب اهل حدیث و اهل رای از هم ممتاز شدند.

پنجم - تعمق مردم در تجوید قرآن زیاده از آنچه بر زبان عرب جاری بود و اکتفاء بر قراءت و عدم تفقه در آن أخرج ابوداود: «عن جابر بن عبد الله رضی الله عنه قال: خرج علينا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ونحن نقرأ القرآن، وفينا الأعراي والعجمي، فقال: اقرءوا، فكل حسن، وسيجيء أقوامٌ يقيمونه كما يُقام القدح، يتعجلونه ولا يتأجلونه»².

۱- همان: ج ۴/ ص ۲۲۹، کتاب الفتن وأشراف الساعة، باب في الفتنة من المشرق من حيث يطلع قرنا الشيطان، حدیث شماره: ۲۹۰۵.

۲- سنن ابو داود: ج ۱/ ص ۲۲۰، کتاب الصلاة، باب ما يجزئ الأمي والأعجمي من القراءة، حدیث شماره: ۸۳۰، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

وأخرج ابوداود «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ قَالَ خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا وَنَحْنُ نَقْتَرِي فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ كِتَابُ اللَّهِ وَاحِدٌ وَفِيكُمْ الْأَحْمَرُ وَفِيكُمْ الْأَبْيَضُ وَفِيكُمْ الْأَسْوَدُ اقْرَءُوهُ قَبْلَ أَنْ يَقْرَأَهُ أَقْوَامٌ يُقِيمُونَهُ كَمَا يُقِيمُونَ السَّهْمَ يَتَعَجَّلُ أَجْرُهُ وَلَا يَتَأَجَّلُهُ»<sup>۱</sup>.

وأخرج البغوي «عن عبد الله بن مسعود قال للإنسان: إنك في زمان قليل قراؤه، كثير فقهاؤه، يحفظ فيه حدود القرآن، ويضيع فيه حروفه، قليل من يسأل، كثير من يعطي، يطيلون الصلاة فيه، ويقصرون فيه الخطبة، يبدون فيه بأعمالهم قبل أهوائهم، وسيأتي على الناس زمان كثير قراؤه، قليل فقهاؤه، يحفظ فيه حروف القرآن، ويضيع حدوده كثير من يسأل، قليل من يعطي يطيلون فيه الخطبة، ويقصرون فيه الصلاة يبدون أهواءهم قبل أعمالهم»<sup>۲</sup>.

ششم - تعمق مردم در تاویلات متشابهه قرآن: أخرج الدارمي «عن عائشة رضي الله عنها قالت تلا رسول الله ﷺ: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾ [آل عمران: ۷]. قال رسول الله: إذا رأيتم الذين يتبعون ما تشابه منه فأحدروهم»<sup>۳</sup>.

۱- سنن ابو داود: ج ۱/ ص ۲۲۰، كتاب الصلاة، باب ما يجزئ الأمي والأعجمي من القراءة، حديث شماره: ۸۳۱، علامه آلبنانی گفته: این حدیث حسن صحیح است.

۲- شرح السنة للبغوی: ج ۱/ ص ۳۹۶، حدیث شماره: ۴۲۰۰. این حدیث در موطأ امام مالک: ج ۲/ ص ۲۴۲، حدیث شماره: ۵۹۷ نیز روایت شده است.

۳- مسند الدارمي مشهور به (سنن الدارمي): ج ۱/ ص ۲۵۳، باب من هاب الفتيا وكره التنطع والتبدع، حدیث شماره: ۱۴۷، حسین سلیم أسد دارانی گفته: این حدیث متفق علیه است. نگا: صحیح بخاری: ج ۶/ ص ۳۳، كتاب تفسير القرآن، باب { منه آیات محكمات } [آل عمران: ۷]، حدیث شماره: ۴۵۴۷، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۰۵۳، كتاب العلم، باب النهي عن اتباع متشابه القرآن، والتحذير من متبعيه، والنهي عن الاختلاف في القرآن، حدیث شماره: ۲۶۶۵.

وَأَخْرَجَ الدَّارِمِيُّ «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ: أَنَّ رَجُلًا يُقَالُ لَهُ صَبِيعٌ قَدِمَ الْمَدِينَةَ، فَجَعَلَ يَسْأَلُ عَنْ مُتَشَابِهِ الْقُرْآنِ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ عُمَرُ وَقَدْ أَعَدَّ لَهُ عَرَاجِينَ التَّخْلِ، فَقَالَ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ صَبِيعٌ. فَأَخَذَ عُمَرُ غُرْجُونًا مِنْ تِلْكَ الْعَرَاجِينَ فَضَرَبَهُ وَقَالَ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ عُمَرُ. فَجَعَلَ لَهُ ضَرْبًا حَتَّى دَمِيَ رَأْسُهُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَسْبُكَ قَدْ ذَهَبَ الَّذِي كُنْتُ أَجِدُ فِي رَأْسِي»<sup>۱</sup>.

وَأَخْرَجَ الدَّارِمِيُّ «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْأَشْجِ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَالَ: إِنَّهُ سَيَأْتِي نَاسٌ يُجَادِلُونَكُمْ بِشُبُهَاتِ الْقُرْآنِ فَخُذُوهُمْ بِالسُّنَنِ، فَإِنَّ أَصْحَابَ السُّنَنِ أَعْلَمُ بِكِتَابِ اللَّهِ»<sup>۲</sup>.

هفتم تعمق مردم در مسائل فقهیه و تکلم بر صور مفروضه که هنوز واقع نشده است و سابق این معنی را جائز نمی داشتند و اسراع فقهاء در فتوی به غیر مبالغات و سابق از فتوی هیبت بسیار میخوردند أَخْرَجَ الدَّارِمِيُّ «أَنَّ وَهْبَ بْنَ عَمْرٍو الْجُمَحِيِّ حَدَّثَهُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: لَا تَعْجَلُوا بِالْبَلِيَّةِ قَبْلَ نُزُولِهَا، فَإِنَّكُمْ إِنْ لَا تَعْجَلُوهَا قَبْلَ نُزُولِهَا لَا يَنْفَكُ الْمُسْلِمُونَ وَفِيهِمْ إِذَا هِيَ نَزَلَتْ مَنْ إِذَا قَالَ وَقَقَّ وَسَدَّدَ، وَإِنَّكُمْ إِنْ تَعْجَلُوهَا تَحْتَلِفُ بِكُمْ الْأَهْوَاءُ فَتَأْخُذُوا هَكَذَا وَهَكَذَا. وَأَشَارَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ»<sup>۳</sup>.

۱- همان: ج ۱/ ص ۲۵۲، باب التورع عن الجواب فيما ليس فيه كتاب ولا سنة، حديث شماره: ۱۴۶، حسين سليم أسد داراني گفته: سند این حديث منقطع می باشد؛ زیرا سليمان بن يسار (یکی از رواة این حديث) عمر فاروق را ندیده است.

۲- همان: ج ۱/ ص ۲۴۰، باب التورع عن الجواب فيما ليس فيه كتاب ولا سنة، حديث شماره: ۱۲۱، حسين سليم أسد داراني گفته: اسناد این حديث بخاطر ضعف عبد الله بن صالح (یکی از رواة) ضعیف است.

۳- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۳۸، حديث شماره: ۱۱۸، حسين سليم أسد داراني در تعليق خویش نگاشته: این روايت مرسل است، و من وهب بن عمرو (یکی از راويان) را نشناختم.

أخرج الدارمي «عَنْ طَاوُسٍ قَالَ قَالَ عُمَرُ عَلَى الْمِنْبَرِ أُحَرِّجُ بِاللَّهِ عَلَى رَجُلٍ سَأَلَ عَمَّا لَمْ يَكُنْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ بَيَّنَّ مَا هُوَ كَائِنْ»<sup>۱</sup>.

وأخرج الدارمي «عن ابنِ عُمَرَ فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ لَا أَدْرِي مَا هُوَ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ: لَا تَسْأَلْ عَمَّا لَمْ يَكُنْ، فَإِنِّي سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يُلَعِّنُ مَنْ سَأَلَ عَمَّا لَمْ يَكُنْ»<sup>۲</sup>.

وأخرج الدارمي «عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: بَلَّغْنَا أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ الْأَنْصَارِيَّ كَانَ يَقُولُ إِذَا سُئِلَ عَنِ الْأَمْرِ: أَكَانَ هَذَا؟ فَإِنْ قَالُوا نَعَمْ قَدْ كَانَ حَدَّثَ فِيهِ بِالَّذِي يَعْلَمُ وَالَّذِي يَرَى، وَإِنْ قَالُوا لَمْ يَكُنْ قَالَ: فَذَرُوهُ حَتَّى يَكُونَ»<sup>۳</sup>.

وأخرج الدارمي: «عَنْ عَامِرِ الشَّعْبِيِّ قَالَ: سُئِلَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَقَالَ: هَلْ كَانَ هَذَا بَعْدُ؟ قَالُوا: لَا. قَالَ: دَعُونَا حَتَّى يَكُونَ، فَإِذَا كَانَ تَجَشَّعْنَاهَا لَكُمْ»<sup>۴</sup>.

وأخرج الدارمي «عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: كُنْتُ أُمِشِي مَعَ أَبِي بَنِي كَعْبٍ فَقَالَ فَتَى: يَا عَمَّاهُ كَذَا وَكَذَا. قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي كَانَ هَذَا؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَأَعْفِنَا حَتَّى يَكُونَ»<sup>۵</sup>.

۱- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۴۴، حدیث شماره: ۱۲۶، حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش نگاشته: اسناد این حدیث صحیح است.

۲- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۴۲، حدیث شماره: ۱۲۳، حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش نگاشته: اسناد این حدیث جید است.

۳- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۴۳، حدیث شماره: ۱۲۴، حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش بر این حدیث حکم نکرده است.

۴- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۴۳، حدیث شماره: ۱۲۵، حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش بر این حدیث نگاشته: روات آن ثقة اند اما حدیث مرسل است؛ زیرا عامر شعبي (یکی از راویان) از عمار بن یاسر نشنیده است.

۵- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۵۵، حدیث شماره: ۱۵۲، حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش بر این حدیث نگاشته: اسناد این حدیث صحیح است.

وأخرج الدارمي «عن سعيد بن جبير قال قال: مَا رَأَيْتُ قَوْمًا كَانُوا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا سَأَلُوهُ إِلَّا عَنْ ثَلَاثَ عَشْرَةِ مَسْأَلَةٍ حَتَّى قُبِضَ، كُلُّهُمْ فِي الْقُرْآنِ مِنْهُمْ ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ﴾ [البقرة: ۲۱۷]. ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ﴾ [البقرة: ۲۲۲]. قَالَ: مَا كَانُوا يَسْأَلُونَ إِلَّا عَمَّا يَنْفَعُهُمْ»<sup>۱</sup>.

وأخرج الدارمي «عن عبادة بن نسيٍّ وسئل عن امرأةٍ ماتت مع قومٍ ليس لها وليٌّ، فَقَالَ: أَدْرَكْتُ أَقْوَامًا مَا كَانُوا يُشَدِّدُونَ تَشْدِيدَكُمْ وَلَا يَسْأَلُونَ مَسَائِلَكُمْ»<sup>۲</sup>.

وأخرج الدارمي «عَنْ عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي لَيْلَى يَقُولُ: لَقَدْ أَدْرَكْتُ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ عَشْرِينَ وَمِائَةً مِنَ الْأَنْصَارِ وَمَا مِنْهُمْ أَحَدٌ يُحَدِّثُ بِحَدِيثٍ إِلَّا وَدَّ أَنْ أَخَاهُ كَفَاهُ الْحَدِيثَ، وَلَا يُسْأَلُ عَنْ فُتْيَا إِلَّا وَدَّ أَنْ أَخَاهُ كَفَاهُ الْفُتْيَا»<sup>۳</sup>.

وأخرج الدارمي «عَنْ دَاوُدَ قَالَ: سَأَلْتُ الشَّعْبِيَّ كَيْفَ كُنْتُمْ تَصْنَعُونَ إِذَا سُئِلْتُمْ؟ قَالَ: عَلَى الْخَبِيرِ وَقَعْتُ، كَانَ إِذَا سُئِلَ الرَّجُلُ قَالَ لِصَاحِبِهِ أَفْتِهِمْ، فَلَا يَزَالُ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْأَوَّلِ»<sup>۴</sup>.  
وأخرج الدارمي «عَنِ ابْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ: إِنَّ الْعَالَمَ يَدْخُلُ فِيمَا بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ عِبَادِهِ فَلْيُطْلَبْ لِنَفْسِهِ الْمَخْرَجُ»<sup>۵</sup>.

۱- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۴۴، حدیث شماره: ۱۲۷، حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش بر این حدیث نگاشته: اسناد این حدیث ضعیف است.

۲- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۴۵، حدیث شماره: ۱۲۹، حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش بر این حدیث نگاشته: اسناد این حدیث صحیح است.

۳- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۴۸، حدیث شماره: ۱۳۷، حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش بر این حدیث نگاشته: اسناد این حدیث صحیح است.

۴- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۴۹، حدیث شماره: ۱۳۸، حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش نگاشته: اسناد این حدیث بخاطر أبي بكر بن عياش حسن است.

۵- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۴۹، حدیث شماره: ۱۳۹، حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش نگاشته: اسناد این حدیث تا ابن منکدر (یکی از رواة آن) صحیح است.

وأخرج الدارمي: «عَنْ مِسْعَرٍ قَالَ: أَخْرَجَ إِلَيَّ مَعْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ كِتَابًا فَحَلَفَ لِي بِاللَّهِ إِنَّهُ خَطُّ أَبِيهِ، فَإِذَا فِيهِ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا رَأَيْتُ أَحَدًا كَانَ أَشَدَّ عَلَى الْمُتَنَظِّعِينَ<sup>۱</sup> مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَا رَأَيْتُ أَحَدًا كَانَ أَشَدَّ عَلَيْهِمْ مِنْ أَبِي بَكْرٍ، وَإِنِّي لَأَرَى عُمَرَ كَانَ أَشَدَّ خَوْفًا عَلَيْهِمْ أَوْ لَهُمْ<sup>۲</sup>».

هشتم- فاش شدن سوالات مردم در الهیات تا آنکه گویند من خلق الله وآن معنی در زمان ابوهریره متحقق شد أخرج مسلم من حديث «مُحَمَّدُ بْنُ سِيرِينَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: لَا يَزَالُ النَّاسُ يُسْأَلُونَكَ عَنِ الْعِلْمِ حَتَّى يَقُولُوا هَذَا اللَّهُ خَلَقَنَا فَمَنْ خَلَقَ اللَّهُ. قَالَ وَهُوَ أَخَذُ يَبْدُ رَجُلٍ فَقَالَ صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ قَدْ سَأَلَنِي اثْنَانِ وَهَذَا الثَّالِثُ. أَوْ قَالَ سَأَلَنِي وَاحِدٌ وَهَذَا الثَّانِي<sup>۳</sup>».

وأخرج مسلم من حديث أبي سلمة «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَزَالُونَ يُسْأَلُونَكَ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ حَتَّى يَقُولُوا هَذَا اللَّهُ فَمَنْ خَلَقَ اللَّهُ قَالَ فَبَيْنَا أَنَا فِي الْمَسْجِدِ إِذْ جَاءَنِي نَاسٌ مِنَ الْأَعْرَابِ فَقَالُوا يَا أَبَا هُرَيْرَةَ هَذَا اللَّهُ فَمَنْ خَلَقَ اللَّهُ قَالَ فَأَخَذَ حَصَى بِكَفِّهِ فَرَمَاهُمْ ثُمَّ قَالَ قَوْمُوا قَوْمُوا صَدَقَ خَلِيلِي<sup>۴</sup>».

نهم- فاش شدن اخبار بنی اسرائیل و روایت آن از اهل کتاب وآن اول علم بیگانه است که با علوم دینی مختلط شد أخرج الدارمي «عَنْ جَابِرٍ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِنُسْخَةٍ مِنَ التَّوْرَةِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذِهِ نُسْخَةٌ مِنَ التَّوْرَةِ. فَسَكَتَ فَجَعَلَ

۱- کسانی که زیاد حرف می‌زنند.

۲- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۴۹، حدیث شماره: ۱۴۰، حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش نگاشته: اسناد این حدیث صحیح است.

۳- صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۱۲۰، کتاب الإیمان، باب بیان الوسوسة فی الإیمان وما یقوله من وجدها، حدیث شماره: ۱۳۵.

۴- صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۱۲۱، کتاب الإیمان، باب بیان الوسوسة فی الإیمان وما یقوله من وجدها، حدیث شماره: ۱۳۵.

يَقْرَأُ وَوَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَتَغَيَّرُ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: تَكَلَّثَكَ الثَّوَاكِلُ، أَمَا تَرَى مَا بِوَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَنَظَرَ عُمَرُ إِلَى وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَمِنْ غَضَبِ رَسُولِهِ، رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ بَدَأَ لَكُمْ مُوسَى فَاتَّبَعْتُمُوهُ وَتَرَكْتُمُونِي لَصَلَّيْتُ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ، وَلَوْ كَانَ حَيًّا وَادْرَكَ نُبُوتِي لَاتَّبَعَنِي»<sup>۱</sup>.

وأخرج البخاري «عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ كَيْفَ تَسْأَلُونَ أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ شَيْءٍ وَكِتَابُكُمْ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّكُمْ ﷺ أَحَدُثُ الْأَخْبَارِ بِاللَّهِ مُحَضًّا لَمْ يُشَبَّ وَقَدْ حَدَّثَكُمْ اللَّهُ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ بَدَّلُوا مِنْ كُتُبِ اللَّهِ وَغَيَّرُوا فَكَتَبُوا بِأَيْدِيهِمْ، قَالُوا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. لَيْسَتْزُوا بِذَلِكَ ثَمَنًا قَلِيلًا، أَوْ لَا يَنْهَاكُمْ مَا جَاءَكُمْ مِنَ الْعِلْمِ عَنْ مَسْأَلَتِهِمْ، فَلَا وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا رَجُلًا مِنْهُمْ يَسْأَلُكُمْ عَنِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ»<sup>۲</sup>.

دهم- اوراد و احزاب به نیت تقرب الی اللہ ﷻ زیادہ بر سنت مأثورہ و التزام مستحبات مانند التزام واجبات و ظهور دواعی نفس در دعوت مردمان به آن أخرج الدارمي «عن الحكم بن المبارك قال أخبرنا عمرو بن يحيى قال سمعت أبي يحدث عن أبيه قال: كُنَّا نَجْلِسُ عَلَى بَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَبْلَ صَلَاةِ الْعِدَاةِ، فَإِذَا خَرَجَ مَشِينَا مَعَهُ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَجَاءَنَا أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ فَقَالَ: أَخْرَجَ إِلَيْكُمْ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ بَعْدُ؟ قُلْنَا: لَا، فَجَلَسَ مَعَنَا حَتَّى خَرَجَ، فَلَمَّا خَرَجَ قُمْنَا إِلَيْهِ جَمِيعًا، فَقَالَ لَهُ أَبُو مُوسَى: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ إِنِّي رَأَيْتُ فِي الْمَسْجِدِ آتِفًا أَمْرًا أَنْكَرْتُهُ، وَلَمْ أَرَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ إِلَّا خَيْرًا. قَالَ: فَمَا هُوَ؟ فَقَالَ: إِنَّ عِشْتَ فَسَرَاهُ - قَالَ - رَأَيْتُ فِي الْمَسْجِدِ قَوْمًا حَلَقًا جُلُوسًا يَنْتَظِرُونَ الصَّلَاةَ، فِي كُلِّ حَلَقَةٍ رَجُلٌ، وَفِي أَيْدِيهِمْ حَصَى فَيَقُولُ: كَبَرُوا مِائَةً، فَيَكْبَرُونَ مِائَةً، فَيَقُولُ: هَلَّلُوا مِائَةً، فَيَهْلَلُونَ مِائَةً،

۱- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۴۰۳، حدیث شماره: ۴۴۹.

۲- صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۱۵۳، کتاب التوحید، باب قول الله تعالى: { كل يوم هو في شأن } [الرحمن: ۲۹]، حدیث شماره: ۷۵۲۳.

وَيَقُولُ: سَبِّحُوا مِائَةً فَيُسَبِّحُونَ مِائَةً. قَالَ: فَمَاذَا قُلْتُمْ لَهُمْ؟ قَالَ: مَا قُلْتُ لَهُمْ شَيْئاً أَنْتَظَرُ رَأْيَكَ أَوْ أَنْتَظَرُ أَمْرِكَ. قَالَ: أَفَلَا أَمَرْتَهُمْ أَنْ يَعُدُّوا سَيِّئَاتِهِمْ وَضَمِنْتَ لَهُمْ أَنْ لَا يَضِيعَ مِنْ حَسَنَاتِهِمْ. ثُمَّ مَضَى وَمَضَيْنَا مَعَهُ حَتَّى أَتَى حَلَقَةً مِنْ تِلْكَ الْحَلَقِ، فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ: مَا هَذَا الَّذِي أَرَاكُمْ تَصْنَعُونَ؟ قَالُوا: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ حَصَى نَعُدُّ بِهِ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَ وَالتَّسْبِيحَ. قَالَ: فَعُدُّوا سَيِّئَاتِكُمْ فَأَنَا ضَامِنٌ أَنْ لَا يَضِيعَ مِنْ حَسَنَاتِكُمْ شَيْءٌ، وَيَحْكُمُ يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ مَا أَسْرَعَ هَلَكَتِكُمْ، هَؤُلَاءِ صَحَابَةُ نَبِيِّكُمْ ﷺ مُتَوَافِرُونَ وَهَذِهِ ثِيَابُهُ لَمْ تَبَلْ وَأَنِيتُهُ لَمْ تُكْسَرْ، وَالَّذِي نَفْسِي فِي يَدِهِ إِنَّكُمْ لَعَلَى مِلَّةٍ هِيَ أَهْدَى مِنْ مِلَّةِ مُحَمَّدٍ، أَوْ مُفْتَتِحِ بَابِ ضَلَالَةٍ. قَالُوا: وَاللَّهِ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ مَا أَرَدْنَا إِلَّا الْخَيْرَ. قَالَ: وَكَمْ مِنْ مُرِيدٍ لِلْخَيْرِ لَنْ يُصِيبَهُ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَدَّثَنَا أَنَّ قَوْماً يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ، وَإِنَّمَا اللَّهُ مَا أَدْرَى لَعَلَّ أَكْثَرَهُمْ مِنْكُمْ. ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ، فَقَالَ عَمْرُو بْنُ سَلَمَةَ: رَأَيْنَا عَامَّةَ أَوْلِيَاكَ الْحَلِيقِ يُطَاعُونَ يَوْمَ النَّهْرَوَانِ مَعَ الْخَوَارِجِ!.

«وفي مصنف أبي بكر بن أبي شيبة قيل لابن عمر تصلي الضحى؟ قال: لا، قيل: صلاها عمر؟ قال: لا، قيل: صلاها ابوبكر؟ قال: لا، قيل: صلاها رسول الله ﷺ؟ قال: لا أخاله»<sup>١</sup>.

وفي شرح السنة «كان ابن عمر إذا سئل عن سبحة الضحى فقال لا أمر بها ولا انهي عنها ولقد أصيب عثمان وما أدري أحداً يصلّيها وانها لمن أحب ما أحدث الناس الي»<sup>٢</sup>.

وأخرج الدارمي «عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ قَالَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ: يُفْتَحُ الْقُرْآنُ عَلَى الثَّلَاثِ حَتَّى تَقْرَأَهُ الْمَرْأَةُ وَالصَّبِيُّ وَالرَّجُلُ، فَيَقُولُ الرَّجُلُ: قَدْ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ فَلَمْ أَتَّبِعْ، وَاللَّهُ لَا أَقُومَنَّ بِهِ فِيهِمْ لَعَلِّي أَتَّبِعُ، فَيَقُومُ بِهِ فِيهِمْ فَلَا يُتَّبِعُ، فَيَقُولُ: قَدْ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ فَلَمْ أَتَّبِعْ، وَقَدْ قُمتُ بِهِ

١- سنن دارمي: ج ١/ ص ٢٨٦، حديث شماره: ٢١٠، حسين سليم أسد داراني گفته: اسناد ابن حديث جيد است.

٢- مصنف ابن أبي شيبة: ج ٢/ ص ١٧١، حديث شماره: ٧٧٧٣، و نكا: مسند امام احمد: ج ٨/ ص ٣٧٧، حديث شماره: ٤٧٥٨، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد ابن حديث بنا بر شرط شيخين صحيح است.

٣- شرح السنة للبعوى: ج ٤/ ص ١٣٨، حديث شماره: ١٠٠٨. ابن حديث در مصنف عبد الرزاق: ج ٣/ ص ٧٨، حديث شماره: ٤٨٦٩ نیز آمده است.



فِيهِمْ فَلَمْ أَتَّبِعْ لِأَحْتَظِرَنَّ فِي بَيْتِي مَسْجِدًا لَعَلِّي أَتَّبِعُ، فَيَحْتَظِرُ فِي بَيْتِهِ مَسْجِدًا فَلَا يُتَّبِعُ، فَيَقُولُ: قَدْ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ فَلَمْ أَتَّبِعْ، وَقُمْتُ بِهِ فِيهِمْ فَلَمْ أَتَّبِعْ، وَقَدْ احْتَظَرْتُ فِي بَيْتِي مَسْجِدًا فَلَمْ أَتَّبِعْ، وَاللَّهِ لَا تَيَسَّنَّهُمْ بِحَدِيثٍ لَا يَجِدُونَهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ، وَلَمْ يَسْمَعُوهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ لَعَلِّي أَتَّبِعُ، قَالَ مُعَاذٌ: فَإِيَّاكُمْ وَمَا جَاءَ بِهِ فَإِنَّ مَا جَاءَ بِهِ ضَلَالَةٌ<sup>۱</sup>.

یازدهم- سابق وعظ و فتوی موقوف بود بر رای خلیفه، بدون امر خلیفه وعظ نمی گفتند و فتوی نمی دادند و آخراً بغیر توقف بر رأی خلیفه وعظ می گفتند و فتوی می دادند و در این وقت مشاوره جماعه صالحین در فتوی موقوف ماند أخرج ابوداود «عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ الْأَشْجَعِيِّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: لَا يَقْضُ إِلَّا أَمِيرٌ أَوْ مَأْمُورٌ أَوْ مُحْتَالٌ»<sup>۲</sup>.

و أخرج الدارمي «عَنِ ابْنِ عَوْنٍ عَنْ مُحَمَّدٍ قَالَ قَالَ عُمَرُ لِابْنِ مَسْعُودٍ: أَلَمْ أُنْبَأُ أَوْ أُنَبِّئُ أَنَّكَ تُفْتِي وَلَسْتَ بِأَمِيرٍ؟ وَلِيَ حَارَهَا مَنْ تَوَلَّى قَارَهَا»<sup>۳</sup>.

و أخرج الدارمي «عَنِ الْمُسَيَّبِ بْنِ رَافِعٍ قَالَ: كُنَّا إِذَا نَزَلَتْ بِهِمْ قَضِيَّةٌ لَيْسَ فِيهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَثَرٌ اجْتَمَعُوا لَهَا وَاجْتَمَعُوا فَالْحَقُّ فِيمَا رَأَوْا فَالْحَقُّ فِيمَا رَأَوْا»<sup>۴</sup>.

۱- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۸۴، باب تغیر الزمان وما يحدث فيه، حدیث شماره: ۲۰۵، حسین سلیم أسد دارانی گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

۲- سنن ابو داود: ج ۳/ ص ۳۲۳، کتاب العلم، باب في القصص، حدیث شماره: ۳۶۶۵، علامه آلبنی گفته: این حدیث حسن صحیح است.

۳- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۷۱، باب الفتيا وما فيه من الشدة، حدیث شماره: ۱۷۵. جزئی از این حدیث: «ولی حارها من تولى قارها» در سنن مسلم: ج ۳/ ص ۱۳۳۱، کتاب الحدود، باب حد الخمر، حدیث شماره: ۱۷۰۷ آمده است.

۴- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۳۸، باب التورع عن الجواب فيما ليس فيه كتاب ولا سنة، حدیث شماره: ۱۱۶. حسین سلیم أسد دارانی گفته: هشیم (یکی از راویان این سند) مدلس است.

و تحقیق آن است که تا زمان حضرت عثمان رضی الله عنه اختلاف مسائل فقهیه واقع نمی شد و در محل اختلاف به خلیفه رجوع می کردند و خلیفه بعد مشاوره امری اختیار می کرد و همان امر مجمع علیه می شد و بعد وجود فتنه هر عالمی به رأس خود فتوا می داد و در این زمانه اختلاف واقع شد و آنچه شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته که به مجرد وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله اختلاف پدید آمد خطاست، اختلاف آن نیست که در اثنای مشاورت اقوال متغایره گویند و به آخر امری منقح شود و بر همان امر اجماع کنند اختلاف آنست که هر دو قول مستقر پیدا شود هر یکی به جانب خود کشد و به دم وضع مخالف خواهد بالجمله همین هفت نوع تغیر در بهترین امت که علماء و عباد و قراء اند پیدا شد و مفسدهء عظیمه که بر آن مترتب گشت آنست که طبقات متأخر این تغیر را بهیئتها وصفتها سنت خیال کردند از این جهت که اصل او مأخوذ از سنت بود و لائمه قائم نمودند بر تارک آن یا مقصر در آن أخرج الدارمی «عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَلْقَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا لَبَسْتُمْ فِتْنَةً يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَيَرْبُو فِيهَا الصَّغِيرُ، إِذَا تَرَكَ مِنْهَا شَيْءٌ قِيلَ تَرَكْتَ السُّنَّةَ؟ قَالُوا: وَمَتَى ذَاكَ؟ قَالَ: إِذَا ذَهَبَتْ عُلَمَاؤُكُمْ وَكَثُرَتْ جُهَلَاؤُكُمْ، وَكَثُرَتْ قُرَاؤُكُمْ وَقَلَّتْ فَقَهَاؤُكُمْ، وَكَثُرَتْ أُمَرَاؤُكُمْ وَقَلَّتْ أَمَنَّاؤُكُمْ، وَالتَّمَسَّتِ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ وَتَفَقَّهَ لِغَيْرِ الدِّينِ»<sup>۱</sup>.

دوازدهم- وقوع قتال در میان مسلمین: أخرج ابن ماجه من حديث «أَسِيدُ بْنُ الْمُتَشَمِّسِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُوسَى حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ لَهَرَجًا. قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْهَرَجُ قَالَ الْقَتْلُ. فَقَالَ بَعْضُ الْمُسْلِمِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا نَقْتُلُ الْآنَ فِي الْعَامِ الْوَاحِدِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ كَذَا وَكَذَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: لَيْسَ بِقَتْلِ الْمُشْرِكِينَ وَلَكِنْ يَقْتُلُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا حَتَّى يَقْتُلَ الرَّجُلُ جَارَهُ وَابْنَ عَمِّهِ وَذَا قَرَابَتِهِ. فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ يَا رَسُولَ

۱- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۷۸، باب تغیر الزمان وما يحدث فيه، حدیث شماره: ۱۹۱. حسین سلیم أسد دارانی گفته: اسناد این روایت به دلیل ضعف یزید بن ابی زیاد (یکی از روایان) ضعیف است.

اللَّهِ وَمَعَنَا عُقُولُنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تُنَزِّعُ عُقُولُ أَكْثَرِ ذَلِكَ الزَّمَانِ وَيَخْلُفُ لَهُ هَبَاءٌ مِنَ النَّاسِ لَا عُقُولَ لَهُمْ. ثُمَّ قَالَ الْأَشْعَرِيُّ وَائِمُّ اللَّهِ إِنِّي لَا أَظُنُّهَا مُدْرِكَتِي وَإِيَّاكُمْ وَائِمُّ اللَّهِ مَا لِي وَلَكُمْ مِنْهَا مَخْرَجٌ إِنْ أَدْرَكْتَنَا فِيمَا عَهَدَ إِلَيْنَا نَبِيُّنَا ﷺ إِلَّا أَنْ نَخْرُجَ كَمَا دَخَلْنَا فِيهَا»<sup>۱</sup>.

وأخرج ابن ماجه من حديث «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَدَّادِ بْنِ الْهَادِ عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ قَالَ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا صَلَاةً فَأَطَالَ فِيهَا فَلَمَّا انْصَرَفَ قُلْنَا - أَوْ قَالُوا - يَا رَسُولَ اللَّهِ أَطَلْتَ الْيَوْمَ الصَّلَاةَ قَالَ: إِنِّي صَلَّيْتُ صَلَاةَ رَغْبَةٍ وَرَهْبَةٍ سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لِأُمَّتِي ثَلَاثًا فَأَعْطَانِي اثْنَتَيْنِ وَرَدَّ عَلَيَّ وَاحِدَةً سَأَلْتُهُ أَنْ لَا يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ غَيْرِهِمْ فَأَعْطَانِيهَا وَسَأَلْتُهُ أَنْ لَا يُهْلِكَهُمْ غَرَقًا فَأَعْطَانِيهَا وَسَأَلْتُهُ أَنْ لَا يَجْعَلَ بَأْسَهُمْ بَيْنَهُمْ فَرَدَّهَا عَلَيَّ»<sup>۲</sup>.

وأخرج ابن ماجه من حديث «أَبِي قِلَابَةَ الْجُرِّيَّ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ عَنْ أَبِي أَسْمَاءَ الرَّحِجِيِّ عَنْ ثَوْبَانَ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: زُوِيْتُ لِي الْأَرْضُ حَتَّى رَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا وَأُعْطِيتُ الْكَزْرَيْنِ الْأَصْفَرَ - أَوْ الْأَحْمَرَ - وَالْأَبْيَضَ - يَعْنِي الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ - وَقِيلَ لِي إِنَّ مُلْكَكَ إِلَيَّ حَيْثُ زُوِيَ لَكَ وَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ ﷻ ثَلَاثًا أَنْ لَا يُسَلِّطَ عَلَيَّ أُمَّتِي جُوعًا فَيُهْلِكَهُمْ بِهِ عَامَّةً وَأَنْ لَا يَلْبِسَهُمْ شَيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضُهُمْ بَأْسَ بَعْضٍ وَإِنَّهُ قِيلَ لِي إِذَا قَضَيْتُ قَضَاءً فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَإِنِّي لَنْ أَسْلُطَ عَلَى أُمَّتِكَ جُوعًا فَيُهْلِكَهُمْ فِيهِ وَلَنْ أَجْمَعَ عَلَيْهِمْ مَنْ بَيْنَ أَقْطَارِهَا حَتَّى يُفْنِيَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَيَقْتُلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا. وَإِذَا وُضِعَ السَّيْفُ فِي أُمَّتِي فَلَنْ يُرْفَعَ عَنْهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَإِنَّ مِمَّا أَخَوْفُ عَلَى أُمَّتِي أَلِيْمَةٌ مُضِلِّينَ وَسَتَعْبُدُ قَبَائِلَ مِنْ أُمَّتِي الْأَوْثَانَ وَسَتَلْحَقُ قَبَائِلَ مِنْ أُمَّتِي بِالْمُشْرِكِينَ وَإِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ دَجَالِينَ كَذَّابِينَ قَرِيبًا

۱- سنن ابن ماجه: ج ۳/ ص ۳۱۰۹، كتاب الفتن، باب الثبوت في الفتنة، حديث شماره: ۳۹۵۹، علامه آلبنانی گفته:

این حدیث صحیح است.

۲- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۰۳، كتاب الفتن، باب ما يكون من الفتن، حديث شماره: ۳۹۵۱، علامه آلبنانی گفته:

این حدیث صحیح است.

مِنْ ثَلَاثِينَ كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ وَلَنْ تَزَالَ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ مَنْصُورِينَ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ ﷻ»<sup>۱</sup>.

و وقوع قتال و شدت آن بعد مقتل حضرت ذی النورین علیه السلام اظهر است از آنکه به بیان محتاج باشد.

سیزدهم- شیوع سب سلف صالح: فی الترمذی فی تعداد علامات القيامة «... وأن يسب آخر هذه الأمة أولها»<sup>۲</sup>.

واخرج ابن ماجة من حديث «مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا لَعَنَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوَّلَهَا فَمَنْ كَتَمَ حَدِيثًا فَقَدْ كَتَمَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ»<sup>۳</sup>.

و ظاهر است که بعد مقتل حضرت عثمان علیه السلام اهل شام مبتلا شدند به سب حضرت مرتضی علیه السلام و در مستدرک مذکور است که در لشکر حضرت مرتضی سب شیخین ظاهر شد و حضرت مرتضی چندین کس را به همین گناه از لشکر اخراج کردند و همچنین سب حضرت عثمان شیوع تمام پیدا کرد.

چهاردهم- افتراق مسلمین: أخرج ابن ماجة من حديث أبي سلمة «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: تَفَرَّقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَتَفَتَّرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً»<sup>۱</sup>.

۱- سنن ابن ماجة: ج ۲/ ص ۱۳۰۴، کتاب الفتن، باب ما يكون من الفتن، حديث شماره: ۳۹۵۲، علامه آلبانی گفته: این حديث صحيح است.

۲- سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۴۹۴، أبواب الفتن، باب ما جاء في علامة حلول المسخ والخسف، حديث شماره: ۲۲۱۰، علامه آلبانی گفته: این حديث ضعيف است. البته لفظ ترمذی و ابن ماجة: «ولعن آخر هذه الأمة أولها» آمده است که به نظر می رسد شاه ولی الله این حديث را بالمعنی روایت کرده باشد.

۳- سنن ابن ماجة: ج ۱/ ص ۹۷، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب من سئل عن علم فكتمه، حديث شماره: ۲۶۳، علامه آلبانی گفته: این حديث بسیار ضعيف است.

وأخرج ابن ماجة من حديث راشد بن سعد «عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً فَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ وَافْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً فَأَحَدَى وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَتَفْتَرِقَنَّ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً فَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَثِنْتَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هُمْ؟ قَالَ: الْجَمَاعَةُ».<sup>۱</sup>

وأخرج ابن ماجة من حديث «قَتَادَةُ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ افْتَرَقَتْ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَإِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً وَهِيَ الْجَمَاعَةُ».<sup>۲</sup>

پانزدهم- ظهور خوارج: أخرج الحفاظ ذكر الخوارج من حديث جماعة عظيمة من الصحابة وهذا حديث متواتر بالمعنى؛ أخرج ابن ماجة من حديث زَرَّ «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ أَحْدَثُ الْأَسْنَانِ سُفَهَاءُ الْأَحْلَامِ يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ النَّاسِ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ فَمَنْ لَقِيَهُمْ فَلْيَقْتُلْهُمْ فَإِنَّ قَتْلَهُمْ أَجْرٌ عِنْدَ اللَّهِ لِمَنْ قَتَلَهُمْ».<sup>۳</sup>

وأخرج ابن ماجة من حديث «أَبِي سَلَمَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ هَلْ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَذْكُرُ فِي الْحُرُورِيَّةِ شَيْئًا فَقَالَ سَمِعْتُهُ يَذْكُرُ قَوْمًا يَتَعَبَّدُونَ يَحْقِرُ أَحَدُكُمْ

۱- سنن ابن ماجة: ج ۲/ ص ۱۳۲۱، كتاب الفتن، باب افتراق الأمم، حديث شماره: ۳۹۹۱، علامه آلبنانی گفته: این حدیث حسن صحیح است.

۲- سنن ابن ماجة: ج ۲/ ص ۱۳۲۲، كتاب الفتن، باب افتراق الأمم، حديث شماره: ۳۹۹۲، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- سنن ابن ماجة: ج ۲/ ص ۱۳۲۲، كتاب الفتن، باب افتراق الأمم، حديث شماره: ۳۹۹۳، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- سنن ابن ماجة: ج ۱/ ص ۵۹، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب في ذكر الخوارج، حديث شماره: ۱۶۸، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

صَلَاتُهُ مَعَ صَلَاتِهِمْ وَصَوْمُهُ مَعَ صَوْمِهِمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ. أَخَذَ سَهْمَهُ فَنَظَرَ فِي نَصْلِهِ فَلَمْ يَرِ شَيْئًا فَنَظَرَ فِي رِصَافِهِ فَلَمْ يَرِ شَيْئًا فَنَظَرَ فِي قِدْحِهِ فَلَمْ يَرِ شَيْئًا فَنَظَرَ فِي الْقُدْذِ فَتَمَارَى هَلْ يَرَى شَيْئًا أَمْ لَا»<sup>١</sup>.

وأخرج ابن ماجه «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنْ بَعْدِي مِنْ أُمَّتٍ - أَوْ سَيَكُونُ بَعْدِي مِنْ أُمَّتٍ - قَوْمًا يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حُلُوقَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ ثُمَّ لَا يَعُودُونَ فِيهِ هُمْ شِرَارُ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ». قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الصَّامِتِ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَافِعِ بْنِ عَمْرٍو أَخِي الْحَكَمِ بْنِ عَمْرٍو الْغِفَارِيِّ فَقَالَ وَأَنَا أَيْضًا قَدْ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ»<sup>٢</sup>.

وأخرج ابن ماجه «عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْجِعْرَانَةِ وَهُوَ يَقْسِمُ الثَّبَرَ وَالْغَنَائِمَ وَهُوَ فِي حِجْرِ بِلَالٍ فَقَالَ رَجُلٌ اعْدِلْ يَا مُحَمَّدُ فَإِنَّكَ لَمْ تَعْدِلْ. فَقَالَ: وَيْلَكَ وَمَنْ يَعْدِلُ بَعْدِي إِذَا لَمْ أَعْدِلْ. فَقَالَ عُمَرُ دَعْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ حَتَّى أَضْرِبَ عُقْبَ هَذَا الْمُنَافِقِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ هَذَا فِي أَصْحَابٍ - أَوْ أَصْحَابٍ - لَهُ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ»<sup>٣</sup>.

وأخرج ابن ماجه من حديث نافع «عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: يَنْشَأُ نَشْرٌ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ كُلَّمَا خَرَجَ قَرْنٌ قُطِعَ. قَالَ ابْنُ عُمَرَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

١- سنن ابن ماجه: ج١/ص ٦٠، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب في ذكر الخوارج، حديث شماره: ١٦٩، علامه آلبناني گفته: اين حديث صحيح است.

٢- سنن ابن ماجه: ج١/ص ٦٠، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب في ذكر الخوارج، حديث شماره: ١٧٠، علامه آلبناني گفته: اين حديث صحيح است. اين حديث در صحيحين نيز وارد شده است.

٣- سنن ابن ماجه: ج١/ص ٦١، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب في ذكر الخوارج، حديث شماره: ١٧٢، علامه آلبناني گفته: اين حديث صحيح است.

يَقُولُ «كُلَّمَا خَرَجَ قَرْنٌ قُطِعَ. أَكْثَرُ مِنْ عِشْرِينَ مَرَّةً حَتَّى يَخْرُجَ فِي عَرَاضِهِمُ الدَّجَالُ»<sup>۱</sup>.  
 وأخرج ابن ماجه من حديث قتادة «عن أنس بن مالك قال قال رسول الله ﷺ يخرج قوم  
 في آخر الزمان أو في هذه الأمة يقرءون القرآن لا يجاوز تراقيهم أو خلوقهم سيماهم  
 التحليل إذا رأيتموهم أو إذا لقيتموهم فاقتلوه»<sup>۲</sup>.

شانزدهم و هفدهم - قدریه و مرجئه پیدا شدند: أخرج ابن ماجه من حديث «جابر بن  
 عبد الله قال قال رسول الله ﷺ: إِنَّ مَجُوسَ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْمُكَذِّبُونَ بِأَقْدَارِ اللَّهِ إِنْ مَرَضُوا فَلَا  
 تَعُودُهُمْ وَإِنْ مَاتُوا فَلَا تَشْهَدُهُمْ وَإِنْ لَقِيتُمُوهُمْ فَلَا تَسَلَّمُوا عَلَيْهِمْ»<sup>۳</sup>.  
 وأخرج ابن ماجه من حديث عكرمة «عن ابن عباس قال قال رسول الله ﷺ: صِنْفَانِ  
 مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَيْسَ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبٌ الْمُرْجِئَةُ وَالْقَدَرِيَّةُ»<sup>۴</sup>.

هیجدهم - روافض پیدا شدند: أخرج الحاكم «عن علي بن عبيد الله قال: دعاني رسول الله ﷺ  
 فقال: يا علي إن فيك من عيسى عليه السلام مثلاً، أبغضته اليهود حتى بهتوا أمه وأحبته النصارى  
 حتى أنزلوه بالمنزلة التي ليس بها، قال: وقال علي: ألا وأنه يهلك في محب مطري يفرطني بما  
 ليس في ومبغض مفتر يحملة شنائي على أن يبهتني، ألا وأني لست بنبي، ولا يوحى إلي،  
 ولكني أعمل بكتاب الله، وسنة نبيه ﷺ ما استطعت، فما أمرتكم به من طاعة الله تعالى،

۱- سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۶۱، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب في ذكر الخوارج، حديث  
 شماره: ۱۷۴، علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن است.

۲- سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۶۲، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب في ذكر الخوارج، حديث  
 شماره: ۱۷۵، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۳۵، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب في القدر، حديث شماره:  
 ۹۲، علامه آلبانی گفته: این حدیث - بغير از جمله ی: «وإن لقيتموهم فلا تسلموا عليهم» - صحیح است.

۴- سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۲۴، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب في الإيمان، حديث شماره:  
 ۶۲، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. این حدیث در سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۴۵۴، أبواب القدر، باب  
 ما جاء في القدرية، حديث شماره: ۲۱۴۹ نیز روایت شده که علامه آلبانی در ذیل آن نگاشته: ضعیف است.

فحق عليكم طاعتي فيما أحببتم أو كرهتم، وما أمرتكم بمعصية أنا وغيري فلا طاعة لأحد في معصية الله عز وجل إنما الطاعة في المعروف»<sup>۱</sup>.

و این چهار مذهب باطل منشأ تولد سائر مذاهب باطله شد بمنزله چهار خلط<sup>۲</sup> نسبت تولد امراض شتی.

نوزدهم- استحلال فروج به تأویل آن که متعه است و استحلال خمر به تأویل آنکه نبیذ است و استحلال معازف در این زمانه پیدا شد أخرج البخاري «عن أبي عامر وأبي مالك الاشعري قال سمعت رسول الله ﷺ يقول لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحِلُّونَ الْحَرَ وَالْحَرِيرَ وَالْخَمْرَ وَالْمَعَازِفَ، وَلَيُنْزِلَنَّ أَقْوَامٌ إِلَى جَنْبِ عِلْمٍ يَرُوحُ عَلَيْهِمْ بِسَارِحَةٍ لَهُمْ، يَأْتِيهِمْ - يَعْني الْفَقِيرَ - لِحَاجَةٍ فَيَقُولُوا ارْجِعْ إِلَيْنَا غَدًا. فَيُبَيِّتُهُمُ اللَّهُ وَيَضَعُ الْعِلْمَ، وَيَمَسُخُ آخِرِينَ قِرْدَةً وَخَنَازِيرَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»<sup>۳</sup>.

أخرج ابن ماجه من حديث «خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ عَنْ أَبِي أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا تَذْهَبُ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ حَتَّى تَشْرَبَ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي الْخَمْرَ يُسْمُونَهَا بِغَيْرِ اسْمِهَا»<sup>۴</sup>.  
و أخرج ابن ماجه من حديث «ثَابِتُ بْنُ السَّمُطِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَشْرَبُ نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي الْخَمْرَ بِاسْمٍ يُسْمُونَهَا إِيَّاهُ»<sup>۵</sup>.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۳۲، حدیث شماره: ۴۶۲۲، ابن معین گفته: حکم بن عبد الملک (یکی از راویان این حدیث) واهی است.

۲- چهار خلط عبارت از خون، صفراء، بلغم و سوداء می باشد.

۳- شرمگاه.

۴- صحیح بخاری: ج ۷/ ص ۱۰۶، کتاب الأشربة، باب ما جاء فیمن يستحل الخمر ویسمیه بغير اسمه، حدیث شماره: ۵۵۹۰.

۵- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۱۲۳، کتاب الأشربة، باب الخمر یسمونها بغير اسمها، حدیث شماره: ۳۳۸۴، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است.



«ووجدت في كتاب تخريج أحاديث الرافعي للحافظ ابن حجر العسقلاني قال روي عبد الرزاق عن معمر لو أن رجلاً أخذ بقول أهل المدينة في استماع الغناء واتيان النساء في أدبارهن وبقول أهل مكة في المتعة والصرف وبقول أهل الكوفة في المسكر<sup>۲</sup> كان شر عباد الله»<sup>۳</sup>.

بیستم - ارتفاع امن از مسلمانان در میان خودها به سبب آنکه یکی پدر یکی کشته بود و یکی برادر یکی تا آنکه مخفی شدند از یک دیگر و نماز در مسجد نتوانستند خوانند.

أخرج مسلم من حديث شفيق «عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: أَحْصُوا لِي كَمْ يَلْفِظُ الْإِسْلَامَ. قَالَ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَتَخَافُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ مَا بَيْنَ السِّتْمَةِ إِلَى السَّبْعِمِائَةِ قَالَ: إِنَّكُمْ لَا تَذَرُونَ لَعَلَّكُمْ أَنْ تُبْتَلَوْا. قَالَ فَأَبْتُلِينَا حَتَّى جَعَلَ الرَّجُلُ مِنَّا لَا يُصَلِّي إِلَّا سِرًّا»<sup>۴</sup>.

بیست و یکم - ریاست جمعی که استحقاق ریاست نداشتند یا مفضل بودند به نسبت مستحقین خلافت مرّ من حدیث حذیفه «یرث دنیاکم شرارکم»<sup>۵</sup>.

۱- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۱۲۳، کتاب الأشربة، باب الخمر یسمونها بغير اسمها، حدیث شماره: ۳۳۸۵، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- باید دانست که در اینجا یا راوی در وهم افتاده، و یا خبر صحیح به معمر نرسیده است، و الا لواطت با همسران و سماع موسیقی هیچگاه مذهب اهل مدینه نبوده است بلکه از غلطهای مشهور است که شایع شده است، چنانچه بعضی مصنفین اشتباهها نقل کرده اند که متعه نزد امام مالک جائز است. (ش)

۳- التلخیص الحبیر فی تخریج أحادیث الرافعی الکبیر: ج ۳/ ص ۳۹۸، حدیث شماره: ۱۵۴۳، تألیف: أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر عسقلاني (متوفی: ۸۵۲ هـ)، ناشر: دار الكتب العلمية، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۹ هـ/ ۱۹۸۹ م.

۴- صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۱۳۱، کتاب الإیمان، باب الاستسار للخائف، حدیث شماره: ۱۴۹.

۵- سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۴۶۸، أبواب الفتن، باب ما جاء في الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، حدیث شماره: ۲۱۷۰، علامه آلبنی گفته: این حدیث ضعیف است.

أخرج البخاري وغيره من حديث «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ بَيْنَمَا النَّبِيُّ ﷺ فِي مَجْلِسٍ يُحَدِّثُ الْقَوْمَ جَاءَهُ أَغْرَابِيٌّ فَقَالَ مَتَى السَّاعَةُ؟ قَالَ: إِذَا صُيِّعَتِ الْأَمَانَةُ فَاَنْتَظِرِ السَّاعَةَ. قَالَ: كَيْفَ إِضَاعَتُهَا قَالَ إِذَا وَسَدَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ فَاَنْتَظِرِ السَّاعَةَ»<sup>۱</sup>.

وأخرج البغوي من حديث عبدالله ابن دينار «عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا مَشَتْ أُمَّتِي الْمُطِيطَاءُ، وَخَدَمَتْهُمْ أَبْنَاءُ الْمُلُوكِ أَبْنَاءُ فَارِسَ وَالرُّومِ، سَلَّطَ اللَّهُ شِرَارَهَا عَلَى خِيَارَهَا»<sup>۲</sup>.

و این معنی در زمان حضرت عثمان متحقق شد.

بیست و دوم- فتور عظیم افتاد در اقامت ارکان اسلام: أخرج ابن ماجه من حديث عثمان بن خثيم «عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: سَيَلِي أُمُورَكُمْ بَعْدِي رِجَالٌ يُطْفِئُونَ السُّنَّةَ وَيَعْمَلُونَ بِالْبِدْعَةِ وَيُؤَخِّرُونَ الصَّلَاةَ عَنْ مَوَاقِيتِهَا فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ أَدْرَكْتُهُمْ كَيْفَ أَفْعَلُ قَالَ: تَسْأَلُنِي يَا ابْنَ أُمِّ عَبْدٍ كَيْفَ تَفْعَلُ لَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَى اللَّهَ»<sup>۳</sup>.

وأخرج البخاري وغيره وهذا لفظ البغوي «عن ثابت عن انس قال ما أعرف منكم شيئاً كنت أعهدُهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْسَ قَوْلُكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. قلنا يا أبا حمزة الصَّلَاةَ قَالَ

۱- صحيح بخاری: ج ۱/ ص ۲۱، کتاب العلم، باب من سئل علماً وهو مشغول في حديثه، فأتى الحديث ثم أجاب السائل، حديث شماره: ۵۹.

۲- شرح السنة للبغوی: ج ۱۴/ ص ۳۹۵، کتاب الرقاق، باب تغير الناس وذهاب الصالحين، حديث شماره: ۴۲۰۰، و بغوی گفته: این حديث غریب است. این حديث در صحيح ابن حبان: ج ۱۵/ ص ۱۱۲، حديث شماره: ۶۷۱۶ نیز آمده است، و علامه آلبانی در السلسلة الصحيحة (شماره ی: ۵۹۶) گفته: صحيح است.

۳- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۹۵۶، کتاب الجهاد، باب لا طاعة في معصية الله، حديث شماره: ۲۸۶۵، علامه آلبانی گفته: این حديث صحيح است.

قَدْ صَلَّيْتُمْ حِينَ تَغْرُبُ الشَّمْسُ أَفَكَانَتْ تِلْكَ صَلَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ عَلَى أُنِّي لَمْ أَرِ زَمَانًا خَيْرًا لِلْعَامِلِ مِنْ زَمَانِكُمْ هَذَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ زَمَانًا مَعَ نَبِيٍّ<sup>۱</sup>.

وقد مرّ حديث انس وغيره «إذا مات أبو بكر وعمر وعثمان فتباً لكم» وفي لفظ «فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَمُوتَ فَمُتْ»<sup>۲</sup>.

و معلوم است از تاریخ که اقامت حج بعد حضرت عثمان رضی الله عنه هیچ خلیفه به ذات خود نه کرده است بلکه نائبی را مقرر کردند و حضرت مرتضی رضی الله عنه برای آن اقامت حج به ذات خود نتوانست نمود بلکه در بعضی سنین نائب هم نتوانست فرستاد کما هو مذکور فی المستدرک<sup>۳</sup>، و معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه ابان بن عثمان را امیر الحج ساخته بود در ایام خلافت خود حال آنکه خلفای سابق اقامت حج به نفس خود می کردند الا بعد از اقامت حج ضمیمه خلافت بود بلکه از خواص خلیفه چنانکه بر تخت نشستن و تاج بر سر نهادن یا در کوشک بادشاهان پیشین اقامت نمودن در اکاسره و قیصره علامت بادشاهی بود.

بیست و سوم- اختیار تشدد در عبادات و راضی به رخص شرعیه نشدن: فی المصابیح «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ هَذَا الدِّينَ يُسْرٌ وَلَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلَّا غَلَبَهُ فَسَدُّوا وَقَارِبُوا وَأَبْشِرُوا وَاسْتَعِينُوا بِالْعَدْوَةِ وَالرَّوْحَةِ وَشَيْءٍ مِنَ الدَّلْجَةِ»<sup>۴</sup>.

۱- شرح السنة: ج ۱۴/ ص ۳۹۴، کتاب الرقاق، باب تغیر الناس وذهاب الصالحین، حدیث شماره: ۴۱۹۹. و نگا:

صحیح بخاری: ج ۱/ ص ۱۱۲، کتاب مواقیع الصلاة، باب تضییع الصلاة عن وقتها، حدیث شماره: ۵۲۹.

۲- تخریج این حدیث گذشت.

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۶۱۸، کتاب معرفة الصحابة رضي الله عنهم، ذکر عبد الله بن عباس بن عبد المطلب رضي الله عنهما، حدیث شماره: ۶۲۹۲، علامه آلبنانی گفته: این روایت صحیح است.

۴- مشکاة المصابیح: ج ۱/ ص ۳۹۱، حدیث شماره: ۱۲۴۶. این حدیث را امام بخاری نیز در صحیح خود: ج ۱/ ص ۱۶، کتاب الإیمان، باب: الدین یسر، حدیث شماره: ۳۹ روایت نموده است.

ذكر البغوي «عن عمير قال من أدركت من أصحاب النبي ﷺ أكثر من سبعين فما رأيت قوماً أهون سيرة ولا أقل تشديداً منهم قال إبراهيم إذا بلغك في الإسلام أمران فخذ أيسرهما وقال الشعبي إذا اختلف عليك في أمرين فخذ أيسرهما وقال الشعبي إذا اختلف عليك في أمرين فخذ أيسرهما فإن أيسرهما أقربهما من الحق لأن الله سبحانه وتعالى يقول: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾<sup>١</sup>.

و از این آثار مفهوم می شود که تلّظّ رخص از مذاهب اربعه بعد از آنکه نص قرآن و حدیث مشهور و اجماع سلف و قیاس جلی و حدیث صحیح از آن باز نداشته باشد حسن است خلافاً للفقهاء المتأخرين بل نسبه بعضهم إلى الفسق.

بیست و چهارم- آنحضرت ﷺ دو فتنه را ذکر فرمودند: أخرج البغوي من حديث «حذيفة قال قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيْكُونُ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ شَرًّا كَمَا كَانَ قَبْلَهُ شَرًّا؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَا الْعِصْمَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: السَّيْفُ، قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ السَّيْفِ بَقِيَّةٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، تَكُونُ إِمَارَةً عَلَى أَقْدَاءٍ وَهُدَنَةً عَلَى دَخَنٍ، قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: ثُمَّ يَنْشَأُ دُعَاةُ الضَّلَالَةِ، فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةٌ جَلَدَ ظَهْرَكَ، وَأَخَذَ مَالَكَ، فَالْزَمَهُ وَإِلَّا قُتِمَتْ وَأَنْتَ عَاَصٌ عَلَى جَدَلٍ شَجَرَةٍ»<sup>٢</sup>.

وفي لفظ «قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٍّ، فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَفِيهِ دَخَنٌ، قَالَ: قُلْتُ: وَمَا دَخْنُهُ؟ قَالَ: قَوْمٌ يَهْدُونَ بِغَيْرِ هَدْيٍ، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ، فَقُلْتُ: فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: نَعَمْ، دُعَاةٌ عَلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ، مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا، قَذَفُوهُ فِيهَا، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صِفْهُمْ لَنَا، قَالَ: هُمْ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِأَلْسِنَتِنَا، قُلْتُ: فَمَا تَأْمُرُنِي إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ؟ قَالَ: تَلْزِمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ، قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ جَمَاعَةٌ وَلَا إِمَامٌ،

١- شرح السنة للبغوي: ج ١٤/ص ٣٩١، كتاب الرقاق، باب تغير الناس وذهاب الصالحين، حديث شماره: ٤١٩٥.

٢- شرح السنة للبغوي: ج ١٥/ص ٩، كتاب الفتن، حديث شماره: ٤٢١٩.

قَالَ: فَأَعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرْقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعَضَّ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ»<sup>۱</sup>.

وَأُخْرِجَ مُسْلِمٌ عَنْ عْتَبَةَ بْنِ غَزْوَانَ حَدِيثًا طَوِيلًا فِي آخِرِهِ «وَأَنَّهَا لَمْ تَكُنْ نُبُوَّةً قَطُّ إِلَّا تَنَاسَخَتْ حَتَّى يَكُونَ آخِرُ عَاقِبَتِهَا مُلْكًا فَسَتَخْبُرُونَ وَتُجَرَّبُونَ الْأُمَرَاءَ بَعْدَنَا»<sup>۲</sup>.

و تفسیر این دو فتنه در کلام سعید بن المسیب رحمه الله است «قال سعید بن المسیب: ثارت الفتنه الأولى فلم يبق ممن شهد بدمراً أحدٌ ثم كانت الثانية فلم يبق ممن شهد الحديبية أحدٌ قال واظن لو كانت الثالثة لم ترتفع وفي الناس طباح قال البغوي أراد بالفتنة الأولى مقتل عثمان وبالثانية الحرة وقوله طباحٌ أي خير ونفع يقال فلان لا طبخ له أي لا عقل له»<sup>۳</sup>.

پس فتنه‌ی اولی مقتل حضرت عثمان و ما بعد او است الا آنکه خلافت معاویه بن ابی سفیان مستقر شد و فتنه‌ی ثانیه بعد فوت معاویه بن ابی سفیان تا استقرار خلافت عبدالملک. در روایت اولی واقعه‌ی ردت که در زمان حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه واقع شده بود فتنه شمرده‌اند به اعتبار شدت بر مسلمین و در روایت ثانیه ردت را فتنه نشمرده‌اند، زیرا که این واقعه بین المسلمین نبود بلکه در میان مسلمین و کفار بود.

بیست و پنجم - آنحضرت صلی الله علیه و آله برای نشو و نمای ملت اسلامیة صورتی معین فرمودند که تا آخر عهد حضرت عثمان رضی الله عنه متحقق شد و بعد از آن انداز بفتن نمودند أخرج البغوي «عن عروة بن الزبير عن كرز بن علقمة الخزاعي قال قال اعرابي يا رسول الله! هل للإسلام منتهى قال نعم أيما أهل بيت من العرب والعجم أراد الله بهم خيراً أدخل الله عليهم الإسلام قال ثم ماذا يا رسول الله قال ثم يقع الفتن كأنها الظلل قال فقال الاعرابي

۱- شرح السنة للبغوي: ج ۱۵/ص ۱۴، كتاب الفتن، حديث شماره: ۴۲۲۲.

۲- صحيح مسلم: ج ۴/ص ۲۲۷۸، كتاب الزهد والرقائق، حديث شماره: ۲۹۶۷.

۳- شرح السنة للبغوي: ج ۱۴/ص ۳۹۵، كتاب الرقاق، باب تغير الناس وذهاب الصالحين، حديث شماره: ۴۲۰۰.

كلا يا رسول الله فقال النبي ﷺ والذي نفسي بيده ثم لتعودن فيها اسود صباء يضرب بعضكم رقاب بعض قوله اسود اي حيايت وقوله صباء جمع صابىء، وصبا إذا مال من دين إلى دين»<sup>١</sup>.

بيست و ششم - آنحضرت ﷺ در تعداد فتن بيان فرمودند: أخرج البغوي «عن عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ وَهُوَ فِي قُبَّةِ آدَمَ، فَقَالَ: اعْدُدْ سِتًّا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ: مَوْتِي، ثُمَّ فَتْحُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، ثُمَّ مَوْتَانِ يَأْخُذُ فِيكُمْ كَقُعَاصِ الْغَنَمِ، ثُمَّ اسْتِفَاضَةُ الْمَالِ حَتَّى يُعْطَى الرَّجُلُ مِائَةَ دِينَارٍ، فَيَظَلُّ سَاخِطًا، ثُمَّ فِتْنَةٌ لَا يَبْقَى بَيْتٌ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا دَخَلَتْهُ، ثُمَّ هُدْنَةٌ تَكُونُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ بَنِي الْأَصْفَرِ، فَيَغْدِرُونَ، فَيَأْتُونَكُمْ تَحْتَ ثَمَانِينَ غَايَةً، تَحْتَ كُلِّ غَايَةٍ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا»<sup>٢</sup>.

بعد انتقال آنحضرت ﷺ به رفیق اعلی فتح بیت المقدس واقع شد، بعد از آن طاعون عمواس، بعد از آن کثرت مال در زمان حضرت عثمان، بعد از آن فتنه مستطیره عامه که به سبب شهادت حضرت عثمان پدیدار گشت.

بيست و هفتم - أخرج البغوي من حديث «جُبَيْرِ بْنِ نُفَيْرٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ يُحَايِمَرَ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: عُمَرَانُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ خَرَابٌ يَثْرِبُ، وَخَرَابٌ يَثْرِبُ خُرُوجُ الْمَلْحَمَةِ، وَخُرُوجُ الْمَلْحَمَةِ فَتَحُ الْقُسْطَنْطِينِيَّةُ، وَفَتْحُ الْقُسْطَنْطِينِيَّةِ خُرُوجُ الدَّجَالِ، ثُمَّ ضَرْبٌ عَلَى فَيْحِذِي الَّذِي حَدَّثَهُ يَعْنِي: مُعَاذًا أَوْ عَلَى مَنْكِبَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذَا لَحَقٌّ كَمَا أَنْتَ هَاهُنَا، أَوْ كَمَا أَنْتَ قَاعِدٌ»<sup>٣</sup>.

١ - شرح السنة للبغوي: ج ١٥/ص ٢٩، كتاب الفتن، باب أشراف الساعة، حديث شماره: ٤٢٣٥.

٢ - شرح السنة للبغوي: ج ١٥/ص ٤٣، كتاب الفتن، باب ما يكون من العلامات بين يدي الساعة، حديث شماره: ٤٢٤٨.

٣ - شرح السنة للبغوي: ج ١٥/ص ٤٦، كتاب الفتن، باب ما يكون من العلامات بين يدي الساعة، حديث شماره: ٤٢٥١.

بیت المقدس اینجا کنایه از اقلیم شام است، زیرا که بیت المقدس افضل و اقدم بقاع اوست و نشست انبیای بنی اسرائیل علیهم السلام و ملوک ایشان آنجا بود و عمران شام در زمان خلافت حضرت عثمان و امارت معاویه ابن ابی سفیان از جانب حضرت عثمان واقع شد و خراب یثرب قتل حضرت عثمان و بر آمدن حضرت مرتضی به جانب عراق و خروج ملحمه حرب جمل و صفین است و فتح قسطنطنیه در زمان امارت معاویه بن ابی سفیان به ظهور آمد. اینجا حیرتی بخاطر می رسد که خروج دجال را متعاقب قسطنطنیه آورده شد حال آنکه زیاده از هزار سال از فتح قسطنطنیه گذشت و هنوز بوئی از خروج دجال به مشام نه رسید همچنین در حدیث حذیفه که مذکور شد که «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقَاتِلُوا إِمَامَكُمْ، وَتَجْتَلِدُوا بِأَسْيَافِكُمْ»<sup>۱</sup>. این لفظ مُنبی است از آنکه واقعه‌ی قتل امام و اجتلاب به اسیاف علامت قیامت است حال آنکه زیاده از هزار سال منقضی شد و اثری از ساعت ظهور نه کرد و همچنین «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ»<sup>۲</sup>. و همچنین آیت: «أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ ﴿١﴾» [القمر: ۱]<sup>۳</sup>. «إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أَحَادِيثٍ وَأَيَّاتٍ فِي هَذَا الْمَعْنَى مِمَّا لَا يَحْصِي.

و جوابش آنست که خروج دجال و قیام ساعت یا هر فتنه‌ی که مذکور شد ربطی دارد مانند ربط نشانیدن نهال به بار آوردن آن نهال گویا ابتدای حرکت این فتنه است، و غایت آن خروج دجال و قیام ساعت و لهذا حضرت نوع علیه السلام انذار قوم خود فرمودند به دجال با وجود بُعد حضرت نوح به زمان ظهور دجال. وقتی که شخصی نهالی می‌نشانند می‌گویند که عقب نشانیدن آن نهال بار آوردن است و هر سعی که می‌کند از سقی و ساختن شربت

۱- سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۴۶۸، أبواب الفتن، باب ما جاء في الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، حدیث شماره: ۲۱۷۰، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۲- صحیح بخاری: ج ۸/ ص ۱۰۵، کتاب الرقاق، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «بعثت أنا والساعة كهاتين»، حدیث شماره: ۶۵۰۴.

۳- ترجمه‌ی آیه: «قیامت نزدیک شد و ماه شکافت».

نخله و غير آن غایتش بار آوردن است سخن هر جا منتهی می شود آخر آن خروج دجال است. و اینجا سری است دقیق که بدون تمهید مقدمات نتوان به آن زبان کشاد و ليس هذا مقامه.

بیست و هشتم - حدیث ابو عبیده بن الجراح و معاذ بن جبل: «قال رسول الله ﷺ إِنَّهُ بَدَأَ هَذَا الْأَمْرَ نُبُوَّةً وَرَحْمَةً، ثُمَّ كَانَتْ خِلَافَةً وَرَحْمَةً، ثُمَّ كَانَتْ مُلْكًا عَصَوًا، ثُمَّ كَانَتْ عُتُوًّا وَجَبْرِیَّةً وَفَسَادًا فِي الْأُمَّةِ، يَسْتَحِلُّونَ الْحَرِيرَ وَالْخُمُورَ وَالْفُرُوجَ وَالْفَسَادَ فِي الْأُمَّةِ، يُنْصَرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَيُرْزَقُونَ أَبَدًا حَتَّى يَلْقُوا اللَّهَ»<sup>۱</sup>.

بیست و نهم - اخرج ابن ماجة من حدیث زید بن وهب «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّ الْكَعْبَةِ قَالَ انْتَهَيْتُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ وَهُوَ جَالِسٌ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ وَالنَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ بَيْنَا نَحْنُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ إِذْ نَزَلَ مَنْزِلًا فَمِنَّا مَنْ يَضْرِبُ خِبَاءَهُ وَمِنَّا مَنْ يَنْتَضِلُ وَمِنَّا مَنْ هُوَ فِي جَشَرِهِ<sup>۲</sup> إِذْ نَادَى مُنَادِيهِ الصَّلَاةُ جَامِعَةً فَاجْتَمَعْنَا فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَخَطَبَنَا فَقَالَ: إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ قَبْلِي إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتُهُ عَلَى مَا يَعْلَمُهُ خَيْرًا لَهُمْ وَيُنْذِرُهُمْ مَا يَعْلَمُهُ شَرًّا لَهُمْ وَإِنْ أُمَّتَكُمْ هَذِهِ جُعِلَتْ عَافِيَتُهَا فِي أَوَّلِهَا وَإِنْ آخَرَهُمْ يُصِيبُهُمْ بَلَاءٌ وَأُمُورٌ تُنْكَرُونَهَا ثُمَّ تَجِيءُ فِتْنٌ يُرَقُّ بِعَعْضِهَا بَعْضًا فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ هَذِهِ مُهْلِكَتِي ثُمَّ تَنْكَشِفُ ثُمَّ تَجِيءُ فِتْنَةٌ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ هَذِهِ مُهْلِكَتِي. ثُمَّ تَنْكَشِفُ فَمَنْ سَرَّهُ أَنْ يُرْجَحَ عَنِ النَّارِ وَيُدْخَلَ الْجَنَّةَ فَلْتَذْرِكُهُ مَوْتَتُهُ وَهُوَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَأْتِيَ إِلَى النَّاسِ الَّذِي يُحِبُّ أَنْ يَأْتُوا إِلَيْهِ وَمَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفْقَةً يَمِينِهِ وَثَمَرَةً فَلِيطْعُهُ مَا اسْتَطَاعَ فَإِنْ جَاءَ آخَرٌ يُنَازِعُهُ فَاضْرِبُوا عُقُقَ الْآخِرِ. قَالَ فَأَدْخَلْتُ رَأْسِي مِنْ بَيْنِ النَّاسِ فَقُلْتُ أَذْشَدُّكَ اللَّهُ أَنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى أُذُنِي فَقَالَ

۱- مسند أبي يعلى موصلى: ج ۲/ ص ۱۷۷، حدیث شماره: ۸۷۳. حسین سلیم أسد گفته: إسناد این حدیث ضعیف است.

۲- و بعضی نزد اسباب و اثاثیهی خویش بودیم.



سَمِعْتُهُ أُذْنَايَ وَوَعَاهُ قَلْبِي»<sup>۱</sup>.

سی‌ام- أخرج البغوي من حديث «قَيْسُ بْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ مُرْدَاسِ الْأَسْلَمِيِّ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَذْهَبُ الصَّالِحُونَ الْأَوَّلَ فَلَا أَوَّلَ، وَيَبْقَى حُقَالَةً كَحُقَالَةِ الشَّعِيرِ أَوْ الثَّمَرِ، لَا يُبَالِيهِمُ اللَّهُ بِأَلَّةٍ»<sup>۲</sup>.

و بهمین قیاس چیزهای بسیاری را آنحضرت ﷺ بیان فرموده‌اند که در باب فتن و باب تغییر الناس و در ابواب متفرقه میتوان یافت لیکن در این جا هم بر این قدر اکتفا کنیم

الغرفة تنبئ عن الغدير والجفة تحكي عن البيدر الكبير<sup>۳</sup>.

باز آنحضرت ﷺ برای زمان ظهور شرور احکام و مصالح ملحدہ تشریع نمودند و در احادیث بسیار فرمودند که چون زمان کذا و کذا ظاهر شود باید که شما چنین کار کنید و چنان عمل نمائید.

اول: غیر مستحق خلافت چون مسلط شود واجب است اطاعت او فیما وافق الشرع لا فیما خالفه.

دوم: خروج کرده نشود بر وی و قتال نموده نشود با وی مگر آنکه کفر صریح از وی ظاهر گردد و این مضمون متواتر بالمعنی است: فَمِنْ حَدِيثِ أَنَسٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَا بِي ذَر: «اسْمَعُ وَأَطِعْ وَلَوْ لِعَبْدٍ حَبَشِيٍّ كَأَنَّ رَأْسَهُ رَيْبَةٌ»<sup>۴</sup>.

۱- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۰۶، کتاب الفتن، باب ما يكون من الفتن، حديث شماره: ۳۹۵۶، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- شرح السنة للبغوی: ج ۱۴/ ص ۳۹۳، کتاب الرقاق، باب تغییر الناس و ذهاب الصالحین، حدیث شماره: ۴۱۹۷، سپس گفته: این حدیث صحیح است.

۳- از این ضرب المثل به فارسی به «مشت نمونه‌ی خروار» تعبیر می‌کنند.

۴- شرح السنة للبغوی: ج ۱۰/ ص ۴۲، کتاب الإمامة والقضاء، باب وجوب طاعة الوالي، حدیث شماره: ۲۴۵۳، سپس گفته: این حدیث متفق علیه است. نگا: صحیح بخاری: ج ۱/ ص ۱۴۰، کتاب الأذان، باب إمامة العبد

ومن حديث أم الحصين أنها سمعت النبي ﷺ يخطب في حجة الوداع وهو يقول: «وَلَوْ اسْتُعْمِلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ يَقُودُكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ ﷻ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا»<sup>١</sup>.  
 ومن حديث «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ، فِيمَا أَحَبَّ وَكَرِهَ، مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِمَعْصِيَةٍ، فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ»<sup>٢</sup>.  
 ومن حديث «علي ان رسول الله ﷺ قال: لَا طَاعَةَ فِي مَعْصِيَةٍ، إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ»<sup>٣</sup>.

ومن حديث «النَّوَّاسُ بْنُ سَمْعَانَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»<sup>٤</sup>.

ومن حديث «عبادة بن الصامت قال: دَعَانَا النَّبِيُّ ﷺ فَبَايَعَنَا، فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا، أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا وَأَثَرَةٍ عَلَيْنَا، وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ»<sup>٥</sup>.

والمولى، حديث شماره: ٦٩٣، وصحيح مسلم: ج ١/ ص ٤٤٨، كتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب كراهية تأخير الصلاة عن وقتها المختار، وما يفعله المأموم إذا أخرها الإمام، حديث شماره: ٦٤٨.

١- صحيح مسلم: ج ٣/ ص ١٤٦٨، كتاب الإمارة، باب وجوب طاعة الأمراء في غير معصية، وتحريمها في المعصية، حديث شماره: ١٨٣٨.

٢- صحيح بخارى: ج ٩/ ص ٦٣، كتاب الأحكام، باب السمع والطاعة للإمام ما لم تكن معصية، حديث شماره: ٧١٤٤.

٣- صحيح بخارى: ج ٩/ ص ٨٨، كتاب أخبار الآحاد، باب ما جاء في إجازة خبر الواحد الصدوق في الأذان والصلاة والصوم والفرائض والأحكام، حديث شماره: ٧٢٥٧.

٤- شرح السنة للبعوى: ج ١٠/ ص ٤٤، كتاب الإمارة والقضاء، باب وجوب طاعة الوالي، حديث شماره: ٢٤٥٥.

٥- شرح السنة للبعوى: ج ١٠/ ص ٤٧، كتاب الإمارة والقضاء، باب الصبر على ما يكره من الأمير، ولزوم الجماعة، حديث شماره: ٢٤٥٨. ابن حديث در صحيح مسلم: ج ٣/ ص ١٤٧٠، كتاب الإمارة، باب وجوب طاعة الأمراء في غير معصية، وتحريمها في المعصية نیز روایت شده است.

ومن حديث أم سلمة «قالت: قال رسول الله ﷺ: يَكُونُ عَلَيْكُمْ أَمْرَاءُ تَعْرِفُونَ وَتُنْكِرُونَ، فَمَنْ أَنْكَرَ فَقَدْ بَرِيَ، وَمَنْ كَرِهَ فَقَدْ سَلِمَ، وَلَكِنْ مَنْ رَضِيَ وَتَابَعَ، قَالُوا: أَفَلَا نَقْتُلُهُمْ؟ قَالَ: لَا، مَا صَلُّوا، لَا مَا صَلُّوا»<sup>۱</sup>.

ومن حديث الحارث الاشعري «أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا بِخَمْسِ كَلِمَاتٍ أَنْ يَعْمَلَ بِهِنَّ، وَأَنْ يَأْمُرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ يَعْمَلُوا بِهِنَّ، فَكَادَ أَنْ يُبْطِئَ، فَقَالَ لَهُ عِيسَى: إِنَّكَ قَدْ أَمَرْتَ بِخَمْسِ كَلِمَاتٍ أَنْ تَعْمَلَ بِهِنَّ، وَأَنْ تَأْمُرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ يَعْمَلُوا بِهِنَّ، فَإِنَّمَا أَنْ تُبَلِّغَهُمْ، وَإِنَّمَا أَنْ أُبَلِّغَهُمْ، فَقَالَ لَهُ: يَا أَخِي إِنِّي أَخْشَى أَنْ سَبَقْتَنِي أَنْ أُعَذِّبَ، أَوْ يُخَسِّفَ بِي، فَجَمَعَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ حَتَّى امْتَلَأَ الْمَسْجِدُ، وَقَعَدُوا عَلَى الشَّرَفِ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِخَمْسِ كَلِمَاتٍ أَنْ أَعْمَلَ بِهِنَّ، وَأَمُرْكُمْ أَنْ تَعْمَلُوا بِهِنَّ، أَوَّلُهُنَّ: أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ، وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، فَإِنَّ مَثَلَ ذَلِكَ كَمَثَلِ رَجُلٍ اشْتَرَى عَبْدًا مِنْ خَاصٍّ مَالِهِ بَوَرَقٍ أَوْ ذَهَبٍ، فَقَالَ: هَذِهِ دَارِي، وَهَذَا عَمَلِي، فَاعْمَلْ وَأَدِّ إِلَيَّ عَمَلِي، فَجَعَلَ يَعْمَلُ وَيُوَدِّي عَمَلَهُ إِلَى غَيْرِ سَيِّدِهِ، فَأَيُّكُمْ يَسْرُهُ أَنْ يَكُونَ عَبْدُهُ كَذَلِكَ؟ وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَكُمْ وَرَزَقَكُمْ، فَاعْبُدُوهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَأَمُرْكُمْ بِالصَّلَاةِ، فَإِنَّ اللَّهَ يَنْصِبُ وَجْهَهُ لِعَبْدِهِ مَا لَمْ يَلْتَفِتْ، فَإِذَا صَلَّيْتُمْ، فَلَا تَلْتَفِتُوا وَأَمُرْكُمْ بِالصَّيَامِ، فَإِنَّ مَثَلَ الصَّيَامِ كَمَثَلِ رَجُلٍ مَعَهُ صُرُرٌ مِنْ مِسْكِ فِي عَصَابَةٍ كُلُّهُمْ يُحِبُّ أَنْ يَجِدَ رِيحَ الْمِسْكِ وَإِنَّ خُلُوفَ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ وَأَمُرْكُمْ بِالصَّدَقَةِ، فَإِنَّ مَثَلَ ذَلِكَ مَثَلُ رَجُلٍ أَسْرَهُ الْعَدُوَّ، فَشَدُّوا يَدَيْهِ إِلَى عُنُقِهِ، فَقَدَّمُوهُ لِيَضْرِبُوا عُنُقَهُ، فَقَالَ: هَلْ لَكُمْ إِلَى أَنْ أَفْتِدِيَ نَفْسِي، فَجَعَلَ يَفْتَدِي نَفْسَهُ مِنْهُمْ بِالْقَلِيلِ وَالْكَثِيرِ حَتَّى فَكَ نَفْسَهُ وَأَمُرْكُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ كَثِيرًا، فَإِنَّ مَثَلَ ذَلِكَ كَمَثَلِ رَجُلٍ طَلَبَهُ الْعَدُوُّ سِرَاعًا فِي أَثَرِهِ، فَأَتَى حِصْنًا حَصِينًا

۱- شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة، لالکائی: ج ۴/ ص ۹۰۳، حدیث شماره: ۱۵۲۳، ابن حدیث با اندکی اختلاف در الفاظ در کتابهای دیگر حدیثی نیز روایت شده است، نگا: صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۱۴۸۰، کتاب الإمارة، باب وجوب الإنكار على الأمراء فيما يخالف الشرع، وترك قتالهم ما صلوا، ونحو ذلك، حدیث شماره:

فَتَحَصَّنَ فِيهِ، وَإِنَّ الْعَبْدَ أَحْصَنُ مَا يَكُونُ مِنَ الشَّيْطَانِ إِذَا كَانَ فِي ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَأَنَا أَمْرُكُمْ بِحَمْسٍ، اللَّهُ أَمَرَنِي بِهِنَّ: بِالْجَمَاعَةِ، وَالسَّمْعِ، وَالطَّاعَةِ، وَالْهَجْرَةِ، وَالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَإِنَّهُ مَنْ خَرَجَ مِنَ الْجَمَاعَةِ قَيْدَ شَيْءٍ، فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ إِلَّا أَنْ يُرَاجَعَ<sup>١</sup>.

ومن حديث «أبي هريرة قال سمعتُ رسولَ الله ﷺ يقول: مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ وَخَرَجَ مِنَ الطَّاعَةِ فَمَاتَ فَمِيتَتُهُ جَاهِلِيَّةٌ وَمَنْ خَرَجَ عَلَى أُمَّتِي بِسَيْفِهِ يَضْرِبُ بَرَّهَا وَفَاجِرَهَا لَا يُجَاشِي مُؤْمِنًا لَا إِيْمَانِهِ وَلَا يَفِي لِذِي عَهْدٍ بِعَهْدِهِ فَلَيْسَ مِنْ أُمَّتِي»<sup>٢</sup>.

ومن حديث «عبدالله من مسعود قال: قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةَ وَأُمُورًا تُنْكِرُونَهَا. قَالَ قُلْنَا مَا تَأْمُرُنَا قَالَ أَدُّوا إِلَيْهِمْ حَقَّهُمْ وَسَلُّوا اللَّهَ حَقَّكُمْ»<sup>٣</sup>.

ومن حديث وائل بن حجر «قَالَ سَأَلَ سَلَمَةُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَرَأَيْتَ إِنْ قَامَتْ عَلَيْنَا أُمَرَاءُ يَسْأَلُونَا حَقَّهُمْ وَيَمْنَعُونَا حَقَّنَا قَالَ: اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا فَإِنَّمَا عَلَيْهِمْ مَا حُمِّلُوا وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ»<sup>٤</sup>.  
أخرج هذه الأحاديث كلها البغوي.

١- شرح السنة للبغوي: ج ١٠/ ص ٤٩، كتاب الإمارة والقضاء، باب الصبر على ما يكره من الأمير ولزوم الجماعة، حديث شماره: ٢٤٦٠.

٢- شرح السنة للبغوي: ج ١٠/ ص ٥٢، كتاب الإمارة والقضاء، باب الصبر على ما يكره من الأمير ولزوم الجماعة، حديث شماره: ٢٤٦١. و نكا: مسند امام احمد: ج ١٣/ ص ٣٢٤، حديث شماره: ٨٠٦١، شعيب الأرناؤوط كفته: اسناد ابن حديث بنا بر شرط امام مسلم صحيح است.

٣- شرح السنة للبغوي: ج ١٠/ ص ٥٣، كتاب الإمارة والقضاء، باب الصبر على ما يكره من الأمير ولزوم الجماعة، حديث شماره: ٢٤٦٢. و نكا: صحيح بخارى: ج ٩/ ص ٤٧، كتاب الفتن، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «سترون بعدي أمورا تنكرونها»، حديث شماره: ٧٠٥٢.

٤- شرح السنة للبغوي: ج ١٠/ ص ٥٤، كتاب الإمارة والقضاء، باب الصبر على ما يكره من الأمير ولزوم الجماعة، حديث شماره: ٢٤٦٢. و نكا: صحيح مسلم: ج ٣/ ص ١٤٧٤، كتاب الإمارة، باب في طاعة الأمراء وإن منعوا الحقوق، حديث شماره: ١٨٤٦.

سوم: چون بیعت برای شخصی منعقد شد و تسلط او مستقر گشت اگر دیگری بر وی خروج نماید و قتال کند او را می‌باید کشت افضل باشد از وی یا مساوی یا مفضول  
 أخرج البغوي «عَنْ عَرْفَجَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: مَنْ خَرَجَ عَلَى أُمِّي وَهُمْ مُجْتَمِعُونَ يُرِيدُ أَنْ يُفَرِّقَ بَيْنَهُمْ، فَاقْتُلُوهُ كَأَنَّكَ مِنْ كَانٍ»<sup>۱</sup>.

وَأَخْرَجَ الْبَغَوِيُّ مِنْ حَدِيثِ أَبِي نَضْرَةَ «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا بُوِيعَ لِخَلِيفَتَيْنِ فَاقْتُلُوا الْآخَرَ مِنْهُمَا»<sup>۲</sup>.

وَأَخْرَجَ الْبَغَوِيُّ مِنْ حَدِيثِ أَبِي حَازِمٍ «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: كَانَ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَسَيَكُونُ خُلَفَاءُ فَيَكْثُرُونَ، قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: فُوا بِبَيْعَةِ الْأَوَّلِ فَلَا أَوَّلَ، أَعْطَوْهُمْ حَقَّهُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ سَائِلُهُمْ عَمَّا اسْتَرَعَاهُمْ»<sup>۳</sup>.

وَأَخْرَجَ ابْنُ مَاجَةَ مِنْ حَدِيثِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ فِي قِصَّةِ طَوِيلَةٍ «عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: مَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفْقَةً يَمِينِهِ وَثَمَرَةً قَلْبِهِ فَلْيُطْعَمْهُ مَا اسْتَطَاعَ فَإِنْ جَاءَ آخَرُ يُبَارِزُهُ فَاصْرِبُوا عَنْقَ الْآخَرِ»<sup>۴</sup>.

چهارم: چون در زمان فتنه، خلفاء صلوات را تأخیر کنند چه باید کرد؟ أَخْرَجَ مُسْلِمٌ «عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كَيْفَ أَنْتَ إِذَا كَانَتْ عَلَيْكَ أُمَرَاءُ يُؤَخِّرُونَ الصَّلَاةَ

۱- شرح السنة للبغوی: ج ۱۰/ ص ۵۵، کتاب الإمارة والقضاء، باب من يخرج على الإمام والوفاء ببيعة الأول، حديث شماره: ۲۴۶۳.

۲- شرح السنة للبغوی: ج ۱۰/ ص ۵۶، کتاب الإمارة والقضاء، باب من يخرج على الإمام والوفاء ببيعة الأول، حديث شماره: ۲۴۶۳.

۳- شرح السنة للبغوی: ج ۳/ ص ۱۴۷۱، کتاب الإمارة، باب الأمر بالوفاء ببيعة الخلفاء، الأول فالأول، حديث شماره: ۱۸۴۲.

۴- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۰۶، کتاب الفتن، باب ما يكون من الفتن، حديث شماره: ۳۹۵۶، علامه آل‌بانی گفته: این حديث صحيح است.

عَنْ وَقْتِهَا أَوْ يُمِيتُونَ الصَّلَاةَ عَنْ وَقْتِهَا. قَالَ قُلْتُ فَمَا تَأْمُرُنِي قَالَ صَلِّ الصَّلَاةَ لَوْ قُتِلَتْهَا فَإِنْ أَدْرَكْتَهَا مَعَهُمْ فَصَلِّ فَإِنَّهَا لَكَ نَافِلَةٌ<sup>۱</sup>.

پنجم: چون از امرای زمان فتن تعدی در اخذ زکاة واقع شود تدبیر چیست؟ أخرج ابوداود «عن جابر بن عتيك قال قال رسول الله ﷺ قَالَ: سَيَأْتِيَكُم رَكِيبٌ مُبْعُضُونَ فَإِذَا جَاءُوكُمْ فَارْحَبُوا بِهِمْ وَخَلُّوا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَتَّبِعُونَ فَإِنْ عَدَلُوا فَلَا تُنْفُسِهِمْ وَإِنْ ظَلَمُوا فَعَلَيْهَا وَأَرْضُوهُمْ فَإِنَّ تَمَامَ زَكَاةِكُمْ رِضَاهُمْ وَلِيَدْعُوا لَكُمْ<sup>۲</sup>.

وأخرج ابوداود «عن جرير بن عبد الله قال جاء ناس - يعني من الأعراب - إلى رسول الله ﷺ فقالوا إِنَّ نَاسًا مِنَ الْمُصَدِّقِينَ يَأْتُونَنَا فَيُظْلِمُونَا. قَالَ فَقَالَ: أَرْضُوا مُصَدِّقِكُمْ. قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَإِنْ ظَلَمُونَا قَالَ: أَرْضُوا مُصَدِّقِكُمْ وَإِنْ ظَلِمْتُمْ<sup>۳</sup>.

ششم: تخلی برای عبادت در زمان اول ممنوع بود در زمان فتنه محبوب و مطلوب شد أخرج الترمذي «عن أبي هريرة قال مرَّ رجلٌ من أصحاب رسول الله ﷺ بِشُعْبٍ فِيهِ عُيَيْنَةٌ مِنْ مَاءٍ عَذْبَةٍ فَأَعْجَبَتْهُ لَطِيبَتُهَا فَقَالَ لَوْ اعْتَزَلْتُ النَّاسَ فَأَقَمْتُ فِي هَذَا الشَّعْبِ وَلَنْ أَفْعَلَ حَتَّى أَسْتَأْذِنَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: لَا تَفْعَلْ فَإِنَّ مَقَامَ أَحَدِكُمْ فِي

۱- صحيح مسلم: ج ۱/ ص ۴۴۸، كتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب كراهية تأخير الصلاة عن وقتها المختار، وما يفعله المأموم إذا أخرها الإمام، حديث شماره: ۶۴۸.

۲- سنن ابو داود: ج ۲/ ص ۱۰۵، كتاب الزكاة، رضا المصدق، حديث شماره: ۱۵۸۸، علامه آلبنی گفته: این حديث ضعيف است.

۳- سنن ابو داود: ج ۲/ ص ۱۰۶، كتاب الزكاة، باب رضا المصدق، حديث شماره: ۱۵۸۹، علامه آلبنی گفته: این حديث صحيح است. این حديث در صحيح مسلم: ج ۲/ ص ۶۸۵، كتاب الكسوف، باب إرضاء الساعة، حديث شماره: ۹۸۹ نیز روایت شده است.

سَبِيلِ اللَّهِ أَفْضَلُ مِنْ صَلَاتِهِ فِي بَيْتِهِ سَبْعِينَ عَامًا أَلَّا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَيُدْخِلَكُمُ الْجَنَّةَ اغْزُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ قَاتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فُوقَ نَاقَةٍ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ<sup>۱</sup>.

وأخرج احمد «عَنْ أَبِي أُمَامَةَ قَالَ خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَرِيَّةٍ مِنْ سَرَايَاهُ - قَالَ - فَمَرَّ رَجُلٌ بِغَارٍ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ مَاءٍ - قَالَ - فَحَدَّثَ نَفْسَهُ بِأَنْ يُقِيمَ فِي ذَلِكَ الْغَارِ فَيَقُوَّهُ مَا كَانَ فِيهِ مِنْ مَاءٍ وَيُصِيبُ مَا حَوْلَهُ مِنَ الْبَقْلِ وَيَتَخَلَّى مِنَ الدُّنْيَا ثُمَّ قَالَ لَوْ أَنِّي أَتَيْتُ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ فَإِنْ أَذِنَ لِي فَعَلْتُ وَإِلَّا لَمْ أَفْعَلْ. فَأَتَاهُ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنِّي مَرَرْتُ بِغَارٍ فِيهِ مَا يَقُوُّنِي مِنَ الْمَاءِ وَالْبَقْلِ فَحَدَّثْتَنِي نَفْسِي بِأَنْ أُقِيمَ فِيهِ وَأَتَخَلَّى مِنَ الدُّنْيَا. قَالَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ بِالْيَهُودِيَّةِ وَلَا بِالنَّصْرَانِيَّةِ وَلَكِنِّي بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَعْدُوَّةٌ أَوْ رَوْحَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَلِمُقَامٍ أَحَدِكُمْ فِي الصَّفِّ خَيْرٌ مِنْ صَلَاتِهِ سِتِّينَ سَنَةً<sup>۲</sup>.

أخرج البغوي «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ خَيْرُ مَالِ الْمُسْلِمِ الْغَنَمَ يَتَّبِعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ، وَمَوَاقِعَ الْمَطَرِ، يَفِرُّ بِدِينِهِ مِنَ الْفِتَنِ<sup>۳</sup>.  
وأخرج البغوي «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: سَتَكُونُ فِتْنٌ الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ، وَالْقَائِمُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي، وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي، مَنْ تَشَرَّفَ لَهَا تَسْتَشْرِفُهُ، فَمَنْ وَجَدَ فِيهَا مَلْجَأً أَوْ مَعَاذًا فَلْيُعِذْ بِهِ<sup>۴</sup>.

۱- سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۱۸۱، أبواب فضل الجهاد، باب ما جاء في فضل الغدو والرواح في سبيل الله، حديث شماره: ۱۶۵۰، علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن است.

۲- مسند امام احمد: ج ۳۶/ ص ۶۲۳، حدیث شماره: ۲۲۲۹۱، شعب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث ضعیف است.

۳- شرح السنة للبغوی: ج ۱۵/ ص ۲۱، کتاب الفتن، باب الاعتزال في الفتنة، حدیث شماره: ۴۲۲۸، این حدیث در صحیح بخاری: ج ۱/ ص ۱۳، کتاب الإیمان، باب: من الدین الفرار من الفتن، حدیث شماره: ۱۹ نیز روایت شده است.

۴- شرح السنة للبغوی: ج ۱۵/ ص ۲۲، کتاب الفتن، باب الاعتزال في الفتنة، حدیث شماره: ۴۲۲۹.

هفتم: کسی که بیعت بر هجرت کرده باشد تعرب<sup>۱</sup> در این زمان جائز باشد. أخرج النسائي «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى الْحَجَّاجِ فَقَالَ يَا ابْنَ الْأَكْوَعِ ارْتَدَدْتَ عَلَى عَقِيَّتِكَ وَذَكَرَ كَلِمَةً مَعْنَاهَا وَبَدَوْتُ. قَالَ لَا وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَذِنَ لِي فِي الْبُدُوِّ»<sup>۲</sup>.

هشتم: امر به معروف و نهی از منکر از واجبات اسلام بود در زمان فتنه ساقط شد. أخرج الترمذي وابن ماجه «عن أبي بكر الصديق رضي الله عنه قال يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّكُمْ تَقْرَءُونَ هَذِهِ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۵]، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوْا مُنْكَرًا، فَلَمْ يُغَيِّرُوهُ، يُوشِكُ أَنْ يَعْصِيَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابِهِ»<sup>۳</sup>.

و أخرج الترمذي وابن ماجه «عن أبي ثعلبة الخشني في قوله تعالى: ﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾ قال أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ سَأَلْتُ عَنْهَا خَيْرًا، سَأَلْتُ عَنْهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: بَلِ اتَّبِعُوا بِالْمَعْرُوفِ وَتَنَاهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ، حَتَّى إِذَا رَأَيْتَ شُحًا مُطَاعًا، وَهَوًى مُتَّبَعًا، وَدُنْيَا مُؤْتَرَةً، وَإِعْجَابَ كُلِّ ذِي رَأْيٍ بِرَأْيِهِ، وَرَأْيَتَ أَمْرًا لَا بُدَّ لَكَ مِنْهُ، فَعَلَيْكَ نَفْسُكَ، وَدَعْ أَمْرَ الْعَوَامِّ، فَإِنَّ وَرَاءَكُمْ أَيَّامَ الصَّبْرِ، فَمَنْ صَبَرَ فِيهِنَّ، قَبِضَ عَلَى

۱- بادیه نشینی (که از مدینه بیرون رود و در بادیه سکنی پذیرد).

۲- سنن نسائی: ج ۷/ ص ۱۵۱، کتاب البیعة، المرتد اعرابیا بعد الهجرة، حدیث شماره: ۴۱۸۶، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است، و نگا: صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۵۲، کتاب الفتن، باب التعرب فی الفتنة، حدیث شماره: ۷۰۸۷.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۲۵۶، أبواب تفسیر القرآن عن رسول الله صلی الله علیه وسلم، باب: ومن سورة المائدة، حدیث شماره: ۳۰۵۷، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است، و سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۲۷، کتاب الفتن، باب الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر، حدیث شماره: ۴۰۰۵، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.



الْجُمُرُ، لِلْعَامِلِ فِيهِنَّ مِثْلُ أَجْرِ خَمْسِينَ رَجُلًا يَعْمَلُونَ مِثْلَ عَمَلِهِ، وَزَادَنِي غَيْرُهُ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْهُمْ؟ قَالَ: أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ»<sup>۱</sup>.

واخرج الترمذی «عن عبدالله بن عمرو بن العاص أن النبي ﷺ قال كيف بك إذا ابقيت في حثالة من الناس<sup>۲</sup> مرجت عهودهم وأماناتهم واختلفوا فكانوا هكذا وشبك بين أصابعه قال فبم تأمرني قال عليك بما تعرف ودع ما تنكر وعليك بخاصة نفسك وإياك وعوامهم وفي رواية ألزم بيتك واملك عليك لسانك وخذ ما تعرف ودع ما تنكر وعليك بأمر خاصة نفسك ودع أمر العامة»<sup>۳</sup>.

نهم: چون قریش بر ملک تجاحف<sup>۴</sup> کنند حصه از فئ نباید گرفت أخرج ابوداود من حديث ذي الزوائد صاحب رسول الله ﷺ يقول: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ أَمَرَ النَّاسَ وَنَهَاهُمْ، ثُمَّ قَالَ: هَلْ بَلَّغْتُ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ، ثُمَّ قَالَ: إِذَا تَجَاحَفْتُ، قُرَيْشُ الْمَلِكُ فِيمَا بَيْنَهَا وَعَادَ الْعَطَاءُ أَوْ كَانَ رِشَاءً فَدَعُوهُ»<sup>۵</sup>.

دهم: صحبت خلفاء در زمان اول سعادتى عظيم بود و در عهد فتنه احتراز از صحبت ملوک لازم است في المشكوة «عن عمر بن الخطاب ؓ قال قال رسول الله ﷺ: إنه تصيب

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۲۵۷، أبواب تفسير القرآن عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، باب: ومن سورة المائدة، حديث شماره: ۳۰۵۸، علامه آلبنی گفته: این حدیث ضعیف بوده و قسمت های از آن صحیح است، و سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۳۰، کتاب الفتن، باب الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر، حدیث شماره: ۴۰۱۴، علامه آلبنی گفته: این حدیث ضعیف بوده، و فقره ی ایام صبر ثابت (صحیح) است.

۲- که در بین مردم کم ارزش و نادان باقی بمانی؟!.

۳- این حدیث را در سنن ترمذی نیافتم، اما در سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۰۷، کتاب الفتن، باب الثبوت في الفتنه، حدیث شماره: ۳۹۵۷ روایت شده، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- جنگ و جدال.

۵- سنن ابو داود: ج ۳/ ص ۱۳۸، کتاب الخراج والإمارة والفيء، باب في كراهية الاقتراض في آخر الزمان، حدیث شماره: ۲۹۵۹ روایت شده، علامه آلبنی گفته: این حدیث ضعیف است.

أمتي في آخر الزمان من سلطانهم شدائد لا ينجو منه إلا رجلٌ عرف دين الله فجاهد عليه بلسانه ويده وقلبه فذلك الذي سبقت له السوابق ورجل عرف دين الله فصدق به ورجل عرف دين الله فسكت عليه فان رأى من يعمل الخير أحبه عليه وان رأى من يعمل بباطل أبغضه عليه فذلك ينجو على ابطانه كله»<sup>١</sup>.

يازدهم: امضاي قول خليفه در زمان سابق حجتى بود ودر ايام فتنه اين معنى منقطع شد، أخرج مسلم «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَا مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ فِي أُمَّةٍ قَبْلِي إِلَّا كَانَ لَهُ مِنْ أُمَّتِهِ حَوَارِيُّونَ وَأَصْحَابٌ يَأْخُذُونَ بِسُنَّتِهِ وَيَقْتَدُونَ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِنَّهَا تَخْلُفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوفٌ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ وَيَفْعَلُونَ مَا لَا يُؤْمَرُونَ فَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِيَدِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِلِسَانِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِقَلْبِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ حَبَّةٌ خَرْدَلٍ»<sup>٢</sup>.

في المشكوة «عن ابن مسعود قال: مَنْ كَانَ مُسْتَتًّا، فَلَيْسَتْ بِنَمْرٍ قَدْ مَاتَ، فَإِنَّ الْحَيَّ لَا تُؤْمِنُ عَلَيْهِ الْفِتْنَةُ، أُولَئِكَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ ﷺ، كَانُوا أَفْضَلَ هَذِهِ الْأُمَّةِ: أَبْرَهَا قُلُوبًا، وَأَعَمَّقَهَا عِلْمًا، وَأَقْلَاهَا تَكَلُّفًا، اخْتَارَهُمُ اللَّهُ لَصْحَبَةِ نَبِيِّهِ، وَلِإِقَامَةِ دِينِهِ، فَاعْرِفُوا لَهُمْ فَضْلَهُمْ، وَاتَّبِعُوهُمْ عَلَى أَثَرِهِمْ، وَتَمَسَّكُوا بِمَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ أَخْلَاقِهِمْ وَسِيرِهِمْ، فَإِنَّهُمْ كَانُوا عَلَى الْهُدَى الْمُسْتَقِيمِ» رواه رزين<sup>٣</sup>.

أخرج ابن ماجه «عن العِرْبَاضِ بْنِ سَارِيَةَ يَقُولُ قَامَ فِينَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ فَوَعظَنَا مَوْعِظَةً بَلِيغَةً وَجَلَّتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ وَذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَعَظْتَنَا مَوْعِظَةً مُودِّعٍ فَأَعْهَدَ إِلَيْنَا بَعْدَ فَقَالَ: عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ عَبْدًا حَبَشِيًّا

١- مشكاة المصابيح: ج ٣/ ص ١٤٢٥، الفصل الثالث، حديث شماره: ٥١٥١.

٢- صحيح مسلم: ج ١/ ص ٦٩، كتاب الإيمان، باب بيان كون النهي عن المنكر من الإيمان، وأن الإيمان يزيد وينقص، وأن الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر واجب، حديث شماره: ٥٠.

٣- مشكاة المصابيح: ج ١/ ص ٦٧، الفصل الثالث، حديث شماره: ١٩٣.

وَسَرَرُونَ مِنْ بَعْدِي اخْتِلَافًا شَدِيدًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ عَصُوا عَلَيْهَا بِالتَّوَاجِدِ وَإِيَّاكُمْ وَالْأُمُورَ الْمُحَدَّثَاتِ فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»<sup>۱</sup>.

أخرج الدارمي «عن الأعمش قال قال عبد الله: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ سَتُحَدِّثُونَ وَيُحَدِّثُ لَكُمْ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ مُحَدَّثَةً فَعَلَيْكُمْ بِالْأَمْرِ الْأَوَّلِ»<sup>۲</sup>.

وأخرج الدارمي «عَنْ سُفْيَانَ عَنْ وَاصِلٍ عَنِ امْرَأَةٍ يُقَالُ لَهَا عَائِدَةُ قَالَتْ: رَأَيْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ يُوصِي الرِّجَالَ وَالنِّسَاءَ وَيَقُولُ: مَنْ أَدْرَكَ مِنْكُمْ مِنْ امْرَأَةٍ أَوْ رَجُلٍ فَالَسَّمْتُ الْأَوَّلَ، فَإِنَّا عَلَى الْفِطْرَةِ»<sup>۳</sup>.

و معلوم است که وفات عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در آخر ایام خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه واقع شد.

دوازدهم: در حالت اولی خدای تعالی فرموده است: ﴿سَتُدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقْتَلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ﴾ [الفتح: ۱۶]. و در حالت ثانیه آنحضرت صلی الله علیه و آله منع نمودند از قتال و امر مؤکد فرمودند به قعود، باید دید چه قدر فرق است در آنکه دعوت خلیفه سبب وجوب امتثال امر گردد و تحریم تخلف و آنکه واجب باشد قعود و حرام باشد خوض در نصرت.

سیزدهم: تضاعف اجور آنکه در این زمان متمسک به سنت باشند أخرج الترمذي «عن بلال بن الحارث قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله: مَنْ أَحْيَا سُنَّةً مِنْ سُنَّتِي قَدْ أُمِيتَتْ بَعْدِي، كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنَ النَّاسِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْئًا، وَمَنْ ابْتَدَعَ بِدْعَةً

۱- سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۱۵، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدين المهديين، حديث شماره: ۴۲، علامه آلبنانی گفته: این حديث صحيح است.

۲- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۷۰، کتاب العلم، باب الفتيا وما فيه من الشدة، حديث شماره: ۱۷۴، حسين سليم أسد داراني گفته: اسناد این حديث منقطع می باشد؛ زیرا اعمش از ابن مسعود نشنیده است.

۳- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۹۴، کتاب العلم، باب في كراهية أخذ الرأي، حديث شماره: ۲۱۹، حسين سليم أسد داراني گفته: اسناد این حديث صحيح است.

لَا يَرْضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ بِهَا، كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارِ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنَ النَّاسِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْتَقَصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئًا»<sup>۱</sup>.

وأخرج الترمذي وابن ماجه «عن أبي ثعلبة الخشني عن النبي قال فإن وراءكم أيام الصبر فمن صبر فيهن كان كمن قبض على الجمر للعامل فيهن أجر خمسين رجلا يعملون مثل عمله، قالوا: يا رسول الله! أجر خمسين منهم؟ قال: أجر خمسين منكم»<sup>۲</sup>.  
وأخرج البغوي «عن معقل بن يسار، أنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: الْعِبَادَةُ فِي الْهَرَجِ كَهَجْرَةِ إِلَيَّ»<sup>۳</sup>.

چهاردهم: مرگ در آن ایام بهتر باشد از زندگانی، «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ خِيَارُكُمْ وَأَغْنِيَاؤُكُمْ سَمَحَاءُكُمْ وَأُمُورُكُمْ سُورَى بَيْنَكُمْ فَظَهَرُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ بَطْنِهَا وَإِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ شِرَارُكُمْ وَأَغْنِيَاؤُكُمْ بُحْلَاءُكُمْ وَأُمُورُكُمْ إِلَى نِسَائِكُمْ فَبَطْنُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ ظَهْرِهَا»<sup>۴</sup>.

پانزدهم: اظهار کلمه حق نزدیک سلطان جابر افضل از جهاد باشد، أخرج البغوي «عَنْ أَبِي أُمَامَةَ، أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْجِهَادِ أَفْضَلُ؟ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَرِي الْجُمَرَةَ

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۴۵، أبواب العلم، باب ما جاء في الأخذ بالسنة واجتتاب البدع، حديث شماره: ۲۶۷۷، علامه آلبنی گفته: این حدیث ضعیف است.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۲۵۷، أبواب تفسير القرآن عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، باب: ومن سورة المائدة، حديث شماره: ۳۰۵۸، علامه آلبنی گفته: این حدیث ضعیف بوده؛ لیکن برخی از جمله های آن صحیح است. و سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۳۰، كتاب الفتن، باب قوله تعالى: {يا أيها الذين آمنوا عليكم أنفسكم} [المائدة: ۱۰۵]، حديث شماره: ۴۰۱۴، علامه آلبنی گفته: این حدیث ضعیف بوده؛ لیکن فقره ی ایام صبر ثابت (صحیح) است.

۳- شرح السنة: ج ۱۵/ ص ۲۴، كتاب الفتن، باب أشرط الساعة، حديث شماره: ۴۲۳۰، و این حدیث در صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۲۶۸، كتاب الفتن وأشرط الساعة، باب فضل العبادة في الهرج، حديث شماره: ۲۹۴۸.

۴- سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۵۲۹، أبواب الفتن، باب، حديث شماره: ۲۲۶۶، علامه آلبنی گفته: این حدیث ضعیف است.

الأولى، فَأَعْرَضَ عَنْهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ عِنْدَ الْجُمُرَةِ الْوُسْطَى، فَأَعْرَضَ عَنْهُ، فَلَمَّا رَمَى جُمُرَةَ الْعَقَبَةِ، وَوَضَعَ رِجْلَهُ فِي الْعُزْرِ<sup>۱</sup> قَالَ: أَيْنَ السَّائِلُ؟ قَالَ: أَنَا ذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ قَالَ كَلِمَةً حَقًّا عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ<sup>۲</sup>.

باز وقائع عجیبه واقع شد که به لسان حال دلالت کردند بر آنکه بعد از این تاریخ برکات ایام نبوت مخفی شد، فی المشکوة عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ بِتَمَرَاتٍ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ فِيهِنَّ بِالْبَرَكَةِ فَصَمَّهِنَّ ثُمَّ دَعَا لِي فِيهِمْ بِالْبَرَكَةِ قَالَ: خُذْهُنَّ فَاجْعَلْهُنَّ فِي مِزْوَدِكَ كُلَّمَا أَرَدْتَ أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُ شَيْئًا فَأَدْخِلْ فِيهِ يَدَكَ فَخُذْهُ وَلَا تَنْثُرْهُ نَثْرًا. فَقَدْ حَمَلْتُ مِنْ ذَلِكَ التَّمْرِ كَذَا وَكَذَا مِنْ وَسْقٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَكُنَّا نَأْكُلُ مِنْهُ وَنُطْعِمُ وَكَانَ لَا يُفَارِقُ حَقْوِي<sup>۳</sup> حَتَّى كَانَ يَوْمُ قَتْلِ عُثْمَانَ فَإِنَّهُ انْقَطَعَ<sup>۴</sup>، وقد قال أبوهريرة في ذلك يوم قتل عثمان<sup>۵</sup>.

للناس هم ولي اليوم هـان هم الجراب وهم الشيخ عثمان.  
أخرج البخاري «عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ اتَّخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَاتَمًا مِنْ وَرَقٍ، وَكَانَ فِي يَدِهِ، ثُمَّ كَانَ بَعْدُ فِي يَدِ أَبِي بَكْرٍ، ثُمَّ كَانَ بَعْدُ فِي يَدِ عُمَرَ، ثُمَّ كَانَ بَعْدُ فِي يَدِ عُثْمَانَ، حَتَّى وَقَعَ بَعْدُ فِي بَيْتِ أَرَيْسَ، نَقَشَهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ<sup>۶</sup>».

۱- پای خود را بر پالان شتر گذاشت (و می خواست آن را سوار شود).

۲- شرح السنة للبيهقي: ج ۱۰/ص ۶۶، كتاب الإمامة والقضاء، باب ثواب من تكلم بحق عند سلطان جائر، حديث شماره: ۲۴۷۴، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث حسن است.

۳- و آن توشه دان هیچگاه از کمر من جدا نمی شد.

۴- مشکاة المصابيح: ج ۳/ص ۱۶۶۸، حديث شماره: ۵۹۳۳، و نگا: سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۸۵، أبواب المناقب، باب مناقب أبي هريرة رضي الله عنه، حديث شماره: ۳۸۳۹، علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن الأسناد است.

۵- صحيح بخاری: ج ۷/ص ۱۵۷، كتاب اللباس، باب نقش الخاتم، حديث شماره: ۵۸۷۳.

واخرج البخارى «عن أنس قال كَانَ خَاتَمُ النَّبِيِّ ﷺ فِي يَدِهِ وَفِي يَدِ أَبِي بَكْرٍ بَعْدَهُ وَفِي يَدِ عُمَرَ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ فَلَمَّا كَانَ عُثْمَانُ جَلَسَ عَلَى بَيْتِ أَرِيْسَ قَالَ فَأَخْرَجَ الْخَاتَمَ فَجَعَلَ يَعْبَثُ بِهِ فَسَقَطَ قَالَ فَاخْتَلَفْنَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مَعَ عُثْمَانَ فَتَنَزَحَ الْبَيْتُ فَلَمْ يَجِدْهُ»<sup>١</sup>.

وأخرج أبو عمر «قال قام عامر بن ربيعة يصلي من الليل حين نشب الناس في الطعن على عثمان فصلى من الليل ثم نام فأتي في المنام ف قيل له قم فاسأل الله أن يعيدك من الفتنة التي اعاد منها صالح عباده فقام فصلى ودعا ثم اشتكى فما خرج بعد إلا بجنازته»<sup>٢</sup>.

أخرج أبو يعلى من أقوال «السيد المجتبي الحسن بن علي بن عريب أنه قام خطيباً فقال: أيها الناس، رأيت البارحة في منامي عجباً رأيت الرب تعالى فوق عرشه، فجاء رسول الله ﷺ حتى قام عند قائمة من قوائم العرش، فجاء أبو بكر فوضع يده على منكب رسول الله، ثم جاء عمر فوضع يده على منكب أبي بكر، ثم جاء عثمان فكان نبذة، فقال: رب سل عبادك فيم قتلوني؟ قال: فانتعب من السماء ميزابان من دم في الأرض قال: فقيل لعلي: ألا ترى ما يحدث به الحسن؟ قال: يحدث بما رأى»<sup>٣</sup>.

أخرج أبو عمر «عن سعيد بن المسيب، أن زيد بن خارجة الأنصاري، ثم من بني الحارث بن الخزرج توفي زمن عثمان بن عفان، فسجى في ثوبه، ثم أنهم سمعوا جلدجلة، في صدره، ثم تكلم، ثم قال: أحمد أحمد في الكتاب الأول، صدق صدق أبو بكر الصديق الضعيف في نفسه القوي في أمر الله في الكتاب الأول، صدق صدق عمر بن الخطاب القوي الأمين في الكتاب الأول، صدق صدق عثمان بن عفان على من هاجهم مضت أربع وبقيت اثنتان، أتت الفتن وأكل الشديد الضعيف، وقامت الساعة وسيأتيكم من

١- صحيح بخارى: ج ٧/ص ١٥٨، كتاب اللباس، باب: هل يجعل نقش الخاتم ثلاثة أسطر، حديث شماره: ٥٨٧٨.

٢- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ٢/ص ٧٩١.

٣- مسند أبي يعلى: ج ١٢/ص ١٣٧، مسند حسن بن علي، حديث شماره: ٦٧٦٧، حسين سليم أسد كفته: إسناد ابن حديث تالف (بى ارزش) است.

جيشكم خبر بئر أريس وما بئر أريس هلك رجل من خطمة فسجي بثوبه فسمع جلجلة في صدره ثم تكلم، فقال: إن أخا بني الحارث بن الخزرج صدق صدق ومر قول سعيد بن المسيب قريباً في ذهاب الصالحين بسبب الفتن»<sup>١</sup>.

باز احبار اهل كتاب به اين مضمون خبر دادند: اخرج الطبراني «ان عمر بن الخطاب قال لكعب الاحبار كيف تجد نعتي في التوراة قال خليفة قرن من حديد لا يخاف في الله لومة لائم ثم خليفة تقتله أمتة ظالمين له ثم يقع البلاء بعده»<sup>٢</sup>.

وفي الرياض «عن كعب قال والذي نفسي بيده ان في كتاب الله المنزل محمد ﷺ ابوبكر الصديق عمر الفاروق عثمان الامين فالله الله يا معاويه في أمر هذه الأمة ثم نادي الثانية ان في كتاب الله المنزل ثم أعاد الثالثة»<sup>٣</sup>.

أخرج ابوعمر في الاستيعاب «عن عبدالله بن سلام قال لقد فتح الناس على أنفسهم بقتل عثمان باب فتنة لا ينغلق عليهم إلى قيام الساعة»<sup>٤</sup>.

وأخرج ابوبكر «عن يوسف بن عبد الله بن سلام عن أبيه قال لا تسلوا سيوفكم فلئن سللتموها لا تغمد إلى يوم القيامة»<sup>٥</sup>.

أخرج احمد «عن جرير في قصة بعث رسول الله ﷺ إياه إلى اليمن حتى قال ثُمَّ لَقِيتُ ذَا عَمْرٍو فَقَالَ لِي يَا جَرِيرُ إِنَّكُمْ لَنْ تَزَالُوا بِحَيْرٍ مَا إِذَا هَلَكَ أَمِيرٌ ثُمَّ تَأَمَّرْتُمْ فِي آخِرِ فَإِذَا كَانَتْ بِالسَّيْفِ غَضِبْتُمْ غَضَبَ الْمُلُوكِ وَرَضِيتُمْ رِضَا الْمُلُوكِ»<sup>٦</sup>.

١- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ٢/ ص ٥٤٨.

٢- المعجم الكبير للطبراني: ج ١/ ص ٨٤، سن عثمان ووفاته رضي الله عنه، حديث شماره: ١٢٠.

٣- الرياض النضرة في مناقب العشرة: ج ٣/ ص ٣٨، الفصل التاسع: في ذكر نبذ من فضائله.

٤- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ٣/ ص ١٠٥٢.

٥- مصنف ابن أبي شيبة: ج ٧/ ص ٥١٩، كتاب الفتن، ما ذكر في عثمان، حديث شماره: ٣٧٦٨٨.

باز اصحاب آنحضرت رسول الله ﷺ خبر دادند به عِظَم این قضیه و رقت نمودند،  
 أخرج ابوبكر «عن أبي سعيد مولى ابن مسعود قال: قال عبد الله: لئن قتلوا عثمان لا  
 يصيبوا منه خلفاً»<sup>۲</sup>.

أخرج البغوي قال ابوالدرداء: «إن الناس كانوا ورقاً لا شوك فيه فأصبحوا شوكاً لا  
 ورق فيه»<sup>۳</sup>.

أخرج ابوعمر «ان ثمامة ابن عدي أمير عثمان على الصنعاء خطب يوم بلغه موت  
 عثمان فأطال البكاء ثم قال هذا حين انتزعت خلافة النبوة من أمة محمد ﷺ وصارت ملكاً  
 وجبرية من غلب على شيء أكله»<sup>۴</sup>.

سخن در بیان اختلاف زمان سابق و لاحق به طول انجامید و نزدیک آمد که رشته  
 ترتیب از هم گسته شود:

سخن از حد خود بگذشت بس کن      نفس شد آتشین ضبط نفس کن  
 اکنون به اصل مقصد عود کنیم به نقل متواتر که در شرعیات نقلی معتمدتر از آن یافته  
 نمی شود به ثبوت پیوسته که آنحضرت ﷺ فتنه را که نزدیک مقتل حضرت عثمان پیدا  
 شد مطمح اشاره ساخته اند و آن را به تفصیلی که زیاده از آن در شرائع یافته نشود بیان  
 فرموده اند و آن را حد فاصل نهاده اند در میان زمان خیر و زمان شر و گواهی داده اند که  
 در آن وقت خلافت علی منهاج النبوة منقطع شود ملک عضو پدید آید و معنی لفظ  
 عضو دلالت می کند بر حروب و مقاتلات و جهیدن یکی بر دیگری و منازعت یکی با

۱- مسند امام احمد: ج ۳۱/ ص ۵۵۳، مسند الکوفیین، ومن حدیث جریر بن عبد الله، عن النبی صلی الله علیه  
 وسلم، حدیث شماره: ۱۹۲۲۴، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.

۲- مصنف ابن ابی شیبة: ج ۷/ ص ۵۱۶، کتاب الفتن، ما ذکر فی عثمان، حدیث شماره: ۳۷۶۶۳.

۳- شرح السنة للبغوی: ج ۱۴/ ص ۳۹۶، کتاب الرقاق، باب تغیر الناس وذهاب الصالحین، حدیث شماره: ۴۲۰۰.

۴- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۱/ ص ۲۱۳، باب ثمامة (بن عدی قرشی).



دیگری در ملک، و لهذا در احادیث بسیار خلفای ثلاثه را در یک حکم جمع کردند تا آنکه ظن قوی به هم رسید که هر سه بزرگ فی مرتبة من المراتب متفقاند و غیر ایشان در آن مرتبه شریک ایشان نیست و در بعض احادیث لفظی که مشعر به انقطاع خلافت باشد ارشاد فرمودند و در حدیث تحرک جبل به روایت حضرت عثمان و انس ذکر هر سه بزرگ رفت. و در قصهء حائط به روایت ابوموسی مذکور هر سه فقط. و در حدیث وزن با امت به روایت جمعی ذکر هر سه و در بعض الفاظ ثم رفع المیزان. و در رویای ظله همچنان. و در حدیث ابن عمر کنا نخیّر... بیان همین سه بزرگ بعد از آن ابن عمر گفته است نسکت. و در رویای نوط بعضهم ببعض ذکر همین هر سه. و در رویای دلو دلی من السماء مذکور هر سه و در مرتبه چهارم انتشار عرقوه ظاهر گردید. و در قصه سوال مصطلق بعد ذکر هر سه فتباً لكم. و در قصهء تأسیس مسجد و وضع احجار به لفظ حصر که هم الخلفاء وارد شد. و در قصهء اشتراک قلائص بعد ذکر هر سه عزیز گفته شد فتباً لك. و در قصهء تسبیح حصی بر همین سه کس اکتفا رفت. و در قصه نزول رحی الاسلام زمانی معین گشت که به ابلغ وجه برین فتنه دلالت نمودند بعد از آن فرمودند: «فإن يهلكوا فسميل من هلك وإن يقيم لهم دينهم يقيم لهم سبعين عاماً قال البغوي: أراد بالدين الملك قال ابوسليمان ويشبه أن يكون أريد بهذا ملك بني أمية وانتقاله عنهم إلى بني العباس وكان ما بين ان استقرار الملك لبني أمية الي أن ظهرت الدعاة بخراسان وضعف أمر بني أمية ودخل الوهن فيه نحو من سبعين سنة»<sup>۱</sup>. و در حدیث «الخلافة بالمدينة والملك بالشام» تعیین مکان واقع شد إلى غير ذلك مما لا يحصى<sup>۳</sup>.

۱ - شرح السنة للبغوی: ج ۱۵/ص ۱۸، کتاب الفتن، روایت شماره: ۴۲۲۵.

۲ - کتاب الفتن، تألیف نعیم بن حماد: ج ۱/ص ۱۰۴، باب معرفة الخلفاء من الملوك، حدیث شماره: ۲۴۸.

۳ - تخریج همه ی این احادیث گذشت.

باقی ماند آن که در حدیث ابی بکره ثقفی وارد شد «الْخِلَافَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً»<sup>۱</sup> حقیقت معنی آن نیز ببايد دانست که خلافت خاصه منتظمه مرکب است از دو وصف. وصف اول وجود خلیفه خاص و وصف ثانی نفاذ تصرف و اجتماع کلمه مسلمین، و انتفاء مجموع حاصل می شود به نفی یکی از این دو وصف و به نفی هر دو معاً و حکمت الهی مقتضی تدریج است<sup>۲</sup> بین کل ضدین پس در حالت اولی این مجموع مفقود شد به فقد وصف اجتماع کلمه مسلمین و عدم انتظام ملک پس حضرت مرتضی به صفات کامله خلافت خاصه اتصاف داشتند و خلافت ایشان شرعاً منعقد شد لیکن فرقت مسلمین پدیدار گشت و تصرف ایشان در انتظار ارض نفاذ نیافت چنانکه بادشاهی عادل مدرسی را در مدرسه نصب می فرماید و طلبه علم را امر کند که از جناب او استفاده کنند لیکن طلبه علم را به اتفاقات بسیار که بعضی آن به اختیار ایشان باشد و بعضی بغیر اختیار وجود استفاده بالفعل صورت نه گرفت در این وقت هر دو استعمال صحیح باشد می توان گفت در این مدرسه مدرس هست اما مردم بر وی نمی خوانند و جمع نمی شوند و نیز می توان گفت که در این مدرسه مدرسی نیست یعنی متصف به درس بالفعل فیما نحن فیه، هم چنان خلیفه خاص متصف به اوصاف کامله موجود است و خلافت او بالفعل نیست ثانیاً مردم مجتمع شدند و فرقت از میان برخاست لیکن خلیفه به اوصاف معتبره در خلیفه خاص متصف نبود هُذِنَتْ عَلٰی دُخْنٍ هَمِینَ معنی دارد و در فتنه ثانیه نه اتصاف به اوصاف خلافت خاصه بود و نه اجتماع مسلمین مردم شذر و ندر رفتند و هر یکی دعوی خلافت نمود و جنود مجنّده پیدا شدند دعاء علی ابواب جهنم حکایت این فرقه است بعد از آن چون عبدالملک (اموی) تسلط یافت فرقت از میان رفت و احکام خلافت

۱- الشریعة، تألیف ابو بکر آجری: ج ۴/ ص ۱۷۵۹، باب ذکر خلافة أمير المؤمنين علی بن ابی طالب.

۲- یعنی مقتضای حکمت الهی اینست که بعد از مفقود شدن یک ضد، ضد دیگر بلا فاصله جای آن را نمی گیرد بلکه پس از گذشت فاصله ای از زمان این ضد به وجود می آید، لهذا پس از خلافت خاصه ای کامله بلافاصله سلطنت جابره ظاهر نشد، بلکه شرایطی به وجود آمد که نه خلافت خاصه ای کامله بود و نه سلطنت جابره. (ش)

جابر که آنحضرت ﷺ در چندین احادیث تشریح آن فرموده بودند بر منصفه ظهور آمد. این مسئله کسی را که جمله‌ی صالحه از احادیث یاد دارد و سلیقه‌ی تطبیق بعض با بعض و فرود آوردن هر چیزی در محل آن داشته باشد مقطوع به است و اگر شخصی سلیقه استنباط احکام از احادیث متفرقه نداشته باشد می‌باید که خود را از دخول در معارک استنباط معذور دارد و کسی که دانسته را ندانسته می‌نماید و دیده را نادیده و شنیده را ناشنیده بسبب داء خفی که «یُعرف الأقوال بالرجال ولا يعرف الرجال بالأقوال» بحث ما با او نیست و خطاب ما متوجه به او نه.

چون این مبحث تمام شد تنبیهاتی چند بنویسیم و مقصد را بر آن ختم نمائیم.

تنبیه اول سبب حقیقی در تغییر احوال عالم و اختلاف زمان سابق و لاحق:

اراده حضرت مبدأ است که هر طبقه را به وصفی مخصوص ساخته است و در هر زمانی حکمی جاری فرموده که کل یوم هو فی شأن در ازل الآزال سلسه کائنات در عنایت اُولی مبسوط ساخته‌اند و در هر موضعی وصفی خاص و وصفی معین نهاده‌اند و آن را اصلاً تغییر و تبدیل نتواند بود ما یبدل القول لدیّ وما أنا بظلامٍ للعبید.

و تشریح عبارت از آن است که تظالم در افراد بشر شائع شود به وجهی که انتظام عالم بر هم خورد و اعمال سیئه و اخلاق رذیله در میان ایشان فاش گردد به نحوی که اگر بهمین کیفیت از عالم انتقال کنند همه معذب شوند الا ما شاء الله، و غیرالله را عبادت نمایند تا آنکه غیرت الهی بجوشد و مدبر السموات والارض رحمتی در حق ایشان اراده میفرماید و در قلب ازکی خلق الله واعدل ایشان داعیه ارشاد اندازد و قوانینی مبسوط سازد که موجب صلاح ایشان گردد.

بالجمله حکم این عنایت موزع بر آجال غالب‌تر است بر حکم تشریع پس اگر اصلاح عالم خواهند به بعث پیغامبری یا نصب خلیفه راشدی آن را موقوف میگذارند تا آن اجزای زمان که مناسب بعث و نصب باشد لکل اجل کتاب و اگر عقوبت کفار خواهند این نیست که به غیر تراخی عقوبت کنند بلکه انتظار اجل موعود نمایند.

مصرع: مهلتی بایست تا خون شیر شد.

باز عقوبت گوناگون می‌باشد بر قواعد عنایت موزعه به آجال و چون تشریع ضوابطی خواهند که سبب عدل باشد در میان افراد بنی آدم نظر کنند به جبلت این قوم و به مقتضای مقدرات آن زمان پس اصلاح هیأت فاسده به وجهی فرمایند که از مقتضای عنایت بیرون نرود تغییرات عالم و بعث انبیاء و نصب خلفاء راشدین و تسلیط ملوک جابره همه نیرنگ همان عنایت است که منبسط است بر اجزاء زمان و موزع است بر قرون و طبقات. تشریع ابطال آن حکمت نخواهد کرد و نه خرم آن نظام آری چون زمان بعثت آمد تدبیر الهی پیغامبر را جارحه فیوض خواهد ساخت و چون نصب خلیفه راشد رسید تدبیر الهی آن خلیفه را جارحه خود در اتمام مواعید پیغامبر خواهد گردانید و در هر زمانی شریعتی که مصلحت آن زمان است معین خواهد فرمود، لهذا آنحضرت ﷺ بیان شریعت زمان خود فرمودند بعد از آن حکم ایام فتن نیز ارشاد نمودند و این مسأله ایست بس دقیق اگر آنرا در دل بنده انداختند حل بسیاری از مشکلات خواهد شد و الا عقدها افتاد که حل آن بس مشکل گشت و وضعی که به حسب ظاهر تدبیر این تغییر بران دائر است فقد خلیفه راشد است، زیرا که خلیفه را گردشهای زمانه و معنی تغییر و سبب آن و معالجه که به سبب آن تغیر رسوم و اوضاع تواند شد و حمیه که ترک آن موجب چندین مرض زمانه خواهد بود تعلیم می‌فرمایند و دست او را کشاده می‌سازند در تصرف تا ریاست عالم بر وی راست شود چنانکه طیب حاذق تدبیر صحت مریض و ازاله مواد مرض او می‌نماید و حمیه می‌فرماید همچنان این خلیفه راشد جلب صحت طبیعت عالم میکند و ازاله ماده مرض می‌سازد و ارشاد حمیه می‌نماید و این همه از کلام خلیفه راشد اشارات او می‌تراود کل اناء یترشح بما فیه غیر خلیفه هر چند ولی باشد از اولیاء الله باین تدبیر نطق نمی‌کند و اگر بکند تصرف در خلق بر وفق آن نمی‌تواند.

هر کسی را بهر کاری ساختند      میل آن را در دلش انداختند

داننده این رمزی از سخنِ مرد و حرکات و سکانات او می‌شناسد که این همه از کجاست، و شخص نادان علمی را به عملی مخلوط می‌گرداند و رمز را به رمزی و منصبی را به منصبی و بعد از آن وجود اخلاق شهویه و سبیه که در نفوس غیر معتدله مخلوق شده و کثرت مال آن رذائل را از قوت به فعل آورده که ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَعٍ ۖ أَن رَّءَاهُ اسْتَعْجَىٰ ۖ﴾ [العلق: ۶-۷]. یا اعجاب کل ذی رأی برآیه اگرچه حق طلب در خاطر او مسئول شده باشد جنس اول را فتنه مال گویند و جنس ثانی را به هوا تسمیه نمایند. آنحضرت در بسیاری از احادیث از آن دو جنس خبر دادند.

اخرج ابن ماجه «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى نَتْرُكُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ قَالَ: إِذَا ظَهَرَ فِيكُمْ مَا ظَهَرَ فِي الْأُمَمِ قَبْلَكُمْ. قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا ظَهَرَ فِي الْأُمَمِ قَبْلَنَا قَالَ: الْمُلْكُ فِي صِغَارِكُمْ وَالْفَاحِشَةُ فِي كِبَارِكُمْ وَالْعِلْمُ فِي رُدَالِكُمْ. قَالَ زَيْدٌ تَفْسِيرُ مَعْنَى قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: وَالْعِلْمُ فِي رُدَالِكُمْ. إِذَا كَانَ الْعِلْمُ فِي الْفُسَاقِ»<sup>۱</sup>.

وأخرج الدارمي «عَنْ حَيَّةِ بِنْتِ أَبِي حَيَّةٍ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ فِي قِصَّةِ طَوِيلَةٍ قَالَتْ: فَذَكَرْتُ غَزْوَنَا خَنْعَمًا وَغَزْوَةَ بَعْضِنَا بَعْضًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَمَا جَاءَ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْأُلْفَةِ وَأَطْنَابِ الْفَسَاطِيطِ - وَشَبَّكَ ابْنُ عَوْنٍ أَصَابِعَهُ، وَوَصَفَهُ لَنَا مُعَاذُ، وَشَبَّكَ أَحْمَدُ - فَقُلْتُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ حَتَّى مَتَى تَرَى أَمْرَ النَّاسِ هَذَا؟ قَالَ: مَا اسْتَقَامَتِ الْأَيُّمَةُ. قُلْتُ: مَا الْأَيُّمَةُ؟ قَالَ: أَمَّا رَأَيْتِ السَّيِّدَ يَكُونُ فِي الْحَوَاءِ فَيَتَّبِعُونَهُ وَيُطِيعُونَهُ، فَمَا اسْتَقَامَ أَوْلَاكَ»<sup>۲</sup>.

وأخرج ابن ماجه «عَنْ عِيَاضِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ يَقُولُ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَخَطَبَ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا أَخْشَى عَلَيْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ إِلَّا مَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ

۱- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۳۱، كتاب الفتن، باب قوله تعالى: {يا أيها الذين آمنوا عليكم أنفسكم} [المائدة: ۱۰۵]، حديث شماره: ۴۰۱۵، علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است؛ چرا که مکحول (یکی از رواة) این حدیث را به صیغه «عن» روایت کرده، و عنعنای وی پذیرفته نمی‌شود.

۲- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۹۲، كتاب العلم، باب في كراهية أخذ الرأي، حديث شماره: ۲۱۶، حسين سليم اسد دارانی گفته: اسناد این حدیث حسن است.

زَهْرَةَ الدُّنْيَا. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيَأْتِي الْخَيْرُ بِالشَّرِّ فَصَمَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: كَيْفَ قُلْتَ. قَالَ قُلْتُ وَهَلْ يَأْتِي الْخَيْرُ بِالشَّرِّ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ الْخَيْرَ لَا يَأْتِي إِلَّا بِخَيْرٍ أَوْ خَيْرٌ هُوَ إِنَّ كُلَّ مَا يُنْبِئُ الرَّبِيعُ يَقْتُلُ حَبْطًا أَوْ يُلِمُّ إِلَّا أَكَلَةَ الْخَضِرِ أَكَلَتْ حَتَّى إِذَا امْتَلَأَتْ خَاصِرَتَاهَا اسْتَقْبَلَتِ الشَّمْسُ فَتَلَطَّتْ وَبَالَتْ ثُمَّ اجْتَرَّتْ فَعَادَتْ فَأَكَلَتْ فَمَنْ يَأْخُذُ مَالًا بِحَقِّهِ يُبَارِكُ لَهُ وَمَنْ يَأْخُذُ مَالًا بِغَيْرِ حَقِّهِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يَشْبَعُ<sup>١</sup>.

وأخرج ابن ماجه «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا فَتَحَتْ عَلَيْكُمْ خَزَائِنُ فَارِسَ وَالرُّومِ أُمَّ قَوْمٍ أَنْتُمْ. قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ نَقُولُ كَمَا أَمَرَنَا اللَّهُ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ تَتَنَافَسُونَ ثُمَّ تَتَحَاسَدُونَ ثُمَّ تَتَدَابَرُونَ ثُمَّ تَتَبَاغُضُونَ أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ ثُمَّ تَنْطَلِقُونَ فِي مَسَاكِينِ الْمُهَاجِرِينَ فَتَجْعَلُونَ بَعْضُهُمْ عَلَى رِقَابِ بَعْضٍ»<sup>٢</sup>.

وأخرج ابن ماجه «عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ. أَنَّ الْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَهُ عَنْ عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ - وَهُوَ حَلِيفُ بَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ وَكَانَ شَهِيدًا بِدَرٍّ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ إِلَى الْبَحْرَيْنِ يَأْتِي بِمِزْيَتَيْهَا وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ هُوَ صَالِحُ أَهْلِ الْبَحْرَيْنِ وَأَمَرَ عَلَيْهِمُ الْعَلَاءَ بْنَ الْخَضِرِيِّ فَقَدِمَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ فَسَمِعَتِ الْأَنْصَارُ بِقُدُومِ أَبِي عُبَيْدَةَ فَوَافُوا صَلَاةَ الْفَجْرِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ انْصَرَفَ فَتَعَرَّضُوا لَهُ فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَأَوْهُمْ ثُمَّ قَالَ: أَطْنُكُمْ سَمِعْتُمْ أَنَّ أَبَا عُبَيْدَةَ قَدِمَ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ. قَالُوا أَجَلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أَبْشِرُوا وَأَمْلُوا مَا يُسْرُّكُمْ فَوَاللَّهِ مَا الْفَقْرَ

١- سنن ابن ماجه: ج ٢/ ص ١٣٢٣، كتاب الفتن، باب فتنة المال، حديث شماره: ٣٩٩٥، علامه ألبانى كفته: اين حديث صحيح است.

٢- سنن ابن ماجه: ج ٢/ ص ١٣٢٤، كتاب الفتن، باب فتنة المال، حديث شماره: ٣٩٩٦، علامه ألبانى كفته: اين حديث صحيح است.

أَخْشَى عَلَيْكُمْ وَلَكِنِّي أَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْسِطَ الدُّنْيَا عَلَيْكُمْ كَمَا بُسِطَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا فَتُهْلِكُكُمْ كَمَا أَهْلَكْتَهُمْ»<sup>۱</sup>.

وفي المشكوة «إنه سيخرج في أمتي أقوام تتجاری بهم تلك الأهواء كما يتجاری الكلب بصاحبه فلا يبقى عرق ولا مفصل إلا دخله»<sup>۲</sup>.

تنبیه دوم گمان مبر که در زمان شرور همه کس شریر بوده‌اند و عنایت‌های الهی در تهذیب نفوس بیکار افتاد بلکه اینجا اسرار عجیب است.

عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگو

نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند

در هر زمانه طائفه را مهبط انوار و برکات ساخته‌اند. أخرج مسلم بروایة جماعة «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي قَائِمَةٌ بِأَمْرِ اللَّهِ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ أَوْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ عَلَى النَّاسِ»<sup>۳</sup>.

أخرج ابن ماجه «عن أبي هريرة قال قال رسول الله ﷺ: إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ»<sup>۴</sup>.

۱- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۲۴، كتاب الفتن، باب فتنة المال، حديث شماره: ۳۹۹۷، علامه آل‌بانی گفته: این حديث صحيح است.

۲- مشکاة المصابيح: ج ۱/ ص ۶۱، الفصل الثاني، حديث شماره: ۱۷۲، علامه آل‌بانی گفته: این حديث صحيح است. و نكا: سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۱۹۸، كتاب السنة، باب شرح السنة، حديث شماره: ۴۵۹۷، علامه آل‌بانی گفته: این حديث حسن است.

۳- صحيح مسلم: ج ۳/ ص ۱۵۲۴، كتاب الإمارة، باب قوله صلى الله عليه وسلم: «لا تزال طائفة من أمتي ظاهرين على الحق لا يضرهم من خالفهم».

۴- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۱۹، كتاب الفتن، باب بدأ الإسلام غريباً، حديث شماره: ۳۹۸۶، علامه آل‌بانی گفته: این حديث صحيح است. البته نص روايت ابن ماجه از ابو هريره ؓ این گونه است: «بدأ الإسلام غريباً، وسيعود غريباً، فطوبى للغرباء». و نكا: صحيح مسلم: ج ۱/ ص ۱۳۰، كتاب الإيمان، باب بيان أن الإسلام بدأ غريباً وسيعود غريباً، وأنه يأرز بين المسجلين، حديث شماره: ۱۴۵.

واخرج ابن ماجه «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ»<sup>۱</sup>.

وأخرج ابن ماجه «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ. قَالَ قِيلَ وَمَنِ الْغُرَبَاءُ قَالَ التُّزَاعُ<sup>۲</sup> مِنَ الْقَبَائِلِ»<sup>۳</sup>.

واخرج ابن ماجه «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَنَّهُ خَرَجَ يَوْمًا إِلَى مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَوَجَدَ مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ قَاعِدًا عِنْدَ قَبْرِ النَّبِيِّ ﷺ يَبْكِي فَقَالَ مَا يُبْكِيكَ قَالَ يُبْكِينِي شَيْءٌ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ يَسِيرَ الرِّبَاءِ شِرْكٌ وَإِنَّ مَنْ عَادَى لِلَّهِ وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَ اللَّهَ بِالْمُحَارَبَةِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْأَبْرَارَ الْأَتْقِيَاءَ الْأَخْفِيَاءَ الَّذِينَ إِذَا غَابُوا لَمْ يُفْتَقَدُوا وَإِنْ حَضَرُوا لَمْ يُدْعَوْا وَلَمْ يُعْرَفُوا فُلُوبُهُمْ مَصَابِيحُ الْهُدَى يَخْرُجُونَ مِنْ كُلِّ غَبْرَاءٍ مُظْلِمَةٍ»<sup>۴</sup>.

و هر چند در این زمانه این مردم کمیاب اند اما به وجهی از وجوه بهتر اند از اشخاص بسیاری از زمان سابق.

أخرج الترمذي وابن ماجه وغيرهما «عن أبي ثعلبة الحشني في حديث طويل آخره: فَإِنَّ وَرَاءَكُمْ أَيَّامَ الصَّبْرِ، فَمَنْ صَبَرَ فِيهِنَّ، قَبِضَ عَلَى الْجُمْرِ، لِلْعَامِلِ فِيهِنَّ مِثْلُ أَجْرِ حَمْسِينَ

۱- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۲۰، كتاب الفتن، باب بدأ الإسلام غريباً، حديث شماره: ۳۹۸۷، علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن صحیح است.

۲- کسانی که قبائل خویش را ترک کرده و به خدمت رسول الله آمده باشند. (ش)

۳- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۲۰، كتاب الفتن، باب بدأ الإسلام غريباً، حديث شماره: ۳۹۸۸، علامه آلبانی گفته: این حدیث به استثنای جمله‌ی: «قَالَ قِيلَ وَمَنِ الْغُرَبَاءُ قَالَ التُّزَاعُ مِنَ الْقَبَائِلِ» صحیح است.

۴- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۲۰، كتاب الفتن، باب بدأ الإسلام غريباً، حديث شماره: ۳۹۸۹، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است.



رَجُلًا يَعْمَلُونَ مِثْلَ عَمَلِهِ، وَزَادَنِي غَيْرُهُ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْهُمْ؟ قَالَ: أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ»<sup>۱</sup>.

وفي المشكوة «عن حذيفة قال سمعتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: تُعْرَضُ الْفِتْنُ عَلَى الْقُلُوبِ كَالْخَصِيرِ عُوْدًا عُوْدًا فَأَيُّ قَلْبٍ أَشْرَبَهَا نُكِبَتْ فِيهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ وَأَيُّ قَلْبٍ أَنْكَرَهَا نُكِبَتْ فِيهِ نُكْتَةٌ بَيَضَاءُ حَتَّى تَصِيرَ عَلَى قَلْبَيْنِ عَلَى أَبْيَضٍ مِثْلِ الصَّفَا فَلَا تَضُرُّهُ فِتْنَةٌ مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَالْآخِرُ أَسْوَدُ مُرْبَادًا<sup>۲</sup> كَالْكُوزِ مُحْجَا<sup>۳</sup> لَا يَعْرِفُ مَعْرُوفًا وَلَا يُنْكِرُ مُنْكَرًا إِلَّا مَا أَشْرَبَ مِنْ هَوَاهُ» أخرجه مسلم<sup>۴</sup>.

باز آنحضرت ﷺ این غریبان را که در هر طبقه اقل قلیل می‌باشند تقسیم فرمودند به پنج طبقه و در هر طبقه خاصیتی نهادند معنی این کلام به غایت دقیق است.

أخرج ابن ماجه «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أُمِّي عَلَى خَمْسِ طَبَقَاتٍ فَأَرْبَعُونَ سَنَةً أَهْلُ بَرٍّ وَتَقْوَى ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ إِلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ سَنَةٍ أَهْلُ تَرَاخُمٍ وَتَوَاصُلٍ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ إِلَى سِتِّينَ وَمِائَةٍ سَنَةٍ أَهْلُ تَدَابُرٍ وَتَقَاطُعٍ ثُمَّ الْهَرَجُ الْهَرَجُ التَّجَا التَّجَا»<sup>۵</sup>.

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۲۵۷، أبواب تفسیر القرآن عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، باب: ومن سورة المائدة، حديث شماره: ۳۰۵۸، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف بوده و قسمت‌های از آن صحیح است، و سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۳۰، کتاب الفتن، باب الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر، حدیث شماره: ۴۰۱۴، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف بوده، و فقره‌ی آیام صبر ثابت (صحیح) است.

۲- غبار آلود.

۳- کوزه‌ای که در آن آب قرار نگیرند.

۴- مشکاة المصابیح: ج ۲/ ص ۱۴۸۰، الفصل الأول، حدیث شماره: ۵۳۸۰، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۱۲۸، کتاب الإیمان، باب بیان أن الإسلام بدأ غریبا وسيعود غریبا، وأنه یأرز بین المسجدين، حدیث شماره: ۱۴۴.

۵- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۴۹، کتاب الفتن، باب الآيات، حدیث شماره: ۴۰۵۸، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است.

وفي رواية عنه «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أُمِّتِي عَلَى خَمْسِ طَبَقَاتٍ كُلُّ طَبَقَةٍ أَرْبَعُونَ عَامًا فَأَمَّا طَبَقَتِي وَطَبَقَةُ أَصْحَابِي فَأَهْلُ عِلْمٍ وَإِيمَانٍ وَأَمَّا الطَّبَقَةُ الثَّانِيَةُ مَا بَيْنَ الْأَرْبَعِينَ إِلَى الثَّمَانِينَ فَأَهْلُ بِرٍّ وَتَقْوَى. ثُمَّ ذَكَرَ نَحْوَهُ»!

تفصیل این اجمال آنکه در هر زمان جمعی بر سنت سنیہ قائم خواهند بود وان قُلُوا باز این قائمین علی الحق بر یک صفت نیستند در هر طبقه وجه قرب دیگر خواهد بود و صورت قیام بر سنت سنیہ دیگر. طبقه اولی چهل سال است از هجرت حضرت خیر البشر ﷺ تا وفات حضرت مرتضیٰ ﷺ و وجه قرب در این طبقه ایمان و علم است یعنی قوت تصدیق شرائع و اعتناء تمام به حفظ مسموعات از جناب آنحضرت ﷺ و آن را غنیمت کبری دانستن و از همه گسستن و بجانب او متوجه شدن، و اصل در این وجه آنست که قبل مبعث آنحضرت ﷺ عالم به کفر و جاهلیت مملو شده بود و اوضاع فاسده ظاهر و باطن ایشان را در گرفته و هیأت دنیہ خسیسه دل ایشان را مشغوف ساخته ناگهان مدبّر السموات والارض داعیه هدایت در قلب شریف آنحضرت ﷺ فرو ریخت و علومی که اهتدا به آن تواند بود بر قلب مبارک وی ﷺ نازل فرمود هر کرا فطرت سلیمه بود آن داعیه در دل او منطبق شد و آن علم در عقل او منعکس گشت و آن جماعه سلیم الفطره بر منازل شتی بوده‌اند طائفه‌ی مخلوق بر استعدادی که شبیه به استعداد انبیاء بود و نمونه نبوت در جوهر طبیعت ایشان مودّع ایشان سر دفتر امت آمدند و به شهادت دل آن داعیه و آن علوم را تلقی نموده‌اند و پاره‌ی از تحقیق نصیب ایشان شد و طائفه‌ای استعداد تقلید تمام داشتند و قبول انعکاس آن داعیه و آن علوم نمودند و حصه‌ی از سعادت یافتند و کلاً وعد الله الحسنی هر که از انطباع دورتر از این رحمت کامله محروم‌تر، اینجا اعمال و اخلاق مقصود بالتبع بود و ملحوظ بالعرض.

۱- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۴۹، کتاب الفتن، باب الآيات، حدیث شماره: ۴۰۵۸، علامه آل‌بانی گفته: این حدیث ضعیف است.

و در طبقه ثانیه وجه قرب عمل به شرائع اسلامی بود فرائض آن و نوافل آن و اجتناب از محرمات و مکروهات و دل ایشان از همه گسسته به این اعمال متوجه شد از این اعمال نوری برخاست و بر دل ایشان مستولی گشت بر آن نور بودند و همراه آن نور گذشتند و هم اهل البر والتقوی.

و در طبقه ثالثه اعمال خیر بر سیل عادت و ریا فاش شد و هر کس و ناکس به صور اعمال متلبس گشت و فرق در میان محق و مبطل به اعتبار صورت اعمال نماند هر که بر حسن اخلاق و لین جانب و صفائی دل مفطور بود نور این اعمال تنویر و تهذیب او نمود، و هر که چنین نبود صرف اعمال او را به این قرب نه رسانید، زیرا که اعمال ایشان از نیت قویه بر نخاست و نور آن اعمال به قلب آن جماعه عائد نشد و هر که بر این صفت بود موانع قبول اعمال را نتوانست از خود دفع کردن بخلاف طبقه پیشین که مساهلت در نیت عادت آن قوم نبود و ریا در اعمال رسم ایشان نه و هم اهل التواصل والتراحم.

و در طبقه رابعه اوضاع فاسده و نیت کاسده ظاهرتر شد نور اعمال بدون گوشه گیری و خلوت نشینی و انقطاع از قبائل و عشائر و از صحبت خلق دور شدن میسر نگشت هر که در این طبقه نوری حاصل کرد بغیر اعتزال و ترک صحبت با انام دستش نداد و هم اهل التدابر والتقاطع.

و در طبقه خامسه دوره برگشت و نظر الهی بر ملکات نفس افتاد که با اعمال و اذکار مکسوب میگردد و در جذر لطیفه عقل و نفس و قلب پای محکم می کند و هم اهل المقامات والاحوال.

و همچنین در هر طبقه وصفی که مدار نظر الهی همان می باشد علیحده است والكلام فی هذا يطول ولنقتصر ههنا علی تفسیر الطبقات الخمس.

از این مبحث میتوان شناخت که عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس و عائشه صديقه وامثال ایشان عليهم السلام در کدام منزلت بوده‌اند و سعيد بن المسيب و فقهای سبعة و معاصر ایشان در کدام مرتبه.

تنبیه سوم باید دانست که معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه یکی از اصحاب آنحضرت بود عليه السلام و صاحب فضیلت جلیله در زمره‌ی صحابه رضوان الله علیهم، زنه‌ار در حق او سوء ظن نکنی و در ورطه‌ی سب او نه افتی تا مرتکب حرام نشوی اخرج ابوداود «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»<sup>۱</sup>.

و اخرج ابوداود «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يُصْلِحَ اللَّهُ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مِنْ أُمَّتِي». وفي رواية: «لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَظِيمَتَيْنِ»<sup>۲</sup>.

و اخرج الترمذي من حديث «عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَمِيرَةَ وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ لِمُعَاوِيَةَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا وَاهِدِيًا بِهِ»<sup>۳</sup>.

و اخرج ابن سعد وابن عساکر «عن سلمة بن مخلد قال سمعت النبي ﷺ يقول لمعاوية اللهم علمه الكتاب ومكن له في البلاد وقه العذاب»<sup>۱</sup>.

۱- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۱۴، كتاب السنة، باب في النهي عن سب أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم، حديث شماره: ۴۶۵۸، علامه آل‌بانی گفته: این حديث صحيح است. و نگا: صحيح مسلم: ج ۴/ ص ۱۹۶۷، كتاب فضائل الصحابة رضي الله تعالى عنهم، باب تحريم سب الصحابة رضي الله عنهم، حديث شماره: ۲۵۴۰.

۲- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۱۶، كتاب السنة، باب ما يدل على ترك الكلام في الفتنة، حديث شماره: ۴۶۶۲، علامه آل‌بانی گفته: این حديث صحيح است.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۸۷، أبواب المناقب، باب مناقب معاوية بن أبي سفيان رضي الله عنه، حديث شماره: ۳۸۴۲، علامه آل‌بانی گفته: این حديث صحيح است.

وأخرج الترمذي من حديث «عمير بن سعيد سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: اللَّهُمَّ اهْدِ بِهِ»<sup>۲</sup>.

و عقل نیز بر آن دلالت می کند، زیرا که از طرق کثیره معلوم شد که آنحضرت ﷺ معلوم فرمودند که وی (معاویه رضی الله عنه) فی وقت من الاوقات خلیفه خواهد شد و آنحضرت چون شفقت وافر بر امت داشتند کما قال الله تعالى: ﴿حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۲۸]<sup>۳</sup>. پس رأفت کامله ی آنجناب رضی الله عنه به نسبت امت اقتضا فرمود که خلیفه ی ایشان را دعا به هدایت و اهتدا نماید أخرج الديلمي «عن الحسن بن علي قال سمعت عليا يقول: سمعت رسول الله ﷺ يقول لا تَذْهَبُ الْأَيَّامُ وَاللَّيَالِي حَتَّى يَمْلِكَ معاوية»<sup>۴</sup>.

واخرج الآجري في كتاب الشريعة «عن عبدالمك بن عمير قال: قال معاوية رضی الله عنه ما زلت في طمع من الخلافة منذ سمعت رسول الله ﷺ يقول يا معاوية إن ملكت فأحسن»<sup>۵</sup>.

۱- الطبقات الكبرى: ج ۱/ص ۱۰۸، روایت شماره: ۳۱، و تاریخ دمشق: ج ۵۹/ص ۷۸، ۷۵۱۰- معاوية بن صخر أبي سفيان بن حرب.

فضائل الصحابة، احمد بن حنبل: ج ۲/ص ۹۱۵، فضائل معاوية بن أبي سفيان رضي الله عنهما، حديث شماره: ۱۷۵۰.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۸۷، أبواب المناقب، باب مناقب معاوية بن أبي سفيان رضي الله عنه، حديث شماره: ۳۸۴۳، علامه آلبانی گفته: این حديث صحيح لغيره است.

۳- ترجمه ی آیه: «به (هدایت) شما اشتیاق وافر دارد و نسبت به مومنان دلسوز و مهربان است».

۴- الفردوس بمأثور الخطاب: ج ۵/ص ۷۷، روایت شماره: ۷۵۰۷، تألیف: شیرویه بن شهردار مشهور به الديلمي الهمداني (متوفی: ۵۰۹ هـ)، تحقیق: سعید بن بسیوني زغلول، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۰۶ هـ/۱۹۸۶ م.

۵- الشريعة للآجري: ج ۵/ص ۲۴۷۶، كتاب فضائل معاوية بن أبي سفيان رضي الله عنه، باب ذكر وصية النبي صلى الله عليه وسلم لمعاوية رضي الله عنه: «إن وليت فاعدل»، حديث شماره: ۱۹۶۶.

وقد صح من حديث أم حرام «ان رسول الله ﷺ قال أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ الْبَحْرَ قَدْ أَوْجَبُوا»<sup>۱</sup> وكان أول من غزا في البحر معاوية في زمان عثمان بن عفان وكانت أم حرام في حبشة وماتت بعد ما خرجت من البحر»<sup>۲</sup>.

وقد استفاض ان النبي ﷺ استكتبه<sup>۳</sup> وهو لا يستكتب إلا عدلاً أميناً، «وقد روى الآجري

۱- صحيح بخاری: ج ۴/ ص ۴۲، کتاب الجهاد والسير، باب ما قيل فی قتال الروم، حدیث شماره: ۲۹۲۴.

۲- شرح السنة للبغوی: ج ۱۳/ ص ۳۱۲، کتاب الفضائل، باب علامات النبوة، حدیث شماره: ۳۷۳۱، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

۳- شاه ولی الله مرحوم در این مبحث بطور خلاصه پنج فضیلت مسلمهای معاویه ابن ابی سفیان ﷺ را ذکر نموده که از این قرار است: ۱- معاویه از جمله صحابه کرام رضوان الله عنهم اجمعین است. ۲- رسول الله برای فلاح و کامیابی ایشان دعاء کرده‌اند. ۳- در اولین جهاد دریائی شرکت نموده بلکه فرمانده فاتح آن لشکر بوده است. ۴- شرافت کتابت وحی برای آن جناب ﷺ را حاصل کرده است. ۵- محبت و عظمت آن حضرت ﷺ در دل او جاگزین بوده است.

برای تفصیل بیشتر فضائل معاویه ﷺ به کتب معتبر تاریخ و سیره مراجعه شود که از آن جمله علامه ابن حجر مکی در کتاب «تطهیر الجنان» فضایل ایشان را به خوبی بیان نموده است، دلیل دیگر بر فضیلت معاویه اینست که علی مرتضی در میدان جنگ با ایشان به ایمان وی شهادت می‌دادند، چنانچه در کتب معتبر اهل سنت و شیعه مکرراً آمده است. بطور مثال علامه ابن حجر مکی در تطهیر الجنان از قول علی ﷺ نقل می‌کند که در باره معاویه و اهل شام فرمود: «إخواننا بغوا علينا». و در نهج البلاغه چاپ مصر، قسم دوم صفحه ۱۱۸ آمده است که علی ﷺ درباره مسائل اختلافی بین خود و معاویه بطور فرمان رسمی به تمام شهرهای بزرگ دولت اسلامی نوشت: «وكان بدء أمرنا انا التقينا والقوم من أهل الشام والظاهر ان ربنا واحد ونبينا واحد ودعوتنا في الإسلام واحدة ولا نستزیدهم فی الإیمان بالله والتصدیق برسله ولا یستزیدوننا، والأمر واحد إلا ما اختلفنا فیہ من دم عثمان ونحن منه براء». (ش)

۴- هیچ شک نیست که امیر معاویه ﷺ نامه‌ها و فرمان‌های رسول خدا ﷺ را می‌نوشته است، اما حلی و هم‌فکران او در کتابت وحی ایشان شکوکی پیش کرده‌اند که شیخ الاسلام ابن تیمیه/ در منهاج السنة النبویة جواب کافی این شکوک را ارائه داشته است. (ش)

من طرق متعددة إن ذلك كان بإشارة من جبرئيل»<sup>۱</sup>.

و معاویه بن ابی سفیان می گفت: «لست بخليفة ولكني أول ملوك الاسلام وستجربون الملوك بعدي»<sup>۲</sup>.

و از شعرات شریفه آنحضرت ﷺ چیزی با خود داشت وقت وفات وصیت نمود که آن را در مناخر او بگذارند و بعض مقاصد خلافت خاصه می دانست لیکن امضای آن نتوانست أخرج احمد «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ الْيَحْصِيَّ قَالَ سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ يُحَدِّثُ وَهُوَ يَقُولُ إِيَّاكُمْ وَأَحَادِيثَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَّا حَدِيثًا كَانَ عَلَى عَهْدِ عُمَرَ وَإِنَّ عُمَرَ كَانَ أَخَافَ النَّاسِ فِي اللَّهِ ﷻ»<sup>۳</sup>.

تنبيه چهارم تغير اوضاع به اوضاع دیگر چند قسم و هر قسمی را حکمی است علیحده بعض از آن قبیل است که اختیار بشر را در آن راه نیست مثل قحط و زلازل و کثرت نساء و قلت رجال و کثرت اشراق خبیث النفس و قلت اخیار معتدل الاخلاق ذوی

۱- الشريعة للأجری: ج ۵/ صص ۲۴۵۱- ۲۴۵۷، کتاب فضائل معاویه بن أبی سفیان رضي الله عنه، باب ذکر استکتاب النبي صلى الله عليه وسلم لمعاوية رحمه الله بأمر من الله عز وجل، احادیث شماره: ۱۹۳۴- ۱۹۴۰.

۲- البيان والتبيين: ج ۱/ ص ۲۴۱، أبی عثمان عمرو بن بحر مشهور به جاحظ (متوفی: ۲۵۵ هـ)، تحقیق: محامی فوزی عطوی، ناشر: دار صعب - بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۹۶۸ م. البته این جملات را به عتبه بن غزوان سلمی منسوب کرده اند که بعد از فتح ابله ایراد کرده است.

۳- مسند امام احمد: ج ۲۸/ ص ۱۱۵، حدیث معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه، حدیث شماره: ۱۶۹۱۰، شعيب الأرناؤوط گفته اسناد این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است. نگا: صحیح مسلم: ج ۲/ ص ۷۱۸، کتاب الکسوف، باب النهي عن المسألة، حدیث شماره: ۱۰۳۷.

الحکم أخرج الشيخان من حديث «ابن عمر قال رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِنَّمَا النَّاسُ كَالْإِبِلِ الْمِائَةُ لَا تَكَادُ تَجِدُ فِيهَا رَاحِلَةً»<sup>۱</sup>.

و حکم این قسم آنست که تکلیف بر طاقت دائر است و مؤاخذه منوط به اختیار در این تغییرات مآخوذ نیستند لیکن در این قسم قصور اشخاص بنی آدم از وصول کمال مطلوب متحقق است اگر چه به اختیار نباشد و بعضی از آن قبیل است که به اختیار آدمی واقع می شود و این قسم به اقسام چند منقسم است:

یکی آنکه ارتکاب کنند منهی عنه را مثل شرب خمر و کثرت زنا یا ترک نمایند مفروضات را مثل صلاۀ و شکی نیست که آن محل مؤاخذه است.

دیگر آنکه التزام کنند مستحبی را مانند التزام سنن مؤکده یا صورتی و هیئتی خاص از امور ممدوحه لازم گیرند و آن را به نواجذ خود عضّ نمایند و این قسم را بدعت حسنه گویند مثل اختراع احزاب و اوراد و در این قسم ترتب ثواب متحقق میشود و اعتقاد تأکد آن باطل و مدار ثواب همان قدر است که معروف از شرع شد و آن هیئت و صورت مباح است متعلق مدح و ذم نمی تواند شد و یحتمل که بعض مفاسد بر آن التزام مترتب شود و در قرن ثانی آن همه را سنت انگارند و تحریف شریعت حقه لازم آید اما این شخص شعور به آن مفاسد ندارد و خطا گونه است.

سوم آنکه لازم گیرد هر فریق مباحی را که شعار خویش ساخته است و همچنین در هر زمانی رسمی فاش شود و وضعی رائج گردد و آن همه باقی بر اباحت خود است لوم و مدح بر آن عائد نیست الا بالعرض که تعصب در میان آید و ترجیح وضعی بر وضع دیگر متحقق گردد یا قرن تالی آن را سنت دانند و در ورطه تحریف افتند. باز قبح اشیاء قبیحه گاهی بنص کتاب الله یا احادیث مشهوره یا قیاس جلی یا اجماع امت مرحومه

۱- صحیح بخاری: ج ۸/ ص ۱۰۴، کتاب الرقاق، باب رفع الأمانة، حدیث شماره: ۶۴۹۸، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۹۷۳، کتاب فضائل الصحابة رضي الله تعالى عنهم، باب قوله صلى الله عليه وسلم: الناس كإبل مائة لا تجد فيها راحلة، حدیث شماره: ۲۵۴۷.



خصوصاً ایام خلافت خاصه که بقایای برکات نبوت است ثابت می‌شود و عندکم من الله برهان برین اقسام صادق است در این صورتها شخصی به جهل آن اصول معذور نیست و استدلال به شبه واهی یا تقلید عالمی در خلاف آن غیر مسموع و عندالله آن مخالف را مفاز نه، و گاهی قباح این اشیاء به خبر واحد صحیح بغیر معارض ثابت شود در این صورت تا وقتی که آن حدیث نه رسیده است و پرده از روی کار مرتفع نگشته به سبب جهل خود معذور است چون پرده برخاست و پردگی متجلی شد جای گفت و شنید نماند، و گاهی قبح آن با ادله ظنیه متنازعه متعارضه ثابت گردد و آنجا اختلاف سلف که المجتهدان مصیبان أو المصیب واحد والآخر مخطی معذور جاری است.

چون این مقدمات معلوم شد می‌باید که در مبحث تغییر اوضاع رسوم و در اختلاف امت که در این ایام پیدا شد به یک عصا همه را سوق نه کنی و در یک مرتبه نازل نه گردانی - ع

هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد.

## مقصد دوم

از آن دو مقصد که فصل پنجم بر آن موزع گردانیده شد در بیان تغییرات کلیه که در این امت واقع شد غیر آن تغیر عظیم که در مقصد اول تقریر نمودیم. و این مبحث به غایت طویل الذیل است و استیعاب آن در این موضع متصور نیست مقصود ما در این فصل شرح بعض احادیث متعلقه به مبحث ماست مانند حدیث قرون ثلاثه<sup>۱</sup>.

و حدیث «فإن یقم لهم دینهم یقم سبعین سنة»<sup>۲</sup>.

و حدیث «اثنا عشر خلیفة»<sup>۳</sup>.

و حدیث «خمس مائة سنة»<sup>۴</sup>.

اول تغییری که در این امت واقع شد انتقال آنحضرت است ﷺ از دار دنیا به رفیق اعلی و کدام حادثه جانکاه تر و تغیر هولناک تر از آن خواهد بود که وحی الهی جل شانہ منقطع گردد و برکات متواتره سماویہ که همدوش نبوت است رو به استتار آرد، أخرج الدارمی «عن عكرمة في آخر حديث طويل في وفاة النبي ﷺ وَجَعَلَتْ أُمُّ أَيْمَنَ تَبْكِي فَقِيلَ لَهَا يَا أُمَّ

---

۱- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۹۶۲، کتاب فضائل الصحابة رضي الله تعالى عنهم، باب فضل الصحابة ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم، حدیث شماره: ۲۵۳۳.

۲- معجم ابن الأعرابي: ج ۲/ ص ۴۲۷، روایت شماره: ۸۱۷، تألیف: أبو سعيد بن الأعرابي أحمد بن محمد بصري (متوفی: ۳۴۰ هـ)، تحقیق و تخریج: عبد المحسن بن إبراهیم بن أحمد الحسینی، ناشر: دار ابن الجوزي، المملكة العربية السعودية، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۸ هـ/ ۱۹۹۷ م.

۳- این روایت در کتاب های متعدد حدیثی روایت شده؛ از جمله: صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۱۴۵۲، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش، والخلافة في قریش، حدیث شماره: ۱۸۲۱. و نگا: صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۸۱، کتاب الأحکام، باب الاستخلاف، حدیث شماره: ۷۲۲۲.

۴- شرح السنة للبخاری: ج ۱۴/ ص ۱۹۲، کتاب فضائل الصحابة، باب فضل فقراء المهاجرين.

أَيَّمَنَ تَبَكِّي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَتْ: إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَبْكِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ لَا أَكُونَ أَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ ذَهَبَ إِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الدُّنْيَا، وَلَكِنِّي أَبْكِي عَلَى خَبَرِ السَّمَاءِ انْقَطَعَ<sup>۱</sup>.

وأخرج الدارمي «عَنْ أَنَسٍ وَذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: شَهِدْتُهُ يَوْمَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ، فَمَا رَأَيْتُ يَوْمًا قَطُّ كَانَ أَحْسَنَ وَلَا أَضْوَأَ مِنْ يَوْمٍ دَخَلَ عَلَيْنَا فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَشَهِدْتُهُ يَوْمَ مَوْتِهِ، فَمَا رَأَيْتُ يَوْمًا كَانَ أَقْبَحَ وَلَا أَظْلَمَ مِنْ يَوْمٍ مَاتَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ»<sup>۲</sup>.

وأخرج الترمذي «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ لَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الَّذِي دَخَلَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ أَضَاءَ مِنْهَا كُلُّ شَيْءٍ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ أَظْلَمَ مِنْهَا كُلُّ شَيْءٍ وَمَا نَفَضْنَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْأَيْدِي وَإِنَّا لَفِي دَفْنِهِ حَتَّى أَنْكَرْنَا قُلُوبَنَا»<sup>۳</sup>.

وأخرج الدارمي «مَكْحُولٌ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: إِذَا أَصَابَ أَحَدَكُمْ مُصِيبَةٌ فَلْيَذْكُرْ مُصِيبَتَهُ بِي، فَإِنَّهَا مِنْ أَعْظَمِ الْمَصَائِبِ»<sup>۴</sup>.

تغییر ثانی موت حضرت فاروق اعظم است و در احادیث بسیار وارد شده که عمر غلق باب فتنه است از آنجمله حدیث حذیفه «لَيْسَ عَلَيْكَ مِنْهَا بَأْسٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» مکرر روایت کردیم و سیرت شیخین متقارب بود و مناقب ایشان هم عنان و متوافق و سوابق ایشان متعاقب، و غزواتی که در ایام ایشان واقع شد متشابه نقش اول صدیق اکبر ﷺ بست و اتمام آن بر دست فاروق اعظم ﷺ به حصول انجامید تمام مسلمین در زمان ایشان باهم مؤتلف و با یک دیگر متراحم و بر کفار شدید و بر جهاد متوافق نام مخالفت در

۱- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۲۰، حدیث شماره: ۸۴، حسین سلیم أسد دارانی گفته: راویان این سند ثقه اند؛ اما این روایت مرسل است.

۲- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۲۳، حدیث شماره: ۸۹، حسین سلیم أسد دارانی گفته: اسناد این روایت صحیح است.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۵۸۸، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۱۸، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیحی است.

۴- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۲۲، حدیث شماره: ۸۵، حسین سلیم أسد دارانی گفته: اسناد این روایت صحیح بوده، اما این روایت مرسل است.

میان ایشان واقع نه، سپاه و رعایا خلیفه را از جان خود دوست دارتر و خلیفه بر رعایا و سپاه از پدر مشفق و مهربانتر و رؤس جیوش و امرای امصار اهل سوابق از مهاجرین اولین و انصار أخرج الترمذي في كتاب الشئائل «عن عتبة بن غزوان في حديث طويل آخره قال عتبة بن غزوان: لقد رأيتني وإني لسابع سبعة مع رسول الله ﷺ ما لنا طعام إلا ورق الشجر حتى تقرحت أشفاقنا، فالتقطت بردة قسمتها بيني وبين سعد، فما منا من أولئك السبعة أحد إلا وهو أمير مصر من الأمصار وستجربون الأمراء بعدنا»<sup>۱</sup>.

هر دو بزرگ در عهد شریف آنحضرت ﷺ وزیر و مشیر و ناصر خلافت و ظهیر و معین چون نوبت خودشان رسید کارها سر انجام دادند و تائید دین بوجوه بسیار ازیشان بر روی کار آمد که مقدور دیگری نشد آنحضرت ﷺ به ملاحظه همین تقارب به اعتبار سوابق و سیر و به اعتبار تحمل اعباء مشاوره ملکیه و ملیه و به اعتبار آنچه برای ایشان در پرده غیب مقدر بود از کشور کشائی و ترویج دین متین هر دو عزیز را در احادیث بسیار جمع ساختند مانند توأمین و مثل فرقدین قال رسول الله ﷺ في قصة تكلم البقرة وفي قصة الذئب «أُوْمِنُ بِهِ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»<sup>۲</sup>.

«قال علي: كثيراً ما كنت اسمع رسول الله ﷺ يقول كنت أنا وأبو بكر وعمر وفعلت أنا وأبو بكر وعمر وخرجت أنا وأبو بكر وعمر وانطلقت أنا وأبو بكر وعمر ودخلت أنا وأبو بكر وعمر»<sup>۳</sup>.

۱- الشئائل المحمدية: ج ۱/ ص ۲۱۲، تأليف: محمد بن عيسى بن سورة ترمذي، أبو عيسى (متوفى: ۲۷۹ هـ)، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

۲- صحيح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۵۸، كتاب فضائل الصحابة رضي الله تعالى عنهم، باب من فضائل أبي بكر الصديق رضي الله عنه، حديث شماره: ۲۳۸۸.

۳- صحيح بخاری: ج ۵/ ص ۹، كتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حديث شماره: ۳۶۷۷.

«وقال رسول الله ﷺ: إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَيَرَوْنَ أَهْلَ عِلِّيِّينَ كَمَا تَرَوْنَ الْكَوْكَبَ الدُّرِّيَّ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ لَمِنْهُمْ وَأَنْعَمًا»<sup>۱</sup>.

«وقال ﷺ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ سَيِّدَا كُھُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ، وَالْآخِرِينَ مَا خَلَا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ»<sup>۲</sup>.

«وقال إني لا أدري ما بقائي فيكم فافقدوا باللذين من بعدي أبي بكرٍ وعمر»<sup>۳</sup>.

«وقال انس كان رسول الله ﷺ إذا دخل المسجد لم يرفع أحد رأسه غير أبي بكرٍ، وعمر، كانا يتبسمان إليه ويتبسم إليهما»<sup>۴</sup>.

«وخرج ﷺ ذات يوم ودخل المسجد وأبو بكرٍ وعمر أحدهما عن يمينه والآخر عن شماله وهو أخذ بأيديهما وقال: هكذا نُبعث يوم القيامة»<sup>۵</sup>.

«وقال ﷺ لو اجتمعتم في مشورة ما خالفتمكم»<sup>۶</sup>.

«وقال هذان السمع والبصر»<sup>۷</sup>.

- 
- ۱- مسند امام احمد: ج ۱۸/ص ۱۳۳، حديث شماره: ۱۱۵۸۸، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث صحیح لغیره است.
  - ۲- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۱۰، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۶۴، وسنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۱۱، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۶۵. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.
  - ۳- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۱۰، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۶۳، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.
  - ۴- شرح السنة للبغوی: ج ۱۴/ص ۱۰۳، باب في فضل أبي بكر وعمر رضي الله عنهما، حديث شماره: ۳۸۹۸. ابو عیسی گفته: این حدیثی غریب است که ما آنرا به جز از حدیث الحکم بن عطیه (یکی از راویان این سند) نمی شناسیم.
  - ۵- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۱۲، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۶۹، علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است.
  - ۶- مسند امام احمد: ج ۲۹/ص ۵۱۸، حديث شماره: ۱۷۹۹۵، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث ضعیف است.
  - ۷- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۱۳، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۷۱، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

«وَقَالَ أَمَّا وَزِيرَايَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ فَجَبْرِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَأَمَّا وَزِيرَايَ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»<sup>۱</sup>.

«وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَيْدَىٰ بِهِمَا»<sup>۲</sup>.

«وَرَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي رُؤْيَا الْقَلْبِ شَانَهُمَا»<sup>۳</sup>، وَرُئِيَ رَجَحَانُهُمَا فِي رُؤْيَا الرَّجْحَانِ فِي الْوِزْنِ فَعَبَّرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْخِلَافَةِ»<sup>۴</sup>.

«وَاخْبِرْ أَنْ حَسَنَاتِ عُمَرَ كَعَدَدِ نَجْمِ السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ جَمِيعَ حَسَنَاتِ عُمَرَ كَحَسَنَةِ وَاحِدَةٍ مِنْ حَسَنَاتِ أَبِي بَكْرٍ»<sup>۵</sup>.

وَفِي حَدِيثِ (مَنْقِبَةِ عِثْمَانَ) «أَلَا أَسْتَحْيِي مِمَّنْ يَسْتَحْيِي مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ»<sup>۶</sup>. «ثُمَّ هُمَا ضَجِيعَاهُ»<sup>۷</sup> وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ مَنْزِلَتُهُمَا فِي حَيَاتِهِ كَمَنْزِلَتِهِمَا بَعْدَ مَوْتِهِ»<sup>۸</sup>.

الی احادیث کثیره علی هذا الاسلوب لاجرم هر دو در یک قرن بودند و قرن ثانی به انقراض هر دو منقرض شد اینجا مناسب دیده می شود که خطبه ابن اهتم خطیب شام را که داد فصاحت داده برنگاریم: أَخْرَجَ الدَّارِمِيُّ مِنْ حَدِيثِ «خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ قَالَ: دَخَلَ

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۶، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۸۰، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۷۷، حدیث شماره: ۴۴۴۷، اسناد این حدیث صحیح است و شیخین آن را روایت نکرده اند، اما حافظ ذهبی گفته: عاصم بن عمر (یکی از راویان این سند) واهی است.

۳- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۰، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، حدیث شماره: ۳۶۸۲.

۴- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۰۸، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۳۴، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۵- مسند ابو یعلی: ج ۳/ ص ۱۷۹، حدیث شماره: ۱۶۰۳، حسین سلیم أسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف است.

۶- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۶۶، کتاب فضائل الصحابة رضي الله تعالى عنهم، باب من فضائل عثمان بن عفان رضي الله عنه، حدیث شماره: ۲۴۰۱.

۷- شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة، تألیف لالکائی: ج ۷/ ص ۱۳۷۸، حدیث شماره: ۲۴۶۰.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْأَهْتَمِ عَلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ مَعَ الْعَامَّةِ فَلَمْ يُفْجَأْ عُمَرُ إِلَّا وَهُوَ بَيْنَ يَدَيْهِ  
يَتَكَلَّمُ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ أَمِنًا  
لِمَعْصِيَتِهِمْ وَالنَّاسُ يَوْمِيذٍ فِي الْمَنَازِلِ وَالرَّأْيِ مُخْتَلِفُونَ، فَالْعَرَبُ بِشَرِّ تِلْكَ الْمَنَازِلِ أَهْلُ  
الْحَجَرِ وَأَهْلُ الْوَبَرِ وَأَهْلُ الدَّبَرِ يُخْتَارُ دُونَهُمْ طَيِّبَاتُ الدُّنْيَا وَرَخَاءُ عَيْشِهَا، لَا يَسْأَلُونَ اللَّهَ  
جَمَاعَةً، وَلَا يَتَلَوْنَ لَهُ كِتَابًا، مَيِّتُهُمْ فِي النَّارِ وَحْيُهُمْ أَعْمَى نَحْسٌ مَعَ مَا لَا يُحْصَى مِنَ الْمَرْغُوبِ  
عَنْهُ وَالْمَرْهُودِ فِيهِ، فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَنْشُرَ عَلَيْهِمْ رَحْمَتَهُ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ  
﴿عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ، وَعَلَيْهِ  
السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، فَلَمْ يَمْنَعُهُمْ ذَلِكَ أَنْ جَرَحُوهُ فِي جِسْمِهِ وَلَقَّبُوهُ فِي اسْمِهِ، وَمَعَهُ  
كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ نَاطِقٌ، لَا يَقْدَمُ إِلَّا بِأَمْرِهِ، وَلَا يَرْحَلُ إِلَّا بِإِذْنِهِ، فَلَمَّا أَمَرَ بِالْعَزْمَةِ، وَجُمِلَ عَلَى  
الْجِهَادِ، انْبَسَطَ لِأَمْرِ اللَّهِ لَوْثُهُ، فَأَفْلَحَ اللَّهُ حُجَّتُهُ، وَأَجَازَ كَلِمَتُهُ، وَأَظْهَرَ دَعْوَتَهُ، وَفَارَقَ الدُّنْيَا  
تَقِيًّا نَقِيًّا، ثُمَّ قَامَ بَعْدَهُ أَبُو بَكْرٍ فَسَلَكَ سُنَّتَهُ وَأَخَذَ سَبِيلَهُ، وَارْتَدَّتِ الْعَرَبُ أَوْ مِنْ فَعَلَ ذَلِكَ  
مِنْهُمْ، فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُمْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَّا الَّذِي كَانَ قَابِلًا، انْتَرَعَ السُّيُوفُ مِنْ  
أَعْمَادِهَا، وَأَوْقَدَ النَّيِّرَانِ فِي شُعْلَيْهَا، ثُمَّ رَكِبَ بِأَهْلِ الْحَقِّ أَهْلَ الْبَاطِلِ، فَلَمْ يَبْرَحْ يُقَطِّعْ  
أَوْصَالَهُمْ، وَيَسْقِي الْأَرْضَ دِمَاءَهُمْ، حَتَّى أَدْخَلَهُمْ فِي الَّذِي خَرَجُوا مِنْهُ، وَقَرَّرَهُمْ بِالَّذِي نَفَرُوا  
عَنْهُ، وَقَدْ كَانَ أَصَابَ مِنْ مَالِ اللَّهِ بَكْرًا يَرْتَوِي عَلَيْهِ وَحَبَشِيَّةً أَرْضَعَتْ وَلَدًا لَهُ، فَرَأَى ذَلِكَ  
عِنْدَ مَوْتِهِ غُصَّةً فِي حَلْقِهِ فَأَدَّى ذَلِكَ إِلَى الْخَلِيفَةِ مِنْ بَعْدِهِ، وَفَارَقَ الدُّنْيَا تَقِيًّا نَقِيًّا عَلَى  
مِنْهَاجِ صَاحِبِهِ، ثُمَّ قَامَ بَعْدَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَمَصَّرَ الْأَمْصَارَ، وَخَلَطَ الشَّدَّةَ بِاللِّينِ، وَحَسَرَ  
عَنْ ذِرَاعَيْهِ وَشَمَّرَ عَنْ سَاقَيْهِ، وَأَعَدَّ لِلْأُمُورِ أَقْرَانَهَا وَلِلْحَرْبِ آلَتَهَا، فَلَمَّا أَصَابَهُ قَيْنُ الْمُغِيرَةِ  
بْنِ شُعْبَةَ أَمَرَ ابْنَ عَبَّاسٍ يَسْأَلُ النَّاسَ هَلْ يُثْبِتُونَ قَاتِلَهُ؟ فَلَمَّا قِيلَ قَيْنُ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ  
اسْتَهْلَ يَحْمَدُ رَبَّهُ أَنْ لَا يَكُونَ أَصَابَهُ دُو حَقٍّ فِي الْفَيْءِ، فَيَحْتَجَّ عَلَيْهِ بِأَنَّهُ إِنَّمَا اسْتَحَلَّ دَمَهُ  
بِمَا اسْتَحَلَّ مِنْ حَقِّهِ، وَقَدْ كَانَ أَصَابَ مِنْ مَالِ اللَّهِ بِضْعَةَ وَثَمَانِينَ أَلْفًا فَكَسَرَ لَهَا رِبَاعَهُ  
وَكَرِهَ بِهَا كِفَالَةَ أَوْلَادِهِ، فَأَدَّاهَا إِلَى الْخَلِيفَةِ مِنْ بَعْدِهِ، وَفَارَقَ الدُّنْيَا تَقِيًّا نَقِيًّا عَلَى مِنْهَاجِ  
صَاحِبِهِ، ثُمَّ يَا عُمَرُ إِنَّكَ بُئِيَ الدُّنْيَا وَلَدَتْكَ مُلُوكُهَا، وَأَلْقَمَتْكَ ثُدْيَيْهَا وَنَبَتَ فِيهَا تَلْتَمِسُهَا

مَظَانَّهَا، فَلَمَّا وَلَّيْتَهَا أَلْقَيْتَهَا حَيْثُ أَلْقَاهَا اللَّهُ، هَجَرْتَهَا وَجَفَوْتَهَا، وَقَدَرْتَهَا إِلَّا مَا تَزَوَّدَتْ مِنْهَا، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَلَّ بِكَ حَوْبَتَنَا وَكَشَفَ بِكَ كُرْبَتَنَا، فَاْمُضْ وَلَا تَلْتَفِتْ، فَإِنَّهُ لَا يَعْرِ عَلَى الْحَقِّ شَيْءٌ، وَلَا يَذِلُّ عَلَى الْبَاطِلِ شَيْءٌ، أَقُولُ قَوْلِي هَذَا وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ. قَالَ أَبُو أَيُّوبَ: فَكَانَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ يَقُولُ فِي الشَّيْءِ قَالَ لِي ابْنُ الْأَهْتَمِ: اْمُضْ وَلَا تَلْتَفِتْ»<sup>۱</sup>.

تغییر ثالث قتل حضرت ذی النورین و آنچه بر آن مترتب شد و این اعظم تغیرات است آنحضرت ﷺ را حد فاصل نهادند در میان زمان خیر و زمان شر و مطمح اشارت همان تغیر را ساختند در احادیث بسیار که همه به هیأت اجتماعی متواتر باشد و آنجا خلافت خاصه منتظمه منقطع شد کما نص النبی ﷺ علی ذلك فی احادیث كثيرة و آنحضرت ﷺ در بسیاری از احادیث هر سه مشائخ را جمع فرموده‌اند چنانکه در مقصد اول نوشتیم و اگر به چشم تأمل در نگری هر جا ذکر خلافت خاصه منتظمه بالفعل مذکور شد ذکر هر سه بزرگ یک جا آمده و خلافت خاصه با مداخلت در امور عظام به حضور آنحضرت و بعد آنحضرت ﷺ هر جا که مذکورست ذکر شیخین است لا غیر و آنجا قرون ثلاثه مشهود بالخیر منقطع شد و قرن ثالث مدت خلافت ذی النورین بود که قریب به دوازده سال بوده است سیرت حضرت ذی النورین نسبت به سیرت شیخین مغایرتی داشت، زیرا که گاهی از عزیمت به رخصت تنزل می نمود و امرای حضرت ذی النورین نه بر صفت امرای شیخین بوده‌اند و انقیاد رعیت مر اورا نه مثل انقیاد رعیت با حضرت صدیق و فاروق بود هر چند آن خشونتها از قوت به فعل نیامد و از دل و زبان به دست و سلاح انتقال نه کرده بود إلا عند اتمام هذا القرن وهذا لا ینازع فيه إلا مکابر<sup>۲</sup>.

۱- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۲۵، کتاب دلائل النبوة، باب فی وفاة النبی صلی الله علیه وسلم، روایت شماره: ۹۲، حسین سلیم أسد دارانی گفته: در اسناد این روایت دو راوی مجهول وجود دارد، و این سند موقوف بر عبد الله بن الأهتم (یکی از رواة آن) است.



بدان اسعدک الله تعالى اگر در تأویل حدیثی اشکالی بهم رسید رجوع به حدیث دیگر کن تا مطمئن نظر آنحضرت ﷺ در آن حدیث پیش تو منقح شود که حدیث آنحضرت ﷺ مثل قرآن است یسبه بعضه بعضاً قال الله تعالى: ﴿كِتَابًا مُتَشَبِهًا مَّثَانِي﴾ [الزمر: ۲۳].<sup>۱</sup>

و آنحضرت ﷺ غالباً مضمون را به عبارات مختلفه و اسالیب متنوعه بیان فرموده‌اند در حدیث: «خیر الناس قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم، ثم ینشأ قوم تسبق ایمانهم شهادتهم وشهادتهم ایمانهم»<sup>۲</sup> وفي لفظ: «ثم یفشوا الکذب»<sup>۳</sup> آنچه از خیریت قرون اولی و شریعت قرون آخره فهمیده در گوشه خاطر خود نگاهدار بعد از آن حدیث: «تزلزل رحی الإسلام لخمس وثلاثین سنة فإن یهلكوا» بر خوان و مفهوم آن را منقح کن و در گوشه دیگر بدار و لفظ رحی الاسلام با خیریتی که از حدیث اول دانسته بسنج و لفظ هلاک که عقب آن واقع شد با لفظ «تسبق ایمانهم الخ» و لفظ: «یفشوا الکذب» بسنج مضمون یکی را عین مضمون دیگر خواهی یافت و تاریخ خمس و ثلاثین از این موازنه در نظر سرسری زیاده می‌ماند لیکن چون نیک بشگافی عین معنی قرون ثلاثه است به تأویلی که ما آن را بیان نمودیم نزدیک توافق اکثر امور می‌توان قید یکی در مطلق دیگر افزود و بحکم یکی میتوان متشابه دیگر را مؤول ساخت.

باز از این همه بگذر حدیث دیگر بخوان «الخلافة بالمدينة والملك بالشام»<sup>۴</sup>. لفظ خلافت را که باملك قسم ساختند ببین که از میان این مقابله چه می‌زاید پس بشناس از این قرون ثلاثه ممدوحه یکی قرن نبوت است و دو قرن خلافت و آن همه در

۱- ترجمه‌ی آیه: «کتابی با آیات هم‌گون و مکرر».

۲- مسند امام احمد: ج ۳۰/ص ۲۹۳، حدیث شماره: ۱۸۳۴۸، شعيب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

۳- صحیح ابن حبان: ج ۱۶/ص ۲۳۹، باب فضل الصحابة والتابعين رضي الله تعالى عنهم، ذکر الإخبار عن وصية المصطفى صلى الله عليه وسلم الخیر بالصحابة والتابعين بعده، حدیث شماره: ۷۲۵۴، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.

۴- کتاب الفتن، تألیف نعیم بن حماد: ج ۱/ص ۱۰۴، باب معرفة الخلفاء من الملوك، حدیث شماره: ۲۴۸.

مدینه بوده است و بعد آن دو گاهی در مدینه سلطنت مستقر نشد پس تعیین به مدت خمس و ثلاثین و تعیین به بودن خلافت در مدینه مصداق آن هر دو یکی است هر دو نشان یک مدعاست و هر دو متوجه به یک مرمی.

باز این را بگذار و حدیث ابی عبیده و معاذ بن جبل رضی الله عنهما بخوان: «إن هذا الأمر بدأ نبوة ورحمة، ثم كائن خلافة ورحمة، ثم كائن ملكا عضوضا»<sup>۱</sup>.

و با حدیث «قرون ثلاثة» و حدیث «نزول رحي الإسلام» و حدیث «الخلافة بالمدينة والملك بالشام» بسنج شک نداریم که خلافت و رحمت با معنی خیریت هم سنگ است و عضوض با فتنه هم ترازو.

باز این را بگذار و حدیث کرز بن علقمه را بخوان که اسلام را شیوعی خواهد بود ثم يعودون اسود صباء نیک تأمل نما روز افزونی تا کدام وقت بوده است و فتنه اسود صباء در کدام زمان متحقق شد و این را با خیریت قرون و رحي الاسلام و خلافت و رحمت بسنج شک نداریم که همه متوازن است.

باز اسود صباء با حدیث «هرج ويفشوا الكذب ويهلكوا وملكا عضوضا». بسنج یقین داریم که همه به یک نسق خواهی یافت.

باز این را نیز بگذار و حدیث حذیفه بخوان: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتُلُوا إِمَامَكُمْ وَتَجْتَلِدُوا بِأَسْيَافِكُمْ وَبِرِثْ دُنْيَاكُمْ شِرَارُكُمْ»<sup>۲</sup>. و تأمل کن که اشاره بکدام واقعه است و زمان آن واقعه کدام بوده است إلی غیر ذلك من أحادیث.

۱- مسند ابو یعلی موصلی: ج ۲/ ص ۱۷۷، حدیث شماره: ۸۷۳، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف است.

۲- سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۴۶۸، أبواب الفتن، باب ما جاء في الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، حدیث شماره: ۲۱۷۰، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است، و اما حکمی که شاه ولی الله ذکر نموده، حکم ترمذی بر این حدیث می باشد.

بالجمله ذهن خود را مصفی کن از شوب کدورات و بعض احادیث را با بعض منطبق ساز تا مقصد کلام آنحضرت علیه السلام بر تو روشن شود بعد از آن اخبار احبار اهل کتاب برخوان و آثار صحابه کرام رضوان الله عنهم اجمعین بیاد آر تا اطمینان حاصل گردد و اگر با وجود استعمال این طریق کاری نکشود و معنی منقح نشد از تنقیح معانی سنت خود را معذور باید داشت که در این مبحث بهتر از این طریق بدست نخواهد آمد و در هیچ مسئله زیاده‌تر از این طرق متکثره متوافره میسر نخواهد شد حتی در باب صلوة و زکوة هم.

إذا لم تستطع أمراً فدعه وجاوزه إلى ما تستطيع  
بالجمله اختلاف در این قرون مانند اختلاف اصناف است در میان نوع واحد<sup>۱</sup>، به یک حساب همه واحد است و به یک حساب مختلف و متعدد، لهذا در حدیث «رحی الإسلام» همه را در یک مرتبه شمرده‌اند، و در حدیث «الخلافة بالمدينة والملك بالشام» همه را به یک منزلت نهاده‌اند، و در حدیث نبوت و رحمت همه را یک وصف اثبات نمودند، و در حدیث فتن که از مسند حذیفه است همه را زمان استقامت گفته‌اند، و در حدیث کرز بن علقمه همه را در مراتب زیادت و نمو گذاشته‌اند چون تغیر اعظم بظهور پیوست شکل عالم برگشت و تغایر نوعی به نسبت زمان اول به ظهور انجامید و در دامن این تغیر سه فتنه و دو هُذنه (صلح) واقع شد و آنحضرت علیه السلام شرح و تفصیل آن پنج حادثه فرموده‌اند بما لا مزید علیه أخرج الشيخان «عن حذیفه قال كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَنِ الْخَيْرِ وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ مُحَافَةً أَنْ يُدْرِكَنِي فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٌّ فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ شَرٌّ قَالَ: نَعَمْ فَقُلْتُ هَلْ

۱- فرق بین نوع و صنف اینست که اختلاف انواع به سبب امور ذاتیه می‌باشد، مثل انسان و اسب که ذات آنها با هم مختلف‌اند، و اختلاف در اصناف به سبب امور خارجی می‌باشد، مثل انسان افغانی و ترکی.

۲- کتاب الفتن، تألیف نعیم بن حماد: ج ۱/ ص ۱۰۴، باب معرفة الخلفاء من الملوك، حدیث شماره: ۲۴۸.

بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ قَالَ: نَعَمْ وَفِيهِ دَخْنٌ. قُلْتُ وَمَا دَخْنُهُ قَالَ: قَوْمٌ يَسْتَنْتُونَ بِغَيْرِ سُنَّتِي وَيَهْدُونَ بِغَيْرِ هَدْيِي تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ. فَقُلْتُ هَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرِّ قَالَ: نَعَمْ دُعَاةٌ عَلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا. قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صِفْهُمْ لَنَا. قَالَ: نَعَمْ قَوْمٌ مِنْ جِلْدَتِنَا وَيَتَكَلَّمُونَ بِالسِّنَّتِنَا. قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَرَى إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ قَالَ: تَلْزُمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ. فَقُلْتُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةً وَلَا إِمَامًا قَالَ: فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرْقَ كُلَّهَا وَلَوْ أَنْ تَعْصَ عَلَى أَصْلِ شَجَرَةٍ حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ<sup>١</sup>، وفي رواية: «قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٌّ فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ وَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ قَالَ: نَعَمْ، وَفِيهِ دَخْنٌ. قُلْتُ وَمَا دَخْنُهُ قَالَ قَوْمٌ يَهْدُونَ بِغَيْرِ هَدْيِي، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ. قُلْتُ فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ قَالَ: نَعَمْ، دُعَاةٌ عَلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ، مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا. قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صِفْهُمْ لَنَا. قَالَ: هُمْ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِالسِّنَّتِنَا. قُلْتُ فَمَا تَأْمُرُنِي إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ قَالَ: تَلْزُمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ. قُلْتُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةً وَلَا إِمَامًا قَالَ: فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرْقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعْصَ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ، حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ، وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ<sup>٢</sup>. وفي رواية «قلت فَمَا الْعِصْمَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: السَّيْفُ، قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ السَّيْفِ بَقِيَّةٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، تَكُونُ إِمَارَةً عَلَى أَقْدَاءٍ، وَهُدْنَةً عَلَى دَخْنٍ، قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: ثُمَّ يَنْشَأُ دُعَاةُ الضَّلَالَةِ، فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةٌ جَلَدَ ظَهْرَكَ، وَأَخَذَ مَالَكَ، فَالْزَمَهُ وَإِلَّا قُتِمَتْ وَأَنْتَ عَاضٌّ عَلَى جَذَلِ شَجَرَةٍ، قَالَ: قُلْتُ ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: ثُمَّ يَخْرُجُ الدَّجَالُ، بَعْدَ ذَلِكَ مَعَهُ نَهْرٌ وَنَارٌ، فَمَنْ وَقَعَ فِي نَارِهِ، وَجَبَ أَجْرُهُ، وَحُطَّ وَزُرُّهُ، وَمَنْ وَقَعَ فِي نَهْرِهِ وَجَبَ وَزُرُّهُ، وَحُطَّ أَجْرُهُ»، قال البغوي قوله «فَمَا الْعِصْمَةُ قَالَ السَّيْفُ كَانَ قَتَادَةُ يَضْعُهُ عَلَى أَهْلِ الرَّدَةِ كَانَتْ فِي زَمَنِ الصَّدِيقِ عليه السلام وَقَوْلُهُ هِدْنَةٌ

١- صحيح مسلم: ج ٣/ ص ١٤٧٥، كتاب الإمارة، باب الأمر بلزوم الجماعة عند ظهور الفتن وتحذير الدعاة إلى الكفر، حديث شماره: ١٨٤٧. امام بخارى نیز این حدیث را با اندکی اختلاف در الفاظ روایت کرده که در حاشیه بعدی آن را می آوریم.

٢- صحيح بخارى: ج ٤/ ص ١٩٩، كتاب المناقب، باب علامات النبوة في الإسلام، حديث شماره: ٣٦٠٦.

على دخن معناه صلح على بقايا من الضغن وذلك ان الدخان أثر من النار، قال ابو عبيد أصل الدخن ان يكون في لون الدابة أو الثوب أو غير ذلك كدورة إلى سوادٍ وفي بعض الرويات قلت يا رسول الله الهدنة على الدخن ما هي قال لا يرجع قلوب بني آدم عن الذي كانت عليه»<sup>۱</sup>.

فتنه‌ی اولی مشتمل بر سه حادثه عظیمه مبدأ این فتنه خلافت حضرت مرتضی است آنحضرت علیه السلام نخست از خلافت حضرت مرتضی خبر دادند که منتظم نشود و از آن متألم شدند؛ فی الخصائص أخرج الطبرانی وابونعیم «عن جابر بن سمرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلي إنك مؤمر مستخلف وإنك مقتول وهذه مخضوبة من هذا لحيته من رأسه»<sup>۲</sup>.  
و أخرج الحاكم «عن علي عليه السلام قال ان مما عهد إلى النبي صلی الله علیه و آله ان الأمة ستقدرني بعده»<sup>۳</sup>.  
و أخرج الحاكم «عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: قال النبي صلی الله علیه و آله لعلي: أما إنك ستلقى بعدي جهدا قال: في سلامة من ديني؟ قال: في سلامة من دينك»<sup>۴</sup>.

۱- شرح السنة للبخاری: ج ۱۵/ص ۱۱، کتاب الفتن، حدیث شماره: ۴۲۲۰،

۲- المعجم الأوسط للطبرانی: ج ۷/ص ۲۱۸، باب المیم من اسمه: محمد، حدیث شماره: ۷۳۱۸، سپس گفته: این حدیث را از سماک بن حرب به جز ناصح، و از ناصح به جز علی بن هاشم کسی دیگر روایت نکرده است. و فضائل الخلفاء الأربعة و غیرهم لأبي نعیم الأصبهانی: ج ۱/ص ۱۷۰، خلافة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، رضي الله عنه، حدیث شماره: ۲۱۹.

۳- در روایت مستدرک: «أن الأمة ستقدر بي بعده» آمده، که به نظر می‌رسد شاه ولی الله به خطا رفته باشند؛ نگا: المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ص ۱۵۰، حدیث شماره: ۴۶۷۶، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. البته این حدیث نیاز به تحقیق بیشتر دارد؛ که چطور نسبت غدر و خیانت به همه‌ی امت داده شده؛ و حال آن‌که در حدیث صحیح دیگری می‌فرماید: «امت محمد هرگز بر گمراهی جمع نمی‌شوند»، و فضایل شیخین نسبت به فضایل علی علیه السلام خیلی بیشتر و کارنامه‌های که انجام داده اند افزون‌تر و فتوحات و عدالت شان گسترده‌تر می‌باشد.  
۴- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ص ۱۵۱، حدیث شماره: ۴۶۷۷، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط شیخین است.

واخرج احمد «عَنْ إِيَّاسِ بْنِ عَمْرٍو الْأَسْلَمِيِّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اخْتِلَافٌ أَوْ أَمْرٌ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ السَّلَامَ فافْعَلْ»<sup>۱</sup>.

حادثه اولی حرب جمل<sup>۲</sup> و آنحضرت ﷺ آن را در خبر واحد غریب بیان فرمودند  
 أخرج ابويعلي «عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ، قَالَ: مَرَّتْ عَائِشَةُ بِمَاءٍ لِبَنِي عَامِرٍ، يُقَالُ لَهُ الْخَوْءُبُ،  
 فَتَبَحَّتْ عَلَيْهِ الْكِلَابُ، فَقَالَتْ: مَا هَذَا؟ قَالُوا: مَاءٌ لِبَنِي عَامِرٍ، فَقَالَتْ: رُدُّونِي رُدُّونِي سَمِعْتُ  
 رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: كَيْفَ بِإِحْدَاكُنَّ إِذَا تَبَحَّتْ عَلَيْهَا كِلَابُ الْخَوْءُبِ؟»<sup>۳</sup>.

وآخرج الحاكم من حديث «يحيى بن سعيد، ثنا الوليد بن عياش، أخو أبي بكر بن  
 عياش، عن إبراهيم، عن علقمة، قال: قال ابن مسعود ﷺ: قال لنا رسول الله ﷺ: أحذركم  
 سبع فتن تكون بعدي: فتنة تقبل من المدينة، وفتنة بمكة، وفتنة تقبل من اليمن، وفتنة  
 تقبل من الشام، وفتنة تقبل من المشرق، وفتنة تقبل من المغرب، وفتنة من بطن الشام  
 وهي السفياياني قال: فقال ابن مسعود: منكم من يدرك أولها، ومن هذه الأمة من يدرك  
 آخرها»، قال الوليد بن عياش: فكانت فتنة المدينة من قبل طلحة والزبير، وفتنة مكة  
 فتنة عبد الله بن الزبير، وفتنة الشام من قبل بني أمية، وفتنة المشرق من قبل هؤلاء»<sup>۴</sup>.

۱- مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۱۰۶، حديث شماره: ۶۹۶، شعيب الأرئوطو گفته: اسناد این حدیث ضعیف است.

۲- نام جنگی است که بین علی مرتضی و ام المؤمنین عائشه، طلحه و زبیر رضی الله عنهم در نزدیکی شهر بصره واقع شده است.  
 چونکه عائشه صدیقه در این جنگ بر شتری سوار بود، این جنگ به «جمل» معروف شد. این واقعه اسفبار که در  
 ماه جمادی الثانی سال ۳۶ هجری به وقوع پیوسته اولین جنگی است که در بین مسلمانها (صحابه کرام) اتفاق  
 افتاده است. بر پا کنندگان این جنگ همان باغیان فتنه‌گری بودند که پیش از آن عثمان ذی النورین را به شهادت  
 رسانده بودند و در هنگام این جنگ در لشکر علی قرار داشتند. در این جنگ از طرفین حدود سیزده هزار نفر به  
 قتل رسیده که سرخیل شهداء طلحه و زبیر رضی الله عنهم بودند، إنا لله وإنا إليه راجعون. (ش)

۳- مسند ابو یعلی موصلی: ج ۸/ ص ۲۸۲، حدیث شماره: ۴۸۶۸، حسین سلیم أسد دارانی گفته: اسناد این حدیث  
 صحیح است.

۴- المستدرک علی الصحیحین: ج ۴/ ص ۵۱۵، حدیث شماره: ۸۴۴۷، حاکم گفته: اسناد این حدیث صحیح است،  
 اما شیخین آن را روایت نکرده‌اند.

حادثه ثانیه حرب صفین<sup>۱</sup> و آنحضرت<sup>علیه السلام</sup> از آن خبر دادند در خبر صحیح أخرج الشيخان «عن أبي هريرة قال قال رسول الله ﷺ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتُلَ فِئَتَانِ عَظِيمَتَانِ تَكُونُ بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ وَدَعَوَاهُمَا وَاحِدَةٌ»<sup>۲</sup>. این کلمه اشارت است به آنکه اهل شام مصحف برداشتند که در میان ما و شما این قرآن است و حضرت مرتضی فرمود که این قرآن قرآن صامت است و من قرآن ناطقم.

وآخر البخاري «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِعَمَّارٍ: تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ»<sup>۳</sup>. و آن منتهی شد بتحکیم و آنحضرت<sup>علیه السلام</sup> این قصه را بلفظی بیان فرمودند که مشعر باشد به آنکه مبدأ مفساد شتی گردد و مرضی شارع نبود.

حادثه ثالثه حرب نهروان<sup>۴</sup> و آنحضرت<sup>علیه السلام</sup> آن را در خبر متواتر بیان فرمودند و ارشاد نمودند که در حین فرقت مسلمین بظهور خواهد آمد و متولی قتل آن فریق اولیها بالحق

۱- نام جنگی است که در ماه صفر سال ۳۷ هجری بین علی و معاویه <sup>رضی الله عنهما</sup> بوقوع پیوسته است. بعد از آن مسأله تحکیم پیش آمد که ابو موسی اشعری از طرف علی و عمرو بن عاص از طرف معاویه به حیث حکم معرفی شدند که در نتیجه ابو موسی اشعری، علی را از خلافت عزل نموده و عمرو بن عاص مقام خلافت را برای معاویه برقرار داشت، در این جنگ که علی برای سرکوبی اهل شام با لشکری از عراق حرکت نمود تعداد زیادی از صحابه کرام به شهادت رسیدند. (ش)

۲- صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۱۷، کتاب استتابة المرتدين والمعاندين وقتالهم، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لا تقوم الساعة حتى يقتل فئتان، دعوتهما واحدة»، حدیث شماره: ۶۹۳۵، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۲۱۴، کتاب الفتن وأشراط الساعة، باب إذا تواجه المسلمان بسيفيهما.

۳- صحیح بخاری: ج ۱/ ص ۹۷، کتاب الصلاة، باب التعاون في بناء المسجد، حدیث شماره: ۴۴۷. البته در روایت صحیح بخاری: «تقتله الفئة الباغية» آمده، و روایتی که شاه ولی الله آورده روایت امام مسلم: ج ۴/ ص ۲۲۳۶، کتاب الفتن وأشراط الساعة، باب لا تقوم الساعة حتى يمر الرجل بقبر الرجل فيتمنى أن يكون مكان الميت من البلاء، حدیث شماره: ۲۹۱۶ است.

۴- نهروان نام جنگی است که در سال ۳۸ هجری بین علی<sup>علیه السلام</sup> و خوارج در منطقه «نهروان» درگرفت، مختصر واقعه این طور است که علی بعد از واقعه «تحکیم» حکم ابوموسی اشعری را قبول نکرد، چرا که ابوموسی اشعری او را از خلافت عزل کرده بود، در نتیجه بعضی از شیعیان علی از او برگشته و او را تکفیر نمودند که

باشد و آن یکی از حسنات عظیمه آن جماعت خواهد بود بعد از این سه حادثه واقعه حضرت مرتضیٰ (ع) بظهور آمد و آنحضرت (ع) بیان آن در حدیث مستفیض فرمودند و قاتل حضرت مرتضیٰ را به اشقی الآخرين نکوهیدند؛ أخرج الحاكم في حديث طويل «عن عمار بن ياسر (ع) قال كنت أنا وعلي رفيقين في غزوة ذي العسيرة فقال رسول الله (ص) أَلَا أُحَدِّثُكُمَا بِأَشَقَى النَّاسِ رَجُلَيْنِ. قُلْنَا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أَحَيِمِرُ ثُمُودَ الَّذِي عَقَرَ النَّاقَةَ وَالَّذِي يَضْرِبُكَ يَا عَلِيُّ عَلَى هَذِهِ. يَعْنِي قَرْنَهُ حَتَّى تُبَلَّ مِنْهُ هَذِهِ يَعْنِي لِحْيَتَهُ»<sup>۱</sup>.

و هدنه‌ی اولی مبتداً آن صلح حضرت امام حسن بود با معاویه بن ابی سفیان و آنحضرت (ع) آن را در حدیث صحیح بیان فرمودند أخرج البخاري «عن الحسن قال لَقَدْ سَمِعْتُ أَبَا بَكْرَةَ قَالَ بَيْنَا النَّبِيُّ (ص) يَخْطُبُ جَاءَ الْحَسَنُ فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»<sup>۲</sup>.

باز استقلال معاویه بن ابی سفیان به بادشاهی بیان فرمودند، أخرج ابن أبي شيبة «عن معاوية: قال ما زلت أطمع في الخلافة منذ قال لي رسول الله (ص): يا معاوية! إن ملكت فأحسن»<sup>۳</sup>.

فتنه‌ی ثانیه مشتمل بر حوادث چند:

بعدها بنام «خوارج» مسمی شدند. علی (ع) برای سرکوبی آنها لشکر کشید و در جنگ نهروان آنها را شکست داد اما این فرقه قوی شده و برای خلافت اموی و عباسی درد سر بزرگ شدند و حتی از لحاظ علمی نیز رشد کرده و علمای اهل سنت نظرات و عقائد خوارج را جواب‌های علمی دادند. (ش)

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۵۱، کتاب معرفة الصحابة رضي الله عنهم، وأما قصة اعتزال محمد بن مسلمة الأنصاري عن البيعة، حديث شماره: ۴۶۷۹، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط امام مسلم است.

۲- صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۵۶، کتاب الفتن، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم للحسن بن علي: «إن ابني هذا لسيد، ولعل الله أن يصلح به بين فئتين من المسلمين»، حدیث شماره: ۷۱۰۹.

۳- مصنف ابن ابی شیبة: ج ۶/ ص ۲۰۷، کتاب الأمراء، ما ذكر من حديث الأمراء والدخول عليهم، حدیث شماره: ۳۰۷۱۵.



یکی - شهادت حضرت امام حسین<sup>۱</sup>:

في المشكوة معزواً إلى البيهقي «عن أم الفضل بنت الحارث، أنها دخلت على رسول الله ﷺ فقالت: يا رسول الله، إني رأيت حلماً منكراً الليلة، قال: ما هو؟ قالت: إنه شديد، قال: ما هو؟ قالت: رأيت كأن قطعة من جسدك قطعت ووضعت في حجري، فقال رسول الله ﷺ: رأيت خيراً، تلد فاطمة إن شاء الله غلاماً، فيكون في حجرك فولدت فاطمة الحسين فكان في حجري كما قال رسول الله ﷺ، فدخلت يوماً إلى رسول الله ﷺ فوضعت في حجره، ثم حانت مني التفاتة، فإذا عينا رسول الله ﷺ تهريقان من الدموع، قالت: فقلت: يا نبي الله، بأبي أنت وأمي ما لك؟ قال: أتاني جبريل عليه السلام، فأخبرني أن أمتي ستقتل ابني هذا فقلت: هذا؟ فقال: نعم، وأتاني بتربة من تربته حمراء»<sup>۲</sup>.

دوم - واقعه‌ی حرّه<sup>۳</sup> أخرج ابوداود «عَنْ أَبِي ذَرٍّ، قَالَ: كُنْتُ رَدِيفًا خَلَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا عَلَى حِمَارٍ، فَلَمَّا جَاوَزْنَا بُيُوتَ الْمَدِينَةِ، قَالَ: فَكَيْفَ بِكَ يَا أَبَا ذَرٍّ، إِذَا كَانَ فِي الْمَدِينَةِ

۱- شهادت حسین<sup>علیه السلام</sup> در محرم سال ۶۱ هجری واقع شد که شانزده تن از خاندان ایشان در این واقعه به شهادت رسیدند. حافظ ذهبی در المنتقى من منهاج الاعتدال صفحه ۲۶۷ می‌نویسد: «وأما يزيد فلم يأمر بقتل الحسين باتفاق أهل النقل، ولكن كتب لابن زياد أن يمنعه من ولاية العراق، والحسين كان يظن أن أهل العراق ينصرونه ويوفون له بما كتبوا إليه فأرسل إليهم ابن عمه مسلم بن عقيل، فلما قتلوا مسلماً وغدروا به وبايعوا ابن زياد أراد الحسين الرجوع فأدركته السرية الظالمة، فطلب أن يذهب إلى يزيد أو يذهب إلى الثغر أو يرجع إلى بلده، فلم يمكنه من ذلك حتى يستأسر لهم ولكن هو<sup>علیه السلام</sup> أبى أن يسلم نفسه وأن ينزل على حكم عبيد الله بن زياد وقاتل حتى قتل شهيداً رضى الله عنه. ولما بلغ ذلك يزيد أظهر التوجع وظهر البكاء في داره ولم يسب لهم حريماً أصلاً بل جهزهم واعطاهم وبعثهم إلى المدينة...» (ش)

۲- مشکاة المصابيح: ج ۳/ص ۱۷۴۱، حديث شماره: ۶۱۸۰، و دلالت النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة للبيهقي: ج ۶/ص ۴۶۹، باب ما روي في إخباره بقتل ابن ابنته أبي عبد الله الحسين بن علي بن أبي طالب.

۳- این واقعه در مدینه‌ی منوره اتفاق افتاد، اصل واقعه از این قرار است که در سال ۳۶ هجری برای یزید بن معاویه خبر رسید که مردم مدینه منوره شورش نموده‌اند، یزید بخاطر سرکوبی آنها لشکری به مدینه فرستاد و در نتیجه تعدادی از صحابه کرام به قتل رسیدند، حافظ ذهبی اسباب لشکرکشی یزید به مدینه را اینطور می‌نویسد: «وأما فعله بأهل الحرّة، فإنهم لما خلعه وخرجوا نوابه وحاصروا عشيرته، أرسل إليهم مرة بعد مرة يطلب الطاعة

جُوعٌ تَقُومُ عَنْ فِرَاشِكَ فَلَا تَبْلُغُ مَسْجِدَكَ حَتَّى يُجْهِدَكَ الْجُوعُ<sup>۱</sup>؟ قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: تَعَقَّفْ يَا أَبَا ذَرٍّ، ثُمَّ قَالَ: كَيْفَ بِكَ يَا أَبَا ذَرٍّ، إِذَا كَانَ بِالْمَدِينَةِ مَوْتُ يَبْلُغُ الْبَيْتِ الْعَبْدَ حَتَّى إِنَّهُ يُبَاعُ الْقَبْرُ بِالْعَبْدِ، قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: تَصَبَّرْ يَا أَبَا ذَرٍّ، قَالَ: كَيْفَ بِكَ يَا أَبَا ذَرٍّ إِذَا كَانَ بِالْمَدِينَةِ قَتْلٌ يَغْمُرُ الدَّمَاءُ حِجَارَةَ الزَّيْتِ؟ قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: تَأْتِي مَنْ أَنْتَ مِنْهُ، قَالَ: قُلْتُ: وَالْأَبْسُ السَّلَاحُ، قَالَ: شَارَكْتَ الْقَوْمَ إِذَا، قُلْتُ: فَكَيْفَ أَصْنَعُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: إِنْ خَشِيتَ أَنْ يَبْهَرَكَ شُعَاعُ السَّيْفِ، فَأَلْقِ نَاحِيَةَ ثَوْبِكَ عَلَى وَجْهِكَ لِيَبْوَأَ بِإِثْمِكَ وَإِثْمِهِ<sup>۲</sup>.

سوم - استحلال مکه<sup>۳</sup> بسبب خروج عبدالله ابن الزبير و آن را نیز خبر دادند.

فامتنعوا وصمموا، فجهز إليهم مسلم بن عقبة المرمي وأمره أن ينذرهم ويهددهم فإن أبوا قاتلهم». المنتقى من منهاج الاعتدال صفحة ۲۹۲. (ش)

۱- در نزدیکی شهر مدینه سنگ‌های سیاهی وجود دارد که چون خاصیت آتشزائی دارد آنها را احجار زیت (سنگ روغن دار) می‌گویند. (ش)

۲- این حدیث را در سنن ابو داود نیافتم، و آن را معمر بن راشد در جامع خود روایت کرده؛ نکا: الجامع: ج ۱۱/ ص ۳۵۱، باب الفتن، حدیث شماره: ۲۰۷۲۹، تألیف: معمر بن ابی عمرو راشد از دی بصری (متوفی: ۱۵۳ هـ)، تحقیق: حبیب الرحمن اعظمی، ناشر: المجلس العلمي بباکستان، وتوزیع المكتبة الإسلامية ببیروت، چاپ دوم، سال: ۱۴۰۳ هـ و نکا: مسند امام احمد: ج ۳۵، ص ۲۵۲، حدیث شماره: ۲۱۳۲۵، شعب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است.

۳- خلاصه واقعه بی‌حرمتی مکه‌ی مکرمه از این قرار است: آنگاه که یزید از اهل مدینه بیعت خواست بعضی از صحابه کرام و از آن جمله حسین بن علی و عبدالله بن زبیر از بیعت با یزید سرباز زدند و از مدینه خارج شده به مکه رفتند، در این هنگام حسین فریب غداران کوفه را خورده و به امید بیعت شیعیان پدرش با او روانه عراق شد که در راه به رتبه‌ی شهادت فائز گشت، اما عبد الله بن زبیر در مکه باقی مانده و در آن جا ادعای خلافت نمود. در ماه صفر سال ۶۴ هجری لشکر یزید به جنگ ابن زبیر آمده و در مکه با هم پیکار نمودند که در نتیجه قسمتی از پرده‌ی کعبه معظمه در آتش سوخت، در اثنای جنگ خبر وفات یزید آمده و لشکر او مراجعت نمودند و خلافت عبدالله بن زبیر مستحکم شد تا اینکه عبد الملك ابن مروان در سال ۷۳ هجری حجاج بن یوسف ثقفی را با لشکر گران به جنگ ابن زبیر فرستاد که در نتیجه عبدالله ابن زبیر به شهادت رسیده و حجاج مظالم زیاد نمود. حافظ ذهبی درباره‌ی سوختن کعبه معظمه می‌نویسد: «وأما الکعبة فلم تقصد بآهانة، وإنما قصدوا ابن الزبير، ولم

چهارم- خروج ابراهیم بن اشتر برای جنگ عبیدالله ابن زیاد.  
پنجم- تسلط مختار در کوفه از آن حال نیز خبر دادند که «فِي ثَقِيفٍ كَذَابٌ وَمُبِيرٌ»  
(هلاک کننده): أخرج الترمذي «عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فِي ثَقِيفٍ كَذَابٌ  
وَمُبِيرٌ»<sup>۱</sup>.

«وروی مسلم في الصحيح حين قتل الحجاج عبد الله بن الزبير قالت أسماء أن رسول  
الله ﷺ حدثنا أَنَّ فِي ثَقِيفٍ كَذَابًا وَمُبِيرًا»<sup>۲</sup>.  
ششم- قتال مصعب با مختار (ثقفی)<sup>۳</sup>.  
هفتم- قتال ضحاک بن قیس با مروان.  
هشتم- قتال عبد الملک با مصعب.  
نهم- ظهور حجاج و ظلم او و آنحضرت ﷺ آن را بیان فرمودند و آنحضرت ﷺ از این  
مقاتلات خبر دادند بدعای علی ابواب جهنم.

هذنه‌ی ثانیه آنکه بعد اللتیا والتی امر سلطنت بر عبدالملک (ابن مروان) مستقر شد و  
همه اهل اسلام تحت حکم او در آمدند و اولاد و احفاد او نیز در عالم به همین نسق  
فرمانروائی کردند و در حدیث شریف بیان حکومت این فریق آمده است أخرج البخاري

یهدم یزید الکعبة ولا أحرقها باتفاق المسلمین ولكن طارت إلى الامتار شرارة من نار من امرأة فاحترقت الکعبة  
فهدمها ابن الزبير وأعادها». المنتقى صفحة ۲۷۵. (ش)

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۷۲۹، أبواب المناقب، باب في ثقیف وبنی حنیفة، حدیث شماره: ۳۹۴۴، علامه آل‌بانی  
گفته: این حدیث صحیح است.

۲- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۹۷۱، کتاب فضائل الصحابة رضي الله تعالى عنهم، باب ذکر کذاب ثقیف ومبیرها،  
حدیث شماره: ۲۵۴۵.

۳- مشهور به مختار کذاب.

من حديث أبي هريرة «هَلَكَةُ أُمَّتِي عَلَى يَدَيِ غِلْمَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ»<sup>۱</sup>.  
 وأخرج الحاكم «عن أبي ذرٍ سمع النبي ﷺ يقول إذا بلغت بنو أمية أربعين اتخذوا عباد  
 الله حَوَلاً (غلام) ومال الله نحلاً (بخشش) وكتاب الله دغلاً (بازيچه)»<sup>۲</sup>.  
 وأخرج ابويعلی والحاكم «عن أبي هريرة أن النبي ﷺ قال رأيت في النوم بني الحكم  
 ينزون على منبري كما تنزو القردة قال فما رأي النبي ﷺ ضاحكاً مستجمعاً حتى توفي»<sup>۳</sup>.  
 وأخرج البيهقي «عن سعيد بن المسيب، قال: رأى النبي ﷺ بني أمية على منبره فساءه  
 ذلك فأوحى إليه أنما هي دنيا أعطوها، فقرت عينه»<sup>۴</sup>.

۱- صحيح بخاری: ج ۹/ ص ۴۷، کتاب الفتن، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «هلاک أمتي على يدي أغيلمة سفهاء»، حديث شماره: ۷۰۵۸.

۲- در صحت این حدیث ادنی تردیدی وجود ندارد؛ و اما این که مراد بنی مروان باشد اشتباه آشکاری است که شاه ولی الله مرتکب شده است؛ به دلیل این که: در ادامه ی همین روایت آمده: مروان بن حکم (رئیس بنی مروان) با شنیدن این حدیث می گوید: «لعنة الله عليهم غلطة: لعنة الله بر چنین جوانانی باد»، و اگر او و فرزندانش مراد می بودند، هرگز این جمله را بر زبان نمی آورد. و دیگر اینکه: در ادامه ی همین حدیث ابو هریره آن ها را مشخص می سازد و می گوید: بنی فلان و بنی فلان که نامی از بنی مروان یا بنی امیه نمی برد. و بالاخره این که بنی مروان نه تنها امت اسلامی را هلاک نکردند بلکه مسلمانان در زمان حکومت آنان از جنگ های داخلی نجات یافته، و هم آنان دامنه ی فتوحات را گسترانیدند و شهرها و سرزمین های زیادی را برای امت فتح کردند.

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۴/ ص ۵۲۵، کتاب الفتن والملاحم، أما حدیث أبي عوانة، حدیث شماره: ۸۴۷۵، حافظ ذهبی گفته: این حدیث منقطع است.

۴- مسند ابو یعلی موصلی: ج ۱۱/ ص ۳۴۸، تابع مسند أبي هريرة رضي الله عنه، شهر بن حوشب، عن أبي هريرة، حدیث شماره: ۶۴۶۱. و المستدرک علی الصحیحین: ج ۴/ ص ۵۲۷، کتاب الفتن والملاحم، أما حدیث أبي عوانة، حدیث شماره: ۸۴۸۱، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط مسلم است.

۵- فضائل الأوقات: ج ۱/ ص ۲۰۹، حدیث شماره: ۷۹، باب في فضل ليلة القدر، تأليف: أحمد بن حسين بيهقي (متوفى: ۴۵۸ هـ)، تحقيق: عدنان عبد الرحمن مجيد القيسي، ناشر: مكتبة المنارة- مكة المكرمة، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۰ هـ. این حدیث در سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۴۴۴، أبواب تفسير القرآن عن رسول الله صلى الله

وأخرج الترمذي والحاكم والبيهقي «عن الحسن بن علي قال ان رسول الله ﷺ قد رأى بني أمية يخطبون على منبره رجلا رجلا فساءه ذلك فنزلت: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ ۝﴾ [الكوثر: ۱]. ونزلت: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ۝ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ۝ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ۝﴾ [القدر: ۱-۳]. يملكها بنو أمية قال القاسم بن الفضل فحسبنا ملك بني أمية فإذا هي ألف شهر لا تزيد ولا تنقص»<sup>۱</sup>.

أخرج أبوداود «عن عبدالله بن حوالة قال: قال رسول الله ﷺ يَا ابْنَ حَوَالَةَ إِذَا رَأَيْتَ الْخِلَافَةَ قَدْ نَزَلَتْ أَرْضَ الْمُقَدَّسَةِ فَقَدْ دَنَّتِ الزَّلَازِلُ وَالْبَلَابِلُ وَالْأُمُورُ الْعِظَامُ وَالسَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنَ النَّاسِ مِنْ يَدِي هَذِهِ مِنْ رَأْسِكَ»<sup>۲</sup>.

و اینجا نکته است باریک آن را نیز باید فهمید که در باب خلافت شام احادیث مختلفی آمده بعضی ناظر به ذم و بعضی ناظر به مدح، مانند حدیث دیگر از مسند ابن حوالة أخرجه أحمد وأبوداود «عَنِ ابْنِ حَوَالَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: سَيَصِيرُ الْأَمْرُ إِلَى أَنْ تَكُونُوا جُنُودًا مُجَنَّدَةً جُنْدٌ بِالشَّامِ وَجُنْدٌ بِالْيَمَنِ وَجُنْدٌ بِالْعِرَاقِ. قَالَ ابْنُ حَوَالَةَ خِرٌ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ: عَلَيْكَ بِالشَّامِ فَإِنَّهَا خَيْرَةٌ لِلَّهِ مِنْ أَرْضِهِ يَجْتَبِي إِلَيْهَا خَيْرَتَهُ

علیه وسلم، باب ومن سورة ليلة القدر، حدیث شماره: ۳۳۵۰ نیز آمده است، و علامه آلبنانی گفته: این حدیث مضطرب، اسناد آن ضعیف و متن آن منکر است.

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۴۴۴، أبواب تفسیر القرآن عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، باب ومن سورة ليلة القدر، حدیث شماره: ۳۳۵۰ نیز آمده است، و علامه آلبنانی گفته: این حدیث مضطرب، اسناد آن ضعیف و متن آن منکر است. تخریج این حدیث از مستدرک و فضائل الاوقات بیهقی در حاشیه‌ی قبلی گذشت.

۲- سنن ابو داود: ج ۳/ ص ۱۹، کتاب الجهاد، باب فی الرجل یغزو یتمس الأجر والغنیمه، حدیث شماره: ۲۵۳۵، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

مِنْ عِبَادِهِ فَأَمَّا إِنْ أَبَيْتُمْ فَعَلَيْكُمْ بِمَمْنِكُمْ وَأَسْقُوا مِنْ عُذْرِكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ تَوَكَّلْ لِي بِالشَّامِ وَأَهْلِهِ»<sup>۱</sup>.

وجه حل این تعارض آنست که این قوم در حد ذات خویش استحقاق خلافت نداشتند و خلافت بر ایشان مستقر شد و عنایت تشریعیه متوجه تمشیه امر جهاد و تعاون بر آن گشت، لهذا هرجا ذم است متوجه به ذوات آن جماعه است و هرجا مدح و حث است متوجه به امور ملکیه و مانند آن. از میان اینها عمر بن عبدالعزیز خلیفه‌ی راشد بود به حلیه علم و فضل و زهد آراسته و از وی آثار محموده در عالم باقی ماند یکی کتابت علم حدیث و جمع آن دیگر ترک سب اهل بیت و بر وی صادق آمد مضمون حدیث «يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا»<sup>۲</sup>.

فتنه ثالثه آنکه چون این هدنه نزدیک به انقضا رسید دعاة بنی عباس<sup>۳</sup> از طرف خراسان سر برآوردند و جنگ‌ها واقع شد و مظلومه‌ها بر روی کار آمد هر کرا از نفس بنی‌امیه یا اعوان ایشان یافتند کشتند و مصادره‌ها نمودند و این معنی در همه اطراف و نواحی فاش گردید و صار ماصار بعد اینهمه هنگامه‌ها امر بنی عباس استقرار یافت و تغییر ثالث تمام شد و تغییر رابع ظاهر گشت اگرچه این (تحولات) حوادث عظام در بغل داشت و در زمان طویل سپری شد وحدتی داشت چنانکه تغییرات متقدمه وحدتی داشتند پس به یک اعتبار می‌توان گفت که دو دولت بیش نیست اول در مدینه بود و ثانی در شام «قال

۱- مسند امام احمد: ج ۲۸، ص ۲۱۶، حدیث شماره: ۱۷۰۰۵، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث با شواهد خود صحیح است، اما این سند ضعیف است، و سنن ابو داود: ج ۳/ ص ۴، کتاب الجهاد، باب في سکنی الشام، حدیث شماره: ۲۴۸۳، علامه آل‌بانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۱۰۹، کتاب الملاحم، باب ما يذكر في قرن المائة، حدیث شماره: ۴۲۹۱، علامه آل‌بانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- بنی عباس یا سلسله‌ی عباسیان که زمام خلافت مقتدر اسلامی را بعد از امویان بدست گرفتند تا اینکه در سال ۶۳۳ هجری بدست مغولان و بر اثر خیانت غداران داخلی سقوط کردند. (ش)

النبي ﷺ الخلافة بالمدينة والملك بالشام»<sup>۱</sup>.

اول به لفظ خيريت و خلافت و رحمت و مدت شيوع الاسلام معبر شد و ثاني به وصف تسبق ايمانهم شهادتم ويفشوا الكذب وملك عضوض و اسود صباء موصوف گشت اول مورخ به «تزلزل رحى الإسلام لخمس وثلاثين» و ثاني بعد قيام امر سلطنت به هدنه اولی مورخ بسبعين سنة، در اول سب سلف صالح نبود و در ثاني سلف صالح را سب می کردند على اختلاف اهوائهم وآرائهم. در اول جميع امور دينی ایشان راجع بود به پیغامبر و خليفه خاص، و اختلاف معتد به در دين آنجا موجود نه و در زمان ثاني اختلافها و مذهبهای پراکنده در اصول عقايد که مرجئه و قدریه و خوارج و روافض پیدا شدند و در فتاوی و احکام جمعی مذهب اهل مدینه داشتند و طائفه‌ی مذهب اهل عراق لیکن هنوز این اختلافها مدون نشده و این نزاع محکم الاساس نگشته این حالت با حالت اولی بمنزله دو نوع مختلف الحقیقه تحت جنس تصور باید کرد به اعتبار آن امر جامع آنحضرت ﷺ فرموده اند «لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيْزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»<sup>۲</sup>. وفي رواية: «لَا يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا مَا وَلِيَهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»<sup>۳</sup> أخرجه الشيخان من حديث جابر بن سمرة. این امر جامع که مشترک است در میان دو دولت، دولتی که در مدینه بود و دولتی که در شام استقرار یافت تفصیلی می طلبد.

۱- کتاب الفتن، تألیف نعیم بن حماد: ج ۱/ ص ۱۰۴، باب معرفة الخلفاء من الملوك، حدیث شماره: ۲۴۸.

۲- صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۱۴۵۳، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقريش، والخلافة في قريش، حدیث شماره: ۱۸۲۱ (این روایت لفظ صحیح مسلم بود)، و نگا: صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۸۱، کتاب الأحكام، باب الاستخلاف، حدیث شماره: ۷۲۲۲.

۳- صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۱۴۵۲، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقريش، والخلافة في قريش، حدیث شماره: ۱۸۲۱ (این روایت لفظ صحیح مسلم بود)، و نگا: صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۸۱، کتاب الأحكام، باب الاستخلاف، حدیث شماره: ۷۲۲۲.

### ظهور دین دو جناح دارد یکی خلافت و دیگری علم آنحضرت ﷺ

اما اتفاق هر دو دولت به اعتبار خلافت از آن جهت است که در این هر دو دولت خلیفه مستقل می‌بود متصرف در عالم به غیر مزاحمت خارجیان و بدون اعتماد کلی بر امرای لشکر بخلاف دولت بنی عباس، و اتفاق این هر دو به اعتبار علم از آن جهت است که تا این وقت تدوین مذاهب نشده بود و هیچکس نمی‌گفت که من متبع فلان شخصم بلکه ادله کتاب و سنت را بر وفق مذهب اصحاب خود تأویل می‌نمود و هر یکی دعوی می‌کرد که به مقتضای صراح شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام حکم چنین و چنین است اخطأ فی هذا او اصاب. فقه این زمانه مخلوط بود به آثار صحابه و تابعین مسند و مرسل همه را اخذ می‌کردند.

حالت رابعه استقرار خلافت بنی عباس در عراق و این دولت قریب به چهار صد سال ماند آنحضرت ﷺ خبر دادند، أخرج الترمذی «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَخْرُجُ مِنْ خُرَاسَانَ رَايَاتٌ سُودٌ لَا يَرُدُّهَا شَيْءٌ حَتَّى تُنْصَبَ بِإِيلِيَاءَ»<sup>۱</sup>.

و همین است فتنه السراء و همین است مضمون ثم يكون جبرية وعتوا؛ أخرج أبوداود من حديث «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ يَقُولُ كُنَّا فُجُودًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرَ الْفِتَنَ فَأَكْثَرَ فِي ذِكْرِهَا حَتَّى ذَكَرَ فِتْنَةَ الْأَحْلَاسِ فَقَالَ قَائِلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا فِتْنَةُ الْأَحْلَاسِ قَالَ: هِيَ هَرَبٌ وَحَرْبٌ ثُمَّ فِتْنَةُ السَّرَّاءِ دَخَنُهَا مِنْ تَحْتِ قَدَمِي رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَزْعُمُ أَنَّهُ مِنِّي وَلَيْسَ مِنِّي وَإِنَّمَا أَوْلِيَايَ الْمُتَّقُونَ ثُمَّ يَصْطَلِحُ النَّاسُ عَلَى رَجُلٍ كَوْرِكٍ عَلَى ضِلْعٍ ثُمَّ فِتْنَةُ الدَّهْمَاءِ لَا تَدْعُ أَحَدًا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَّا لَطَمَتُهُ لَظْمَةً فَإِذَا قِيلَ انْقَضَتْ تَمَادَتْ يُصْبِحُ

۱- سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۵۳۱، أبواب الفتن، باب، حديث شماره: ۲۲۶۹، علامه آلبنی گفته: اسناد این حديث ضعيف است.



الرَّجُلُ فِيهَا مُؤْمِنًا وَيُؤْمِسِي كَافِرًا حَتَّى يَصِيرَ النَّاسُ إِلَى فُسْطَاطَيْنِ فُسْطَاطِ إِيْمَانٍ لَا نِفَاقَ فِيهِ وَفُسْطَاطِ نِفَاقٍ لَا إِيْمَانَ فِيهِ فَإِذَا كَانَ ذَاكُمْ فَأَنْتَظِرُوا الدَّجَالَ مِنْ يَوْمِهِ أَوْ مِنْ غَدِهِ<sup>۱</sup>.

«قال الخطابي قوله فتنة الاحلاس إنما اضيفت الفتنة إلى الاحلاس لدوامها وطول لبثها يقال للرجل إذا كان يلزم بيته لا يبرح هو حلس بيته وقد يحتمل أن يكون شبهه بالاحلاس لسواد لونها وظلمتها والحرب ذهاب المال والأهل يقال حرب الرجل فهو حريب إذا سلب ماله واهله والدخان يريد انها تثور كالدخان من تحت قدميه وقوله كوركٍ علي ضلعٍ مثل ومعناه الأمر الذي لا يثبت ولا يستقيم وذلك ان الضلع لا يقوم بالورك ولا يحمله وانما يقال في باب الملايمة والموافقة إذا وصفوا هو ككفٍ في ساعد وساعد في ذراع ونحو ذلك يريد ان هذا الرجل غير خليق للملك ولا مستقل به والدهيماء تصغير الدهماء صغرها على مذهب المذمة لها<sup>۲</sup>.

آنچه در معنی این حدیث پیش فقیر محقق شد آنست که فتنة الاحلاس فتنة بنی امیه است در شام، و هرب اشاره است به گریختن عبدالله بن زبیر از مدینه به مکه و حرب آنچه بعد از آن مقاتلات ضحاک بن قیس و غیر آن واقع شد، و فتنة السراء فتنة بنی عباس است قصه عهد ابراهیم عباسی بسوی ابومسلم در کتب تاریخ خوانده باشی، و فتنة الدهیماء فتنة تُرک است، فاذا قیل انقضت تمادت اشاره است به استقلال طوائف اتراک طبقه بعد طبقه در زمین روم و فارس.

باقی ماند مسئله ای در غایت اشکال، در حدیث ابن ماجه اشاره به قصه خروج ابومسلم از خراسان واقع شد و آن خلیفه را مهدی گفته‌اند و ترغیب بر نصرت او

۱- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۹۴، کتاب الفتن والملاحم، باب ذکر الفتن ودلائلها، حدیث شماره: ۴۲۴۲، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- معالم السنن، وهو شرح سنن أبي داود: ج ۴/ ص ۳۳۷-۳۳۸، تألیف: أبو سليمان حمد بن محمد بن إبراهيم بن الخطاب البستي معروف به خطابي (متوفی: ۳۸۸ هـ)، ناشر: المطبعة العلمية - حلب، چاپ نخست، سال: ۱۳۵۱ هـ/ ۱۹۳۲ م.

نموده‌اند و بطرف آن خارجیان عذری حواله کرده‌اند. آخرج ابن ماجه من حديث «عَلَقَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ أَقْبَلَ فُتَيْتَةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَلَمَّا رَأَاهُمُ النَّبِيُّ ﷺ اغْرُورَقَتْ عَيْنَاهُ وَتَغَيَّرَ لَوْنُهُ قَالَ فَقُلْتُ مَا نَزَالَ نَرَى فِي وَجْهِكَ شَيْئًا نَكْرَهُهُ. فَقَالَ «إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ اخْتَارَ اللَّهُ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا وَإِنَّ أَهْلَ بَيْتِي سَيَلْقَوْنَ بَعْدِي بَلَاءً وَتَشْرِيدًا وَتَطْرِيدًا حَتَّى يَأْتِيَ قَوْمٌ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ مَعَهُمْ رَايَاتٌ سُودٌ فَيَسْأَلُونَ الْحَيَرَ فَلَا يُعْطَوْنَهُ فَيَقَاتِلُونَ فَيُنْصَرُونَ فَيُعْطَوْنَ مَا سَأَلُوا فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَدْفَعُوهَا إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَيَمْلُؤُهَا قِسْطًا كَمَا مَلَأُوهَا جَوْرًا فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَأْتِيهِمْ وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الثَّلْجِ»<sup>۱</sup>.

و آخرج ابن ماجه «عَنْ ثَوْبَانَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَفْتَتِلُ عِنْدَ كَنْزِكُمْ ثَلَاثَةٌ كُلُّهُمْ ابْنُ خَلِيفَةٍ ثُمَّ لَا يَصِيرُ إِلَى وَاحِدٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَطْلُعُ الرَّايَاتُ السُّودُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ فَيَقْتُلُونَكُمْ قَتْلًا لَمْ يُقْتَلْهُ قَوْمٌ». ثُمَّ ذَكَرَ شَيْئًا لَا أَحْفَظُهُ فَقَالَ «فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَبَايَعُوهُ وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الثَّلْجِ فَإِنَّهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ الْمُهَدِّيُّ»<sup>۲</sup>.

و آخرج ابن ماجه «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ جَزْءِ الرُّبَيْدِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَخْرُجُ نَاسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُوطِئُونَ لِلْمُهَدِّيِّ. يَعْنِي سُلْطَانَهُ»<sup>۳</sup>.

تحقیق این سه حدیث پیش فقیر آنست که مراد از مهدی خلیفه بنی عباس است نه مهدی که در آخر زمان ظهور نماید اینجا مهدی گفتن و خلیفه الله نامیدن و حث بر نصرت او نمودن بجهت آن است که خلافت این فریق در پرده تقدیر مصمم شد آن را تغییر و تبدیل نیست، پس او مهدی است راه نموده شده بسوی تدبیری که مفضی باشد

۱- سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۱۰، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب التوقي في الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، حديث شماره: ۲۳، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۶۷، کتاب الفتن، باب خروج المهدي، حديث شماره: ۴۰۸۴، علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۳- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۶۸، کتاب الفتن، باب خروج المهدي، حديث شماره: ۴۰۸۸، علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است.

به استقرار خلافت نه چون خارجیان دیگر که تدبیر آنها متلاشی شد و به جز هرج و مرج چیزی بدست ایشان نیامد و او خلیفه الله است بمعنی آنکه خلافت او در قدر الهی مصمم گشت و با او باید بود و ردّ او نباید نمود، زیرا که مطلوب اهم در شریعت قطع نزاع است و تقلیل هرج و مرج خلافت مستقره بهتر است اگر چه صاحب آن کورک علی ضلع باشد از خلافت متلاشیه گو صاحب آن افضل بود ثمره تشریع تقلیل مفسده و تعیین راهی که موافق تقدیر زودتر حاصل شود در اول دولت عباسیه امر خلیفه در اطراف عالم نافذ بود، و بعد معتصم حکم ایشان ضعیف شد، سلجوقیان مستقل شدند تا آنکه سلطنت صورتی ماند بغیر حقیقت و عبیدیان به مصر خروج کردند و از پهلوی آنها فتنه‌ی عظیمه برخاست، نصاری بر شام تسلط یافتند آخر بار هم عبیدیان بر هم خوردند و هم نصاری از ارض شام بر آمده شدند بعد از آن اتراک چنگیزیه بر خراسان غلبه کردند و آخراً خلیفه‌ی عباسی بر هم خورد در آن حالت دولت عرب منقرض شد و عجمیان در هر ناحیت به ریاست سر برآوردند و این ابتدای تغییر خامس بود در ایام دولت بنی عباس مذاهب اصول و فروع محکم الاساس گشت حنفی و شافعی و مالکی به تصانیف پرداختند، و در اصول معتزله و شیعه و جهمیه از هم ممتاز گشتند و در همین عصر علوم یونانیان به لغت عرب نقل کرده شد و تاریخ فارسیان را معرب ساختند و هر یکی به مذهب خود خرسند گردید تا انقراض دولت شام هیچکس خود را حنفی و شافعی نمی‌گفت بلکه ادله را بر وفق مذاهب اصحاب خود تأویل می‌کردند و در دولت عراق هر کسی برای خود نامی معین نمود تا نص اصحاب خود نیابد بر ادله کتاب و سنت حکم نکند اختلافی که از مقتضای تأویل کتاب و سنت لازم می‌آمد الحال محکم الاساس گشت هر چند دولت بنی عباس اول و اوسط و آخر مختلف بود اما همه بر تأسیس مذاهب و تفریع آن و تخریج بر آن گذشت و این حالت را به نسبت حالتین اولیین مانند دو جنس تحت جنس عالی تصور باید کرد و آنحضرت ﷺ باعتبار همان امر مشترک فرمود أخرج ابوداود من حدیث «سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: إِنِّي لَأَرْجُو أَنَّ لَا تُعْجَزَ

أُمِّي عِنْدَ رَبِّهَا أَنْ يُؤَخَّرَهُمْ نِصْفَ يَوْمٍ». قِيلَ لِسَعْدٍ وَكَمْ نِصْفُ يَوْمٍ قَالَ خَمْسُمِائَةِ سَنَةٍ<sup>۱</sup>.  
 تفصیل این معنی آنکه خلافت در دولت مدینه و شام و عراق همه در قریش بود و از  
 ملک عرب به اطراف و نواحی احکام جاری می‌شد ولو بحسب الصورة امت در این  
 حدیث به معنی قوم و قبیله است از این تاریخ باز دولت قریش منقرض شد بلکه دولت  
 عرب بر هم خورد و رؤسای محافل و ملک عالم عجمیان شدند چون دولت عرب  
 منقضی شد و مردم در بلاد مختلفه افتادند هر یکی آنچه از مذاهب یادگرفته بود همان را  
 اصل ساخت و آنچه مذهب مستنبط سابقاً بود الحال سنت مسقره شد علم ایشان تخریج  
 بر تخریج و تفریع بر تفریع و دولت ایشان مانند دولت مجوس الا آنکه نماز می‌گزاردند  
 و متکلم بکلمه شهادت می‌شدند ما مردم در دامان همین تغییر پیدا شدیم نمی‌دانیم که  
 خدای تعالی بعد از این چه خواسته است و هذا آخر الفصل الخامس.

والحمد لله رب العالمين

۱- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۱۲۵، کتاب الملاحم، باب قیام الساعة، حدیث شماره: ۴۳۵۰، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.